[illegible] سید محمد [illegible]

[illegible] الجمرا [illegible] [illegible]

[illegible] خطام [illegible] مرجان [illegible] مخدوم

[illegible] فرود [illegible] [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] عدد [illegible]

[illegible] نوی حاصله [illegible] چهار عدد زعفران [illegible]

[illegible] ۱۵ امرود [illegible]

[illegible] دو درم [illegible]

[illegible] جواهر [illegible]

سفوف عباس

دو مثقال ... سنبل ... مثقال

زعفران ... مثقال

نسخه حلوای چوب چینی

چوب چینی دارچینی زنجبیل زرنباد تخم جلوزه نارجیل

زعفران شود مصطکی

سنبل الطیب فلفل سفید دانه هیل کوچک عود قماری زیره کرمانی

دنک زرنباد کبابه مروارید

دار فلفل بادیان رومی درونج عقرب زنجبیل تخم ...

... دواله خولنجان سنبل الطیب تودریین بهمنین قرنفل آرد میده عسل سفید روغن گاو تازه

بیست ... تخم ... جوز ... نارمشک

اجزا را کوفته و بیخته حلوا که پخته شود و دیگ را از آتش بر دارند و اجزا را در ... حلوا انداخته ... بهم ممزوج و مخلوط کنند و بعد از آن ...

... در میان حلوا ببرند و هر روز چهار مثقال ...

... تناول کنند و از ... احتراز کنند

... العصاصر

معجون چوب چینی

سنبل الطیب جوز بوا عود هندی تاقله خولنجان زنجبیل قرنفل

ساذج هندی سورنجان خصیة الثعلب ... دارچینی کبابه چینی

بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقرب شقاقل زعفران سعد کوفی

مصطکی مغز بادام نارجیل مغز پسته جلغوزه عنبر اشهب مشک ترکی

چوب چینی برابر ادویه قند سفید برابر اجزا عسل سه برابر ادویه اگر عنبر یافت نشود بعوض و برابر مشک کنند والله اعلم بالصواب وما جربته ...

... مع جالینوس فی ... ثم یخلط بزیت ... الانف ... الی فوق ... کالغبار ثم یخلط بزیت عتیق ثم ... مرة اخری حتی ...

... ثم ... مرتین ...

... بدهن اللوز ...

کلیات بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین شفائی

حمد بی نهایت وثنای بی غایت حکیمی را که حکمت کامله او کیفیت مزاج را از امتزاج اجزاء عناصر مختلفه
الاثار احداث نمود ونوع انسان را از انواع مکونات باعتدال مزاج وحسن صورت صورکم فاحسن صورکم
برگزید واو را بلطف شامل حاوی کلیات قانون شفا وجامع کمالات مقتضی نجات دنیا وعقبی گردانید وطبقه مفیضه ل
انسانی را بجهت حفظ صحت وازاله مرض در سلطان بدن والی وحاکم کرد واعضای رئیسه را بمدد ارواح و
قوی از کمال عنایت بی نهایت قوت حس وحرکت ارزانی فرمود واهل ادراک را بحقیقت اشیا وخاصیت دوا
اهتدا نمود ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وصلوات صلوات طیبات نثار
روح مطهر خلاصه اجزاء عناصر ولطایف وخلاصه دهر ودهور [illegible] از اسقام وامراض مسیح انفاسی که اکسیر
نام شریفش جمیع امراض را اسباب نجات وشفا وتراب قدم منیعش طبیبان ملاء اعلی را توتیاست [illegible]
محمد که حکمت بالغه احکام او اسباب وعلامات فوز بسعادت دارین ومنهاج وصول بمقاصد [illegible] است
وآل سعادت مآل او که هر یک بمثابه ارواح قدسیه در اشباح نفیسه وبمنزله قوی ثلثه در اعضای
رئیسه خصوصا علی که علم محیط اسرار حکمت الهی وحقیقت اشیا را که ماهیت حکیمی کرد [illegible]
خاصیت آب حیات مضمر است واز نفس جان بخشش تا آسمان مسیح مظهر بعض امیر المؤمنین علی
ولی وصی [illegible] صلی الله علی نبینا محمد سید المرسلین وآله واولاده ائمة المعصومین وعترته
الطیبین الطاهرین بعد فقیر حقیر قلیل البضاعة معترف بعجز وجهالت مظفر بن محمد الحسینی
الشفائی الکاشانی را که [illegible] اشتیاق بمطالعه مؤلفات ومصنفات حکما قدما واطبا متأخرین [illegible]
اشتغال بنقل اسفار متعدده در اسفار باعث بر دواعی این مجلد وترتیب اتفاق افتاد وازجهت تذکره بدستوری
نفس خود خلاصه تصانیف اعاظم حکما را در هر باب از مباحث طبیه انتخاب وانتخاب نمود ودر این
کتاب جمع نمود و[illegible] بعربی کرده از لباس عربیه عریان ساخت کسوت
فارسیه مزین وآراسته گردانید تا اخوان ومحبان وسایر مسلمانان ازان انتفاع گیرند ومن الاحتیاج
رجوع بان همگنان را آسان باشد والله الموفق والمعین مأمول از کرم کرام اکثر بعین عنایت ونظر
لطف وملاطفت ملحوظ فرمایند وچون بسهوی وزللی ومعترف اطلاع یابند بذیل عفو مستور
سازند واین مجلد که موسوم شد بخلاصه شفائی مبتنی بر دو کتابست کتاب اول مشتمل بر سه
مطلبست مطلب اول در حفظ صحت مطلب ثانی در علاج مرض بقول کلی مطلب ثالث در ادویه
مفرده وکتاب ثانی مشتمل بر سه فن فن اول در امراض مختصه فن ثانی در امراض غیر مختصه فن ثالث
در ادویه مرکبه مطلب اول از کتاب اول در حفظ صحت مشتمل بر دوازده بابست

۲

باب اول در سبب صحت سبب صحت تعدیل شش امر لازمست واصلاح هوا واعتدال ماکول ومشروب واعتدال
حرکات وسکون بدنیه ونفسانیه وحفظ ترکیب وتنقیه بدن از فضول وحفظ رطوبت غریزی وحرارت
او از تحلیل زیاده بر مجری طبیعی ومنع استیلاء اسباب مجففه ودفع تولد عفونت وحمایت بدن از استیلاء
حرارت غریبه وفساد واعتدال حرارت غریزیه وچون تکون بدن ممکن نیست الا از رطوبت غریزی وحرارت بدن ل
غریزی که آن رطوبت را نضج دهد وغذا گرداند وفضلات آنرا دفع سازد پس ناچار حرارت آن رطوبت را
تحلیل دهد بتدریج ومقررست که چون مؤثر واحد علی الدوام تأثیر کند در متأثر واحد هر زمان
تأثیر او زیاده تر بود وهرگاه که تحلیل بسیار شود حرارت بسبب فنای ماده او که رطوبتست فانی گردد و
ایراد بدل ما یتحلل کم شود ولا بد تا چنین باشد تا رطوبت بکلیت فانی شود وحرارت منطفی گردد واینست
طبیعیت که اجل او مقدرست هر شخصی را بحسب مزاج وقوت وغایت کار طبیب آنست که هر شخصی را
بمنتهای اجل او برساند که مفسده خارجی اتفاق نیفتد وصحت هر شخصی را چنانچه لایق بحال او
باشد نگاه دارد وحصول این معنی بتعدیل اسباب سته ضروریه است باب دویم در تدبیر هوا
اضطرار واحتیاج بدن بهوا بجهت ترویح وتعدیل مزاج روح است بجذب هوا از ریه ومسام جلد
وتنقیه روح واخراج فضلات او بر نفس چه روح قلبی واجبست که حار ولطیف بود تا نفوذ
تواند کرد وقوت حیوانی را باعضا تواند رسانید وبرودت وغلظت مانع آن سرعت حرکت ونفوذ
نیست که حرارت ولطافت موجب سرعت استحاله روح بناریت بسبب مناسبت واین معنی مؤدی باشتعال
روح وخروج او از استعداد قبول آثار نفسانی است پس تعدیل روح بجسم بارد نسبتا با روح ضروریست
وچون بارد مفرط البرودت موجب انطفاء روح است لا بد بارد را مناسبتی با روح در لطافت
ورقت باید ولا [illegible] که وغلظت روح گردد [illegible] موجود نیست الا در هوا پس احتیاج بهوا
ضروری باشد ومادام که هوا معتدل وصافی باشد که با آن بخار [illegible] محتبس در روح
وابهای عفن [illegible] متصاعده از بقول واشجار خبیثه مثل کرنب وجوز
انجیر وجوز وغبار تیره ودخان نباشد حافظ صحت بود وهرگاه که از اعتدال تغییر یابد و[illegible] ادخنه
وابخره مذکوره شود حکم آن متغیر گردد ومحدث مرض بود وتغیرات هوا یا طبیعیست که بتغییر فصول
پیدا شود یا غیر طبیعی وآن یا منافر طبیعت ومفسد مزاج قلب وروح است مجملا تغیرات وبائیه یا مضاد
طبیعت نیست مجملا تغیرات عارضه بسبب جبال وبحار اما تغیرات فصلی چنانست که هر فصلی محدث
امراضیست که مناسب آن فصل بود در کیفیت ومزیل امراض مضاده او چنانچه تابستان که طبیعت
آن حار یابس است ومناسب طبیعت صفرا است محدث صفرا وموجب امراض صفراویه است مثل غب و[illegible]
وعطش وکرب ورمد ووجع اذن وقروح دهن وزمستان موجب زکام ونزله و[illegible] وذات الجنب
وذات الریه وصداع وسدر وسکته [illegible] بلغم ومحدث امراض بلغمیست وپائیز بسبب تغییر هوا
از سردی شب وبامداد وگرمی نیم روز وبواسطه تقدم تابستان که محلل بدن ومفتح مسام وعروق

اخلاط است و بسبب کثرت فواکه و انجه کثرت سودا در ان فصل بسبب مناسبت طبیعت و قلت دم بسبب
ضد بیت مزاج محدث امراض کثیره بود خصوصا بقایای امراض تابستان و مولد حمیات ربع و ذات الامعا
و وجع الورکین و وسواس سوداوی باشد و در فصل بهار اخلاطی که بسبب برودت هوا در زمستان محتبس
باشد بجنبش در آید و بر اعضای ضعیفه منصب شود و بسبب این در ان فصل وجاع مفاصل و جنون
و صرع و رعاف و بثور و خراجات و اورام حلق و امثال اینها پیدا بود لیکن این حال نه بسبب
رداءة مزاج بهار بود بلکه بسبب لطافت حرارت او باشد چه بهار اصح فصول و انسب بحیات
و صحت است و اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی است یا از اسباب
ارضی آنچه از اسباب سماوی حادث شود چنان بود که چند کوکب مثل مشتری و زهره و مریخ
و کلب الجبار و قلب الاسد و امثال اینها با آفتاب جمع شوند موجب تسخین هوا گردد حتی در دی
و چنانکه در وقت کسوف آفتاب هوا سرد شود حتی در تابستان و اسباب ارضی تغییر است
اول عرض بلاد که مقدار بعد است از خط استوا که در غایت اعتدال بود و اقلیم اول و اول اقلیم ثانی
قریب بخط استوا است و اکثر اقلیم ثانی و ثالث مفرط الحرارة بود و اقلیم سادس و سابع مفرط البرودة بود
و رابع قریب باعتدال و اوائل خامس قریب برابع است سبب دوم مجاورة بحار بود و شهری که در کنار دریا
در یا بساحل باشد رطوبت بر هوا او غالب باشد و بسبب عصیان هوا او ان موثر بسبب افراط غلظة
و کثرت ابخرة رطبه در حرارت و برودة معتدل باشد سبب سیم مجاورة جبال باشد و کوهی که در جانب
شمال شهر واقع بود بسبب منع هبوب هوای شمالی بارد یابس و حبس هوای جنوبی حار رطب و بسبب
عکس شعاع آفتاب بر شهر موجب تسخین هوا گردد و کوهی که بر جنوب واقع باشد بر عکس این بود
و کوه مغربی بهتر از کوه مشرقی باشد زیرا که کوه مشرقی ستر شعاع آفتاب کند از شهر وقت طلوع تا
محل ارتفاع آفتاب بر بین کوه بر اهل شهر منتقل شود تا ان سردی شب که بجهة آفتاب دفعتا
تواند اعتدال بر ایشان گردد و نیز مانع باد مشرقی شود که آنرا صبا گویند و آن بهتر از باد مغربیست
چه آن بامداد آید مصاحب حرکت آفتاب و این در آخر روز سبب چهارم وضع بلاد است و هوا بلاد
مرتفعه ابرد و اصح بود از هوای بلاد منخفضه و موضع مستوی بسبب قلت ریاح و سکون هوا در او اصح
از مرتفع باشد سبب پنجم تنوع اراضیست و زمین بلاد موجب تغیر هواست بسبب ارتفاع ابخرة
و کسب کیفیت مناسبه بسبب مجاورة پس زمین کبریتی مجفف و مسخن و محرق دم باشد و ترتب
مرطب و معفن بود و مساکن جبلیه بدن را صلب کند و قوة دهد و بلد که هوا او بارد و مقوی بدن
و محسن لون و مقوی هضم بود و لیکن مولد بلغم و مورث زکام و نزلة و صرع و فالج و رعشه و امراض
بلغمی باشد و هوا حار مرخی و مضعف و مکدر حواس و مثقل دماغ و مضعف هضم و محدث
خناق و حمیات و رمد و امثال اینها باشد **باب سیم در تدبیر ماکول** احتیاج بغذا بجهة
آنست که بدن بسبب حرارت غریزی و حرارة غریبه و سایر محللات تحلل دایم التحلیل است پس

غذای

غذا که بدل ما یتحلل شود بدان حاجت شود و در انتظام بدن تلافی کرده و بقای آن محال بود و
حافظ صحت را واجب است اقتصار از اغذیه بر گوشت گوسفند میشینه یکساله و گوشت بره و بزغاله و گوشت
کوچک و جوجه مرغ فربه و کباب و نیمرو و برنج و گندم با لحم و حلاوات ملایم مزاج و از فواکه انجیر و عنب
اشبه باشد مثل انجیر و انگور شیرین و خرما در بعضی بلاد که اکثر ماکول آن معتاد باشند و عدم التفات باغذیه
دوائیه مثل بقول و اکثر فواکه الا بجهة تبدیل مزاج یا تعدیل ماکول و نیز واجبست که در اشتها او دق
استلا معده و امعا احتیا از غذا چیزی تناول نمایند و اشتها صادق را دفع نکنند و منتظر بقیه از شهوة
طعام باشند که غذا را تزلف کند و در زمستان طعام حار بالفعل بخورند و اغذیه قلیلة الغذا مثل بقول
نمایند و در تابستان بعکس این عمل کنند و از امتلا و ادخال الطعام بر طعام دیگر که هضم نشده باشد و جمع میان
اغذیه مختلفه در وقت واحد و از اطالة زمان اکل و از تناول غذای رقیق سریع الهضم بعد از غذای قوی
اصلب واجب دانند و بحقیقت اغذیه غذاء لذیذ است و غذای لذیذ با وجود آنکه در فضیلت کمتر از کثیر باشد
بهتر است مادام که بسبب لذت بسیار نخورند و غذای مالوف که در ان لذت مضرت کمتر از غذاء بود م
نا مالوف غیر مالوف باشد و ملازمت بر طعام تفه مسقط شهوت و محدث کسالت و کاهلی است و ملازمت
حامض موجب سرعت پیری و جفاف اعضا و تشنج اعصاب است و تکثیر غذای حلو موجب امتلا معده
و کرم بدن و مورث سده بود و اکثار مالح مجفف بدن و مضر بمعده و معین و مهزل باشد و اکثار اغذیه
یابسه مسقط قوة و مفسد لون و محتقن طبع و دسم موجب کسالت و ذهاب شهوت بود پس مضرة
حلو را بحامض دفع باید کرد و حامض را بحلو و دسم را بعفص و تقریبا مالح با حریف و بعکس و باید
که غذا صفراوی مبرد و مرطب باشد و غذا دموی مبرد قلیل الغذا و بلغمی مسخن ملطف و سوداوی
مسخن مرطب و بدانکه ملائمت احتیاط با تلطیف غذا در زمان صحت بدن تا لاغر و ضعیف کند و بر
در زمان صحت محمود تخلیط است در وقت مرض چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اثنان لا یصحان الصحیح الحمی والمریض المخلط و بعض از اطبا گفته اند که التخلیط فی زمن الصحة
کالتداوی فی زمن المرض و اولی و اوفق بحرارت اکل روزی یکبار و روزی دیگر دو بار است و مع ذلک
ملاحظه عادت در حرارت اکل و در کثرة و قلت غذا و در لطافة و غلظة و غیر اینها واجبست و بدانکه اصحاب
تجربه نهی کرده اند از اکل ماهی با حموضات و ماهی با شیر و ماست با شراب و با پنیر و با لحوم طیور و سبوس
انگور بعد از نکله و انار بعد از هریسه و برنج با سرکه و بقول رطبه با فواکه رطبه و پنیر و شیر با فواکه
رطبه و طبخ گوشت کاو با سرکه و با شیر و کل سیب با پنیا و دخول با عسل و استعمال سرکه در سموم
و دهنیات در ظرف مس و الله اعلم بحقایق الامور **باب چهارم در تدبیر مشروب** منفعت آب
در بدن تسییل و ترقیق و طبخ و تنفیذ غذا است در عروق و مجاری ضیقه و افضل آبها آب نهرات
خصوصا آب نیل منبع جاری که بر خاک یا سنگلاخ یا اجسام خبیثه و بدیر بر سنگ و مجاری بطرف
شمال یا مشرق و منحدر بسفل و آب که بی اوصاف بود و اوصاف منکره و خفیف الوزن و کثیر و شفاف

و مکشوف الرأس باشد و شناوری آن بسیار کند که حلوا است و زود قبول سخونت و برودت کند و در فضیلت
کامل بود و اصلاح آب زبون معتدل المزاج آنست که بجوشانند تا برودت معتدل باشد یا به یخ سرد کرده باشند از خارج
و آب باران خصوصاً باران تابستانی که از ابر با رعد آید نیز از بهترین که با یخ شدید بود از آبهای فاضل آن
ولیکن به سبب شدت لطافت جوهر زود قبول عفونت کند و سبب تعفن اخلاط گردد و آب چشمه خالی از
غلظ نیست و آب کاریز از آن بدتر است و آب چاه از آب کاریز بدتر بود و آب یخ و برف کثیف و غلیظ
باشد و آب واقف بدتر از همه است و آب کثافت آن که مفسد هضم و مورث استسقا و دق و ذبول بدن است
و مسکن عطش نیست و آب شور مجفف و مهزل بدن و مفسد دم و مولد حکه و جرب باشد و آب کبریتی
مسخن و مجفف بدن باشد و در قروح عتیقه و جرب و حکه و استسقا و سایر امراض بارده نافع بود
بیاشامند یا در آن نشینند و آب آهنی مولد سده و حصاة و آب حدیدی مقوی معده و احشا و مقوی
شهوت طعام و باه و مانع ذرب و مدر بول بود و وقت استعمال آب بعد از شروع غذا است در هضم
و اما بعد از طعام و در میان طعام و ناشتا و در خلو معده و بعد از حرکت خصوصاً جماع و بعد از
مسهل قوی و بعد از حمام و بعد از تناول فواکه خصوصاً خربزه و اطلاق عطش کاذب در شب و جمع
میان آب چاه و آب نهر مادام که ریگ با معده منحدر نشده باشد بغایت بد است لیکن اگر به سبب کثرت عطش
ناچار باشد اندکی اندکی به مزه بنوشند و اصلاح آب بد با این کنند که چند نوبت به کرباس بپالایند
یا در کوزه سفالین نو کنند یا با خاک ممزوج سازند و بگذارند تا خاک منتهی شود و منتقل گردد
و بعد از آن بپالایند یا بجوشانند چندانکه به نصف آید و آب شور چون با قدری سرکه یا قدری سکنجبین
ممزوج سازند یا قدری ... مثل خرنوب و حب الآس و نحو در آن اندازند مضرت او کم
شود و آب تلخ با اشیاء حلوه ممزوج باید ساخت و مصلح آب ... مختلف ...
خاصه ... که با سرکه سرد کرده باشند و آب باسی که ممزوج ساخت دفع عطش کند و ...
سازد **فصل در شراب** بهترین شراب انگوری صافی خوش طعم خوش بوی رسیده شش ماهه معتدل شراب
القوام خالی از غش بود که چون معتدل و قلیل از آن مدت طویل بگذرد فاسد نشود و شراب رقیق لطیف
باشد و اسکار و تحلل او اسرع و شراب غلیظ به عکس این بود و دیر خمار او زیاده باشد و مسمن بود خصوصاً
حلوا ولیکن از شدید آن احتراز باید بود و باید که جوانان و مردم محرور المزاج که گاه شراب مفید
ممزوج با آب قبل از شرب آن بمدت ساعت نوشند و پیران شراب زرد قوی الحرارة بیاشامند ممزوج
ساختن با سرخ اختیار کنند چندانکه توانند و صبیان را تا آخر سن ... شراب نباید شد
و به سبب کثرت حرارت و ضعف دماغ و اعصاب و سایر بدن و رطوبت مفاصل ایشان و پیران بدیشان
مضر است و وقت استعمال شراب بعد از اتمام هضم معدی است و شراب بعد از طعام و در میان
طعام و ناشتا و بعد از حرکت مفرط و بعد از فواکه خصوصاً خربزه و شرب به اقداح متصل متواتره
و اقداح کبار مضر باشد و شراب خام که شش ماه بر آن نگذشته باشد محدث قولنج ... ریاح بود و

حموض

در فرنجی ممزوج محرق دم و مفسد مزاج دماغ و کبد باشد و اولی آنست که با آب ممزوج سازند تا اکثر حرارت
و یبوست شراب شود و نیز موجب سرعت نفوذ گردد لیکن اگر بعد از کاون با آب ممزوج سازند تفریح او زیاده
گردد و اگر به گلاب ممزوج کنند تقویت معده بیشتر دهد و شراب کثیر در بعضی معده مستحیل به صفرا شود و در
بعضی ترش گردد و ضرر عظیم بود و ادمان خمر مبلد ذهن و مرخی عصب و مورث رعشه و تشنج
و سکته و موت فجاءة باشد و سکر مفرط متواتر مکدر ارواح و سست کنندهٔ قوای دماغ و اعصاب و مفسد
ذهن و عقل و مبرد و مطفی حرارت غریزی و محدث سکته و فلج و استرخا و سبات ... بود لیکن
اگر ماهی یک نوبت واقع شود به سبب استراحت قوای دماغ باکی نباشد و مادام که سرور و نشاط زیاده شود
در رنگ روی سرخ شود و براق گردد و جلد برآید و نرم شود و ذهن به سلامت بود از وقوع افراط نباید ترسید
و قصد ... از آن دارد لیکن چون خواب غلبه کند و ... زیاده بود و بدن و دماغ گران شوند و اعضا
سست گردند و ذهن مشوش شود ترک واجب باشد و قی باید کرد و هر چند در شراب ترک نقل ممکن بود
اولی باشد اما اگر محتاج بود که محرور المزاج باشد نقل بهی و سیب و امرود و شراب لیمو و امثال اینها منتفع گردد و ...
به فندق و پسته و بعضی جوارشات و مرطوب با اشیاء مملح مثل بادام شور و غیر آن نفع گیرد و منافع
شراب بعضی نفسانی است و بعضی بدنی و اما منافع نفسانی که سرور و انبساط نفس و تقویت
ذهن و دماغ و قوت ... دماغ و تقویت نفس و فصاحت لسان و شجاعت و فرح و ازالهٔ بخل و خوف و غم و فکر فاسد و سوء
ظن و خلق بد و دفع مالیخولیا است ممکن نیست که چیزی مساوی آن باشد و در منافع بدنی که آن تحسین
لون و نورانیت و تبریق و اشراق بشره و تقویت و انتعاش حرارت غریزی و انضاج و تلطیف رطوبات و تفتیح
مجاری و ازالهٔ سده و تفتیح مسام و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف روح و تنویر او و تغییر او از فضول
و تلطیف و انضاج بلغم و ترطیب و ادرار صفرا و تعدیل اخراج سودا و رفع مضرت او و اخراج او از بدن
و تقویت معده و تغذیه اعضا و تسخین بدن و تقویت قلب و امثال اینها است اگر چه مثل آن از بعضی
معاجین و تراکیب ممکن است لیکن به دشواری و لیکن این منافع وقتی ظاهر ... وقوع یابد که مجلس
شراب مکان بلند و منظر ... و نزدیک سبزه و آب روان و سایر درختان و ... ریاحین ...
الوان و مزین ... صاحب جمال فرخ لقا و دوستان صاحب کمال و ندما ظرفا و مطربان خوش
الحان ... ذوات نغمات ... ملایم روح افزا و ... و معطرات ... بحسب مزاج
باشد ... و منفرات و اشیا ناملایم منقبض نفس خالی بود و آنچه مطلوب قوای
نفسانی باشد حاضر و مهیا بود ... از قوای نفسانی مطلوب ... متاذی و متالم
و منقبض گردد و اقبال شراب نکرده و تصرف در شراب ... بدین سبب شراب در بدن
فاسد شود و مضرت آن زیاده از منفعت گردد و این شرایط کسی را میسر نیست و ... شراب نفعش ...
در قلیل آن خواهد بود و ... معلوم است که قلیل آن منجر بکثیر است و کثیر آن مضرت بسیار دارد
چنانچه شیخ ابو علی گفته که الشراب قلیله یفضی الی الکثیر و کثیره یفضی الی الشکل الشدید و الشک

الشدید یفضی الی آفات لا یتناهی وبالجملة قلیله سمّ الموت وکثیره سمّ الحیوة **باب پنجم در تدبیر حرکت وسکون**
بدانکه بقای بدن بی غذا محالست وهیچ غذای بتمامی جزو عضو نمیشود بلکه از هر غذای
که بدل ما یتحلل شود اثری ولطخی وفضله میماند که اگر آنرا بکلی دفع نکنند بایام جمع شود و بکیفیت ردی
رساند یا آنکه بنفسه عفونت در بدن زیاده کند یا بعفونت یا ببرودت بنفسه زیاده کند یا باطفاء حرارت غریزی
یا بکمیت مضر بود بسبب آنکه امتلا حادث سازد و بدن را ثقیل گرداند و موجب امراض احتباس شود و اگر
استفراغ کنند بسبب ادویه مستفرغه بدن متأذی شود چه اکثر مسهلات و منقیات بدن سمیات اند
ولهذا بقراط گفته که ان الدواء ینقی وینکی ونیز اگرچه مسهلات مخرج اخلاط فاسده اند خلط صالح
نیز با آن دفع میشود و مستلزم اخراج روح و ضعف قوی و حرارت غریزی و ضعف بدن میگردد
پس این فضلات علی ای حال مفتقر اند بخروج از بدن بی آنکه بدوا استفراغ کنند پس ناچار بحرکت
احتیاج است چه حرکت بسبب تسخین اعضا و ترقیق و اذابه و تحلیل فضلات اقوی اسباب
منع تولد و اجتماع موادست و مع ذلک موجب خفت بدن و نشاط و انتعاش حرارت غریزی و
تصلیب مفاصل و تقویت اوتار و رباطات و چون حرکت باعتدال و در وقت خود کنند و باقی
تدبیر صواب بود بدن را مستعد قبول غذا سازد و از جمیع امراض مادیه و اکثر امراض جز اینها ایمن گرداند
و مستغنی از جمیع علاج شود و وقت حرکت و ریاضت بعد انحدار غذا از معده و کمال هضم معدیست
و باید که در بدن و احشا و معده خلط خام ردی نباشد که آنرا در بدن منتشر سازد و معده بسیار خالی
از طعام نبود بلکه در اواخر غذای ... بود و حرارت و یبوست در بدن غالب نباشد و ریاضت معتدل
آنست که بشره را سرخ گرداند و منتفخ سازد و ابتدای عرق شود و اما ریاضتی که موجب سیلان عرق
گردد مفرط باشد و ترک آن واجب بود تا موجب فنای رطوبات و تجفیف بدن نشود و هر عضوی
که ریاضت آن بسیار باشد قوی گردد خصوصا بهر نوع ریاضتی که بآن معتاد بود بلکه هر قوتی
از قوای نفسانی و طبیعی از ریاضت مخصوص بدان قوی گردد ولهذا هر که حفظ چیزها بسیار کند حافظه
او قوت گیرد و هر که فکر بسیار کند متفکره و هر که خیال بسیار کند متخیله اش قوی گردد و هر عضو را
ریاضت خاص هست مثلا ریاضت السنه قراءة باشد و باید که ابتدا بقراءة آهسته کنند بعد از آن
بتدریج بلند سازند تا آلات نفس متأذی نشوند و ریاضت سمع شنیدن آوازهای لطیف و بصر
احیانا بخواندن خطوط دقیقه و نظر باشیاء جمیله و سواری ریاضت جمیع بدنست تحلیلش بیشتر
از تسخین بود و ناقهان را بسبب تحلیل بقایای امراض نافع بود و اسب دوانیدن تحلیل و تسخین
بسیار کند و از ریاضات قویه است و گوی بازی بسبب فرحی که بواسطه غلبه بر خصم حاصل
میشود و غضبی که از مقهوری ناشی میگردد از جمله ریاضات نفس و بدنست و اسب
بدوی بایکدیگر دوانیدن نیز همین حکم دارد و در کشتی نشستن مشی ... و محرک اخلاط است
و بسبب حدوث فرح و فزع و اختلاف حرکت مواد بخارج و داخل امراض مزمنه مثل جذام و استسقاء

را دفع نماید و هاضمه و معده را قوت دهد و اگر قی و غثیان هیجان کند بسبب اخراج فضول نافع بود و حبس آن
جایز نباشد و احتیاج بسکون بسبب استراحت بدن از تعب حرکت است چه دوام حرکت موجب تحلل رطوبت
و فنای حرارت غریزیست و بدانکه حرکت سریعه قویه قلیله تسخین بیشتر از تحلیل کند و حرکت بطیئه کثیره
ضعیفه بعکس و افراط حرکت بسبب تحلیل رطوبت غریزی و ضعف حرارت غریزی مبرد است و افراط سکون
نیز مبرد است لیکن بسبب احتباس رطوبات و انغمار و اختناق حرارت غریزی و سکون معین بر هضم
باشد و حرکت بر امتلا **فصل در دلک** و دلک از جمله ریاضاتست و منافع آن بسیار بود تحلیل
فضول و ترقیق رطوبات و انتعاش حرارت غریزی و تصلیب اوتار و رباطات و عضلات کند و ...
محتبسه و غلیظه و انجماد از عضو بیرون آید و مجاری را فراخ سازد و عضو را نرم گرداند و دلک
خشن که بدستهای درشت یا خرقه خشن کنند خون را بظاهر عضو جذب کند و دلک سرخ
و بدن را فربه گرداند و دلک صلب اعضای ضعیفه را قوت دهد و دلک لین رخو بود و دلک کثیر
مهزل و معتدل مسمن باشد و باید که قبل از ریاضت دلک استعداد کنند تا عضو را بسبب تلیین
مفاصل و رباطات و ... از برای حرکت مهیا سازد لیکن در لین و صلابت رعایت تدریج
نمایند و بعد از ریاضت دلک استرداد قوة باید کرد تا بقایای فضول که ریاضت در زیر جلد
و عضلات گذاشته باشد تحلیل دهد و باید که این دلک معتدل بود و ... بر بدن با روغن
و بجهات مختلفه باشد تا اثرش بجمیع اجزا عضله برسد **باب ششم در تدبیر حرکت و سکون نفسانی**
چون ثابت شد که حرکت بدنی ضروری و محتاج الیه است و وجود حرکات بدنی موقوف بر حرکات
نفسانی مثل غضب و شهوة و مانند اینهاست پس حرکت نفسانی در امر معیشت ضروری باشد و چون
روح حار لطیف سریع التحلیل است اگر حرکت او همیشه بود بکلی متحلل و فانی شود پس سکون نفسانی
نیز ضروری باشد لیکن باعتدال چه سکون مفرط مبرد و مبلد است و بدانکه اعراض نفسانی که غم و
فرح و غضب و فزع و خجالت است سبب تغییر بدن میشود مثل سایر اسباب چه غضب که غلیان
دم قلب و حرکت حرارت غریزیست بخارج بدن دفعة جهة دفع منافر مسخن و مجفف بدن و مقوی
صفرا و محدث حمی یوم بلکه حمی عفن است اگر در بدن خلط مستعد عفونت باشد و مفرط آن محلل
حرارت غریزی است و مضعف قوة و محدث رعشه و غشی است لیکن اصحاب امزجه بارده و کسانی را که
حرارت غریزی ضعیف شده باشد و قوی ساقط گشته نافع بود و فرح که موجب حرکت روح و حرارت غریزیست
بظاهر بدن قلیلا قلیلا جهت جذب ملایم از شان او تقویت نفس و حرارت غریزی و انکشاف آن ...
بدن و تعدیل اخلاط و حرارت غریزی و تسخین بدنست لیکن چون دفعی بود گاه باشد که بسبب تحلیل
حرارت غریزی و خلو قلب از روح و حرارت غریزی قاتل بود و غم که دخول حرارت غریزیست بداخل بدن
قلیلا قلیلا محدث حمی یوم و مفرط آن مورث دق و اطفاء حرارت غریزی و متلف بدن باشد لیکن
کسی را که فرح و سرور بسیار غالب باشد نافع باشد تا بسبب کثرت فرح روح و حرارت غریزی متبدد و متفرق

لین
استعمال

نشود و فرح که موجب حرکت روح و حرارت غریزیست بر داخل بدن دفعةً موجب ضعف قوی و موجب ذهاب
رونق و نضارت رو و استیلاء اعراض بود و بخلاف آنکه مستلزم حرکت روح است بداخل و کاملا بتدریج دفعة
موافق بدن نیست **باب هفتم در تدبیر نوم و یقظه** اضطرار بیقظه از جهت آنست که اتمام احساس
و حرکات ارادی در بیداریست و احتیاج بنوم بسبب استراحت روح و قوی نفسانیست چه روح جوهر
لطیف بخاری سریع التحلیل است و استمرار یقظه موجب تحلیل و فناء اوست چه افعال یقظه حرکات
و حرکت محلل روح و بر استعمال النفس در یقظه بافعال الحیوانیة مانع کمال هضم است و هضم و رویت (?)
و قوه هضم در نوم سبب اجتماع روح و قوی در باطن است و نوم از حسر رطب بدن و از الداعیات (?) …
از یقظه و هضم غذا و نضج مواد و سکون روح و بدن در وی بر سکون اشبه بود و یقظه بسبب تسخین و تحلیل
التخفیف و استعمال حرکت روح و حرارت غریزی بخارج مشابه حرکت باشد و یقظه طبیعیه مسخن بدن و قوی
طبیعیت و مقوی قوی نفسانیست بسبب حرکت روح و حرارت غریزی بظاهر بدن و یقظه مفرط مضعف
دماغ و مفسد هضم و محلل قوة و مجفف بدن بود و در نوم روح میل بداخل بدن کند و بدین واسطه ظاهر
سرد شود و لهذا احتیاج بر پوشش بیشتر بود و بهترین خواب مستغرق متصل معتدل المقدار خواب
بعد از هضم طعام و شروع در انحدار است از اعالی معده بر اسافل و سکون بحر و قرار مانع هضم و خواب
معتدل مقوی و ممکن قوت طبیعی و مسکن دم و مفرح روح و هاضم طعام و مقوی ذهن و مرطب و مسخن است
و ضعف که از اعیا و جماع و غضب و مانند اینها حاصل شده باشد تدارک کند و … نافع بود و خواب
مفرط بسبب قلت تحلیل و احتباس مواد مرطبت بافراط و چون رطوبت مفرط موجب انطفاء
حرارت غریزیه میشود لازم اوست و مضعف و مرخی قوی نفسانی و مکثر بلغم و مضعف حرارت غریزیست
و نوم در خلو معده بسبب تحلیل روح و حرارت غریزی مبرد است و مسقط قوة و بعد از غذاء مستعد
هضم و مانع … و مسخن بدن لیکن اگر خلطی با غذاء غالب بر هضم مانده در بدن منتشر گرداند و موجب
تبرید شود و خواب روز مفسد لون و مصدع و مرخی قوی نفسانی و مبلد ذهن و مورث طحال و اورام
و حمیات است و مهیج غضب و مضعف شهوة باشد لیکن معتاد را … و الاتیه … فصل
هیئات نوم خصوصا تکیه برای جهت هضم غذا استعانت نوم طلبیدن آنست که اول بر پهلوی راست
بر جانب راست خسپد تا غذا بر قعر معده منحدر شود و زودتر منهضم گردد و بعد از آن زمانی دراز بر
جانب چپ تا جگر بر معده مشتمل شود و تسخین معده کند و چون هضم تمام شود باز بجانب راست
خسپد تا معین بر انحدار ثقل … شود **باب هشتم در تدبیر استفراغ و احتباس**
و در آن سه فصل است **فصل اول در احکام استفراغ و احتباس** چون معلوم شد که بقای بدن بی غذا
محال است و غذا نیز بجملته مستحیل بمشابه جوهر اعضا نشود موجود نیست بلکه از هر هضمی
فضله می ماند که اگر آن اخراج نکند سالها بمانند و فاسد و متعفن گردد پس بدین سبب
استفراغ محتاج الیه بود و احتیاج باحتباس از جهت آنست که بدن دایم التحلیل است و همیشه

یلیه

محتاج

محتاج بدل ما یتحلل باشد و در هر غذائی ممکن نیست و نیست تا تمام منهضم شود و مستحیل بجوهر اعضا گردد
و کثرت استفراغ فضلات نیز محدث بعضی امراض در تیرابست چنانچه مذکور خواهد شد پس اعتدال در
استفراغ و احتباس محافظ صحت بود و افراط استفراغ مجفف و مبرد بدنست مگر آنکه مستفرغ خلط
بارد یابس باشد … بالعرض موجب سخونت و رطوبت گردد و افراط احتباس سبب سدد و
عفونت و سقوط شهوة و ثقل بدن بود و احتباس الحجر بالطبع استفراغ آن واجب است یا بسبب کثرت
آنست یا ضعف دافعه یا سستی قوت ماسکه یا ضعف هاضمه که طبیعت آن را نگاه دارد تا هضم تمام شود
یا ضیق مجاری و سده و رآن یا غلظت و لزوجت ماده یا عدم احتباس صاحب بدفع یا بوجه قوة طبیعی بجهت
دیگر و این احتباس موجب امراض کثیره بود مثل سده و استسقا و تشنج رطب و عفونت و انطفاء و اختناق
حرارت غریزی و انصداع و صمم و تخمه و اورام و سود و استفراغ آنچه احتباس آن واجبست یا بسبب
قوت دافعه است یا ضعف ماسکه یا کثرت ماده یا لذع آن یا رقت آن یا سعه مجاری یا انشقاق یا انقطاع مجاری
یا انفتاح افواه عروق و استفراغ جنین موجب ضعف بدن و جفاف و سقوط قوة و ضعف حرارت غریزی
و تشنج و کذا نیا شد و از احتباس باد و ریح قولنج و زحیر و مغص و کرب و سقوط شهوة و غثیان و علت
نفس و قصف اوی (?) و ریاح امعا و معده عارض گردد و از کثرت استفراغ آن ضعف بدن و سقوط قوة و
خروج امعا و از احتباس بول عسر البول و وجع مثانه و کلیه و مجاری بول و حرقة بول و ریح کلیه حادث
شود و از کثرت خروج آن عطش و جفاف بدن و ضعف قوة و از احتباس عطش و خون بواسیر معتاد
بود و تمکن و انصباب و انطفاء حرارت غریزی و استسقا و فساد مزاج و غشی و کرب و صداع و شقیقه
و ضعف بصر و دوار و وسواس و امثال اینها عارض شود و از کثرت خروج آن ضعف حرارت غریزی و برودت
کبد و استسقا و فساد مزاج و از احتباس فضول دماغ سدد و دوار و وسواس و اکثر امراض دماغ حادث
گردد و از کثرت خروج آن سهر و جفاف و جبه (?) و عین و ما اشبه اینها **فصل دوم در جماع** خروج منی
علی ما ینبغی یکی از استفراغات طبیعیه محتاج الیه در حفظ صحت است لیکن اسراف در استفراغ منی
موجب ضعف قوة و تخفیف و تبرید بدن و سقوط شهوة طعام و محدث خفقان و رعشه و ضعف
اعصاب و فالج و تشنج و ضعف بصر بود چه ماده که منی از او متکون است قوام اعضاء اصلیه از وست
و افضل اشیاء موجوده در بدنست و امتلاء فقد جماع موجب احتیاج آلات منی و انثیین است
بحدت ماده که مستعد غذاء اعضاء اصلیه بود و چون از آن چیزی باقی نماند خون خالص خوب
که مستحیل بطبیعت اعضاء اصلیه خواهد شد محدث شود و چیزی که از اعضاء اصلیه از آن معتدی
خواهد گشت در بدن بماند و این حالت سبب ضعف حرارت غریزی و انحلال قوة گردد و عدم استفراغ
منی موجب عدد الثین (?) و وجع خاصره و ورم خصیتین و ثقل بدن و بلادت ذهن و ظلمت بصر
و قلت شهوة طعام و وسواس و خفقان و دوار و سدر و صرع و امثال اینها شود و اعتدال در آن سبب
نشاط و فرح و دفع غم و تقویت شهوة و تسکین غضب و دفع فکر و عشق و اختلاط ذهن و جنون

ومالیخولیا و اکثر امراض بلغمی و سوداوی گردد سیما در مزاج حار و در سن شباب و فصل بهار و
افضل اوقات جماع بعد از هضم معدی است قبل از خلو معده و در حین اعتدال بدن چه کیفیات
اربعه و توسط در خلو و امتلا و در زمان قوت شهوت جماع و حصول انتشار تمام بی تکلف و اما قبل
از هضم طعام و در حالت امتلاء غذا یا شراب محدث ضعف بدن و استرخاء عصب و وجع رکبتین
و مفاصل و سده احشا و رعشه بود و در خلو معده و در تشنگی و بعد از قی و اسهال و فصد و در
حمام و بعد از حمام و تعب و سهر و غم و مانند اینها موجب تخفیف و لاغری بدن و دق و ذبول و تحلیل
حرارت غریزی و نقص شهوت طعام و ظلمت بصر و [illegible] و تشنج و غشی باشد خصوصا در تابستان
گرم و با آنکه مختلف الهوا و جماع در وقت وبا و فساد هوا و صاحب امراض صعبه و دیر و اوجاع مفاصل
و اصحاب امزجه بارده بلغمیه و وجع معده و قولنج و اسهال و غشی و اصحاب نزلات و زکام را مضر
باشد اگر چه منی در اوعیه منی ایشان بسیار باشد و جماع عجوزه و صغیره و حایضه و مریضه و
قبیح المنظر و کریهة اللقا و بکر بالخاصیة ضعف شهوت بود و اجتناب از جماع ایشان واجب
باشد و جماع محبوب خوش منظر رعنا زیبا لقا موجب بهجت و مسرت و تقویت قوت و انتعاش
حرارت غریزی بود و استمنا بر ید موجب غم و ضعف انتشار شهوت باشد **فصل سیم در حمام**
حمام از مستفرغات معتاده است در حالت صحت و بهترین حمام آنست که بنا قدیم و آب عذب
و هوا معتدل و فضا وسیع داشته باشد و اصحا را افضل اوقات استحمام جهت حفظ صحت بعد از
ریاضت و هضم معدی و کبدی و قبل از غذاست و صفراوی و محرور المزاج را بعد از اکل اشیا لطیفه
و اصحاب ابدان متخلخل و اسعه المسام را قبل از ریاضت و بعد از آن غذا محمود و حمام بعد از غذا
مولد بلغم و فضول بلغمیه و سمن باشد لیکن [illegible] با سده باید بود و دفع آن به سکنجبین ساده
یا بزوری بحسب مزاج باید کرد و استحمام بعد از هضم معدی و تناول غذا بعد از حمام مسمن بلا امتلا
بود و لیکن خوف از سده و حمام با ناشتا و در خلو معده و کثرة جلوس در آن محلل و مجفف و مهزل
و مورث غشی و غثیان و کرب و خفقان و تحریک مواد ساکنه و امالة آن باعضاء ضعیفه و محدث
اورام اعضاء ظاهره و باطنه باشد و منافع حمام اصحا را بعد از ریاضت و قبل از غذا ترطیب اعضا
و ازالة اعیا و تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم و تفتیح سده و مسام و استفراغ فضول و تسکین اوجاع
و تحلیل ریاح و تنویم و جلا و انضاج و جذب غذا بظاهر بدن و تلطیف غبار و اوساخ حادث از
بخارات خارجه از بدنست و مرضی را استعمال الحمام بحسب حاجه [illegible] از استفراغ و حبس
اسهال و تسخین و تبرید و تعدیل مزاج و ترطیب و تخفیف بدن و تلیین اعصاب متحجر و نضج فضلات
نزله و زکام و تسهیل بول که عسر آن بسبب برودت بود و ازالة حکه و جرب و قولنج و مانند اینها
باید کرد و اصحاب حمیات و اورام و ابدان ممتلی و ضعیف القوة را اجتناب از آن واجب بود و
بدانکه حمام مغیر بدنست بواسطه هوا و آب و کیفیت استعمال الماء تغیر بواسطه هوا چنانست

که هوا بیت اول از بیوت داخل حمام مبرد است و بیت دوم متوسط در حرارت و تسخین و تحلیل
آن از اول بود و بیت سیم حرارتش قوی بود و مسخن و محلل و مجفف باشد و فضول را از بدن
مستفرغ سازد و مکث در حمام اندک زمانی مسخن و مرطب بود و مکث در آن زمان بسیار
بی تبرید که عرق بسیار از بدن بیرون آید مسخن و مجفف و افراط در آن بحیثیتی که در خروج عرق
مفرط واقع شود مبرد و مجفف بدن و محلل حرارت غریزی و مسقط قوت و محدث غشی و افناء
رطوبت بدن و اطفاء حرارت غریزی بود و باید که دخول به بیوت حمام و خروج از آن بتدریج بود
و بعد از خروج بپوشش زیاده کند خصوصا در زمستان و مادام که جلد [illegible] باشد در مکث
حمام افراط نبود و چون [illegible] بدن بود و کرب در تزاید بود مکث مفرط بود و خروج از
حمام واجب و اما تغیر بدن بسبب آب چنانست که استحمام با آب معتدل ساکن که حرارت قوی نشده
باشد مسخن و مرطب و مفتح مسام و مسکن اوجاع و مستفرغ فضول و منضج اخلاط و ملین جلد و
محلل ریاح و سموم و مقوی حرارت غریزی و مسمن باشد بشرط رعایت وقت و استحمام بآب شدید الحرارة
تسخین بسیار و ترطیب اندک کند بعکس حرارت اندک و از زمان استعمال آب حار خاصه مبرد
قوی الحرارة [illegible] اعصاب و مفسد ذهن و مورث غشی و سیلان دم و ادرار حیض بود و باید که یابس
المزاج استعمال آب بیشتر از هوا کند و مرطوب المزاج بر عکس و اغتسال بآب بارد محرور قوی در سن
شباب و فصل صیف موجب تقویت حرارت غریزی و قوت اعضا و جودة هضم و استمرا باشد و محرور
لاغر و صبیان را در زمان زمستان سبب خمود حرارت غریزی و تعقد و تشنج و نافض بود و غسل
با آب بارد بعد از جماع و تعب و بعد از حیض و سهر و بعد از قی و شرب دوای مسهل بد است
و استعمال آب مالح و کبریتی مسخن و مجفف بدن بود و محلل فضول و دافع حکه و جرب و استسقا
و رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و سایر اوجاع عصب که سبب او رطوبت باشد و اما
تغیر بسبب کیفیت استعمال ادهان آنست که استحمام با ادهان ساذج برفق محلل و مرخی و موسع مسام
بود و با دلک قوی محلل رطوبات و مصلب و مکثر لحم و با دلک معتدل مسخن و مرطب و جاذب
دم به اعضاء ظاهره و دلک با ادهان بارده مثل روغن بنفشه و گل محلل فضول و مرخی و مرطب
بدن و موسع مسام باشد و با ادهان حاره مثل روغن یاسمین و مانند آن مسخن و محلل قوی و
تمریخ روغن در حمام بعد از دلک سد مسام و مانع تحلل بود و بعد از حمام حافظ حرارت غریزی
در داخل بدن و مانع آن از تحلیل **باب نهم در تدبیر فصول** بدانکه فصول سال را
در تغییر ابدان تاثیر عظیمست و بقراط گفته که هر گاه که هوا معتدل باشد در حرارت و برودت
و باران اندک بود و در تابستان حرارت مفرط نباشد و آنقدر باران اندک در بعضی اوقات بود
و در پاییز [illegible] بافراط نباشد و باران اندک بسیار بود و در زمستان سرما سخت و باران
بسیار نباشد در آن سال بیماری بسیار نبود و مرضی که واقع شود بصحت مبدل گردد و بحران آن

بر وجه احسن باشد و هرگاه که زمستان جنوبی باشد و باران کی بسیار باشد رطوبت بسیار شود
و در بهار حمیات عفنه و امراض رطبه مثل سکته و صرع و مانند اینها متولد شود و هرگاه که زمستان
شمالی بود و باران کی نبود و بهار جنوبی بود و باران کی باشد در تابستان حمیات حاده و رمد
و اسهال دم عارض گردد خاصه زنان و صبیان و کسی را که مزاج او رطب باشد و هرگاه که در زمستان
باران کی نباشد و بعد از آن هوای بهار حار رطب و تابستان بغایت گرم در آن سال تب ربع
و استسقا و امراض فساد کودکان و کسی که مزاج او رطب بود بسیار باشد و هرگاه که زمستان
سرد و جنوبی و مطیر بود و بهار شمالی و قلیل مطر در آن سال زنان حامله را که از اندک سببی
اسقاط حمل شود و اگر وضع حمل اتفاق افتد آن فرزندان در جمیع عمر ضعیف و بیمار بود و
بیمار از سکته و تشنج و فالج عارض شود و سایر مردم را اسهال الدم و رمد یابس و لیکن هر کی مسکن
او در موضع مرتفع بجهت شمال بود و آب خوب نوشد در این سال کم بیمار شود و اگر بیمار شود
مرض او سلیم بود و هر که در این سال مسکن او در موضع منهبط بود و آب بد آشامد حال او بد بود
و هرگاه که در تابستان باران کم باشد و باد جنوبی و مطر و گرما بسیار بود در زمستان
صداع سخت و سرفه و زکام و بعضی مردم را سل عارض شود و باد شمالی یابس موافق زنان و صبیان
و اصحاب طبایع رطبه و لیکن صفرا و یخراج را رمد یابس و حمیات حاده و وسواس سوداوی
حادث گردد و در سالی که باران کی بسیار بود و فضول رطبه در بدن بسیار متولد شود و حمیات
طویله و اسهال و صرع و سکته و [illegible] و امراض رطبه بلغمیه بسیار عارض گردد و در سالی که باران کی
کم باشد اخلاط یابس حار در بدن متولد شود و لیکن سریع العفونه و فاسد نباشد و اما گاهی
گرما و باران کی نباشد و یبوست قوة گیرد اخلاط حار زیر قوی الحده حادث شود و حمیات حاده و
رمد یابس و سایر امراض که سبب آن حرارت و یبوست باشد عارض گردد و بهر حال سال قلیل
المطر از برای حفظ بدان اصح است از سال کثیر المطر و باید که حافظ صحت در اوایل ربیع مبادرت بفصد
و اسهال و حجب عادة و مقتضای حال کند و قی و تقلیل و تلطیف غذا و استعمال الیسر قلیله
الاعفان و مطفیات حارة و مسکنات مواد لازم داند و از حرکت مفرط و حمام و شراب قوی
و سایر مسخنات و مرطبات کثیره و اسهال و از اشیا بادویه حاره و حریف و مالح و اغذیه غلیظه
اجتناب نماید و در تابستان اغذیه بارده لطیفه قامع صفرا و فواکه رطبه و مطفیات
حارة و البسه بارده مثل کتان که هنا استعمال نماید و در سایر فصول و اساس بسیر بردی
از مسخنات و محققات و کثرت تناول غذا و اغذیه سوداویه و کثرت شراب و از ریاضت
و تعب و جماع و فصد و مسهل و کثرت استحمام احتراز نماید و قی کسی را که ممکن باشد
مناسب بود و در تاثیر خاصیة خریف مختلف الهوا از مخففات و کثرت جماع و کثرت
تناول فواکه و شرب آب بارد و خواب در موضع بارد و اغتسال با آب بارد و از قی اجتناب

نماید

نماید و استفراغ بشرط امتلا و بخوف از احتقان مواد در زمستان و پوشیدن سمور و سایر لحف و نگاه
داشتن آن از اختلاف هوا شب و روز از جمله ضروریات داند و در ربیع مبادرة به پوشش زیاده
و البسه حاره و استعمال اغذیه قویه غلیظه و کثرت لحوم و بسط در اغذیه و ادویه ملطفه و ابازیر حاره
و شراب قوی و تعب و حرکات قویه لازم داند و از قی و فصد و اغذیه بارده رطبه اجتناب نماید

باب دوم در تدبیر ابدان بحسب اسنان بدانکه اسنان انسان در معظم معموره چهار است
اول سن حداثت و آن سنیست که در آن رطوبت غریزی وافی باشد بحفظ حرارت غریزی با زیادتی و آن را
سن نمو و سن صبیان نیز گویند و مدت آن از اول عمر است تا قریب بسی سال و این سن منقسم
بر پنج قسم است سن طفولیت و آن زمانیست که در آن اعضا استعداد حرکت و نهوض نباشد
و سن صبی و آن بعد از قیام و قبل از شدت اعضا و محل نبات اسنان است و سن ترعرع و آن
بعد از شدت اعضا و نبات اسنان و قبل از احتلام است و سن مراهقه و آن تا تعجیل انبات لحیه
و سن فتی و آن بعد از انبات لحیه است تا تمام نمو و در این سن حرارة و رطوبت غالب شود دوم
سن شباب و آن سنیست که در آن رطوبت غریزی وافی بحفظ حرارة غریزی باشد بی زیادتی
و آن را سن وقوف نیز گویند و مزاج سن آن اعدل الامزجه است لیکن صفرا بر مزاج انسان
غالب بود و منتهای آن قریب بسی و پنج سالست تا چهل سال سیم سن کهولت و آن سنی است
که در آن رطوبت غریزی بحفظ حرارة غریزی ناقص باشد اما نقصان آن ظاهر نبود و منتهای آن
بشصت سال بود و مزاج انسان بارد و یابس باشد چهارم سن شیخوخت و آن سنیست که رطوبت
غریزی بحفظ حرارة غریزی ناقص باشد و نقصان ظاهر بین و رطوبت غریبه بالای بدن غالب بود
و مدت آن از شصت سال که بیست تا آخر عمر و در این سن برودت و یبوست غالب بود اما بسبب رطوبت
غریبه بلغمی مزاج انسان ارطب از کهول باشد و باید که حافظ صحت صبیان در سن طفولیت مراعات مزاج
[illegible] کند و صحت او و اجب مقتضای حال نگاه دارد و غذای او [illegible] و در اغذیه [illegible]
قلیل الفضول مثل گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و نان گندم و مانند اینها و از بقول [illegible]
[illegible] و از اکل کرفس و از جماع و حمل و [illegible] احتراز نماید و اگر شیر او غلیظ بود غذا با
[illegible] و سکنجبین [illegible] که در آن فودنج و [illegible] و صعتر باشد استعمال نماید و اگر
[illegible] و اگر شیر رقیق بود اغذیه متولد [illegible] و خواب [illegible]
کند و شیر مادر در دفع ادبار فرزند عظیم النفع است [illegible] فرزند شیر مادر [illegible] چندانکه
ممکن بود لیکن مستحب است که [illegible] نبود تا مزاج مادر [illegible] آید و اگر [illegible]
از رضاع [illegible] مثل ضعف و [illegible] و سل [illegible] باشد [illegible] اختیار کند [illegible]
و اخلاق و هیئت [illegible] و کیفیت شیر [illegible] باشد [illegible] سن او از بیست و پنج تا سی
[illegible] بود باشد و خوش رنگ [illegible] سینه و سخت گوشت و متوسط در سمن و هزال

ولهانی بود شیر بحالی او بخاوف مضینا اند و عنا اندنبود و چنان او سرخ بود بسیار بزاید نباشد
و در صلابت و لین معتدل بود و قوام شیر و مقدار آن معتدل بود رقیق و غلیظ و مختلف الاجزا و کثیر الرغوه
نباشد و لون شیر او مایل بسپیدی باشد نه بکبودی و سرخی و سبزی و زردی و طعم شیر مایل بحلاوه بود
نه بحموضت و عفوصت و حرارت و ملوحت و باید که در روزی دو سه نوبت بیرون از رضاع طفل اکتفا نمایند
و شیر بسیار بیکدفعه ندهند تا موجب نفخ و کثرة ریاح نگردد و اگر شیر بسیار بیکدفعه
داده باشند تدارک آن بجوع و تنوم کنند و چون طفل اشتهاء چیزی غیر از شیر داشته باشد طعام
لطیف بتدریج دهند و بهترین چیزها در اول حال نانیست که مرضعه مضغ نموده باشد بعد از
آن در شربت عسل یا شیر کرده بعد از آن شوربا و بعد از آن گوشت سهل الهضم دهند و ریاضت معتدله را فرمایند
و از جوع و ترک غذا و از اطعمه غلیظه و شرب شراب و آب سرد و آب بعد از طعام اجتناب
واجب دانند و مراعات اخلاق صبیان و محافظت ایشان از غضب شدید و غم و خوف
از واجبات شمرند و در حسن اخلاق و تعدیل اخلاط ایشان غایت جهد بتقدیم رسانند
و صبیان تا در سن صبی که محل نشو و نماست بسبب وجع دندان و دمل و کثرة سیلان لعاب جاری
از دهن ایشان بشکم و بواسطه ضعف هضم حمیات و اسهال و نفخ عارض میشود و مراعات ایشان
بر تسهیل بطن ایشان و تجوید هضم و تقویه معده کنند و در سن ترعرع بواسطه کثرة تناول طعام
و اغذیه فضول بسیار و وجود فضله غیر منهضمه در امعاء ایشان تولد حصاة و دود بسیار می
باشد حفظ صحت ایشان بقلت طعام و جودة هضم و استعمال ریاضت معتدله را باید کرد و در
سن مراهقه وقتی بسبب کثرة دم و قلت صرف آن بر نشو و نمو و میل آن بر اعالی بدن رعاف
بسیار واقع میشود صحت ایشان را باغذیه بارده مغلظه و اشربه مطفیه و استعمال ادویه قابضه
مبرده محققه محافظت نمایند و مراعات صحت شبان بتعدیل اسباب سته ضروریه کنند و
چون بسبب حدة دم و غلبه صفرا و حرکت صفرا و بحالیشان را رعاف و حمیات حاره و نفث الدم
و سایر امراض حاده حاره بسیار عارض میشود و حفظ صحت ایشان باستعمال اغذیه بارده حامضه
و اشربه مطفیه دم و مانند اینها و اجتناب از اغذیه حاره و تعب و غم و امثال اینها باید کرد و کهول
و مشایخ را بسبب نقصان حرارت غریزی امراض مزمنه مثل ربو و ذات الریه و حمیات طویله و
زلق الامعاء و اوجاع مفاصل و نزله و سعال و تقطیر البول و اوجاع کلیه و دوار و سکته و قروح
ردیه و حکه بدن و ظلمت بصر و ثقل سمع و رطوبت عینین و غیر اینها بسیار حادث میشود در تقویه
قوه و حراست حرارت غریزی از تحلیل و حفظ رطوبت اصلی ایشان باید کوشید و ایشان را اغذیه و
اشربه حاره رطبه باید نوشانید و از جماع و تعب و ریاضت مفرطه و فصد و مانند اینها محترز
باشند لیکن تلیین طبیعت و ریاضت معتدله زیاده از ریاضت مشایخ ایشان را مفید بود
و تدبیر مشایخ باستعمال مرطبات و مسخنات و معطرات و اغذیه محموده الغذا و کثرة نوم

و تدهین

و تدهین بعد از نوم و استحمام و ریاضت معتدله و اخراج بلغم بر ادرار و تلیین طبیعت و دلک معتدل
با دهان و سواری و مشی و اجتناب از فصد و حجامت و از اغذیه غلیظه و مولده سودا و بلغم و ادویه
حاره و محققه و حریفه کنند و لیکن گاه باشد که بعضی را شیر مفید بود و زنجبیل مربی و دیگر مربیات
حاره بقدر تسخین معده و تحویل هضم ایشان نافع بود **باب یازدهم در تدبیر مسافران**
باید که مسافران قبل از سفر تنقیه بدن کنند بفصد و اسهال بحسب مقتضاء حال اگر بدن
ایشان ممتلی باشد و آنچه دانند که از سفر پیش خواهد آمد از اکل اغذیه غیر معتاده و ریاضت اکثر از
معتاد و سهر و عطش و جوع و تعب و سواری و پیاده رفتن بسیار و سرما و گرما و مانند اینها
بتدریج بدان عادت کنند تا اگر امثال اینها واقع شود از آن متاذی نشوند و با سالک کنند و اغذیه
قلیله الکمیه کثیره التغذیه تناول نمایند تا زود هضم شود و فضول در بدن جمع نگردد و در حالت
امتلاء سوار نشوند تا طعام فاسد نگردد و محتاج بشرب آب بسیار نشود بلکه غذا را در حین نزول
نوشند و اگر احتیاج باشد قبل از سواری نیز طعامی تناول نمایند و از بقول و فواکه و مولدات خلط
خام و ادویه و اغذیه معطشه و از محللات قویه و مضعفات قوه و کثرة کلام اجتناب نمایند
الا از برای ضرورت و در سفر گرما ... سکنات عطش مثل تخم خرفه و سکر طباشیر و قرص
فواکه و زرشک و تمر هندی و روغن بنفشه و گل جهت احتیاط با خود نگاه دارند و در وقت سموم
شراب فواکه نوشند و سینه را بلعاب بزر قطونا و عصاره خرفه تر سازند و در منزل روغن
بنفشه و گل بر بینی مالند و اشیاء لزجه مثل لعاب بزر قطونا و لعاب خرفه و سپیده تخم مرغ و کتیرا
و صمغ عربی محلول در آب برد و بینی طلا سازند و گاهی که خوف از سموم باشد پیاز با دوغ بنوشند
و روغن بادام و کدو در بینی چکانند و دهن و بینی بر بندند و اگر از سموم متضرر شوند آب بسیار
نوشند بلکه آب مضمضه کنند یا اندک اندک بیاشامند و در مکان بارده مسکن سازند و
روی و اطراف را با آب سرد بشویند و ادهان و عصارات بارده بر سر مالند و اغذیه سریع الانهضام
و شیر و بقول بارده تناول نمایند و در سفر سرما استعمالات را نوشند و نگذارند که هوا سرد بمغز
بدهن و بینی رسد و اطراف را بمالیدن از ادهان حاره مثل روغن یاسمین و زیت و طلای مسخنه
کردن از فلفل و عاقر قرحا و حلتیت و فرفیون باید محافظت نمایند و چون بمنزل رسند زود
نزدیک آتش نروند و خود را بتدریج بجامه گرم بپوشند و غذا حار بالفعل بنوشند و اگر سرما
عمل کرده باشد خود را در جامه گرم بپوشند و اطراف را با دهان حار چرب کنند و بعوض
آب شراب آشامند و اندکی حلتیت در شراب حل کرده دهند و در سرما سختی معده را خالی
نگذارند و روغن زیتون بر بدن مالند و باید که در اغذیه سرما زدگان شیر و جوز و خردل
و روغن گاو داخل باشد و موزه ایشان و امثال آن تنگ نباشد تا پا و دست حرکت توانند که حرکت
عضو یکی از اسباب دافع سرماست و اگر دست و پا احساس سرما نکند باید که محافظت آن

انسر ممنوع باشند حس ایشان در طریق بطلان باشد و علامات تحلل سر نادر و انسان بود در
آب شلغم یا در آبی که در آن کاه و کرنب و سیب و بابونج جوشانیده باشند باید نهاد و از قرب آتش
اجتناب باید کرد و مشی و دلک و حرکت یا در این حال نافع بود و چون اطراف از سرما تلف کردانیده
باشد و سبز و سیاه شده باشد باید شکافت و در آب گرم باید نهاد تا خون از آن بیرون آید و چند گاه
بنفسه محتبس شود بعد از آن گل ارمنی بر گرد و آب ممزوج ساخته طلا باید کرد و چون کار از حد
و سواد در گذرد و عضو متعفن گردد علاج آن اسقاط بود تا عفونت به عضو دیگر سرایت نکند
و پیاده روان باید که از حموضات و اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و روغن شبت یا روغن بابونه
یا روغن حنا بر مفاصل های پا مالند یا در و دمادمه بشویند و از آب مجمع فواکه قابضه مثل به و سیب
و انار و شراب فواکه و شراب انار منعنع و اغذیه حامضه مقویه فم معده و مانع از تصاعد بخار به
بسیار تناول نمایند تا دوار و سدر و غثیان و قی عارض نشود ولیکن اگر قی واقع شود حبس آن
جایز نباشد الا گاهی که با فراط انجامد **باب سوم در حفظ صحت و قوة اعضاء رئیسه و غیر رئیسه**
حافظ صحت دماغ را واجب است تناول اغذیه ملطفه معطره سریع الهضم جیدة الکیموس و استعمال
ادهان قابضه مثل روغن گل و مورد و تشمیم روایح طیبه بحسب مقتضای مزاج و محافظت سر از
حرارت و برودت خارجی و اجتناب از مبخرات و دود و غبار و روایح منتنه و خیالات فاسده و افکار
دقیقه و کثرت جماع و حافظ صحت عین را واجب است استعمال اکحال قویه مثل توتیا با آب مرزنگوش
و آب بادیان تر و ورد و اکتحال بجسم مغموس در آب سماق و فتح عین در آب سرد داخل آن و اجتناب از
استعمال اشیاء مبخره و اطعمه غلیظه و حریفه و نمک و از غبار و دخان و اهویه حاره و جریان اعتدال
و ریاح حاره و بارده و از کثرت گریه و نظر کردن بسیار در شی واحد و قرائت مفرطه و اعمال دقیقه
و خواندن خطوط دقیقه الا بر سبیل ریاضت و اطاله نوم بر قفا و کثرت نوم و سهر و کثرت جماع و
کثرت حمام و کثرت سکر و امتلاء طعام و نوم بر امتلاء و خوردن طعام شبانگاه و نظر کردن بر آفتاب
و اشیاء براقه و مضیئه و حافظ صحت گوش و قوت سامعه باید که بقطیر روغن بادام تلخ یا روغن گل
در هفته یکبار مداومت کند و از حمام و امتلاء و نوم بر امتلاء و جمیع مبخرات و اصوات هایله کریه
اجتناب نماید و اگر خوف احداث ورم و شی و دوی باشد در هفته یکبار شیاف مامیثا
در سرکه حل کرده نیم گرم در گوش چکاند و گوش را از گرما و سرما و ریاح و دخول اشیاء غریبه مثل
آب و حیوانات و مانند اینها نگاه دارد و حافظ صحت قلب اغذیه محمودة الکیموس و اشربه مقویه
قلب بحسب مزاج و مفرحات با قوی حاره یا بارده تناول نماید و سماع اغانی مطربه و تشمیم روایح طیبه
و استعمال اطلیه معطره مداومت کند و از غم و غضب و فرح مفرط و خوف و غبار و دخان و کثرت
جماع و سهر و ریاضت قویه اجتناب نمایند و حافظ صحت معده باید که اغذیه قابضه سریع الهضم
حسنة الکیموس معتدل المقدار و اشربه قابضه طیبه و جوارشات معطره بحسب مقتضای حال

احیانا

تناول

تناول کند و بر ریاضت معتدل وقت در ساعت دو بیابلی مداومت نماید و از جماع و کثرت اکل و کثرت شرب
آب و شرب آب بعد از طعام و از امتلاء و تخمه و از اغذیه غلیظه و دسومات و حلویات و مربیات و از
و ماهی تازه و شلغم و حقنه و کرفس و مغز کله و سایر مغزها و از منع خروج بول و ریح اجتناب
نماید و حافظ صحت جگر اغذیه جیدة الکیموس و حلاوات لطیفه و ادویه قابضه عطره مقویه و معجون
مثل زعفران و دارچینی و پسته و فندق و صوبر تناول نماید و از دخول الطعام بر طعام و بدی
تطبیب طعام و شرب آب بارد بر ناشتا و بعد از حمام و جماع و ریاضت و از اشیاء لزجه و مسدده
و غلیظ و شراب شیرین اجتناب کند و حافظ صحت کلیه لبوب با قند و شیر و ترنجبین و اغذیه لزجه
و دسم استعمال نماید و از کثرت جماع و کثرت استعمال مدرات بول و سواری بسیار و مشی کثیر
و تعب و قیام کثیر و کثرت استحمام اجتناب واجب داند و حافظ صحت اعضاء تناسل اغذیه حاره
رطبه مقویه بدن و قلب و دماغ و مفرحات و روایح طیبه و ادویه که دافع فضلیه باشد و ریاضت
معتدل و خواب و آسایش و شراب رقیق و حمام معتدل و دلک لطیف استعمال کند و از حموضات
و مجففات و مستفرغات و محللات ریاح و تعب و حمام معرق و مبردات و محدثات و کثرت شرب
آب و امتلاء و جماع کثیر متواتر و اعراض نفسانی احتراز واجب داند **مطلب ثالث در علاج مرض**
بقول کلی و در آن ده باب است **باب اول در احکام غذا** مریض را غذا در وقت بحران و
در زمان انتهاء مرض منع باید کرد تا طبیعت به هضم غذا مشغول نگردد و بدان سبب از دفع مرض باز
نماند و همچنین در وقت نوبت غذا نباید داد تا به سبب حرارت طبخ غذا با حرارة تب کرب زیاده نشود و کسی را
که شهوت طعام و هضم قوی باشد و در بدن او اخلاط کثیر یا اخلاط ردیه بود غذا در کیفیت کم باید داد
و در کمیت بسیار مثل بقول و فواکه تا به سبب کثرت کمیت او معده او ممتلی شود و به هضم مشغول گردد و تسکین
شهوت کند و به سبب قلت تغذیه اخلاط زیاده نشود و آنکس را که شهوت طعام و هضم ضعیف باشد
و بدن محتاج به غذا بود غذائی باید داد که در کمیت کم باشد و در کیفیت زیاده چون آب گوشت و زرده
تخم مرغ نیم برشت تا به سبب قلت مقدار هاضمه بر هضم آن قادر بود و به واسطه کثرت تغذیه تقویه کند
بدن را غذا دهد و گاهی که امتلاء بدن با ضعف شهوت و هضم جمع شود غذا در کیفیت و کمیت کم دهند
تا به سبب قلت مقدار هاضمه قادر بر هضم آن باشد و به قلت تغذیه امتلاء زیاده نشود و کسی را که خواهند
که قوت دهند و از برای ریاضت قویه مهیا سازند غذا کثیر در کمیت و کیفیت باید داد و همچنین در ابتدای
امراض مزمنه که محتاج غذا بحسب کمیت و کیفیت باید کرد و گاهی که شهوت و هضم قوی باشند تا به کثرت
مقدار سد شهوت شود و معده به آن مشغول گردد و به کثرت تغذیه قوت قوی شود تا صبر بر مجاهده
مرض در زمان طویل داشته باشد و تا وقت بحران باقی بود و در وقتی که قوت و مدت وافی به هضم
غذاء بطیء النفوذ نبود غذاء لطیف اختیار کنند و بعد از غذاء غلیظ غذاء لطیف سریع النفوذ
نخورند تا چون لطیف سریع النفوذ زود هضم شود و به سبب وقوف بطیء النفوذ در طریق او رد کند

نبايد و فاسد شود و غذي را فاسد كرده اند و غذاء غليظ و چيزها اختيار كنند اگر اراده تبليد حس عضو
كرده باشند كه وجع او بسبب ذكاء حس او زايد بر سبب بود ليكن در وقت خوف انسداد از آن محترز
بايد بود و بدانكه هرچند غذا اصدق تقويت است از جهت آنكه حصول قوت تمام از غذاست ليكن از جهت مدد ماده
مرض مدد او است چه غذا مقوي مرض است و تقويت مرض موجب ضعف قوت بود پس بايد كه غذا در
مرض استعمال نكنند الا از آن قدر كه تمكين قوت كند بدفع مرض در وقت بحران و هر گاه منتهي مرض
اطول بود احتياج افتد بتقويت كه احتمال مضايقات كند در وقت مقابله با مرض باشد اگر بود و غذا
بكسير بايد داد و هر گاه كه مرض قريب المنتهي باشد از جهت تخفيف بر قوت در وقت مجاهده و اعتماد بما
سلف غذا كمتر بايد داد و بالجمله تقليل غذا گاهي كنند كه قوت وافي بدفع مرض باشد قبل از وقت انتها ساقط
نگردد و ليكن اگر قوت ضعيف بود و وافي بدفع مرض در زمان انتها نبود غذا بايد داد اگرچه در وقت
بحران باشد **باب دوم در علاج بدوا** علاج بدوا انسب قانون نسب اول اختيار كيفيت دوا و
اعتدا بآن فعل بعد از معرفت نوع مرض بود پس هر گاه كه كيفيت مرض معلوم شود دوائي كه ضد او باشد
در آن كيفيت اختيار بايد كرد تا بقاعده مقرره علاج بضد كرده باشند دويم اختيار وزن و درجه
كيفيت دوا و آن بعضي از معرفت چند چيز حاصل شود طبيعت عضو و مقدار مرض و جنس كه عبارة
از ذكورة و انوثة بود و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و قوة و معرفت طبيعت عضو متضمن
معرفت چهار چيز است مزاج عضو و خلقت و وضع و قوت او پس هر گاه كه مزاج طبيعي صحي و مزاج مرضي محقق
شود كه تخريج عضو از مزاج صحي بچند بين معلوم كرده اختيار دوا بحسب وزن و درجه كيفيت در مقابله
او بايد كرد مثلا هر گاه كه مزاج صحي بارد بود و مرض حار ميان ايشان بعد بسيار باشد و احتياج
بتبريد كثير بود و هر گاه كه هر دو حار باشند بعد ميان ايشان اندك بود و تبريد يسير كافي بود
و علم بخلقت عضو مهتدي باختيار وزن دوا و درجه كيفيت او از جهت آنست كه بعضي اعضا را بسبب
تخلخل يا بسبب تخفيف از يك جانب يا دو جانب دواي لطيف كافي بود و بعضي را بواسطه تكاثف
و عدم تخلخل احتياج بدواء قوي باشد و در اختيار وزن و درجه كيفيت دوا معرفت وضع عضو
از جهت آن بايد كه عضو قريب بر مدخل دوا را همچو معده دوائي كه مقاتل علت او باشد كافي بود و
كبد مثل كليه محتاج بدواء اقوي از علت باشد و معرفت قوة عضو از طريق رياسة و مبدئية و مشاركة
و ذكاء حس در اختيار وزن دوا مضر و ديت تا در معالجه عضو رئيس دو بر تقويه و مبردات مفرطه
خسارت نكنند و تحليل مواد آن عضو بي قابضي كه حفظ قوت آن از تحليل كند ننمايند و در دوائي كه
كيفيت مخالفت طبيعت انسانی بود ميل نجات ندهند و مواد آن را بسيله دفع و مستفرغ نسازند و موافقات
عضو مشارك اگرچه رئيس نباشد و ذكاء حس عضو كند و در محلي كه از ضعف معده بود
آب سرد بالبرودة منع نمايند تا اذيت بمعده نرسد و دواء رديء الكيفية ولذاعة و مودية و منوعات
در علاج اعضا ذكية الحس استعمال ننمايند و معرفت مقدار مرض محتاج اليه در اختيار وزن

ودرجه

و درجه كيفيت است چه مرض ضعيف را كه خروج آن از اعتدال و حصر اندك بود دواء ضعيف كافي بود
و مرض قوي محتاج بدواء اقوي باشد و باقي عشره قياس با مذكورات ظاهر است سيم قانون وقت
استعمال دوا و دانستن آنكه هر مرض در كدام وقت از اوقات اربعه است مثلا در حار آنكه در ابتدا بود
رادعات صرف استعمال بايد كرد و در انتها محللات محض و در وقت تزيد رادعات ممزوج با محللات
و در وقت انحطاط محللات صرف خالص از مرخيات و بدانكه از معالجات جيده مشتركه ميان اكثر امراض
مقويات قوي نفسانيه و حيوانيه است همچو فرح و سرور و ديدن معشوق و يار ان موافق و شنيدن
الحان طيبه و بوييدن روايح لذيذه و همچنين از معالجات مشتركه است ملازمت مختصمين و كسي كه خدمت
او را شوم داشته باشد و مانع او را از اشياء مضره شود و انتقال از بلد به بلد و از هوائي بهوائي و از
مسكني بمسكني و از فصلي بفصلي ديگر و انتقال از هيئاتي بهيئاتي ديگر و تكليف هيئات و حركات
بعض امراض را نافع بود چنانكه انتصاب وجع ظهر را مفيد بود و نظر كردن بكنج چشم بچيزي برای
زوال قشار احول را در صبي و بدانكه سوء المزاج گاهي كه مستحكم بود تدبير او و معالجه بضد است
و سوء المزاج بارد سهل الزوال است در ابتدا و عسر العلاج است در انتها و سوء المزاج حار بضد اين
بود و تخفيف اسهل و مدة او اقصر است از ترطيب و وقتي كه در طريق كون بود تدبير او بتقدم بالحفظ
باشد و در اول كون تدبير او و معالجه بضد و تقدم بالحفظ بود با هم و در سوء المزاج سازج تبديل مزاج
كافي بود و در مادي استفراغ ماده موجب سوء المزاج ضرورة باشد بعد از آن اگر سوء المزاج باقي بود
تبديل بايد كرد **باب سيم در قواعد استفراغات** و در آن سه فصل است **فصل اول در اشيائي كه
مراعات آن در هر استفراغ بايد كرد** آنچه در هر استفراغ مراعات آن واجب است ده چيز است اول
امتلا و چون در حلو بدن از ماده موذيه بحسب كميت يا كيفيت و مواد صالح كه محتاج اليه بدن مستفرغ
ميشود حال مانع استفراغ بود دويم قوة و چون باستفراغ مواد ارواح مستفرغ ميشوند و ضعف در
قوة زياده ميگردد ضعف مانع استفراغ باشد ليكن گاه باشد كه ضعف قوة حركت در سبب اسهال زايد
استفراغ باشد زيرا كه ضعف از امتلاء جميع بدن را عام بود و ضعف قوة حركت مخصوص بقوة محركه
باشد پس در اين صورت استفراغ بايد كرد و بعد از آن تقويت قوة سيم مزاج افراط حرارة و يبوسة و افراط
برودة و قلة دم مانع است چه رطوبات و ارواح با اخر جهد مكونه كنند و استفراغ موجب قلة رطوبات
و ارواح است چهارم سحنه افراط لاغري و تخلخل بدن و افراط فربهي مانع است چه استفراغ در افراط
لاغري موجب تحليل روح و قوت شود و در افراط فربهي خوف از استيلاي برودة و انضغاط و انسداد
عروق از لحم و حدوث اختناق روح و انقصار عروق و انصباب فضول بامتلا باشد پنجم اعراض
لازمه رديه مثل استعداد در سد و قروح امعا مانع است ششم سن شيخوخت و طفوليت بسبب
ضعف قوة مانع استفراغ است هفتم وقت كه هوا بغايت بسبب كثرة تحليل و ضعف قوة و حدة
هوا مواد را هيجان و سيلان بداخل و سرماي سخت بواسطه جمود اخلاط و عدم سطوع عروق و ا

مانع استفراغ اند هشتم بلاد شهر بسیار گرم و بسیار سرد مانع است نهم صناعت صناعت شدیدة
التحلیل کثیرة الاستفراغ مثل خدمت حمام بسبب قلت مواد و ضعف قوت مانع است دهم عادة غیر معتاد
باستفراغ نابد دوای قوی استفراغ نباید کرد زیرا که طبیعت از مواد ابوجهی دیگر دفع میسازد و در بدن
او خلطی که محتاج باستفراغ بود غالب نباشد و نیز بواسطه عدم عادت دوا در بدن او خوف عمل نمیکند
و بسبب سمیت ضرر عظیم میرساند **فصل دویم در اموری که قصد آن در استفراغ واجب بود**
آنچه در هر استفراغ قصد آن باید کرد پنج چیز است اول اخراج ماده موذی بدن بحسب کمیت یا کیفیت دویم
اخراج ماده آنقدر که بر بدن احتمال آن سهل باشد و ضعف و غشی در عقب آن نبود و مادام که
استفراغ خلطی کنند که اخراج آن واجب باشد و مریض متحمل آن بسهولت بود از افراط و کثرت اخراج
نباید ترسید نیز اگر تواند بود که افراط امتلا بحیثیتی باشد که از کثرت اخراج آن نقاهت حاصل شود و
چون مسهل صفرا منتهی باسهال بلغم شود دلالت بر نقاء بدن از صفرا کند و چون قی بود و منتهی گردد
دال بر افراط بود و در خروج دم بعد از مسهل صفرا مخاطره بود و عطش و نعاس بعد از اسهال و قی
دلالت بر نقاء بدن از خلط واجب الاستفراغ کند سیم استفراغ از جهت میل ماده پس در حالت
غشیان تنقیه ماده بقی کنند و در حین مغص باسهال چهارم اخراج ماده از مخرج طبیعی مثلا
استفراغ ماده محدب کبد باعضاء بول کنند و مقعر آن باسهال باید که عضو منقول الیه ماده اخس
از منقول عنه باشد پس ماده نزله بریه نقل باید کرد و از میل بریه منع باید کرد و واجب است که عضو
منقول الیه مشارک عضو ماوف باشد تا خروج ماده بسهولت باشد مثل باسلیق و ابطین که مشارک
کبد است پس استفراغ ماده کبد از قیفال نشاید کرد پنجم وقت استفراغ اخراج ماده بعد از نضج در
امراض مزمنه واجب است و در امراض حاده مستحب مگر آنکه ماده شدید الحرکة باشد از عضوی
بعضوی دیگر پس در آن حال ترک ماده در بدن زیاده از ضرر استفراغ بی نضج بود **فصل سیم
در احکام استفراغ** استفراغ ماده و قلع آن از موضع خود بجذب ماده بخلاف بعید یا بخلاف قریب
توان و بجذب بخلاف قریب گاهی باید کرد که ماده بعضو منصب شده باشد و متمکن گشته و جذب
بخلاف بعید وقتی باید که انصباب بعضو تمام نشده باشد و گاه باشد که جذب ماده از عضو شریف
بعضو اخس از وکنند که بخلاف جهت او باشد و از عضو مجذوب الیه استفراغ بکنند چه نفس جذب
مانع توجه ماده بعضو مجذوب عنه بود و شرط است که در جذب بخلاف بعید تباعد عضو مجذوب
الیه از مجذوب عنه در دو قطر نباشد چه محاذات در جذب معتبر است بلکه جذب در قطر طول
کنند تا جذب بموضع ابعد کرده باشند پس هر گاه که دست راست ورم کند ماده آن بپای چپ
جذب نکنند بلکه بپای راست جذب باید کرد یا بدست چپ و جذب بپای راست افضل بود
زیرا که ابعد است و خوف از نفوذ ماده بقلب و محل آن نیست و بهترین وقت جذب وقتی
که در بدن امتلا نبود و ماده دیگر متوجه آن موضع نباشد جهد در این دو محل مواد بعضو مجذوب

الیه زیاده از آن منع دفع خواهد شد که دفع آن آسان بود و باید که اول تسکین وجع موجود در عضو مجذوب
کنند پس جذب ماده نمایند زیرا که وجع جاذب است و موجب معاوضه ضرر در جذب خواهد شد
و هر گاه که فصد و اسهال بسبب امتلاء بدن از جمیع اخلاط واجب باشد و اخلاط در مقدار بر نسبت
طبیعی باشند ابتدا بفصد باید کرد و بعد از آن اگر خلطی غالب باشد استفراغ آن خلط و اگر اخلاط
بر نسبت طبیعی نباشند اولا استفراغ خلط غالب باید کرد بعد از آن فصد لیکن میان ایشان مهلت
باید تا قوت در استراحت انتعاش یابد و ضعف حادث نشود و گاه باشد که استفراغ نه از جهت زیادتی
اخلاط کنند بلکه از جهت بدی کیفیت خلط باید کرد یا از جهت استعداد مثل آنکه بدن مستعد حصول
امتلا و حدوث مرض بود در وقت معین خصوصا ربیع یا از جهت تقدم بالحفظ مثل آنکه در بدن
ماده بود که ترسد آن انصباب بود و استفراغ قبل از انصباب سبب امن از انصباب گردد و گاه باشد
که بدن ممتلی باشد و احتیاج به استفراغ بود لیکن مانعی از استفراغ بود مثل سستی الاتی و هیضه
و نوم باید کرد تا سبب نضج و تحلیل امتلا زایل گردد و چون این معنی در زمان طویل و ایام کثیر بحصول
خواهد پیوست لابد سوء المزاجی در بدن بسبب امتلاء حادث خواهد شد و بدن مستعد امراض
خواهد گشت پس تدارک آن سوء المزاج ضروره باشد تا تعدیل کمیت اخلاط و کیفیت مزاج کنند و گاه
باشد که استفراغ بدن بمحققات و ادویه لطیفه از خارج کنند چنانچه اصحاب استسقا را حواب
بر رمل فرمایند تا جذب رطوبات قریب بجلد کند و بواسطه ضعف و تحلل رطوبات داخل منجذب
شود تا از اعماق بدن جذب حاصل کرده و بدانکه تلطیف خلط و تفتیح و توسیع مجاری قبل از قی
و اسهال از واجبات است و اسهال و قی در وقت نقاهت بدن از فضول و یبوست ثقل و ضعف
احشاء و هزال و مراق صعب است و خطرناک و مردم لاغر ارقه مناسب باشد و معتدل التحرز از اسهال
موافق و در غیر موضع حاجت قی مضر بود و اگر احیانا اسهال ضروره شود انتظار تا بستان باید
کشید و هر گاه که ضعف معده یا یبوست ثقل یا کراهت دوا بود استفراغ صاحب حمی باشد دو استفراغ
گردد و گاهی که تشنه جوع یا قوت معده بود یا دوا ثقیل الجرم سریع النزول باشد یا شارب دوا صاحب
ذرب و لین طبیعت بود یا معتاد بقی نباشد دوا مقی مسهل گردد **باب چهارم در قوانین
اسهال** توسیع مسام و تلیین طبیعت خصوصا در امراض بارده و مستعد و مهیا ساختن
بدن قبول مسهل را قبل از دوا مسهل واجب است الا در صاحب ذرب که تلیین طبیعت
سبب وقوع افراط گردد و باید که در استفراغ ابدان یابس صلب قبل از مسهل ترطیب بدن بالغذیه
دسمه و ماننده آن واجب دانند و گاه باشد که در استفراغ بادویه مناسب کیفیت خلط مستفرغ احتیاج
افتد پس تعدیل او بدوائی باید کرد که موافق او باشد در اسهال و معدل کیفیت او بود مثل هلیله
زرد که بارد است با محموده که حار است و در اسهال صفرا موافق ترکیب کنند و استعمال حمام قبل
از دوا مسهل ملطف دوا و معین بر فعل دواست و از معده نصیحه است لیکن باید که میان

شربت دوا وحمام ابتدا نه منافی باشد اما اگر بعد حاصل از حمام هنوز در بدن باقی بود وحمام بعد از عمل
مسهل بیک روز محلل بقایای مواد است در بدن و بعد از آن باید نه منافی موجب ضعف بود و
بعد از شرب دوا قبل از تمام عمل قاطع فعل دوا باشد چه بسبب حرارت حمام حرکت مواد بظاهر شود و
مانع اسهال گردد لیکن اگر در زمستان در ثلث اول حمام روند که حرارت او قادر بر حدت نباشد باکی
نبود بلکه معین بر تلیین بود وهمچنین تمریخ بدهن قبل از دوا از مسهل است و نوم بعد از شرب مسهل ضعیف
مضعف قوة دوا یا مبطل عمل اوست و بعد از دوای قوی مقوی فعل او و بعد از عمل دوای قوی ضعیف و
قاطع عمل دوا است و اکل قبل از فراغ دوا از عمل قاطع عمل اکثر ادویه است چه طبیعت بسبب شغل بهضم غذا
از دفع ماده عاجز خواهد بود و در استفراغ ماده حدوث تنها کافی نیست بلکه دفع طبیعت نیز ضرور است
و بدون اختلاط دوا بغذا موجب کسر قوة دوا است از حدت لیکن مردم محرور المزاج ضعیف الترکیب
ضعیف المعده را چون طاقت استفراغ نباشد ممکن که از اغذیه لطیفه مثل ماء الشعیر و آب انار قبل از
شرب دوا باید بنوشند تا تحلیل و ضعف در بدن زیاده نگردد و صفرا بمعده انسان منصب نشود
و آب انار بعد از استعمال دوا گاه باشد که بسبب حصر اعانت دوا کند و گاه دوا را تحلیل بر حسب دهن کند
بمثل طوحون و برگ عناب و سفرجل را [illegible] بعضی دوا بعضی را مفسد سازد وضایف از فعل اطراف بر بندد
و بعد از دوا مسهل چیزی قابض مقوی معده مثل انار و سیب و ریباس و نعناع تناول نماید
و واجب است که مطبوخ را نیم گرم بنوشند و حب را در آب گرم بیاشامند یا بلع نمایند و در عقب
آن آب گرم بقدر یک دو جرعه [illegible] تا حب که بیاشامند بلکه آنقدر بنوشند که کسر قوة دوا کند و دوا را از
معده قبل از اتمام فعل اخراج نماید لیکن بعد از قطع عمل دوا آب گرم بسیار بیک دفعه باید نوشید
تا دوا از معده بالکلیه اخراج نماید و عمل دوا بالتمام منقطع گردد و اگر حب را با مطبوخ استعمال نمایند
باید با مطبوخی نوشند که دوای تنقیه اخلاط مخصوص موافق حب بود و اگر شارب دوا را مغص حادث شود
آب گرم بنوشند تا از وصل دوا به خمل معده [illegible] اذیت دوا حاصل گردد و مشی و حرکت بسیار معین
بر اسهال دوا و اخراج مواد [illegible] و دافع مغص حادث بعد از شرب دوا است و اسهال دو ضعیف بسبب معاقف
حدت دوا به داخل و حدت حرارت بخارج دشوار بود و بواسطه حرارت حمی حادث گردد و در صیف بسبب
حرارت و ضیق مجاری اعسر بود و در ربیع بسبب خوف از ضعف و تحلیل ارواح در صیف بعد از
او افراط در اسهال و مسهلات قویة العمل مناسب نبود لیکن مسهلات لطیفه قلیل الاسهال موافق
باشد خصوصاً اگر امتلا بحسب اوعیه بود و در خریف بواسطه کثرت تولد مواد فاسده اسهال موافق
باشد و هرگاه که دوا مسهل بسبب ضیق مجاری یا کثرت حرارت هوا با افراط بود تحمل نکند و تسکین
اعراض حادثه از عدم اسهال مثل مغص و سدد و صداع ممکن بود ساکن کردانند یا اکل قوابض
مثل سیب و به و با استعمال حقنه لینه و شیافات مسهله اعانت دوا کنند لیکن اعانت بمسهل
دیگر یا جمع میان دو مسهل دیگر در مخاطره بود و گاه باشد که در حین عدم اسهال دوا بفصد

احتیاج

احتیاج افتد اگر اعراض منکره مثل تمدد و جحوظ عین و میل مواد باعضاء رئیسه حادث شود و در وقت افراط
عمل دوا اطراف را بر بندند تا مواد بواسطه الم متوجه اطراف گردد و دوا دیگر قابض بنوشند و بر شکم ضماد کنند
و تعریق و تطیب مسکن بطیوب بارده مقوی ارواح و معتدل المزاج در این حال نافع بود و بعد از قطع
دوا محرور المزاج بزر قطونا با شراب سیب یا بر قند و آب سرد بنوشند و معتدل المزاج این را با تخم
ریحان و مبرود امتصاص تخم ریحان کند با نبات و گلاب و باید که بعد از اسهال در غذا الذی یجید الکیموس
صالح الکیموس قلیل الفضول مثل فروج تناول نماید و طعام از مقدار معتاد کمتر بخورند و واجب است
که در هر وقت که احتیاج به تلیین باشد شرب دوا مسهل اختیار کنند و آنرا عادت نسازند که عاقبت
آن وخیم بود و باید که عمل دوا مسهل بقوة خاصیتی مخصوص باوست که حدت خلط مخصوص که سبب
نوایب بود که دوا مخصوص حدت خلط غلیظ کند و رقیق بگدازد و اسهال دوا گاهی بتحلیل است یا عصا
محیز بر بدو گاه بعضی با خاصیت مجموع هلیله و گاه تلیین با خاصیت مجموع شیر خشت و گاه با ملاست مجموع
آلو و لعاب بزر قطونا و دوا اکثر ادویه قویه مسهل [illegible] هست و اصلاح آن با دویه که حدت [illegible]
واجب بود **باب پنجم در قی** بقراط فرماید حفظ صحت شده باستعمال قی در ماهی دو
روز متوالی غیر معین باقی تا ثانی [illegible] تقصیر فی اول نماید و فضله که سبب قی اول بمعده منصب شده
باشد تنقیه کند و این نوع قی استفراغ صفرا و بلغم و تنقیه معده و تقویه او کند و ثقل راس را زایل کند
و قروح کلیه و مثانه و امراض مزمنه مثل جذام و استسقا و فالج و رعشه و مالیخولیا و صرع معدی
و حدت و نقرس و عرق النسا و یرقان و انتصاب نفس و مواد را دفع نماید و بعضی ابرکرد اند وقی کثیر مفرط
معده را ضعیف سازد و [illegible] و بصر و دیر و کبد و بصر و سمع و اسنان و جلع راس [illegible]
کرد و اگر تعب معده [illegible] باشد [illegible] بسبب اعضاء سفل نباشد مضر بود و گاه باشد که موجب انصداع عروق
گردد و صاحب ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و مردم بسیار فربه و مستعد نفث الدم و صاحب
دق و قرحه و غیر معتاد قی [illegible] که مواد او مایل باسفل باشد وقی بدشواری کند قی نباید کرد و اگر ضرورة
باشد اطعمه لینه و دسمه مختلفه تناول نماید و بعد از آن [illegible] خفیف مثل [illegible] و فجل و ماء العسل
و شراب حلو و بطیخ و قثا و تخم [illegible] و مانند آن [illegible] و جمیع [illegible] قوی بعبارت نمایند و بعضی مردم
بسبب حرص در اکل معده را از طعام [illegible] بسبب شدید و الم فی کنند و این عمل موذی باعراض
ردیه مزمنه و عدم استقرار غذا در معده و [illegible] شود و وقت قی [illegible] بهار و در زمستان و خریف
مضر بود و صفرا بسبب حدت و لطافت و میل بفوق مطیع قی باشد و سودا بواسطه غلظة و انحصار
و میل باسفل [illegible] بود و در حالت قی تعصیب عینین و تقمیط شکم بعماطه لین معتدل و بعد از قی
سکون و استراحت و غسل وجه باب بارد و [illegible] و نوشیدن شراب تفاح و امثال آن با اندک
مصطکی و آب بارد و منع از اکل و شرب آب واجب است و قی جاذب ماده از تحت بدن است و اسهال
از فوق **باب ششم در فصد** و در آن سه فصلست **فصل اول در ماهیت فصد و احکام**
فصد تفرق اتصال ارادی است واقع در عرق که مانع اوست استفراغ کلی خاص از عروق و بتوسط
او از جمیع بدن و باعث بر فصد کثرت یا زیادة دم یا ردائت [illegible] و وقت احتیاج بفصد بعد از

تمام عظیم است و وقت عصر و وقت نصف شب وقتیست که فصد در آن واجب باشد و تأخیر در آن نکنند و التفات
بسبب مانع نباید کرد و باید که قبل از فصد ما فوق موضع فصد را ببندند بعصابه محکم یا بسبب الم دم تا
موضع منتفخ شود و عرق ظاهر گردد و بعد از ظهور عرق ما تحت آن را محکم نگاه دارند تا عرق حرکت
نکند و میل باطراف و جوانب ننماید و بعد از آن فصد کنند و فصد ضیق بحفظ قوة بیشتر کند لیکن گاه
باشد که خون رقیق صافی دفع شود و کثیف منع کند در بدن ماند و در ضعیف نیز شک بود و فصد واسع بعتق
اسرع بود و در ایام ما الامطار وصل آن در تنقیه زیاده بود و در زمستان بسبب جمود دم اولی باشد
پس در اختیار سعه و ضیق فصد جانب رقت و دقه و غلظت قوام خون و قوة و ضعف مریض مرعی
باید داشت و حسب مقتضا و عمل التحمل باید نمود و هرگاه که نضج ظاهر بود و مرض در ابتدا و انتها
نباشد و فصد واجب بود و مانعی از آن نبود فصد باید کرد و شیخ ابو علی نقل از جالینوس کرده
و گفته که اذا وجب الفصد فی الحمی فلا یلتفت الی قول من یقول انه لا سبیل الیه بعد الرابع فسبیل
الیه ان وجب ولو بعد العشرین یوما و ابدا اگر کسی را که در بدن خون محمود کم باشد و در بدن او
اخلاط کثیره بود فصد نباید کرد زیرا که در فصد خلط خوب دفع شود و خلط بد باقی ماند لیکن
کسی را که در بدن خون بد و ابتلا باشد یا خون او مایل بعضوی بود که خوف میل آن بدان عضو عظیم
باشد فصد باید کرد و اندک خون دفع باید نمود بعد از آن غذای محمود باید داد و یکبار دیگر فصد باید
کرد تا خلط ردی دفع شود و اگر اخلاط ردیه را تیر در بدن بود اولا استفراغ باسهال یا قی باید کرد
و بعد از آن فصد و اگر اخلاط غلیظه باشد و لا استحمام و مشی باید فرمود و بعد از آن استعمال
منضجات و ملطفات مواد بعد از آن اسهال بعد از آن فصد و منفعت تشنیه حفظ قوة مقصود است
باکمال الاستفراغ خلط واجب الاستفراغ و بهترین تشنیه آنست که بعد از دو سه روز نبود و بالخصوص که
عقل بضعف قوة بود و واجب است که بعد از فصد فی الحال بر امتلا نکند بلکه غذای لطیف بتدریج
تناول نماید و ریاضت و حمام معتدل بعد از فصد ممنوع بود و در حبس دم ملطخات سرجین و اجبست
دفع دم و لون و نبض و هرگاه که دفع دم سست و ضعیف گردد و لون آن متغیر شود و نبض صغیر
و ضعیف حبس واجب بود و نیز گاهی که ساقب و عطش و فواق و غشیان عارض گردد حبس باید کرد
فصل دویم در اجتناب موانع فصد واجب است اجتناب از فصد در حمیات شدیدة الالتهاب
و جمیع حمیات غیر حاده در ابتدا و در حمیاتی که با آن نجم باشد و در حالت وجع و بعد از حمام
و بعد از جماع و بر امتلاء طعام و امتلاء معده و امعا از ثقل و در روز نوبت و در روزی که مرض
و شوند آن علت و در مرض مزمن که بحرانات بسیار داشته باشد و مدة آن طویل بود و از موانع
فصد کثرة اخلاط ردیه است با قلت دم محمود و ضعف قوة بسبب حمی یا کثرت اخلاط و امثال قوی
و مزاج شدید البرودة و بلاد شدیدة البرد و گاهی که در بدن از اخلاط خام عظیم بود فصد مضر بود
و در حمیات بعد از امثال قواعد بحسب اگر نبض عظیم بود و بول غلیظ و مایل بحمرة و

سهر و حمی طویل نباشد و در وقت خلو معده از طعام فصد باید کرد و اگر بول رقیق یا ناری بود و حمی
در ابتدا مرض مفرط فصد ممنوع باشد و قبل از چهار ده سالگی و در سن شیخوخت چندانکه ممکن باشد
فصد نباید کرد و مکروه آنکه حمی و امتلا و سعر عروق و حمرة لون باعث بر فصد باشد و مردم بسیار لاغر
و بسیار فربه و سفید بر هل و زرد عدیم الدم و ابدان متخلخل و صاحب درب معده و امراض باردة
مثل فالج و صرع و صاحب امراض یابسه مثل سهر و تشنج یبسی و حمی دق و صاحب استسقا و قولنج
خیرات و رث بصفرای مزاج خاصه باشند و صاحب ذکا و حس فم معده و ضعیف المعده و حبلی
و طامث را فصد بجز از نیت الاحتیاج ضرورة عظیمه فصل سیم در عروق مقصوده و منفعت فصد
هر یک عروق مقصوده در هر دستی شش است قیفال و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم
و ابطی قیفال عرقیست در اعلای ساعد بجانب وحشی و فصد آن امراض ما فوق رقبه را نافع بود
و اکحل عرقیست در وسط ما بین جانب انسی و نفع فصد آن مشترکست میان قیفال و باسلیق
و بسبب عصبه که در تحت اوست در فصد آن خطر است و باسلیق عرقیست واقع در اسفل اکحل
و فصد آن امراض اعضاء سفلی را نافع بود و مواد را از اسفل بفوق جذب کند و بسبب وقوع شریان
و عصب در تحت آن در فصد آن مخاطر عظیم است و حبل الذراع عرقیست واقع در طرف قیفال
و در نفع مثل اوست و اسیلم عرقیست در میان خنصر و بنصر و فصد یمین آن اوجاع کبد را
نافع باشد و ایسر طحال را و چون اسیلم را فصد کنند دست را در آب گرم باید گذاشت تا خون باسانی
بیرون آید و زود محتبس نشود و چندان باید گذاشت که خروج دم بنفسه ساکن شود و ابطی شعبه
از باسلیق است و حکم آن حکم باسلیق دارد و عروق مقصوده در پای چهار است عرق النسا و صافن
و عرق مابض الرکبه و عرق مسط قدم عرق النسا عرقیست واقع در جانب وحشی کعب و منفعت فصد
آن در وجع النسا و نقرس و وجع الورک عظیم است و صافن عرقیست در جانب انسی کعب و فصد
آن اورام و اوجاع و قروح رحم و احتباس طمث و اورام خصیه و قروح ساق و بواسیر و اوجاع مقعد
را نافع بود و منفعت فصد عرق مابض الرکبه قریب بمنافع صافن است لیکن در ادرار طمث و اوجاع
مقعد و بواسیر از آن اقوی است و عرق مسط قدم بعد از صافن است و در منافع مشترک اند و
عروق مقصوده نواحی راس بسیار اند و بعضی آورده اند و بعضی سیاهی اند از آن و در عرق جبهه
و فصد آن صداع و شقیقه و رمد مزمن و درد معده و عشا و جرب اجفان و سبل و بثور را
نافع بود و عرق خلف الاذنین و فصد آن سعفه و سدد و اقصر در جلد راس را مفید بود و عرق
ماقین و فصد آن جرب و سبل و رمد مزمن و کثرت را سود دارد و عرق ودجین و فصد آن ابتدای
جذام و خناق شدید و ضیق النفس و بحة الصوت و امراض طحال را فایده دهد و عرق
یافوخ و فصد آن شقیقه و قروح راس را نفع رساند و عرق جبهه و فصد آن ثقل راس و
عینین و صداع دایم را نافع باشد و عرق موخر راس که در بالای نقره است و فصد آن اوجاع مزمنه را

مخصوص است و عرق تحت اللسان و ... لسان و فصد آن خناق و ثقل لسان و اورام لوزتین
نافع بود ... و عرق اسیلم و آن عرقیست موضوع در میان خنصر و بنصر و فصد آن کلف و کدورت
لون و حکه و ... و بواسیر انف را مفید بود و لیکن گاه باشد که احداث حمی و سهر و سعفه کند و در
در تمام روی منتشر شود و مضرت او زیاده از منفعت شود و چهار رگ است در دهان در هر لبی دو
و فصد آن قلاع و قروح دهن و اوجاع و اورام و قروح و شقاق و استرخاء لثه را نافع بود و سه عرق
صغیر طرف گوش آنجا که موی ملتصق است و فصد ایشان ابتدای آب و قروح اذن و قفا و وسخ
راس و منع قبول راس بخارات معده را سود دارد و عرقی که در تحت حنک است در لحی نقره و فصد آن
سدری که از خون لطیف بود و اوجاع متقادمه راس را نافع باشد و عرق لبه و آن عرقی ...
غزارت و فصد آن جهت معالجات فم معده است و عرق عنفقه و آن ما بین ذقن و لب زیرین است
و فصد آن بخری که سبب آن ... بود دفع کند و ... و دو رگ است ... که فصد ایشان
حبس نوازل حاده لطیفه منصبه بعین کند و ابتدای انتشار را نافع بود و دو رگ است خلف الاذنین
و فصد ایشان انواع رمد و ابتدای آب و سیل و صداع مزمن را نافع بود و فصد ایشان خلل از
مخالطه نبود و دیر ملتحم شود و ازین عروق مقصوده بدن دو عرق موضوع بر شکم اند یکی بر موضع
کبد و دیگری بر موضع طحال الایمن استسقا و ایسر امراض طحال را نافع باشد

باب هفتم در حجامت

حجامت نواحی جلد را تنقیه بیشتر از فصد کند و استخراج خون رقیق در حجامت بیشتر از استخراج
خون غلیظ بود و منفعت آن در بلادی که خون غلیظ و قلیل باشد بیشتر است و وقت اختیاری
آن ساعت ثانیه و ثالثه روز و وسط ماه است و حجامت اطفال از دو سالگی و مشایخ بعد از شصت سالگی
و ... بعد از ریاضات و حرکات عسر و سهر و جماع و بعد از اسهال و رعاف مفرط
و جمیع محللات و بعد از جماع ممنوع است مگر کسی را که خون او غلیظ باشد بحمام رود و بعد از
خروج یکساعت استراحت نماید و حجامت کند و حجامت مقدم بدن مضعف حس و ذهن است و حجامت
نقره خلیفه اکحل بود و صداع خصوصا صداع مقدم راس و ثقل حاجبین و جفنین و رمد و ...
و سبل و جرب جفن و قلاع و بخر و اورام اذنین و کلف و نمش را نافع بود لیکن مورث نسیان
باشد و حجامت بین الکتفین خلیفه باسلیق است و جمیع حلق و دوش را نافع بود لیکن مضعف
فم معده است و حجامت اخدعین خلیفه قیفال است اوجاع راس و وجه و دندان و عین و حلق و بینی
و گوش و ورم لثه و زبان را نافع باشد و گاه باشد که احداث رعشه راس نماید و حجامت ساق قریب
بفصد است منقی دم و مدر طمث بود و زنان سفید مخلخل البدن قلیلة الدم را حجامت ساق انفع از فصد
بود و حجامت وسط هامه جرب و سود و اکثر امراض عین را نافع بود و به ذهن و اصحاب ...
مضر است و مورث نسیان و بلادت و ... و امراض حنجره باشد و حجامت تحت ذقن اسنان
و وجه و حلقوم و قلاع و بوی دهن را نافع بود و تنقیه راس و فکین کند و حجامت قطن دمامیل

جرب

و جرب و ... و نقرس و بواسیر و سیلان دم و ورم مقعد و ورم انثیین و حکه فرج و داء الفیل
و حکه ظهر و ریاح مثانه و رحم را نافع باشد و چون حجامت این موضع سابق بود بشرط ثانی شرط عمیق فرود
دهد لیکن بشرط در غیر محلی قوی بود و بغیر شرط در تحلیل و استیصال ریاح بارده در مثانه و رحم
در هر موضعی که باشد انفع باشد و حجامت قدام فخذین ورم خصیتین و جراحات فخذین و ساقین را
نافع بود و خلف فخذ اورام و جراحات حادثه در الیتین و حجامت اسفل زانو ... که از اخلاط
حاره حادث شده باشد و جراحات ردیه و قروح عسر ساق و پا را نافع بود و حجامت کعبین احتباس طمث
و عرق النسا و نقرس و حجامت مقعد جذب مواد از راس و جمیع بدن کند و فساد حیض و بواسیر
و اوجاع ظهر و رکبتین و امعا را نافع بود و بدانکه فایده حجامت بی شرط جذب ماده است از جهتی
بجهتی که رسانیدن او باشد مثل وضع محجمه بر نواحی ثدی جهت حبس نفث دم و نزف طمث و ابراز
ورم ... ماده یا بدو رسیدن یا نقل ورم از عضوی شریف بعضوی خسیس ... و آن یا هم عضو جذب
دم بدو و تحلیل ریاح او یا رد عضو بموضع طبیعی مثل ... یا تسکین وجع و این بدو طریق بود
بتسخین چنانچه وضع محجمه بر ناف جهت قولنج ریحی و ریاح شکم و محجمه ... و این باب انفع بود چنانچه
مذکور شد و بجذب ماده موجعه وجع آن موضع بموضعی دیگر چنانچه وضع محجمه بر ورد جهت
عرق النسا و بر ... الورکین جهت بواسیر و نقرس و حجامت ... و اول استفراغ
ماده از نفس عضو دوم قلع استفراغ جوهر روح سیم قلع تعرض باعضاء دیگر و واجب است که
شرط غائر بود با ماده از عمق ... شود

باب هشتم در علق

حکمای هند گفته اند
که در طبیع بعضی از علقه سمیت هست و اجتناب از او باید کرد و آن عظیم الراس و کحلی اللون اسود
یا احمر و ذوات زغب و شبیه بمارماهی و آنکه بر وی خطوط لاجوردی بود و شبیه الوان
بوقلمون باشد در مجموع سمیت هست و مورث اورام و غشی و نزف دم و حمی و استرخا و قروح ردیه
باشد و علقه که از میاه حماء ردیه صید کرده باشند واجب الاجتناب بود و مختار علقه آنست
که در میاه طحلبیه و ماوای صفادع گرفته باشند و ماشی اللون که بر وی خطوط زنگاری
بود کشیده باشد و اشقر و مستدیر الجنوب و کبدی اللون و مشابه ... صغیر و شبیه بذنب
الفاره باریک سر ... مجموع از سمیت خالی اند و در معالجه مستعمل و علقه که شکم او سرخ
بود بهتر از علقه ایست که ... باشد خصوصا که در میاه جاریه بود و باید که قبل از استعمال
بیک روز علقه را صید کنند و ... آنچه در شکم او باشد بیرون آید
اگر ممکن بود بعد از آن اندکی از خون ... آن ... تا بدان ... شود
و قاذورات ... سازند و در آب عذب بشویند و موضع ارسال علق را بسوره غسل کنند
و بدلک ... سرخ سازند و چون علق بعضو تعلق گیرد و ممتلی و منتفخ گردد در وقت ازاله
او قدری ملح ... باید ...

تخفیف ساقط شود و بعد از سقوط موضع را بمحجمه امتصاص نمایند تا خونی که [...]
او باشد بیرون آید و اگر خون محتبس نشود مازو سوخته یا آهک یا خاکستر یا مانند اینها از حابسات
دم ذرور سازند و بدانکه علق جذب دم از غور بدن زیاده از حجامت کند و استعمال علق در امراض
جلدیه مثل سعفه و قوبا و مانند اینها بغایت نافع باشد و نفع او در امثال اینها زیاده از فصد و حجامت
بود زیرا که ماده امثال این امراض در جلد متمکن و مستقر شده و استفراغ آن بفصد ممکن نیست
چه فصد استفراغ از جلد نمیکند بلکه استفراغ دمان از جمیع بدن خاصه از عمق میکند بود و حجامت
اخراج خون رقیق از ظاهر جلد و عروق دقاق کند و وضع علق بر حوالی قروح مزمنه متعفنه و خنازیر
و بواسیر و نواصیر و سرطان و جرب و حکه و حمرین و امثال اینها نافع بود و گفته اند که القاء علق بعد
از اخراج خون از جمیع بدن با خون فاسد که در مقعد و رحم و خصیه بود کند و ارسال علق بر شکم
و معده و کبد و حوالی آن در بطحال و حوالی ناف و بر اعضای اطفال و مشایخ ممنوع بود **باب نهم در حقنه**
حقنه معالجه فاضل است در نقض فضول از امعا و جلب اکثار قوة دوا و عدم مضرة حمیة
ادویه باعضاء شریفه قویه الحس مثل معده و کبد و قلب و در دفع اورام کلیه و مثانه و تسکین اوجاع
انثیان و قولنج و در جذب فضول از اعضای عالیه و نقض بقایای استفراغات و افضل اوضاع
مختص آنست که مستلقی باشد بین مضطجع بجانب وجع و افضل اوقات آن طرفی نهار و محل برودت
هوا است با کرب و اضطراب و غشی حکم باشد و حقنه در وقت عطش و سعال ممنوع است و نفع
حقنه معتدل القدر با معاء علیا برسد و نفع کثیره و غلیظ به حیا بود و خوفناک آفات آن باشد
و رقیقه و قلیله را نفعی برسد و حاده مضعف کبد و مورث حمی باشد و حقنه در حمام و قبل از حمام
و بعد از حمام با مدتی زمانی مستحسن نیست **باب دهم در وصایا و احکام در امر معالجات**
باید که جهت دفع هر انحراف از صحت اعانت طبیعت بمعالجه بکنند تا موجب کسالت و کاهلی طبیعت
نشود بحیثیتی که بدان نماید بدفع علت قیام ننماید و شرب دوا مسهل و مفتی عادت نسازند و گاهی
که ترک بی اسهال وجوه ممکن بود با ضعف مبادرت نمایند و اگر اضعف معنی نباشد از اضعف
باقوی بتدریج انتقال نمایند مگر آنکه خوف از قوت قوه باشد که در آن هنگام ابتدا باقوی واجب
بود و همیشه بیک دوا معالجه نکنند بلکه تبدیل دوا نمایند تا موجب الف طبیعت بدوا و قلت انفعال
طبیعت از او نشود و چون قیاس دلالت بر نفع استعمال معالجه کند و اثر نفعی ظاهر نشود مخالفت
قیاس نکنند و مدار و مترتب غلط ننمایند تا آنکه قیاس دال بر صواب تدبیر بود و در استعمال آن
اثر نفع ظاهر شود و ظن عدم صواب تدبیر نیز ننمایند و آن آنکه بریند که در این صورت اثر متاخر خواهد
بود و در بلاد و بیر قویه در فصول مفرطه الکیفیت جسارت ننمایند و گاهی که علاج بالغذا بود و انتشر ممکن
بود علاج بالدوا نکنند و چون یقین نبود که مرض حار است یا بارد بتجربه بدوا مفرط نکنند
و از غلط تا ثیر مرضی با حذر باشند و چون چند مرض جمع شوند در معالجه ابتدا بمرضی نمایند

که ترکی از خواص او دانسته باشد اول آنکه برء دیگری موقوف بر برء او باشد مثل ورم و قرحه ابتدا بورم کنند
دوم آنکه یکی سبب دیگری باشد مثل سده و حمی عفن ابتدا بازاله سده کنند و اگر در تفتیح سده مسخنات
میبرد مثل سکنجبین سعی سازند در استعمال مسخنات مقتصر بر آنکه تا بشدت محرز نفع تفتیح و تبرید
حاصل آن با مرض اعظم است از تسخین و تبرید سیم آنکه اهتمام بیکی زیاده از دیگری بود مثل اجتماع
مرض حاد و مزمن مثل محرقه و فالج ابتدا بعلاج مرض حاد باید کرد و از مزمن غافل نباید شد و چون
مرض و عرض جمع شوند ابتدا بعلاج مرض باید کرد مگر آنکه عرض قوی باشد مثل قولنج شدید الوجع والیه المرجع والمآب
که تسکین وجع او لا بجهت راحت از او واجبات باشد بعد از آن معالجه سده و اقعه در امعا والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد و آله **مطلب ثالث** اینکتاب اول از خلاصه در شناخت
در ادویه مفرده مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در احکام کلیه ادویه و در آن چهل باب است
باب اول در بیان امزجه ادویه بدانکه هر چه بکیفیتی در بدن موثر است چون بر بدن
وارد شود و از حرارت غریزی منفعل شود و اگر اثر نکند در بدن بکیفیتی زاید بر آنچه انسان را هست
معتدل بود و اگر اثر کند و آن تاثیر محسوس نشود الا اینکه اکثار نمایند بلکه تکرار شود مقالان آن چنین را گویند در درجه
اول است و اگر تاثیر معین شود و لیکن مضرت نکند الا اینکه در درجه دوم است و اگر مضرت کند لیکن
هلاک نکند الا اینکه با یکبار که در درجه سیم بود و اگر هلاک کند در درجه چهارم باشد و آنرا دوا
سمی گویند و بدانکه هر مزاج بر دو نوع است مزاج اول و مزاج ثانی مزاج اول آنست که از امتزاج عناصر حادث
شده باشد و مزاج ثانی آنست که حادث شده باشد از اشیاء که ایشان را فی نفسه مزاجی بود مثل مزاج
تریاق که هر یک از مفردات او مزاج خاص هست و بعد از اختلاط و امتزاج و اتحاد اجزا مزاجی دیگر
حاصل گشت و این مزاج ثانی مخصوص ترکیب صناعی نیست بلکه در ترکیب طبیعی نیز میباشد مثل لبن
که مرکب است از مائیت و جبنیت و سمنیت و هر یک از این سه در طبیعت بسیط نیست بلکه هر یک جدا و لبن
را مزاج خاص هست و این مزاج ثانی از فعل طبیعت است از فعل صناعت و مزاج ثانی گاه هست که قوی و
مستحکم است بحیثیتی که حرارت اقتضای تفرق اجزای آن نتواند کرد مثل مزاج ذهب که اضعف است بمرتبه که آتش
قادر بر تفریق اجزاء او هست لیکن بر طبخ قادر نیست مثل بابونه که دوا و قوت قابضه و قوت محلله هست
که در طبخ از یکدیگر جدا نمیشوند و گاه هست که اضعف از این است چنانچه طبخ قادر بر تفریق اجزاء او
هست لیکن غسل قادر نیست مثل عدس که قوت محلله که در پوست در طبخ بیرون میآورد و قوت قابضه
که در جسم اوست باقی میماند و گاه هست که از این نیز اضعف است بحیثیتی که غسل قادر بر تفریق
بسایط اوست مثل هندبا که جزء مفتح ملطف او بغسل زایل میشود و جزء مایل بارد باقی میماند
والله اعلم **باب دوم در معرفت امزجه ادویه بتجربه** بدانکه اعتقاد در معرفت ادویه بتجربه بعد از رعایت
هفت شرط است اول آنکه دوا خالی باشد از کیفیت مکتسبه مثل حرارت عارضه یا برودت عارضه

یا غیر آن دویم آنکه مجرب علیه مرض مفرد باشد چه مرض مرکب منتفع بکیفیات متضاده است پس
کیفیت دوا بدین که نافع بود باین مرض یا مرض بحقیقت معلوم نشود سیم آنکه استعمال دوا در امراض
متضاده باشد حیث یک بار در مرض حار استعمال کنند و بار دیگر در مرض بارد و مرض حار از آن
منتفع شود و بارد نشود یا بعکس معلوم شود از صورت اول آنکه بارد است و از دویم آنکه حار است و
اگر چنانچه استعمال او در مرض حار تنها یا بارد تنها منتفع باشد یا بهر دو مرض نفع رساند صدق
تجربه معلوم نشود زیرا که شاید بود که فعل او بالعرض باشد در یکی و در دیگری بالذات چهارم
آنکه قوت دوا مساوی قوت علت باشد در خروج از اعتدال چه اگر قوت دوا زیاده از قوت مرض باشد اگرچه کیفیتش
مضاد کیفیت مرض باشد مضرت رساند زیرا که افراط منافی صحت است و اگر کم باشد حاضر بود و موثر
نباشد پنجم آنکه باید دوا اول باشد یعنی اگر آنچه اول از دوا مشاهده شود و لازم قوت او کند و آنچه آخر از
او مشاهده شود لازم نکند مثل دوا حار اولا محض است و آخر بسبب افراط تخفیف مبرد و این
حکم اکثری است ششم آنکه فعل دوا دائمی یا اکثری باشد چه اگر نه چنین بود فعل او اتفاقی باشد نه طبیعی هفتم
آنکه تجربه بر بدن انسان باشد چه اگر تجربه بر غیر بدن انسان بود شاید که تجربه صادق نبود زیرا
که تواند بود که دوائی بسبب با بدن انسان حار باشد و بسبب با بدن انسان بارد یا بعکس و نیز شاید
که دوا را قیاس با یکی از هر دو بدن خاصیتی باشد که در بدن دیگری نبود والله اعلم

باب سیم در معرفة امزجه ادویه بقیاس

معرفت مزاج دوا بقیاس از چند وجه بود و اضعف آن لون است و دیگر
استدلال بلون آنست که برودت جسم رطب را سفید میسازد و جسم یابس را سیاه و حرارت بعکس
پس بیاض در جسم رطب دلالت بر برودت کند و در جسم یابس بر حرارت و سواد در جسم رطب
دال بر حرارت بود و در یابس بر برودت و این دلالت موثوق به نیست و بعد از آن رایحه است
و رایحه حاده قوی با حرارت است و عدم رایحه از برودت و این استدلال اقوی از لون است و بعد از رایحه
طعم است و استدلال بطعم اقوی از رایحه است و طعم مختلف است باختلاف ماده و فاعل و ماده یا کثیف
بود یا لطیف یا متوسط و فاعل حرارت یا برودت یا اعتدال کثیف حار تلخ باشد و کثیف بارد عفص و کثیف
معتدل شیرین و لطیف حار تیز و لطیف بارد ترش و لطیف معتدل چرب و متوسط حار شور
و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه و گاه باشد که بسبب رایحه و لون و طعم غلطی در معرفت
مزاج ثالث واقع شود و چنان بود که یکی از مفردات در طعم یا لون یا رایحه قوی و غالب بود و
حرارت و برودت او ضعیف و مغلوب پس بر این معرفت طعم آن مفرد و یا لون یا رایحه او غالب
بود و کیفیت او که حرارت یا برودت باشد مانع مفردات دیگر بود و مثال این بجهت لون آنست
که چون دو مثقال از فرفیون و دیگر رطل شیر حل سازند مجموع را در وجود سام حار بود و بعد
و سام از برودت بود که در وی لذع و غالب عقلا و مغلوب در قوت موجود است پس معلوم
شد که استدلال بر امزجه ادویه بطعم و لون و رایحه اکمل است نزد ایمی و از جمله چیزها که دلالت

بر کیفیت دوا کند سرعت انفعال و بطوء آن باشد مثلا دو جرم که متساوی باشند در لطافت و کثافت
و تخلخل هر کدام که قبول اشتعال زود کند جزو ناری در آن بیشتر باشد و هر کدام که قبول حرارت
یا برودت زود کند آن کیفیت در آن اقوی بود بشرط آنکه جرم هر دو قریب به هم و متساوی بود

باب چهارم در شرح الفاظ مستعمله

دوای لطیف آنست که او را استعداد انقسام باجزاء صغار بود که گاهی که حرارت
غریزیه در او تاثیر کند چون دارچینی و دوای کثیف در مقابل لطیف بود همچو کدو و دوای لزج آنست
که در محل امتداد منقطع نشود همچو عسل و دوای هش آنست که باندک لمسی متفتت شود مثل ...
و جامد آنست که او را سیلان بود اما در حال تجمع باشد همچو موم و سایل آنست که از شأن
او باشد که اجزاء او منبسط بجانب سفلی شوند همچو مایعات و لعابی آنست که چون در آب
جوشانند اجزای او منفصل شود و مختلط با آب گردد و مجموع را لزج گرداند همچو خطمی و دهنی آنست
که در جوهر او روغن باشد مثل الحبوب و ملطف آنست که چون ماده غلیظ بدو رسد در مسام او فرو رود
دو برا و ظاهر شود همچو نوره و ملطف آنست که چون ماده را رقیق ترگرداند چون ... و محلل آنست
که ماده را متفرق سازد و از برای تحریر مسر شود مثل جند بیدستر و جالی آنست که رطوبت را از سطح
عضو ببرد چون عسل و محسن آنست که اجزاء سطح عضو را مختلف الوضع گرداند بعد از ملامست طبیعی
یا فاعلی نماید لزوجه مثل اکلیل الملک و مفتح آنست که ماده که در مجری سلیمه باشد بیرون آورد مثل
کرفس و مرخی آنست که عضو را بسبب حرارت و رطوبت تلیین کند مثل آب گرم و منضج آنست که تعدیل قوام
خلط کند و قابل دفع سازد و هاضم آنست که غذا را زود منهضم شود و محلل ریاح آنست که باد را رقیق
گرداند تا مستدفع شود همچو سداب و مقطع آنست که ماده غلیظ را منقسم باجزاء صغار سازد اگرچه
بر غلظت خود باقی باشد چون سکنجبین و جاذب آنست که ماده را حرکت دهد بموضع خود همچو
جندبیدستر و لاذع آنست که بسبب قوت نفاذ خود تفرق اتصال عضو کند در مواضعی که بانفراد
آنرا احساس نکنند بلکه بجمله احساس کنند مثل خردل و محمر آنست که خون را بقوت جذب
کند بجلد یا بسخونت پس رنگ آن عضو سرخ شود همچو خردل و محکک آنست که حاد خلط را لذع و جذب
کند ولیکن محمر نسازد همچو کنگر و مفرح آنست که امعاء و رطوبت اصلیه کند که در میان اجزای جلد است
و ماده در زیر او بان موضع جذب غلیظ نماید مفرح شود مثل بلادر و محرق آنست که هر او تسخود امعاء
رطوبت لطیف اخلاط کند و ماده آن باقی ماند همچو فرفیون و اکال آنست که تقریح و تحلیل او ...
رسد که بماده اللحم کم سازد همچو زنجار و مفتت آنست که اجزاء خلط صحیح را منضم سازد همچو حجر الیهود و
معفن آنست که مزاج روح و رطوبت اصلی را فاسد سازد بحیثیتی که از و صلاحیت آنچه معد است
برای آن زایل شود چون زرنیخ و کاوی آنست که جلد را بسوزاند و رطوبت او را فانی سازد مثل ...
قاتل آنست که جارح وی بحیثیتی بود که اخراج اجزای فاسده کند چون ... و مقوی آنست که مزاج
عضو را باعتدال آورد یا قبول فضول نکند مثل روغن گل و رادع ... مغلظ ضد

ملطف است منضج صلابتهاست محلل آنست که روح حساس و محلل وعضو را چنان سازد که
قبول تاثیر روح نفسانی نتواند کرد و قبول تام هم نیافتن منضج آنست که رد او رطوبت فضلیه باشد
که حرارت بر تحلیل آن قوی نباشد بلکه از آن رطوبت را لایح سیال شود چون لوبیا مسهل آنست که بسبب
رطوبت و سیلان که داشته باشد ماده را دور کرده از محل چون آب و شحم مرخی آنست که بسبب
رطوبت خود از حرارت روح کند مرلق آنست که سطح فضلیه محتبسه در مجری را سلس سازد تا منزلق شود و
بیرون آید همچو آلو مملس آنست که بر سطح عضو حس متبسط شود و خشونت را زایل کند مخفف آنست
که بسبب تلطیف و تحلیل افنا رطوبت کند قابض آنست که اجزاء عضو را جمع سازد و متکاثف
گرداند عاصر آنست که قبض او بمرتبه رسد که لکنه در تجویف عضو بود بیرون آورد مسدد آنست
که بسبب کثافت یا لزوجت یا یبوست در مجری محتبس شود و منسد سازد مجری یا لبیست که
او را رطوبت لزجه باشد که بر فوهات عروق ملتصق شود و منسد سازد همچو کرد آسیا و مدمل
محمعست که رطوبت لبهاء جراحت را لزج گرداند و لبهای جراحت بر یکدیگر چسباند چون دم الاخوین
منبت لحم آنست که خون که بجراحت رسد گوشت گرداند خاتم آنست که بر سطح جراحت جلد پیدا کند
و آنرا از آفتها نگاه دارد تریاق و فادزهر آنست که حفظ صحت و قوت روح کند یا بر دفع سموم ممکن باشد
سم آنست که مفسد مزاج روح بود نه همین بسبب کیفیت و ماده مضاده مزاج بلکه بخاصیتی کرده و
مثل بیش **مقاله دویم در احکام ادویه جزویه** مرتب بر حروف تهجی **حرف الالف**

اطریلال گیاهیست در ساق و بیخ و جمیع مانند سیب لیکن گل سیب زرد بود و گل اطریلال
سفید و تخم آن برنگ تخم کرفس بود و بلون کبود باشد و بشکل مشابه زیره و در وی حرارة و حرافة
و اندک تلخی هست و طبیعت آن حار و یابس است در آخر درجه ثانیه و محمص مستعمل بود و در
مداواء بهق و برص بغایت نافع باشد و گفته اند که چون یک درم از آن با دانگی عاقرقرحا سحق کرده
و بعسل سرشته لعق نمایند و یکساعت بادو ساعت در آفتاب گرم نشیند چندانکه عرق کند شاید
کردن آن روز منبقط و مفرج شود و آب زرد از آن روان گردد و بعد از آن مائل بسرخی لون آن شود
گردد و بلون طبیعی باز آید بشرط آنکه قبل از استعمال تنقیه بدن از اخلاط موجب مرض کند
ابار بارد رطبست در درجه ثانیه مسهل آن سف رطوبات قروح و حروح کند و جراحات
حسنه و قروح سرطانیه و قروح مفاصل و اورام ذکر و انثیین و قروح عین و رمد یابس و بواسیر
را نافع بود **ابریشم** بهترین آن خام است و طبیعت آن حار و یابس است در درجه اول و بعضی
گفته اند که معتدل است در حرارة و برودة دافع بلغم و سودا و مفرح و مزیل غم و مقوی باه بود
و بدن را قوی و فربه کرده اند و ذهن را حدت دهد و روشنائی بصر افزاید و پوشیدن آن شپش
را دفع کند و معده را مضر بود و مصلح آن رب ریباس و امرج باشد **ابهل** ثمره عرعر است
و از لحم و هل گویند طبیعت آن حار و یابس است در دویم و جالینوس گفته در سیم بهترین آن سیاه

رطب و فربه باشد سدها را بگشاید و تحلیل بود و دود آن محرق با لذع هست و با عسل اکال و مرهم قروح خبیثه را نافع
باشد و چون با روغن کنجد در ظرف آهنین بجوشانند تا سیاه شود و در گوش چکانند صمم را زایل گرداند
و نفع دادن آن اکال را نافع بود و چون سه درم از آن سفوف سازند بول را دفع کند و اگر با سنامند
باشد دو درم با عسل بسرشته و لعق کنند حیض براند و سقط جنین باشد و زنان حامله را
همین عمل کنند و چون سحق کرده با سرکه بر داء الثعلب طلا سازند موی برویاند و مضر بود بجگر
و مصلح آن ربوب است یا خولنجان یا حاما و شریف گفته که هر که سه درم از حب عرعر بدکان سرنگاه
دارد نزد مردم وجیه باشد و مطیع او گردند و مداومت خوردن آن صرع را نافع باشد و بدل آن
حب الشر است و دارچینی مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم دارچینی است و گویند
بدل آن بوزن آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است **ابهل اسنا** شیخ داود و حسن الحمار و بحره
الدم خوانند و بفارسی شنگار و معروف بهترین آنست که ورق آن سیاه رنگ و بیخش سطبر
بود و طبیعت آن حار و یابس است در اول درجه دویم چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل گرداند
و بیخ گوش دار و جماع کلیه و طحال را نافع بود و با سرکه حکه را پاک سازد و بر قانه سوده بخورند
و طلا کردن و بر نقرس ضماد ساختن نافع باشد و با سر محل حسادر بود و با زوفا احرف ماهی و ما نا
بوسیدن دندان و حب القرع را دفع کند و مرهم وی شقاق مقعده و حروق النار و جراحات را
سود دارد و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر کرم کرده دندان
اندازند آن کرم کان بمیراند و لدغ افعی را نافع بود و خوردن و ضماد کردن و چون حمول سازند بچه
بیندازد و محلل ورم صلب رحم باشد و در طبیخ آن نشستن مدر حیض بود و معقعد از مستعمل از
وی دو درم بود و بسیار استعمال کردن مصدع باشد و مصلح آن روغن بنفشه بادام و روغن
کدو است **آبنوس** بهترین آن سیاه و املس است که در آن خطوط نباشد و چون بر آتش نهند بوی
از آن بوی خوش آید و طبیعت آن حار و یابس است در دویم ملطف و جالیست بیاض عین و غشاوة را نافع
بود و محرق و مغسول آن قروح مزمنه و رمد یابس و جرب عین را نافع بود و مفتت حصاة کلیه و محلل
نفخ شکم باشد و نشاره آبنوس از جهت زخم کارد و شمشیر چسک دار و وی بغایت نافع است **اترج**
پوست ترنج گرم است در درجه اول و خشک است در دویم و گوشت آن گرم و تر است در اول و تخمش
گرم است در اول و حماض آن سرد و خشک است در سیم و ماء آن مصلح فساد و سوء و هوام است و تریاق
آن از جهت حلق و شش نافع بود گوشت آن منضج است و رقش مسکن تقع و حماض آن قابض و کاسر
صفرا است و پوست و تخمش محلل چون پوست آن در میان جامه نهند منع سوس کند و چون
بسوزانند بر برص طلا نافع بود و چون در دهن نگاه دارند بوی دهن خوش کند و دیر هضم بود
لیکن چون بعد طعام بیند همچو باز بر معدین بر هضم بود و طبیخ آن مسکن قی صفراوی بود و روغن
پوست آن استرخاء عصب و فالج را نافع باشد و عصاره آن چون بیاشامند نهش افعی را نافع بود

وخواص آن لون را جلا دهد و کلف و قوبا را دفع کند و چون در چشم کشند زردی از چشم ببرد و مقوی
قلب و مسکن خفقان حار و قی صفراوی بود و شکم ببندد و خمار و یرقان را نافع بود و مضر بود بر عصب
و سینه و مصلح آن شراب خشخاش باشد و رب حماض دابغ معده بود و تخم آن بواسیر را نافع باشد و در آن
قوت مسهله هست و دو درم از آن با شراب و آب گرم چون بیاشامند یا طلا سازند مقاومت با جمیع سموم
کند خاصه سم عقرب و پوست نیز درین خاصیت قریب بدوست و مغز بیخ چون در سرکه بجوشانند
و نیم پیاله از آن بنوشند علق که بلع شده باشد بکند و بیرون آورد و ورق وی مجفف و محلل و مسخن
و مقوی معده و احشا و مفتح سده و مسکن نفخ بود و چون مضغ نمایند بوی دهن خوش کند و بلغم و سپرز
و بیاض را دفع کند و گوشت آن مسخن و لطیف الهضم است معده را بد بود و قی و فتح آورد و اصلاح آنست که بعسل
مربی کنند یا با الکامخ بنوشند و واجب است که بیخ را مخلوط بطعام نسازند و قبل از طعام و بعد از
طعام با دو ساعت فاصله نوشند بلکه مفرد تناول نمایند اشق بهترین شیر آنست که بوی آن
و شفاف و بی سنگ و چوب بود و طبیعت آن بارد است در درجه اول یابس است در ثانیه قابض و مجفف است
بی لذع و قالع ثوک و مانع رعاف دماغی که از بعث دماغ بود و حافظ صحت عینست قروح را نافع بود و
گوشت زیادتی ببرد و ادمال کند و چون تازه بر بوی خنک [illegible] طلا سازند سعی هیئوه و احتمال
آن نزف رحم را نافع باشد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا و قند است و بدل آن انزروت بود اجاص
طبیعت آن بارد است در اول درجه ثانیه رطب است در آخر اول و در حلوای آن اسهال صفرا زیاده آمد
و لیکن ترش آن قمع صفرا زیاده کند و اسهال در رطب آن زیاده از یابس است و هر چند که بیشتر
باشد اسهال بیشتر کند و حلو آن مرخی و مضر است بمعده مصلح آن گلقند است و ماء العسل و قبل
از طعام باید خورد و ترش شیرین آن مسکن عطش و التهاب قلب بود و صمغش ملطف و مفتح و مقوی
بصر است چون بدان اکتحال نمایند و مفتت حصاة مثانه بود و با سرکه قوبا را قطع کند و چون با آب
ورق آن غرغره کنند منع نوازل از لهاة و لوزتین نماید و چون مضمضه نمایند قطع سیلان مواد از لثه
کند اذخر بهترین آن اعرابی سرخ خوشبوست که چون بخایند لذع زبان کند طبیعت آن حار و
یابس است در دوم قابض و منضج و مفتح افواه عروق و مسکن اوجاع باطن خصوصا رحم و محلل ریاح
و نافع از نفث الدم و اوجاع کلیه و معده و اورام کبد و معده و مقعده را نافع باشد
و روغن آن محلل و قابض است و محکم را سود دهد و طبیخ آن اورام رحم حاره و صلابات باطن و اورام باده
احشا را التیام دهد و ضماد ساختن نافع باشد و چون ربع مثقال از آن با فلفل بنوشند تپ را نافع است
و تخم آن مقوی معده و مشهی طعام و مسکن غثیان بود و جمیع آن مقوی عصب و ملطف رطوبات
لثه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض بود و چون بخور کنند یا در طبیخ آن نشینند و مصدع بود و
مصلح آن صندل و گلاب باشد و چون ورق تازه آن ضماد سازند لسع هوام را نافع باشد ارز
حار است در درجه اول یابس است در ثانیه و بعضی گفته اند معتدل است صالح الغذا و قابض

ترش

باعتدال است

هیچ چیز را با او زود بر
نگذرد از معده

باعتدال است و چون با شیر تازه بپزند غذا نیز او بیشتر بود و منی زیاده کند و بدن فربه سازد و مضرت آن
لون را افزاید و بیخ از معده دیر گذرد و چون با قند خورند تا آن مضرت را دفع کند و معده را نیکو بود و چون بو شند
با حقنه سازند قروح امعا و مغص را نافع باشد و گفته اند اقتصار بر اکل آن در طول عمر افزاید و چون
بر بدن بیاشامند بجلد از جلد یا بسایند ارجوان ارغوان سرد و خشک است و پوست بیخ آن
را چون بجوشانند و آب آن را بیاشامند قی تمام آورد و چوب آن چون بسوزانند و برابر وی مانند موی
بروی باند و سیاه و انبوه سازد و شراب شکوفه آن خمار را نافع باشد ارنب بحری دماغ بخور بری گوش
مانند بعد از امراض را نافع بود و چون بخور کنند و لثه صبیان مالند دندان آن زود بروید و اعصار او با
سرکه صرع را نافع بود و چون سه روز متوالی بعد از طهر با سرکه بیاشامند منع حمل کند و چون بعد
از طهر احتمال نمایند مبعی بحبل بود و قطع سیلان رطوبت از رحم کند و با سرکه فادزهر سموم است
خصوصا افعی و خاکستر او با پیه خوک با سرکه داء الثعلب را نافع بود و چون او در دهان گرم گرم
باشد چون بر کلف و بهق مالند زایل کند و اندرخون او چون بپزند و دو درم امعا و اسهال مزمن را نافع
بود و شکم او مجربان با احشا چون بریان کنند یا سوخته شود و صلایه کرده با روغن گل بر بواسیر مالند
مو برویاند و طبیعت گوشت او گرم و خشک است مولد خون غلیظ و مداومت خوردن او سلس البول و بول
در فراش را نافع بود و فشت دو درم او نقرس و اوجاع مفاصل را نافع است و فعل آن قریب بفعل
مرقد و باه باشد آزاددرخت درخت طاقست و شاخ آن حار است در اول و یابس در دوم و حلات
مفتح سده و دماغ بود چون بنوشند و آب ورق آن شپش بکشد و موی را دراز کرداند و پوست آن
چون بجوشانند با شاهتره و هلیله سیاه حمیات بلغمیه را نافع بود و عصاره اطراف شاخهای آن
با عسل مقاومت با جمیع سموم کند و ثمره آن گرم و مضر است بسینه و معده و غثیان و قی و دوار
و تاریکی چشم آورد و قند اصلاح آن بود آس طبیعت وی بارد است در اول و یابس در ثانی و در آن اندک
حرارت لطیف هست حابس اسهال و عرق و نزف و سیلانات است از هر عضو که باشد و چون در
حمام بر بدن مالند بدن را قوی کند و از نشف رطوبات تحت جلد کند و مسکن اورام و سوء هضم
و کلیه و قروح بود و مقوی معده و قلب باشد سعال و خفقان و رعاف و نفث الدم و سیلان
فضول بمعده و حرقة البول و حرقة مثانه و درد حیض و ورم خصیه و حرق النار و شکستگی اعضا را
سود دارد و لثه را محکم سازد و چون قبل از شراب بنوشند منع خمار کند و برگ خشک آن را چون
بکوبند و بعد از غسل بر تن بغل افشانند منع صنان کند و طبیخ آن بیخ مو را محکم سازد و مو را برویاند
و قوت دهد و سیاه کرداند و خاکستر آن کلف و بهق را نافع بود و ثمره آن را چون بجوشانند با
شراب دافع استرخاء مفاصل بود و لسع عقرب و رتیلا را فایده دهد و عصاره آن را چون در چشم
کشند قوت چشم دهد و رمد و جرب را و معر را نافع بود و چون بجوشانند و در آب آن نشینند
خروج مقعده و رحم را بغایت سود دارد و مضرت آنست که سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود

ثالثة

اسطوخودوس حار در اول و یابس در دوم تأثیر محلل و ملطف و مفتح و جالیست و در آن اندک قبضی هست
مقوی بدن و قلب و آلات بول و احشا و اعضاست و طبیخ آن مسکن اوجاع عصب و مفاصل و مسهل
بلغم و سودا بود و صرع و مالیخولیا و امراض بارده عصب را نافع باشد و منع عفونت کند و مکرب و مغثی و معطش
بود و مصلح آن کتیراست و شربتی از آن دو درم تا سه درم **اسفیداج** طبیعت سفیداب بارد یابس در
درجه دوم و او را مرهم صلیب را نرم سازد و قروح و سوختگی و شقاق مقعد را نافع بود و چون بر لسع عقرب مجری
دهند مانند نفع رساند و مرهم آن قروح را سود دارد و لحم فاسد را قلع کند و منبت لحم صحیح بود
و قروح را نیکو سازد و خوردن آن سم قاتل است **اسقیل** بصل الفار و بصل العنصل گویند بهترین
آنست که براق و قوی اللون بود و در طعم آن حلاوتی باحدت و حرافتی باشد و طبیعت آن حار در دوم ... در
دو تأثیر است و محلل و مفتح و مسخن و مقطع و ملطف اخلاط غلیظ بود و دم و فضول را بظاهر بدن
جذب کند و سرکه آن مقوی بدن ضعیف و محسن لون و مفید معده باشد و چون با انیسون و رازیانه بر ثالیل
طلا کنند قلع نماید و چون بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برویاند و مسهل اخلاط غلیظ باشد
و مفاصل و فالج و عرق النسا و اوجاع اعصاب و صرع و مالیخولیا و ربو و سرفه کهنه و خشونت صوت
و صلابت طحال و ضعف معده و هاضمه و استسقا و یرقان و حصر البول و احتباس طمث و اختناق رحم
و مغص ریحی و وجع معده و شقاق عارض از سرما خصوصاً شقاق عقب را نافع باشد و سرکه آن نیز
همین فواید دارد و لثه و دندان متحرک را محکم سازد و بخر را دفع کند و حلق را قوت دهد و نافس خرمن
را نافع باشد و گفته اند که چون عنصل را بر در خانه بیاویزند دفع هوام از آن خانه کند و موش را بکشد
و چون با سرکه بپزند و ضماد سازند لسع افعی را نافع باشد و مضر بود به عصب سلیم و مصلح آن جماع است
و گویند مصدع بود و درد آورد و مصلح آن سکنجبین ساده بود و باید که غیر مشوی مطلقا استعمال
نکنند و مشوی کردن آن چنانست که در خمیر با گل گیرند و در تنور گرم نهند تا پخته شود و بدل آن
مثل آن قردمانا و ثلث آن وج و ثلث آن حماما است **اسارون** بهترین آن دکالی است و طبیعت
آن حار و یابس است در سیم و بعضی گفته اند یابس در دوم است مفتح و مسکن اوجاع باطن و ملطف
و محلل و مسخن اعضای بارده و جالیست و عرق النسا و وجع الورک و خرمن و امراض بارده اعصاب
و صلابت طحال و یرقان سدی و استسقا را نافع باشد و مقوی کلیه و مثانه و مدر بول و حیض بود
و منی زیاده کند و بدل آن بوزن آن قردمانا و ثلث وزن آن وج و ثلث وزن آن حماما است **اسفنج**
در ماهیت اختلاف است اصح آنست که ساحلی دریائیست و بهترین آن تازه بود و سبب قوت طبیعت
دریا محسوس زیاده باشد و مجفف و رام بلغمیه و مدمل قروح عمیقه و مجفف رطوبت عمیقه بود
و خاکستر آن منع انفجار دم از جراحات کند و افواه عروق را بهم آورد و حبس نزف نماید و خاکستر
آن با نفث نفث الدم را نافع بود و سنگی که در آن موجود بود حصاة مثانه و کلیه را بریزاند
اسد شیر چون بر اعضای تناسل مالند در تقویت جماع نفعی عجیب رساند و چون بر جمیع

بدن مالند سباع از او بگریزند و مگس و پشه بدو ننشیند و مالیدن زهره او بر بدن همین خاصیت دارد و
هر که پیه گرده میان هر دو چشم شیر باشد بر رو مالد در چشم هر که او را بیند معظم و مهیب باشد
و هر حاجت که خواهد روا گردد و هر که وصله از پوست پیشانی او با خود دارد همین خاصیت یابد و مجرب
خلایق گرددو زهره او لعوق دیگر کرده اند و کسی را که بحر ... باشد چون در ... و نخوره ماه زهره شیر
را بار دهد تخم نیم برشت بنوشد بگشاید و جلوس در پوست شیر نقرس و بواسیر را ببرد و مجربست و اگر
وصله از پوست او با اثواب در صندوق نهند موش و ارضه گرد آن نگردند و اگر در صندوق باشند
هلاک شوند و چون پوست او در مکانی نشر دهند دو آن سباع بگریزند **اسفاناخ** بارد رطب
در اول و بحری ازهار طعامی جید الغذا و ملین است و در آن قوتی جالی هست امراض حاره سینه و شش و وجع
ظهر دموی را نافع بود و طبع را نرم کند و صفرا دفع نماید **اشنه** بهترین آن سفید است و سیاه به
بود و در او اندکی برودتی و قبضی با اعتدال باشد و بعضی گفته اند حار در اول و یابس در دوم تأثیر
محلل و مفتح سده و مقوی معده و جابر قی بود و چون با روغن حاره طلا سازند نافع بود و طبیخ آن
را سخت سازد و صلابات را تحلیل نماید و بعضی را جلا دهد و طبیخ آن مجرب مفاصل را نرم سازد و وجع
کبد ضعیف و خفقان را فایده دهد و چون در آب آن نشینند وجع رحم را تسکین نماید و حیض برا...
و بدل آن بوزن آن فو ماناست **اشق** حار در آخر ثانیه یابس در اول و حالست محلل و مفتح
قوی و مفتح افواه عروق بود و محلل ... و سلعه و دام صلب و طحال را نافع باشد و چون طلا سازند
جراحات ردیه را بصلاح آورد و گوشت فاسد را ... سازد و گوشت صالح برویاند و چون با عسل
بنوشند وجع المفاصل را مفید بود و چون با عسل و زفت بر ... مفاصل ضماد کنند نرم
سازد و خشونت اجفان و جرب و بیاض و رطوبات عین را نافع بود و چون با عسل لعوق نمایند
ربو و عسر النفس و انتصاب نفس و خناق بلغمی و سوداوی را دفع کند و حب القرع را بکشد
و بچه مرده و زنده بیندازد و مدر بول و حیض بود و استسقا را سود دارد **اشترغاز** حار یابس در
آخر ثالثه است سرکه آن مقوی معده و منقی آن باشد و شهوت طعام زیاده کند و تب ربع را نافع بود
و دفع مضرت سموم کند **اشنان** حار در ثالثه است محرق و مفتح سده است و منقی و جالی بود و گویند
زیاده ببرد و نیم درم از آن مدر بول را بگشاید و ادرار طمث کند و سه درم از آن مسهل ماء اصفر استسقا
بود و پنج درم از آن مسقط جنین زنده و مرده باشد و از دود ... آن هوام بگریزند **اشراس** بیخ
خنثی است و منافع آن در حرف خا مذکور خواهد شد **اصل السوس** معتدل است و محسن ... سینه
و قصبه ریه و حلق و التهاب معده و حرقت بول و قروح و جرب کلیه و مثانه و احشا و وجع خصوبه
قصبه ریه و قروح مثانه را نافع باشد و تشنگی دفع کند و چون در چشم کشند ظفره را دفع کند **اصل القصب**
در بیخ نی قوتی جاذب هست چون بکوبند و بر عضوی که پیکان در آن باشد ضماد کنند جذب کند و
چون بکوبند و با سرکه سرشته بر مفاصل طلا سازند وجع آن را دفع کند و با ... کلف طلا

کنند زایل گرداند **اظفار الطیب** ناخن بویا و ناخن صدف و ناخن جنی گویند طبیعت آن حار و یابس است
در ثانیه ملطف است و دود آن صرع و اختناق رحم و احتباس طمث را نافع بود و چون با سرکه بیاشامند
شکم ببندد **افطیمون** بهترین آن سرخ و خوشبوست طبیعتش حار و یابس است در ثالثه و مسکن نفخ
بود که هول و مشالیخ را موافق بود و مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی را دفع کند و مسهل بلغم و سودا
باشد صفراوی مزاج را مضر بود و اسهال از خوردن آن کرب و عطش و قی عارض شود شربتی از آن در
مطبوخ چهار درم است با شش درم و واجب است که در شیر بجوشانند **افسنتین** گیاهیست که برگ
آن شبیه بصعتر بود و در آن تلخی و تیزی و قبض بود بهترین آن آنست که زرد رنگ و خوشبو باشد
طبیعت آن حار در درجه اولی یابس در ثانیه است مفتح و قابض و مجفف است و در آن تحلیل هست
محسن لون بود و داء الحیه و داء الثعلب و صلابات باطنه و حمیات مزمنه را نافع باشد و چون بیاشامند
و چون در گوش چکانند سیلان رطوبات از گوش دفع کند و بخار طبیخ آن وجع گوش را سود دارد و چون
قبل از شراب بیاشامند منع خمار کند و چون با عسل بنوشند سکته را نافع بود و شراب آن مقوی معده
بود و بواسیر و شقاق مقعد را فایده دهد و مسهل صفرا بود و چون با عسل حمول سازند مدر حیض
باشد و چون با ماء العسل بیاشامند بول براند و با شراب گزیدن افعی را نافع بود و عصاره آن یرقان
و استسقا را مفید بود و چون ده روز هر روز سه وقیه بنوشند و چون با عدس بجوشانند ضماد از آن کنند
و عصاره آن مضر بود بمعده و صداع آورد و چون با سنبل بنوشند نفخ شکم و معده را دفع کند و چون در
میان جامه نهند سوس را از جامه منع نماید **افیون** بهترین آن آنست که زود در آب بگدازد و چون
در آفتاب نهند نرم شود و لون آن سبز بود و طبیعت آن بارد و یابس است در چهارم مجفف قروح و مسکن
اوجاع و سموم و مخدر و حابس اسهال بود و سعال و اورام حاره و قروح امعا را نافع بود و چون با
زرده تخم مرغ پخته بر نقرس طلا کنند درد را ساکن گرداند و چون با زعفران و روغن گل و مر در گوش
چکانند وجع را تسکین نماید و صداع بنشاند و فهم و ذهن و بصر و معده را مضر بود و شربتی از آن یک عدس
بود و دو درم از آن قاتل باشد و مصلح آن جندبیدستر بود **اقحوان** بهترین آن آنست که برگ
آن سفید و برون گل سفید و اندرون زرد بود و طعم و رایحه آن شیرین طبیعتش حار و یابس است
در ثانیه منضج و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل و ملطف باشد و اورام بارده و بواسیر و جراحات عصب
و قروح فجه و اورام مقعد و قولنج و وجع مثانه و صلابت طحال را نافع بود و انواع سیلان را منع کند و
مفتح بواسیر و اقوال حروق و مدر عرق و مسهل سودا و بلغم باشد و چون برآن بنوشند خواب آورد و روغن
آن تسکین اوجاع اذن نماید چون در گوش چکانند و چون استعمال کنند حیض براند و محلل صلابت رحم
و مفتح رحم باشد و خسته آن را چون بنوشند ربو را نافع بود و چون ضماد در معده تحلیل دهد لیکن
مضر بود بمعده و طحال و مصلح آن انیسون باشد و شربتی از آن سه درم باشد **اقلیمیا** اقلیمیا
طلا معدنی است در حرارت و برودت یابس است در سیم و اقلیمیا نقره [illegible] مجفف و حابس

جراحات را برساند و از جلاء باز دارد و لحم برویاند و جرب و قروح رطبه را نافع بود و اقلیمیا طلا
مغسول مقوی عین بود و بیاض و ابتداء آب را سود دهد **اقاقیا** عصاره قرظ است بهترین آن سبز
سیاه رنگ خوش بوی روشن صحیح باشد مغسول آن بارد و مجفف است در دوم و غیر مغسول بارد
در اول یابس در درجه دوم و سیم است و قابض و مانع سیلان دم و سود و شعر و محسن لون و مانع استرخاء
مفاصل و ملطف و مقوی بصر و مسکن رمد و قاطع نزف دم و سیلان رحم است شقاق حادث
از سرما و داء الحس و قروح دهن و حمره عین و [illegible] و اسهال دموی و استرخاء مقعد و رحم را نافع بود
و اسفیده تخم مرغ و اورام حاره و حرق النار را سود دارد شکم ببندد و چون بنوشند یا حقنه کنند یا ضماد
سازند **اقط** طبیعتش بارد و یابس است شکم ببندد و خاصه بریان کرده آن و دیر هضم شود و بعده
برسد و مصلح آن بعد از تناول آن کلعسل است **اکلیل الملک** طبیعت آن حار و یابس است در اول و در آن
اندک قبضی با تحلیل و انضاج هست ملطف و مقوی اعضا و مسکن اوجاع است و با صفره اورام عین
و اورام مقعد و انثیین را نافع باشد و چون با بعضی از ادویه قابضه مثل عدس و گل ارمنی و مازو
ضماد سازند قروح رطبه و قروح خبیثه را نافع بود و [illegible] مصلح آن سکنجبین دهد **الیه**
طبیعت [illegible] در اول و رطب است در دوم محلل اورام صلبه و ملین صلابات بود و غلیظ و
بطئ الهضم و مفسد معده باشد و مصلح آن زنجبیل و فلفل و ابکامه بود **املج** یابس قلیل البرد است
مقوی قلب و معده و عین و مقعد و مسکن عطش و قی و مشهی طعام و مهیج باه باشد بیخ موی را محکم
سازد و سیاه گرداند و عصب و مفاصل را سود دهد و فهم را زیاده کند و تذکیر قلب نماید و معده را
دباغت کند و بواسیر را نافع باشد **انیسون** حار و یابس است در سیم مسکن اوجاع و محلل ریاح و مفتح سده
کلیه و مثانه و رحم و کبد و طحال و مدر بول و طمث و محرک باه و مسکن عطش بلغمی و دافع ضرر سموم است
بهیج وجه و ورم اطراف و سل مزمن و حمیات عتیقه را نافع بود و چون بخور سازند یا سعوط کنند
صداع و دوار را تسکین نماید و چون سحق کنند و با روغن گل در گوش چکانند وجعی که از صدمه رسد
ضرر به فارض آن شده باشد ساکن کند و [illegible] زیاده کند و گاه باشد که شکم ببندد **انبرباریس**
طبیعت زرشک بارد و یابس است در آخر درجه دوم قامع صفرا و مقوی کبد و معده و قامع عطش است
و سیلان دم را نافع بود قی بازدارد و شکم ببندد و چون ضماد سازند اورام حاره را سود دارد
انزروت بهترین آن آنست که بزردی زند و شاید که سپید بود و طبیعت آن گرم است در درجه دوم خشک
در اول مجفف و مغری [illegible] و مدمل قروح و ملصق جراحات و مسهل اخلاط غلیظه از مفاصل
بود و در آن انضاج و تحلیل هست چون ضماد سازند ورم را نافع بود و لحم فاسد را نافی سازد و چون
با شیر خر [illegible] رمد و [illegible] را مفید باشد و اگر فتیله بعسل تر سازند و برانند و [illegible]
[illegible] در گوش نهند [illegible] از گوش پاک سازد و [illegible] آورد **انجره** طبیعتش
[illegible] حار و یابس است و بهترین [illegible] ملطف و محلل و مجفف باشد [illegible]

۴۱

کرده معده وجستن باشد بگدازد وتحلیل اشیا دفع کند ونزف دم وسیلان اثبات بسیار را دفع کند و شکم
بربندد وصرع واختناق رحم وتنگی امعا را نافع بود وچون بعد از تطهیر احتمال نمایند بر حمل اعانت
کند وانیسون آن بعد از تطهیر نافع حمل بود و معده را مضر بود ومصلح آن عسل باشد وپادزهر جمیع
سموم است خصوصا سوکران وبنیم مثقال از آن لسع هوام را نافع بود وانفحه فرس اسهال مزمن وقرحه
امعا را سود دارد وانفحه جدی [illegible] **انسان** چرک دندان آدمی سقیفقور را نافع بود
وشیر زنان سل را فایده دهد وبول ایشان لدغ عقرب را ساکن سازد وچون تطول سازند یا احتقان
قروح وجراحات رحم را مفید بود وبا افیون وموم وروغن زیتون مسکن وجع نقرس باشد ومنی آدمی
بهق را جلا دهد وقوبا را دفع کند ووجع نقرس ساکن کرداند وزایل وبرص وبهق هوام ویرقان
را [illegible] با آن کسل اختناق را نافع بود وخاکستر موی او سعوطا فایده دهد وبا روغن گل منع ورم
سلعه کند وبا مر واسلیخ جرب وحکه بدن را دفع نماید وچون با روغن گل در گوش چکانند درد گوش
ودرد دندان را ساکن سازد وآب دهن آدمی کلف ونمش ودم سبب در تحت عضو را جلا دهد
وآب دهن صایم کرم گوش را بکشد ودو سلعه بیرون آورد وعقارب وحیات را بکشد وگفته اند
که استخوان سوخته آدمی صرع ووجع مفاصل را شفا باشد وبول انسان جرب متقرح وحکه وقوبا وقروح
خبیثه وجرب وسعفه وحزاز وبرص را دفع کند خاصه بول [illegible] ومطبوخ را با [illegible] نافع بود وچون
هر روز [illegible] از بول خود بیاشامند نهش افعی را فایده دهد خوردن وبران ریختن وبا طرون گزیدن
کلب کلب وجمیع لسوع را نافع بود و[illegible] آن جمیع سموم را شفا دهد وچون با عسل در ظرف مسین
طبخ نمایند بیاض عین را جلا دهد وظفره را دفع کند وبا ماء العسل وماء الحمص [illegible] مفید بود
وثلث رطل از آن [illegible] تنقیه رحم کند بول صبیان چون بیاشامند عسر نفس وانتصاب نفس
را نافع باشد [illegible] خون حیض ووجع نقرس را نافع باشد واحتمال آن منع حمل کند ودندان آدمی
وسحق کرده چون بر نهش افعی ذرور سازند نافع باشد **انجدان** بعضی گفته اند انجدان [illegible]
یا ابر است در ورد چه سیم ملطف ومسهل ومحلل نفخ اغذیه ومخرج جنین ومسهل طبیعت ومسخن
کلیه وامعا وشحم ومسخن ومقوی معده وکبد ومشهی طعام بود وبطی الهضم باشد ومع ذلک
[illegible] بود وچون بر بدن مالند حدت مواد بخارج کند وچون با موم وروغن زیتون
ضماد سازند محلل خنازیر باشد وبا روغن زیتون مرهم [illegible] قروح بود وتقطیر البول واحتباس حیض
را نافع بود ومضرت سموم [illegible] را دافع [illegible] المجرب [illegible] باشد وبا روغن [illegible]
وروغن حنا اوجاع مفاصل را ساکن کند وبا روغن سوسن عرق النسا را سود دارد وطبیخ آن
با پوست انار وسرکه بواسیر مقعد را دفع کند ومثانه را مضر باشد **انجره** انجره وتخم آن حار اند
در سیم ویبس تخم کمتر است جالی ومفرج ومحلل ومحرق بود و[illegible] وجاذب بسیار
ودر تخم آن تلطیف بود با سرکه ضماد کردن ملین اورام صلبه ودماسیل بود ودمل را منفجر سازد

نافع [illegible]

[illegible]

۴۲

وخاکستر آن با نمک قروح حاده [illegible] وعض کلاب وقروح خبیثه وسرطانات را نافع باشد وبا عسل ضماد ساختن
البول وعصب را سود دارد وبرگ آن کوفته قطع رعاف کند وطبیخ آن در ماء الشعیر اخراج اخلاط غلیظه از صدر
کند وتخم آن در این فعل قوی تر است مهیج باه ومفتح فم رحم و[illegible] وربو وتنفس الانتصاب وذات الجنب [illegible]
وچون با مر احتمال کنند مدر حیض ومفتح فم رحم بود وتخم آن مفتح سده [illegible] بود وخشم را نافع باشد وچون
بکوبند وبه سکنگبین وعسل بر قضیب طلا سازند غلظت آن را زیاده کند زیادتی بسیار وچون با [illegible]
بنوشند باه را برانگیزد وچون بکوبند وبه سکنگبین افشانند دفع کند وشربت آن مسهل ماء اصفر بود وقولنج
بکشاید واستسقا را نافع باشد شربتی از آن نیم مثقال بود با آب گرم ومصلح او کتیرا آن مضر قصبه
العنصل بود واحداث سعال قوی کند ودافع آن شراب بنفشه وماء الشعیر باشد وبکلیه مضر
ومثانه ومصلح آن کتیرا [illegible] بود وچون ضماد سازند تسهیل قلع اسنان کند و[illegible] حلق الاذن
را نافع باشد وطبیخ وبرگ آن مسهل بلغم وخلط خام بود **اغبار** نباتیست [illegible]
آن شبیه بود [illegible] باشد واغصان آن اغلظ از اغصان [illegible] بود ولون آن مایل بحمره باشد
ولون تخم آن [illegible] مایل بسواد بود وقابض ومقوی معده وقاطع قی و[illegible] باشد ونزف دم و
تنگی امعا وبواسیر وانفتاح افواه عروق واختلاف مزمن وقرحه [illegible] وفسخ عضل وعصب وکسر
عظام وقطع لحم را نافع بود وشربتی از آن یک مثقال باشد **اون** مرغ آبیست [illegible] فضله [illegible] وحرارة
قوی بود بطی الهضم وکثیر الغذا باشد [illegible] داء الثعلب وشقوق [illegible] را نافع بود **ایل** گوشت
گاو کوهی غلیظ وعسر الهضم ومدر بول بود با وجود غلظت سریع الانحدار باشد وبعضی گفته اند که اجتناب
از آن خاصه قریب العهد بصید کردن [illegible] باشد و[illegible] تشنه را
وآب بسیار نخورده باشد بهتر است وبا این صفات که باشد که قاتل بود واصلاح او آنست که
نخستین [illegible] سازند وبا دسومات بپزند وبعد از آن [illegible] مثل شراب انجیر و[illegible] وماء
العسل بیاشامند و[illegible] ویک مثقال از آن با کثیرا بیاشامند نفث الدم وقرحه
امعا واسهال مزمن ویرقان وطحال ووجع مثانه را نافع بود وسیلان رطوبات رحم را دفع کند وچون
با ادویه دافعه این مرض بنوشند ومحرق آن سحق کرده چون با سرکه در آفتاب بر بهق وبرص طلا
سازند زایل کرداند وچون بر [illegible] طلا کنند حیض بیارد وگفته اند که [illegible] ایل بر
[illegible] سبب وضع حمل شود و[illegible] وصلد از پوست او مانع قرب حیات شود البته واین
مجرب است وخون ایل بریان کرده قرحه امعا واسهال مزمن را قطع کند وحصاة مثانه را منصب سازد
وقضیب او خشک کرده وسابیده چون بیاشامند لسع افعی را نافع بود وچون با شراب بنوشند
باه را برانگیزاند ونعوظ آورد وچون بر بازو بندند [illegible] وافعی نزدیک نیاید وگفته اند که [illegible]
حیوان [illegible] موجود است وخاصیت او آنست که چون با آب بر [illegible]
وهر روز نیم دانگ از آن بلیسند مقاومت با جمیع سموم قتاله کند واز مضرة سموم ایمن باشد

فاروق

مضرت مجرور و غیر آن برساند و گفته‌اند و سحر کرده و کج چشم او جمع شده باشد و در دفع سم عمل تریاقی کند
و دنبالاوس قاتل است و اولی آن بود که دو مرد در کشتن او با هم متفق باشند که تا چون یکی بکشد دیگری
دنبالاوس نیز بلاقید قبل از آن که سم آن در تمام بدن منتشر شود و دیسقوریدوس گفته الخفر ایل چون نک
سرد و بعد از ظهور احتمال نماید منع عمل نماید و سیر او سم را نافع بود و چون بر بدن مالند هوام
از او بگریزند **ایرسا** بیخ سوسن آسمانجونی است و بهترین آن صلب کثیف خوش بوی مائل بحمره باشد
طبیعت آن حار یابس است در آخر درجه ثانیه منضج و مفتح و منقی کلف و نمش و هنبت لحم بواسیر و سموم
و من بلیصدالع مزمن و مسکن وجع پهلو و وجع کبد و مفتح افواه عروق بواسیر و شربا معص بود و با
سرکه نوشیدن وجع طحال را تسکین نماید و عصیر آن با ماء العسل مخرج بلغم غلیظ باشد و پخته آن
ملین صلابات اورام غلیظه و خنازیر بود و شق لبینه و قروح و سعفه و بفیج و سعال حادث از
رطوبت غلیظه و ذات الریه و عسر نفس و خناق و استسقا و کثرت احتلام و وزی را نافع بود و روغن
آن اعیاء و ماص و امراض رحم و بین مفخ بین را مفید بود و چون با شراب یا سرکه بیاشامند مسحوق
هملت عصل را سود دهد و چون با سرکه قطور رسانند ذوی الاذن را ساکن سازد و نزلات مزمنه را
دفع کند و حقنه آن عرق النسا را فایده دهد و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و دافع بوی
منخرین باشد و لیکن ملهات مضرت رساند و چون بالعسل فرزجه سازند و احتمال نمایند اخراج جنین
نماید و چون با شراب بنوشند حیض براند و ضماد آن با سرکه و روغن گل صداع را نافع بود و چون با
سرکه بنوشند مضرت جمیع سموم را دفع کند و چون بر موضع نهش حیه ضماد کنند مفید بود و بالعسل
نوشیدن همین منفعت رساند و شربتی از آن سه درم باشد و اسحق بن حنین گوید که مضر است به رئه
و مصلح آن عسل باشد

حرف الباء

باقلی بهترین آن سفید فربه بزرگ خشک باشد اغذات
و بدتر آن تازه و بطیء الهضم و نفاخ بود و نفخ مطبوخ در قشر اکثر باشد و فضول رطب بسیار بود و
و اصلاح آن اطالة نضج و نخود بطبخ و اکل آن بفلفل و دارچینی و زیره و نمک و صعتر و مانند اینها
با ادهان باشد و بعد از اکل آن نوشیدن زنجبیل پرورده و بعضی از جوارشات و طبیعت
آن قریب باعتدال مایل به برودت باشد و یبوست در آن اکثر بود و در آن رطوبت فضلیه هست
خصوصا در رطب و مولد لحم رخو و اخلاط غلیظه بود و بقراط گفته که جید الغذا و حافظ
صحت باشد نفث الدم و سعال و امراض صدر را نافع بود و مقشر از او چون پر و نصف کنند و بر
نزف الدم نهند قطع کند و چون بر عانه صبی ضماد کنند منع انبات شعر کند و کرارا الصاق آن
بر موضع محلوق همین عمل کند و بهق و کلف و نمش را جلا دهد خصوصا با پوست آن و لون
را خوب کند و ضماد آن ورم ثدی و تحجر لبن در ثدی و قروح عصل و فتق عصل و اورام خصیه
نافع بود خصوصا با شراب و مطبوخ آن با برگ خولنجان نقرس را مفید بود و مصدع و مثقل رأس
و مبلد حواس بود و اکل آن احلام مشوشه بیند و محرک باه بود خصوصا رطب آن و بالعسل

مقشر م

استم

صلم

و حلو ضماد و سائیدن نکوره عین و طرفه و اورام حلق و لوزتین را نافع بود و با کندر و سفیده تخم مرغ مخلوط
حدقه را دفع کند و مطبوخ آن با سرکه اسنان را نافع بود خصوصا با پوست و صمغ را دفع کند و بالخاصیه
قطع نفث نفخ علاج کند و چون بدان مغلوف شود و اکل آن مسکن حرارت دماغ بود و چون در دهان زن رصاص
صلب نماید و در آفتاب نهند موی را سیاه کند **بابونج** شکوفه بابونه زرد و سفید می باشد و بهترین
آن تازه زرد نکال الجرا است و طبیعت آن حار یابس است در درجه اول و مفتح و ملطف و مرخی و محلل
و محدث بود و این صفت در میان ادویه نادر است و ملین اورام صلبه و مقوی دماغ و اعضاء
عصبیه و مسکن اورام حاره است اعیا و صداع بارد و قلاع و یرقان و حمیات عتیقه و مالیخولیا را نافع
باشد نفث الدم را ساکن سازد و چون ضماد کنند غریب منفجر ورم کبد را و چون در آب آن
نشینند حصاة کلیه را منفتت سازد و آشامیدن طبیخ آن و در مطبوخ آن نشستن بول و حیض براند
و اخراج جنین و مشیمه کند و چون کماد سازند و جماع بارده مثانه را نافع بود و اسحق گفته که مضرت
بحاق و مصلح آن عسل است و بدل آن در تقویت دماغ و ازالت صداع بارد بنفشه اسفل است **بادرنجبویه**
حار یابس است در ثانیه مفرح و مقوی قلب و کبد و دماغ و معین بر هضم و مصفی ذهن و مفتح سده
دماغ است و از خواص آن است که چون قدر یک درهم از برگ و بیخ و تخم آن خشک سازند و در خرقه کنند
و با ابریشم محکم ببندند و در جیب نهند هر که بیند او را دوست دارد و مقبول و محبوب گردد و
محبوب و صاحب جاه باشد مادام که با خود داشته باشد و جرب سوداوی و محو و خفقان و فواق
و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع باشد و ورق آن چون با شراب بیاشامند لسع عقرب و دنباذ و عض
کلب کلب را موافق باشد و پختن طبیخ آن به مواضع لسع اینها همین منفعت دهد و بدل آن در تفریح
بوزن آن ابریشم و دو ثلث وزن آن پوست بیخ بود **بادنجان** حار یابس است در درجه ثانیه و سود
و مفسد لون و مولد سودا و سرطانات و صلابات و جذام و کلف و صداع و بواسیر و سحر و سده کبد و
طحال بود و از دسد و جرب سوداوی باشد لیکن بر عرق دم را نافع باشد و افعال آن در سلیر خشک کرده
جهت بواسیر طارقی نافع باشد و مطبوخ آن در سرکه کاه باشد که سده کبد را بگشاید و چون غذا
ضرر آن بسیار متبین نشود **بادروج** در آن قوی متضاده هست و جرم آن حار یابس است و آب
سهل بهترین آن فکال الجدات و طبیعت آن حار در درجه ثانیه یابس در اول است و در آن تحلیلی
و تفتیح و رطوبت فضلیه هست اگر در بدن خلط مستعد میل باشد استحاله کند و اگر نی باید قبض و عطسه
آن چون با کافور بو کنند رعاف را حبس کند و اکثار بوییدن آن بصر را تیره کند
و مقوی قلب و مخفف صداع دردیه و مدر بول بود و صاحب کامل گفته که در خوردن آن منفعتی
نیست زود متعفن شود و مولد خلط بد سوداوی و مظلم بصر و عسر الهضم بود و معده و مقعد مضرت
رساند لیکن ضماد آن منضج و محلل بود و ضماد آن بعین و لسع زنبور و عقرب را نافع باشد و چون
با سرکه و روغن گل طلا سازند اورام حاره را سود دهد و آب آن نفث الدم و ربوی نفس را نافع باشد

وتخم آن عسر بول را [illegible] آسان کرده اند و شریف گفته که چون در وقت تحویل آفتاب بحمل مضغ نماید
ملصقه مستانع در آن سال از درد دندان ایمن باشد و چون ثلاثه از آن بکوبند و در گوش چکانند
وجع گوش را ساکن سازد **بان** دانه آن بزرگتر از نخود بود و لونش مایل به بیاض و در مغز آن دهنیت
باشد و طبیعت آن حار در درجه ثالثه یابس در ثانیه است محلل و مقطع و منقی است خصوصا مغز آن
و برص و کلف و بهق و نمش و آثار قروح را زایل کرده اند و روغنش همین عمل کند و با سرکه جرب متقرح و تقشر
و ثالیل [illegible] و [illegible] را نافع باشد و رعاف را قطع کند و سده کبد و طحال بگشاید و درد اعصاب و
آلام صلبه را نرم سازد و دهن عصب و ملین تشنج و صلابات عصب بود و خصوصا روغن آن با پیه بط
وچون در درد دم از آن بلیغ که بیاشامند صلابت کبد و طحال را نافع بود و روغن آن با پیه بط و جمع اذن
و دوی گوش دفع کند و مضمضه بطبیخ آن وجع اسنان را تسکین نماید و معی بود و به معده مغثی
رساند و مصلح آن [illegible] باشد و چون بکشک الشعیر آن با عسل بیاشامند منقی بقوت و مسهل بلغم
خام بود و بدل آن بوزن آن فوه و نصف وزن آن [illegible] و عشر وزن آن بسباسه باشد **باذآورد**
در ورق آن شبیه بود به [illegible] و طول ساقش قریب به دو ذرع باشد بغلظ ابهام و مجوف و مربع و مایل
به بیاض و تخم آن شبیه بقرطم بود لیکن مستدیرتر از آن و خار آن شبیه بخار [illegible] بود لیکن سفید
تر و بطولانی و طبیعت آن بارد یابس است در درجه اولی و در آن تحلیلی بود و تخم آن حار لطیف
باشد و بعضی گفته اند که مجموع آن حار بود و در آن قوت محلله و مفتحه باشد خصوصا در تخمش اورام
بلغمیه و تنفس و نفث دم و ضعف معده و اسهال [illegible] خصوصا معدی و حمیات بلغمیه طویله را نافع
باشد و سده معده بگشاید و ادرار بول کند و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان بود و چون مضغ
نمایند و بر موضع لسع عقرب نهند جذب سم کند و نوشیدن تخم آن نهش هوام را نافع بود و مضر
به [illegible] و مصلح آن افسنتین باشد و شربتی از آن یک درم و نیم بود و بدل آن در حمیات شاهتره است
بادزهر صمغیست که آنرا [illegible] گویند و آن دو نوع است و بهترین خفیف الوزن سخت سفید و اکثف اثقل
و بهترین [illegible] اکثف بود و طبیعت آن حار در ثانیه مجفف در ثالثه است و [illegible] و حدات و ملین و محلل و
مفتح ریاح و مفسد لحم است خنازیر و سوء [illegible] و احیا و کزاز و صداع و صرع و سدر و وجع دندان
و دندان متاکل و دبیله و سعال مزمن را نافع بود و چون با سرکه طلا کنند قروح خبیثه را زایل کرده اند و جهت
مصروع بوییدن انتعاش یابد و چون با روغن سوسن نیم گرم در گوش چکانند ورم و درد و جلع بارد گوش
را دفع کند و چون حمول سازند حیض براند و اسقاط و اخراج جنین کند و چون با شراب بنوشند
اختناق رحم را مفید بود و عسر بول را آسان کرده اند و گفته اند که اگر دو درم با آب بیاشامند سموم
را دفع کند و چون سه نوبت بنوشند دفع [illegible] نماید و نوشیدن آن با شراب تریاق سموم مشروبه
و سموم حیات و عقارب بود و مقاومت با جمیع سموم کند و از دود آن هوام بگریزند و هر که بر بدن
مالد هوام بوی نزدیک نشوند **برنجاسف** قیصوم است و طبیعت آن حار در درجه ثانیه یابس در

آن اول است و ملطف و مفتح و ضماد و نطول آن صداع بارد و دوار و سدد را نافع بود و سده
بینی بگشاید و زکام را نافع بود و حصاة کلیه را مفتت سازد و نشستن در طبیخ آن سده رطوبت
و سقط جنین و مشیمه بود و مفتح انضمام فم رحم باشد و آشامیدن طبیخ آن و ضماد ساختن صلابت
رحم را نرم کند و خاکستر آن چون بر قروح فرج ذرور سازند تخفیف کند و شربتی از آن تا پنج درم
بود و بخور روغنش مضر بود بکلیه و مصلح آن انیسون است و بدل آن در انار الصداع بابونج بود و گفته اند
که بدل آن افسنتین است **برنگ کابلی** دو نوع است کبار و صغار [illegible] و بهترین آن
کوچک است که رنگ آن مایل بحمره باشد و طبیعت آن حار در درجه اولی یابس در ثانیه است بلغم را از
مفاصل قلع نماید و درم از آن با شیر تازه دیدان و حب القرع را دفع کند و دو درم از آن مسهل بلغم
لزج بود و با امعا مضر است و مصلح آن کثیرا است و بدل آن بوزن آن ترمس و وزن آن [illegible]
برسیاوشان کزبرة البئر گویند و معتدل است در حرارت و یبوست و مجفف و محلل و ملطف
و مفتح است و در آن قبضی هست چون با شراب بنوشند منع سیلان فضول به معده و شکم کند و فضول
غلیظ را از صدر و ریه تنقیه کند و [illegible] ربو و یرقان و وجع طحال را نافع باشد و دبیلات
و خنازیر و بواسیر و قروح رطب [illegible] را دفع کند و چون با شراب بیاشامند نهش کلب کلب
و لسع حیات و غیر آن از هوام را مفید بود و حصاة را مفتت سازد و بول و طمث براند و نزف
دم را قطع کند و نفسا را پاک سازد و مشیمه را بیرون آورد و [illegible] دم از آن مسهل بلغم و سودا باشد
و بعضی گفته اند که اسهال الطبع کند و خاکستر آن با روغن مورد موی را دراز کند و از انتثار
منع نماید و با سرکه و روغن زیتون داء الثعلب و داء الحیه را دفع کند و حرارت و [illegible] را نافع
بود و بدل آن در نفع ربو وزن آن بنفشه با نیم وزن آن زوفا است **برشیان دارو**
عصا الراعیست طبیعت آن بارد یابس است در ثانیه و در آن قبضی هست چون بکوبند و ضماد
سازند معده را نافع بود و حقنه با آب آن [illegible] و اسهال دم را دفع کند و چون آب آن با کافور سعوط
سازند قطع رعاف کند و ضماد آن اورام حاره و معده ملتهب و قلاع و حمره و نمله و اورام فرج
را نافع باشد و قطع نفث دم و نزف دم رحم کند و جراحات طری را ملتحم سازد و چون با شراب
بیاشامند مضرت نهش هوام را دفع کند و اسحق گفته که حار یابس است تنقیه معده و امعا کند
و بول براند و عصاره آن مجفف قروح اذن بود و از جرب پاک سازد و کرم گوش بکشد **بردی** وحیض
نباتیست که در آب روید و در مصر از آن کاغذ سازند و محرق آن در تخفیف مثل قرطاس محرق
بود و طبیعت آن بارد یابس است مضغ آن قطع رایحه سیر و پیاز و شراب [illegible] آن کند و
خاکستر آن منع نزف دم کند و چون بر جراحات تازه افشانند ملتحم سازد و حبس نفث دم
کند و آکله دهن را نافع بود **بنفشه** [illegible] و گفته شود **بزرقطونا** بارد رطب است
در درجه ثانیه بریان کرده آن چون با روغن گل ترسازند قابض بود و اسهال [illegible] را

نافع باشد و چون با سرکه ضماد سازند تسکین اوجاع نماید و نمله و حمره و اورام حاره را نافع بود و چون
با سرکه و روغن گل ضماد کنند تشنج و التواء عصب و نقرس و اوجاع مفاصل حار را مفید بود و چون
بسر ضماد سازند صداع حار را دفع کند و لعاب او با روغن بادام عطش شدید صفراوی را نافع بود و سینه
را نرم سازد و تسکین التهاب حمیات حاره کند و اطفاء حرارت نماید و کرب و حسو برشته و امعاء
لذع معده را نافع باشد و شربتی از آن دو درم باشد و چون بکوبند و در آب خیسانند تا غلیظ شود و بر
سلاق الامعاء اطفال و بطون اطفال نشانند ضماد سازند دفع کند و بریان کرده آن شکم بر بندد و بدل آن در
تلیین طبیعت حب سفرجل است و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و چون بریان کرده بکوبند و در روغن
بشویند بتره و سرو را نرم سازد و شرب مدقوق فکسران محدث کرب و سقوط نبض و قوة و برد
اطراف و غم و خدر بود و مداواة آن باسفیداج است با فلفل و حلبه با عسل **بزر کتان**
قوة آن قریب بقوة حلبه است و طبیعت آن حار است در درجه اولی و معتدل در رطوبت و یبوست
و در آن رطوبتی فضلیه هست منضج و مفتح و محلل و مسکن اوجاع و ملین اورام حاره ظاهره و باطنه
و اورام صلبه و ورم غدد الابط است و چون با مثل آن حرف مخلوط سازند و با عسل معجون کنند
سعج اظفار و تشقق و تقشر آنرا نافع باشد و با موم ضماد کردن بعض اظفار را دفع کند و چون با نطرون
و انجیر ضماد سازند سعفه لینیه را مفید بود و بریان کرده آن شکم ببندد و بول براند و سعال بلغمی
و قروح کلیه و مثانه را نافع بود و اکل آن تنها مولد نفخ بود و چون با عسل مخلوط سازند و لعوق کنند
فضول را از سینه بیرون آورد و سعال را ساکن گرداند و چون با عسل و فلفل تناول نمایند
تحریک باه کند و شربتی از آن سه درم بود و قلیل الغذا و عسر الهضم باشد و معده و انثیین را مضر بود و مصلح
آن عسل باشد و در دوآن نکام را نافع باشد و چون بطبیخ آن حقنه سازند یا در آن نشینند لذع امعا
و قروح کلیه و مثانه و اورام صلبه و رحم را دفع کند و حقنه بطبیخ آن با روغن گل جهت قروح امعا
عظیم النفع بود **بزر بقله** بارد و یابس اند در درجه ثالث و چون شیرین شوند مایل بحرارت باشند
و محمصه خاصه که بعد از اکل ایشان آب آشامند محدث سده احشا و دافع معده و مقوی آن
و معوی باشد و اکثار اکل ایشان مولد اخلاط غلیظ و محدث ناقص و قشعریره بود و بطی الهضم
و قلیل الغذا و مولد سده کبد و سپرز و تشنج و دهن و دندان مضر و مصلح ایشان سکنجبین
ساده است و شکم بر بندد خصوصا ممزوج با شراب عفص یا سرکه و تب محدث صداع بود و طبیخ
آن مسکن لهیب و حافظ حرارت غریزی باشد و لحم بول براند و چون با سرکه عفص بیاشامند منع سیلان
رحم و نزف و بواسیر کند **بسباسه** حار و یابس است در درجه ثانیه محلل نفخ است و در آن قبضی
هست و مقوی معده و کبد و رحم بود و بوی دهن خوش کند و با موم و روغن محلل صلابات
غلیظ بود و چون با روغن بنفشه سعوط سازند صداع بلغمی که سبب آن ریاح غلیظ بود در سر بود
زایل گرداند و شقیقه را نافع بود و شکم بر بندد و تنحج و سلس البول را و نفث الدم و سیلان فضول

مبیان

بشکم

بشکم و طحال را مفید بود و بدل آن بوزن آن جوزبوا است **بسفایج** بهترین آن غلیظ مایل بسرخی و صغیر
و چون بشکنند لون آن بسبزی زند و طبیعت آن حار در ثالثه و یابس در ثانیه است مجفف قوی و محلل
نفخ و رطوبات و مسهل سودا و بلغم و کیموس مالح بود و در بعض مالیخولیا و جذام و جمیع امراض را
نافع بود و ضماد آن التواء عصب را نافع باشد و طبیخ آن در مرق خروس قولنج بگشاید و شربتی از
آن دو درم بود و در مطبوخ تا چهار درم و بدل آن افتیمون و نیم وزن آن ملح هندیست **بُسّد**
بارد در اولی یابس در ثانیه است مجفف و قابض و مقوی قلب و قاطع نزف دم بود و طلی زاید ابدا فانی
سازد و محرق و مغسول آن بسبب جلا و نشف رطوبات مقوی عین بود و ماد قروح را جلا دهد
و در معده را بصلاح آورد و حبس نفث دم کند و معین بر نفث بود و خفقان و قروح امعا و در سطلها
و ظلمت عین و ظفره و بیاض و لثه مسترخی و حفر اسنان و عسر بول را نافع باشد و چون با آب گرم بیاشامند
درد طحال را دفع کند و شربتی از آن دو درم باشد و اسحق گفته که مضر است بکلیه و مصلح آن کثیرا
و بدل آن در حبس دم بوزن آن دم الاخوین است **بنات الفرعون** بارد و یابس است و قابض
و منقی معده و امعا بود و چون طبیخ آن با سکنجبین بنوشند تسکین حرارة معده و جگر کند و در پت
آن قلاع و قروح خبیثه دهن را نافع بود و جراحات را مندمل سازد و قدر مستعمل از آن دو درم
بود و اسحق گفته که مضر است بمثانه و مصلح آن کندر است **بصل** حار و یابس است در درجه ثالثه و در آن
رطوبتی فضلیه هست ملطف و مقطع و مولد ریاح و مشهی و معطش و مسکن حس ذاطمس و
مسخن و منقی صدر و مدر اخلاط از جرم و مفتح و محلل و حادث دم بخار بیج باشد و نمک را سرخ کرد
و داء الثعلب را دفع کند و با نمک قلع ثالیل نماید و مفتح افواه بواسیر و مقوی معده بود و اشتها طعام
آورد و ضرر ریح سموم را دفع کند و باه را برانگیزد و شهوة زیاده کند و عسر سیاه را نافع بود و بول
براند و طبع را نرم سازد و بوییدن آن مما لنده و اسهال منع غشیان کند و چون بعصارهٔ آن اکتحال
نمایند بصر را جلا دهد و ابتدا نزول آب را نافع بود و اکتحال بتخم آن با عسل بیاض عین را ببرد و چون
آب آن در گوش چکانند طنین و ثقل راس و چرک گوش را زایل کند و قروح و مصرا بصلاح آورد و
چون با نمک و سداب نطول سازند گزیدن کلب کلب را نافع بود و تخم آن بهق ببرد و چون با سرکه طلا
سازند و اکل پیاز مصدع بود و اکثار آن سبب ... و بعقل مضر باشد و مصلح آن سرکه باشد و مخثر
آن کثیر الغذا و معطش باشد و یرقان را نافع بود **بصل الذیب** ملوحت است در قوة و طعم
شبیه به بصل الفار بود و بدل بصل الفار است لیکن از او اضعف باشد و طبیعت آن حار و یابس است
در درجه اولی مسکن اوجاع بارده رحم بود و در آن رطوبتی فضلیه هست و مسخن و مبقی و مقوی معده
و مجفف و محلل و هاضم طعام و جالب عرق باشد و طلای آن کلف و بهق را قلع کند و با آرد و تخم
مرغ طلا کردن ثالیل را زایل گرداند و چون بنوشند یا با انجیر ضماد سازند لدغ عقرب و رتیلا و
سموم را نافع بود و مخشن حلق و لسان و عسر الهضم و مولد خلط غلیظ لزج و محدث نفخ و مغص

دوم پیاز زکر

باشد و مصلح آن هندبا است و بعد از آن نوشیدن شیر تازه **بصل الفار و بصل العنصل** اسقیل است
و گفته شد **بصل النرجس** حار است چون بکوبند و بر بنهند مغز جراحات و مفصح اورام حاره بود
و جمع مده کند و با سرکه طلا کردن داء الثعلب را نافع بود و ادمان الطلای آن بر قضیب مغلظ قضیب
بود و چون سر عدد از آن در شیر خیسانند یک شبانروز و سحق کنند و بر قضیب عنین سوای
سر آن طلا سازند و بدان مداومت کنند قیام نمایند و فعل عجیب از آن صادر شود **بطیخ حلو** بارد
در اول ثانیه رطب در آخر اولی است و منضج و جالی و مدر و منقی جلد است و کلف و نمش و برص
و بهق را قلع کند و تخمش در این فعل اقوی بود و حصاة کلیه و مثانه را منفتت سازد و درد
دوم از بیخ آن منقی و منفث است و پوست آن چون بر پیشانی بچسبانند منع نوازل به چشم کند و خربزه
مستحیل میشود به هر خلطی که در معده بود مرخی احشا و محدث هیضه باشد و باید که بین الطعامین
نوشند و الا محدث قی و غثیان بود و چون در معده فاسد شود مستحیل بطبیعت سمیه گردد و
تحدر آن حال واجب بود و باید که بعد از اکل آن سکنجبین نوشند و مرطوب زنجبیل پرورده
و شیره تخم خربزه حصاة کلیه و سعال حار و اوجاع صدر و ... اورام حاره و حمیات حاد و محرقه و
اورام کبد و حر در کلیه و مثانه و ... و حرقت و عطش و عسر بول را نافع بود و سده کبد
بگشاید و مجاری کلیه و مثانه را پاک سازد و نفث آسان کرداند **بطیخ زرقی** هندوانه بارد و رطب است
در ثانیه امراض حاره و حمیات محرقه و امزجه ملتهبه را نافع بود و مسکن عطش بود و با سکنجبین
مدر بول باشد و هضم زاید سازد و اخلاط را معتدل گرداند و به مشایخ و امزجه بارده مضر بود و مصلح
آن قند است با عسل **بط** حرارت او زیاده از جمیع طیور اهلیه بود و بچه او افضل لحوم طیور است
مسکن اوجاع و لدغ و ... بدن بود و گوشت او مشهی و مکرمی و مصفی لون و صوت و مسمن
و کثیر الغذا باشد لیکن ثقیل و بطی الهضم و کثیر الفضول بود **بطم** درخت حبة الخضرا است
و طبیعت آن حار یابس است در ثانیه محلل و ملین بود و منقی ... و منضج و جالی و مفتح و مسخن
و مسمن کلیتین و مهیج باه است و در آن قبضی هست طحال و اصحاب بلغم و وجع طحال و فالج و
لقوه و سعال را نافع بود و شهوت طعام ببرد و به معده بد بود و دیر هضم شود و مصدع بود و صمغ
آن قوی التحلیل و منضج و ملین و جاذب از عمق بدن و مفتح و منقی و ملین شکم و جالی کلیه است و تحلیل
آن زیاده از تحلیل مصطکی است و شقاق ... و جراحات ... و جرب و قوبا و سوء ... و احتباس
بول و طمث و قروح دبر و سعال ... را نافع بود و صمغ و ثمره آن با شراب مضره نهش رتیلا
را دفع کند و روغن آن مرکب است از قوت ملینه و قابضه فالج و لقوه و اعیا را نافع بود **بطباط**
هسان دارو است و گفته شد **بعر الحیوان** سرکین سوخته آن با لیسته برص و کلف و حرار و حکرو
بیاض عین را نافع بود و بعضی را ترکرده اند و بشکل به رعاف را قطع کند و سوء رو و قروح و خنازیر
و ثالیل و اوجاع مفاصل را نافع باشد و بشکل به قروح شهدیه و خنازیر و حمره و اورام طحال

واورام

و اورام صلبه را نافع باشد و محرق آن چون با سرکه طلا کنند بحصی کلب کلب را مفید بود و با شراب
طلا ساختن بهق را نفعی معطی را فایده دهد و خشک چون با عسل و شیر احتمال نمایند منع سیلان
رحم کند و سرگین او که بهق و داء الثعلب و سلابات مفاصل و استسقا را نافع بود و با سرکه طلا کردن بهش
هوام و سم زنبور را مفید بود **بقلة الحمقا** فرفخ و بقله مبارکه و بقلة الزهرا نیز گویند بارد و رطب است
در سیم قابض و مانع نزف و سیلانات خون و نفث دم و قلیل الغذا و مضعف شهوت طعام و قاطع
شهوت باه است و گفته اند که در امزجه حاره مضر است و در دم ... قاطع صفرا است و چون بر ثالیل
مالند قطع کند و حمره و اورام حار و صداع حار و سعال و رمد و حمیات حاده و التهاب معده
و کبد و اوجاع و قروح کلیه و مثانه و حرقت رحم و بواسیر دامیه را نافع بود و ضرس را بنشاند و قی صفراوی را
منع کند و حب القرع را بیرون آورد و چون با آب آن حقنه کنند سحج امعا و اسهال حاد را فایده
دهد و بریان کرده آن قطع اسهال و کثرت اکل آن محدث غشا و عین بود و مصلح آن کرفس و نعناع باشد
و تخم آن حمیات حاده و عسر بول و حصاة و حرقت بول و حرارت قلب و کلیه و حرارت کبد و سعال حار و
و لدغ فم معده را نافع بود و شربتی از آن پنج درم بود و اکثار آن قاطع شهوت جماع باشد و بطحال و معده
بلغمیه مضر است و مصلح آن قند است **بلسان** درختیست در مصر ثابت در موضعی که آن را
را عین الشمس گویند و روغن آن بهتر از نست و جنس اقوی از چوب ... و جمیع وجوه و روغنش
به روغن صنوبر و روغن مصطکی مغشوش کنند و علامت خالص آنست که چون در شیر بریزند
شیر را منجمد سازد و چون با آب مخلوط کنند آب غلیظ گردد و از شیر عسل منفصل شود و کفک او سفید
باشد و بهترین آن تازه است و غلیظ کهنه را قوت نبود و طبیعت آن حار یابس است در اول درجه
سیم ملطف و محلل آب نازل در چشم و مفتت حصاة است و احتقان آن معین بر حمل بود امراض بلغمیه
مزمنه و سعال بلغمی و ... را نافع بود و غشاوه عین را جلا دهد و چون بر قضیب طلا
سازند ... و چون با شربیا ... لسع هوام را نافع و مفید بود خصوصاً عقرب و
حیة شوکران را نافع بود و حب آن حار یابس است در دوم و ... و ربو و ضیق النفس
و ذات الجنب بارده و سعال بارد و عرق النسا و صرع و سدد و عسر بول و نهش هوام و لسع را نافع
بود و بلغم و سودا را دافع و بعضی گفته اند به ... مضر است و مصلح آن کثیرا است و عود آن سده
بگشاید و عرق النسا و لسع و صرع و دوار و ربو و ضیق النفس و ضعف هضم و مغص و برودت
معده و کبد را نافع بود و معده را پاک سازد و قوت دهد و غشاوه عین را جلا دهد و مقاومت
با سموم و نهش افعی کند و رطوبات دماغیه را تنقیه کند و بول براند و چون بخور سازند نشف
رطوبات رحم کند و صمم را نافع بود و جنین و مشیمه را بیرون آورد شربتی از آن نیم مثقال بود
مضر است با معا و مصلح آن کثیرا است **بلادر** حار یابس است در درجه چهارم اصحاب بلغم
و رطوبت و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه و داء الثعلب بلغمی و برص را نافع بود و ذهن را

استرخا انزا نام است

کند

نمک دهد و ثآلیل را قطع کند و بحتین با ن بواسیر را خشک سازد و عسل آن مفرح و مصوم و محرق
دم و اخلاط و مورث جنون و برسام و التهاب و حرقه دهان و لذع معده و امعا و سوء هضم و حمی حاد بود
و باشد که بکشد و شربتی از آن کسی را که بدان احتیاج باشد و مزاجش محتمل آن بود نیم درم است
و دو مثقال از آن سم است و تریاق او دوغ بود و بر روغن جوز کاسر قوت اوست **بلیلج** بارد در اولی
یابس در ثانیه و طبع او قریب بطبع آمله است لیکن اضعف از اوست و در آن قوت مطلقه و قوت قابضه
هست و مقوی معده بدان قدر وجمع باشد و استرخاء معده و رطوبت آن را نافع بود و اکتحال بدان چشم
را قوت دهد و معده را باز دارد و امعا را مستقیم و مقعد را مفید بود و نوشیدن آن بناشتا
مانع سیلان لعاب از دهان شود و شربتی از آن سه درم بود **بلوط** قبض آن زیاده از قبض
شاهبلوط است و قبض جفت آن اشد است و بهترین آن تازه بن رسیده بود و طبیعت
آن بارد در اولی یابس در ثانیه است و در شاهبلوط نسبت حلاوت اندک حرارتی هست و جلای دارد
و در جمیع قبض و حدوث نفخ در شکم باشد و منع نزف و نفث دم کند و احتمال آن مانع سیلان
رطوبات مزمن از رحم گردد خصوصا جفت آن و رطوبت معده و اسهال و سحج و قروح امعا و سلس
البول و سموم هوام را نافع بود و بطی الهضم بود لیکن چون هضم شود کثیر الغذا باشد و مقوی اعضا
بود و با پیه بز الز صلابات را فایده دهد و محرق آن منع قلاع و قروح ساعیه کند و مصدع است
و بثانه مضر و اصلاح حشن آنست که بریان کنند و قند اضافه فرمایند و بدل بلوط بوزن او خرنوب
نبطی است و برگ آن مخفف قروح عسر الاندمال بود **بنفسج** بارد رطب است در اولی و بعضی
گفته اند که مولد خون صالح معتدل است بوئیدن و طلا کردن آن مسکن صداع بود و با آرد جو ضماد دیموی
کردن مسکن اورام حاره و چون طلا سازند تجربه را فایده دهد و رمد حاد و سعال حار و التهاب
معده و سوء مقعد و رحم و مثانه و ذات الجنب را نافع بود و ملین صدر بود خاصه مربای آن با قند
و دو درم با چهار درم آن مسهل صفرا باشد و ضماد آن اورام حاره معده و کبد را مفید بود و بوئیدن
آن زکام را مضر باشد و شراب آن مکرب و بقلب مضر بود **بنج** بهترین آن سیاهست پس
سرخ و سفید است و مستعمل و اجتناب از اسود واجب بود و طبیعت آن بارد یابس است در آخر ثالثه
و ابیض در اول آن و محدر و مسکن اوجاع منی با نیز و قاطع نزف و محلل صلابات اورام و صلابه خصیتین
باشد و سعال و نزله را نافع بود و طلا آن حمره و وجع نقرس و اورام حاره ثدی را مفید بود و تقطیر
عصاره آن در گوش تسکین وجع اذن کند و با سرکه و روغن گل وجع اسنان را فایده دهد و بزر البنج
و ورق آن چون طلا سازند تسکین وجع عین کند و منع نوازل بدان کند و آن مفسد عقل و سبب
و مبطل ذهن و محدث خناق و جنون و ورم لسان و ضیق النفس و غشاوه عین و صمم بود و
مداواة آن تنقیه معده است از آن بقی با آب گرم و روغن و عسل و بعد از آن نوشیدن شیر تازه
و امراق دسمه و بدل آن بوزن آن افیونست **بنجنکشت** حار در اولی یابس در ثالثه است محلل
و ملطف

و ملطف و مفتش ریاح و منقی لون و مفتح سده کبد و طحال و مجفف منی و مکثر لبن و مدر است
و در آن تفریح با قبض هست استسقا و شقاق مقعده را نافع بود و چون بیاشامند مصدع باشد و ضماد آن
صلب را نافع بود و چون دو درم از آن با سکنجبین بنوشند صلابت طحال را بغایت مفید بود و
ضماد تخم آن باد زهر عرق النسا و عصب و احشا را فایده دهد و چون در طبیخ آن نشینند وجع رحم را تسکین ان م
نماید و امراس با اوراق و اغصان آن در زیر بستر منع احتلام کند و بخور او ضعیف سازد و بوئیدن
آن لسع حیات و ضماد آن کلب کلب و سباع را نافع بود و از دود آن هوام بگریزند **بندق** ابیض آن و اقصان ان م
اکثر از ابیض حر است و دهنیت کمتر و غذا نیز بیشتر و انهضام دیرتر و طبیعت آن حار است مایل بیبوست
باشد بیبوست مولد صفرا و نفخ و ریاح شکم و مبهی و مکثر منی و دماغ و قابض و مصدع و بطی الهضم
و معقوق باشد و بمعده مضر است و مصلح آن نبات است و اکل آن با عسل سعال مزمن را نافع باشد
و معین نفث بود و با انجیر و سداب لذع عقرب را نافع بود و محرق آن موی را خضاب کند و بوی
آن شکم بر بندد و چون با پوست بسوزانند و با پیه خرس مخلوط سازند بر داء الثعلب طلا کنند موی
برویاند **بنات وردان** نافض و سموم را دفع کند و اوجاع کلیه و رحم را نافع باشد و بعد از انکه کسی
علیل ارمن ... تبوید درموم و زرد تخم مرغ کرده باشند و مدر بول و طمث و مسقط جنین باشد و اقراص او
بواسیر را نافع بود **بنطافلون** یابس است در سیم و در آن حرارتی نیست و امساک طبیخ آن در دهن
تسکین وجع اسنان نماید و مضمضه بدان مانع قروح خبیثه دهن از انبساط شود و بوییدن آن
اسهال و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا را نافع باشد و چون با سرکه بپزند مانع سعی نمله شود
و خنازیر را و ورم صلب و بلغمیه و دنبلات و حمره و داخس و بواسیر و قاطع و مقعد و جرب را فایده
دهد و عصاره و ورق آن چون بخورند متوالی بناشتا مصروع را مفید بود و تب ربع و غب
مواظب و بیقا را دفع کند **بورق** بهترین آن ارمنی است سفید خفیف او بد بیت و طبیعت آن
حار در آخر ثانیه یابس در اول ثالث است حالی بقوت و غسال و قلاع و منقی و قاطع اخلاط
غلیظه و ملین طبع و محلل ریاح است و چون با کمون بکوبند و با سکنجبین بنوشند مغص را ساکن کند
و طلاء آن جاذب دم بظاهر بدن کند و نمک را خوب کرده اند و صال را نافع بود و حرارت و بهق و حکه
را ببرد و اگر بر شکم طلا کنند کرم شکم بکشد و با سرکه جرب را فایده دهد و با انجیر ضماد کردن
استسقا را زایل کرده اند و و ملیل را صحح دهد و بیاض عین را جلا بخشد و حمی دایره را نافع بود
چون بیک ساعت قبل از دور نوبت بدن مالند و چون با شراب در گوش چکانند صمم را زایل کرده اند
و چون ده درم از آن سحق کرده با سه درم روغن زنبق بر قضیب و عانه و انثیین طلا سازند نعوظ
آورد و مهیج باه بود و اکثار اکل آن مسود لون و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی باشد
بوزیدان بهترین آن سفید غلیظ کثیر الخطوط خشن است و املس دقیق قلیل البیاض
بست و طبیعت آن حار در ثانیه یابس در اولی است و در آن رطوبت فضلیه هست ملطف

وبهست و تلطیف اخلاط بارده بلغمی کند و عصب از آن پاک سازد و یک درم از آن مسهل ما
اصفر باشد و جمع مفاصل و نقرس و امراض بارده و سموم را نافع بود و اسحق گفته که مضرست بانثیین
و مصلح آن خردل است **بول** بهترین ابوال بول شتر عربیست و بول انسان اضعف ابوال است
لیکن احلی از جمیعست و طبیعت آن حار یابس است بهق را جلا دهد و بول شتر سده مصفاه
بگشاید و حسم را دفع کند و با شیر شتر اعرابیه استسقا و صلابت طحال را نافع بود و تقطیر آن قروح اذن
را فایده دهد و حلد را زایل کند چون بدان بشوید و بول بز اوجاع عصب و فتح و استسقا را نافع
بود و بول گاو بهق و حلد و وجع اذن بارد و بواسیر را مفید بود و بول حمار قروح شاهیه
بطن و وجع کلیه را نافع بود و منافع بول انسان در انسان مذکور شد **بوش دربندی** بارد یابس
در درجه اولی است اورام و سوء حار و نقرس حار را نافع باشد **بهمن** دو نوعست ابیض
و احمر و بهترین آن ابیض است و طبیعت آن حار یابس است در درجه دویم مسمن و مقوی قلب و مفتت
حصاة مثانه است و خفقان را نافع بود و منی زیاده کند زیادتی منی و شیر بچگان یک درم بود و
بدل آن مثل آن بود ... و نصف وزن آن لسان العصافیر است **بهار** گاو چشم گویند گل آن
زرد و میان سرخ است و طبیعت آن حار یابس در اول محلل است و بوییدن آن ریاح غلیظه سر را
نافع بود و چون با روغن مخلوط سازند و بر اورام صلبه ضماد کنند دفع کند **بهرامج** بید مشک
و طبیعت آن معتدل است شکم براند و چون نطول سازند محلل نفخ بود از هر موضعی که باشد
و بوییدن آن محلل ریاح غلیظه سر بود **بیض** بهترین آن تخم مرغ نیمبرشت است زرده آن افضل
بود و طبیعت آن مایل باعتدال است و سفیده آن مایل ببرودت بود و زرده آن مایل بحرارة و هر دو
رطبند و در آن قبضی هست خاصه در زرده پخته و در تقویت قلب مدخلی تمام دارد و کثیر الغذا
و بطی الهضم باشد و رعاف و زکام و سعال و سل و خشونت سینه و بحوحت صوت و ضیق النفس و نفث الدم
و درد سطاریا و خشونت امعاء و مثانه و جراحات مقعد و غانه و حرق النار و اوجاع مفاصل و بول الدم
را نافع باشد و باه زیاده کند و ادمان اکل آن مورث کلف بود و چون در سرکه بپزند منع اسهال
کند و سفیده آن مسکن اوجاع و معری و منقی و ملین عصب باشد و چون با اکلیل الملک حقنه کنند
قروح امعاء را نافع بود و چون با روغن حنا فرزجه سازند ملین رحم باشد و قروح رحم را دفع کند
و چون بر روی اطلا سازند مانع تاثیر آفتاب شود و زرده آن اورام حاره گوش و قروح کلیه و مثانه
را نافع باشد و چون بپزند و با عسل ممزوج سازند و بر کلف طلا کنند زایل کند و اندرون پوست پخته
آن چون سحق کنند و بشویند مقوی عین و مانع مواد منحدره بعین بود و بیاض را جلا دهد و ...
دمعه کند و قروح و سوء چشم را دفع کند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قطع نماید **بیش**
در غایت حرارت و یبوست و حدت است طلاء آن برص را نافع بود و خوردن آن با ادویه تریاقی
جذام را دافع و سم قاتلست و تریاق آن جدوار و دواء المسك بود

حرف التاء

تانبول

بارد یابس است در درجه دوم و خاصیت آن مجفف و مقوی معده و کبد و مفرح قلب و مقوی لثه و مطیب
رایحه دهن و محسن لون بود و گفته اند که گرسنه را سیر کند و سیر را گرسنه و نزف دم و ورم لهاة
را نافع بود و تقویه بدن کند **ترمس** باقلی مصریست حار در اول یابس در ثانیست و ترمسی که در آن
تلخی بود جالی و محلل جلی لذع و مسهل و مرقق شعر و دافع کلف و بهق و برص و ردی الهضم بود و چون
منهضم شود مولد خلط خام و ردی و نفخ باشد و با عسل و سرکه محلل خنازیر و صلابات بود و کرم
و سعفه و آکله و سوء القروح و اورام حاره و حصف و قروح خبیثه ردیه و عرق النسا را نافع باشد
و طبیخ آن مانع فساد غذا گردد و سفوف آن با دقیق شعیر اوجاع جراحات را تسکین دهد و داء
الفیل را نافع بود و طبیخ آن با عسل و سرکه سده کبد و طحال بگشاید و طلا کردن آن بر ناف
با مرکه و نوشیدن آن با عسل لعق کردن ... و حب القرع را بیرون آورد و مدر بول و حیض و
مخرج جنین باشد و ترمسی که در آن تلخی نباشد مسکن غثیان و مضیق شهوة طعام و سریع الانحدار
بود **تربد** حار یابس در ثالثه است و بهترین آن سفید سریع الانسحاق بود و مسهل بلغم
و رطوبات رقیقه و ... اخلاط محترقه بود و با زنجبیل مسهل بلغم خام و خلط غلیظ باشد و تنقیه دماغ
و معده و صحو بدن کند و امراض عصب و اوجاع مفاصل و ظهر و فالج و صرع و سعال و نزلات را
نافع باشد و مورث خفقان و یبس باشد و بامعاء مضرت رساند و مصلح آن روغن بادام است و شربت
از آن دو درم بود و در مطبوخ چهار درم و بدل آن بوزن آن پوست بیخ توت است **ترنجبین** معتدل
مایل بحرارة و در آن رطوبتی هست و بهترین آن تازه سفید بود و ملین و جالی و مسهل صفراست و الطف
از قند بود و سعال و حمیات حاره و عطش را نافع باشد و شربت از آن ده مثقال تا بیست مثقال
بود و اسحق گفته مضر است بطحال و مصلح آن تمر هندیست **تفاح** در آن رطوبت فضلیه بارده
... حرارت و برودت شیرین آن کمتر است و برودت ترش اکثر و رطوبتش کمتر و رطوبت ... اکثر
مفرح و مقوی قلب و دماغ و معده و مسکن قی و قاطع اسهال الصفراوی باشد و بخار آن در غشی و سطاریا
و قلت شهوة را نافع بود و مضرت سموم را دافع و مداومت اکل آن محدث وجع عصب و نفخ در حروف بود و گاه
باشد که از ماسض حمیات کثیره و سل متولد شود و مصلح آن گلقند است **تمر** حار رطب است در اول
و حلاوتش زیاده از رطوبت است محرک و مسمن بدن و محسن لون و مستاصل امراض بارده و اوجاع ظهر
و ورک و مکثر منی و مصدع و محدث سده کبد و مفسد لثه و اسنان بود و مصلح آن بادام و خشخاش
و بعد اکل آن سکنجبین ساده بود **تمر هندی** بارد یابس است در دویم مسهل صفرا و اخلاط محترقه و
مقوی قلب بود و دق و عطش و حمیات و غشی و کرب و حکه و خفقان را نافع بود و سینه و سعال را
مضر و مصلح آن شراب بنفشه و خشخاش است **تنکار** در درد دندان و بآکل و درد اسنان البلغمیه
نافع باشد **توتیا** بارد در اول یابس در ثانیه است و بهترین آن سفید بود و قبض دارد ...
و مجفف قروح است و مغسول آن افضل مجففات باشد و سرطانیه و وجع عین و قروح

واورام مقعد و مذاکیر را نافع بود و مضمضه آن … عرق کند **توبال** توبال النحاس حار و یابس است
در سیم و قابض و مجفف و محلل … بود و ظلمت عین را جلا دهد لیکن باید که غسل نمایند
و کسی مقدار آن … کند … اسهال بلغم و ماء اصفر کند و شربتی از آن تا
نیم مثقال بود و بدل آن … توبال الحدید اقوی توبال است و اورام و قروح … را نافع باشد **تودری**
حار در ثانیه رطب در اول است و در آن تفریحی هست باه زیاده کند خصوصاً مطبوخ در شراب و طلاء
آن با آب عسل سرطانات غیر متقرحه را نافع بود و بهق و جمیع اورام صلبه و صلابة نقرس را فایده
دهد و اکتحال آن با عسل تنقیه قروح عین کند و اورام بن گوش را نافع بود **توت** … را معده … شود
و در … نماید … بود و توت سفید حلو … رطب در ثانیه است و در انضاج قایم
مقام انجیر بود لیکن غذا نیر توت کمتر است و … معده آکثر و در معده فاسد کردد و معده بد بود
باید که قبل از طعام تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین نوشند و توت سرخ حامض بارد و یابس است
در دویم و کویند رطب است و در آن قبض هست و مانع سیلان مواد باعضا شود و قروح … و اورام …
دهن و حلق و خناق و اورام حلق را نافع بود و اشتهاء طعام آورد و طعام را از معده منزلق سازد و عصاره
ورق آن مضرة لدغ رتیلا را دفع کند و مضمضه بآن وجع اسنان را تسکین نماید **تین** رطب آن قلیل
الحرارة و کثیر الرطوبة بود و یابس آن حار در آخر اول معتدل در رطوبت و یبوست باشد و بهترین آن
سفید است پس سرخ پس سیاه و ملطف و معرق و کثیر الغذا و منضج و ملین و معرق و محرک خون بخارج
و مصلح لون فاسد بسبب امراض و مفتح سده کبد و طحال و … بول و … و مبهی و … صرع
و استسقا و حصو کلیه و مثانه را نافع بود و مضرت سموم را دفع کند و معطش محرور المزاج و مسکن
عطشی که بسبب آن بلغم مالح باشد و مولد … و خون به بود و خوردن آن بناشتا خصوصاً با جوز
و لوز مفتح مجاری غذا باشد و ضماد آن دمامیل را نضج دهد و غرغره بطبیخ آن خناق را مفید بود و لبن
آن منعقد خون و شیر دوان کند و … نماید و جهت لدغ عقرب و رتیلا مانند مضرت
انرا دافع باشد و کحل با لبن با عسل ابتداء آب را نافع باشد و … فایده دهد و …
تا لیل … و بعضی … و اورام کبد و طحال مضر بود و در رطب آن نفخ هست
معده بد بود و مصلح آن سکنجبین باشد **حرف الثاء** **ثافسیا** و ثافسیا … کویند و آن صمغ
… آن … باشد و چون … بکند … ضعیف … نفع کرد و طبیعت
آن حار در نهایت است و بعضی گفته اند که حرارة آن در سیم بود و محرق و مجفف و منضج و منقی و مسهل
و … حادث از عمق بدن و منبت شعر و قوی الاسهال است و در آن رطوبة فضلیه هست
که بسبب آن … لدغ بکند و طلاء آن داء الثعلب و کلف و برص و استسقا و نقرس و مفاصل
… و ضیق النفس را نافع بود و چون حقنه سازند عرق النسا را دافع و شربتی از آن … درم بود
و زیاده از آن محدث احتباس بول و ورم لسان و حرقت حلق و معده و جحوظ عین بود **ثعلب**

در او تحلیل هست چون … بود … صاحب … مفاصل … بعد از تنقیه بدن … فایده
… و طبیخ او … اقوی بود و … وجع مفاصل را مفید بود و چون در گوش چکانند
تسکین وجع نماید و … از … نافع باشد و زهرة او چون در چشم کشند ظلمت
عین … را نفع رساند **ثلج** آب آن مسکن وجع حار باشد و هضم را خوب سازد
و چون … مخلوط … اصلاح کند و … جمع حرارة و دخانیة معطش بود و …
اختلاط … اعصاب و معده ضرر رساند و مهیج سعال بود **ثمرة الکبر** حار …
در سیم چون … آن … مفتح سده کبد و طحال و منقی معده و ملین طبع بود
ثمرة الطرفا … است **ثمرة العرعر** ابهل بود **ثوم** حار و یابس است در سیم محلل نفخ و مجفف و ملین
و محمر جلد و مفرح … و قاتل دود و قاتل قمل و صئبان و مخرج علق از حلق باشد … و ارجاع — و مفرة
اسنان و سعال … و اوجاع صدر بارده را نافع بود و مطبوخ آن حلق و صوت را صاف سازد و حقنه
آن عرق النسا را فایده دهد نوشیدن آن با شراب نهش حیات و لسع هوام و عض کلب کلب را نافع
باشد و جلوس در طبیخ … و ورق آن مدر حیض و بول و مخرج مشیمه بود و شرب و احتمال …
… فواید دارد و چون خاکستر آن با عسل طلا سازند بهق و داء الثعلب و جرب و قوبا را زایل
کرداند و مصدع و مضعف بصر و محدث … بود و مصلح آن ادهان …
و کوشت … باشد **ثور** برادة شاخ گاو چون با آب بیاشامند حبس رعاف کند و گاه باشد
که شکم بر بندد و نوشیدن شاخ گاو سوخته با آب … نفث دم بود و کعب گاو سوخته
چون با خمیر بیاشامند تسکین وجع اسنان نماید و با ماء العسل استفراغ حب القرع از شکم کند
و فرج آورد و بدن را فربه کرداند و جگر را قوت دهد و چون با سکنجبین نوشند ورم طحال را
بکدازد و شربتی از آن … مثقال بود و چون بدان اکتحال نمایند … کرداند و زهرة گاو چون
طلا سازند قروح مقعد و خناق را نافع بود و افواه بواسیر بکشاید و چون با شیر زنان در گوش چکانند
… گوش را دفع کند و تقطیر آن … کند … مفید بود و با عسل طلا کردن قروح خبیثه …
فرج و ذکر … و با نطرون و طین قیمولیا جرب … و برص … زایل کرداند و سرکین
گاو چون ضماد سازند اورام صلبه و عرق النسا و لسع زنبور و استسقا … نافع بود و چون بر ناف و عانه
… ضماد سازند قولنج و ریاح غلیظ را دفع کند و … محلل خنازیر بود و چون …
و … بینی … حبس رعاف کند و چون بخور کنند … رحم و سل و عسر ولادة
را نافع بود و اخراج جنین مرده کند و … آن پشه و هوام بکریزند والله اعلم **حرف الجیم**
جاورس بارد و یابس است در آخر ثانیه و قابض و مجفف … لطیف و مولد خون بد … الهضم
و مسقط جنین … بول … چون … سازند تسکین اوجاع … کند و … آن …
… بود و … که … نمایند **جاوشیر** … و بهترین آن … است

کرد انگور فارسی آورده و باطن آن سفید و ظاهر به سرخی مایل و تلخ و قوی الرایحه و حش بود و در آب حل شود
و اسود اللون مغشوش باشد و طبیعت آن حار و یابس است در سیم مسخن و ملطف و محلل ریاح و ملین صلابات
و مسهل بلغم خام و خلطی بود و صداع بارد و صرع و استسقا و فالج و سکته و خدر و نافض و حمیات
دایره و قولنج و مغص و تقطیر البول و حجر مثانه و قروح مزمنه و صلابت رحم و وجع الظهر که سبب
آن خلط بلغمی غلیظ بود و لسع هوام را نافع باشد و طلای آن عرق النسا را و مفاصل بارده را مفید بود
و اکتحال بدان بصر را تیز گرداند و چون بر اسنان مأکول نهند تسکین وجع نماید و احتمال آن با
عسل حیض و مشیمه و جنین و محلل نفخ رحم بود و بمعده و عصب صحیح و انثیین مضر باشد و مصلح آن
رب الحموضات است و شربت از آن ما بین نیم مثقال تا یک مثقال بود و بدل آن بوزن آن صبر است و شیخ
ابو علی گفته که ظن من آنست که انگور فریب باو است **جبن** بهترین آن ملح متوسط است در بعد الشر
و سمی رطب آن بارد و رطب است در دوم و فاقه و مسمن و ملین شکم و مانع ورم جراحات و مولد
حصاة و سده باشد و مصلح آن عسل است و نافع و عتیق آن حار و یابس است در دوم حالی و منقی
و مولد خلط ردی و مهزل و معطش و عسر الهضم بود و بمعده بد باشد و جراحات و قروح ردیه را
بجلا آورد و ضماد آن با روغن زیتون بجهت مفاصل را نافع بود و به یمان کرده آن قروح امعا را
نافع بود و اسهال را مانع **جدوار** حار و یابس در دوم و لطیف است و حرارت آن مفرط نیست
محلل نفخ و ریاح و مسکن اوجاع بارده بود و از مفرحات قویه و مقویات عظیمه است و تریاق
جمیع سموم حتی بیش و لدغ افعی است و قائم مقام تریاق فاروق است خصوصا اوجاع شکم و ریاح
رحم و بدل آن سرونت آن نه بنا دانست **جرجیر** جرجیر حار در ثانیه یابس در اول است مسخن
و منفخ و ملین و مدر شیر و بول و محرک باه و مکثر منی بود و طلای آن با عسل کلف و آثار قروح کند
و مصدع و مثقل راس و مظلم بصر بود و اصلاح آن آنست که با آن کاهو و کاشنی و خرفه خورند و
بعد از آن سکنجبین **جراد** حار و یابس است و بهترین آن بی بال و پر بود تقطیر بول و لسع عقرب را نافع
بود و بخور او بواسیر را و حبس البول را فایده دهد و قلیل الغذا و ردی الغذا باشد **جزر** حار در
آخر ثانیه رطب در اول است و غذای آن بیشتر از غذای شلغم بود و منفخ و محرک باه و مسهل و ملطف
و مدر بول و مقوی معده بلغمی و منفخ سده کبد باشد لیکن عسر الهضم و مسهل و مولد خون بد بود
و مصلح آن ابکامه و سرکه و خردل است و ذات الجنب و سعال مزمن و استسقا و مغص و عسر بول
را نافع بود و چون تخم و برگ آن بکوبند و بر قروح ساکله نهند فایده دهد و تخم آن بول و طمث
براند و سده بگشاید **جزمازج** کزمازک و عذبه و هو ثمر الطرفا و ثمر الاثل گویند
طبیعت آن حار در اول و آخر یابس در آخر دوم است و بعضی گفته اند بارد در اول است قابض و
قاطع رعاف و نفث و نزف دم و اسهال مزمن رطوبی و مقوی لثه و اسنان بود و چون با سرکه
مضمضه کنند وجع اسنان را ساکن گرداند و تاکل اسنان و سود دهن و قروح ردیه

رطب و لسع رتیلا را نافع بود و لحم زاید را فانی سازد و چون با سرکه و آب بپزند و ضماد سازند طحال را
را فایده دهد و قدر مستعمل از آن دو درم بود و اسحق گفته مضر است به ریه و مصلح آن دو قوت
جعده نوعی از شیح است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در کبیر آن حرارت و اندکی حدت هست
و صغیر جبلی تیزتر و تلخ تر بود و بهترین آن شامی بری صلوکارست و کبیر حار در ثانیه و صغیر
در ثالثه و هر دو یابس در ثانیه اند مفتح و ملطف و مدر بول و طمث و مسهل و مخرج دود حب
القرع بود و رطب آن خصوصا کبیر مدمل جراحات تازه باشد و یابس آن خصوصا صغیر مدمل
قروح خبیثه و چون با سرکه طلا سازند ورم صلابت طحال را نافع بود و یرقان اسود را دفع کند
خصوصا کبیر و نسیان و استسقا و حمیات مزمنه و لسع عقرب را مفید بود و طبیخ کبیر دافع
مضرت نهش جمیع هوام باشد و از دود آن هوام بگریزند و عصاره آن با عسل بصر را تیز گرداند
و مصدع بود و بمعده مضرت رساند و اسحق گفته مصلح آن حماما است و بدل آن در اخراج دود حب
القرع و ادرار حیض بوزن آن پوست چوب انار و دو ثلث وزن آن پوست چوب سلیخه بود **جفت بلوط**
پوست داخل بلوط است بارد و یابس است در دوم قابض و مانع نزف بود و ضماد آن فتق را نافع باشد و بدل
آن گلنار است **جلنار** بارد در آخر اولی یابس در ثانیه است معری و حابس سیلانات و مدمل جراحات
عتیقه و مقوی اسنان متحرک و ملزق جراحات است فتق و نفث الدم و نزف و اسهال صفراوی و دموی
و قروح امعا و لثه را مستر نافع باشد و مولد سودا بود و بریه مضرت رساند و مصلح آن کثیرا است
و بدل آن اقماع رمان و جفت بلوط است و قدر مستعمل از آن دو درم باشد **جلوز** حب الصنوبر است
کبار و جلغوزه گویند غذای آن افضل از جوز است و لیکن دیرتر هضم شود و آن مرکب است از جوهری
رمادی ارضی و هوایی که در آن گشت و چون در آب خیسانند چه رطوبت و حرافت برود و غذایت بیش
زیاده گردد و طبیعت آن معتدل است و در آن اندک حرارتی و رطوبتی هست منضج و ملین و محلل و ملیس
و معری و مصلح رطوبات فاسده و مهیج باه و مکثر منی و مسمن و مقوی کلیه و مثانه بود و اوجاع عصب
و ظهر و عرق النسا و استرخا و فالج و رعشه و سعال و حصاة مثانه و تقطیر بول و قروح مثانه را
نافع باشد و دیر از اخلاط غلیظ و چرک را لسانده و با انجیر و تمر لدغ عقرب را نافع بود و مضرت
بحلق و مصلح آن عسل با قند بود **جمل** گوشت شتر غلیظ و عسر الهضم و مسخن و محلل
ریاح و مولد خون سوداوی و مهیج ربع و وجع الورک و عرق النسا و امراض بارده را نافع باشد
و شیر شتر ... کم چون ... نهند زایل گرداند و مداومت بر خوردن آن مورث حمی بود و مغص
ساق شتر چون زن با اسم باره بعد از طهر ... احتمال نماید بعد از آن مجامعت کند منع حمل
بود و بول شتر چون سکران بیاشامند در ساعت بهوش آید و مصلح گوشت شتر سرکه و ابکامه
و کبر و اشترغاز و سرکه پرورده باشد **جنطیانا** حار در سیم یابس در دوم است مفتح و ملطف
و جالی است و در آن قبضی هست سده کبد و طحال بگشاید و بهق را جلا دهد و بول و حیض

برآيد واحتمال آن اسقاط جنين كند وچون با شراب بنوشند دفع مضرت سموم قاتله مثل شبرم و لسع عقرب
و افعى و جميع هوام و عض كلب كلب و جميع سباع كند و جراحات و قروح متأكله و معده بارده و برودت
كند و طحال را و اورام انسانرا نافع بود و اسحق گفته مضر است بجگر و مصلح آن اسقولوفندريون است
و بدل آن در مداواء ورم طحال و ورم صلب كند هم‌وزن آن و نصف آن اسارون و نصف وزن آن پوست
بيخ كبر است جند بيدستر خصيه حيوان بحريست و بهترين خصيتين ملتصقتين است و طبيعت
آن حار يابس در ثالث است مسخن قوى و مجفف و ملطف و محلل نفخ است و اورام بارده و قروح
متأكله و رعشه و تشنج و كزاز رطب و خدر و فالج و نسيان و سبات و صداع بارد و دوى و صمم بارد
و قولنج بارد بلغمى و ريحى و جميع امراض و اوجاع اعصاب و لدغ عقرب و نهش هوام را نافع بود و
ترياق جميع سموم بارده حيوانيه و نباتيه است خصوصا افيون و چون يك عدس از آن با روغن ناردين
در گوش چكانند باد گوش را دفع كند و چون با سركه بنوشند فواق و مغص زايل كرداند و چون دو درم
از آن با مويز و عسل بنوشند بعد از فصد صافن حيض براند و مشيمه بيرون آورد و برودت و باد رحم
را زايل كرداند و چون در قضيب چكانند عسر بول را كه سبب آن خلط بلغمى بود نافع باشد و بدل آن مثل
آن بيخ با نصف آن فلفل باشد و اعرابى و اسود و مسن و بيخ آن سم قاتل باشد مداواء آن بعد از قى حب
الرمح و ربوب حامض باشد جوز حار در ثانيه يابس در اولست و در آن رطوبت فضليه هست
و چون كهنه شود زايل كردد و ورق و پوست آن قابض ترف بود و پوست مغز آن مجفف بى لذع و صمغ
آن در مرهم قروح حاره را مفيد بود و عصاره ورق آن چون نيم گرم در گوش چكانند مده گوش زايل كرداند
و روغن آن اكثر در صحر و بقاصيه نواحى عين را فايده دهد و عصاره پوست آن و ربّ آن خناق را نافع
بود و چوب با پوست سوخته موى را سياه كند و چون پوست سبز آن بكوبند و چند بار مس الحديد
با آن ضم كنند و يك هفته بگذارند و هر روز چند نوبت بجنبانند و بعد از آن خضاب كنند موى سفيد
را سياه كرداند و صنعتى عجيب بود و چون برقوباء و حاره مالند منفعتى تمام دهد و مضمضه بطبيخ آن
لثه و سستى دندان را محكم سازد ولب ممضوغ آن ورم سوداوى مفرج را مفيد بود و بريان كرده آن مغص
را ساكن كند و طبع ببندد و چون با آب كامه بنوشند شكم براند و حب القرع را بيرون آورد و خوردن
آن با انجير و سداب مضرت سموم را دفع كند و با پياز و نمك ضماد كردن عض كلب كلب را و غير آن
را نافع باشد و عسر الهضم و مصدع و مثقل لسان و مبثر حلق و دهان باشد و سعال آورد و معده
محرور را ضعيف سازد و محرور المزاج را بد بود و مصلح آن سكنجبين باشد و مرباء آن با عسل كليه
بارده و كبد بارده و معده بارده را نافع بود و نشف رطوبت معده كند و باه را برانگيزاند جوز بوا
جوز الطيب گويند حار يابس در ثالث و در آن قبضى هست مقوى دماغ و كبد و معده
و طحال و مانع قى و هاضم طعام و مدر بول و عسر البول و سلس و غثى و كلف و بهق و زلق الامعا
و اسهال رطوبى و استسقاء لحمى را نافع بود و درد دهان و اوجاع بارده را دافع و بدل آن مثل

آن و نصف مثل آن سنبل باشد و قدر مستعمل از آن دو درم باشد و اسحق گفته مضر است بريه و مصلح
آن عسل است جوز الحرمل حار يابس است و بعضى گفته اند بارد است قابض و مقوى اعصاب و قاطع دم
و مفتح سده و مقوى معده و جگر و سينه و لثه را بود و بوى دهن خوش كند و صداع بارد را نافع بود و نشف
رطوبات نهر ورق كند و رطب آن نفث الدم و قرحه امعا را سود دارد و طبيخ آن با سركه مسكن وجع
اسنان باشد و با شراب عسر نفس و سعال و حزن و نسيان را فايده دهد و جلوس در طبيخ آن برود
رحم و مقعده را دفع كند و چون با سيرشت ضماد سازند فتق را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن نيم درم
بود و بدل آن نيم وزن آن پوست انار بود و اسحق گفته وزن آن از روت سرخ است و گويند بدل
آن نيم وزن آن گلنار و نيم وزن آن پوست انار بود و اسحق گفته رنگ را زرد كند و مصلح آن عسل است
جوز القى حار يابس است مقى بلغم و رطوبت فالج و لقوه و مانند اينها باشد جوز ماثل بارد در چهارم
و يابس در سيم است مخدر و مسبت و مدوى قلب و دماغ است و دانگى از آن مسكر بود و يك درم از آن سم
قاتل جوز هندى نارجيل است حار در اول تر در ثانيه يابس در اوليست و در آن رطوبت فضليه هست بجگر و رطب
آن رطب در اولست و بهترين آن تازه سفيد است كه در آن آب باشد و جيد الغذا و مسخن كليه و مهيج
باه و ثقيل بود و از معده دير گذرد و با فانيد باديخور تقطير البول و برودت مثانه و وجع ظهر را
نافع بود و خوردن مغز آن حب القرع و ديدان را بكشد و بيرون آورد و روغن مغز آن بواسير
و اوجاع ظهر و ركبتين را نافع باشد و پوست مغز آن هضم نشود و اخذ آن واجب باشد حرف
الحاء خاناشا گياهيست كه آنرا شكوفه سفيد مايل بحمره هست تيره هست و قضبان آن باريك
شبيه بقضيب اذخر و ورق كوچك و باريك و بيخ باطبيعت آن حار يابس است در سيم مفتح سده
و شق كبد و معده و محلل و مقطع است بى تبرك تقطيع دم و جامد منعقد كند و مسخن است بحيثيتى كه
شراب آن مانع قشعريره زمستان كردد و مسقى ... و مانع نفث دم و معين
بر هضم و مدر بول و طمث و مخرج دود و مقوى عصب بود و مش و ثاليل را قطع كند و ضماد آن با
سركه اورام بلغمى حدسر را نافع بود و چون دو مثقال از آن سحق كرده با آب و عسل معجون كنند
قولنج را دفع كند و محلل فضول و مقوى كليه و مهيج باه بود و خلط آن با طعام حفظ قوة بصر كند و
ضعف بصر را زايل سازد و چون ما بين دو درم تا چهار درم از آن بنوشند جميع اذيه اسهال بلغم
كند اسهالا لطيفا و شراب آن مدى هضم و قلت شهوت را زايل كند و سموم هوامى كه حد ... و مجذوم بود و اوجاع
مانعت سرا سف را نافع باشد و اسحق گفته مضر است بريه و مصلح آن نعناع است حب الرشاد
حرف و بريان كرده آن بنبات سريانى ... گويند و بپارسى تخم سپندان و تره تيزك گويند و طبيعت
آن حار يابس است در دوم و در سيم مقطع اخلاط غليظه و محلل اورام طحال و محرك شهوت جماع
و مخرج دود و حب القرع و محلل جرب و قوباء و مسخن كبد و كليه و مشهى طعام و قاتل جنين بود و چون
با آب گرم و روغن گل بنوشند مغص بلغمى را نافع بود و چون بكوبند و با عسل ضماد سازند ...

را فایده دهد و تخمه دم کوفته آن با آب گرم دفع قولنج کند و مسهل طبیعت و محلل ریاح امعا باشد و چون بیاشامند بعضی هوام را بکشد خاصه جمیع بدتر اسود دهد و از دود آن هوام بگریزند و معده و سینه را بد بود و مصلح آن قند است و بریان کرده آن شکم ببندد و زحیر را نافع باشد **حب الخطب** حار در ثانیه یابس در اول است و جالی قوی و محلل و مدر بول و حیض و مفتح سده کبد و طحال و کلیه و مقوی کبد و قاتل دود و حب القرع و معین بر نفث رطوبت صدر و ریه و مخرج فضول از بدن و مسمن و مفتت حصاة کلیه و مثانه و ملین اعضا بود و وجع خاصره و ظهر و قولنج را نافع باشد و چون با ماء العسل بیاشامند غشی را فایده دهد و چون بکوبند و طلا سازند کلف را قلع کند **حب الرمان** بارد یابس قابض است و بهترین آن ترش بود و مسکن غثیان و مانع قی و مقوی فم معده باشد و شکم ببندد و مانع انصباب مواد و صفرا و دیر باشد اگر دو **حب السمنه** حبیست مانند فلفل گرد و پوست سیاه و مغز سفید چرب دارد و بهترین آن تازه اغبر دهنی باشد و طبیعت آن حار در ثانیه رطب در اول است مسمن و مکثر منی و مهیج باه و مسهل بلغم و صفرا بود و بطی الهضم باشد لیکن چون هضم شود کثیر الغذا بود و مضر است بریه و مصلح آن قند است و قدر ماخوذ از آن تا ده درم باشد **حب الزلم** حار در ثانیه یابس در اول است و در آن رطوبت فضلیه هست و بعضی گفته اند رطب است در اول و مکثر منی و محلل شحم و جماع باشد **حب القطن** حار رطب در ثانیه است ربو و سعال و سینه را نافع بود و شکم نرم سازد و گفته اند مضر است بکلیه و مصلح آن تخم بنفشه است و قدر ماخوذ از آن هفت درم باشد و بدل آن تخم کتان است **حب النیل** حار یابس است در دوم برص و بهق ابیض را نافع باشد و مسهل سودا و بلغم و اخلاط غلیظ و مخرج دیدان و حب القرع و مکثر و مغثی بود و اصلاحش آنست که نیل سحق نمایند و بروغن بادام چرب کنند و با اهلیله و سقمونیا مخلوط سازند تا اعاده استعمال نمایند ضرر از بدن دفع شود و شربتی از آن دانگی و نیم تا نیم درم بود و بدل آن در اسهال نیم وزن آن تخم حنظل باشد و سه وزن آن حجر ارمنی است **حب القلقل** حبیست مانند فلفل ابیض و مغز دهنی خوش طعم دارد و بعضی گفته اند یابس است مقوی ابدان مستخفیه و مسمن باشد و اکثار اکل آن موجب هیضه و تخمه بود و لذع معده کند و مصدع بود و مصلح آن عسل و قند بود و بریان کرده آن بهتر است و مهیج باه بود خاصه با کنجد و عسل **حب الصنوبر** حب الصنوبر کبار جلغوزه است و گفته شد و صغار تخم کاج است و طبیعت آن حار یابس در دوم است و بعضی گفته اند یابس در اول منضج و ملین و محلل و مسمن و کثیر الغذا است و عسر الهضم و مکثر منی و جالی رطوبات کلیه و مثانه و حابس بول و نافع قروح مثانه و حصاة است و در آن تلخی هست که چون در آب گرم خیسانند کم شود استسقا و ضعف بدن و رطوبات فاسده ریه و نفث الدم و سعال را نافع باشد و اکثار اکل آن مغص آورد و با عسل یا قند بحسب مزاج باید خورد و چون با فستقین ضماد سازند معده را قوت دهد و بر ترش و معده مضر بود و مصلح آن حب الرمان است **حب الغار**

حار یابس است در سیم قطع البول و وجع طحال و صداعی که سبب آن بلغم و ریاح غلیظ بود و لدغ عقرب و جمیع هوام را نافع بود و حیض براند و چون دود مثقال از آن با سمی بنوشند عسر ولادت را فایده دهد و جنین سقط کنند لقوه را سود دارد و چون تخم آن در خانه بپاشند مگس بگریزد **حب الخضرا** ثمره بطم است **حب الفقد** بنجنکشت است و گفته شد **حب السودا** شونیز است **حب الملوک** ماهودانه است **حب العروس** کبابه است و گفته خواهد شد **حب السلاطین** دند است **حجر التیس** فادزهر است و در سر دان بز کوهی سیاه کاره یافت شود و مانند بلوط دراز بود و گرد بر عجم باشد و گاه باشد که در میان آن چوب مختصر باد انزاآن بود و چون بکلیه بر روی سنگ بسایند اگر لون آن سرخ رنگ بود نیک باشد و اگر سبز بود بد باشد و در شام مثل آن را مکسر سازند چنانچه بغایت شبیه بفادزهر باشد و بعضی استادان فرق نتوانند کرد و امتحانش آنست که سوزن را با آتش سرخ کنند و بر آن نهند اگر مصنوع بود دود سیاه از آن برآید و اگر حجر التیس باشد دود زرد کرد نوک سوزن زرد کند و طبیعت آن بغایت گرم بود و خاصیتش آنست که چون بآب نار یا آب تریاک بسایند و بر لدغ افعی طلا کنند در حال درد ساکن شود و جمیع لسوع و سموم هوام و سموم حیوانی و نباتی و معدنی را خوردن و طلا کردن نافع باشد بغایت قوت دهد و خفقان و ضعف قلب را مفید بود و شربتی از آن بجهت لدغ هوام و دفع سموم دوازده جو بود و جهت ضعف قلب و تقویت اعضا از آن کمتر **حجر الحیه** دو نوع است یک نوع حجریست معدنی و یک نوع حیوانی و آن را از افعی گیرند و آن را بادزهر و مهره مار سمهی خوانند و آنچه از مار گیرند مانند مهره که در قفای افعی یافت شود و چون از گوشت جدا کنند نرم بود و چون اثر هوا بآن رسد بر بندد و مانند حجری شود و خطوط سفید بر آن باشد و گاه باشد که خاکستری بود و چون بر جامه صوف سیاه یا کبود مالند سفید شود و آن نوع که حجر بود زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری باشد و هر دو نوع چون بر بدن بیاویزند از نهش افعی ایمن باشند و چون بر موضع زخم مار نهند تمامی زهر را بخود برآرد و آنچه خطوط داشته باشد اصحاب نسیان و صرع را نافع بود **حجر الدیک** سنگیست که در شکم خروس مانند بلور آبگینه شفاف بود و بمقدار باقلی باشد یا کوچکتر از آن چون بآب بشویند و نوشیدن آن آب عطش شدید را نافع بود و غم و حزن و نفس را دافع **حجر البقر** گاو زهره واندر را خوانند و در مثانه زهره گاو بود و گویند در سر دان گاو باشد و تجربه بعضی از اطبا آنست که حار یابس است در چهارم و چون در اکتحال العین داخل کنند بصر را تیز کند و تجربه بعضی آنست که چون سحق کنند و با آب بعضی از بقول بجرم و غلف ساعیر و مانند آن از قروح طلا سازند نافع بود و چون بکسر در از آن در آب برای خفقانه سعوط کنند و آب را فایده دهد و گفته اند که چون سحق کنند با شراب بر داء الثعلب و برص طلا سازند موی سیاه بر روید **حجر الحوت** چیزیست سفید سخت شبیه بحجر که در سر ماهی یافت شود قایم مقام دماغ او بود چون بنوشند

سنگ کرده را منفعت رساند و فعل او در این باب بغایت قوی بود حجر الکلب نوعی از سنگ
هست که چون سنگ بر وی اندازند بدهن گیرد و نگاه دارد و بعضی او را از آن سنگ در علاوه سحر و عجایب است
از آن چنان باید که هفت سنگ بنام آن کسان که خواهند در میان ایشان علاوه و بغض پیدا شود
بلیک بلیک بان سنگ اندازند و دو سنگ از آن بگیرند و در آب اندازند و از آن آب بخورد آن کسان
دهند علاوه در میان ایشان پیدا شود و گویند که چون در برج کبوتر نهند مجموع کبوتران برج
بگریزند و چون در شراب اندازند جمعی که آن شراب بخورند در میان ایشان جنگ و عربده
پیدا شود حجر الیهود حجریست سفید حسن شبیه به بلوط که خطوط طبیبان موازی یکدیگر دارد
بود و طبیعت آن معتدل بود و حصاة کلیه و عسر بول را نافع باشد چون نیم مثقال از آن با آب گرم
بنوشند و گویند که خون مقعد را قطع کند و مضعف و مسقط شهوة بود و اسحق گفته که مضرت است
بطحال و مصلح آن عسل است حجر البلور چون بر کسی بیاویزند آن کس در دندان فارغ شود و در
خواب نترسد حجر الیشب یعنی یشب آن سنگ بود معده را بغایت فایده دهد و جالینوس گفته
که چون قلاده از آن بسازند که موازی معده بود و در گردن اندازند معده قوی را نافع باشد و دیسقوریدس گفته
گفته که چون بر ران بربندند حمل نافع باشد و چون بر بازو ببندند تعویذ بود و ایضا عقرب و
چشم زخم ایمن باشند حجر الارمنی حجریست کبود از انگشت لاجوردی و در ملیقی هست و بر رنگ
لاجورد و صلابت او نیست و ظاهر است سلیمانیست مسهل سودا و مقوی قلب و مفرح و منقی بدن
از اخلاط سودا و نیست لیکن معده بد بود و غیر مغسول مغثی باشد و مصلح آن انیسون با سلیخه بود
و قدر مستعمل از آن نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل آن در اسهال اخلاط سودا بلیدون نیم درم حجر لاجورد
بود حجر مغناطیس جالینوس گفته حار یابس است بغایت و حالی و منفعت و چون حب
الحدید در شکم مانده باشد از آن بنوشند جذب آن کند و با خود بیرون آورد و مسهل کیموس بد
بود و قدر ماخوذ از آن یک درم تا نیم مثقال باشد و گفته اند چون به دست نگاه دارند درد دستها
و پایها و نقرس را نافع باشد و چون بر پای زن آویزند که دشوار زاید وضع حمل بر او آسان کند حجر الدم
شادنج است حجر النوسالی حجر النور مرقیشاست حدید سه نوع بود ساوورقان
و نرم آهن و فولاد مصنوع ساوورقان فولاد طبیعی معدنیست و آن را فولاد ذکر گویند و فولاد مصنوع
از نرم آهن کنند و آن گرم کرده در آب یا شراب اندازند آن آب و شراب اسهال خونی و قرحه امعاء
و سلس البول و ورم طحال و هیضه و استرخاء معده و نزف حیض را موافق باشد و بدل آن زنگار
زنجار الحدید که آن را صدا الحدید و زعفران الحدید نیز گویند قابض است چون زن احتمال نماید
قطع نزف دم کند و چون بیاشامد منع حمل نماید و چون با سرکه بر جرب متقرحه و سودا طلا کنند
بزودی دفع کند و داحس و طفره و حصو و نقرس و بواسیر مقعد را نافع بود و لثه را محکم
سازد و چون بر موضع داء الثعلب مالند موی برویاند و براده آهن چون در شراب مسموم اندازند

سمیت

سمیت از آن شراب ببرد و آن شراب مضرت بکسی نرساند و از نوشیدن براده حدید وجع شکم و یبوست
دهن و لهیب و صداع حادث شود و مداواة آن نوشیدن شیر تازه است با بعضی مسهلات قوی و بعد از آن
خوردن مسکه و روغن گاو حرمل دو نوع بود سفید و سرخ سفید حرمل عربی و یونانی مولی
گویند و سرخ را حرمل هامی و بپارسی اسفند و هزار اسفند خوانند طبیعت آن حار یابس است در سیم مقطع
اخلاط غلیظ لزجه و ملطف و محسن لون و مسمن و محرک جماع و مدر بول و طمث و محلل ریاح
امعاء و مخرج حب القرع و ملین طبع و مصلح سوداء باشد و سینه و شش را از اخلاط لزجه پاک کند
کند و فالج و لقوه و نسا و وجع ورک و برودة دماغ و بدن و قولنج را نافع بود و با عسل و زهرة کبک
و مرغ و آب رازیانه بصر را قوی کرده اند و طلای آن وجع مفاصل و عرق النسا را تسکین دهد و معی
و مصدع و مسکر باشد و سبب سکر و تنویم عشاق را مناسب بود و مصلح آن ربوب فواکه
حامضه است و بعضی گفته اند مصلح آن تخم فرو را نجیب باشد و حرمل عربی را چون سحق کنند
و با روغن اس سائر نجیه سازند احتمال آن افواه رحم بگشاید حشیش انواع آن بسیار و مختلف
الطبایع است لیکن مشهور نزد اطبا دو نوع است بستانی و آن را گنگر خوانند و بری و طبیعت
آن معتدل در حرارة و رطب در دویم است و جالینوس گفته حار در دویم است و مسیح گفته حار
رطب در اول و بعضی گفته اند بارد است اندکی مسهل و مخفف و ملطف و محلل اورام و مسخن
کلیه و مثانه و مهیج و مخرج بلغم و مدر بول و مسمن و مزیل ثقل و رایحه متبتر بدن باشد و
اصحاب ربو و سعال را نافع بود و نوشیدن آن با شراب شکم ببندد و چون شیره آب آن بنوشند
سپس را بکشد و طلای آن داء الثعلب را نافع بود و آب آن حکه و جرب را نافع و مغثی بود و به دماغ
مضر بود و مصلح آن اطریلطیف و مصطکی و سلیخه باشد حرذون متاشیوما است و از جمله
سموم قاتله است و طبیعت آن قریب بطبیعت ورل باشد و در خواص مذکور است که چون دل آن در
دو خرقه سیاه بسته بر صاحب تب ربع آویزند زایل کرده اند و چون پوست آن را بیو ناند و بر بدن
انسان مالند احساس ضرب و قطع نکند و گفته اند که خون او بصر را تیز کرده اند و سرگین او
چون ببرد و طلا سازند رنگ را خوب کرده اند و بثره را جلا دهد و مانند صیقل باشد حرباء
آفتاب پرست و گاه آسو خوانند چون او را چون در چشم کشند بعد از آنکه موی را بر کنده
باشند دگر بروید و گوشت و بیضه او سم قاتل باشد در حال بکشد و مهلت ندهد حرض اشنان است
حرف حب الرشاد است و آن دو نوع بود یک نوع سرخ رنگ باشد و یک نوع سفید رنگ و آن را
اسفید سفید و خردل سفید گویند و حرارة و حرارة آن کمتر از حرارة سرخ بود حرّ دیناروی است
و گفته شود حسک یعنی بار آن سر بستانی تازه است طبیعت آن حار یابس در اولی است
و بعضی گفته اند بارد یابس است و جالینوس گفته مرکب است از جوهر رطب تیز التطیبه و از جوهر
یابس بارد است و قابض و منضج و ملین و مانع انصباب مواد و صدوث درد و ورم و مهیج منفعت

حصاة کلیه و مثانه بود و اورام حلق و قروح لثه و عسر بول و قولنج را نافع باشد و مخلوط با عسل قلاع
و عفونات عارضه دهن را دفع کند و دو درم از مری بیش از قی را فایده دهد و دو درم با شراب
سموم قتاله را و چون طبیخ آن را در موضعی بپاشند کیک را و ... بکشد **حصرم** بارد در اول
یابس در دوم است شکم ببندد و صفرا و حرارت ملتهبه را دفع کند و مولد ریاح و مغص باشد و
مصلح آن کاشم است و چون بخورند در سایر ... و سحق کرده در حمام بر بدن بمالند تبرید
و تقویت بدن کند و مانع حدوث حصف باشد در بدن ... و عصاره آن مخلوط با عسل در ریم حلق
و لهات و قلاع و لثه مسترخیه و جرب گوش را نافع باشد و با سرکه بواسیر و قروح خبیثه و قروح
ساعیه خبیثه را دافع و حقنه بدان قرحه امعا و سیلان رطوبت مزمنه رحم را فایده دهد و اکتحال بدان
بصر را تیز کرده اند و حسو ... را موافق باشد و ... دایم معده و قاطع اسهال صفراوی و
مسکن عطش و قی صفراوی و مقوی جگر و معده و دافع خمار و مسکن التهاب معده و مشتهی
باشد لیکن مضر بود به آلات ... و مصلح آن انیسون و عسل باشد **حضض** مکیست و هندی
مکی مصنوع است و گویند که عصاره نباتیست مکی و هندی عصاره فیلزهرج بود و مکی در اعمال
اقوی است و هندی در باب ... و تقویت آن و طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و یابس در
دوم است و در هندی تحلیل و اندک قبضی هست نزف دم و قروح گوش و سیلان مده گوش
و قلاع و قروح لثه و یرقان اسود و طحال و اسهال معدی و عض کلب کلب را نافع بود و موی را
سرخ سازد و قوت دهد و حیض براند و هر دو نوع او اورام و قروح حادیه دهان و غلر و قروح حسیه
و کلف و مده و عصاره عین و جرب جفن و ظلمت بصر و نفث دم و سعال و لثه مسترخیه و بواسیر
و قروح و شقاق مقعد و جذام و لسع هوام و داحس و ورم اصول الاظفار را نافع باشد و غرغره بدان
خناق را فایده دهد و حقنه کردن اسهال مزمن و قرحه امعا را سود دارد و چون زن احتمال نماید
سیلان رطوبات مزمنه رحم را دفع کند و با گلاب طلا کردن اعضا را سخت کرده اند و صاحب جامع
گوید هندی در جمیع حالات اقوی بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج و بوزن آن فوفل و صندل
سادی باشد **حلتیت** دو نوع است ابیض طیب و اسود منتن ابیض بهتر باشد و اسود اقوی
بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیبست و منتن صمغ اسود منتن و بهترین آن سرخ رنگ صافی
باشد و چون بگدازند لون آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود چون بگدازند لون او بسبزی
مایل بود و طبیعت آن حار در اول چهارم یابس در دوم است مقطع و جاذب و مقوی باه و
مدر بول و طمث و مسقط جنین و قاتل دود و حب القرع و مکسر ریاح و محلل است و مع ذلک
نفاخ بود و چون طعام در شکم راحل ساقه طعم نماید با کمان و استعمال آن در ماکولات
لون را خوب کرده اند و طلا آن با سرکه و فلفل داء الثعلب را دفع کند و ثالیل مسماریه ...
ظاهره نابته را قلع نماید و دنبلات ظاهره و باطنه و مغص و وجع مفاصل بارد و تب ربع و

وجع

وجع و اسهال مزمن بارد را و قروح امعا و بواسیر را نافع باشد و نوشیدن آن با شراب و فلفل ... سدد
مده و فالج و صداع و کزاز و اوجاع عصب را فایده دهد و چون بدندان ... بر ... نهند ... و درد
ساکن کرده اند و چون در آب بگدازند و بنوشند حلق را صاف سازد و باز در نفخ ...
سعال مزمن و سوختن ... را دفع کند و با ... نوشیدن و طلا کردن عض کلب کلب را و لسع
جمیع هوام خصوصا عقرب و رتیلا را نافع بود و ضرر سمهای مسمومه را دفع کند و قدر ماخوذ از آن
نیم مثقال بود و چون اندکی از آن در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و چون با روغن زیتون
در شیشه کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن بر قضیب بمالند و مجامعت کنند حرارت و لذت
عجیب یابند و چون با سرکه ... قطع نماید و غرغره بدان قلع علق از حلق نماید
و ورم لهات را نافع باشد و اکتحال بدان با عسل بصر را تیز کرده اند و ابتدای آب نازل در عین را
مفید بود و بمعده و کبد مضر است و مصلح آن انیسون باشد و گویند مصلح آن جوز بوا ست با قرنفل
حلبه حار یابس در اول است و جالینوس گفته حار در ثانی یابس در اول است منضج و ملین
سینه و حلق و شکم و محلل اورام بلغمیه و صلبه ظاهره و باطنه و مبهی و مدر بول و طمث و مسمن
... بدن و عرق و بول است سعال و ربو و عسر نفس و بواسیر را نافع باشد و آواز را صاف سازد
و چون آب حلبه مطبوخ با انگبین و عسل بنوشند شکم براند و آنچه در امعا باشد از اخلاط ردیه
اخراج نماید و دقیق حلبه با نطرون چون ضماد سازند ورم طحال را تحلیل دهد و جلوس در
طبیخ آن وجع رحم و ورم و انضمام فم رحم و عسر ولادت را نافع بود و چون سر بطبیخ آن بشویند حزاز
را ببرد و مجعد شعر و منقی سر و منضج و ملین دنبلات بود و نمش را فایده دهد و چون بروغن
مسح نمایند بصلاح آورد و لعاب آن با روغن گل سوختگی آتش را سود دارد و ضماد آن کلف
ببرد و محسن لون بود و خوردن ... و جگر و برودت مثانه و تقطیر البول و وجع
رحم بارد را فایده دهد و حلبه مصدع و معطش و مولد کیموس ردیست و مصلح آن سرکه و آبکامه است
حماما حار یابس است در دوم و بهترین آن ذهبی تازه طیب الرایحه ارمنیست و اخضر ضعیف
الرایحه بدست منضج و مقوی کبد و منقی معده و هاضم و مجفف و مسخن و قابض و مفتح سدد
کبد و مدر بول است و اورام حاره را نضج دهد و اوجاع رحم و سوختن بارده و اوجاع کلیه و مثانه و
اورام حاره عین را نافع باشد و نوشیدن و در طبیخ آن نشستن نقرس را فایده دهد و با بادروج
ضماد ساختن لسع عقرب را فایده دهد و چون با زیت ضماد سازند اورام احشا را سود دارد
و قدر ماخوذ از آن دو درم باشد و مثقل راس و مسموم و مسکر است و گفته اند که مصلح آن صندل
و گلاب بود و اسحق گفته مضر است بمعده و مصلح آن تخم کرفس است و بعضی گفته اند که چون
بر پیشانی طلا سازند مضرت را زایل کرده اند و بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج باشد
آن قرنفل است **حمص** حار یابس در اول است مسمن و مبهی و ملین و مقطع و کثیر الغذا

و بول شیر و منی و مقوی بدن و مفتح سده کبد و طحال و کلیه و مدر بول و طمث باشد و آواز را
صاف کند و نوشیدن و طلا ساختن حالی نمش و محسن لون بود و لسوء و سقط جنین باشد
و اورام حاره و صلبه و مدر درد و وجع ظهر و اورام لثه حاره و اورام تحت الاذنین را نافع بود و طبیخ
آن وجع دندان و استسقا و یرقان را فایده دهد و طبیخ اسود با روغن بادام و ترب و کرفس حصاة
کلیه و مثانه را منفعت سازد و چون در سرکه خیسانیده باشند و بنوشند دندان را بکشد و چون در آب خیسانیده
و بلشنا بیاشامند قضیب را قوی گرداند و نعوظ تمام آورد و دقیق آن قروح حسد و سرطان
و حکه را زایل کند و روغن آن قوبا را با صلاح آورد و بخور قروح مثانه و کلیه را مفید باشد و خمخاش
ضمن را آن کم سازد و گفته‌اند که فصل نخود سیاه بسبب کثرة حرارة و قلت رطوبت نسبت با سفید در
تفتیح سده کبد و طحال و تفتیت حصاة و اخراج دود و حب القرع از شکم و اسقاط جنین و نفع با استسقا
و یرقان عارض از سده کبد و فالج و امراض بارده و وجع مفاصل رطب اقوی و اظهر است و در تولید
منی و شیر و تحسین لون و تکثیر غذا و تصفیه صوت و ادرار بول ابیض احسن است **حماض**
بری بود و بستانی و بهترین آن بستانی باشد و بری را سلق بری خوانند و بشیرازی حلیمو گویند
چون طلا سازند نقرس و وجع مفاصل را بغایت نافع بود و سرف صفراوی را سود دارد و بستانی
مشابه کاسنی بود و در ورق آن حموضتی باشد و طبیعت آن بارد یابس است در درجه دوم و قابض و قامع
صفرا و قاطع عطش و قی و مسکن غثیان باشد و حماض حماض خمار و شهوة طبی را دافع باشد
و طبیخ آن با شراب بحصر و قوبا و یرقان اسود را نافع باشد و ضماد آن خنازیر را قلع کند و گفته‌اند که بیخ
آن چون بر گردن صاحب خنازیر آویزند نفع دهد و بیخ آن با سرکه جرب متقرح و قوبا و شقاق ظفر
را دفع نماید و طبیخ آن با آب گرم حکه را سود دارد و مضمضه بعصارة آن تسکین وجع اسنان نماید و
بیخ آن چون سحق کرده زنان احتمال نمایند سیلان رحم را زایل کند و چون با شراب بنوشند حصاة کلیه را
منفعت سازد و تخم آن بارد در اولی و یابس در ثانیه است و در آن قبضی هست قروح امعا و اسهال را نافع
بود و چون قبل از لسع عقرب نوشیده باشند از لسع عقرب مضرت نبینند **حمام** گوشت کبوتر
بچه است و حرارة و التهابش کمتر و مثل کبوتر بچه رطوبة فضلیه هست و بسیار گرم است و محرور المزاج را
بالقوه و کشنیز با سرکه باید نوشید و گوشت کبوتر منی و خون زیاده کند و فالج و لقوه و خدر و استرخا
و امراض بارده را نافع باشد و کلیه را قوة دهد و گفته‌اند که چون شکم کبوتر زنده را بشکافند و همچنان
گرم بر موضع نیش عقرب نهند بغایت مفید بود و چون سر او را با پیه بپزند و سحق کرده در چشم
کشند شبکوری و تاریکی چشم ببرد و خون او را چون گرم در چشم کشند جراحات طبقه چشم و کمنة
الدم و شبکوری را زایل کرده‌اند و چون در بینی چکانند قطع رعاف کند از جهت دماغ بود نماید و در خواص
ابن زهیر مذکور است که در هر خانه که کبوتر باشد ساکن آن خانه از صرع و لقوه و فالج و سکته و جمود
و سبات ایمن باشند **حمار** حلوس و حمار قمر گوشت حمار اهلی گرم و یابس را بغایت نافع باشد و چکر

سیم حمص

بریان

بریان کرده آن چون مصروع بنا شتا بنوشد دفع صرع کند و منافع ملائمه تر نوشیدن شیر سوخته او
همین است و خاکستر سم او را چون با روغن زیتون طلا سازند خنازیر را تحلیل دهد و داء الثعلب را
زایل کند و خاکستر جگر او با زیت ورم محلل خنازیر بود و شقاق خنازیر ازین منافع را دفع کند و جگرش
را نافع بود و رازی در خواص گفته آن که وصله از پوست سلساخی او مصروع بکسال تمام با خود دارد
در سال دیگر یابد کنند صرع او زایل کرده و گفته‌اند که چون پوست سلساخی او بر کودکان دیرینه که
خواب ترسد مانع ترس او گردد و گفته‌اند که چون یک دانگ از چرک گوش و مخ بعضی دهند که
بسیار گرید دفع گریه او کند و سپید او بنطول امثال قرحه را مشابه لون سایر بدن سازد و سوختگی
آتش را نافع بود و سرگین او با سرکه قطع سیلان دم کند و عصاره سرگین تازه او چون در بینی چکانند
رعاف را قطع نماید و آشامیدن آن مفتت حصاة بود و سپید حمار وحشی کلف را زایل گرداند و چون
با روغن قسط بجوشانند وجع ظهر و کلیه را که از بلغم و ریح غلیظ بود دفع کند و زهره او داء الثعلب
و داء الفیل و دوالی را فایده دهد و بول او مفتت حصاة مثانه بود و این نیز گفته‌اند که نگاه کردن بچشم او
حافظه و اورام صحت عین بود و مانع نزول آب باشد و این از خواص بدیعه است **حنا** بارد در اولی
یابس در ثانیه است و بعضی گفته‌اند حار است باعتدال و بهترین آن سبز است که در ساعت خورد
کرده باشند و محلل و قابض و مجفف و مفتح افواه عروق است و طلاء آن کسر عظام و قلاع صبیان
و قروح دهن و فالج و مدد و اوجاع [illegible] جراحات و اوجاع مفاصل و قسف [illegible] نافع
باشد و طبیخ آن اورام حاره و بلغمیه و سوختگی آتش را سود دارد و با سرکه بر پیشانی طلا کردن خزبل
صداع بود و نیم مثقال از آن چون بنوشند قولنج بگشاید و چون در میان اثواب نهند مانع فشا
سوس شود و چون در دابه لحدی که پلاها با [illegible] خضاب کنند ایمن از خروج آبله از چشم باشد
و چون با موتیا اصمر و زیق خلط کنند و بر موضع کاو بیرسند و بر قوبا مالند البته دفع کند مجرب است
حنظل بهترین آن اصفر لین رسیده است که حصیره از آن بتمامی زایل شده باشد و اسود آن
بد است و طبیعت آن حار در ثالثه و یابس در ثانیه است مقطع و محلل و جاذب از اقاصی بدن
و منقی دماغ و مسهل سودا و صفرا و بلغم غلیظ از مفاصل و اعصاب است فالج و لقوه و مالیخولیا
و وسواس و داء الثعلب و جذام و داء الفیل و اوجاع عصب و مفاصل و عرق النسا و نقرس بارد
و صرع و شقیقه و امراض راس و ابتداء نزول آب و نزلات عین و قولنج ریحی و بلغمی و ربو و سعال
مزمن و انتصاب نفس و امراض کلیه و مثانه را نافع باشد و تخمیر آن بواسیر را زایل کرده‌اند
و احتمال آن جنین را قتل نماید و بیخ آن از نفع ادویه لدغ عقرب باشد چون بیاشامند یا طلا
سازند و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه وجع اسنان را تسکین نماید و چون در زیت بپزند و قطور
سازند دوی اذن را قطع کند و چون در باب آن سعوط سازند صفرا یرقان از چشم ببرد و چون
آب طبیخ حنظل در خانه بپاشند کیک در آن خانه بمیرد و باید که پوست و دانه از آن استعمال

نمایند و مبالغه در سحق شحم آن نمایند تا متشبث بنواحی معده و امعا نشود و در کمتر ماده بیخت
استعمال نکنند و چون در شجر حنظل بسیار یکی نباشد قتال بود و شحم حنظل مضر است
بمعده و مصلح آن کتیرا است و قدر مستعمل از آن دانگی و نیم بود و اصل آن دو درم و قدر حقنه از او
دو درم یا چهار درم **حنطه** حار است و معتدل در رطوبت و یبوست و بهترین آن متوسط
در صلابت و لین و فربهی و نحو و میانه سرخ و سفید باشد و گندم سیاه ردی الغذا است و گندم
پخته مغری و مسدد و بطی الهضم و نفاخ بود لیکن چون هضم شود غذاء او بسیار باشد و گندم
خام مولد ریاح و دود و حب القرع باشد و چون بخایند تا معتدل شود و لعوق نمایند سعال و نفث
دم را مفید بود و حنطه ممضوغ دمامیل را نضج دهد و چون بر گزیدن کلب کلب نهند
دفع مضرت آن نماید و آرد گندم با شراب یا سرکه سموم هوام را نافع و مناسب بود گندم بریان کرده
شکم بر بندد و روغن آن قوبا را نافع باشد **حندقوقی** دیوا سپست خوانند بری بود و
بستانی و بهترین آن بستانی باشد و طبیعت آن حار یابس است در آخر درجه دوم و بستانی
حار و مخفف است و بری قابض و مسخن و وجع معده بارد و عسر بول و احتباس طمث و مغص
و وجع انثیین و برودت مثانه و تقطیر البول را نافع باشد و با انگبین معجون و بستانی قروح
را پاک سازد و چون آب آن را بر موضع لسع عقرب ریزند تسکین وجع نماید و چون با عسل برید
مالند جرب را پاک سازد و چون آب آن با کلف بمیزد و جلو دهد و طبیخ آن موجب سرعت حرکت اطفال
بود و مولد خون غلیظ و محدث صداع و وجع حلق باشد و دفع مضرت آن بعناق آنست که بعد از آن
کشنیز و کاهو و کاسنی خورند و روغن آن اوجاع مفاصل ریحی و استسقا را نافع باشد و چون بر
طفل مالند زود بحرکت آید **حی العالم** ورق آن هرگز ساقط نگردد و همیشه سبز بود
و بهترین آن بستانی تازه است و طبیعت آن بارد در ثالثه و یابس در اولی است و بری حار در اولی
و مخفف و قابض بود و ضماد آن حمره و نمله و قروح خبیثه و اورام حاره عارضه عین و سوختگی
آتش و نقرس را نافع بود و عصاره آن با روغن گل صداع را زایل کند و نوشیدن آن اسهال و قرح
امعا و نفث ریتیلا را فایده دهد و با شراب نوشیدن اخراج دود مستطیل از شکم کند و احتمال
آن سیلان رطوبات رحم را قطع کند و اکتحال بآن رمد را سود دهد و بری را چون با پیه
کهنه بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد **حیه** گوشت مار ماده بهتر از نر است و پوست نر
بهتر از پوست ماده و گوشت او مسخن و مجفف و محلل و منقی است لیکن تخفیف در آن بسیار
و معونه کم است و خاصیت آن تقویت قوه و حفظ حواس و شباب و اطاله عمر و تقویت بصر و تنقیه
فضول بجلد است و جذام را نافع باشد نفعی عظیم و مانع حدوث خنازیر شود و اوجاع عصب را
مفید بود و چون بر داء الثعلب نهند منفعت بسیار دهد و مولد قمل و عسر بود و ادمان
اکل آن موجب تفرج بدن و فساد مزاج گردد و باید که قریب بچهار انگشت هر دو طرف او را

بیک ضربت قطع کنند و گوشت او را با استخوان جدا کنند و چند نوبت با آب و شبت و نمک بپزند و آب
دیگر ریزند و بپزند تا مهرا شود و استعمال کنند و چون پوست او را در شراب بپزند و در گوش چکانند
تسکین وجع کند و مضمضه کردن بآن پوست افعی وجع ثنایا باشد و وجع اسنان را تسکین نماید
و چون پوست سوخته آن را بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون افعی را بشکافند و در نهش
سوب افعی نهند مسکن وجع بود و گفته اند که چون حیه را بجوشانند و ضماد کنند او را با زیت بر خنازیر طلا
سازند تحلیل کند و مجرب است **حرف الخاء خبز** بهترین آن نان گندم صلب فربه پاک
بی آفت باشد و نیک پخته و نمک و خمیر و پختگی او باعتدال بود و در وقت اکل حرارت او زایل گشته
و سرد شده باشد و نان سمید که ماخوذ از مغز گندم بود بهتر است و غذائیت آن بیشتر و مسمن و قابض شکم
باشد لیکن بطی الانحدار و مسدد و بطی النفوذ بود و خشکار که نخاله آن بسیار بود ملین طبیعت
و سریع الانحدار و سریع النفوذ باشد لیکن غذائیت او کمتر بود و نان حواری که از مغز گندم شسته ماخوذ
باشد حکم آن متوسط بود میان سمید و خشکار و قابض شکم باشد و نان فطیر غلیظ و نفاخ و بطی الهضم
و مولد حصاة و سده باشد لیکن اصحاب کد و تعب را و بدان را که نحیف اند نافع باشد و نان فرنی عسر الهضم
باشد و اصحاب ابدان مستفرغ و یابسه قویه را خوب بود و نان ملوز قریب به غلیظ و دیر
هضم بود و نان قطایف مولد خلط غلیظ باشد و نان سمید کثیر الغذا و بطی الانحدار و مسدد
بود و نان خشکار کهنه شکم بر بندد و نان خشک با آب ترکرده نفاخ و بطی الهضم باشد و نان
ماخوذ از گندم لاغر حکم خشکار دارد و در نان سبک قبض شکم زیاده از نان قرص بود و نان جو
بارد یابس است و نفاخ و قلیل الغذا و قابض شکم بود و نان برنج قابض و بطی الهضم باشد **خبازی**
نوعی از ملوخیاست و بعضی گفته اند که بستانی ملوخیا است و بری خطمی و بری خطمی مخصوص
باسم خبازی است و طبیعت آن بارد و رطب است در اول و ملین حلق و سینه و معتدل الهضم و مسکن لین و
مسکن سعال حاد و یابس و مفتح سده کبد و ملین شکم و مدر بول و مسکن لسع زنبور است و نمله و
حمره و ابتدای اورام حاره و دمامیل و قروح کلیه و مثانه را نافع باشد و مضغ آن قلاع را زایل کند و جلوس
در طبیخ آن صلابات رحم را نرم سازد و ورق بری با زیت سوختگی آتش را بصلاح آورد و بستانی
بمعده بد باشد **خبه** ثیرانی سفید که بیند با صفهانی خاکشی و بعضی سوسر خوانند و
طبیعت آن حار و رطب است و شربی و اصحاب سودا را نافع بود و چون با قند بنوشند بدن را فربه کند
خبث جمیع خبثها مجفف اند و اقوای همه خبث الحدید است و طبیعت آن حار یابس در ثالثه است
و محلل اورام حاره است و داحس و ورم طحال و مقوی معده و مسهی و منشف رطوبات و دافع سلس البول
و حبس حیض و مانع حمل و قاطع نزف حیض و نزف بواسیر باشد و قدر مستعمل از آن دانگی بود
و خبث الفضه قابض و حاد است و مدمل قروح و مانع نزف بواسیر و نواصیر باشد و جرب و حکه
را نافع بود و خبث الرصاص بارد یابس است قروح عین را نافع باشد **خردل** حار یابس است

در چهارم و مسخن و ملطف و جاذب و هاضم طعام و قاطع بلغم و منقی رطوبات راس و مفتح سدد
معطشاة و مبهی و معطش باشد و نوشیدن آن وجع کبد و طحال و ریحی و ثقل لسان و حمیات دایره مزمنه را
نافع باشد و چون بیاشامند بخشیم را تنقیه کرداند و طلاء آن جرب و قوبا و برص و کلف و داء الثعلب
و وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ورم طحال و اورام صلبه را نافع باشد و گفته اند که اگر قوبای مجیح
چنین زایل نشود وقتیکه از حمام بیرون آمده باشند یکی پاس پاره را بانگشت بچسبه بر قوبا مالند چندانکه
خون آلود شود بیخ خربق که فتیلها مالند در راب بسیار از آن روان کرده و محت باید و ضماد آن
با کوکر یحنا از سر التحلیل دهد و ارد و آن جلو یا آن بکریند و آب آن چون در گوش چکانند وجع
گوش و درد دندان را ساکن کرداند و چون در یحمیر بکو در بیند ما نقع قلیان آن کرد و اکتحال آن
باسل بعشاوه و حسو رحمن را ببرد و چون حقنه کند بروید آن تغید نفس کین وجع نماید و چون با
انجیر بکوبند و در گوش نهند ثقل سمع و دوی را زایل کرداند و چون ببویند عطسه آورد و صرع
و اختناق رحم را مفید بود و مقدار مستعمل از آن دو مثقال باشد و اخر دل بریع خلط بد حاکل
شود و مصلح آدرو و بمالغ مضر بود و اصلاح آن باشد که با سرکه و بادام بر پوشند و در محل غرور تی
هندی ماشا قرکنند و گوینده مصلح آن صندل و کافور و گلاب باشد **خربق ابیض** پوست بیخ
مشابه بیخ خطمی و اثر اعروق بسیار بود و تلخی آن زیاده از تلخی خربق سیاه بود و گیاه آن مانند
لسان الحمل بود و طول ساق آن چهار انگشت مضموم باشد و مجوف بود و بهترین آن سفیدی
بود که زود منقت شود و لعاب داشته شود و در حال زبان را سخت نکند و طبیعت آن حار یابس در
وسط ثالثه است و مسخن و محلل و مهیج سعال و منقی بلغم و مخرج فضول لزجه بود و معده را از
اخلاط مختلفه پاک سازد و فالج و صرع و اوجاع مفاصل را نافع باشد و از شرب معوق آن تشنج حادث
شود و اولی آن بود که سه شبانروز در آب باران خیسانند بعد از آن صاف کرده بنوشند و شرب
آن در حال معده جایز نیست و طلاء آن بهق و قوبا و جرب و حکه را زایل کرداند و احتمال آن منقی طمث
و قاتل جنین باشد و آن سم سلب و خوک و موش بود **خربق اسود** حار در سوم و رطوبت زیاده اسحاق
بود و برگ گیاه آن مشابه برگ چنار باشد لیکن از آن سیاه تر و ساق آن کوتاه بود و اثر لعروق و فیها
بسیار از بلک بیخ باشد و این عروق مستعمل باشد و بهترین آن متوسط در سمن و هزال و محتوی حجل سر
باشد و در تلخی آن خاکستری باشد و زود بشکند و در اندرون آن مثل بیرون عنکبوت باشد و طعم
آن تیز بود و زبان را بگزد و طبیعت آن حار یابس است در سیم محلل و ملطف و مسخن و حالی قوی و
مسهل سودا و صفرا و بلغم از جمیع بدن و مدر بول و طمث باشد و وسواس و مالیخولیا و امراض سوداوی
و صرع و شقیقه مزمنه را نافع بود و بدن را از مزاج خود بگرداند و مزاج خوب سالف اعاده کند و معوق
و حالا و اقوی او بود و لیسا و ضعفا را زبان دارد و قدر ماخوذ از آن نیم درم باشد و طلاء آن با سرکه
بهق و برص و ثالیل و قوبا و ناصور را دفع کند و گوشت فاسد فانی سازد و اکتحال آن بصر را تیز

کردند

کرداند و چون در سرکه بپزند و در گوش چکانند دوی را ساکن کرداند و مضمضه بدین سرکه وجع
اسنان را فایده دهد و طبیخ آن چون در گوش چکانند ثقل سمع را ببرد و بکرده مضر بود و باشد که خناق
آورد و مصلح آن کثیرا و طلا اسالیون و صعتر و دو قوبا شد و بدل آن نصف وزن آن مازریون
و ثلث وزن آن غاریقون است و ابن ماسویه گفته بدل آن مثل آن کندس باشد **خرنوب** بهترین
آن شامیست و شامی بارد و قابض و مجفف و یابس در درجه دوم است و بعضی گفته اند حار در
اولست و مانع سیلان دم و مولد خلط بد باشد و رطب آن شکم براند و هضم نشود و به معده
بد باشد و فایده مضرت آن کم سازد و یابس دیرتر هضم شود و قبض کند و به معده مضرت رساند
بلکه تقویت دهد و چون نارسیده آنرا بر ثالیل مالند قطع کند و خرنوب نبطی که آنرا خرنوب الشوک
و سلیم قرص خوانند بارد و قوی القبض و مجفف و یابس در سیم است نارسیده آنرا چون بحث
بر ثالیل مالند البته دفع نماید و مضمضه بطبیخ آن درد دندان را ساکن کند و مغص و اسهال را
نافع باشد و چون بخور نهند یا احتمال نمایند سیلان و دم طمث مفرط را حبس کند و جلوس در
طبیخ آن مقوی مقعد باشد **خروع** حار یابس است در دوم مسهل بلغم و محلل و ملین عصب
باشد و قولنج و فالج و لقوه و وجع مفاصل بلغمی را نافع بود و قی و غثیان آورد و شربتی از آن بانه
دانه بود و ضماد کوفته آن ثالیل و کلف را زایل کند و برگ آن چون ضماد سازند اورام پستان
و نقرس بارد و وجع مفاصل را نافع باشد **خراطین** کرمیست که در عمق زمین باشد و طبیعت
آن حار یابس است و یبوست آن در سیم است چون بکوبند و بر جراحات عصب ضماد سازند
و بعد از سه روز بکشایند منفعت عجیب دهد و چون با پیاز و بپزند و در گوش چکانند درد گوش را
ساکن کند و چون بشویند و خشک کنند و خورد بسایند و با روغن کنجد بر قضیب مالند
نعوظ کند و چون با شراب بیاشامند بول بگشاید و یرقان و حصاة را نافع باشد **خزف**
بارد یابس است و خزف سو و چون با سرکه طلا سازند نقرس و جرب و حکه و قوبا و سعفه و
کلف و نمش را زایل کند و خزف کاسه چینی دندان را جلا دهد و حصر را ببرد **خرمیان** جنسی
از پسته است **خس** بهترین آن بستانی تازه است و طبیعت آن بارد رطب است در دوم
و غذائیت آن زیاده از سایر بقول است و در پخته آن غذائیت بیشتر بود و خونی که از آن متولد شود
بهتر از خونیست که از سایر بقول حاصل شود و در تقلیل منی و تنویم کمتر بود و چون در میان آب
نوشند مانع سکر شود و محدد و سموم و مدر و مسکن عطش و سریع الهضم بود و عطش و التهاب حرارة
معده و هذیان و یرقان و اختلاف میاه را نافع باشد و مداومت اکل آن مظلم بصر و مکدر حواس و مضعف
باه بود و مصلح آن کرفس و نعناع باشد و چون طلا سازند حمره و اورام حاره ضعیفه در جی را نافع
باشد و تخم آن مجفف منی و مسکن شهوت باه بود و احتلام را کم سازد و بر لسع رتیلا و عقرب را
فایده دهد **خس الحمار** خس البقر است **خشخاش** سفید آن بارد یابس است در دوم و بعضی

کفته‌اند رطب است در درجه دوم مفتح و مغلظ و منوم و مسکن صداع و قاطع اسهال باشد و سعال الحار
و نفث الدم و رطوبت معده را نافع باشد و مواصفات نالها از سر مجلق و سینه را مانع بود و با عسل مکثر
منی باشد و شربتی از آن دو درم بود تا پنج درم و مقدار آن اندک باشد و مصلح آن قند است یا عسل
و کل آن مسکن حرارت و یبوست دماغ بود و چون بر سر ضماد کنند منوم و مسکن صداع حار باشد
و خشخاش سیاه بارد یابس است در سیم و بعضی گفته‌اند در چهارم و منوم و مخدر و مغلظ و
مجفف بود و حرارت جگر را نافع بود و چون بکوبند و با شراب بیاشامند مانع سیلان رطوبات
از منها از رحم شود و چون کوفته با آب بر پیشانی و صدغین ضماد سازند سهر را دفع کند
و چون مسحوق کرده با سرکه بر صدغین طلا سازند صداع حار را نافع بود خصیة الثعلب حار
رطب است در اول سیم و ... و فالج را نافع بود و باه را قوت دهد و قایم مقام سقنقور است در این
فعل خصوصا با شراب و قدر مستعمل از آن دو مثقال بود خصیة الکلب بخیست
مانند خصیة الثعلب و آن دو نوع بود اکبر و اصغر و آن دو درج بود زوجی فوق زوجی و یکی
رخو بود و دیگر ممتلی و طبیعت آن حار رطب است و در اکبر رطوبت فضلیه هست و محلل
اورام بلغمیه و منقی قروح و مفتح نواصیر و مدمل قروح خبیثه ساکله باشد و قلاع را نافع بود
و بعضی گفته‌اند رطب آن باه را زیاده کند و یابس آن قطع باه نماید و گفته‌اند نوع اکبر مهیج بود و اصغر
قاطع باه و هر یکی از نوعین مبطل فعل دیگری بود و بعضی گفته‌اند که چون نوع اکبر مرد بخورد و
مجامعت کند فرزند مذکر حاصل آید و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مونث آورد خطمی
بارد رطب است و بعضی گفته‌اند که حار باعتدال است و این حق است زیرا که در آن تلیین و انضاج
و تحلیل و ارخاء هست و اینها از افعال حرارت‌اند و خنازیر و دنبلات و جراحات و ورم پس گوش
و ورم مقعده و اورام حاره و سوزش و سعال و نفث الدم و ریش و عرق النسا و مدد اعصاب
و تنفخ احشاء را نافع بود و صداع و ورم را مانع و مسکن اوجاع باشد و چون بحقنه الینوشند
قولنج را دفع کند و چون موی را بدان بشویند نرم سازد و چون با صمغ البطم احتمال نمایند صلابت
رحم را باصلاح آورد و چون با سرکه بر بهق طلا سازند و در آفتاب نشینند زایل کرداند و چون
با سرکه یا شراب طلا سازند منع مضرت هوام کند و طبیخ آن منع لسع زنبور نماید و ضماد برگ
آن اورام پستان و ذات الجنب و ذات الریه را فایده دهد و طبیخ بیخ آن حرقت بول و نفث الدم و
خراش امعا و زحیر و اورام مقعد و اسهال را سود دارد و با شراب عسر بول و حصاة را نافع بود
و تخم آن سعال الحار را نافع بود و مفتت حصاة کلیه باشد و صمغ آن تشنگی بنشاند و شکم ببندد
خطاف دیسقوریدوس گفته که چون بچه اولین پرستوک در محل زیادت نور قمر بگیرند
و شکم بشکافند دو سنگ در آن یابند یکی یک رنگ و یکی مختلفة الالوان چون هر دو را
در پوست گوساله محکم سازند قبل از آنکه خاک بدان رسد و بر بازوی مصروع یا بر گردن

ببندند صرع ازو زایل شود و این از مجربات اوست و خوردن خطاف بصر را تیز کرداند و خاکستر
او را چون بر حنجره صاحب خناق و اورام حلق و لهاة مالند نفع رساند و چون در چشم کشند
بصر را قوت دهد و دماغ او چون با عسل در چشم کشند ابتدای نزول آب را نافع بود و ابن زهر گفته در خواص
که چون دو پرستوک بگیرند یکی نر و یکی ماده و بسوزانند و خاکستر او در شراب ریزند هر که آن
شراب بخورد مست نشود و چون خون او بخورد زن دهند چنانچه نداند شهوت جماع و آرزوی
شهوت ازو زایل شود و ارسطاطالیس گفته که چون زهره او سعوط کنند موی سر و ریش را سیاه
کند لیکن دندانها نیز سیاه کند پس باید که در وقت سعوط دهن را پر از شیر تازه سازند بعد از آن
سعوط کنند تا دندان سیاه نشود و چون سرگین او با زهره گاو مخلوط سازند بر موی سیاه طلا
کنند در ساعت سفید شود و سرگین خطاف در داء الثعلب مجرب است خفاش چون خفاش
را در روغن کنجد بپزند و چند نوبت متوالی بر عرق النسا مالند نفع رساند و طبیخ او را چون
بیاشامند شکم براند و وجع الورک را نافع باشد و چون بر احلیل مالند بول براند و چون صاحب
فالج در آن نشیند نفع بیند و خاکستر او بصر را تیز کرداند و چون سر او با روغن زنبق در ظرف
مسین یا آهنین بپزند تا مهرا شود و صاف سازند آن روغن نقرس و فالج قدیم و رعشه و ورم جسد
و ربو را نافع بود و زهره او چون بر فرج زنی مالند که عسر ولادت داشته باشد در حال بزاید و
دماغ او چون بر کف پا مالند باه را برانگیزد و چون با آب بیاشامند چنانکه ابتدای آب را نافع باشد
و چون سر او را در زیر بالین کسی نهند که نداند بخواب برود و اگر در برج کبوتران نهند بدان برج چنانچه
الفت گیرند و از آنجا نروند و اگر در سوراخ موش نهند موشان از آن سوراخ بگریزند خل
مرکبست از جوهر حار و بارد و هر دو لطیف‌اند و بارد غالب بود و طبیخ برودت آن ازکم سازد و سرکه هر دو
قابض و مقطع و ملطف و مجفف قوی و مانع حدوث ورم و انصباب مواد بداخل و سعی قروح ساعیه
بود و معین بر هضم و قاطع عطش و مقلل منی و مضعف باه و مضاد بلغم باشد و آشامیدن آن قطع
نزف دم کند از هر عضو که باشد و معده حار رطب را قوت دهد و شهوت طعام برانگیزد و طحال را
دفع کند و طلای آن حمره و نمله و جرب و حکه و قوبا و سوختگی آتش و داحس و نهش هوام را نافع بود
و با روغن گل صداع حار را فایده دهد و مضمضه آن خصوصا با شب یمانی دندان متحرک را سود دهد
و لثه را محکم سازد و بخار آن سده مصفات بگشاید و ثقل سمع و دوی را دفع کند و غرغره بدان خناق
و سقوط لهاة را سود دارد و قطع سیلان فضول بحلق کند و علق متعلق بحلق را بیرون آورد و
خوردن آن صفراوی مزاج را نافع باشد و امزجه بارده و سوداوی را مضر بود و بسیار خوردن آن
بصر را ضعیف کند و نزف را زیاده سازد و بدن را لاغر کند و قوت را ساقط کرداند و تعصب و امراض
اعصاب را مضر باشد و گاه باشد که مداومت اکل آن مودی باستسقا شود و چون با آب و قند
ممزوج سازند مضرت آن کمتر شود خلاف بارد یابس است و ثمره و ورق آن قابض بود جلی الدمع

وخاکستر آن نزف دم الحیض نماید وچون با سرکه طلا سازند نمله وثالیل را نافع باشد وبخور آن چون
بوی بینند تسکین صداع حار نماید وچون بر صبی زند وافعی بر صحه [illegible] نفع رساند واختلاف
دم وجراحات عظام را فایده دهد وآب ورق آن صداع وسده کبد ویرقان ومده که از گوش آید دفع
کند ومنع آن ضعف بصر را نافع بود **خمر** بهترین آن شراب انگوری [illegible] معتدل القوام متوسط
میان کهنه ونو است وطبیعت آن حار یابس است در دوم وحرارت شراب سفید رقیق کمتر بود و[illegible]
کمتر دهد ومصدع وملین طبع بود ومحرور المزاج را موافق باشد وحرارت سیاه غلیظ زیاده بود وکثیر
الغذا وعسر الهضم ومسمن بود وسرخ متوسط باشد وحدیث حلو غلیظ ونفاخ وعسر الهضم وملین
شکم بود ومسق مخفف بود وباعصاب وحواس مضرت رساند وشراب مویز غلیظ ودیر هضم و
مسمن باشد وحرارتش کمتر از شراب انگوری سیاه بود وباقی منافع ومضار شراب در مطلب اول
مذکور شد **خنثی** نباتیست که برگ آن شبیه برگ کندنا است وساق آن املس وبر سر آن گل سفید
بود وبیخ آن دراز ومستدیر باشد ودر شکل مشابه بلوط وآن اسراس است وطبیعت آن حار یابس است
وجالی ومحلل بود ومضار آن تنها آنکه [illegible] وعسل جرب گوش را دفع کند وسه درم از آن نهش هوام
را نافع بود وآب آن با اسفیداج سوخته کلف [illegible] را بغایت سودمند بود وچون دو درم از آن با شراب
بیاشامند درد پهلو وسرفه را فایده دهد وچون در گوش چکانند ثقل سمع ودرد گوش را ببرد و
بیخ آن با دردی شراب دمامیل ومعده واورام پستان وجراحات وقروح خبیثه را نافع بود وبا آرد جو
ورم حار را دفع کند وضماد آن [illegible] عضل ودر ورم خصیه وقوبا [illegible] وخاکستر بیخ آن
داء الثعلب وداء الحیه را باصلاح آورد [illegible] بعد از آنکه موضع را بصوف [illegible] باشند و
چون بر بهق سفید طلا سازند ودر آفتاب نشینند فایده بینند وگفته اند که چون بیخ آن بکوبند
وبا سرکه بر ابهام دست طرف دندان درد ناک طلا سازند یا در روغن زیتون بپزند ودر گوش
مخالف درد چکانند درد دندان را ساکن کرداند وچون بکوبند وبا عسل بر شکم مستسقی مالند
منفعت رساند وچون [illegible] وخاکستر آن [illegible] در چشم کشند بیاض عین را زایل
سازد وساق تازه آن چون بپزند وبا سرکه وزیت بنوشند یرقان را نفع عجیب رساند وگل آن چون
در شراب خیسانند آن شراب لدغ عقرب را فایده دهد وشکم را نرم [illegible] وگل آن چون بر موضع
نهش هوام ضماد کنند نافع باشد **خنفسا** چون در روغن زیتون بجوشانند ودر گوش چکانند
درساعت تسکین وجع نماید ودمان تقطیر آن در گوش صمم حدیث را زایل کرده اند وچون آن روغن
چند نوبت بر دانه بواسیر مالند قطع کند ونفع عجیب رساند وچون نیم کوفته بر موضع لسع
عقرب بندند درد را ساکن کند **خولنجان** حار یابس است در دوم ولطیف ومحلل ریاح وهاضم
طعام ومشهی ومقوی اعضاء باطنه وحابس بول بود وقولنج ووجع کلیه وبرودت او وحاصره و
عرق النساء وحشاء حامض وبرودت معده وکبد واصحاب بلغم را نافع باشد و[illegible] خوب کردد

وبوی دهن خوش کند وگفته اند که چون یک درم از آن بکوبند وبپزند وبا نیم رطل شیر گاو تازه ممزوج
سازند وبیاشامند بغایت باه را قوة دهد واین مجرب وصحیح است وگویند مضر است بقلب و
مصلح آن کثیرا واشیا [illegible] درم است وبدل آن بوزن آن دار چینی است وگویند بدل آن بوزن آن قرنفل است
خوخ بهترین آن شفتالوئیست که استخوان از آن جدا شود واین نوع زود تر هضم شود
واز معده زود تر منحدر کردد وآن نوع که صلب بود واستخوان بگوشت آن چسپیده باشد غلیظ تر بود
ودیر تر هضم شود وطبیعت آن بارد رطب است در آخر درجه دوم وملین است ودانه آن [illegible] است
ورسیده آن معده حار را خوب بود ومعطش ومطیب [illegible] را دفع کند واشتها طعام آورد واصحاب [illegible] حاره
یابس را باه زیاده کند وملین طبع بود وحمیات محرقه را نافع باشد ورطوبت آن سریع العفونت بود ومولد
بلغم رقیق باشد ومخشل آن قابض ومانع سیلان فصول وبطئ الهضم بود وبمعده خوب نباشد وباید که
شفتالو را قبل از طعام تنها [illegible] بارد المزاج بعد از آن زنجبیل پرورده با عسل نوشند وبرگ آن را
چون طلا سازند [illegible] کهنه وچون آب برگ آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد وچون بر
ناف طلا سازند کرم شکم بکشد وشرب عصاره برگ آن همین عمل کند **خیار** قثد گویند [illegible]
خیار بالنک والطف وابرد از قثا بود ودانه آن [illegible] قبض باشد وبهترین آن کوچک بود که تخم آن
رقیق باشد ومغزش بهتر از تخم بود وطبیعت آن بارد رطب است در دوم ومولد بلغم غلیظ وعسر الهضم
ومستعد عفونت باشد وجگر ومعده حاره ومعطش وحمیات محرقه را نافع بود وبول براند وچون
صاحب غشی بوی کند بهوش آید وآب آن [illegible] مثقال تا [illegible] مثقال با ده درم نبات مسهل
ماء اصفر باشد وگاه باشد که سبب اسهال [illegible] معطش بود وبمعده مضر باشد و
احداث وجع معده وخاصره وقولنج ورباح غلیظه کند ومصلح آن عسل ومویز باشد وتخم آن احتراق
صفرا وورم حار کند وسعال را نافع باشد وبغایت مدر بود **خیار شنبر** وخیار چنبر نیز گویند
بهترین آن سیاه رسیده بود که فلوس آن براق وپوست آن رقیق باشد وطبیعت آن معتدل است
در حرارت وبرودت ومحلل اورام حاره وملین [illegible] ومخرج صفرا محرق وبلغم ومسهل کبد وسکن حدة دم
بود واسهال آن [illegible] باشد بحیثیتی که [illegible] حامله [illegible] اسهال [illegible] کرده [illegible]
باشد وبا [illegible] مسهل رطوبت وبلغم وباب کاسنی یا آب عنب الثعلب یرقان واورام حاره کبد را نافع باشد
وقولنج بکشاید وطلاء آن نقرس ووجع مفاصل واورام صلبه را فایده دهد وغرغره بدان با آب کشنیز
تازه ولعاب بزرقطونا یا آب عنب الثعلب خناق را دفع کند وشربتی از آن سه درم بود تا ده درم با آب
گرم و[illegible] ضعیف الامعا مضر باشد [illegible] مغص بود ومصلح آن روغن بادام باشد وبدل آن
نیم وزن آن ترنجبین وسه وزن آن مویز منقی واندکی تربد بود **خیر بوا** [illegible] وهیل بوا گویند
وبهترین آن تازه فربه بود وطبیعت آن حار یابس است در سیم وجالی وملطف وهاضم غذا ومشهی
طعام ومنقی معده از اخلاط بلغمی وحابس قی بود [illegible] خاصه مرض [illegible] وبرودت معده وجگر را

نافع باشد **خیری** بهترین آن زرد است وطبیعت آن حار یابس است در دوم وبعضی کفته اند
در اول بوده بدن آن محلل ریاح غلیظ دماغ بود وبرودة ورطوبت صالح را دفع کند وطبیخ آن حیض
براند وورم رحم را دفع کند وجلوس در آن مخرج مشیمه وجنین مرده بود ونوشیدن آن سفه جنین
باشد وچون دو مثقال از آن بنوشند حیض براند وریاح معده وامعا وفواق را دفع کند وچون
زن با عسل فرزجه سازد بچه زنده بکشد وجنین مرده بیرون آورد وچون با موم وروغن فرزجه
سازند شقاق مقعد وانکشتان را نافع بود وطبیخ آن با سرکه درد دندان را ساکن کرداند

حرف الدال **دارچینی** بهترین آن خوشبوی سرخ سرخ لذع شدید است که در آن حلاوت
باشد وطبیعت آن حار یابس است در سیم وبعضی کفته اند در دوم مفرح ومنضج وهاضم ومفتح سده کبد
ومقوی کبد ومعده ومجفف رطوبات وجاذب ومصلح عفونت اخلاط فاسده ومنقی دماغ ومسکن
وجع کوش ومعین بر اسهال ومدر بول وطمث ومسقط جنین ودر غایت لطافت باشد ودر آن تریاقیه
هست سموم ونهش هوام وتزلات وتکلم وسعال مزمن وربو واستسقا وعسر بول ونهش واقوه
ولسان وصرع واسترخا ونافض را نافع باشد وسینه را پاک سازد ودهن را خوش کند ویاد را دفع
کند وچون مسحوق آن را در چشم کشند غشاوه وظلمت از چشم ببرد ورطوبت غلیظ چشم را دفع کند وبا
زرده تخم مرغ وموم وروغن زیتون اوجاع رحم وکلیه را ودوام ایشان را سود دارد وچون با انجیر
ضماد سازند نیش عقارب را فایده دهد وبا سرکه طلا ساختن قوبا را ببرد وبا مرهمها ناسور را مفید
بود وچون با عسل طلا کنند کلف وثبور را زایل کرداند وچون با مصطکی بجوشانند وآب آن بنوشند
فواق را نفع رساند ومقدار مستعمل از آن یک درم باشد وکویند مضر است بمثانه ومصلح آن
انیسون بود وبدل آن ضعف وزن آن سلیخه است یا ضعف وزن آن کبابه یا ضعف آن ایهل
وکویند بدل آن بوزن آن خولنجان است وروغن آن جهت نهش ونافع عجیب النفع بود

دار شیشعان درختیست غلیظ خاردار والوان پوست آن مشابه مر بود لیکن از آن غلیظتر
وسرخ تر بود وآن مرکب القوی است ودر آن حرافت وقبض باشد ومجرا را منفتح بود وبقبض
میرد وبهترین آن محکم خوشبوی وخوش طعم باشد که از زیر پوست سرخ بیرون آید وطبیعت
آن حار در درجه اولی یابس در ثانیه است ومحلل ریاح وقابض وحابس نزف وسیلانات
ومصلح عفونات ومنشف رطوبات غلیظه ومقوی مثانه باشد واسترخا عصب ونفث الدم
وعسر بول وقروح ساعی ومعده ومعا را نافع بود وشکم ببندد وچون از آن
فتیله سازند ودر بینی نهند نتن انف را ببرد وچون سحق کنند ویا روغن خیری در کوش
چکانند کرم کوش را بکشد وچون سحق کرده با سرکه بجوشند وبر دندان نهند تسکین وجع
آن نماید ومضمضه بطبیخ آن قلاع را دفع کند واسنان را محافظت نماید واحتمال آن مخرج
جنین بود وقدر مستعمل از آن یک درم باشد وآنچ کفته مضر است بجگر ومصلح آن دوقو

دار فلفل وزن آن درم است وثلث وزن آن انیسون وبدل آن جهت استرخا عصب بوزن آن
حار در سیم یابس در دوم است وبهترین آن غیر معمول است که اکر یک وزن در آب کرم بکذارند بکذارد
طعم آن شبیه بطعم فلفل بود محلل وهاضم ومقوی معده وباه ومفتح سده جکر وسپرز ومزیل
امراض بارده باشد ومعده را از رطوبات لزجه پاک سازد وعرق النسا ونقرس وفالج وصرع را نافع
بود ودر تقویت باه قایم مقام زنجبیل باشد وطعام را از معده بسهولت بکذراند ویادها از معده وامعا
دفع کند وچون با رطوبت جکر بریان کرده در چشم کشند شبکوری ببرد وخوردن وطلا کردن
آن با روغن کل نهش هوام را فایده دهد وقدر ما خوذ از آن نیم درم باشد ومضر است بصلابه ومصلح
آن صمغ عربیست وبدل آن بوزن آن فلفل بود وکویند بوزن آن زنجبیل وبوزن آن زرنباد باشد
دبق بهترین آن تازه املس است که لون باطن آن کراثی بود وظاهر مایل بحمرة وطبیعت آن حار یابس
در سیم ودر آن رطوبت فضلیه غیر نضیجه هست ومحلل وجاذب رطوبات غلیظه از عمق بدن وملین
باشد وچون با زریخ بر اظفار فاسده نهند قلع نماید وبا آهک تحلیل ورم بارد کند وطحال را بکدازد
ویا بتینالخ وموم اورام باده بن کوش ومفاصل را نافع باشد وقروح عتیقه وجراحات ردیه صالح
آورد وسرطان ولیمفی وبنات اللیل وعرق النسا وعرب را نافع باشد وقدر مستعمل از آن نیم درم بود وبغایت
مضر باشد واز خوردن آن معص وقراقر ودوار حادث کردد ومداوات آن نوشیدن سکنجبین است
وقی با آب وعسل **دبس** بهترین آن بصریست که از سیلان رطب فارسی بود وطبیعت آن حار در اول رطب است
مطلی وملین طبع وغاذی ومولد خلط غلیظ وخون سوداوی باشد ومصلح آن بادام وخشخاش بود
وبعد از آن سکنجبین ساده **دُب** زهره آن چون لعق نمایند صرع را مفید بود وچون با سکنجبین
بنوشند وجع کبد را دفع کند وچون با عسل وآب رازیانه تر اکتحال نمایند بعضی را تجربه کرده اند وخون
او چون بیاشامند جنون را زایل کرداند وچون خون کرم او برا وزام مالند نضج دهد واکتحال
بآن مانع انبات شعر باید باشد بعد از آنکه قلع نموده باشند وپیه او چون طلا سازند قلع وضعف
وتعقد مفاصل مزمن را نافع باشد وبرص را زایل کرداند وچون چند روز متوالی بمالند وداء الثعلب
را بصلاح آورد وموی برویاند وشقاقی که از سرما حادث شده باشد دفع کند **دجاج** بهترین مرغ
آنست که بیضه نکرده باشد وطبیعت آن معتدلست در حرارة وبرودة وترطیب او زیاده از سایر طیور
وحشی بود وکوشت او جید الغذا باشد وعقل ودماغ ومنی زیاده کند وآواز را صاف کند ولون
را خوب کرداند وامعا را مفید بود وچون شکم او بشکافند وهمچنان کرم بر نهش هوام نهند
وهر ساعت تبدیل نمایند منع سریان سم کند ودماغ او رطاقی را که از جهت دماغ بود دفع کند وبا
شراب نهش هوام حسه را مفید بود وپیه او چون چند روز متوالی بر سر صاحب مالیخولیا
مالند نفع عجیب رساند وحشو نرم ان را وجاع رحم را نافع بود ودل او چون بیاشامند با شراب
قولنج بکشاید **دراج** کوشت او بهتر از کوشت کبک بود وطبیعت آن مایل بیبوست باشد وفهم

ودماغ ومعده را پاک کند وشکم ببندد وناهار را موافق باشد **درونج** بهترین آن خوشبوست وطبیعت
آن حار یابس است در سیم ومفرح ومقوی قلب وملطف ومحلل نفخ ومسخن قلب وکبد ومعده وهاضم
طعام بود وخفقان بارد واوجاع واورام بارده ومالیخولیا وسموم ولسع عقرب ورتیلا را نافع بود
وبادهای غلیظ که در رحم ومعده وامعا باشد دفع کند وقدر ماخوذ از آن یک درم بود واسحق گفته مضر است
بریه ومصلح آن رازیانه است وبدل آن مثل آن زرنباد وثلث آن عاقرقرحا باشد **دُردی** دردی شراب
حار یابس ومحلل اورام بود وچون با نشاسته وکندر مخلوط سازند و[illegible] بر [illegible] الند کلف ونمش
واثار [illegible] بعد [illegible] که در رو بود ببرد ودردی سرکه چون خشک کنند وبسوزانند چنانچه [illegible] را
بسوزانند تا سفید شود [illegible] وقابض ومسخن ومجفف بود وگوشت
زاید را قلع کند واکتحال آن آثار قروح از چشم ببرد وسبل [illegible] زایل گرداند وچون با زنجبیل مخلوط سازند
قلع آثار سفید ناخن بکند وچون با روغن مصطکی وزنجبیل بر موی [illegible] کنند وبگذارند سرخ گرداند
ودردی غیر محرق تنها یا با [illegible] مورد [illegible] دفع کند ومانع سیلان مواد [illegible] باشد وچون بر خارج
رحم طلا سازند منع نزف دم و[illegible] را حبس نماید ومسکن اورام بارده باشد **درداد** برگ درخت
[illegible] بارد یابس است در درجه اولی [illegible] قبض [illegible] جراحات تازه را مندمل سازد و[illegible]
کرده با سرکه [illegible] را باصلاح آورد و[illegible] آن چون نیم گرم در گوش چکانند ودرد گوش را نافع بود
وچون با عسل در چشم کشند تاریکی چشم را زایل گرداند وپوست آن [illegible] واقبض از برگ بود وچون
بر جراحات بچسبند نفع رساند وچون بکوبند وبا سرکه بر [illegible] طلا سازند زایل گرداند وچون یکمثقال
پوست غلیظ آن با آب سرد بنوشند مسهل بلغم باشد وبیخ آن چون بر آتش نهند ورطوبتی که از آن بیرون
آید در گوش چکانند کری که از طول مرض عارض شده باشد زایل گرداند **دفلی** [illegible] خر زهره گویند
حار در سیم یابس در دوم است ومحلل [illegible] چون طلا سازند اورام صلب وجرب وحکه ووجع ظهر
ومفاصل را نافع باشد وطبیخ آن چون در خانه بپاشند کیک وارضه را بکشد وآن سم انسان ودواب وسایر وکلاب
حیوانات است **دلب** پوست چنار وچون آن بارد است در اول ویابس در ثانیه باشد وبرگ آن چون ضماد
سازند اورام بلغمیه وجراحات [illegible] واوجاع مفاصل واورام حادثه در رکبتین را نافع باشد وپوست
آن چون در سرکه بپزند سوختگی آتش را مفید بود ومضمضه بدان وجع اسنان را تسکین نماید وثمره
تازه آن با شراب [illegible] هوام را نافع باشد [illegible] آن چون با [illegible] ضماد سازند [illegible] فایده دهد وغبار برگ
آن به سمع وبصر وسایر حواس بد بود [illegible] وآواز [illegible] رساند ومداوا آن [illegible] تازه کنند وبرگ
تازه آن چون بکوبند وبر [illegible] ضماد سازند [illegible] را نافع بود واز دود برگ
وثمره آن خفافیش بگریزند وبعضی گفته اند [illegible] **دماغ** بهترین مغزهای طیور مغز مرغ کوهی
بود وبهترین مغزهای مواشی مغز بره [illegible] کمال [illegible] وطبیعت آن بارد رطب است وغلیظ و
مولد بلغم واخلاط غلیظ [illegible] بطی الهضم وبطی الانحدار ومضعف معده ومبطل شهوة

طعام وملین شکم باشد ومصلح آن خردل وصعتر [illegible] بود وخوردن آن سبب [illegible] را
نافع باشد وچون هضم شود دماغ را زیاده کند وبدن را فربه سازد وباه را برانگیزاند ودماغ شتر چون
خشک سازند وبا سرکه یا خمر بنوشند صرع را مفید بود ودماغ بط [illegible] مفعد است و[illegible]
طیور [illegible] را نافع باشد **دم** بهترین خون آنست که ماخوذ از حیوان صحیح المزاج خالی از [illegible]
وآفات باشد وغیر متعفن بود وبر آن [illegible] غالب نبود وخون [illegible] گرم چون بر بهق وکلف [illegible]
طلا سازند نافع بود واورام حار را بنشاند [illegible] وخون [illegible] چون با شراب بیاشامند
صرع را سود دارد وخون [illegible] وچون بر جراحت [illegible] خون را حبس نماید وخون [illegible] اصفر و[illegible]
مانع انبات شعر بود وچون [illegible] بسوزانند وخاکستر آن را [illegible] دمند قطع رعاف کند وخون خفاش
با عسل چون در چشم کشند مانع [illegible] گردد وخاکستر آن را بصر [illegible] وخون حمام رعاف
[illegible] را قطع نماید وخون بوم [illegible] نافع باشد **دم الاخوین** عصاره ایست سرخ معروف
وبهترین آن سرخ صاف است که با آب [illegible] نشود وطبیعت آن بارد یابس است [illegible] آن در دوم بود و
مقوی معده وقابض وحابس ومانع نزف [illegible] قروح وجراحات تازه ومقوی عین باشد [illegible] سینه
وچون نیم درم از آن [illegible] بنوشند [illegible] نافع بود وشقاق مقعده را مفید باشد
وبدل آن [illegible] در جمیع افعال [illegible] **دند** حب [illegible] وحب خطائی وحب السلاطین
نیز گویند وآن سه نوع است [illegible] مشابه فستق باشد [illegible] مانند حب
الخروع سرخ منقط بنقطهای سیاه [illegible] کوچکتر واز [illegible] باشد ومغز آن
[illegible] بود مایل بصفرة واقوی [illegible] بعد از آن هندی [illegible] ومکث
[illegible] باشد وطبیعت آن حار یابس است در چهارم وباید که بکار برد پوست آن باز کنند [illegible]
[illegible] ذهاب [illegible] مانند [illegible] کرده وچون پوست از آن
جدا کنند [illegible] مانند [illegible] آن [illegible] آنرا [illegible] سم است ومغز آن را
[illegible] بنوشند واگر با ادویه مسهل مخلوط
سازند [illegible] افسنتین وهلیله وبنفشه وترنجبین ومانند آنها ممزوج کنند
[illegible] افیون [illegible] جمع [illegible] ومزاج [illegible] استعمال نمایند
وآن مسهل رطوبات وسودا وبلغم از مفاصل بود ومحافظت [illegible] ومصلح
آن [illegible] **دوقو** تخم [illegible] بهترین آن تازه زرد بود وطبیعت آن
حار در سیم یابس در اول است ومفتح سده ومسخن معده ومسکن مغص ومحلل ریاح است ومعین
[illegible] رحم ومعین بر حبل ومدر بول وطمث ومنقی سینه از بلغم غلیظ باشد وسعال
بلغمی ووجع اطفال را نافع بود ولدغ عقرب را فایده دهد وچون [illegible] آنرا بنوشند
موضع لدغ [illegible] جماع [illegible] مضر بود ومصلح آن مصطکی است وشربتی از آن یک درم باشد

دوده دوده مرکه آنرا دودالقصّافین گویند کرمی سرخست که از درخت بلوط و مانند آن گیرند
تا زه آن مبرد است و در آن سمّی هست و مخفف و لذع بود و سحق کرده آن با شراب بیاسی که و مسل ... اعضا
عصب را نافع بود و دوده حریر که آنرا کرم ابریشم گویند چون خشک سازند و در دخ قرار خوانی کنند و بر
محموم بیاویزند تب او زایل شود و چون خشک ساخته و سحق کرده سده در از آن داخل چو عطا زاید
کندم کنند و چند روز متوالی بنوشند رنگ روی سرخ گردانند و بمذاق بسازد **دهنج** بارد یابس
چون با سرکه سایند تا سفته و توتیای هندی سازد و عصا به کنند و در چشم کشند بیاض را ببرد و حکاکه
آن چون کسی که زهر خورده باشد بیاشامد سم مهلک بود و چون شارب سم بنوشد دفع زهر کند
و چون بر موضع لدغ عقرب مالند تسکین وجع کند و چون سحق کرده با سرکه بر قوبا که سبب آن مرض
باشد بمالند زایل گرداند و سعفه که در جمیع سر و جمیع بدن باشد ببرد **دهن** روغن بیض الجیر
و روغن ترب حار یابس است در دوم و محلل است لیکن روغن ترب الجبلی است و مشابه بروغن زیت
گفته است و روغن بیض الجیر در تحلیل اقوی است و برص و کلف و نمش غلیظ و جرب و قروح سر و وجع
گوش را و التیام مقعد و انضمام رحم را نافع باشد و روغن سوسن و روغن یاسمین حار یابس اند در سیم
و ملین و مقوی اعضا و منضج و مسکن اوجاع عصب و اعیا و سرما زده را نافع بود و تسهیل ولادت کند
و روغن اترج و روغن قرطم حار در اولی رطب در ثانیه اند و روغن نرگس حار در دوم و رطب در
اولی است و روغن مصری و روغن تال حار رطب در دوم اند و روغن کل و روغن بید و روغن حب
در تبرید و قبض مساوی اند و روغن کل التهاب دماغ و ابتدای ظهور اورام را نافع باشد و قوای دماغ
و فهم زیاده کند و روغن بابونه حار باعتدال و مسکن اوجاع و محلل بخارات است و اعیا و سرما زده
کی را نافع باشد و روغن سیب اعلی از او است و روغن بنفشه مبرد است و در آن قبضی نیست و در
سلاب محلل نفخ و ریاح و مسکن اوجاع مزمنه باشد و روغن بادام تلخ حار رطب است در دوم و مفتح
و لطیف و کثیر النفع بود در اوجاع گوش و روغن مورد مبرد و مسدد و مقوی اعضا است و موی
را سیاه کند و قوت دهد و قروح را نافع بود و روغن حلبه خزاز و فساد لون و صلابت رحم و اوجاع رحم
و عسر ولادة را نافع باشد و منفعت اکثر ادهان مرکبه و صفت آن در فن ثالث کتاب ثانی مذکورست
دیک خصیه خروس محمودة الغذا و سریع الهضم است و مرقه او با سیب و قرطم و شلغم رعشه
و وجع مفاصل و ربو و وجع معده که سبب آن ریح بود و قولنج و حمیات مزمنه را نافع باشد و با قوام
مسهل بلغم باشد و با سفایج مسهل سودا و طبیخ او با ادویه قابضه محرج را مفید بود و با شبت و روح منا
را و گفته اند که چون مغز خروس را با شکر بخورند قوة باه و حافظه زیاده شود و ذهن صافی گردد
و گفته اند که چون صفرای خروس را بیاشامند و سحق کرده مقدار ثلث درهم صاحب سلس البول
و بول در فراش بخورد نفع بیند **دنباروید** آنرا جاودرو قرانین گویند و در آذربایجان آنرا بیوط
خوانند و آن سعلبی است طاهر خفیف که ورق آن در قوة و صورت مشابه ورق سلب بود و طبیعتش

آن حار یابس است و محلل نفخ و هاضم طعام و مسخن معده و قاطع منی و مدرّ بول و معطش بود و ...
بلغم و ریاح غلیظ و حصا اخلاص و بواسیر را نافع باشد و لسع هوام را فایده دهد و قدر ما خوذ از آن یک درم بود
و بعضی گفته اند مفترات بیاض و مصلح آن بادرنجبویه است و بدل آن سلب بود **حرف الذال ذباب**
اوجاع عین و اسهال الصداع را نافع باشد و چون بر لسع زنبور مالند تسکین وجع کند و چون سر مگس بریده
را قطع کنند و بچسبانند و ابن مسعره اخفاف سخت بمالند دفع کند و چون بسوزانند و بعسل بیدار الثعلب
مالند موی برویاند **ذراریح** حیوانیست سرخ رنگ منقط بنقطهای سیاه بقدر زنبور سرخ انتان اول
تا زه و بهترین او دمی بود و طبیعت او مفرط الحرارة باشد و حاد و حریف و محرق و معفن بود و چون با
موم روغن طلا سازند بیاض اظفار ببرد و اظفار مستخیره فاسده را بریزد و ساقط گرداند و با سرکه
طلا کردن بهق و برص را زایل کند و قمل را بکشد و ثالیل را قطع نماید و چون بر لسع عقرب مالند
نفع رساند و اگر در روغن کنند و بجوشانند بعد از آن در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
و صمم حدیث را نافع بود و گفته اند اگر یک طوسج از آن با دو طسوج حنا سحق کرده معضوض کلب
کلب دهند صحت یابد و از مردن خلاص شود و با خردل سحق کرده موی برویاند و اورام سرطانی را
تحلیل دهد و جرب و قوبا را دفع کند و از آن با ادویه مدره در حضرت بول و حیض برانند
و استسقا را نافع باشد و بچه بیندازد و سه طسوج از آن مفرح مثانه بود و یکی از آن سم قاتل باشد
و باید که چون از آن استعمال کنند بعد دوای کنند او را دکونه نو کنند و خرقی کنان با لعاب
کونه ببندند و کونه را سرنگون بر بستر یکی نعشتکر در آن سرکه چوشند تا از ذراریح بسبب مضاعفه
نجات یکریند بعد از آن استعمال نمایند **ذرة** بارد یابس و مخفف و قاطع اسهال بود و
چون ضماد سازند تب را تخفیف کند **ذهب** معتدل و لطیف است و خفقان را و وجع قلب
و حسن نفس را نافع باشد و غم و خوف و حزن را زایل کند و مقوی اعضاء اصلیه بود و حک آن در
ادویه داء الثعلب و داء الحیه داخل بود و امساک آن در دهن بخر را بخر باشد و اکتحال بآن مقوی چشم
بود و گفته اند که اگر پاره طلاء خالص بر کودک ببندند سده و صرع نشود و اگر انگشتری طلا
در انگشت صاحب و اخرس کنند تسکین وجع کند و مجرب است و بعضی گفته اند که نگاه داشتن طلا
با خود موجب ازدیاد عقل و فهم و فرح و شجاعت و قوة و عزت و طول عمر بود و چون آنرا محافظت
نماید هر که از کوزه زرین آب خورد از استسقا ایمن باشد **ذئب** جالینوس گفته که بچگان گرگ
جگر گرک با شراب شیر به جمیع سوء المزاج کبد را نافع بود خصوصا حار و بارد و اگر تب ظاهر بود
با آب سرد دهند که مجرب است و شش او را خشک کرده با کثیرا سحق کرده و با شیر بجوشانند و بخورند
ربو را مفید بود و خون او با روغن جوز در گوش چکانند صمم را زایل گرداند و خوردن سرگین
گرگ که استخوان خورده باشد با عسل و فلفل و شراب قولنج بگشاید و اگر سرگین او را بر دیم ...
از پشم خوشیده کرک که کرفته باشد بر ران صاحب قولنج بیاویزند نفع رساند و اگر معده باشد دیر ...

از پوست گاو کوهی محکم سازند و بر ران او آویزند واگر انبانی کو جلد از نقره مقدار باقلا از آن سازند که
دو گوشه داشته باشد و سرگین کوبند در آن کنند و بر موضع وجع آویزند بغایت نافع بود و مجرب
و سپید او چون بر داء الثعلب و داء الحیه مالند مفید بود و خصیه راست کرد چون بکوبند و روغن
زیت را داخل کنند و چشم را نه مبالات پر کرده و زن احتمال نماید شهوة جماع او منقطع گردد واگر زن
بر بالا بول کرده بول کند هرگز آبستن نشود و زهره گرگ لدغ سمی و کتاب زبل گرگ مانع جراحات عصب باشد
نافع بود و چون سعوط سازند نزلات عظیم را نفع دهد و چون دا کلیه ان صاحب حمی عتیقه بنوشد
تب را وا نایل شود و چون یکدرم از آن با بیل حب منتشر و دیکی صرع چکانند نافع بود و خصیه
او یک مثقال با شیر هر چیزی بنوشند وجع خاصره را مفید بود و چشم گرگ چون با خود دارند از سباع و دد
و هوام ایمن باشند و مصروع نشوند واگر سر گرگ در موضعی کنند که در آن کبوتر خانه باشد و دفن کنند
هلاک شوند واگر در برج کبوتر بیاویزند نه صاحب و سایر موذیات کبوتر نزدیک آن نگردند و بول
و چشم ها و دندان او تعلیق و چون جمع کرده هر که با خود دارد بر خصم غالب شود و محبوب خلایق شود
حرف الراء **راوند** چهار نوع است سه نوع از آن که چینی و زنجی و ترکیست در ماهیت
مماثلاند و یک نوع شامیست که بیخ ریباس است و در ماهیت و افعال مخالف انواع دیگر است و در دانه
سرخ و بهترین ریوند چینیست که جوهر آن متکاثف و ثقیل و صلب نباشد بلکه مایل بخفت و خلوة
و هشاشه بود و طعم آن قبض ضعیف و مرارة و حدت و حرارت خفیف و چون بشکنند مصمت بود
و سالم از سوس و لون آن اصفر خلوقی باشد و چون مضغ نمایند لذاذت آن زعفرانی ظاهر شود و مصدر
آن چون بر موضعی مالند برنگ زعفران بود و جالینوس گفته که قوة آن مرکب است از جوهر ارضی
قابض بارد و جوهر هوائی لطیف و جوهر حار ... خفیف و بعضی گفته اند حار و یابس است در اول
و بعضی گفته اند بارد است و ملطف و مفتح سده و مقوی اعضای باطنه و مجفف رطوبات فاسده
و سده اعضای متخلخل و منقی دماغ و محسن ذهن و محلل ریاح و مدر بول بود و ضعف معده
و ورم طحال و وجع معده و کبد و کلیه و اوجاع مثانه و امراض سینه و اوجاع رحم و عرق النسا
و نفث الدم و ربو و فواق و مغص و جشاء حامض و خفقان و قرحه امعاء و دبیر و اسهال سدی
کبدی و معدی و مقوی و محرر و حمیات دایره مزمنه و سموم و نهش هوام و سقطه و ضربه و فسوخ
حادث در عصب و قروح عصل و نفس الانتصاب و استسقاء و یرقان سدی و فتق و حصاة کلیه و
مثانه و صداع بلغمی و بخاری و حدر و فالج و صرع و جمیع امراض بارده دماغ و قولنج ریحی و بلغمی و
ربحی را نافع باشد و بسبب قبضی که در اوست چون با بعضی از قوابض مثل گل سرخ و گلنار و طراثیث
و صمغ عربی استعمال نمایند حبس اسهال کند و دوسطاریا معوی را نافع بود و بسبب تفتیح چون
با بعضی مسهلات مثل صبر و هلیله و غاریقون و بسفایج و خیارشنبر استعمال کنند مقوی ادویه
مسهله باشد و موجب زیادتی اسهال گردد و قولنج و صداع و امراض دماغ را مفید بود و چون

باشکر

با شکر طلا سازند نار فارسیه و قوبا و کلف را ببرد و با آب طلا کردن اورام حاره را تحلیل دهد و چون
سحق کرده باشند دو حب در روز سازند بواسیر و نواصیر مقعد را سود دارد و گفته اند که چون
بر ما بین الکتفین طلا کنند خوف از دل ببرد و بدل آن در ضعف کبد و معده وزن آن و نصف وزن
آن ورق گل سرخ و خمس وزن آن سنبل بود و شربتی از آن نیم درم بود تا دو درم باشد و ریوند شامی
امراض معده و اوجاع حادثه از ریح و سده را نافع باشد و در سفوفات حابسه و اضمده متخذه جهة
ضعف معده و اورام کبد و طحال و استرخاء معده مستعمل بود **راسن** بهترین آن سبز تازه آن
و نفع دبیخ آن بیشتر بود و طبیعت آن حار و یابس است در دوم و بعضی گفته اند در سیم و در آن
رطوبت فضلیه هست و مفتح و مقوی قلب و معده و مثانه و مسخن معده و هاضم طعام و منقی
و جالی و مفتح سده کبد و طحال و مدر حیض و بول و ملین شکم و منقی سینه و شش از اخلاط
لزجه بود و جمیع امراض و اوجاع و اورام بارده و هیجان ریاح و نفخ و عرق النساء و وجع ظهر و مفاصل
و تشنج بلغمی و تقطیر البول که سبب آن برودت بود و مالیخولیا و نهش هوام را نافع باشد و
چون با عسل لعوق سازند سعال بلغمی و ضیق نفس را فایده دهد و بقراط گفته که حزن و خشم
را دفع کند و شربتی از آن یکدرم باشد و اکثار آن مفسد دم و مقل منی و مصدع بود و مصلح
آن سکر است و بعضی گفته اند مصلح آن مصطکی و حماما باشد **رازیانج** بری و بستانی
بود و بهترین آن بستانیست و طبیعت بری حار و یابس است در سیم و بستانی در دوم و ورق آن
حار در اول و عرق آن حار در سیم است و مفتح سده کبد و طحال و مسخن معده بود و بعضی را
تیز کرده اند و ابتدا آب آن را نافع بود و گفته اند که مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون
آید چشم خود را بر رازیانج مالد تا روشن شود و عوام رازیانج را جهة تقویه بصر معجون کنند و رازیانج
ترشیر را زیاده کند و بول و طمث براند و چون با آب سرد بنوشند غثیان و التهاب معده را بر
نشاند و بریدن مفتت حصاة بود و امراض کلیه و مثانه و تقطیر البول و یرقان و حمیات مزمنه
را نافع باشد و طبیخ آن با شراب نهش هوام را مفید بود و بیخ آن را چون بر عضو کلب کلب طلا
سازند نفع رساند و رازیانج بطی الهضم و ردی الغذا باشد و شریف گفته نقل از فلاسفه ... که
آدم علیه السلام گرمی که هرما لانا و لا خوی را آفتاب محلل تانز ولا آفتاب خیر طان ... که هر
رازیانج با یکدرم قند سفوف سازند و بدین مداومت کنند البته مریض نشود و اگر چه در طبیعی
رسد و حواس او بصحت بماند تا اصل موت **راتینج** صمغ صنوبر است و بهترین آن سفید است
که با بدنه نزدیکی زند و را ... او ... صنوبر است و طبیعت آن حار در ثالث یابس در اول آن
و مخشن و محلل و مجفف بود و در ابدان صلبه لحم قروح برویاند و در ابدان ناعمه مهیج الم باشد
و با گلنار و زنجبیل قروح را خشک کند و بصلاح آورد **رامک** مرکبیست از مازو و پوست
انار و صمغ عربی و زاج و دوشاب یا عسل و طبیعت آن بارد و یابس است و قابض و لطیف و مانع

انصباب مواد و مسکن حرارت بود و چون با آب مورد بنوشند مقوی معده و کبد بود و شکم به
بندد و چون بر شکم صاحب درب ضماد کنند نفع رساند و گویند مضر است به مثانه و مصلح آن
عسل است و شربتی از آن یک درم باشد **رازقی** سوسن ابیض است **رته** بندق هندیست و آن
ثمریست مقدار فندق و لون پوست آن اغبر صقیل بود و رنگ داخل آن زرد و طبیعت آن حار
یابس است در اول و چون با سرکه بر بهق و برص طلا کنند تحلیل نماید و چون سعوط سازند لقوه و
شقیقه و صداع و صرع و صدر و جنون و مالیخولیا را نافع باشد و گفته اند که اگر ملقوسه روز
متوالی رته را سعوط نماید رطوبتی و بلغمی بسیار از مغز بر او روان شود و درد و نسیم علت از
او زایل شود بشرط آنکه در موضعی تاریک بنشیند و چون با آب جرزنگوش سعوط سازند نفعها
و بیخ سبل را ببرد و اکتحال با آن زوال آن را دفع کند و چون با سرمه اکتحال نمایند چشم را صحیح سازد
و چون دو درم از بیخ آن با شراب بیاشامند ذات الجنب بارد و ربو و سعال کهن و نفث دم را
نفع رساند و احتمال او فرزجه معمول از عکوب آن مدر حیض و مخرج جنین باشد و عصاره آن
مسهل سودا و بلغم و مائیه صفرا بود و از بدن جرب و حکه و برص و یرقان و کلف و جرب و حکه و ریاح
موذی بر ظهر و فالج و قولنج و وجع و تپ ربع و لدغ عقرب و رتیلا و جمیع سموم را نافع بود و تقویت
اعصاب کند و باه را قوت دهد و معده بارده را موافق باشد و معین بر هضم غذا بود و چون بر اعضا
رخوه طلا سازند قوت دهد و محکم گرداند و شربتی از آن نیم درم بود با گلاب و در اسهال از یک درم
تا دو درم **رجل الغراب** گیاهیست مستطیل منبسط بر زمین بشکل پای کلاغ و طبیعت بیخ آن حار
در آخر اولی یابس در اول ثانیه است و طبیخ بیخ آن اسهال کهن و قولنج و درد شکم و پشت و سرون
و زانو و نقرس را نافع باشد و شربتی از آن از جهت نقرس چون تنها خورند از دو درم باشد تا سه
درم و چون در حبوب نافعه جهت اوجاع مفاصل داخل کنند از یک درم تا یک مثقال بود و حمل بخور
کند به مضرت **رجنبن** آب شیر مطبوخ است و نوعی از عسل است و طبیعت آن حار یابس است در
دوم و دردی اخلاط بود و به معده حار نیکو باشد و چون از آن شیاف سازند و احتمال نمایند شکم
براند **رخمه** حرفیست که آنرا مردار خوار و موش گیر خوانند زهره آن با روغن بنفشه چون در گوش
صاحب خفیف و وجع چکانند شقیقه و درد گوش را نافع باشد و چون با آب در چشم کشند بیاض
عین را ببرد و چون بر لسع عقرب و مار و زنبور و مانند دفع سم کند و چون با زیت خلط کرده در
گوش چکانند طرش و ثقل سمع را دفع کند و زبل او چون بخور کنند جنین بیندازد و اگر در سرکه تر
بگذارند و بر برص طلا سازند لون آنرا تغییر گرداند و گوشت او چون با خردل خلط کرده خشک
کنند و هفت نوبت در زیرکی که بر زنان بسته باشند بخور سازند بگشاید و جگر او چون
بریان کرده و سحق نموده در سرکه بگذارند و صاحب جنون سه روز متوالی هر روز سه نوبت
بیاشامد شفا یابد و پوست زنده که در اندرون سنگدان او بود چون خشک کنند و سحق کرده

باشراب بیاشامند جمیع سموم را دفع کند و چون سر او را بر تخت کرده شوار زاید بیاویزند آسان زاید
و پر او چون در خانه بخور سازند هوام را بگریزاند و چون بر عضد بال راست او در میان هر دو
پای زن آبستن بندند آسان بزاید **رخام** حجر معلوم است و آن را الوان بسیار بود و بهترین رخام
آنست که ابیض بود و طبیعت آن بارد یابس است سحوق آن مخصوص با عفص چون سه درم و زهر روز یک
مثقال با عسل سرشته بنوشند جهت کثرت دماسیل که از هیجان دم بود نافع باشد و سحوق آن چون
سحق کرده بر جراحات دامنه ذرور سازند در ساعت قطع دم کند و مانع تورم گردد و زعم بعضی
آنست که رخام مقابر که بر آن تاریخ نوشته باشند سحق کرده چون عاشق با اسم معشوق بنوشند
او را فراموش کند **رصاص** قلعی بارد رطب است و در سحوق آن تلطیف و تلیین و تحلیل و تقطیع
دم بود و چون با عصارات بارده حل سازند علل اورام حاره پستان و مقعده و مثانه و مذاکیر و قروح
خبیثه را نافع بود و رصاص اسود ابرد است و برودت آن زیاده از برودت قلعیست چون صحیفه
سلعه از آن بر مثانه و گرگاه ببندند شهوت جماع را ساکن کند و منع احتلام نماید و در خواص ابن زهر
مذکور است که اگر پاره رصاص در دیگ انداز ند گوشتی که در آن بود پخته نشود اگرچه مدتی آتش در زیر
دیگ افروخته شود و هر که انگشتری رصاص در انگشت کند لاغر شود و گفته اند که اگر طوقی از رصاص
بر درخت میوه دار محکم سازند ثمره آن ساقط نشود و زیاده گردد **رطب** حار در ثانیه رطب در اول
و هر چند حلاوت در آن بیشتر باشد حرارتش زیاده بود و ملین طبع و مکثر منی باشد و معده بارده و اصحاب
امزجه بارده را موافق بود و افساد او فرسازد و اصحاب امزجه حاره و مستعد باشد صداع و رمد و
خناق و سرور و قلاع و سده کبد را مضرت رساند و مفسد لثه و اسنان و مولد خون غلیظ و سریع الاستحاله
بصفرا باشد و مصلح آن سکنجبین و انار ترش مغز و امثال آنهاست و بعد از خوردن آن مضمضه
با آب گرم و غرغره با آب سرد باید کرد **رطبه** بپارسی اسپست خوانند چون تر بود رطبه
و فصفصه گویند و چون خشک گردد قت و علف خوانند و بهترین آن سبز املس الورق باشد
و طبیعت آن حار رطب است و در آن نفخ هست و مکثر شیر و منی و محرک جماع بود و تر آن شکم نرم
سازد و خشک آن شکم ببندد و سعال و خشونت سینه را نافع بود و تر آن چون ضماد سازند
تسکین الم اعضا نماید و چون بپزند و بکوبند تا مثل مرهم گردد و بر دستی که رعشه داشته باشد
روزی دو نوبت ضماد سازند نفع کند و روغن آن چون بخورند با مانند رعشه را ببرد **رعی
الحمام** گیاهیست که دانه آن مثل حب الآس بود و مغز آن در لون و طعم مشابه عدس مقشر
باشد و در آن اندک حلاوت بود و طبیعت آن حار در اول رطب در ثانیه است سموم هوام را
نافع باشد و طبیخ آن موی را سیاه کند و برگ آن چون نرم بکوبند و با روغن گل مخلوط سازند
و احتمال نمایند وجع رحم را تسکین نماید و چون با سرکه ضماد کنند حمره را نافع بود و مانع انبساط
قروح خبیثه شود و چون با عسل ضماد کنند قروح عمیقه را مندمل سازد **رغاد** حیوانیست

در ثانی وگفته اند که چون زنده بود بر سر قصه شع نهند صداع نفس ساکن گردد وچون احتمال
نمایند قروح مقعد را نافع بود وچون در روغن زیتون بپزند وبر مفاصل مالند وجع آنرا ساکن
گرداند **رمان** انار شیرین بارد رطب است در اول بعضی گفته اند حار باعتدال است وبهترین
آن بزرگ رسیده املیسی است ودر آن جلای باقبض هست وملین حلق وسینه وجلای معده
ومعطش ومولد خون رقیق ومدر بول بود وخفقان را نافع باشد وموافق معده ومزاج روح
بود وباصحاب حمیات حاره مضرت رساند ومحدث نفخ ورياح در معده باشد ونموط آورد
ومصلح آن انار ترش است وگفته اند که عصاره آنرا چون در شیشه کنند ودر آفتاب گرم بگذارند
تا غلیظ شود ودر چشم کشند بصر را تیز کرده اند وهرچند کهنه تر شود بهتر بود واقماع آن چون
بیوزانند جراحات را فایده دهد وحب آن با عسل وجع اذن را دفع کند وانار ترش بارد یابس است
در دوم وبعضی گفته اند معتدل است در رطوبت ویبوست وبهترین آن بزرگ کثیر المائیه است
قامع صفرا بود ومانع سیلان فضول باحشا وجلای معده ومبرد جگر ومطفی بلغم صفرا وقاطع قی وعطش
حلق وسینه ومدر بول بود وخفقان والتهاب معده وحرارت جگر وحمیات وخمار را نافع
باشد وعصاره آن خلطی را ببرد وگفته اند که محرور المزاج چون بعد از غذا انار ترش را امتصاص
نماید مانع صعود بخار گردد ومعده ومقعد وامعا را باه مضر باشد ومصلح آن زنجبیل پرورده
بود وحب آن چون در آب باران خیسانند وبنوشند نفث دم را فایده دهد وعصاره حب
آن چون بپزند وبا عسل خلط کنند قروح خبیثه ولحم زاید ووجع گوش وقروح باطن بینی را
مفید بود وگفته اند که انار ترش وشیرین چون با شحم آن معصور سازند ومقدار نیم رطل عصیر
آن با بیست درم قند بیاشامند مسهل مره صفرا باشد ومعده را قوت دهد وحمیات
متطاوله وجرب وحکه را نافع بود وعصیر وی مانند چون در دیگ مسین بپزند تا غلیظ شود
ودر چشم کشند جرب وحکه وسلاق را دفع کند وقوت بصر زیاده کرده اند ورب آن مقوی معده
حاره وقاطع عطش وقی وغثیان ودافع شهوه خیالی باشد وجلوس در طبیخ پوست انار نزف دم
فرج ومقعد وخروج مقعد را نافع بود واستنجا بآن مقعد را قوت دهد وخون بواسیر را قطع کند
واگر پوست انار ترش با مثل آن مازو بکوبند ودر سرکه بجوشانند تا منعقد شود وحب سازند
مقدار فلفل وهفده حب با پست حب بنوشند حبس اسهال را در ساعت دفع کند وقروح امعا
ومقعد را فایده دهد ورازی گفته اگر ده درم پوست انار بکوبند وسفوف سازند وبعد از آن
با آب گرم بنوشند کرم معده طبیعت آورد وطبیخ بیخ درخت انار حب القرع را بکشد وبیرون
آورد **رماد** جمیع خاکسترها جالی ومجفف اند وخاکستر چوبهای قابض مثل بلوط حابس
دم باشد وچون سه روز هر روز ده درم خاکستر بیخته چوب بلوط با شراب سیب بنوشند
بلغم معده را نفعی عجیب دهد وخاکستر چوب تاک قروح امعا را نافع بود ومقدار ماخوذ از آن

نیم درم بود وضماد آن با پیه کهنه یا روغن زیتون ومرهم شنج عصب واسترخاء مفاصل وتعقد
را سود دهد وبا سرکه نهش هوام وعض کلب را مفید بود وچون سحق کرده در زخم قی کنند وگرم
ساخته بر بواسیر نهند وچون سرد شود تبدیل آن بخرقه گرم کرده دیگر نمایند وچند نوبت
متوالی بدین دستور عمل نمایند نفعی تمام بخشد **رؤوس** بهترین آن سر حیوان معتدل الرطوبت است
وطبیعت آن حار رطب است وغلیظ وکثیر الغذا ومقوی بدن ومکثر منی وموافق اصحاب کد
وریاضت باشد ومیش چون بپزند وبه مقدار آن حقنه کنند جرب امعای سفلی وکلیه وعصب
باشد وبدن را فربه سازند وباه را زیاده کند وچون قلیه آن بسبب حرارت ویبوست بود لیکن بطی الهضم
ومولد قولنج وسده حصا وبول بود وبمعده مضر باشد ومصلح آن خوردن دارچینی ونمک
وسعتر وسرکه است با آن وبعد از اکل آن معجون مصطکی **روسختج** نحاس محرقست وطبیعت
آن حار یابس است در سیم وقابض ومخفف وملطف ومسدد وجاذب ومنقی قروح ومدمل
ومانع قروح خبیثه از انتشار در بدن وجلای عین ومسهل ماء اصفر باشد ودر مرهمها
مستعمل بود **ریباس** بارد یابس است در دوم ومقوی احشا ودابغ معده وقاطع عطش
ودافع قی ومطفی صفرا ودم ومسکن حرارت باشد وخفقان وخمار وحصبه وجدری ووبا
وطاعون وکثرت رمامیل وبواسیر واسهال الصفراوی را نافع بود وعصاره آن چون در چشم
کشند بصر را تیز کرداند وآب آن چون با آرد جو بسرشند وبر جمره طلا سازند نافع باشد **ریه**
بهترین آن شش بره وبزغاله است وآن حار رطب وسهل الهضم وسریع الانحدار وقلیل الغذا است
شکم ببندد ونامی الکبد لطافت وسرعت انحدار وموافق باشد وروغن گفته یا تبریص الهضم است
وشش بره چون بریان کنند بی نمک رطوبتی که از آن روان گردد بر ثالیل خشک مالیده مالند
بلا انقطاع مداومت نمایند قلع کند وچون بر قوبا یابس مالند نرم سازد **ریحان سلیمان** در کوه فارس
واصفهان باشد ومشابه است به شبث ش دارد وبعضی گفته اند که ورق آن مانند ورق خطمی باشد
ومصالح آن کوچک وهمچو لبلاب بر درخت بپیچد باشد وحار ولطیف ومحلل ومخفف بود
چون با سرکه بر جمره طلا سازند نفع رساند وطلای آن اورام بلغمی وقروح ساعیه ونقرس
وبواسیر ظاهر وباطنه ولدغ عقرب را فایده دهد واحتمال آن با روغن گل وجع رحم را مفید
بود **ریقان** زعفرانست **حرف الزاء زاج** انواع زاج بسیار است وسفید
وسرخ وزرد وسبز بود وقلقطار زاج زرد است وقلقدیس سفید وسوری سرخ وقلقند
سبز وآنرا قلقنت نیز گویند ونوعی دیگر از زاج هست که آنرا زاج اساکفه وزاج الحبر خوانند
وآن افضل از جمیع است واحصر وصری اقوی از قبرسیت الا در امراض عین والطف
همه قلقدیس واحصر است واغلظ سوری ولهذا در آب حل نشود وبهترین قلقطار آنست
که زود منفت شود وکهنه نباشد وغیر محرق اقوی است ومحرق الطف وطبیعت زاج حار

یابس است در سیم و محرق و محدث حکه و مجفف و قابض و قاطع خون از جراحات باشد
و جرب رطب و سعفه و آکله و ناصور را و دائم رطوبت لثه و متاکل اسنان و درد دندان و دندان متحرک را
و رعاف و قروح گوش و صلابت اجفان را نافع بود و چون بفتیله بعسل تر ساخته بر ناصور بکار دارند
و در گوش نهند قروح گوش و مده آن را دفع کند و دو درم از آن با عسل چون لعوق کنند حب
القرع را بکشد و با آب کنند تا قطع نزف دم کند و چون با شراب حفته سازند عرق النسا را
فایده دهد و چون با آب برشو لبنیه مالند بصلاح آورد و خوردن آن مضعف ریه و
محدث سل و قاتل بود **زبیب** بهترین آن بزرگ لحیم صادق الحلاوة رقیق القشر است
و گوشت آن حار رطب است در اول و منضج و مسمن و محلل و معدل باعتدال است و حب آن بارد
یابس در اول و قابض و مجفف بود و قابض قلیل اللحم مقوی معده و حابس طبع باشد و با عجم
چون حب آن را بشکنند وجع امعا را مفید بود و مبرع الحجم شکم براند و ده درم از آن معین
ادویه بر اسهال بود و کلیه و مثانه و قصبه ریه و سعال را نافع باشد و موین را معده و جگر دوست
دارند و غذا زیاده از انگور دهد و گفته اند محرق دم بود و مصلح آن خیار باشد **زبیب الجبل**
میویزج است و طبیعت آن حار یابس است در سیم و محرق و اکال بود و قمل اهداب عین را دفع
کند و طلاء آن جرب و نقش و داء الثعلب مزمن را نافع بود و با ریخ شپش بکشد و چون با
برده حسا [illegible] یا شراب بنوشند منقی خلط لزج باشد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه وجع اسنان
و رطوبت لثه را دفع کند و مضغ آن با مصطکی و کندر بلغم و رطوبت را از دماغ اخراج نماید و احتباس
کلام را که بسبب بلغم بود نافع باشد و مفرح مثانه و مضر است بطحال و مصلح آن کثیرا است و بدل
آن بوزن آن عاقرقرحا است **زبد** بهترین آن آنست که از شیر میش گیرند و طبیعت آن حار
رطب است در اول و منضج و ملین و محلل و مرخی بود و چون بر بدن طلا کنند غذا دهد و فربه
سازد و جراحات عصب را نافع باشد و قروح را پر سازد و با شکر دیابد و اورام خصیه و بیخ گوش
و بیخ بغل و ورم لثه و دهن و قلاع را نفع رساند و چون بر لثه صبیان مالند تسهیل انبات
اسنان کند و با قند و بادام سعال بارد یابس و ذات الجنب و ذات الریه را فایده دهد و با زرده
تخم مرغ نیم برشت حرقت مثانه را سود دارد و نفث را آسان گرداند و چون یک وقیه و نیم از آن
بنوشند منع نفث دم و قذف مده نماید و مقاوم مترا سموم کند و طلاء آن نهش هوام افعی و
قوبا و سعفه یابسه را مفید بود و حقنه بآن اورام حاده و صلابت امعا و رحم را نافع باشد
و اکثار آن مسهل و مرخی معده و مسقط شهوة طعام بود و مصلح آن عسل و اشیاء قابضه است
زبد البحر بهترین آن وردیست که بصفره مایل بود و طبیعت آن حار یابس است در سیم
و مسهل و جلاء و محلل و محرق و ملطف بود و بهق و کلف و خنازیر و جرب و قوبا و ورم طحال
و استسقا و حبس بول و ریگ مثانه و وجع کلیه را نافع باشد و محرق آن با سرکه داء الثعلب را

دفع کند و موی برویاند و با موم و روغن گل نقرس را مفید بود و دندان را جلا دهد و حیض براند و
قدر ماخوذ از آن دانگیست یا دو دانگ و زبد البحر ابیض حار یابس است و دو درم چشم را جلا دهد
و قلع آثار از قرنیه کند **زبرجد** با زمرد مذکور خواهد شد **زباد** نوعی از رطوبتیست که در میان هر دو
ران گربه معروف جمع میشود و طبیعت آن حار در سیم و معتدل در رطوبت و یبوست است بوئیدن
آن زکام را سود دارد و چون یک قیراط از آن در یک وقیه شراب بنوشند خفقان و ضعف قلب را
نافع باشد و چون یکدرم از آن با یکدرم زعفران در حمر قرمز مرغ فرج زن بنوشند زاییدن برو آسان
شود **زبل** طبیعت آن بالمختلف است باختلاف انواع حیوانات بلکه گاه باشد که اختلاف طبیعت
اشخاص نوع باشد خصوصا انسان و جمیع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و زبل کبوتر گرم تر از
سایر ازبال مستعمله است و جمیع امراض بارده را نافع باشد و با دقیق شعیر محلل باشد و با عسل
و بزر کتان جراحاتی که از نار فارسی و سوختگی آتش حادث شده باشد بصلاح آورد و قوبا و اوجاع
مفاصل و سعفه را نافع بود و طلاء آن با سرکه مستسقی را فایده دهد و چون با آرد جو ممزوج سازند
و با آب تر کنند و اندکی قطران اضافه نمایند و مانند مرهم بر وصله کتان کشند و بر موضع برص
نهند و سه روز بگذارند و بعد از آن برخیزانند و باز تازه کنند و چند نوبت بدین دستور عمل نمایند
برص را زایل گرداند و چون در آب بپزند و صاحب حصر البول در آن نشیند فایده بیند و چون
دو درم سرگین کبوتر سرخ با سه درم دارچینی نرم کوفته سنک کرده بیاشامد و در حقنه قولنج مستعمل
بود و زبل ملخ کلف و بهق ببرد و شرب زبل تعلق مرغ را مفید بود و زبل کلاغ خصوصا ماخوذ
از کلاغی که انجیر خورده باشد با عسل قروح عتیقه را نافع باشد و چون بر حلق مالند خناق
را دفع کند و چون با شیر بخور نمایند اسهال را قطع کند و با آب گرم قولنج را نافع باشد و گفته اند که سرگین
ماکیان با [illegible] احتمال نماید آبستن نشود و چون بخور کنند صاحب حمی عسر را نفع
رساند و زبل گنجشک کلف ببرد و چون با لعاب دهن سرشته بر ثالیل طلا سازند زایل کند
زجاج بهترین آن آبگینه سفید است و طبیعت آن حار در اول یابس در ثانیه است و در آن
قبض و لطافتی هست و دندان را جلا دهد و بیاض عین ببرد و محرق آن اقوی است و چون با
زیت طلا سازند موی برویاند و محرق مصر حصاة کلیه و مثانه را بغایت نافع باشد چون با
شراب ابیض رقیق بنوشند **زرنباد** حار یابس است در سیم و محلل ریاح و مجفف رطوبت
معده و مسمن و دافع رایحه شراب و سیر و پیاز و مفرح و مقوی قلب و حابس قی و مدر بول
باشد و شکم ببندد و ریاح ارحام و لدغ هوام و فساد فکر و غم و وهم و وحشت و خفقان و امراض
سوداوی را نافع بود و یکدرم از آن مسهل سودا باشد و چون در دهن نگاه دارند دندان
متآکل را قطع کند و اوجاع اسنان را نفع رساند و محافظت دندان از آسیب نماید و جمع کند و [illegible]
کرمها از دهن قطع نماید و در خواص ابن زهر مذکور است که چون زرنباد را بر کف بندند

مالند همه علتی که در سر باشد مثل صداع و شقیقه و مانند آن زایل کرداند و دود آن هوام بگریزد
زیتون دشتی در ولایت کازرون بسیار می‌باشد و ورق آن مشابه ورق زیتون بود و عصارهٔ
ورق آن با سعتر حرق النار را سود بود و طمث و لدغ هوام را نافع باشد و خون بسیار از مثانه بیرون
آورد. زیب گیاهیست باریک زرد خوش بوی که ابجد آن مشابه بابجد برنج است و آن را رجل الجراد
گویند و طبیعت آن حار و یابس است در دوم و در وی قبض و تحلیل ریاح و خاصیتی در تفریح و تقویت قلب
هست و معده و کبد بارد را نافع بود و شکم ببندد و چون با آب و روغن گل سعوط سازند صداع بارد
را فایده دهد. زرنیخ سه نوع است ابیض و اصفر و احمر و بهترین آن زرنیخ سرخ است که ابجد
آن مشابه بابجد کرنب بود و قیمتی ترین آن اصفر صفی ذهبیست که صفایح عمله داشته باشد و
طبیعت آن حار در ثالث و یابس در ثالث است و محرق و معفن و لداع و منضج و مفتح باشد و موی ببرد
و چون با شیر طلا کنند جراحات و سعفه و رطبه را نافع باشد و با زفت اثار خون مرده که از ضربه
و سقطه حادث شده باشد ببرد و برص اظفار را قلع نماید و با زیت شپش را دفع کند و با روغن
گل بواسیر را فایده دهد و با ماء الثعلب داء الثعلب را نافع بود و با موم و روغن اکله و قروح دهن و
بینی را سود دارد خصوصاً احمر و گفته اند که زرنیخ سرخ چون سحق کنند و با عصارهٔ برنج سبز
بسرشند و بر بغل طلا کنند بعد از آن که موی بر کنده باشند هرگز دیگر موی از آنجا نروید
و زرنیخ مسعط است اندیر قتالست. زراوند طویل هست و مدحرج و طویل ذکر است و مدحرج
انثی و طبیعت هر دو حار در ثالث و یابس در ثانیست و جالی و ملطف و مفتح و مرقق و حاد بند
لیکن در طویل جلا و تحلیل زیاده است و در انبات لحم و تنقیهٔ قروح و مداواة زخم اولی است
و در مدحرج تفتیح و تلطیف بیشتر است و در جمیع افعال اقوی است و زراوند جاذب خار و
پیکان از بدن کند و دندان را جلا دهد و از جرب پاک سازد و بهق را ببرد و آواز را صاف کند
خصوصاً مدحرج و احتمال آن با مر زهر نفسا را از فضول محتسبه در رحم پاک سازد و حیض
براند و مدحرج بهترین بود و کرم و حب القرع را بکشد و قروح و تخمه را پاک کند و گوشت برویاند
و مانع خبائث قروح عفنه عمیقه شود و با ایرسا قروح عمیقه را پر از لحم سازد خصوصاً طویل
و وجع الورک و عرق النسا و فالج و کزاز و فسخ عضل و نقرس و صرع و استرخاء اشر و ربو و
فواق را نافع باشد و اوجاع حادث از سده یا از ریح غلیظ خام را تسکین دهد و منع عفونت کند و چرک
گوش پاک سازد و مانع مده متولده در آن شود و با عسل مقوی سمع بود و چون با فلفل
استعمال کنند تنقیهٔ فضول از دماغ کند و با آب در درد پهلو را نافع باشد و سینه و شش را
پاک سازد و با سکنجبین طحال را فایده دهد و در جمیع این صفات مدحرج اقوی بود و طلای
آن با سرکه بر طحال محلل ورم باشد و با روغن بر بدن شپش بکشد و لسع عقرب را سود
دارد خصوصاً طویل و گفته اند که دو درم از طویل چون با شراب بیاشامند با صداد کند لسع

هوام

هوام و سموم را نافع باشد و بدل مدحرج وزن آن زرنباد و ثلث وزن آن بسباسه و نصف وزن
آن قسط است و بدل طویل وزن آن زرنباد و نصف وزن آن فلفل. زعفران بهترین آن تازه سرخ خوش
رنگ تیز بوی است که منقلب نشود و طبیعت آن حار در ثانی و یابس در اول است و قابض و محلل اورام
و منضج سده کبد و عروق و مصلح عفونت بلغم و مقوی روح و قلب و معده و کبد و آلات نفس و اعضا
ضعیفه و هاضم طعام و محسن لون و مانع نزول الماء فی العین و سموم و مظلم بصر و حواس و مهیج باه و
مدر بول بود و درد رحم چون بیاشامند تسهیل ولادت کند و با شراب مسکر قوی باشد و اوجاع
حار گوش و اورام باطنه را نافع بود و اکتحال با آن بصر را جلا دهد و غشاوهٔ عین را ببرد و چون
با موم و روغن زیتون فرزجه سازند صلابت و اوجاع رحم و قروح مقعده را فایده دهد و چون
با سعتر ببویند خمار را دفع کند و اکثار و ادمان شرب آن مصدع است و دماغ را ممتلی سازد
و عصب مضرت رساند و مغثی و مصدع و مسقط شهوت طعام باشد و گفته اند که ثلث مثقال از آن بتفریح
قاتل بود. زعرور بارد و یابس در اول و قابض و مسکن صفرا و دم و حابس سیلانات و مقوی
معده و جگر حار و قاطع قی و دافع معده و مولد قولنج و مصدع است و گفته اند مصلح آن انیسون است
و مقدار مستعمل از آن سه درم باشد و بهترین آن سرخ بود و زرد اقبض باشد. زفت دو نوع است
بحری سیاه سیال و آن از قبیل قیر است و داخل مراهم میشود و جبلی که از شجر صنوبر و تنوب
حاصل میشود و ابیض است و آن دو نوع است رطب و یابس و رطب را چون طبخ نمایند یابس شود
و طبیعت آن حار و یابس است و ملین باشد و اکتحال آن مسهل و منضج اخلاط غلیظ و محلل و معفن
و قالع بیاض اظفار و جاذب دم باعضا و مسمن بود و خاصه چون مکرر بر عضو الصاق نمایند و
قصر قلع کند و زفت رطب در انضاج اشد است و یابس در تخفیف و ضماد آن با دقیق شعیر جهت
و معقد و اورام صلبه را نرم سازد خصوصاً رطب و در داء الثعلب موی برویاند و طلاء آن شقاق
قدم و مقعد و سایر اعضا را بصلاح آورد و قوبا ببرد و با دقاق کندر و عسل لحم در قروح عمیقه
برویاند و رطوبات فاسده قروح را پاک سازد خاصه یابس و قروح اکال و اورام عضل را نافع
باشد و چون با روغن بادام در گوش چکانند رطوبات که از آن روان باشد دفع کند و با قند
و بادام سعال بارد یابس را نفع دهد و نفث را آسان کند و نضج دهد و با روغن بادام انفتاح
آن زیاده بود و تحلیل برفت رطب حناق را موافق باشد و حقنه بدان اورام حاره و صلبهٔ
امعا و رحم را نافع باشد و مقاومت با سموم کند و طلاء آن نعشی را سود دارد و دخان زفت
مژگان برویاند و مانع دمعه شود و قروح عین را به سازد و بصر را قوت دهد. زلابیه زلیبی
و حلیجی گویند و سبکتر از لوزینه و قطایف است و زود هضم شود و سعال رطب و رطوبت
سینه و شش را نافع باشد و مسدد و مولد عفونت باشد و مصلح آن نوشیدن سکنجبین
یا انار میخوش است بعد از آن. زند بهترین آن سبز آبدار صافیست و ارسطاطالیس گفته

کرده‌اند و دو زبر جملاً از یک جنس‌اند و طبع زمرد بارد یابس است نوشیدن آن سموم قاتله و
نهش هوام سمیه را نافع باشد و چون هشت جو از آن شارب سم قبل از عمل سم بیاشامد از
مردن خلاص شود چنانکه موی و پوست از او جدا شود و مدام منتظر بآن کالازل حس را ببرد
و نور بصر زیاده کند و تختم بآن مانع حدوث صرع شود و گفته‌اند که پوشیدن و آویختن
آن مانع نزف دم و اسهال دموی کردد و حکاکهٔ آن چون بنوشند جذام را دفع کند و سحق
کردهٔ آن با ادویه سعفه و حمرة البیرا نفع عجیب رساند و گفته‌اند که هر که با خود دارد خواب
بد نبیند و دل را قوة دهد و چون زن در وقت زائیدن بر ران بندد زود بزاید زنجبیل
حار در آخر ثالث یابس در ثانیه است و در آن رطوبت فضلیه هست و لهذا زود مأکول و مفتت
میشود و محلل نفخ و ریاح غلیظه معده و امعا و هاضم و مسخن و منشف رطوبت معده و جالی
رطوبت از نواحی راس و حلق و مهیج باه باشد و چون با مصطکی مضغ نماید بلغم بسیار از دماغ
بیرون آورد و فالج و لقوه و عرق النسا و صداع بارد و شقیقه و جمیع امراض بارده را نافع باشد و حفظ
زیاده کند و موافق برودة معده و کبد بود و نوشیدن و در چشم کشیدن غشاوه و ظلمة عین
را ببرد و سدد طحال و کبد که بسبب برودة و رطوبت بود بکشاید و ملین شکم بود و تلیین و بعضی
گفته‌اند شکم ببندد ولیکن گاهی که اسهال بسبب بدی هضم و اخلاط لزج باشد و سموم هوام
را فایده دهد و دو درم از آن با قند چون بیاشامند مسهل فضله لزجه برفق و بدل آن دار
فلفل است زنجبیل العجم اشترغاز است زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است
زنجار دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنی است که از معدن مس حاصل شود
و طبیعت آن حار یابس است در چهارم و محلل و جالی و لداغ و آکال و قابض و مسخن و ملطف
و مانع قروح حسنة الانتشار و منقی قروح و مجفف و جالی آثار عارضه عین است و استرخاء لثه و قروح
دهن و بینی و گوش را نافع باشد و گوشت صلب و نرم را بخورد و با موم و روغن مرهم جراحات بود و
با علک البطم و نطرون جرب متقرح را بصلاح آورد و برص و بهق را زایل کرداند و چون در بینی دمند
من بینی ببرد ولیکن باید که قبل از آن دهن را پر از آب کند تا در حلق نرسد و با نوشادر و شب
یمانی و عمیر رطب بینی را نفع رساند و با ادویه عین غلظ جفن و ظفره و سبل و جرب و سلاق
و بیاض عین را دفع کند و چون با انقی فتیله سازند بواسیر و نواسیر را قطع نماید و از جمله سموم است
زنجفر دو نوع است مخلوق و مصنوع مخلوق معدنی زیبق است و مصنوع از کبریت و زیبق گیرند
و طبیعت آن حار یابس است در ثانیه و بعضی گفته‌اند که حار باعتدال است و قابض و جاذب
و مدمل جراحات و منبت لحم قروح و مانع آکله اسنان بود و آکله و قروح عسره و حصف
و سوختگی آتش را نافع بود و از سموم قتاله است زوفا یابس گیاهیست معروف
و آن دو نوع است جبلی و بستانی و طبیعت آن حار یابس است در سیم و جبلی مسخن است

قروح

واقوی

واقوی و ملطف و مسخن و مسهل بلغم و مخرج دیدان و حب القرع بود و با قند ما نافع است اسهال الآن اقوی
بود و چون با انجیر و عسل بپزند و بیاشامند ورم ربو و سعال مزمن و تنفس که از برد حلق و سینه
منعقد شده باشد و نفس الانتصاب و اورام صلبه و طحال و استسقا و نهش هوام را نافع باشد و
بثور را خوب کرداند و بخار طبیخ آن دوی و ریاح عارضه گوش را دفع کند و غرغره بدان خناق را
فایده دهد و چون در آب بجوشانند و ضماد کنند اطراف و خون مرده در زیر چشم را دفع کند و مانع
نزول آب کردد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان تسکین نماید و قدر شربت
از آن تا چهار درم باشد و اسحق گفت مضر است بکبد و مصلح آن صمغ عربی است و بدل آن بر
سیاوشان و نیم وزن آن حزنبل کوهی است زوفا رطب و سخیت که بر پشم دنبه میش
از منجمع میشود بسبب عرق او بر حشایش نیز عید و اخذ قوة و لینت آن و طبیعت آن حار
در ثانیه رطب در اولی است و منضج و محلل و ملین اورام صلبه و صلابات مقعد و رحم و مثانه
باشد و نوشیدن و طلا کردن آن برودة کبد و کلیه و مثانه و رحم را نافع باشد و چون با اکلیل الملک
و سکر مخلوط سازند و با پشم پاره احتمال نمایند طمث براند و خروج جنین را آسان کرداند
کرده‌اند و با پیه او زقروح عارضه گوش و فرج و ذکر و حوالی آن را بصلاح آورد زوفرا دینارویه است
زهرة الحجر حزاز الصخر نیز گویند و آن چیزیست شبیه بطحلب که بر روی سنگها از نم سبز
شود و طبیعت آن بارد یابس است و جالی و مبرد و مجفف و مانع حدوث اورام حاره و قاطع نزف
دم باشد و قوت را ببرد زیتون رسیده آن حار باعتدال و یابس در اول و رطب در اول است و نارسیده آن
بارد و قابض است و دیر هضم شود و مولد خلط بد سوداوی و مصدع و مظلم عین باشد و مملوح
مقوی معده و مولد کیموس قابض بود و شهوة طعام برانگیزد و نبیذ که بر روده زودتر هضم شود
و ورق زیتون را چون با سفوف بپزند چندانکه بقوام عسل آید و با سنان ما اکله طلا کنند
قلع نماید و عصارهٔ ورق آن چون حمول سازند سیلان و نزف رحم را منع کند و ضماد ساختن
آن با آرد جو اسهال الکبد را ببرد و چون در گوش چکانند جهت المکوش و مجاز گوش را مفید بود و حفظ
عین در قروح قرنیه را با طلا بصلاح آورد و بستانی در باب عین اقوی است و چون عصارهٔ آن
در دهن نگاه دارند ماکل اسنان را سود دارد و ورق زیتون بری چون سحق کرده ضماد سازند
داحس را فایده دهد و منع عرق کند و نمله و قروح خبیثه و شری و نار فارسی و اورام حاره را نفع
رساند و چون مضغ نمایند قلاع و قروح دهن را شفا بود و صمغ زیتون بری جرب متقرح و قوبا را
ببرد و مدر و مخرج جنین و از جمله ادویه قتاله است و صمغ بستانی چشم را جلا دهد و قروح
عین و بیاض را نافع باشد زیت روغن زیتون است و آنچه از زیتون نارسیده گیرند حار
باعتدال و مایل برطوبت بود و چون کهنه شود حرارت آن زیاده گردد و آنچه از زیتون سبز نارسیده
معصور بود بارد یابس است در اولی و آن را زیت انفاق گویند و چون کهنه شود در حرارت مثل

ریختن کردن آن بموضع گزیدن
جانوران زهردار نافع
و ... زنش و شنیدن را دفع کند

زیت زیتون حلو بود و ماخوذ از زیتون سرخ میانه رسیده و نارسیده متوسط الفعل است و زیت
را از زیتون بری و بستانی اخذ نمایند و بهترین زیت جهت اصحاب زیت الفاق است و جمیع انواع
زیت مقوی معده و بدن و مبسط حرکت و ملین بشره و جالی صحال الراس و ملین طبع بود و حقنه بدان
قولنج و ریحی و ثفلی را نافع باشد و تدهین بآن مقوی شعر و مانع سرعت سلب بود و زیت زیتون
بری قروح رطبه و بابسه و جرب و صداع را فایده دهد و مضمضه بدان لثه دامیه و اسنان متحرکه را
نفع رساند و زیت کهنه چون بر نقرس مالند دفع کند و با آب خوره چون حقنه سازند قروح مقعد
و رحم را مفید بود و چون در چشم کشند ریح سبل و ظلمت عین را ببرد و چون گرم کرده بر موضع لسع
عقرب مالند در زمان تسکین وجع کند و زیت مغسول اوجاع اعصاب و عرق النسا را نافع باشد
و دردی زیت اورام صلب را تحلیل نماید و چون بر شکم مستسقی مالند شفا یابد **زیبق** بارد رطب
در دوم خوردن و کشتن آن ایلاوس را نافع باشد و زیبق کشته چون با روغن گل طلا سازند قمل و
صیبان را دفع کند و جرب و قروح ردیه را نفع رساند و دخان آن محدث فالج و رعشه و غشاوه و صفرت
لون و ذهاب سمع و بصر و عقل و مخ بود و از دود آن حیات و عقارب بگریزند و زیبق مصعد
حاد و محلل و مقطع بود و خوردن مصعد و مقتول زهر قاتل باشد **جرفالسین ساذج**
هندی و رومی باشد و بهترین آن تازه است که لون آن بسفیدی زند و شور نباشد و منفعت
نشود و زاعجران آن قوی بود و طبیعت آن حار یابس است در دوم معده و کبد بارد و خفقان و درد
دل را نافع باشد و بول براند و بوی بد بغل ببرد و چون در زیر زبان نگاه دارند بوی دهن خوش
کند و چون در میان جامه بر کنند سازند جامه را از سوس محافظت نماید و چون بر داخس
ذرور کنند نفع رساند و قدر ماخوذ از آن یک مثقال بود و اسحق گفته مضر است بریه و مصلحش
مصطکی است و بدل آن مثل آن سنبل الطیب باشد **شام ابرص** بشیرازی ما بر نلک گویند و
بهترین وی آنست که در بستانها بود چون کوفته ضماد کنند خار و پیکان از بدن جذب کند و
ثالیل را قطع کند و چون خشک کرده با زیت زیتون مرهم نمایند بر وی مالند و چون شق کرده بر لسع عقرب
نهند نفع رساند و جگر او وجع اسنان مأکول را ساکن کرداند و بول و خون او فتق صبیان را نافع
نافع بود و چون در طبیخ آن نشینند با فتق یمی ... در آن حل کنند و در احلیل صبی چکانند
شاه بلوط سیبالیوست **سپستان** معتدل است در حرارت و برودت ملین سینه
و حلق و شکم و مسکن عطش و مخرج دود امعا و مسهل سودا باشد و سعال حار یابس و حرقت بول
و حمیات حاده صفراویه و دموی و مثانه را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن سی عدد باشد و گفته اند
مضر است بکبد و مصلح آن عناب است **سداب** بهترین وی آنست که ورق آن سبز و بهمن بود
و طبیعت آن حار یابس است و نوشیدن آن و حقنه بطبیخ آن سیلان رحم و نزف حیض و قروح امعا
و اسهال که سبب آن ضعف معده باشد نافع بود و صمغ آن محلل و ملین و ورم حار باشد موی

باعث تقویت فرزند ... حسات مبنود ... صح

سرخ کرده

سرخ کرده اند و خراز ببرد و اسحق گفته در دوم از آن مقوی امعا بود و مضر است بریه و مصلح آن کثیرا است
سداب بری و بستانی بود و بهترین آن بستانی سبز تیز بوست که نزد یک درخت انجیر رسته باشد
و طبیعت آن حار یابس است در دوم و خشک آن حار یابس است در سیم و خشک بری حار یابس
در چهارم مقطع و محلل نفخ و ریاح و مخفف و مفرح و قابض و مقلل منی و مسقط شهوت باه و مسکن
مغص و مدر حیض و قاتل دود و مشتی عروق و مستفرغ فضول الذی بین باد بار و مآخیر و مشهی طعام
و مقوی معده باشد و مضغ آن رایحه سیر و پیاز از دهن ببرد و طلا آن با نطرون بهق و ثالیل
دفع کند و خنازیر و اورام غلیظه بلغمی را دفع کند و با سرکه و روغن گل صداع مزمن را سود دارد و
اکتحال بعصاره آن با عصاره رازیانه و عسل بصر را تیز کند و با سرکه و سفیداب و روغن گل نملة
را فایده دهد و باسیب آسا ارث و نفخ رحم و امعا و طحال و فالج و رعشه و تشنج و نافض و قولنج ریحی را نافع باشد
و نوشیدن و ضماد کردن آن اوجاع مفاصل و عرق النسا را نافع باشد و با انجیر ضماد کردن استسقا
را نفع رساند و چون سحق کرده در بینی چکانند رعاف را قطع نماید و چون با زیت بپزند و بر مثانه نهند حبس
بول را مفید بود و قلیل آن مقوی بصر باشد و کثیر آن مظلم و مسهل بکر و مصدع و اکثار اکل بری قاتل باشد
و سداب بستانی چون با جوز و انجیر خشک بخورند مقاومت با سموم قاتله کند و ضرر هوام را دفع نماید
و قدر ماخوذ از آن سه درم بود و ده درم از تخم آن چون بکوبند و با عسل یا سکنجبین بنوشند فواق
کاذب که سبب معده بود زایل کند **سرخس** کیل دارو خوانند و بهترین آن بن رسیده است و طبیعت آن
حار یابس است در دوم و در وی مرارت و قبض و تخفیف بی لذع است و مفتح سده و جالی و مدمل قروح
بود و چون چهار درم از آن با ماء العسل بنوشند قاتل دود و حب القرع و مخرج جنین زنده و مرده
بود و گفته اند مضر است بکلیه و مصلح آن صمغ است **سرو** حار در اول یابس در ثانی است
و بعضی گفته اند بارد است و گفته اند قوت آن مرکب است و در طبیخ آن حرارت و عفونت و حرارت و قبض
و قبض بود و برگ آن قابض و محلل و قاطع دم و مقوی اعصاب است چون با شراب بنوشند عسر بول
و قروح امعا و سیلان فضول بمثانه را نافع باشد و چون بخور کنند پشه را زایل گرداند و چون بپزند
و با سرکه بنوشند موی را سیاه کند و ضماد آن فتق را فایده دهد و با دقیق شعیر ورم و حمره را سود دارد
و طبیخ آن با سرکه وجع اسنان را تسکین نماید **سرمق** قطف است و بهترین آن تازه سبز مایل به سواد است
و طبیعت آن بارد رطب است در دوم و بعضی گفته اند معتدل است طبع را نرم کند و یرقان و حرارت کبد
و حمره و جمره و اورام دموی و صفراوی و سعال و خشونت سینه را نافع باشد و ورق آن نیم کوفته
چون بر دمامیل مالند حکه را دفع کند و مولد ریاح غلیظه بود و معده بد باشد **سرطان نهری**
بهترین آن بزرگ است که در آب عذب بود و طبیعت آن بارد رطب است و عسر الهضم باشد و چون
هضم شود کثیر الغذا بود و چون اطراف آن ببرند و شکم آن را شکافته بخاکستر تا لب یا لب
بشویند و با ماش یا ماء الشعیر بپزند نفث دم و سل را نافع باشد و خاکستر او با کحل مختوم و صمغ

عقرب و کثیرا و ربّ السوس مسلول را بغایت بود و خاکستر او تنها شقاق مقعد و شقاق دست و پای
انسان را حادث شده باشد و کلف و بهق را فایده دهد و چون با عسل بنوشند عضّ کلب کَلِب را نفع رساند
و چون بر لسع عقرب و رتیلا ضماد سازند یا بنوشند نافع بود و چون بر اورام صلبه بنهند تحلیل
نماید و چون نیم سوخته در پیشانی کسی که سرطان داشته باشد طلا کنند شفا یابد و گفته اند
که چون با بادروج بکوبند و بعقرب بزنند دیلم سازند عقرب را بکشد **سرطان بحری** مراد از آن
نوعی از سرطان بحریست که جمیع اعضاء او حجری بود و محرق او الطف از سایر محرقات و بارد یابس
و خلال اسنان و مجفف قروح بود و جرب و کلف و نمش را ببرد و اکتحال بان با اندکی عسل ظفره را
دفع کند و دمعه و جرب اجفان را نافع بود **سریخ** اسفیداج سوخته است و قوت آن قریب
بقوت شادنج است بلکه اقوی است و بارد و یابس و لطیف و مانع نزف دم بود و چون با سپیده با آب
لسان الحمل حقنه کنند قروح امعاء را فایده دهد و چون با زیت بجوشانند و از آن مرهم سازند
قروح را بالنده سازد و گوشت متغیر ببرد و با موم و روغن سوختگی آتش را نافع باشد **سیسالیوس**
ساساليوس و سيساليوس و سيسالكوينيد و آن تخم [illegible] است و مشابه انجدان است لیکن
اندکی از آن درازتر است و بغایت سفیدتر و طبیعت آن حار یابس است در دوم و محلل و ملطف
و منقی و مسکن اوجاع باطنه و مفتح سده و مدر بلغم جامد و مقطع اخلاط غلیظ و معین بر
هضم باشد و معده و کلیه و مثانه را فایده دهد و نوشیدن آن در شراب خصوصاً با فلفل دافع ضرر
سرما بود و صرع و اوجاع ظهر و خاصره را نافع باشد و ربو و عسر نفس و نفس الانتصاب و سعال
مزمن را فایده دهد خصوصاً تخم و بیخ آن با هم و عسر بول و اوجاع رحم و کلیه و اختناق رحم و اوجاع
احشاء و مغص بچه را نفع رساند و بول و حیض براند و تسهیل ولادت کند و چون بیخ آن را بکوبند
و با عسل لعوق نمایند سینه را از رطوبات لزجه پاک سازد **سعد** بهترین آن کوفی فربه خوشبوی
بود که چون سیاهی از آن بتراشند سفید بود و طبیعت آن حار یابس است در دوم و در آن اندک
قبضی و عطریتی است و مفتح افواه عروق و مسخن معده و کبد و محلل ریاح و مقوی عصب
و محسن لون و مدمل قروح عسرة الاندمال و مفتت حصاة و مدر بول و طمث باشد
و در آن قوت مسهل بود و عقل و حفظ زیاده کند و بوی دهن خوش سازد و عفونت دهن و بثور
و قلاع و استرخاء لثه و تقطیر البول و ضعف مثانه و برودت کلیه و مثانه و رحم و بواسیر
و حمیات عسره و لسع عقرب را نافع باشد و با روغن حبة الخضرا وجع خاصره را تسکین نماید
و ثبت را سخت کند و کلیه را گرم سازد و قدر ماخوذ از آن یک مثقال بود و محرق دم باشد و گفته اند
اکثار آن مورث جذام باشد **سعتر** صعتر نیز گویند و طبیعت آن حار یابس است در سیوم و
محلل و ملطف و محلل و مشهی طعام و منقی معده و امعاء از بلغم غلیظ و مفتح سده و محسن لون و
هاضم طعام و مخرج دود و حب القرع و مدر بول و طمث باشد و اوجاع ورکین و قولنج ریحی

را و اوجاع رحم و مثانه و لسع عقرب و غشاوت و برودت معده و کبد را نافع باشد و بعضی [illegible]
بپزد و مضغ آن درد دندان را تسکین نماید و طبیخ آن چون در حمام بمالند جرب و حکه و یرقان را فایده
دهد و قدر ماخوذ از آن یک مثقال باشد و روغن آن سینه و شش را نفع رساند **سفرجل** بارد
اول یابس در دوم است و شیرین آن بارد رطب است و بعضی گفته اند معتدل است در حرارت و
برودت و قابض آن که ترش بود و مقوی معده و مسکن عطش و قابض و مانع قی و حابس عرق
و نزف دم بود و بعضی گفته اند مدر بالعرض است و ادرار آن مانع قبض است و تناول آن بعد از
طعام شکم براند و قبل الطعام قبض کند و اکثار اکل آن مولد قولنج و مغص و محدث وجع اعصاب
بود و آب آن در تقویت معده بهتر از جرم باشد و عصارهٔ آن انتصاب نفس و ربو و نفث دم و خمار
و سیلان فضول باحشا و دوسنطاریا را نافع باشد و روغن آن شقاق و نمله و قروح و جلد و کلیه
و مثانه و حرقه بول را نافع باشد و چون در تحلیل [illegible] اعضاء ضعیف را قوت دهد و حب آن بارد
رطب است در دوم و سعال و خشونت حلق و قصبه ریه را مفید بود و مسکن حرارت و ملین بی قبض
باشد و شکوفه آن بارد رطب است و مقوی قلب و دماغ بود **سقمونیا** عصارهٔ گیاهیست بیخ
که برگ آن [illegible] ماند بهترین آن محموده انطاکیه صافی متخلخل خفیف از رق مایل به بیاض
که چون بدست بمالند زود خورد شود و در آب حل گردد و چون حل شود مانند شیر بود و سیاه
و زرد و سخت بد باشد و طبیعت آن حار یابس است در سیم و حرارت آن اکثر از یبوست بود و جالی
و محلل و مسهل بهق و برص و کلف و معطش و مسهل صفرا و بلغم مالح و فضول ردیه از اقاصی
بدن و مؤذی قلب و معده و کبد و امعاء و مکرب و مغثی و مسقط شهوت طعام باشد و نوشیدن
آن صداع و سدر و حرب و جرب و جمیع امراض صفراوی را نافع باشد و چون بکوبند و از آن با پیه و سویق
مخلوط ساخته با شیر ثانه بنا (؟) بیاشامند در اخراج دود و صغار و کبار فعل عجیب کند و حرب
و ضماد مطبوخ آن با عسل و زیت محلل خراجات بود و با سرکه و سویق اوجاع الورک و مفاصل
را فایده دهد و با سرکه تنها بهق و برص و جرب متقرح را نفع رساند و با سرکه و روغن گل صداع مزمن
را شفا باشد و نوشیدن و طلا کردن لسع عقرب را مفید بود و شربتی از آن دانگی تا دو طسوج
بود و گفته اند که نیم درم از آن او را طبیع برسند و غثیان و کرب و عرق بارد و غشی حادث گردد و گاه
باشد که اسهال با فراط کند بحیثی که باتلاف انجامد و اصلاح آن آنست که مسوی سازند و
با دویه عطره و مقویه معده مثل عود و انیسون و مصطکی و گل بحسب مزاج ممزوج سازند و رب
السوس و کثیرا و فقاح است و روغن بادام از مصلحات وست **سقولوقندریون** سقولوقندریون
نیز گویند و آن سیر بریست و طبیعت آن حار یابس است در سیوم و لطیف و مفتح و حلال و منقی
اعضاء باطنه و مسخن و مدر بول و طمث و مدر خراجات خبیثه بود و مفتح عسل و عصب و وجع
اصلاح کرسب آن سده و برودت باشد و مغص هوام و ادویه قتاله را نافع باشد **سقولوقندریون**

حار در اول یابس در ثانی است و لطیف و محلل و مفتت حصاة کلیه و مثانه بود و چون چهل روز
با سکنجبین بنوشند طحال را منفعتی عجیب رساند و طحال را ببرد و فواق و یرقان را نافع باشد **سقنقور**
حیوانیست شبیه بورل و فرق میان ایشان آنست که ورل بری باشد و ماوای سقنقور در ریگ
کنار نیل است و در آب نیل میشود و بدین سبب او را ورل مائی گویند و جلد ورل صلب تر و خشن تر
از جلد سقنقور است و بهترین آن سقنقور ذکر است خصوصا در ایام باه و اصل اعضا او نواحی
کلیه و بیخ ذنب و حوالی ناف باشد و گوشت او حار و رطب است در دوم و حرارة در مملوح آن
بیشتر بود و رطوبت کمتر و خاصیت او تقویت باه و نعوظ و نفع امراض بارده اعصاب است و در تقویت باه مثل
آن چیزی نیست و شربتی از آن یک مثقال بود با زرده تخم مرغ و بعد از آن نوشیدن حلاب با شراب
سکر بهترین آن سفید شفاف طبرزد است و طبیعت آن حار و رطب است در درجه اولی و عتیق
آن مایل بیبوست بود و حرارة طبرزد کمتر است و لطافت آن بیشتر و ملین شکم و سینه و حلق و مفتح است
و تلیین سلیمانی بیشتر است مفتح سده و معطش بود خصوصا عتیق و با روغن بادام قولنج بکشاید و
کلیه و مثانه و خشونت سینه را مفید باشد و با روغن گاو احتباس بول را بغایت سود دارد و تبخیر
بآن قطع زکام کند و اکتحال بآن بصر را جلا دهد و بمعده خوبست لیکن مولد صفرا است و بسبب
استحاله آن بصفرا بمعده صفراوی مضر باشد و عتیق آن مولد خون غلیظ بود و مصلح آن انار مزمز است
سکر العشر بفارسی سکر سطال گویند و طبیعت آن معتدل است مایل بحرارة و قریب بمزاج سکر
طبع را نرم کند و معده و کبد و ریه و کلیه و مثانه را فایده دهد و با شیر شتر استسقا را نافع باشد و شیخ
گفته که چون سه روز متوالی هر روز یکوقیه با آب حار بیاشامند ربو و عسر نفس را نفع رساند و
مجربست و اکتحال بآن بصر را تیز کند و بیاض را ببرد **سکبینج** بهترین وی آنست که خارج
آن به سفیدی زند و داخل به زردی و رایحه آن تیز بود و در آب زود بگدازد و طبیعت آن حار و یابس است
در سیم و محلل و ملطف و مسخن و جالی و مهیج باه و مفتت حصاة و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظه و ماء
اصفر بود و مدر بول و قاتل دود و حب القرع باشد و فالج و صرع و صداع بارد و سعال مزمن و قولنج بلغمی
و ریحی و مغص و وجع الورک و اوجاع مفاصل بارده و استسقا و وجع طحال و رحم و بواسیر و حمیات
دایره و امراض بارده و ظلمت عین و نزول آب و غلظت جفن را نافع باشد و چون با شراب بیاشامند
حیض براند و جنین بکشد و نهش هوام و جمیع سموم را نفع رساند و استنشاق رایحه آن با سرکه غشی نسا
که بسبب اختناق رحم بود سود دارد و شربتی از آن از یکدرم تا یک مثقال بود **سُک** سک اصلی
چیزی معمول از آمله رطب است و الآن چون آن متعذر است از مازو و ملح بطریق عمل را امله ترکیب
کنند و گاه باشد که بزعفران و مثل آن مطیب سازند و طبیعت سک آن حار و یابس در
ثانی است و مطیب حار و یابس در ثانیه قابض و قاطع قی و مقوی اعضاء باطن و مانع نزف باشد
و در مطیب تفتیح و تحلیل بود و اوجاع اعصاب و مفاصل را نافع بود و زعم بعضی آنست که مطیب

بالماء زیاده

بالماء بازیاده کند و نفث و عرق و بول را ببرد و شکم ببندد **سلق** بعضی گفته اند حار یابس است در اول
و بعضی گفته اند بارد و رطب است و حق آنست که مرکب است از جوهر بورقی حار و جوهر ارضی غلیظ
بارد و سیاه مفتح و ملطف و محلل و جالی و مسهل بود و سفید قابض و مولد نفخ و در اصل آن
شاید رطوبتی هست و ورق آن چون ضماد کنند داء الثعلب و کلف و ثالیل را نافع بود و بعد از آنکه بنطرون
شسته باشند و عصاره آن شپش دفع کند و چون سر را بآب آن بشویند خزاز و شقاق را ببرد و چون
آب آن نیم گرم در گوش چکانند تسکین وجع گوش نماید و طلاء آن با عسل قوبا را زایل کند و سعوط بآن
با عسل کلف لقوه را مفید بود و ورق آن چون بپزند و ضماد سازند حمره و شری و سوختگی آتش را
نیز سود دارد و نوشیدن آب آن سده کبد و طحال بکشاید و حقنه با آب آن اخراج ثفل کند و با ابکامه
و نمک قولنج بکشاید و لیکن قلیل الغذا و ردی الکیموس باشد و بیخ آن معتبان آورد و معده بد بود و مصلح
آن خردل و سرکه است **سلیخه** انواع آن بسیار است و بهترین آن سرخ رنگ صاف املس ذکی
که در آن قبض و لدغ زبان باشد و چوب آن دراز و انبوب آن غلیظ و سوراخ تنگ بود و اسود بد است
و پوست سلیخه مستعمل است و در چوب منفعتی نیست و طبیعت آن حار و یابس است در سیم و
ملطف و محلل ریاح غلیظه و مخفف و مقوی اعضا و مفتح سده و مدر بول و حیض و مسقط جنین
باشد و در آن اندک قبضی هست که بآن معین ادویه قابضه است و بتحلیل معین ادویه مسهله
و اوجاع کلیه و مثانه و رحم و معده و کبد و سینه و عسر بول و نهش افعی را نافع بود و اورام حاره و بارده
احشا را تحلیل نماید و با ادویه عین بصر را تیز کند و قدر مأخوذ از آن یکدرم بود و بدل آن ضعف
آن دارچینی است **سلت** نوعی از شعیر بی پوست است و حسو آن سینه و کلیه و مثانه را پاک
سازد و سعال را نافع بود و بول براند و بطئ الهضم و مولد نفخ و قراقر بود و معده را مضرت رساند
سلحفاة زهره او نزول آب و بیاض عین و سلاق و دمع عین را نافع باشد و چون بر خناق مالند
فایده دهد و چون در بینی مصروع چکانند نفع رساند و چون سنگپشت بحری را بسوزانند تا سفید
شود و با روغن گل سحق کرده بر بیخ ناخن طلا کنند و بر سرطان متقرح نهند جلد آنرا پاک سازد
گوشت برویاند و نگذارد که دیگر عود کند و جمیع قروح و سوختگی آتش را نفع رساند و چون خون
سنگپشت چند روز متوالی بر دست و پای مالند وجع مفاصل و نقرس را مفید بود و خون
سنگپشت بحری با شراب و مایه خرگوش و زیره نهش هوام را موافق بود و مالیدن بر پشت
تشنج و کزاز را نافع باشد و خوردن گوشت او همین فایده دهد و در کتاب فلاحت مذکور است
که چون نزول تگرگ بسیار شود و مضرت رساند سنگپشت را واژگونه بر زمین
نهند و دستها و پاهای او بهوا کنند و همچنان بگذارند تگرگ در آن مکان نازل نشود **سلاجم**
بول تیز کوهیست که در هنگام صعصعان در کوه بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه شده و مانند
قیر گشته باشد و آن در ادویه مسهل و بیاض نافعه جذام مستعمل است **سماق** بارد در دوم

یابس در سیم است و قابض و مخفف و رادع و مقوی اعضا و نافع نزف دم و مقوی معده و مسکن عطش
و مشهی طعام و مسکن غثیان صفراوی و مانع ریختن صفرا بامعا و حابس بول و طمث باشد و چون
با زیره بکوبند و با آب سرد بخورد کسی و هنوز که طعام و شراب در معده او قرار نگیرد فایده دهد و
قاطع قی گردد و ضماد آن مانع ورم و صنی بر و خضرت و موت دم گردد و تن را از ورم و سعی قروح خبیثه را
مانع شود و با سرکه و عسل و داخس را مفید بود و با خاکستر چوب بلوط مخلوط ساخته بواسیر را
زایل کند و چون در آب لسان الحمل حل کرده بر قروح حلق طلا سازند خشک گرداند و چون در گوش
چکانند چرک گوش را ببرد و مضمضه بدان قلاع را سود دارد و نوشیدن آن بیخ و اسهال الصفراوی را
نافع باشد و شکم ببندد و معده را دباغت کند و چون حقنه کنند دوسنطاریا و سیلان رحم را نافع
بود و چون در چشم داری کردن سماق جوشانیده باشند ببندد سلاق و حکه چشم را دفع کند و
چون آن آبرا در چشم صاحب جدری چکانند مانع ظهور آن از چشم شود و صمغ آن چون بر اسنان
مالند نفع تسکین وجع کند سمن حار و رطب است در اول و مسخن و محلل و مرخی و ملین بود
و روغن گاو مانع وصول سم افعی بقلب باشد و اورا تریاق دهد خصوصا با قند و مغز بادام تلخ
و شیخ گفته که چون روغن را بخاکستر تا الی حقنه کنند زحیر و قروح امعا را نافع باشد و چون
بر پنبه نهند و بر قروح ضماد کنند حسک رسد را ببرد و چون روغن کهنه با حنا ابی شند و
بیحوب کهنه طلا سازند زایل گرداند و چون بکوفیم از آن با نیم وقیه شکر بنوشند بول محتبس را در
سلفتر براند و مجرب است و چون بر مقعد مالند بواسیر را فایده دهد و چون بنشاشتا لعق کنند سعال
یابس را نرم سازد سمین حار رطب است و ملین شکم و مکثر منی و سریع الهضم و سریع الاستحاله
بصفرا و ردی الغذا است و مصلح آن لیمو و زنجبیل و پیرکه مرورده است سمسم حار در وسط اول
رطب در آخر اوست و مغری و ملین و مرخی احشا و مغثی و بطی الهضم و مسقط شهوة طعام و مولد
خلط غلیظ و مسمن و معطش و محلل ورم حاره باشد و مضره ضرر و خون خام را ببرد و ضیق نفس
و ربو و سعال و امراض صدر و ریه و لسع حیه را نافع باشد و شقاق و خشونت سوداوی را دافع و چون
بریان کرده با خشخاش و تخم کتان باعتدال بنوشند منی و باه زیاده کند و معده بد باشد و چون
با عسل بنوشند مضرت نرساند و ضرر بریان کرده آن کمتر باشد و مسح کنجد حیض براند و سقط
جنین باشد و عصاره سحرو ورق آن موی را دراز کند و نرم سازد و حزاز را ببرد و چون روغن
آن با موردی و بانیت اتفاق بینند محافظت شعر کند و قوی و صلب گرداند و نوشیدن روغن
آن حکه بلغمیه و دمویه را ببرد خصوصا با مسح صبر و آب مویز و روغن آن با اندکی روغن گل
صداع احتراقی را فایده دهد سمک بهترین آن آن است متوسط در خوردی و بزرگی و
فربهی و جیده و لاغریت که آنرا پوست رقیق و فلس کوچک بود و بی وسهو کرده و سوم مفرطه
و صلابت لحم نبود و چون از آب منفصل شود دود متین نگردد و ماوای او در آب عذب جاری

وصغری

و صغری پاریک باشد بهترین انواع آن سوط و ماربیاست و طبیعت جمیع انواع ماهی بارد رطب است
در دوم لیکن بعضی بقیاس با مزاج سایر ماهی گرم تراست مثل کوسج و مار ماهی منی و بیکلید را
مثانه زیاده کند و ماهی شور حار یابس است و هرچند که کهنه تر شود حرارت و یبوست او بیشتر گردد و
آن مولد بلغم مالح و محدث جرب و قوبا و بهق اسود و معطش و مورث استسقا بود و بلغم بگدازد
و اصلاح آن آنست که در روغن بریان کنند و با سرکه خورند و بعد از آن عسل و شکر بنوشند و آب
ماهی شور ورم عرق النسا را فایده دهد و حقنه بدان وجع الورک را سود دارد و سر ماهی شور شقاق
مقعد را سود دارد و ماهی تازه مولد بلغم مالح و سدد و مرخی اعصاب و معطش و مورث غشاوه
عین و قولنج و سکته و فالج باشد و قصب ریه را پاک سازد و آواز را صاف کند و منی زیاده کند
و با سرکه محرور المزاج و صاحب یرقان و حمی و حکه گرم را نافع باشد و دیر هضم شود و معده بلغمیه
و اصحاب امزجه بارده موافق نبود و مصلح آن زنجبیل و پرورده و شراب صرف قوی و عسل یا
سکنجبین باشد بحسب مزاج و کباب کرده و معده سکر بود و مرق آن شکم نرم کند و سموم مثل و بر
و شبه و شیر را نافع باشد و زهره سوط قطر عین و ابتدای آب و انتشار را مفید بود سندروس
حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند در اول و قاتل فضول بلغم از معده و امعا و قاتل دود و حب
القرع و قابض و مصلح لثه و حابس دم باشد و استرخا عصب و نفث دم و خفقان و ربو رطب
و طحال و اسهال مزمن را نافع باشد و چون سه روز نسبع درم با آب و سکنجبین بیاشامند و بیز لاغر
کند و چون بنجور احمر افشانند خشک گرداند و چون با روغن گل مخلوط سازند تا غلیظ شود و شقاق
مزمن دست و پا را فایده دهد و چون در چشم چکانند آثار چشم را جلا دهد و جرب ببرد و چون با ماء
العسل بیاشامند حیض و بول براند و دخان آن نزلات را منع کند و زکام را نافع باشد و منفعت
آن در تسکین وجع اسنان عظیم است و بدیل ندارد سنبل الطیب سنبل هندی است و سنبل
العصافیر نیز گویند و سنبل افریطی سنبل رومی و ناردین است و دو حرف نون گفته شود و بهترین
آن خوشبوی سبلت اصفر بود و طبیعت آن حار در اول و یابس در ثانیه است و مفتح سده معده و کبد
و محلل اورام و قابض و مقوی دماغ و معده و کبد و سایر اعضا باطنه و مانع نوازل و انصباب
مواد بر سینه و شش و سیلان مواد بامعا و قاطع قی و دافع ریاح معده و مسدد و حابس نزف
مفرط رحم باشد و خناق و یرقان و ضعف قلب و خفقان و استسقا لحمی و اوجاع کلیه را نافع
بود و بوی دهن خوش کند و نوشیدن آن با شراب طحال را فایده دهد و جلوس در طبیخ آن
اورام ارحام را مفید بود و اکتحال آن مژگان برویاند و چشم را قوت دهد و کاهی که ضعف آن
از رطوبت بود و قدر ماخوذ از آن یک درم باشد و بدل آن بوزن آن اذخر خوشبوست و گفته اند
بدل آن ساذج است سنا بهترین آن مکی است و طبیعت آن حار یابس است در اول
و مسهل صفرا و سودا و بلغم بود و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وسواس سوداوی

وشقاق
اشقاق دمیتا و داء الثعلب و داء الحیة و فسخ عضل و صداع مزمن و جرب و حکه و صرع را نافع
باشد و شربتی از آن مدقوقا از دو درم است تا سه درم و مطبوخ از چهار درم تا هفت درم سورنجان
بهترین آن مصری است که ظاهر و باطن آن سفید بود و سرخ و سیاه بد است و طبیعت آن حار یابس است
در دوم و در آن رطوبت فضلیه هست که بدان باه را زیاده کند خصوصاً با زنجبیل و قوه و مرکبست
از قوة مسهله و قوة قابضه که چون بقوة مسهله اخلاط را از مفاصل مستفرغ سازد بقوة قابضه مانع
انصباب نصول بعضو مستفرغ شود و لهذا تریاق جمیع اوجاع مفاصل است و چون ضماد سازند
تسکین وجع نقرس کند لیکن بسیار ضماد نباید کرد تا ورم را منصلب و متحجر نسازد و گفته اند که آنرا
خاصیتی عجیب ظاهر الاثر در بواسیر باطنه هست چنانچه اگر نیم درم سحق کرده آن با روغن گوسفند
کهنه تر شند و با نبیذ تازه دو شب حمول سازند در شب سیم احتیاج بمعاودت نباشد و مضر است بمعده
و مصلح آن قند است و زعفران و شربتی از آن یک مثقال است تا دو درم و در مطبوخ از سه درم تا قریب
به نیم درم با کل و مویز و بدل آن در اوجاع مفاصل وزن آن حنا و نصف وزن آن مقل ازرق باشد
سوسن سه نوع است ابیض که آنرا سوسن ازاد گویند و آسمانجونی که بیخ آنرا ایرسا خوانند و
ازرق که آنرا سوسن کبود گویند و طبیعت سوسن سفید حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند در دوم
و جالینوس گفته مزاج گل سوسن مرکب است از جوهر ارضی لطیف و جوهر مائی معتدل و بوییدن آن
محلل فضول دماغ بود و ضماد آن اکلة را نفع دهد و نوشیدن آن با سرکه ورم طحال را تحلیل دهد
و آن لطیف و محلل و ملطف و مدر بول است و طحال صلب را نافع بود و ورق آن چون تحنیخ کنند
مخفف و ملطف و محلل باعتدال بود و سوختگی آتش را نافع باشد و چون بپزند و با روغن گل بر جراحات
نهند مندمل سازد و ضماد آن سوختگی آتش و نهش هوام را فایده دهد و چون بر آید تخم آن بکوبند
و با شراب بخورند او دائم با تخمیر و جراحات جرب متقرح و بکر نساء باب و مسعفه ضماد کنند نفع رساند
و شیخ ابو علی در ادویه قلبیه گفته که طبیعت سوسن ازاد قریب بطبع زعفران است و احکام این قریب
باحکام آن لیکن در حرارت و یبوست از آن انقص است و در تفریح و تقویت قلب اصلح سویق سویق الحنطة
بهترین وی آنست که معتدل بریان کنند و طبیعت آن حار یابس است در اول و چون سمیع کنند مبرد و
مطفی حرارة بود و آن بطئ الانحدار و کثیر النفخ باشد و اولی آن بود که با سکر بنوشند و قند اضافه
کنند و سویق الشعیر بهترین وی آنست که باعتدال بریان کرده باشند و غذاء آن کم باشد و تبرید آن بیشتر
از سویق الحنطة است و چون با آب انار ترش بنوشند یا سفوف سازند بلتهب معده را تخفیف کند و قی صفراوی
و صداع حار بخاری را نافع بود و عطش را ساکن کرداند و معده را قوة دهد و لیکن مولد نفخ بود و مصلح آن
قند است و سویق النبق که بپارسی بیت کنار گویند معده را نافع بود و شکم بر بندد و سویق حب
الرمان بارد یابس است مسکن صفرا و دافع معده و شهوه طعام بود و شکم بر بندد حرف الشین
شاهترج بهترین آن سبز تازه ملح است و طبیعت آن بارد در اول یابس در ثانیه است و مفتح سده
کبد

کبد و مسهل و مقوی معده و ملین طبع و مسهل صفرا و مدر بول باشد و اکتحال بعصارۀ آن بصر را
تیز کرداند و نوشیدن عصاره تر آن صفرا و بلغم محترق را دفع کند و حکه و جرب و حمیات عتیقه را
نافع بود و خون را صاف کند و شربتی از عصیر آن از ده درم است تا نیم رطل با قند و از خشک آن در مطبوخ از
چهار درم تا ده درم و از مسحوق آن تنها از یک درم تا هفت درم و بدل آن در جرب و حمیات عتیقه نیم وزن
آن سنا مکی است شادنج بهترین وی آنست که مشابه بعدس و صلب و مستوی الاجزا باشد و زود منفتت
شود و طبیعت غیر مغسول آن حار در اول یابس در سیم است و مغسول بارد در دوم یابس در سیم و در وی قبض
و لطیف و تخفیف هست چون با سفیده تخم مرغ در چشم کشند قروح عین را التیام دهد و سبل و ظفره
و غشاوت را ببرد و استعمال آن با آب اوجاع حار را تسکین و طعم ملحم را دفع کند و محافظت صحت
عین نماید و با شیر دختران رمد و حمره عین را فایده دهد و نوشیدن آن با شراب حصر بول و دوام سیلان
طمث و خروج مقعد را نافع باشد و با آب انار و نفث دم را قطع کند شاهسفرم حار در اول یابس در ثانیه
و بعضی گفته اند معتدل است و بعضی گفته اند که بارد و محلل فضلات دماغ و مقوی قلب و امعا و مفتح سده
دماغ باشد و بواسیر و قلاع صبیان را نافع بود و چون آب بران بپاشند و بوی کنند خواب آورد و تخم آن
چون بریان کنند حبس اسهال نماید و بیخ را فایده دهد شاهبلوط بهترین آن تازه رسیده است
و طبیعت آن معتدل در حرارة و برودة یابس در اول و بعضی گفته اند در دوم اغذی از جمیع حبوبات
و در آن حلاوتی هست سموم را نافع بود و بطی الهضم و ردی الغذاست و مصلح آن قند است شاهلوج
اجاص سفید کلان است شبت حار یابس است در دوم و منضج اخلاط بارده و مسکن اوجاع
و محلل ریاح و ملین و سموم و مکثر شیر و مفتت حصاة مثانه و مدر بول باشد و در رطب آن انضاج
زیاده بود و در یابس تحلیل و وجع مزمن و فواق امتلایی و مغص و وجع ظهر را نافع بود و عصاره
آن وجع گوش سوداوی را ساکن کرداند و رطوبت گوش را خشک کرداند و چون حقنه سازند نیاورد
طبیخ آن نشیند قطع منی کند و خاکستر آن قروح مقعد و ذکر را فایده دهد و مداومت خوردن آن
مضعف بصر بود و بمعده و کلیه و مثانه مضرت رساند و مصلح آن انیسون است و بعضی گفته اند مصلح
آن عسل است و تخم آن مشتی و مدر شیر بود و چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند قطع کند و روغن
آن مسکن اوجاع و محلل ریاح و سموم بود و اوجاع اعصاب را نافع باشد شب انواع آن بسیار است
و بهترین آن یمانی است و در آن قبض و اندک حموضتی بود و طبیعت آن حار یابس است در دوم و
بعضی گفته اند بارد است و مخفف و قابض و مانع نزف دم و سیلان و انصباب فضول بود و بادویه
مرکب قروح عسر الاندمال و قروح سیاه را تخفیف نماید و مضمضه بطبیخ آن وجع اسنان را تسکین
نماید و لثه را سخت سازد و اسنان متحرکه را محکم کرداند و با عسل بهق و سیلان مواد گوش را
دفع کند و چون با برکه و داء الفیل و جرب متقرح را فایده دهد و چون با آب مخلوط کرده
بر حکه و بر بیاض اظفار و داحس و سوختگی آتش مالند نفع رساند و قطع ... بغل کند و بیش کشد

شبرم کیاهیست که در کنار انهار و بیشها بیرون روید و آنرا قضبها باریک و برگ همچو برگ ترخون
بود و از تیتو غالتست و طبیعت آن حار در اول ثالثه یابس در آخر ثالثه است و لبن آن حار یابس است در
چهارم و در وی قبض و حدة بود و لبن آن معین بر قلع اسنان باشد و چون با آن نمک هندی و صبر
و سداب اضافه کنند مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر باشد و استعمال او مفید بود و با مقل و سکبینج و اشق و
زیت نب قولنج را نافع باشد و معده و کبد و باه و منی و صاحب مزاج حار را مضرت رساند و امعا و عروق
مقعد بکشاید و اصلاح آن آنست که کیاه آنرا نکوفته بکشبانروز در شیر تازه خوبیسانند و چند نوبت
مکرر سازند و با انیسون و کثیرا و زیره و سپید و هلیله مخلوط کنند و شربتها از شیر مصطلح است و وزن آن
تا چهار دانگ و در لبن آن خیری نیست و از جمله سموم است شحم یعنی پیه وی آنست که از حیوان
فربه گیرند و طبیعت آن حار رطب است و حشو تر حلق را نافع باشد و مرخی و مفتح بود و مصلح آن لیمو
و زنجبیل و شکر بوده است و بحسب اختلاف مزاج حیوان مختلف بود و پیه بط الطف و اسخن از پیه
دجاج است و پیه خروس متوسط و پیه شتر اسخن از جمیع شحوم است و رطوبت آن کمتر بود و پیه
بشتر و پیه بز اقبض از جمیع باشد و تحلیل در شحم تیس زیاده بود و در پیه خوک رطوبت و تلیین
و نضج زیاده از سایر شحوم بود و حرارت آن کمتر از پیه معز و تیس بود و بدل آن پیه بز بود و پیه گاو
متوسط الاحوال بود میان پیه شیر و پیه بز و جمیع افعال القوی از پیه ماده است و منافع
پیه هر یک از حیوانات در ذکر منافع آن حیوان مذکور است شربین درختیست که از آن
قطران حاصل شود و آن جنس شجره صنوبر است و طبع آن حار یابس است قریب بدرجه ثالثه و
ورق آن چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند وجع اسنان را تسکین نماید و ثمره آن سعال و
تقطیر البول را نافع بود و با فلفل بول را براند و شکم ببندد و چون با پیه ابل مخلوط سازند و بر بدن
مالند هوام نزدیک او نروند شمع بهترین آن سفید و پاکست و طبیعت آن بارد یابس است
در اول و در وی حلاوت و تخفیف و تحلیل و غذائیتی هست و چون با سرکه بر جرب مالند مسهح طلا
سازند فایده دهد و با آب و سرکه گرم کرده نقرس و صداع حار را مفید بود و مانع سیلان فضول
بمفاصل شود و تضمید آن با آرد جو با پوست خشخاش و اکلیل الملک درد پهلو را نافع بود و با زفت و
زنیانج و سرگین کبوتر اورام صلبه را نضج دهد و بگشاید و اورام حاره را تحلیل دهد و چون نیم
کوفته گرم کنند و کماد سازند تسکین اوجاع حاد بیارد و حرارت کند و ضماد آن با زفت رطب و موم و زیت
و بول صبی غیر محتلم منضج خنازیر بود و با عصارات بارده مثل عصاره خرفه و عنب الثعلب و سرکه و مرد
و دم خارجین را و جلع آن وجرب و حمره و قلعوی را نافع بود و محدث ریاح و معص باشد و گفته اند
مضر است بمثانه و مصلح آن انیسون است شعر محرق محرق مسخن و مجفف و بقوت باشد و دمل
را جلا دهد و قروح و بخور را خشک کند و با سرکه شرا را دفع نماید و چون با عسل سحق کنند و بر
قلاع صبیان مالند نفعی بین رساند و چون با روغن گل در گوش چکانند تسکین وجع دندان

نماید

نماید و موی آدمی چون با سرکه بر گزیدن کلب کلب ضماد سازند در ساعت فایده دهد و چون بقرب
صرف و زیت ترسازند و بر جراحات سر نهند منع ورم کند شقشین حریفیست که آنرا بیاری
سو کما کویند و طبیعت آن حار یابس است و مشایخ و امهات و صاحب فالج را نافع بود و گفته اند که او را
خاصیتی در تقویت قوه ماسکه باشد و این زهر کفته که گوشت را زیاده کند و حفظ و ذهن را تیز کند و حواس را
قوة دهد و محدث سهر بود و مصلح آن سرکه و کشنیز باشد و باید که چون از یکسال بگذرد و نبود مخدو شود
کرمیه آن تخت بود و باید که بعد از ذبح یک روز بگذارند و بعد از آن بنوشند شقایق النعمان
حار یابس است در اول و بعضی گفته اند حار رطب در دوم جالی و محلل حادر و منضج و ملطف
و مفتح و مسهل قروح و بخر باشد و چون مضغ نمایند بلغم را جذب نماید و تقشر و جرب مسرح را نافع
بود و گل آن با پوست جوز مخلوط ساخته موی را سیاه کند و گفته اند که چون گل شقایق را در شیشه
کنند و در زیر و با الاحال و بگذارند در حقنه بپزند و در سرگین اسپ بچهل روز دفن سازند بعد خضاب
قوی بود و موی را بیک طرح رنگ کند و عصاره آن چون سعوط سازند سعفه را نافع بود و
اکتحال بعصاره آن حدقه را سیاه کند و منع ابتدا نزول کند و بیخ آن قوت دهد و ظلمت بصر و بیاض
عین را مفید بود و آنرا حار دشتی گویند از قسم جلا دهد و چون حشیش و قضبان آن بپزند و بنوشند
شیر بیاید و چون بر پشم بیارا احتمال نمایند مدر حیض بود و گفته اند که چون چند روز متوالی هر
روز یکدرم شقایق النعمان را با آب سرد بنوشند برص را شفا دهد و مجرب است شقاقل
حار رطب است در دوم و مقوی اعضا و امعا و ملین و مکثر منی و مهیج باه باشد و مرباء آن مقوی الحرارة
و مسخن معده و کبد بود و بدل آن مثل آن بوزیدان است شکاعی کیاهیست مشابه بادآورد
در قوت لیکن قبض و قبض شکاعی اکثر از اوست و طبیعت آن حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند
حار در اول یابس در ثانیه است و مقوی معده و کبد و محلل و لطیف بود بغایت و چون با شراب بنوشند
یا سعوط سازند یا طلا کنند فالج را نفع رساند و رطوبات معده و ریاح رحم را دفع کند و حمیات
عسر خصوص اطفال صبیان را نافع بود و ثمره و بیخ آن ورم لثه و اورام معقد را فایده دهد و بیخ آن ترف
نسا و سیلان رطوبات بدن را مفید بود و قروح را مندمل سازد و قدر ماخوذ از آن دو درم
باشد شلع بلت الطلا الله وسم الفار نیز گویند و آن دو نوع است ابیض و اصفر چون
با خمیر سرشته بموش که بخورد بمیرد و موشی که از بخار آن موش بحمیره بپرد و بسد بمیرد و این
صحیح است شلجم حار در دوم رطب در اول است و غذا و سینه را نرم کند
و مولد منی تیهق و مدر بول بود و مهیج و متر خوردن آن حبی را با آب تا سازد و چون نیم کوفته
خردل بپزند و بشوید طعام و مقوی معده باشد و طبخ آن نقرس و شقاق حادث از سرما را بپی
و در آن غلظت و نفخ هست و دیر هضم شود و مصلح آن بیکی از جوارشها است و تخم شلغم جالی و
منبه شهوة غذا و مهیت و در ترکیب مستعمل است جهت سموم لسع هوام مستعمل است

شمع معتدل است و بعضی گفته‌اند حار است و ملین و مسهل و منضج و محلل است و منبت
لحم باشد و مناسب مرهم‌های حاره و یابسه بود و چون بر سر و بر ریش طلا سازند فایده دهد و صلابت اورام
و اعصاب و جگر را نرم سازد و قروح را [illegible] سازد و خشونت سینه را نافع باشد و
چون طلا سازند یا با روغن بنفشه لعوق نمایند و استنشاق دخان آن دافع مضرت و با بود و چون
با روغن سوسن مخلوط کنند و بر [illegible] طلا سازند [illegible] خوب و صاف گرداند و کلف ببرد و چون
ده حب [illegible] مقدار نخود هم از آن تناول نمایند مانع [illegible] شیر در پستان و منعقد شود و چون
همین مقدار از آن در [illegible] معمول انجا [illegible] با بریخ بنوشند قروح امعا را شفا بود و سموم [illegible]
خار و پیکان از بدن جذب کند و چون بر جراحت پیکان زهر دار نهند جذب سم کند و چون ببویند
عطسه آورد شمشاد را زیانج است شنج بارد یابس است چون [illegible] و نرم سحق کنند
و بنوشند و بدان اکتحال نمایند بیاض عین را ببرد جلی دهد و نفع دمعه کند و حس بصر را قوی
گرداند و گفته‌اند مسکن اوجاع حاره بود و بدل آن اجل بخشد شنجار ابو خلسا است شونیز
حار یابس است در سیم و ملطف و مقطع بلغم و محلل ریاح و منقی و جلا و قاتل دود و حب القرع و مدر
بول و حیض و مخرج جنین باشد و بهق و برص و جرب و ثالیل را قلع کند و با سرکه قروح بلغمیه و جرب
متقرح و سوء القنیه و اورام صلبه و بلغمیه را فایده دهد و چون بر پیشانی طلا سازند صداع بارد را
نفع رساند و سده مصفاة بگشاید و بریان کرده آن چون در کیسه کتان کنند و صاحب زکام ببوید
فایده دهد و چون بکوبند در سرکه خوابانند و صباح سعوط سازند وجع مزمن راس و لقوه را نافع
بود و چون سحق کرده با روغن حبة الخضراء مزوج سازند و سه قطره از آن در گوش چکانند ریح و
سده و برودت عارض گوش را ببرد و چون سحق کرده با آب حنظل تر یا مطبوخ آن [illegible] و بر ناف
ضماد کنند در اخراج حب القرع قوی بود و با آب [illegible] آورد و چون سحق کرده
با خون [illegible] تغییر لون نماید [illegible] با سرکه مسکن وجع
اسنان باشد خصوصاً با چوب صنوبر و چون سحق کرده با روغن [illegible] سعوط سازند مانع [illegible]
آب گردد و چون با عسل و آب گرم بنوشند حصاة مثانه و کلیه را منفعت سازد و چون سحق کرده
با بول [illegible] بنهند و [illegible] متآکله بصلاح آورد [illegible] و چون سحق کرده با
سرکه و روغن گل انواع جرب را مفید بود و چون بریان کرده سحق کنند و در زیت خیسانند
و از آن سه قطره یا چهار قطره در بینی چکانند زکامی را که با آن عطسه بسیار بود نافع باشد و
از دود آن هوام بگریزند و نوشیدن آن اصحاب نفس و حمیات بلغمیه و سوداویه و لسع
رتیلا را مفید بود و قدر مأخوذ از آن یک درم باشد و اکثار آن مهیج خناق بود و بعضی گفته‌اند
قاتل باشد و روغن شونیز را چون سعوط کنند فالج و کزاز و لقوه را نافع باشد شوکران بارد
یابس است در سیم یا چهارم مخدر و مجمد دم و مسکن حمره و نمله و مانع نزف دم و حابس طمث

باشد

باشد و چون با برگ آن بکوبند و بر انثیین ضماد کنند کثرت احتلام را نافع بود و چون بر پستان ضماد
سازند قطع شیر کند و نگذارد که پستان [illegible] بزرگ شود و چون بر نقرس طلا کنند فایده دهد
و چون بر موضعی که موی آن برکنده باشند مانع برآمدن موی شود و خوردن آن قاتل است و [illegible]
شراب صرف بود شهدانج تخم قنب است و آن انواع است بستانی و بری بود و طبیعت آن حار یابس
در سیم و بعضی گفته‌اند که حرارت آن در اول بود و بعضی گفته‌اند بارد یابس است در اول و بری حار
یابس است در چهارم و منشف رطوبات معده و محلل ریاح و مخفف و مدر بول و قاتل دود و [illegible]
و ردی الخلط و مصدع و قاطع منی و مظلم بصر باشد و معده بد بود و چون بریان کنند ضرر آن کمتر
شود و با قند یا بادام و خشخاش باید خورد و بعد از آن سکنجبین و برگ آن چون بکوبند و [illegible]
آن بنوشند [illegible] و طبیخ بری چون ضماد سازند اورام حاره و جمره را فایده دهد و عصاره آن
وجع گوش [illegible] را تسکین نماید و رطوبت گوش را دفع کند و روغن آن نیز همین فایده دهد و نوعی
دیگر هندی بود و در قنب گفته شود شیطرج بهترین آن هندی است و طبیعت آن حار یابس
در آخر درجه دوم و جالینوس گفته حار در چهارم است نوشیدن آن وجع مفاصل را نافع باشد
و طلاء آن با سرکه بهق و برص و [illegible] و جرب را قلع کند و چون بر طحال [illegible] سازند
نفع رساند و قدر مأخوذ از آن یک مثقال بود و بدل آن بوزن آن [illegible] است شیح بهترین
آن ارمنی است و طبیعت آن حار یابس است در سیم و مقطع و محلل ریاح و مسکن اورام و [illegible]
و مانع اکله و قاتل دود و حب القرع و مدر طمث و بول باشد و [illegible] نفس و لسع عقرب و رتیلا
و سموم را نافع باشد و خاکستر آن با زیت یا روغن بادام چون طلا سازند داء الثعلب را فایده
دهد و روغن آن انبات لحیه کند و برودت [illegible] را نافع باشد و قدر مأخوذ از آن دو مثقال
بود و [illegible] و عصب مضرت رساند و مصلح آورد و گفته‌اند مصلح آن ترمس بود شیلم حار
در سیم یابس در دوم است و لطیف و جلا و محلل باشد و طلاء آن با گوگرد بهق و برص را قلع
کند و با تخم کتان اورام و خنازیر را تحلیل نماید و با سرکه [illegible] سازد و چون با پوست
ترب و عسل بر قروح [illegible] ضماد سازند بصلاح آورد و با گوگرد و سرکه قوبا و جرب متقرح را فایده
دهد و چون با پوست [illegible] و زعفران و کندر [illegible] کنند [illegible] بود و چون کوفته بر [illegible]
نهند پیکان و خار از آن بکشد و چون [illegible] شراب خیسانند و بنوشند مسکر و مسموم بود و نان گندم
که در آن شیلم بود [illegible] شیرخشت طبیعت شیرخشت حار بالعدل
است و فعل آن اقوی از فعل ترنجبین باشد و حرارت کبد را [illegible] اطفال [illegible] نافع
بود و سینه را نرم سازد و طبع را روان کند شیراملج آمله در شیر خوابانیده است و نفع
آن کمتر از آمله بود و طبیعت آن بارد یابس است در سیم و بعضی گفته‌اند حار و رطب است و مسهل بلغم
لزج و مقوی شهوت و قاطع قی و [illegible] حرارت دم باشد و مقدار مستعمل از آن یک مثقال بود

صابون حار و یابس است در چهارم و مقرح و مهضم و جالیست و چون حمول
سازند بلغم خام را دفع کند و قولنج بگشاید و چون طلا سازند ورم صلب را نضج دهد و نرم کند
و چون در خرقه صوف کنند و بر جراحت و قوبا سخت بمالند دفع نماید و چون با مثل آن نمک مخلوط کنند
و در حمام بمالند حکه و جرب متقرح را ببرد و چون با مثل آن حنا مخلوط سازند اگر بر ناخن و درد بالا
طلا کنند تسکین وجع نماید و اگر بر عش طلا سازند قلع نماید و مجرب است و چون با روغن گل بجوشانند
و بر قروح سر صبیان طلا سازند و بدان ملازمت کنند تخفیف رطوبت غالبه و قروح را دفع کند و چون
بر قروح شهد پیه طلا کنند و هفت روز بگذارند و بعد از آن با آب گرم بشویند بغایت نافع بیند
و چون در حمام سر را بدان بشویند شپش بکشد و صبیان و حمل را ببرد و موی را جعد سازد
صبر سه نوع است اسقوطری و عربی و سمجانی و بهترین آن اسقوطریست که لون آن مانند جگر
بود و براق و بوی آن چون مر بود و در دست زود خرد شود و سنگ ریزه در آن نباشد و طبیعت
آن حار و یابس است در دوم و جالینوس گفته که طبع آن طبع بسیط مفرط نیست و قبض و مرارت بر این
شاهد اند لیکن قبض اندکیست و حرارت سخت و مخفف بی لذع و مسهل فضول صفرا و بلغم از سر و
معده و حوالی آن و منقی سده و مدمل قروح عسر الاندمال بود و بعضی گفته اند مسهل سودا نیز
بود و جراحات و سود و اورام دبر و مذاکیر و ناصور و داخس مفرح را و جالی مفاصل و امراض
معده و شکم که سبب آن اخلاط ردیه بود و قروح دهن و بینی و مالیخولیا و یرقان و قروح و جرب
عین را نافع باشد و بعضی از این که تراند و تذکیه عقل کند و جهت معده از جمیع ادویه بهتر بود و چون
با شراب بر موضع موی ناقص طلا کنند منع تساقط نماید و چون با روغن گل و سرکه بر پیشانی و صدغین
طلا کنند صداع را فایده دهد و چون با عسل مخلوط سازند آثار ضربه بادنجانیه را ببرد و چون با شراب
شیرین یا آب گندنا بر بواسیر نازیه و شقاق مقعده طلا سازند شفا یابند و چون بواسیر را قطع کند
و چون با خل و نطرون بر مقدم دماغ طلا کنند دماغ را گرم سازد و رطوبات دماغ را تخفیف
نماید و منع نزلات کند و شربت از آن دو درم بود و مضر است بجگر و امعا و مصلح آن گل و مصطکی
و مقل و کثیرا است و نوشیدن آن در سرما مخاطره بود و گفته اند که صبر اسقوطری در شرب
مستعمل است و عربی در طلا **صدف** بهترین آن سفید است که در آب عذب بود و طبع
آن یابس است و جاذب پیکان و استخوان از عضو و مسکن وجع نقرس و مفاصل و وجع معده
بود و چون بر طحال ضماد کنند و بگذارند تا خود ساقط شود نفعی بین رساند و چون حمول
سازند حیض براند و چون با سرکه سحق کنند رعاف را قطع کند و صدف سوخته دندان را
جلا دهد و جراحات عصب حسن را به صلاح آورد و اکتحال بدان غلظ جفن و بیاض و سبل را
و قروح عین را مفید بود و سوخته آن آتش و جرب و وجع قلب را منفعت رساند و قدری از لحم
از آن بکتحال بود و گوشت او عضه کلب کلب را نافع بود و گوشت صدف بریان چون سحق کنند

و بر بدن

و بر بدن طلا سازند تخفیف لقوه کند **صمغ عربی** بهترین صموغ است و خوبترین آن سفید
صافیست که چوب اندک داشته باشد و طبع آن معتدل است و بعضی گفته اند بارد و یابس است
و مجفف باعتدال و قابض و مغری و مقوی معده بود و خشونت حلق و قصبه ریه و سعال حاد و رمد
و خشونت جفن و حرقه عین و وجع و اسهال الصفراوی را نافع باشد و او را نصاف سازند و حدت ادویه بشکنند
و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا سازند مانع تنفط شود و چون در دهن نگاه دارند مواد
رقیقه که از دماغ بسینه ریزد غلیظ گرداند و چون بکتحال از آن بایلند و قیر و روغن گاو که از آن
سه روز بنوشند تنفس دم بواسیر و زخم و هر موضع که بود باشد قطع کند **صنوبر** در پوست
کاج قبض بسیار هست چون برنج ضماد کنند نفع رساند و چون بر سوختگی آب گرم ذرور سازند
شفا یابند و غرغره بطبیخ پوست آن بلغم را جذب کند و مضمضه بطبیخ آن با سرکه وجع اسنان را
تسکین نماید و پوست و برگ آن چون شانید و وجع کبد را نافع بود و منفعت حب آن در حرف حا گفته
شد **صندل** جالینوس و ابن ماسویه گفته اند که احمر اقوی بود و بعضی گفته اند که ابیض اقوی است
و بهترین آن صندل سفید مقاصریست و طبیعت آن بارد در سیم است یابس در دوم و مفرح و
مقوی قلب بود و صداع و خفقان و حمیات حاده و حرارت کبد و ضعف معده حار را نافع باشد
و صندل احمر بارد و یابس است در دوم و بعضی گفته اند که حار و ابیض است و شیخ ابو علی در ادویه
قلبیه گفته که برودت ابیض اشد است و یبوست احمر اکثر مانع انصباب مواد و محلل اورام حار بود
و طلاء آن احمر و صداع را نافع بود **صوف** نیم حار و یابس است و جامه معمول از آن مسخن و مجفف
بود و اعضا را صلب گرداند و پشم محرق یابس است در سیم قروح را تخفیف نماید و اذا به لحم زاید ببرد و اندمال
جراحات کند و شریف گفته که چون خرقه صوف بر گردن دو زدگان بندند از رو ندکالم نیابند و چون
میان انگشتان دست و پا کرشق شده باشد بر پشم زده تر سازند و بکشند و روز بگذارند بعد از آن
بیرون آورند همکه رسانند شقاق را زایل کرده اند **حرف الضاد ضبع عرجا** چون یکی
از دندانهای او با خود نگاه دارند و بر کلب بکشند نباح نکند و زهره او با پیه شیر چون بر رو مالند
رنگ رو را صاف کرده اند و کلف ببرد و اکتحال بزهره او حتی را نیز کرده اند و با فلفل کوفته طلا کردن
داء الثعلب را نافع باشد و در غم بعضی از اطبا آنست که چون پوست حوالی خاصیه او بنوزانند و
با زیت سحق کنند و بر دبر مأبون مالند ابنه از او زایل شود و گفته اند که چون دست راست او قطع
کنند و حالتی که زنده باشد و چون پیش ملوک روند با خود نگاه دارند در نزد ایشان معظم
و مقضی الحاجت گردند و چون ضبع عرجا زنده در بیت یا در آب سیب و نخود اندازند و بجوشانند
تا در آنجا بپزد و صاحب وجع مفاصل و نقرس در آن نشیند مرض او زایل گردد و ریاح غلیظه
دفع شود و مغز ساق آن چون در زیت انفاق بگدازند و بر نقرس طلا کنند منفعت عظیم بیند
و پوست او چون بر شکم زن حامله بندند بچه را از سقوط محافظت نماید **ضفدع** گفته اند

کروزق نهری چون با غلب و زیت طبخ نمایند و استعمال کنند باد نهر جذام و جمیع هوام باشد
و چون بسوزانند و با نفت رطب بر داء الثعلب طلا کنند زایل گرداند و خاکستر آن چون بر موضع نزف
دم نهند حبس نماید و رقاف را نافع باشد و چون مخصوص سازند بر لسع عقرب و حیه نهند نفع دهد
و چون ضفدع پوست کنده و سر و اطراف انداخته بر موضعی نهند که پیکان در استخوان مانده باشد
و بجهد و جذب بیرون نیاید جذب کند **حرف الطاء المهملة** **طالیسفر** پوست بیخ زیتون هندیست
و طبع آن بیش بعضی حار یابس است در دوم و قابض و مخفف و محلل بود و دربه و قروح امعا
و نزف دم زخم و مقعد و بواسیر و قلع و لقوه را نافع باشد و قدر مستعمل از آن یک مثقال بود **طاوس**
گوشت و پیه او مجامعت را قوت دهد و زهره او با سرکه کهنه بمش هوام را نافع بود و چون منطون زهره
او با سکنجبین بنوشند شفا یابد و خون او چون با انزروت و غلیه مخلوط سازند و بر قروح رطبه
ردیه که خوف از حدوث آکله باشد طلا سازند صلاح آورد و زبل او چون بزیت البل طلا کنند قلع
نماید و استخوان او چون بسوزانند و سحق کنند و بر کلف طلا سازند زایل کند و اگر بر برص
مالند لون آنرا تغییر دهد **طباشیر** بهترین آن سفید سبک بود که زود خورد شود و
طبیعت آن بارد در دوم یابس در سیم است و بعضی گفته‌اند مرکب القوی است همچون گل و در آن
قبض و اندک تحلیلی هست قلاع و اورام حار معین و کرب و التهاب معده و حرارت کبد و حمیات
حاده و توحش و غم و خفقان حار و غشی که از انصباب صفرا بمعده باشد و بواسیر را نافع بود
و مفرح و مقوی قلب و معده و مسکن عطش و مانع انصباب صفرا بمعده و قاطع قی صفراوی
و دافع اسهال صفراوی باشد و قدر مأخوذ از آن نیم درم بود و نوشیدن آن مضر بود بباه
و اصحاب گفته‌اند دیر مضرت رساند و مصلح آن گلاب بود و بدل آن بوزن آن طین مختوم و بوزن
آن عصاره لحیة التیس است **طحلب** بارد رطب است در دوم و قابض و مبرد و جابر
بود و چون طلا سازند اورام حاره و حمره و نقرس را و جمیع مفاصل حاره و صلابة الامعاء
صبیان را نافع بود و چون در زیت کهنه بجوشانند عصب را نرم کند **طحال** ردی الکیموس
و مولد خون سوداوی و بطی الهضم باشد **طرفا** بارد یابس است و مقطع و محلل باشد
و در آن قبض و تخفیف بود و طبیخ آن چون نطول سازند نشیش بکند و ضماد ورق آن اورام
رخوه را فایده دهد و دخان آن اورام بارده و بواسیر و قروح رطبه و جدری و زکام را نفعی
عجیب رساند و خاکستر آن چون بر سوختگی آتش و قروح رطبه ذرور سازند نافع بود و چون
ورق آن با سلاله بجوشانند و بدان مضمضه کنند وجع اسنان را ساکن گرداند و جلوس
در طبیخ آن سیلان رحم را نافع باشد و چون قضبان آن در سرکه بجوشانند و بر طحال ضماد کنند
شفا یابد و نوشیدن شرابی که ورق و قضبان آن در آن جوشانیده باشند همین فایده دهد
و ثمره آن جزمازج است و منافع آن در حرف جیم گفته شد **طرخون** حار یابس است در دوم

و در آن

و آب گرم

و در آن قوه مخدره هست و مخفف رطوبات و مقوی معده و تغییر الهضم باشد و معطش و
قاطع شهوت باه و محدث وجع حلق بود و مضغ آن قلاع را نافع باشد و بوی دهن خوش کند و چون قبل از
شرب ادویه کریهة الطعم مضغ نمایند تخدیر حس ذوق کند و مصلح آن کرفس باشد **طراثیث**
دو نوع باشد شیرین سرخ و سفید تلخ و بهترین آن سفید است و طبع آن بارد یابس است در دوم
و قابض و مانع حرکت دم باعضا و مقوی مفاصل مسترخیه و کبد و معده و حابس نزف دم باشد از نفث
و زخم و مقعد و سایر بدن و شکم ببندد و بواسیر خاصه معده و کبد را و اسهال دموی و مغص و وجع
امعا را نافع باشد و قدر مأخوذ از آن یک مثقال بود **طرخشقوق** هندباء بریست و طبع آن بارد یابس است
در اول و بعضی گفته‌اند رطب است و مبرد و مفتح سده کبد بود و لبن آن بیاض عین را جلا دهد و عصاره
آن استسقا را نافع باشد و مقاومت سموم کند و چون ضماد سازند جمیع لسوع خصوصا لسع عقرب را
فایده دهد **طلق** کوکب الارض گویند و آنرا بهیچ چیز سحق نتوان کرد و چون احتیاج بحل آن باشد
با سنگ پاره چند در خرقه حسر کنند و در آب گرم مضمضه کنند تا حل شود و بعد ... استعمال
نمایند و کلس آن اقوی و الطف است و طبع آن بارد در اول یابس در دوم است و قابض و حابس دم از
زخم و مقعد و حالق باشد و اورام پستان و مذاکیر و پس گوش و سایر لحوم رخوه و ابتداء ذوسنطاریا
را نافع باشد و نیم مثقال از آن مفتت حصاة کلیه و مثانه بود و با لسان الحمل نفث دم را فایده دهد **طلع**
ثمره نخل را در اول ظهور طلع خوانند و طبع آن بارد در اول یابس در ثانی است و مقوی احشا و مانع انصباب
مواد و قاطع اسهال و نزف و نفث دم و عسر الهضم و مولد قولنج باشد و مصلح آن زنجبیل پرورده و جوارشات
حار بود و دقیق نخل ذکر که آنرا بپارسی گشن خرما گویند باه را زیاده کند و مجامعت را قوت دهد **طیهوج**
بهترین آن فربه و طبخ جریخی بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و شکم ببندد و لحم آن مفید بود
طین مطلق مبرد و مخفف و طالبیت و گل خالص از زمینی که از قلب برات ... مخففا بدان
رخوه بود لذع ... و دفن چون بر خنازیر و صلابات طلا کنند فایده دهد و چون بر مستسقی
و مطحول طلا سازند نفعی بین رساند **طین مختوم** بهترین وی آنست که آنرا بمهر سیب آید
و خون که از دهان آید حبس کند و بر زبان چسبد و بغایت نرم و براق و املس بود و طبع آن معتدل است
در حرارت و برودت و در آن رطوبتی ممتزج بیبوست باشد لیکن یبوست آن زیاده از رطوبت باشد و در آن خاصیت
عجیب هست در تفریح و تقویت قلب و مبرد و معرق و مانع نزله و قاطع دم از هر عضو که باشد و مدمل
جراحات طریه و قروح عسرة الاندمال و مانع آکله و معین بر انجبار اعضا از سقطه بود و سل و نفث
الدم و وجع امعا و ابتدا اورام حاره را نافع باشد و قدر مأخوذ از آن یک درم بود و چون با شراب
بیاشامند و با سرکه طلا کنند مقاومت سموم و نهش جمیع هوام کند و چون قبل از شرب سم
یا بعد از آن بنوشند لا بد الغثیان شود تا سم بقی بیرون آید و چون سم ... سحق کرده آن در ...
و با نوشند از وبا ایمن باشند و چون بر سوختگی آتش طلا کنند مانع تنفط شود **طین ارمنی**

بهترین آن سرخ وردی بود که در آن رملی نباشد و بر زبان بچسبد و طبیعت آن بارد در اول
یابس در دوم است و مخفف و حابس دم و مانع نزله بود و قلاع و نفث الدم و سل و ضیق النفس
که بسبب آن نزله بود و قروح امعا و اسهال و نزف زخم و جراحات سلیم و با شیر را نافع باشد و با
شراب و کلاب دافع غالیه و با بود و قدر ما یخورند از آن یک مثقال باشد و چون با اقاقیا طلا کنند کسر خفقان
را مفید بود **طین قبرسی** بهترین آن احمر خوشبوست که بغایت بر زبان بچسبد چنانچه
جدا نتوان کرد و طبع آن بارد یابس است و قابض باعتدال و قاطع دم بود و طلا کردن آن اورام حاره
و سقطه و جبر اعضا را نافع باشد و نوشیدن آن نفث معده و کبد و نفث الدم را فایده دهد و چون
بکمدم با آب سرد بنوشند دفع اذیت ادویه قتاله کند **طین قیمولیا** مانند صفایح رخام بود و سفید
و براق و خوشبو و قوت آن مرکب است و در آن تبرید و تحلیل هست و چون بشویند تحلیل آن باطل شود
و بارد یابس و مخفف بود و چون طلا سازند با سرکه و آب اورام حاره و سوختگی آتش را نافع باشد
و مانع حرقه اشنا او نصح گردد و محرقات و جرب و عسر الاندمال را فایده دهد **حرف الظاء ظلف المعز**
سرد و خشک بود در سیم چون خاکستر آن را با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **حرف العين**
عاقرقرحا حار یابس است در سیم و مفتح سده مصفاة و جاذب رطوبات از داخل بدن و مانع نوبت
کزاز بود و چون با نبیذ بر بدن مالند مدر عرق باشد و استرخا اعصاب و فالج و صرع
و عرق النسا را مفید بود و مضمضه بطبیخ آن وجع اسنان را تسکین نماید و چون با سرکه بپزند
در دهن نگاه دارند اسنان متحرکه را محکم سازد و سقوط لهات و استرخاء زبان را اگر از بلغم بود باشد
نفع رساند و غرغره بدان منقی دماغ و جاذب بلغم بود و مضغ آن با مصطکی همین فایده دهد و چون
بانیث قبل از نوبت با اصل بر بدن مالند فایده بینند و چون بالعسل معجون سازند و لعق نمایند بلغم در
معده بگدازد و باه را زیاده کند و صرع را مفید بود و قدر ما یخورند از آن نیم درم باشد و روغن آن لقوه
و استرخا و فالج را نافع باشد و چون قبل از جماع قضیب را بدان چرب سازند شهوت برانگیزد و معین
بر سرعت انزال باشد **عدس** دو نوع است عدس ماکول و عدس بری تلخ و بهترین آن سفید بی پوست
کرده و پخته شود و چون در آب خوب پیانه آب را سیاه نکند و طبع آن معتدل است در حرارة و برودة
و یابس است در دوم و مرکب است از قوه قابضه و شالیه و در پوست آن قبض بسیار است و نفاخ
و مخفف و مغلظ دم و مسکن حدة دم و مولد خلط سوداوی و عسر الهضم بود و بصاحب صرع کی
بد باشد و مانع ادرار بول و حیض گردد و شکم بر بندد و آنچه که در آن عدس پخته باشند شکم براند
و خناق را نافع بود و اکثار آن خوابهای بد بیند و بر اعصاب و سر و شش بد بود و صاحب
حدة ی و اورام حاره را نفع رساند و اکثار اکل آن مولد جذام و سرطان و اورام صلبه و بواسیر
و سایر امراض سوداوی باشد و غشاوه و ظلمت بصر آورد و با یک تخم عدس را خوب مقشر سازند
و با کشک خوب با چغندر و اسفناج طبخ نمایند که از اجتماع ایشان سبب تغییر مزاج غذا

خوب

خوب مهرا شود و با حلویات نباید خورد تا موجب سده کبد نشود و چون با سرکه طبخ کنند و بر
خنازیر و اورام صلبه طلا سازند تحلیل نماید و قروح خبیثه را سود دهد و چرک را پاک کند و با ماء الحصرم طلا
و نمله و حمره و شقاق حادث از سرما و اورام پستان اگر از اجتماع شیر بود نافع باشد و چون با
سویق و مقل مفیدا کنند نفع رساند و ضماد آن با اکلیل الملک و روغن گل اورام عین و ورم مقعد
را فایده دهد و گفته اند که چون سه حبه از آن مقشر سازند و بلع نمایند استرخاء معده را مفید بود و
عدس تلخ مسهل دم و مدر بول و حیض باشد **عروق الصباغین** و عروق صفر نیز گویند و آن دو
نوع است کبیر که آن را بپارسی زرد چوبه گویند و صغیر که ماميران است و طبیعت آن حار یابس است در
سیم و مفتح سدد و محلل رطوبات و مضغ آن وجع اسنان را نافع بود و ضماد آن بصر را تیز گرداند
و بیاض را جلی دهد و با انیسون و شراب سفید یرقان سده را زایل گرداند و چون بکوبند و بر شوره
افشانند خشک سازد و جرب را قلع کند و با سرکه کلف را ببرد **عرطنیثا** بیخ بخور مریم است
و آن را آدربو گویند و بتازی چرک الشنان گویند و طبع آن حار یابس است در سیم و مقطع و
مخفف و معطش و مفتح سده مصفاة و حسوم و افواه عروق و دافع فواق و مسقط جنین و مدر
طمث و محلل جراحات و خنازیر و سایر صلابات بود و سحق کرده آن با سرکه داء الثعلب و کلف را
ببرد و خاکستر آن با سرکه عرق النسا و وجع الورک را مفید بود و چون با شراب بنوشند نهش هوام
و سموم را نفع رساند و چون زن عاقر حمول سازد رحم را جهت حمل مهیا سازد و منع حمل کند و
بدل آن در اسقاط و منفعت سموم بوزن آن زراوند طویل و دانه ترنج و قوة بیخ است **عسل** حار
یابس است در دوم و مفتح افواه عروق و محلل رطوبات و مانع عفونت و فساد لحم و سوق قروح و سحج
عانه و جاذب رطوبات از قعر بدن و محلل اخلاط بلغمی باشد و چون بر بدن مالند قمل و صئبان را بکشد
و با قسط کلف را ببرد و با نمک آثار ضربه را زایل سازد و با شبت و نمک تو ثول را قلع نماید و چون
با نمک اندرانی نیم گرم در گوش چکانند وجع را تسکین نماید و از چرک پاک سازد و سمع را قوت دهد
و دوی را دفع کند و چون با سرکه مخلوط ساخته چند روز مضمضه کنند بیخ اسنان را نگاه دارد
و چون با انگشت بر دندان مالند دندان را سفید گرداند و صیقل دهد و گوشت لثه بر رویاند
و چون با زراوند طویل و کرسنه بر جراحات عمیقه نهند گوشت بر رویاند و غرغره بدان خناق
و ورم لوزتین را نافع بود و عسل کف نگرفته نفاخ و مسهل بود و پخته و کف گرفته قابض باشد
که شکم بلغمی مزاج را بر بندد و غذا بسیار دهد و نوشیدن عسل گرم کرده با روغن گل نهش هوام
و شرب افیون را فایده دهد و چون لعق نمایند عضه کلب کلب را نافع باشد و اصحاب امزجه بارده
را موافق بود و شبان و صفراوی مزاج را مضرت رساند و اکثار آن مهیج قی بود و مصلح آن انار
ترش و حماض و ترنج است و قثاء العسل منقی سینه و مقوی باه و معده و مشهی طعام و مدر بول
بود و فالج و صداع را نافع باشد و نوعی از عسل باشد که بوییدن آن معطش بود و خوردن آن

ذهاب عقل وغشی وعرق بارد وعلاج آن قی است بعد از نوشیدن ماهی شور وشراب **عصفر**
کل قرطم است وطبع آن حار در اول یابس در دویم است ودر آن قبض معتدلی با اصلاح هست کلف
وبهق را ببرد وباسرکه قوبا را دفع کند **عشر** لبن آن حار محرق ومسهل ومضعف امعاست وقوی
از جمیع لبن شیرهاست وچون طلا سازند سعفه وقوبا را دفع کند **عصفور** طبع آن حار یابس است
در سیم وصحن ومخفف وقلیل الغذا ومولد خون بد بود واسترخا وفالج ولقوه واستسقا را نافع باشد
وباه را زیاده کند وخاصه دماغ وی ومحرور المزاج را نافع باشد ومصلح آن سکنجبین ترش باید خورد
عصا الراعی بر شیاه دار روست وگفته شد **عظام** استخوان سوخته مخفف ومحلل بود
واستخوان کهنه چون بسوزانند قروحی که در اعضا باشد مثل ذکر وانثیین وما بینهما
بصلاح آورد وچون استخوان پوسیده با سرکه بپزند وطبیخ آن برسر بریزند قطع رعاف کند وچون
سحق کرده با الشعیر بسرشند وبر [illegible] جدری وغیر آن نهند سودمند [illegible] وچون استخوان [illegible] سحق
کرده بجوید صاحب تب ربع دهند چنانچه نداند فایده بخشد ومجربست وخاکستر استخوان سوخته
با سرکه سوختگی آتش را مفید بود ودر خواص ابن زهر مذکور است که چون دندانی که اول از صبی
ساقط شود قبل از آنکه بر زمین رسد در صحیفه نقره گیرند وبر زن آویزند مانع حمل شود واگر استخوان
آدمی مرده با [illegible] بپزند وبخوردی کرده باشند [illegible] زایل کرده واگر بر صاحب تب ربع آویزند نفع رساند واگر
قلامه اظفار عشره آدمی بسوزانند وخاکستر آن بخورد کسی دهند محبت والفت صاحب اظفار در
دل آنکس پیدا شود واگر دندان آدمی واستخوان بال راست هدهد در زیر سر خفته نهند مادام که
در زیر سر او باشد بیدار نشود **عفص** بهترین وی آنست که سبز وصلب بود وطبیعت آن بارد در
اول یابس در دوم است وبعضی گفته اند بارد در دویم یابس در سیم است وقابض ومخفف ومانع
رطوبات از سیلان ومشد اعضا رخوه ومقوی لحمان ضعیف ومستحضر بود وچون با سرکه
برقوبا طلا کنند دفع نماید وچون سحق کرده بر لحم زاید وقروح رطبه افشانند مفید بود وبا سرکه
قلاع صبیان را نافع باشد ومنع سیلان رطوبات فاسده بر بات ولثه نماید وچون بجوشند قروح
امعا واسهال [illegible] را فایده دهد وچون در آتش بسوزانند یا در زیت بجوشانند تا محترق شود
موی را سیاه گرداند وچون بپزند وسحق کنند [illegible] خادشه بر وخروج مقعد را نفع دهد و
جلوس در طبیخ آن خروج رحم وسیلان مزمن رطوبات از رحم را سود دارد وچون سحق کرده
[illegible] بپزند قطع رعاف کند وچون بسوزانند ودر شراب یا در سرکه اندازند
وسحق کنند نزف دم را قطع نماید **عقیق** ارسطاطالیس گفته که نوعی از عقیق هست که
حسن واشراقه آن بیشتر از انواع دیگر است ولون آن مشابه لون آبیست که از گوشت نمک
زده آید ودر آن خطوط سفید خفی بود وهر که خاتم سازد نزد خصم فزع وخوف او ساکن
شود ونزف دم از هر موضعی که باشد قطع کرده [illegible] باشد وسوخته آن مقوی قلب

دقیق

وقوة باصره بود وخفقان را فایده دهد ودندان متحرک را محکم سازد **عقرب** طبع آن بارد یابس است
چون بکوبند وبر لسع عقرب نهند نفع رساند وعقرب [illegible] کرده وچون با سرکه سحق
کنند وبر برص طلا سازند زایل گرداند وچون در زیت بجوشانند تا سوخته شود اگر آن روغن
بر داء الثعلب مالند موی برویاند ومجربست واگر در گوش چکانند درد گوش را ببرد واگر بر قروح
خبیثه [illegible] مالند وعقرب سوخته سحق کرده بر آن ذرور سازند بصلاح آورد واگر
عقرب مرده را در خرقه کنند وبر زن آویزند که اولاد او ساقط شود مانع اسقاط گردد وجنین
را محافظت کند وخاکستر عقرب سوخته مفتت حصاة بود وچون بدان اکتحال نمایند ضعف
بصر را فایده دهد **عقاب** [illegible] گوشت او [illegible] است وزهره او چون در چشم
کشند مانع ابتدای نزول آب گردد وبصر را تیز گرداند [illegible] وچون بخور سازند احتناق رحم
را فایده دهد [illegible] **علیق** علیق کلب
نوعی از آن [illegible] وشکوفه آنرا [illegible] خوانند وطبع آن بارد یابس وقابض ومخفف است قروح راس
[illegible] چشم [illegible] الدم [illegible] را نافع بود وچون ورق آن بر معده طلا کنند قوت
دهد ومانع انصباب مواد بدان گردد وشکم ببندد وچون بر جراحت نهند مندمل سازد و
چون ورق تازه آن مضغ نمایند قلاع وقروح دهن را شفا بخشد ولثه را محکم سازد وچون بجوشند
قطع سیلان رطوبت مزمنه رحم کند وعصاره ورق آن چون در آفتاب خشک شود در این افعال
اقوی بود وچون تازه آن بکوبند وعصیر آن بگیرند وصاف کنند وبگذارند تا غلیظ شود [illegible]
بدان [illegible] سازند [illegible] کنند جمیع امراض ظاهر چشم [illegible] را نافع بود وچون ورق واطراف
آن بپزند موی را خضاب نیکو بود وشکوفه آن قروح امعا واسهال را فایده دهد وامعا را قوت بخشد وورد
بیخ آن [illegible] وحصاة بود **علک** هر صمغی که آنرا توان خایید آنرا علک گویند [illegible]
علک مطلق گویند مراد از آن صمغ صنوبر باشد وعلک الروم مصطکی است وبهترین اصناف علک
وبعد از آن علک البطم وجمیع انواع علک مسخن ومخفف وملین ومحلل اند **عنبر** در ماهیت آن
اقوال مختلف هست وقول اقرب آنست که در بعضی از جبال قعر بحر [illegible] است مدتی جمع
میشود [illegible] معتدل [illegible] شکوفه های [illegible] باشد [illegible] بدریای [illegible]
و [illegible] شمعیه [illegible] نمی یابد و [illegible] پیدا می کند وآن عنبر
[illegible] گویند [illegible] است بعد [illegible] است وبهترین آن عنبر اشهب است
[illegible] زرد وبعد [illegible] سیاهست وطبیعت آن حار در دوم یابس در اول است وبهترین
عطرهاست ومقوی ارواح [illegible] ومفرح ومقوی قلب ودماغ واعضا عصبیه وحواس [illegible]
دماغ بود وفالج ولقوه وامراض بلغم غلیظ واوجاع معده بارده ورياح غليظ امعا را نافع باشد و[illegible]
را موافق باشد وچون طلا کنند شقیقه وصداع بارد بادی ومفاصل بلغمی را فایده دهد ومقوی

اعضا باشد و چون با بعضی از دهان مضغ کنند مثل روغن مرزنجوش و با بوبر سعوط کنند امراض
دماغ که از بلغم غلیظ و ریاح حادث شده باشد زایل گرداند و دماغ را بر دفع ابخره و رطوبت قوت دهد
و بوییدن آن فالج و لقوه و کزاز را نفع رساند و چون بخور سازند فضلات بارده را دفع کند و چون در
روغن بان حل سازند و بر فقرات ظهر مالند نخاع و جمیع اوجاع عصب را شفا رساند و چون حب
تا نه بدان بر کشند و به معده دهند مقوی فم معده بود و چون بنوشند اسهال متولد از برودت و ضعف
معده را قطع کند و چون مقدار یک دانگ از آن در قدح شراب کنند هر که بنوشد زود مست شود و شربتی از آن
دانگی بود و مضر است بکسانی که مستعمل آن نباشند و مصلح آن بوییدن کافور و خیار است
و اسحق گفته مضر است بامعا و مصلح آن صمغ عربی است و نصرانی گفته که مضر است بکبد و مضعف
اوست و اشتباه آن در ضعف کبد و الجبن است **عنب** بهترین آن سفید شیرین بود که پوست
آن تنک باشد و دانه کوچک و انگوری که دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد بهتر از انگور تازه
چیده بود و بیشتر آبی موافقتر بود و پوست و دانه انگور بارد یابس بود و گوشت آن حار رطب و مقوی
بدن و مولد خون خوب و سمن باشد و سینه و شش را نافع بود و باه زیاده کند و مثانه را مضرت
رساند و عطش آورد و مصلح آن انار ترش بود و پوست آن دیر هضم بود و انگور تازه چیده نفاخ
و محدث مرار بود **عنب الثعلب** پنج نوع است و بهترین وی آنست که ورق آن سبز و ثمره آن زرد
بود و طبع آن بارد در اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند حار رطب است مبرد و قابض بود و شربت
آب آن اورام باطن را فایده دهد و عطش را تسکین نماید و اورام معده و استسقا و اسود دارد و ضماد
آن جمیع اورام حار ظاهر را فایده دهد و چون با سفیداب و روغن گل بر حمره و نمله و حمرة مفرج
و سوختگی آتش ضماد کنند مفید باشد و چون نرم بکوبند و ضماد سازند بر عرق منفجر و معده حاره
و صلابت اورام بیخ گوش و ورم حجب دماغ را شفا رساند و چون در گوش چکانند درد دندان را
تسکین دهد و اکتحال بعصاره آن بصر را قوی گرداند و احتمال آن نزف حیض و سیلان رطوبات
از منفذ رحم را قطع کند و نوشیدن ثمره آن مانع احتلام بود و غرغره بدان اورام لسان را مفید بود
و شربتی از آن تا بیست درم باشد و اسحق گفته مضر است بمثانه و مصلح آن قند است **عناب** مسیح
گفته حار رطب است در وسط درجه اول و حرارتش بر رطوبت غالب بود و بعضی گفته اند بارد در
اول و معتدل در رطوبت و یبوست و مایل باندک رطوبتی و مبرد و مولد خون خوب
و مسکن حدت دم و مضعف باه و مقلل منی بود و خون را غلیظ گرداند و غذاء آن اندک بود و معده
بد باشد و دیر هضم شود و سعال و ربو و خشونت سینه و ریه و وجع کلیه و مثانه را نافع باشد
و چون رسیده بود طبع را نرم سازد و چون تازه و مقشر بود حبس طبیعت کند و شیخ ابو علی گفته
که قول خوب در باب عناب آنست که جالینوس گفته که وما وجدت للعناب فی حفظ الصحة
و ازالة المرض اثرا لکن وجدته عسر الهضم قلیل الغذا و شریف گفته که چون برگ عناب بخورند

بالاستدم

موافقه اسم بوزن انگور بسیار بزرگ

و بریند و بر کلف افشانند نفع تمام رساند که دوا دیگر چون این ثابت نشده لیکن باید که قبل از آن
قدری عسل غلیظ بر برص بمالند و بعد از آن سایند و چون پوست ساق درخت آن بکوبند و بوزن آن سفیداب
مخلوط سازند و جراحات مستمر را بدان پر کنند التیام یابد و شفا دهد و چون برگ آن در
آب بپزند و صاف کرده یخ دو زهره و نیم رطل بنوشند حکر را از بدن دفع کند و مجرب است و چون
صمغ آن در سرکه حل کرده چند روز متوالی بر قوبا مالند دفع شود و ورق آن دخان بحس دو ارق قوی
از طرخون نافع است **عنکبوت** نسج عنکبوت چون بر جراحات تازه بر ظاهر بدن نهند حفظ آن از ورم
کند و چون بر موضعی نهند که خون از آن روان باشد قطع کند و چون با بعضی مراهم مخلوط سازند
و بر ثآلیل و صدغین نهند تب غب زایل شود و شریف گفته که چون نسج عنکبوت بگیرند و سرکه بر آن
ریزند و بر محل نهند در محل اقلاع و بکذارند تا خشک شود نفع رساند و مانع تیره کردد
عنصل اسقیل است و گفته شد **عود** بهترین وی آنست که صلب و ثقیل و سیاه بود که مطلقا
در آن سفیدی نبود و در آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در آن نبود و زود کوفته شود و
طبیعت آن حار یابس است در ثانیه و لطیف و مفتح سده و مقوی احشا و اعصاب و مفرح و مقوی
قلب و کبد و حواس بود و دماغ را بغایت نافع باشد و بادها را بشکند و چون یک درم و نیم از آن بنوشند
رطوبت از معده ببرد و شکم بربندد و چون مضغ نمایند بوی دهن خوش کند و چون بخور سازند
بلغم از سر نازل سازد و مانع ادرار بول شود که از برودت و ضعف مثانه بود و چون سحق کرده بر
بدن افشانند بدن را خوشبو سازد و مقدار یک مثقال از آن چون بنوشند لذع و وجع معده
و ضعف آن را نافع بود و چون با آب بیاشامند وجع کبد و درد پهلو و قرحه امعا را فایده دهد
عود صلیب فاوانیاست و گفته شود **حرف الغین غافت** گیاهی است که شاخهای
آن باریک و گل آن لاجوردی مانند گل نیلوفر و ورق آن شبیه ورق شهدانج است و عصاره و شکوفه آن مستعمل
بود و طبع آن حار در اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند معتدل است در حرارة و برودة و
لطیف و محلل و مقوی کبد و مفتح سده کبد و مخرج صفرای محترق و مدر حیض بود و در آن قبض
اندک و عفوصت و حرارت بسیار هست و تلخی آن بیشتر بود و اوجاع کبد و صلابت طحال و اورام
معده و کبد و استسقا و حمیات مزمنه و ابتدای داء الثعلب را نافع باشد و چون عصاره آن با آب
شاهتره و سکنجبین بنوشند جرب و حکه را دفع کند و با شراب دود و حب امعا و نهش هوام را فایده
دهد و ورق آن چون نرم بکوبند و با پیه کهنه بر قروح عسرة الاندمال نهند شفا یابند و شربتی
از آن نیم مثقال بود و بدل آن بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین باشد **غاریقون** بهترین
آن سفید املس سبک است که زود منفت شود و صلب و سیاه قسم بد بود و طبع آن حار
در اول یابس در ثانیه است و جالینوس گفته که مرکب است از جوهر هوایی و جوهر ارضی که حرارة
آن را لطیف ساخته و در آن چیزی از مائیه نیست و محلل و مقطع اخلاط غلیظه و مفتح سده و مقوی

قلب و مفرح و مقوی عصب و دماغ و مسهل اخلاط غلیظ مختلف چه سودا و بلغم و مدر بول
و طمث و تریاق جمیع سموم باشد و صرع و ربو و نفث الدم و قرحه سیر و یرقان سدی و ورم طحال
و سعال بلغمی کهن و جمیع اورام و اختناق رحم و مغص و عسر بول و وجع کلیه و مثانه و سقطه و وجع
اوجاع غایصه در باطن بدن را نافع باشد و نافض و حمیات بلغمیه را فایده دهد و چون قبل از دوره
با شراب بنوشند و نوشیدن آن بطا ارد نه حصاة کلیه و وجع ظهر و اوجاع عصب و عضل را فایده
دهد و با سکنجبین وجع مفاصل و عرق النسا و با شراب لسع هوام را عظیم النفع باشد و با جند
بیدستر قولنج بلغمی و سفلی بکشاید و شربتی از آن دو انگی و نیم بود تا نیم درم و ضماد آن لسع افعی را
مفید بود و گفته اند که چون بر کسی بیاویزند عقرب نیش نکند **غار** درختیست بزرگ و قوت
آن در ثمره و ورق آن بود و طبیعت او حار یابس است در سیم و حب آن اصح است و ورق آن
چون با شراب بنوشند حصاة را [illegible] دفع کند و چون در آب آن نشینند امراض مثانه و رحم را موافق
بود و چون سحق کرده بر لسع زنبور مالند تسکین وجع کند و چون با سویق ضماد کنند جمیع
اورام حاره را ساکن گرداند و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند وجع اسنان را مفید بود
و چون چهار دانگ پوست بیخ آن با شراب بنوشند مفتت حصاة و قاتل جنین بود و گفته اند که
اگر ورق آن چون [illegible] افتاده باشد و بر بن گوش نهند [illegible] چنانکه خواهند
شراب بنوشند مست نشوند و اگر چوب درخت غار در موضعی که طفل در آن بخواب کند بیاویزند
در خواب نترسد و منافع حب آن در حرف حاء مذکور شد **غالیه** اورام صلبه را نرم کند و چون در
دهن بان ماخیری بگدازند و در گوش چکانند تسکین وجع [illegible] و چون در شراب کنند مستی زیاد
گرداند و بوییدن آن صرع و سکته و صداع بارد را نافع بود و مفرح قلب بود و چون حمول سازند اورام
صلبه و بلغمیه رحم و اوجاع بارده آن را مفید باشد و زخم [illegible] و مایل را فایده دهد و [illegible]
سازند **غبیرا** بارد در اول یابس در دوم است و قابض و حابس سیلانات و دابغ معده و قاطع
و قامع صفرا منصب باحشا و مسکن قی و حابس شکم باشد و صداع و سعال حار و [illegible]
[illegible] را نافع باشد و چون [illegible] سازند [illegible] مست شوند و بوی [illegible] نشا
باشد **غری** سریشم مغری و مخفف بود و سریشم حلوا حار یابس است در اول و حرارت سریشم
ماهی کمتر است لیکن پوست [illegible] بود و سریشم حلوا چون [illegible] در علاج صبیان [illegible]
نوتیا باشد و چون با جوز السرو [illegible] ضماد کنند نفع رساند و چون طلا کنند [illegible] فایده
دهد و مانع سقط [illegible] آتش شود و سریشم پوست گاو [illegible] چون با سرکه [illegible]
منقش طلا سازند قلع نماید و سریشم ماهی [illegible] آتش را مفید بود و جرب و [illegible]
و برص را فایده دهد چون با ادویه [illegible] مخلوط کنند **غرب** ورق و عصاره آن مخفف
بی لذع بود و خاکستر درخت آن با سرکه ثالیل را [illegible] ساقط سازد و پوست و ورق

آن سحق کرده چون بر جراحات تازه افشانند نفع رساند و چون بجوشانند حرارت را دفع کند و مضمضه آن علق
را از حلق بیرون آورد و جمیع آثار [illegible] **حرف الفا فاوانیا** عود صلیب است و آن نر بود
و ماده و نر بیخ سفید غلیظ است و بیخ ماده را شعبها [illegible] بود و [illegible] مشابه بلوط باشد و بهترین
آن غلیظ [illegible] و طبع آن حار یابس است و بعضی گفته اند معتدل است در حرارت و در آن تخفیف
و قبض با تحلیل و تفتیح و تلطیف و تقطیع و جلا بود [illegible] ثمر آن سیاه [illegible]
و نقرس و یرقان و وجع کلیه و مثانه و صرع را نافع باشد و گفته اند که چون فاوانیا [illegible] بر صبیان [illegible]
مانع صرع شود مادام که بر ایشان آویخته باشد و [illegible] ثمره آن [illegible] و [illegible] را نفع رساند
و نوشیدن ثمره آن [illegible] فایده دهد و چون [illegible] آن سحق کرده [illegible] کنند و صرع دائما
[illegible] دفع صرع کند و [illegible] آن با شراب چون بنوشند کابوس و اختناق رحم را دفع کند [illegible]
[illegible] طبع [illegible] آن مقوی معده و مسکن اوجاع آن و قاطع نزف دم زخم بود و [illegible] بول
حیض براند و چون زنان مقدار [illegible] از آن بنوشند بدن ایشان را از فضول [illegible] پاک
پاک سازند **فایند** بهترین آن سفید محمول از [illegible] باشد و طبع آن حار رطب بود در اول [illegible]
حار یابس است در دوم سعال و سینه را نافع بود و ملین شکم [illegible] معتدل باشد **فاشرا**
هزار چشان گویند و طبیعت آن حار یابس است تا درجه سیم و مخفف و ملطف و مسخن و محلل بود و بیخ
آن با کرسنه [illegible] ظاهر بدن را جلا دهد و [illegible] کرده [illegible] و ثالیل را
قلع نماید و با شراب [illegible] ساکن کرداند و صلابات را تحلیل دهد و [illegible] سازند [illegible]
[illegible] بیرون آورد و چون با [illegible] ضماد سازند ورم طحال را بگدازد و چون حمول سازند جنین را
بکشد و بیرون آورد و ثمره آن جرب و [illegible] آورد و نوشیدن [illegible] معده را فایده دهد
و چون در اول طلوع این گیاه بنوشند سدد بول و مسهل بلغم بود و [illegible] لسع افعی و جمیع هوام
را فایده دهد و عصاره تازه آن همین منفعت رساند و چون [illegible] بنوشند صرع و
فالج و سدد را دفع کند و مضمضه آن چون [illegible] خوب آورد [illegible] و اخلاط غلیظ را [illegible]
دفع سازد **فاشرستین** این گیاه از جنس فاشرا است و ورق آن پهن تر [illegible] بود و چون
[illegible] طبع آن حار [illegible] مثل فاشرا است لیکن از آن
اضعف بود و چون در اول طلوع آن بنوشند [illegible] اورام صلبه و مدر بول و حیض بود و صرع و فالج
را نافع باشد **فاره** اطبا [illegible] موش [illegible] چون بشکافند و بر موضع لسع عقرب نهند
نفع [illegible] قلع ثالیل کند و [illegible] رساند و چون بشکافند [illegible]
کرم [illegible] موضع [illegible] از آن موضع بیرون آورد و چون در آب [illegible]
[illegible] بول را فایده رساند و [illegible] داء الثعلب را نافع باشد و چون شیاف سازند [illegible] **فاختر**
گوشت او حار یابس و قلیل الغذا است و [illegible] چون [illegible] کرد [illegible] شود نفع [illegible]

فجل تخم آن اقوی بود پس پوست پس برگ پس گوشت بهترین وی بستانی تازه بود وطبع
آن حار است در اول وبعضی گفته اند در سیم ورطب است وبعضی گفته اند یابس است در دوم وجالینوس
گفته سخن در درجه ثالثه ومخفف در ثانیه است مولد ریاح وملطف ومدر بول وطمث بود وچون
با آرد شیلم مخلوط سازند وبر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند وبا عسل قلع آثار کند وچون آب آن
در چشم کشند جلا دهد وچون در گوش چکانند دفع ریح کند وپخته آن غذا بیشتر دهد وغذاء آن
بلغمی بود ومکثر منی ومهیج باه بود وسعال کهن ووجع کلیه ومثانه را نافع باشد وچون با سکنجبین
بپزند وبدان غرغره کنند خناق را دفع کند وآب ورق آن سنگ جگر بگشاید ویرقان واستسقا وحصاة وتب
ربع ونافض ودرد دندان را نافع باشد وگفته اند که عصیر ترب بچه ورق چون بلند وقی بناشتا بنوشند
مفتت حصاة کبار ومثانه باشد وخوردن ترب بعد از طعام هاضم وملین ومعین بر نفوذ غذا بود صفار
وبعد از طعام مشهی ومانع استقرار طعام در معده باشد وپوست آن با سکنجبین جهت تسهیل قی
اقوی بود وخوردن ترب با شراب بهشتی نعمی را نفع رساند وچون آن آب بر عقرب بریزند بمیرد
ومجربست وکسی را که ترب خورده باشد عقرب بگزد مضرت نرساند وشیخ گفته که اگر سر
ترب بر دارند واندرون آن خالی کنند وروغن گل در آن گرم سازند ودر گوش چکانند درد سامعه
درد گوش ساکن کند ومجربست واگر سر آن بردارند واندرون آن خالی کنند وچهار درم تخم شلغم
در آن ریزند وباز سر آن بجا نهند وبر خمیر گیرند ودر میان آتش نرم نهند تا خمیر پخته شود پس
ترب را بیرون آورند وبگذارند تا اندکی سرد شود وصاحب حصاة مثانه بنوشد وسه روز متوالی بدین
دستور عمل کنند در تفتیت حصاة فعل عجیب بیند واز خوردن ترب شپش در بدن زیاده گردد
وترب برص واسنان وعین ومعده مضر باشد ودیر هضم شود وتخم آن حار در سیم ومحلل ومشهی
طعام وملطف قوی ومحلل ورم طحال بود وچون در سرکه در حمام بمالند بهق اسود را ببرد وکلف برمس ق
ونمش وقوبا را قلع کند ووجع مفاصل وسموم وهوام را نافع باشد فرنجمشک حار یابس است
در دوم بوییدن آن سده دماغ بگشاید وخفقانی که سبب آن بلغم وسودا بود وبواسیر را نافع باشد
ولطیف ومقوی قلب ومعده بارده وهاضم طعام غلیظ بود وبوی دهن خوش کند ودندان ولثه را
محکم سازد وتخم آن چون بنوشند تخفیف منی کند فراسیون که آن بجلیست وآن گیاهیست
تلخ وطبع آن حار یابس است در سیم ومفتح سده کبد وطحال ومنقی سینه وشش بر نفث ومدر طمث
ومحلل ومقطع باشد وعصاره آن وجع گوش کهن را نافع باشد واز حلق پاک سازد ومنافذ مهمه را
بگشاید وچون سعوط سازند فضول که موجب ضعف اصحاب یرقان بود از بینی مستفرغ سازد وصفرا
از چشم ببرد واکتحال بعصاره آن با عسل بصر را قوی کند وعشاوه عین وبیاض وآثار قروح
وجرب را دفع کند واگر با نمک بر عضو کلب کلب نهند نفع بخشد وچون بر جراحات ودمامیل
وخنازیر ضماد کنند نضج دهد وتحلیل نماید ودود آن ریاح غلیظه را دفع کند ومشیمه را

بیرون آورد وحیض وولادت را آسان گرداند وچون ورق آن را مضغ نمایند وبلع کنند اوجاع متولده
در معده واندرون تسکین نماید وچون در لابد وبیت با ادرار آب تمام بنند وبر عانه ضماد کنند اوجاع
در آن از شرب بول وریح وجمیع اوجاع رجال ونساء را دفع کند وچون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس
را فایده دهد وشیخ گفته از آن بهیدم بود واسحق گفته مضر است بکلیه ومثانه وگاه باشد که احداث
بول الدم کند ومصلح آن کثیرا است فرفیون صمغیست بسیار تیز که قوت آن بعد از سه سال
باطل گردد وبعد از آن نیز سال منغیر شود وچون با باقلاء مقشر در کیسه با آن مخلوط سازند قوت آن نگاه دارد وعتیق
آن مایل بصفره ومتغیر بود ودر زیت یکسال بماند الا بقوت وحدیث بخلاف این بود والحدیث صافی وبهترین آن
زرد بسیار تیز بود وطبع آن حار یابس است در چهارم وشحم تر حدیث زیاده از عتیق بود و
ملطف ومحرق وجالی ومسهل آب زرد وبلغم از ورکین وظهر وامعا ومفاصل واعصاب بود وعرق
النسا ولقوه وفالج وقولنج وبرودت کلیه ولسع هوام وعض کلب کلب را نافع باشد وشیخ گفته که آن از قیراط
تا دانگی وچون در روغن بگدازند وبدان تمریخ کنند فالج وخدر را نفع رساند وخوردن آن مورث
غم وکرب وحرقه وزحیر بود ومرحم وانثیین مضر باشد واصلاح آن است که خوب سحق کنند وبا فلفل
وصمغ وکثیرا ورب السوس مخلوط سازند یا بر روغن بادام شیرین چرب کنند فستق حار یابس است
در دوم ودر آن رطوبت فضلیه هست ومفرح ومقوی قلب وفم معده ومفتح سده کبد ومانع غثیان
ومهیج باه ومزیل مغص باشد وبوی دهن خوش کند وسعال بلغمی ولدغ عقرب را نافع بود وپوست
بیرون پسته چون در آب خوب بیابند وبنوشند قاطع قی وحابس شکم ومسکن عطش بود فضه
محلل آن بارد یابس باعتدال است وچون با ادویه مشروبه موافق خفقان ومحرق خلط کنند نفع
رساند وکثرت رطوبات وبلغم لزج وعسر بول وجرب وحکه وامراض حادثه از عفونت را دفع کند
وشربتی از آن دانگی بود وچون با زیبق طلا سازند بواسیر را فایده دهد ومثانه مضرت رساند
ومصلح آن عسل است وگفته اند که چون شراب در ظرف نقره بنوشند دیر مست شوند قطن
نوعی از کتان بود وطبع آن بارد رطب است در سیم ومولد خلط غلیظ ومورث صداع وقولنج وسکته
ومیض بود واکثار آن محدث نفخ وبول اکر کند فطراساليون تخم کرفس جبلیست وطبع آن حار
یابس است در سیم ومنافع آن در کرفس گفته شد فقاع مصدع جود وماننده آن محدث ریاح وقراقر
ومضعف معده وعصب ودماغ ومولد خلط بد باشد ومصلح آن قرنفل وسنبل ومصطکی ونعنا
ونبات قفقد بفتح فا وقاف تخم بنجنگشت است فلفل حار یابس است تا چهارم ودر سیوم آن
فلفل اسود بود وتازه آن مثل ابیض وجالینوس گفته که حرارة ابیض زیاده است از اسود وبعضی گفته اند
اسود احر است وصرد ونوع مسخن ومخفف قوی ومحلل ریاح غلیظه معده وامعا ومقطع اخلاط لزجه
وهاضم غذا ومشهی ومکاسر ریاح وجاذب ومدر بول باشد وچون با موم مضغ نمایند قلع بلغم
کند وچون بنوشند باد بعضی دهان بمالند امراض را موافق بود وبهش هوام را نافع باشد

وگفته‌اند که چون زن فلفل اسود بعد از جماع احتمال نماید منع حمل کند و چون در لعوقات و اشربه
مناسب سعال و اوجاع سینه استعمال نمایند نفع بیند و چون با زفت مخلوط سازند خنازیر را
تحلیل نماید و با نطرون یا آرد نخود بهق را جلی دهد و چون با سرکه ضماد کنند یا بنوشند محلل ورم طحال
بود و چون با فلفل و پیاز بر داء الثعلب ضماد سازند موی برویاند و چون سحق کرده در زیت بجوشانند و
بر بدن مالند فالج و خدر را فایده دهد و اعضائی که برودت بران غالب بود گرم سازند و چون در اطعمه
مطبوخه از گوشت داخل کنند زهومت گوشت ببرد و معین بر هضم بود و معده و کبد و سایر اعضا را گرم
کند و چون بر استعمال آن مداومت نمایند معده را از تولد قولنج محافظت کند و سینه را از اجتماع
اخلاط که جرب گاه دارد و بر منوال انجره قبل از استعمال جمع شده باشد فاتر نماید و فالج و صرع و رعشه
و سایر امراض بارده عصب را منفعت رساند و گفته‌اند خوردن فلفل اسود محلل ظلمت بصر بود و با سرکه
وجع اسنان را فایده دهد و فلفل ابیض جهت تقویت معده بهتر از اسود است و بعضی هوام را موافق بود
و بسبب رطوبت فضلیه که در اوست باه را زیاده کند و در اکحال جهت جلاء بصر مستعمل بود **فلفل مویه**
بیخ فلفل است و آن چوبی است تیز و حار و یابس است در سیم و اوجاع بارده و نفخ امعاء و نقرس و قولنج و ریاح
بارده را نافع باشد و زنان را خوب کند و باه را زیاده کند و مسهل سودا را نافع باشد و چون بر ورک
طلا کنند عرق النسا را دفع کند **فلفل الماء** گیاهی است که در آب روید و طعم آن قریب بطعم فلفل
بود و طبع آن حار و یابس است چون ورق و ثمره آن ضماد کنند اورام صلبه و جرب مزمن و بلغمیه را تحلیل دهد
و نمش و کلف و آثار را حاد دید و در وجه ببرد **فو** ورق آن شبیه بورق کرفس عظیم بود و ساق آن بلند نیم
یا زیاده باشد و املس و نرم و ارغوانی بود و گل آن شبیه بنرکس باشد و در بیخ آن عطریتی بود و طبع آن
حار و یابس است و قوت آن در شبیه مثل سنبل بود و طبیخ آن بول و حیض براند و در درد پهلو
فایده رساند و داء الثعلب را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن نیم مثقال بود و گفته‌اند مضر است
بکلیه و مصلح آن الذیانه است **فوه** بپارسی روناس گویند و طبیعت آن حار و یابس است و منقی
کبد و طحال و حالی با اعتدال بود و چون با سرکه طلا کنند قوبا و برص و بهق ابیض را ببرد و جلد
را از آثار پاک سازد و چون مقدار یک درم از آن با دو درم اوند و لیمو با شراب بنوشند سقطه
و ضربه را نفع رساند و ثمره آن با سکنجبین ورم طحال را تحلیل دهد و سده طحال و کبد بگشاید و
با شراب یرقان و عرق النسا و فالج را فایده دهد و بول براند و گاه باشد که مولد بول الدم بود و اینست قوت
کسی را که فوه نوشیده باشد بهر روز نحیلم رود و ورق ساقهای آن بعضی هوام را نافع باشد و
چون سحق کرده بعسل و آب بنوشند و بر ورک ضماد کنند عرق النسا را دفع نماید و چون حمول
سازند حیض براند **فوفل** قوت آن قریب بقوت صندل سرخ بود و مبرد معده و یابس و قابض
و مقوی قلب بود و چون طلا کنند اورام حاره غلیظه را فایده دهد و بوی دهن خوش کند و
اعضاء مسترخیه را محکم سازد و لثه و دندان را قوت دهد و طرفه و التهاب عین و حرارت دهن را

نافع

نافع باشد و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف وزن آن کشنیز تر است **فودنج** سه نوع است
بری و جبلی و نهری و طبیعت آن حار و یابس است در سیم ملطف قوی و مسخن و جاذب از عمق بدن
و مقطع و مخفف و مدر عرق و بول و طمث و مخرج مشیمه و جنین و مفتح سده و مسهل فضول سوداویه
باشد و جبلی چون ضماد کنند آثار سیاه از بدن ببرد و چون طبیخ آن در حمام بر بدن مالند جرب و حکه
را دفع کند و فواق و یرقان و استسقا و لدغ عقرب و گزیدن سباع را نافع باشد و چون با عسل و نمک
بنوشند فضول را از معده بیرون کند و چون با سرکه و آب ممزوج خورند غثیان و حرقه
معده را ساکن گرداند و چون خشک کرده بسوزانند و سحق کنند لثه مسترخیه را محکم سازد و چون
ضماد کنند عرق النسا را بسبب جذب بلغم و جذب از عمق نافع بود و عصاره آن چون در گوش چکانند
کرم گوش را بکشد و چون هفت روز متوالی بنوشند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند
داء الفیل و حکه را بصلاح آورد و طبیخ آن انتصاب نفس و یرقان و مغص و هیضه و نافض و بعض
هوام را نفع رساند و چون با انجیر بنوشند اخلاط غلیظ از سینه بیرون آورد و استسقا را فایده دهد
و مانع احتلام و قاطع باه بود و از دود ورق آن هوام بگریزند و موضع آن از آلت را بخور سیر کند و
شربت از آن یک درم باشد و بری که آن را پودنه صحرائی گویند ضعف معده و قلت شهوت طعام و فواق
و لدغ عقرب را نافع باشد و چون با موم روغن بر ثالیل مالند قطع نماید و چون با سرکه بر ورم
طحال ضماد کنند تحلیل دهد و چون زنان در طبیخ آن نشینند در علاج غلظ رحم و صلابت آن
را سود دارد **فیروزج** بارد و یابس است چون سحق کرده بنوشند لسع عقرب و قروح امعاء را
نافع باشد و چون در چشم کشند غشاوه بصر و بثور و حرقت جرب عین را فایده دهد و دیدن آن چشم
را سود دهد و گفته‌اند که هر که فیروزه با خود دارد بر خصم فیروز گردد و مشک و عرق و روغن
حسن او ببرد **فیل** چون استخوان دندان فیل بر گردن طفل بیاویزند از [illegible] و وباء اطفال ایمن باشد
و براده عاج چون بر داحس ضماد کنند تسکین وجع نماید و چون هر روز ده درم براده عاج
با آب و عسل بیاشامند حفظ را خوب باشد و چون زن عاقر بعد از طهر هفت روز متوالی هر روز
دو درم با آب و عسل بنوشد بعد از آن مجامعت کند آبستن شود و چون جزوی از براده آن با مثل
آن براده حدید مخلوط سازند و بر بواسیر مقعد افشانند نفع بین بینند و چون از سرگین فیل با
عسل فرزجه سازند و زن احتمال نماید هرگز آبستن نشود و چون خشک سازند و بر سعفه رطبه
طلا کنند نافع بود و صاحب جرب بقد نفع رساند و از دود آن پشه بگریزد و اگر
صحرا در موضعی [illegible] کنند تا آن موضع بگریزند و بآن معاودت نماید و اگر براده عاج بر صبی
از بیت نفخ کرده و از استخوان شکسته باشد جذب کند و یا ساقی بیرون آورد و ابن زهر گفته
که اگر در بیخ درخت انگور و سایر اشجار با استخوان فیل بخور کنند هیچ کرم نزدیک آن مکان نگردد
و اگر پاره از دندان فیل در خرقه سیاه بسته در بر کنند [illegible] ایمن باشند

فیلزهرج عصاره آن حمص هندیست **حرف القاف** **قاقله** دو نوع است
کبار و صغار و کبار به کتانه نجونه بوا باشد و پوست آن صلیب بود و رنگش سرخ بود و کبر بسیار هی زند
و دوای عطر بیق باشد و صغار را حب بوا خوانند و هیل خوانند و بن لبسر آذکر کویند و کوچک را اعی
و طبیعت آن حار یابس است در سیم و محلل و قابض و مقوی معده و معین بر هضم و مشهی معده و امعا
باشد و با مصطکی و آب انار قی و غثیان را نافع باشد و با سکنجبین چون سه روز بنوشند اوجاع
بارده کبد را فایده دهد و سده کبد بگشاید و چون هر روز دو درم بنوشند صرع را النفع رساند و چون
با مثل آن تخم خیارین مساوی هر روز دو درم با سکنجبین بنوشند حصاة کلیه را منفتت سازد و
گفته اند مضر است بر شش و مصلح آن قند است و گفته اند صغار را لطف است و لسف رطوبت از سینه
و حلق و معده کند و افادت بر هضم زیاده دهد و بدل کبار بدل وزن و نیم صغار بود و گفته اند نیم وزن
آن قسا سر باشد و بدل صغار نیم وزن آن قرنفل بود **قانصه** سنگدان طیور و چون هضم شود
مولد دم محمود و کثیر الغذا باشد و سنگدان دجاج زود هضم شود و اکثار اکل آن مولد قولنج بود
و باغلب و ابکامر باید خورد و پوست اندرون آن چون خشک کرده سحق کنند و بنوشند لحاض
معده و زلق الامعا را نافع بود و شکم بربندد **قاوندی** تخم قاوندی که گویند وان دو نوع است
بستر کدو لون و قوام مثل روغن گاو بود و از زمین و هند و بلاد حبش آورند و ان ثمر درختی
کبیره و طبع آن حار بود و اوجاع بارده و امراض اعصاب را نافع باشد و چون یک درم از آن در بعضی
انگسا کنند و بنوشند سعال بارد مزمن و اوجاع بارده ظهر و خاصره را النفع رساند و مجربست **قبج**
گوشت آن الطف لحوم است و سمین و مشهی و بطی الهضم بود لیکن چون هضم شود کثیر الغذا باشد
و شکم بربندد و استسقا را نافع باشد و زهره او چون در چشم کشند عشا و ظلمت بصر را ببرد و چون
سعوط سازند ذهن را زیاده کند و نسیان دفع نماید و قوت باصره بدهد **قثا** بارد رطب است
در [illegible] دوم مسکن حرارت صفرا و ملین و مدر بول و مسکن عطش باشد و موافق مثانه بود و بوییدن
آن صاحب غشی حار را بهوش آورد و ورق آن با عسل سوی البغی را فایده دهد و خوردن آن گزیده
کلب کلب را مفید بود و مولد کیموس بد مستعد عفونت و مهیج حمیات ضعف و مولد معده
بود و مصلح آن عسل است با انجوره **قثاء الحمار** حار یابس است در سیم و بیخ و ورق و ثمره آن
محلل و مخفف و حلل و مسهل بلغم و سودا و مدر بول و طمث بود و عصاره ورق آن یرقان و استسقا
و حبلم را مفید بود و چون با شیره در بینی چکانند شقیقه و سعفه و صداع مزمن را فایده دهد
و چون در گوش چکانند تسکین وجع کند و چون خشک کرده آن ذرور سازند آثار سیاه
جلد و بهق و جرب و قوبا ببرد و حقنه طبیخ آن وجع ظهر و عرق النسا را نافع باشد لیکن محدث
مغص بود و تیمار و حقنه خطرناک بود و چون با سرکه ضماد کنند نقرس را دفع سازد و
بات وجع اسنان را ساکن کند و چون با عسل و زیت بکشند بر جسد مانند حزاق البغی را

بلغیه ٤

بغایت

بغایت فایده دهد و چون با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر ظاهر و حوالی مقعد طلا کنند نفع رساند
و خشک سازد و روغن آن برودت جسد و کلف و ذوی و طنین و ثقل سمع حادث از ریاح غلیظ
را دفع کند و چون بیخ آن را سحق کنند و برابر آن پیه گوشت و برابر آن بالغیر کردن نفث و تحلیل نماید و قدر
ما خوذ از آن را مثل یادانکی و نیم بود و مضر است بر شش و مصلح آن کثیرا و صمغ است **قردمانا**
کرویا برّیست و بهترین آن تازه زرد فربه بود و طبع آن حار یابس است در سیم و مقوی اعضای باطنه
و مشهی سینه و مسکن سعال بارد و قاتل دود و حب القرع بود و مغص و قولنج و وجع کلیه و عسر
بول و لدغ عقرب و سایر هوام و صرع و فالج و استرخا و وجع الورک و امراض عصب را نافع باشد
و چون با سرکه طلا کنند جرب و قوبا را قلع نماید و قدر ما خوذ از آن یک مثقال بود و گفته اند مضر است
بطحال و مصلح آن انیسون است و بدل آن اذخر یا حرمل بود **قرنفل** حار یابس در دوم است و مقوی
قلب و معده و کبد و اعضای باطنه و مفرح و مسکن قی و غثیان و معین بر هضم باشد و بوی دهن
خوش کند و اشتها را محکم سازد و بصر را تیز کند و عشا و سبل ببرد و سلس البول را قطع کند
و رحم را گرم سازد و استسقاء لحمی را نافع بود و چون سه درم از آن سحق کرده با شیر تازه بنوشند
مقوی جماع بود و [illegible] آن دماغ بارد را قوت دهد و قدر ما خوذ از آن یک درم باشد و گفته اند مضر است
با معا و مصلح آن صمغ عربیست **قرفه** قرفه قرنفل را قرفه الطیب خوانند و آن پوستی غلیظ است
که طعم قرنفل دارد و طبیعت آن حار یابس است در دوم و در افعال ضعیف از قرنفل است و قرفه دارچینی
دارچینیست و باریکتر و شیرین تر از قرفه قرنفل است و در تقویت جگر و معده و سایر افعال اقوی
از دارچینی است و طبع آن حار یابس است در سیم و مقوی اعضای باطنه باشد و فالج و صرع و وجع الورک
و امراض عصب را نافع باشد و چون با سرکه طلا کنند جرب و قوبا را قلع نماید و بدل آن نیم وزن آن
قرنفل و نیم وزن آن دارچینی باشد **قرطم** که افیشر حار در اول یابس در دوم است و مسهل کیموس
کرشیر بستر را بتحلیل دهد و شیره وان با ابرشند در سینه را پاک سازد و آواز را صاف کند و با عسل
با انجیر مسهل بلغم محترق بود و گفته اند که چون تا به ده درم حب قرطم در آب سیر بجوشانند و بخورند
اخلاط محترقه را دفع کند و انواع جرب را نافع باشد و چون آن را با افتیمون بنوشند مالیخولیا
و جذام را مفید باشد و قرطم قولنج بگشاید و ریاح را دفع کند و باه را زیاده سازد و رنگ را خوب
گرداند و بعد بر باشد و شیره در معده منجمد سازد و قرطم بری حار در دوم یابس در سیم است
و مخفف و مسخن باعتدال بود و چون ورق یا ثمره یا مجموع آن با شراب بنوشند لسع عقرب را نفع
رساند **قرع** بارد رطب است در دوم و بهترین آن غذا اندک دهد و زود از معده بگذرد و
محرور و صفراوی مزاج و حمیات و وجع حلق و جگر گرم و سعال و وجع سینه را که از حرارت بود
نافع باشد و اگر تنها خورند مولد خلط خام بود و اگر با چیزی دیگر بنوشند تولید خلط سینه
با چیزی که صحبت کند و اگر با خردل خورند تولید خلط حریف کند و با نمک تولید خلط مالح و کره

وقاطع عطش وملین شکم ومسکن حرارة ومفسد معده ومولد بلغم وملد معده ومسقط شهوة طعام
ومحدث قولنج بود وباصحاب سودا وبلغم مضر بود وبمعده وامعا ضرر رساند ومصلح آن انکامه
وصعتر وفلفل وفودنج باشد ومادام که خام بود ضرر آن بمعده بسیار باشد وحقنه معده سازد و
احداث غثیان ومغل کند وگفته اند دوا آفت آن بمعده بغیر از قی چیزی نیست وچون ببر کر
بپزند غلظت وبطوء هضم آن کم شود وتطفیه صفرا ودم زیاده کند لیکن در التهاب اصحاب حصوه
سینه وسرفه را خوب نباشد وعصاره آن با روغن گل چون در گوش چکانند تسکین وجع گوش کند
وچون در بینی چکانند وجع دندان وصداع واورام دماغ وسرسام را فایده دهد وضماد آن چون
خام باشد مسکن وجع اورام حاره واورام بلغمی ونقرس بود وطبیخ آن فصول حاره معده را فایده
دهد وچون بپزند وآب آن بگیرند وبا عسل واندکی نطرون بنوشند مسهل شکم باشد اسهال خفیف
وتراشه کدو چون بر چشم ضماد کنند ورم حاره را در ابتدا نافع باشد وتسکین وجع کند وچون
بر فرق سر نهند صداع حار را زایل کرداند وچون بر جمره ضماد سازند ماده آنرا دفع نماید وتسکین
وجع کند وپوست کدوی خشک چون بسوزانند وبر موضعی که خون از آن روان باشد افشانند
قطع خون کند وقروح ذکر واعضا را باعتدال مزاج را تخفیف نماید وچون بسوزانند وسحق کرده
با سرکه تبرشند وبر برص طلا سازند نفع بخشد وتخم مغز آن سعال وخشونت سینه وحرقة
مثانه را نافع باشد وشریف گفته که چون کدو با تیغ سه سوراخ کند وبالای آن کنند وانچه در اندرون
آن بود بیرون آورند واز جنس الحدید پر کنند وسر سوراخ بگیرند وچهل روز در بازنگذارند بعد
از آن بجنبند وآنچه در اندرون آن باشد بیرون آورند وبفشانند وآب سیاهی که از آن بیرون
آید در شیشه کنند ونگاه دارند ودر وقت احتیاج حنا را بدان آب بسرشند وبر موی خضاب
کنند سیاه وخوش رنگ کرداند واین خضاب عجیب است **قراصیا** بفارسی آلو بالو کویند شیرین
آن حار رطب است در دوم ومرخی معده وحلق ومورث تخمه بود وزود از معده بگذرد وشکم
براند وغوطه آورد وترش آن بارد یابس است وزود از آن تخفیف با قبض هست ومعده بلغمی را بسبب
تخفیف فایده دهد وصفرا را بسبب قبض نفع رساند وبسبب برودة تسکین عطش وحرارة
نماید وترش شیرین آن قریب باعتدال بود وگفته اند که قراصیای رطب شکم براند ویابس قبض
کند وصمغ آن ملین حصوه قصبه ریه باشد وچون با شراب وآب بیاشامند سعال را دفع کند وبصر را
تیز کرداند وشهوة برانگیزد وبا شراب تنها حصاة را نافع باشد **قرة العین** کرفس الماء وجرجیر الماء
خوانند وآن شجره ایست که در انهار ایستاده روید وبر اغصان آن رطوبتی لزج باشد که بر دست
چسبد وورق آن شبیه بورق کرفس بود لیکن از آن کوچکتر بود ودر آن عطریتی باشد ومسخن
معده ومفتح سده ومحلل ومدر بول وطمث ومفتت حصاة کلیه ومخرج جنین باشد ونوشیدن
آن قرحه امعا را نافع بود واکثار اکل آن رنگ روی وبدن را سرخ کرداند ولون برص را خوب

سازد

سازد ودرد پهلو را فایده دهد وچون بپزند وآب آن احتقان نمایند ناسور وقشعریره را ساکن
سازد **قرط** بقاف مفتوح وراء وطاء معجمه اسم خار نبتیست در مصر وعصاره آن اقاقیاست **قرطم**
بهترین آن مصری باشد سفید معمول از بردیست ومحرق آن مانع نزف دم ورعاف ونفث
دم از سینه وقاطع سعفه باشد وچون یکدرم از آن بنوشند قروح معده را پاک کند ودخان آن
تکلم را نفع رساند **قسط** سه نوع است عربی وآن ابیض خفیف است وآنرا قسط بحری کویند و
هندی وآن اسود خفیف است وآنرا قسط تلخ خوانند وشامی ثقیل مایل بسبزی وگفته اند بهتر آن مثل
الجوهر بود وبهترین آن سفید تازه ممتلی غیر ماکول است پس هندی اسود خفیف وطبع آن حار در
سیوم یابس در دوم است ومسخن وجاذب از عمق ومفتح سده بود وچون با شراب وافسنتین بنوشند
استرخاء عصب وضعف عضل واوجاع صدر وبعضی افعی وجمیع هوام را نافع باشد وچون با شراب
وعسل بخورند محرک شهوت جماع بود وچون با آب بیاشامند مخرج حب القرع بود وچون سحق کرده با عسل
بسرشند وبنوشند اوجاع معده ومغص واوجاع کلیه را سود دارد وحصاة کلیه را مفتت سازد وچون
با سکنجبین بنوشند تب ربع متقادم را فایده دهد وچون با عسل لعق نمایند بلغم را زایل کرداند وچون
با عسل وآب بابیر کرمها مالند بهق ونمش وکلف وسعفه وجراحات را بصلاح آورد وچون بر داء الثعلب
مالند موی برویاند وچون با زیت بر بدن مالند نافض را قبل از اخذ حمی وفالج واسترخاء وعرق النسا را
شفا باشد وچون سحق کرده بر مقدم سر افشانند نزلات بارده را مفید بود ودماغ را گرم کند وچون
ضماد کنند اوجاع بارده مفصل ومفاصل را ساکن کند وچون سحق کرده بر قروح رطبه ذرور سازند نفع بخشد
نماید ونوشیدن وحمول ساختن ودر طبیخ آن نشستن وجع رحم بارده را فایده دهد وبخور بان در فم رحم حیض
براند وجنین بکشد وچون بر بینی اطفال بمالند زکام بارده را سود دارد وگفته اند که قسط بعضی
منفعت عظیم است در اوجاع بارده مزمن بارده راس ونوشیدن قسط بحری وهندی ضعف معده وکبد
بارده را نافع باشد وقدر ماخوذ شربت از آن یکدرم باشد ومضر است بمثانه ومصلح آن ورق گل وقند است
وبدل آن نصف وزن آن عاقرقرحاست **قسب** نوعی از تمر است که در نخلستان خشک شود وطبع آن
حار یابس است وزود از آن قبض بود ومقوی معده وحابس طبع وبطی الهضم باشد ونفخ بلغم را احشا
کند **قصب** ورق تازه آن چون بکوبند وبر جمره واورام حاره نهند نفع بخشد وچون درد مسکن حرارت
تب برند وآب بران بپاشند تسکین حدت حرارة کند وموادی که بر بیض رسد منع سازد وچون
پوست خشک او را بسوزانند وبا سرکه ضماد کنند داء الثعلب ببرد ومنفعت بیخ آن در الف گفته شد **قصب**
السکر حار رطب است در اول وبعضی گفته اند معتدل است در حرارة ولطیف وملایم بدن
وملین طبع ومولد خون معتدل ومنقی مثانه ومدر بول ومحلل رطوبت سینه وقاطع التهاب
معده ومولد ریاح ونفخ بود خصوصا بعد از طعام وخشونت سینه وشش وحلق وسعال را نافع
باشد وبعد از اکل آن آب نیم گرم بنوشند تا قی آورد **قصب الزریره** حار یابس است در دوم وملطف

عضل
مجرب است
دفع کند
نفعه
منبود

ومخفف ومحلل اورام وجالی بصر ومدر بول باشد ودوای آن لسان قبض بود ونیکو و چون مره ...
عسل را نافع باشد و با تخم کرفس تقطیر البول و امراض کلیه و استسقا و اورام رحم را سود دارد و طبیخ آن
چون بیاشامند یا در آن نشینند وجع رحم را نفع رساند و در اصح مستعمل جهت معده و کبد
داخل باشد و شربتی از آن یک درم باشد **قطران** روغنیست که از درخت عرعر و شربین و غیر اینها
گیرند و بهترین وی آنست که از عرعر بود و طبع آن حار یابس است در چهارم و بعضی گفته اند
در سیم و کاوی و محمر و مقوی لحم رخو و حافظ جثه میت باشد از عفونت و چون طلا سازند کرم
انسان و سایر حیوان و داء الفیل و دوالی و استسقا و بهق و حیه مقشر و ... عصل و صلاح
بارد را نافع باشد و قمل و صئبان را بکشد و چون با سرکه در گوش چکانند کرم را بکشد و چون با آب
زوفا در گوش چکانند دوی و طنین را دفع کند و چون بر دندان ماکول نهند فایده رساند
و تسکین وجع کند و چون حقنه سازند کرم معده را بکشد و حیض براند و جنین را قتل نماید و چون
قبل از جماع بر ذکر مالند مانع حمل شود و چون در چشم کشند بصر را تیز کند و بیاض را زایل کند
... و چون بر حلق مالند خناق و ورم لوزتین را مفید بود و چون بر اطراف مالند از نفض و ما
ایمن باشند و چون با ... بر اعضا مالند هوام نزدیک او نشوند **قطن** لباس آن معتدل است
و چون پنبه کهنه بسوزانند و جراحات را با آن پر سازند خون را قطع کند و چون بر دمامیل چسبانند
مواد آن را جذب کند و پاک سازد و کهنه آن چون بر گوشت فاسد نهند خلق سازد و دود آن زکام
را سود دارد و عصاره ورق آن اسهال الصبیان را نافع بود و چون ورق کوچک تازه آن بگیرند و با ...
بیخ آن در آب بجوشانند و زنان در آن نشینند اختناق رحم را دفع کند و تسکین وجع رحم نماید و
چون با بیخ ... بر مفاصل و نقرس حار و بارد نهند نفع بینند و آن را خاصیتی در تسکین نقرس
و ضربان دایم حادث اند هست خاصه که با ... روغن گل مخلوط سازند و منفعت حب آن
در حا گفته شد **قطا** گوشت او ضعیف الحرارة شدید الیبوسة است و سده و ضعف کبد و فساد
مزاج و استسقا را نافع باشد و ردی الغذا و عسر الهضم و مولد سودا بود و روغن بسیار ضرر آن
را کم سازد و استخوان او چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت الفاق بجوشانند و بر سر اصلع و موضع
داء الثعلب طلا سازند موی بروید و مجربست **قطف** سرمق است و گفته شد **قفر الیهود** ...
قطعهای سیاه خفیف که از دور ... شود و چون مضغ نمایند بطعم قار بود و آن چند نوع است
یک نوع از بعضی جبال ... شود و یک نوع از بحیره یهود ... نزدیک بیت المقدس و از آبهای شبیه
بان بیرون آید و بهترین آن براق قوی الرایحه است و سیاه چرکین بد بود و بزفت مغشوش کنند
و طبیعت آن حار یابس است در سیم و مخفف و مسخن و مقوی اعضا و هاضم غذا و محلل نفخ و
قراقر شکم و معین بر نفث دم از سینه و مانع بود دم جراحات و ملین و محلل اورام صلبه و مدمل
قروح و جالی بیاض عین و مخفف رطوبات قروح رطبه و منضج خنازیر و چون بنوشند خون

کرد و شکم

کرد و شکم بسته باشد بگشاید و سعال المزمن و عسر نفس و بهق و هوام و عرق النسا و درد پهلو و ریاح
غلیظ معده و اسهال المزمن را نافع بود و با شراب حیض براند و چون طلا سازند بیاض اظفار و قوبا
و نقرس و وجع مفاصل و عرق النسا و کسر عظام و کوفت اعضا را فایده دهد و مدخن و احتمال آن
ورم و اختناق آن را و اوجاع و صلابت آن را مفید بود و چون با ماء الشعیر حقنه سازند قرحه امعا را
سود دهد و چون بر دندان نهند تسکین وجع نماید و دخان آن ثئالیل را قطع کند و از دود
آن عقارب و حیات و سایر هوام و موذیات بگریزند **قلت** ماش هندیست و آن بارد در
دوم رطب در اول است و بعضی گفته اند حار یابس است فوق ... و حصاة را مفتت سازد و بول
و حیض براند و شکم بربندد **قلی** بهترین وی آنست که از اشنان گیرند و طبع آن حار در چهارم
بهق و جرب و قروح را نافع باشد و لحم زاید را تاکل سازد **قلب** بهترین وی آنست که از حیوان
صغیر السن بود و آن حار رطب عسر الهضم کثیر الغذا باشد و اصحاب کد را موافق باشد و اصلاح
آنست که با آب کامه یا سرکه و فلفل و زیره و صعتر بنوشند و بعد از اکل آن زنجبیل پرورده تناول
نمایند **قنابری** حار یابس است در اول و لطیف و جالی و مقطع و مولد سودا و مفتح سده ریه و
کبد و طحال و محلل صلابت رحم و مزیل مغص و مخرج اخلاط غلیظ بود و شکم بربندد خاصه که بریزند
و آب آن ببریزند و مرقه آن قولنج بگشاید و شکم براند و خوردن و طلا کردن آن برص و داء الثعلب ...
دفع کند و کلف و بهق را جلا دهد و ورق آن را چون ضماد کنند قروح خبیثه را بصلاح آورد
و بواسیر را قطع کند و لسوع جمیع هوام را نافع باشد و رازی گفته که قنابری شکم براند و معده و کبد
را خوب باشد و محرور و رومی بعد او ملازم بود **قنطوریون** دو نوع است کبیر و صغیر و غلیظ و دقیق
نیز گویند و طبیعت آن حار یابس است در سیم و در آن جلا با قبض هست و کبیر آن چون احتمال
نمایند مدر طمث و مخرج جنین بود و چون طلا سازند مدمل جراحات باشد و چون دو درم
از آن بنوشند نفث دم و ضیق نفس و ربو و سعال المزمن و مغص و اوجاع رحم را نافع
باشد و صغیر آن مخفف ... و مفتح سده کبد و طحال و ملین صلابت طحال و اورام صلبه
و ملحم جراحات در یک جسد و مطهر بواسیر و قروح کهنه بود و طبیخ آن مسهل بلغم خام و صفرا و مقوی
اعصاب و مفاصل باشد و صرع را بغایت مفید بود و چون بنوشند یا حقنه سازند اوجاع عصب
و ظهر و عرق النسا و قولنج بلغمی و اوجاع مفاصل را دفع کند و شربتی از آن یک مثقال بود و چون فرزجه
سازند مدر حیض و مخرج جنین و مسکن اوجاع رحم بود و عصاره آن چون با عسل در چشم
کشند ظلمت عین ببرد و چون با آب بادیان اکتحال نمایند درد چشم کهنه را ببرد و چون بر روی
مسن سبز با آب بسایند و بر پیشانی مالند قطع رعاف کند و چون بنوشند لسع عقرب
و افعی را نفع رساند و چون با سرکه مخلوط ساخته در حمام بر بدن مالند حکه و جرب ببرد و با عسل
و صئبان بکشد و چون با روغن ... یا سوسن در گوش چکانند قروح گوش را بصلاح آورد

رو رو ساکن کند و با آب و ورق شفتالو کرم گوش بکشد و دودی وی حطین را زایل کند و با آب ترب
ثقل جمع را دفع کند و چون با سرکه در بینی چکانند قروح بینی و رطوبت را فایده دهد و چون با گلاب
ممزوج ساخته بدان مضمضه کنند و زمانی نگاه دارند دهن بحر را ببرد و مضمضه بدان
با شراب کهنه قابض قروح متبثره دهن را شفا دهد و چون بلب بسایند و بر شقاق شفه طلا کنند
فایده بخشد و چون با لب لسان الحمل یا آب عنب الثعلب مخلوط کرده غرغره کنند حناق و ورم لوزتین
و سقوط لهاة را سود دارد و چون با بیخ کردران جوز السرو و عذبه جوشانیده باشند بسایند و بدان
مضمضه کنند و بسیار در دهن نگاه دارند لثهٔ دندان سست را محکم سازد و چون با شراب بر رسن بساید
و بر موضع لسع زنبور مانند فایده بخشد **قنبیط** نوعی از کرنب است و طبع آن بارد باعتدال بود و
بعضی گفته‌اند حار در اول یابس در دوم است و مفتح سده و مانع سکر و غلیظ و مغلظ خون و محدث
نفخ در نواحی پهلو باشد و خمار و سعال قدیم را نافع بود و اصلاحش آنست که خوب بپزند و با روغن
بسیار و گوشت فربه و آبکامه و انار مهان بنوشند **قنب** سه نوع است بری و بستانی و هندی
و منفعت بری و بستانی در شهدانج گفته شد و هندی که آن را بنگ و حشیش گویند قلیل آن مفرح
و مشهی و منهی بود و قدر ماخوذ از آن یک درم باشد و کثیر آن مسکر قوی و محدث سعوبه و جنون
باشد و مداوات آن قی است بروغن گاو و آب گرم و بعد از قی نوشیدن شراب حماض **قنبیل**
حار یابس است در سیم و در آن قبضی هست و مخفف قوی و قاتل و مخرج دود و حب القرع
بود و قدر ماخوذ از آن دو درم باشد و چون بر سعفه سر و روی اطفال را منفعت بین رساند و چون
بروغن گل چرب سازند و قنبیل کوفته بر آن افشانند و نشف رطوبت قروح رطبه کند و گفته‌اند
مضر است بامعا و مصلح آن درمه کتیرا است **قنفذ** دو نوع است بحری و بری و چون بدن کل واحد
از ایشان را بسوزانند خاکستر آن جالی و محلل بود و لحم زاید را قلع سازد و گوشت قنفذ بری محلل
و مخفف قوی بود و امراض کلیه و استسقا و خنازیر و اورام صلبه و جمیع امراض عصب و سل و بول
در فراش صبیان را و حمیات مزمنه و نهش هوام را نافع باشد و گفته‌اند که چون گوشت او خشک
کنند و بخور دهند شفا یابد و چون نمکسود کنند و خشک سازند و با آب و سکنجبین بنوشند
وجع کلیه و استسقا لحمی و فالج و داء الفیل را مفید بود و سیلان مواد را باحشا نافع باشد و مداومت
خوردن گوشت او مفسد مزاج معده و کبد و محدث عسر بول باشد و زهره او جذام و ابتداء
قروح در بینی فایده دهد و چون نفخ کرده در شکم بچه مرده باشد زهره خارپشت با موم بخور بچه مرده
بیرون آید و اکتحال زهره او بیاض عین را جلی دهد و گوشت قنفذ بحری ملین شکم و مدر بول بود
و معده خوب باشد **قنبره** حار یابس است و مرق آن قولنج بگشاید و شکم براند و گوشت آن
حبس کند و کثیر الغذا و بطی الهضم بود **قنه** مار ده است **قیصوم** برنجاسف است و گفته شده

حرف الکاف **کافور** انواع است و بهترین آن قیصوری و ریاحی سفید بود و آن

مانند

مانند صمغی باشد در میان چوب درخت کرد بیشه‌های هند باشد و آن چوب سفید مایل بحمره
و سبک باشد و چون بشکافند کافور را از میان آن بیرون آورند و آن چوب را بجوشانند و از آب
آن کافور معمول بتصعید حاصل کنند و طبع آن بارد یابس است در سیم و مقوی حواس محرور
و مفرح و مانع اورام حاره و قاطع اسهال صفراوی و تریاق سموم حاره باشد و چون با سرکه یا آب بادروج
در بینی چکانند رعاف را قطع کند و چون با روغن گل سعوط سازند صداع حار و سهر و سوء
المزاج حار چشم را نافع باشد و قلاع شدید را دفع کند و در دوا بر مد حار داخل باشد و قدر ماخوذ
از آن یک دانگ بود و اکثار استعمال آن موجب سرعت سکر و برودت کلیه و مثانه و انثیین و جمود
منی و قطع باه و تولید حصاة کلیه و مثانه بود و بوییدن آن تنها یا با گلاب و صندل صداع صفراوی
را مفید بود لیکن سهر آورد و مصلح آن بنفشه و نیلوفر است و بدل آن دو وزن آن طباشیر و گویند
بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید باشد **کاکنج** بارد یابس است در سیم و بعضی گفته‌اند
در دوم و قوت آن قریب بقوت عنب الثعلب باشد خصوصاً ورقان و کاکنج ملاینه بواسیر و قروح مزمنه
کوش و ربو و عسر نفس و یرقان و قروح مجاری بول را نافع باشد و بول براند و مسکن کرده و مثانه نیکو
بود و گفته‌اند که چون هر روز یکمثقال از حب آن بلع نمایند مدتی بادرار بول خلاص یابند و اگر
زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب از آن فرو برد منع حبل کند و گفته‌اند که چون جزوی
از آن با جزوی ... سحق کنند و بنوشند حب القرع و دود از آن دفع شود و شربتی از آن دو درم
باشد **کادی** نبات آن در بلاد عرب و نواحی عمان باشد و طبع آن معتدل است ...
... نافع باشد **کاشم**
رومی گیاهیست که ساق آن مثل ساق سیب بود و ورق آن شبیه بورق اکلیل الملک لیکن
نرم تر و خوشبو باشد و تخم آن شبیه بتخم رازیانه است و در آن تلخی و عطریتی هست و طبع آن حار
یابس است در سیم و مسخن و هاضم و محلل نفخ و مدر بول و طمث باشد و سده کبد و نفخ و قراقر و اوجاع
شکم و اورام بلغمی و نفخ معده و لسع هوام را نافع بود و چون یک درم با شراب بنوشند حمیات بلغم
را دفع کند و دو درم با آب گرم مستسقی را مفید بود و مصروع اصحاب ... بود و مصلح آن
بوییدن گلاب و کافور است و اسحق گفته قوت آن شبیه بقوت ... است و گویند بدل آن دو وزن آن و بعضی
گفته‌اند بدل آن بوزن آن ... **کبر** حار یابس است در دوم و محلل و مقطع و ملطف
و مفتح و مستفرغ خلط غلیظ خام از معده و امعا و جالی و قاتل دیدان و حب القرع و مسدد اعضا
و مدر طمث و ... و تریاق سموم باشد و بوی دهن خوش کند و باد را دفع سازد و غذا
ثمر آن اندک بود و غذائیت در رطب آن زیاده از یابس باشد و پوست بیخ آن انفع از ثمر و قضبان
و ورق است و بیخ آن با ورق محلل خنازیر و صلابات بود و پوست بیخ آن عرق النسا و وجع
الورک و فالج و سده و ... عقل را نافع باشد و چون بر قروح ... سعفه سر ...

حسن ضماد کنند تخفیف نماید و نفعی عظیم رساند و با سرکه ضماد کردن بهق را ببرد و نوشیدن
آن با سرکه و ضماد کردن آن با آرد جو بهترین چیزهاست از برای طحال و باشد که خلط غلیظ
سوداوی از طحال مستفرغ سازد و گفته اند که چون حب ده نهم وزن دو درم ثمره آن با شراب بنوشند
ورم طحال را تحلیل نماید و بول براند و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و شراب وجع اسنان را تسکین
نماید و مضغ پوست بیخ آن رطوبات از سر بکشد و دماغ را پاک سازد و وجع بارد راس را تسکین
نماید و غرغره بدان همین عمل کند و تدخین بان بواسیر را سود دارد و چون ورق آن با سبه کوفته بر خنازیر
و صمد دوازرام بلغمیه نهند تحلیل نماید و چون بیخ آنرا بکوبند و با ادویه معطره مثل سنبل و اسطوخودوس
و ادخر و عسل بسرشند و لعوق نمایند بلغم لزج از سینه بر نفث بیرون آورد و از جلاء سینه و معده
و طحال را فایده دهد و سده کلیه بکشاید و طحال را بگدازد و آب ورق آن چون بنوشند انواع
حیوانات متولده در شکم بکشد و شربتی از آن چهار درم بود و عصاره آن چون در گوش چکانند
کرم گوش را قتل نماید و کبر منه سرکه بود و مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابت آن و مقوی معده
از بلغم و محرک شهوة طعام باشد لیکن بسعال و سحج و اسهال مضر عظیم رساند و دافع مضرت آن
زرده تخم نیمبرشت است و گفته اند مضر است بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس است و مضرت
بمعده و مصلح آن سرکه است **کبریت** احمر و ابیض و اصفر بود و طبیعت آن حار یابس است
در چهارم و ملطف و جاذب بود برص را ببرد و با صمغ البطم اثار اظفار را قلع نماید و با
سرکه یا علک البطم بهق و جرب متقرح و قوبا را دفع کند و چون با نطرون مخلوط ساخته
بدن بدان بشویند حکه را زایل کند و با نطرون بر نقرس طلا کردن فایده رساند و با قطران
آکله و قروح و تحجر را سود دارد و چون سحق کرده بر موضع لسع هوام افشانند شفا یابند و با زاج
لسع عقرب را فایده دهد و چون بخور سازند بچه بیندازد و چون بر بدن افشانند قطع عرق کند
و کبریت احمر چون سعوط کنند صرع و سکته را نافع باشد **کبابه** حب العروس گویند و طبع
آن حار یابس است در دوم و مفتح سده احشا و لطیف و مقوی معده و اعضاء باطن و سهل مجاری
بول و مخرج حصاة کلیه و مثانه و مدر بول باشد و وجع عقب اعضاء و قلاع و وجع حلق را
نافع باشد و شکم ببندد و چون در دهن نگاه دارند آواز را صاف سازد و بوی دهن خوش کند
و چون مضغ نمایند و آب دهن بر قضیب مالند در وقت مجامعت زن لذت عظیم یابد
و بدل آن هیل و دارچینی باشد **کبیکج** حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند در چهارم
حاد و مقرح و محلل و معطش قوی و سم قاتل است و چون طلا سازند بر برص بدن و بیاض اظفار
و جرب و ثالیل را قلع کند و چون با سرکه بپزند و آب آن نیم گرم بر مضمضه ریزند نفع بینند و بیخ
آن چون سحق کنند مضرت اسنان را ساکن کند و دندان متآکل را مسفت سازد **کبد** بخیه
بهترین آن جگر بط و دجاج فربه است و جگر جمیع حیوانات حار رطب و عسر الهضم و بطئ الانحدار

وکثیر

وکثیر الغذا و مولد خون غلیظ بود و با کباب و دارچینی باید خورد و منافع جگر هر حیوان در ذکر
آن حیوان مذکور است **کباب** بهترین آن کباب گوشت بره رسیده بود و طبیعت آن حار ۲ گوشت م
رطب است و غذاء آن بیشتر از بختر بود و کسی را که خون و صفرا مستفرغ شده باشد نافع بود لیکن
بمعده ضعیف مضر است و دیرتر از گوشت پخته هضم شود و مصلح آن اطریفل صغیر است **کتان**
بارد یابس است و چون بپوشند حرارت بدن را باعتدال آورد و عرق و رطوبت بدن را نشف کند و
تخفیف ورم نماید و مسیح گفته که هرگاه که اراده لاغری بدن کنند در زمستان کتان نو نرم بپوشند
و در تابستان کهنه نرم و هرگاه که استسقاء لحم خواهند در زمستان کهنه نرم بپوشند
و در تابستان نو نرم و چون کتان را بسوزانند دود آن سده زکام بکشاید و ورم مقعد را ۲ منقبض دام
بصلاح آورد **کستم** صاحب منهاج گفته که مرماحوز است **کثیرا** بهترین آن سفید پاک است
طبع آن بارد یابس است و قوة آن در تخفیف و تغریه و ازلاق و غیر اینها شبیه بقوه صمغ باشد و معین
ادویه مسهله در اسهال و کاسر حدة ادویه بود و سعال و خشونت سینه و حلق و قروح ریه را نافع
باشد و قدر ماخوذ از آن نیم مثقال بود و اکتحال بان قروح عین و بثور را نافع باشد **کرویا** حار
یابس است در دوم و قوت آن شبیه بقوة انیسون بود و هاضم طعام و مقوی معده و محفف و ملطف
و قاتل دیدان و مدر بول باشد و خفقان که از ریح متولد از اخلاط لزجه در معده و مغص ریحی ۲ واسهال
متولد از ضعف فم معده را نافع بود و شکم ببندد و بلغم در معده بگدازد و چون بنانخواه ضماد
نمایند و آب آن در بینی تنفس را بغایت فایده دهد و نفخ معده را تحلیل نماید و اوجاع
معده را دفع کند و قدر ماخوذ از آن دو درم باشد **کرسنه** حار در اول یابس در ثانیه
و مفتح و محلل و ملین صلابات خصوصا صلابت پستان و مدر و ملین طبع باشد و چون
طلا سازند بهق و کلف و برص را زایل کند و رنگ را خوب گرداند و با عسل قروح را پاک سازد
و گوشت برویاند و سعفه و قروح شهدیه و داء الفارسی را نافع باشد و سعی قروح خبیثه را مانع
و بازدارد و گوشت در قروح برویاند و چون با عسل بنوشند رطوبات غلیظه سینه و شش
را نشف کند و سعال را نافع بود و نفث مواد غلیظه را آسان گرداند و چون با روغن کنجد بنوشند
نفث الدم و عسر البول را فایده دهد و زحیر و مغص را ساکن سازد و چون سحق کرده با عسل
بسرشند وزن درم لاغر کند و چون با شراب ضماد سازند
بعضه افعی و گزیدن کلب کلب و انسان صائم را نافع باشد و طبیخ آن شقاق حادث از سرما
و حکه آن را مفید بود و قدر ماخوذ از آن سه درم باشد و اکثار آن مصدع و محدث بول الدم
بود **کراع** بهترین آن پاچه بره فربه باشد و آن مولد غذاء لزج لطیف محمود قلیل الفضول
و ملین شکم بود و چون با جو بپزند انصباب مواد حاده و سل و سعال حار را فایده دهد **کرش**
شکمبه قلیل الغذا و ردی الکیموس و بطئ الهضم باشد و مصلح آن سرکه کهنه و سداب

وکرفس و امثال آن مسلطف مثل فلفل و دارچینی باشد **کرفس** جبلی و بری و بستانی میباشد
و بهترین آن رومی جبلی بود و طبع آن حار در اولی یابس در ثانیه است و روفس گفته که بستانی
رطب است و تخم آن باتفاق یابس است و محلل نفخ و مفتح سده کبد و طحال و معرق و مسکن اوجاع و
هاضم طعام و محلل ریاح حشا و مکثر شیر و مدر بول و طمث و سنگ کلیه و مثانه و رحم بود و جبلی مفتت
حصاة و مهیج باه رجال و نسا و مخرج مشیمه باشد و طبیخ آن چون کسی که سم خورده باشد بنوشد
قی کند و بری داء الثعلب و شقوق اظفار و ثالیل و شقاق [illegible] را نافع بود و بستانی بوی
دهن خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس و سعال بلغمی و اورام پستان را نافع باشد و معده
بهتر از انواع دیگر بود و جگر بارد را نفع رساند و عصیر و ورق آن تنها یا با عصیر ورق [illegible]
نافض و تب بلغمی را مفید بود و چون عصیر آن با روغن گل و سرکه [illegible] حمام
با انداختگی و جرب را دفع کند و تخم کرفس در تلیین طبع اقوی از ورق بود و کرفس مهیج صرع
صرعین و مصدع باشد [illegible] آن که در سر که [illegible] خوردن آن
قبل از طعام ممنوع است و بعد از طعام اندکی موافق بود و باید که مرضعه را از اکل آن منع نمایند
تا بسبب هیجان باه شیر او کم نشود و گفته اند که چون زن در وقت حمل کرفس بسیار خورده
جون جنین از رحم بیرون آید بشور و بر و قروح عفنه در بدن او پیدا شود و احمق و ضعیف
العقل بود و نیز باید که در وقتی که خوف از لدغ عقرب بود از اکل آن اجتناب نمایند که چون
آکل آن را عقرب بگزد کار بر او سخت گردد و بعضی از قدما گفته اند که کرفس بعموم مضر است
قبل از سم با بعد از آن با انداختن [illegible] بنوشند [illegible] و راه کند [illegible]
رساند لیکن بعد از آنکه قوت سم ضعیف شده باشد بقوت سم و معده نافع بود [illegible]
مفتح سده و محلل نفخ معده و امعا و مسکن اوجاع آنها و مدر بول و حیض باشد و فواق امتلائی
را قطع کند و قوای دویم [illegible] مضره آن [illegible] مصلح آن [illegible]
وچون تخم آن بکوبند و بمثل آن قند اضافه نمایند با روغن گاو [illegible] بنوشند بغایت
مقوی جماع بود لیکن باید که بعد از آن گوشت خروس یا خصیه او تناول نمایند **کرنب** دو
نوع است بستانی که آن را کرنب نبطی خوانند و بستانی که مشهور بکلم است و این بهتر است
[illegible] در بدن مکثر طبع و قرآن حار در اول یابس در دوم است و منفخ و ملین و مخفف و مسخن
بدن و محلل و منضج صلابات و مدر حیض و مانع سعی [illegible] و محسن لون و
منقی عروق و مدر بول و طمث و سموم و مولد سودا و خون غلیظ و مظلم بصر باشد و چون با
گوشت فربه بپزند مضرت آن کمتر شود و گفته اند که مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم او یابس بود
و بکسی که مزاج چشم او رطب بود مضرت نرساند بلکه شاید که نفع دهد و وجع [illegible] خمار
کهنه و وجع ظهر و زانو را نافع باشد و چون قبل از شراب بنوشند مانع مستی گردد

و چون عصیر بنوشند دو و مستی نماید و طبیخ کرنب چون بنوشند شکم براند و آواز را صاف کند
و ضماد آن با سویق سدی و عسل و جرب مسرج و اورام بلغمی را دفع کند و با علس و سرکه نقرس را
نافع دهد و با نمک ناز قار سی را قلع نماید و موی را از ریختن نگاه دارد و عصاره آن با شراب بعض
افعی و بعض کلب کلب را نفع رساند و چون سعوط کنند تنقیه سر کند و غرغره بعصیر آن یا
طبیخ آن با روغن گنجد خناق را سود دارد و عصیر آن با شراب طحال و یرقان را شفا رساند
و چون بجوشانند و آب آن بر مفاصل و بر نقرس و اوجاع مفاصل را تسکین دهد و خاکستر
بیخ آن مفتت حصاة بود و با سفیده تخم مرغ سوختگی آتش را سود دارد و تخم کلم چون بنوشند
دیدان را قتل نماید و چون طلا کنند غش و کلف و مانند آنها را ببرد و چون زن بعد از جماع حمول
سازد منی را فاسد سازد و مانع حبل گردد **کراث** چند نوع است شامی و نبطی و بری و جبلی
کراث نبطی را کراث المائده خوانند و جبلی فراسیون و بری را کراث الکرم گویند و قوت آن متوسط
بود میان ثوم و کراث و اسقیل انواع کراث است و بهترین آن نبطی حریف است که بر اطراف آن شاخ‌ها
و طبع آن گرم است و خشک در دویم و حرارت و یبوست شامی کمتر بود و کراث شامی مسخن و
ملین و مهیج باه و نفوخ و ردی الکیموس و مدر بول و طمث و ملین شکم و ملطف و محدث عطاس
باشد و کراث نبطی مفتح سده بلغمی کبد و طحال و محرک شهوت جماع و مسکن احشا بلغمی و مقوی
ظهر بود و چون بخور دهند یا ضماد سازند بواسیر بارد را نافع بود و چون با سرکه و دو اقی کنند
سازند قطع دم کند و خاصه رعاف و چون آب آن با کندر و کوشت بچکانند دوی را دفع نماید و چون
با عسل لعوق کنند نفث دم و بحه و تجبیر و جمیع اوجاع سینه را فایده دهد و چون با شراب بنوشند یا تنها
ضماد کنند بعض هوام را مفید بود و چون با سماق ضماد کنند ثالیل را قطع نماید و با نمک قروح خبیثه
قلع کند و چون دود دهم از تخم آن با مثل آن حب الآس بنوشند قطع نفث دم از سینه کند و تدخین
تخم آن بواسیر را ببرد و چون تخم آن با نطرون بسرشند و با دندان نهند دودندان را بیرون آرد
کرم را از دندان بیرون آورد و تسکین وجع کند و چون با صوف بریان کنند شکم براند و دو ریاح
امعا را تحلیل نماید و منع بواسیر کند و بلیناس گفته که هر که دوست دارد که بجامعت کند
سه تخم کند را با شراب بنوشد و کراث بری را چون بنوشند بعض هوام را موافق بود و
ادرار بول و طمث زیاده از انواع دیگر کند و جمیع انواع کراث مصدع و مبخر و مظلم بصر باشد و معده
و قلب و لثه و اسنان مضرت رساند و اکل آن خواب های بد بیند **کرم** چون برگ درخت
انگور محرق کنند و ضماد سازند صلاح او را ساکن گرداند و چون تنها یا با سویق شعیر ضماد کنند ورم
حار معده و التهاب آن را نفع رساند و عصاره و ورق آن چون بنوشند قرحه امعا و قی الدم را فایده
دهد و آبی که از درخت انگور بیرون آید و عصاره آن را منع نهند صحیح بکند و چون با شراب بنوشند
حصاة را بیرون آورد و چون بر ثالیل و قوبا و جرب مسرح و قیمه مفرح مالند دفع کند لیکن قبل

انطلاق کردن عضو را با نطرون بباید شست **کرم دانه** تخمیست سیاه نباتیست که هم و آن مسهل قبل
و مسهل بلغم غلیظ و ماء اصفر و مانع انقطاع الجروح و سودا بر راس و مسمی باشد و دو درم از آن قاتل بود
کرکی گوشت آن حار یابس و بطیء الهضم و غلیظ بود و اصحاب کد و ریاضت را نافع باشد و مصلح آن
ابازیر حاره است و شریف گفته که چون دماغ کلنگ و زهره آن با روغن زنبق در بینی چکانند چیزی
فراموش نکند و اکتحال تلخ او شبکوری را زایل کند و چون دماغ او را در آب چغندر بگدازند و بر ورم کهن
و پاکی از ضرب حادث شده باشد بمالند نفع بیند و چون خصیه او منکوب کنند و خشک سازند و با مرکبی
سوده و زبد البحر و تلث اجزا مساوی مخلوط کنند و در چشم کشند سفیدی چشم که از جدری حادث
شده باشد ببرد و چون پیه او بگدازند و با سرکه عنصل چند روز مطول بنوشند نفعی تمام بیند
و زهره او چون بر جرب متقرح و جرب و برص مالند شفا یابد و چون با آب برگ چغندر سه
روز متوالی در بینی صاحب لقوه بچکانند البته شفا یابد و چون با عصاره مرزنگوش بهفت روز
در بینی مخالف جانب لقوه سعوط سازند و بعضی چون بمالند و بگدازند بکر بر روشنائی نظر کند
نفعی عجیب بیند **کرکم** زعفران است **کزبره** بارد در آخر اولی یابس در ثانیه است و بعضی
گفته اند قوت آن مرکب است از جوهر کثیف بارد ارضی و جوهر لطیف حار و در آن قبض و تخدیر هست
و مقوی قلب و مانع صعود بخار بر راس و بطیء الهضم و مقوی معده محرور و مخفف منی و کاسر قوت
باه و نعوظ باشد و مصدع و دوار و صرع حادث از بخار حاری یا بلغمی و خفقان حار را نافع بود و
چون مضغ نمایند رایحه سیر و پیاز را قطع کند و عصاره آن چون با شیر زنان در چشم چکانند
ضربان شدید را ساکن کند و با سفیده بیضه و سرکه و روغن گل ورم حار را نفع رساند و با آرد
باقلا یا آرد جو یا نخود خنازیر را تحلیل دهد و مضمضه بان قلاع را دفع کند و دو درم از آن با
آب لسان الحمل حبس نفث دم کند و کشنیز خشک را خاصیتی در تقویت قلب و تفریح هست
خصوصا در مزاج حار و بریان کرده آن منع قی کند و شکم بر بندد و چون با سماق بنوشند حیات
شکم را دفع کند و چون بر موضع نزف ذر کنند قطع دم کند و چون هر روز یکدرم با مثل آن
قند بنوشند سر رفتن را زایل کند و رطب آن منوم و مانع رعاف بود و چون بنوشند هیجان صفرا را دفع
کند و چون با آب انار ترش بنوشند التهاب معده را فایده دهد و چون در آخر طعام خورند بخار
حامض را ساکن سازد و اصحاب ثقل الامعا و اسهال را نفع رساند خاصه که با شکر و سماق خورند
و ورق آن چون بر پشت چشم ضماد کنند مانع سیلان مواد بچشم گردد و چون با عسل و مویز ضماد
سازند داء و ورم حار و انثیین و شری و نار فارسی را نافع باشد و با نان یا سویق جو و نمله را مفید بود
و گفته اند که چون کشنیز تر بر ران زنی آویزند که دشوار زاید در ساعت بزاید و باید که بعد از
ولادت بی معطلی از او بر دارند و اکثار اکل آن مورث ضعف ذهن و تیرگی و غشی و ظلمت بصر
بود و مصلح آن سکنجبین سفرجلی است و گفته اند که چهل درم از عصیر کشنیز تر قاتل بود

انسان کثیر النسیان

کزبرة البئر پرسیاوشان است **کشوث** مرکب است از قوی متضاد و غالب بر آن حرارت
در درجه اولی است و یابس در ثانیه است و مقوی کبد و معده و منضج سده کبد و طحال و منقی بدن
و مخرج فضول عصر لطیفه از عروق و ملین طبع و مسهل صفرا و مدر بول و حیض باشد و
چون با سرکه بنوشند فواق را ساکن کند و آب آن با شراب یرقان را نافع بود نفعی عجیب و حمیات
مرکبه و سمه و مغص را فایده دهد و بریان کرده آن شکم بر بندد و سیلان رحم را قطع کند
و چون دست و پا بطبیخ یا عصاره آن بشویند نقرس و اوجاع مفاصل را نافع باشد و قدر ماخوذ
از آب آن با شربت ده درم بود و مضر است بر شش و مصلح آن مویز است **کشوث رومی** افسنتین است
کلیه بارد یابس و غلیظ و عسر الهضم و ردی الخلط بود و کلیه حیوانات بزرگ را نباید خورد
و کلیه بز و بره خاصه با گوشت و پیه آنها و فلفل و نعنع و دارچینی تناول باید نمود **کلب** جگر
او چون بریان کنند و با ادویه بدون کلب کلِب بخورند نفع رساند و خون کلب چون
بخورند همین فایده دهد و سم سهام ارمنیه را نیز مفید بود و سر کلب چون بسوزانند و سحق کرده
بر گزیده شده بعض کلب کلِب ضماد کنند شفا یابد و شیر او چون بخورند ... دیر
قتاله بود و دندان او چون بر کسی آویزند که در خواب سخن کند ساکت گردد و چون بر صبی
آویزند دندان او بی وجع و تعب برآید و چون بر صاحب یرقان آویزند فایده رساند و هر که
با خود دارد چون سگان او را ببینند فریاد نکنند **کاشم** صمغیست شبیه بجاوشیر لیکن
بسیار نازک آن اقوی است و طبع آن حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند حار است در چهارم و یابس
و محلل و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مسهل ماشیمه بود و در اسمال الجنین و اسمال ماشیمه نظیر
ندارد **کمافیطوس** گیاهیست که برگ بنفش بر زمین دارد و تلخ و تیز باشد لیکن تلخی وی زیاده از تیزی
باشد و طبع آن حار در دوم یابس در سیم است و مفتح سده کبد و طحال و رحم و جالی اعضاء باطنه
و مدر بول و حیض باشد و در آن قوت مسهله بود و صداع بارد را نیز نافع ... بر
و مانع ... شود و با عسل جراحات و قروح عفن را بصلاح آورد و چون با ماء العسل بنوشند
عرق النسا را دفع کند و چون هفت روز متوالی بنوشند یرقان سوداوی را زایل کند و امراض
کبد و اوجاع کلیه و عسر بول را شفا رساند و چون با عسل احتمال نمایند تنقیه رحم کند و قدر ماخوذ
از آن یک مثقال بود و بدل آن نصف وزن آن سالیوس و ربع وزن آن سلیخه است **کمادریوس**
گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و طبع آن حار یابس است در سیم و منضج و ملطف و محلل بدن
و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض باشد و چون ضماد کنند یا با شراب بنوشند نهش
هوام را فایده دهد و چون با عسل ضماد کنند قروح خبیثه را پاک سازد و طحال را بگدازد و طبیخ
آن چون بنوشند سرفه مزمن و سعال و صلابت طحال و عسر بول و ابتدای استسقا و فسخ و نفخ رحم
و یرقان سوداوی را نافع باشد و چون در شراب اندازند و زیت بجوشانند و سه روز متوالی بنوشند

۳ لطیخ

مردرد و نیز وقتی که کرم بنوشند او جامع خون نواحی صدر و دیر و نافع رساند و کاقیطوس نیز همین عمل
کند و بدل آن وزن آن سقولوقندریون است و گفته اند بدل وزن آن سنجی است **کمون** چهار نوع است
کرمانی و فارسی و شامی و نبطی کرمانی سیاه رنگ بود و فارسی زرد و کرمانی از فارسی اقوی باشد
و فارسی از نبطی آن و هر یک از اینها بری باشد و بستانی و یک نوع از بری تخم آن شبیه بتخم سوسن
بود و طبع آن حار در دوم و یابس در سیم است و محلل ریاح و هاضم طعام و مدر بول بود و قاتل
دود باشد و در آن تقطیع و قبض و تجفیف بود و چون با سرکه ممزوج با لب بنوشند ضیق نفس
و نفس الانتصاب و خفقان بارد را نافع باشد و با شراب بعض هوام را فایده دهد مخصوصا بری شبیه
بتخم سوسن و تقطیر البول و حصاة و بول الدم و مغص و تخمه و ریاح غلیظه را مفید بود و کمون نبطی
شکم براند و کرمانی حبس نماید و کمون بریان کرده و در سرکه خوابانیده اسهال رطوبی را قطع کند
و تخفیف معده نماید و چون در سرکه خوابانند و خشک کرده سحق نمایند و بر سفوف ساختن
آن مداومت نمایند قطع شهوة طین و اشیاء سینه بات کند و چون با نمک مضغ نمایند و بلع کنند
قطع سیلان لعاب نماید و کمون بری چون با سرکه بنوشند فواق را زایل کند و عصاره بری ظلمت
بصر را جلا دهد و چون با زیت بکشند حمول سازند حیض را منع نماید و چون با زیت و آرد
باقلا بر ورم انثیین و اثر خون غایض در زیر چشم ضماد کنند نفع رساند و چون سحق کرده به سرکه
بسرشند و ببویند یا فتیله سازند و در بینی نهند قطع رعاف کند و چون با عسل مضغ نمایند
و آب آن در چشم چکانند که سبل یا طفره نباشد منع التصاق کند و چون تنها مضغ نمایند
و آب دهن در چشم چکانند طرفه را نفع رساند و خون سایل از بینی قطع کند و چون در
بالب آن تخو بینه صفا دهد و استعمال آن بقدر درمی فایده دهد لیکن طلا کردن بر بدن و اکثار
اکل آن رنگ را زرد گرداند و بدل آن بوزن آن کرویاست **کمثری** انواع است و بهترین آن نوع
کرد و خراسان شاه امرود گویند و طبیعت آن بارد در اولی یابس در ثانیه است و شاه امرود معتدل
و بعضی گفته اند بارد رطب است و ملین طبع و حسن الکیموس بود و غذاء امرود بهتر از سایر فواکه
باشد خاصه حلو آن و جمیع انواع قابض بود خصوصا خشک کرده و مقوی معده و قلب و مسکن
عطش و دافع قی باشد و امرود ترش دافع معده و مدر بول و مشهی طعام بود و بقراط گفته امرود صلب
مبرد و مخفف و حابس طبع است و نرم پخته شیرین مسخن و مرطب و ملین شکم باشد و خوردن
آن بعد از غذا مانع از ترقی بخار بر اس بود و معده حلو معده مضرت رساند و محدث نفخ و قولنج
باشد و مشایخ زیان دارد و مصلح آن ماء العسل است با زنجبیل پرورده و شکوفه آن مقوی قلب
و دماغ بود **کماة** چند نوع است و بهترین انواع آن قطر است و طبع آن بارد و رطب است در دوم
و بطی الهضم و ردی الکیموس و مورث قولنج و عسر بول و فالج باشد و آب آن چشم را جلا دهد و چون
خشک کرده سحق نمایند و با آب بسرشند و بر سر طلا کنند صلع قبل از وقت را باصلاح آورد و

و جربست و چون خشک ساخته و سحق کرده با مرهمها که محلول در سرکه ضماد کنند قوبا صبیان و جرب
ایشان را شفا رساند **کندر** صمغ درختیست و بهترین آن سفید ذکر مدحرج که چون بشکنند اندرون
آن چسبان بود و چون بر آتش نهند زود مشتعل شود و بصمغ صنوبر مغشوش کنند و طبیعت آن حار در
دوم یابس در اولست و مقوی روح قلب و دماغ و مسخن و مقوی معده و کبد بارد و هاضم طعام و
مقوی ذهن و قوت حافظه و مسکن قی و محلل ریاح غلیظه و منشف رطوبات سینه و مقوی و
قاطع رعاف و جالی و حابس دم و منبت لحم و مندمل جراحات تازه و قروح عین و مانع سعی قروح خبیثه
باشد و چون بنوشند خفقان و وجع معده و سعال و نفث الدم و سعال و غثیان و باد را نافع
باشد و چون اصحاب زحیر با اندکی نانخواه بنوشند یا با اندکی مر و زعفران حمول سازند نفع بخشد
و چون یک مثقال در آب خوابانند و هر روز بنوشند بلغم دفع نماید و حفظ زیاده کند و نسیان ببرد
و دندان را جلا دهد لیکن اکثار تناول آن مصدع و محرق دم و بلغم و مورث جذام و برص و بهق و سود
بود و چون مضغ نمایند رطوبات و بلغم از سر جذب کند و لثه و دندان را محکم سازد و چون
با عسل ضماد کنند داحس ببرد و با سرکه و زفت قوبا را قلع نماید و با پیه بط قروح سوختگی آتش
و شقاق عارض از سرما را نفع رساند و چون با شراب شیرین در گوش چکانند تسکین وجع نماید
و با طین قیمولیا و روغن گل و ثالیل بستانند تحلیل نماید و چون با نطرون خلط کرده بر بلغمیه بیندند
جرب را دفع کند و قروح سر را تخفیف نماید و چون در چشم کشند خون منعقد را تحلیل دهد
و مقدار مأخوذ از آن یک مثقال بود و بدل آن مصطکی بود و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن دقاق کندر بود و
قشر کندر مجفف است در دوم و حرافت کمتر از کندر بود و قابض و محلل و مقوی معده و حابس
شکم و نفث دم و سیلان رطوبات رحم و جالی آثار قروح عین و مجفف قروح باشد و نفث
دم و قرحه امعا و استرخاء معده و حمیات بلغمیه را نافع بود و دخان کندر مسکن اورام و اوجاع
حاره عین و قاطع سیلان رطوبات از عین و مسحق قروح عین باشد و با قطران داء الثعلب
مو برویاند **کندس** خانق الذئب است در سیم تا چهارم و مفرح و نافع و محلل ریاح منفخ
و مفتح سده مصفاه و مقطع بلغم سودا و جالی برص و بهق و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مسهل
بلغم لزج از مفاصل و مخرج جنین و مهیج قی و عطسه باشد و در خوردن آن خطر بود و قدر ماخوذ
از آن حبه تا چهار دانگ است و عطسه آور و چون سحق کرده در بینی دمند عطسه
آورد و دماغ را پاک سازد و مصروع و مفلوج را منتفع کند و بعطسه رفع تشنج اطفال کند و چون
مقدار یک عدس با روغن بنفشه در بینی چکانند غشیان را زایل کند و چون سحق کرده با عسل بسرشند
و از آن فتیله ساخته استعمال نمایند بچه مرده بیرون آورد و چون با سرکه بسرشند بر بهق طلا کنند
سه روز مداومت نمایند زایل گرداند و صلابت طحال را بگدازد و چون با زفت طلا سازند و مداومت کنند
قوبا را قلع نماید **کنگر زد** صمغ حرشف است و طبع آن حار و رطب است و چون با سرکه و

سکنجبین بالعسل بنوشند قی باسانی آورد و قند ما نخوردن آن درد دم بود **کهربا** صمغیست مجلی
سندروس و بهترین آن صافی سرخ است که بزردی زند و قوت آن مرکب است از مائیه [illegible] و ارضیه
لطیف و طبع آن بارد است و یابس در دوم و بعضی گفته اند بحرارت میل دارد و مقوی قلب و مفرح
و مانع انصباب مواد در تیو معده و حابس قی و قاطع دم است از هر موضع که باشد و چون نیم مثقال آن با آب
سرد بنوشند خفقان صفرا را نافع بود و با مصطکی معده را قوت دهد و رعاف و نفث دم و نزف
دم زحم و مقعده و زحیر و بواسیر و سیلان طمث و خون شکم و عسر بول را نافع بود و گفته اند که چون
بر صاحب ورم طحال ببندند فایده بینند و چون بر حامله آویزند حفظ جنین کند و چون بر صاحب
یرقان آویزند نفع یابد و چون سحق کرده بر سوختگی آتش مالند شفا رساند **کیبر** مصطکیست

حرف اللام **لادن** رطوبتیست چسبان مانند دلق که بر گیاهی که معروفست
بر قیسوس محکم میشود و بموی بز [illegible] میچسبد و آن رطوبت را از موی بز اخذ می کنند
و اقراص می سازند و آنچه متعلق بموی [illegible] منتفع از زمین و لحیه او باشد [illegible] بود و آنچه با [illegible] باخلاف
چسبیده باشد بد بود و بهترین آن چرب خوشبوست که لون آن بزردی زند و در روغن حل
شود در [illegible] نباشد و اسود بد است و طبع آن حار در اولی یابس در ثانیه است و لطیف
و منضج رطوبات غلیظ [illegible] و محلل باعتدال و ملین صلابت معده و کبد و مقوی ایشان باشد
چون ضعف ایشان از برودت بود و در آن قوت [illegible] افواه عروق را [illegible] قبض
مو بود باشد و کثیف و کبیر [illegible] و محافظت آن غایت خصوصا با روغن مورد و چون با روغن گل در
گوش چکانند تسکین وجع کند و سعال را نافع بود و با روغن بابونه و [illegible] مسکن اوجاع بود
و در علاج صداع و ضربان داخل باشد و چون فرزجه سازند [illegible] تحلیل نماید و تدخین
با آن در قطع جنین میت و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب کهنه بنوشند شکم ببندد و بول
براند و چون بر مقدم دماغ ضماد کنند [illegible] نزلات را دفع نماید و چون بر معده
[illegible] محکم شود **لازورد** حار در دوم یابس در سیم است و مفرح و حالی و مسهل سودا
و اخلاط غلیظ و مدر طمث باشد و اصحاب مالیخولیا و ربو و وجع کلیه و مثانه [illegible] را نافع باشد
و چون سحق کرده با سرکه ضماد کنند برص را زایل کند و ثالیل را قلع نماید و مژگان برویاند **لاغیه**
از [illegible] و حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند در چهارم [illegible] و مسهل قوی باشد و از
خواص [illegible] که چون [illegible] ماهیات باشند [illegible] آن مسهل
[illegible] اصفر بود و استسقا را نافع باشد [illegible] مستقی بخورد [illegible] نفع
بیند **لبن التیوعات** [illegible] حلتیت و انجیر و غیرها [illegible] محرق و مفسد دم باشد و
چون از آن چیزی بر بدن مالند بسوزاند و ریش کند و مداوات آن باشیاء بارده [illegible] و آب
سرد باشد **لبلاب** گیاهیست که بر درخت پیچد و معروفست بعشقه و طبع آن معتدل است

و بعضی گفته اند بارد رطب است و بعضی گفته اند حار یابس است در اول و ملین و محلل و مفتح سده کبد
باشد و مصلح او [illegible] و چون نیم رطل با [illegible] بنوشند مسهل صفرای محرق بود و سعال که
از جنس [illegible] بود و ربو و امراض صدر [illegible] را که از خلط حار بود نافع باشد و چون با قلوس
خیار چنبر بنوشند [illegible] مفاصل و احشا را تحلیل دهد و چون [illegible] قوت ضعیف گردد
و اسهال [illegible] شود و مصلح آن [illegible] با روغن گل [illegible] بچکانند تسکین وجع نماید [illegible] را
نافع بود [illegible] **لبنی** میعه است و میعه سائله را عسل لبنی گویند
و آن صمغ درختیست رومی و [illegible] آن را میعه یابسه خوانند و بهترین آن خوشبوست که [illegible]
بود و [illegible] بزردی زند و سیاه شود و طبع آن حار در اولی یابس در ثانیه است و بعضی گفته اند [illegible]
و منضج و ملین و محلل و مسخن و هاضم و مدر بول و حیض و مسهل بلغم [illegible] و حابس [illegible] و مقوی
اعضا باشد و چون [illegible] و یابس و سعال [illegible] بلغمی و صلابت [illegible] و وجع حلق را نافع بود و آواز را
صاف کند و طبع را نرم سازد و صلابت رحم را نرم کند و قدر ماخوذ از آن یک مثقال باشد و بدل آن مثل
آن [illegible] روغن یاسمین است [illegible] شکم ببندد و چون بخور کنند [illegible]
از [illegible] آورد و قطع [illegible] کند [illegible] نافع باشد **لبن** مرکب است از مائیة و جبنیة
و دسومة و بهترین آن [illegible] البیاض معتدل القوام است که بعد از دوشیدن و قبل از حموضت و فساد
استعمال نمایند و اصح شیرها [illegible] انسان شیر زنان جوان معتدل المزاج صحیح الابدان [illegible] خاصه
که از پستان بمکند و افضل شیر حیوانات [illegible] که آن حیوان علف خوب خورده باشد [illegible]
بایستد [illegible] طعم [illegible] نباشد
و شیر حیوانی که مدت حمل او اطول یا اقصر از انسان بود بد باشد و لهذا شیر گاو با انسان انسب بود
و بهترین اوقات [illegible] شیر ربیع است [illegible] بغایت [illegible] بود و طبیعت آن حار در [illegible]
اول رطب در اول [illegible] لبن حار و ملطف و ملین [illegible] و حالی [illegible] و مسهل
صفرای محرق و با افتیمون مسهل سودای محترق باشد [illegible] قریب الاعتدال [illegible] بود و لبن مقوی
بدن [illegible] اعضا از کیموسات [illegible] جید الغذا و قریب الهضم و معدل کیموسات و مکثر [illegible] و
منی و مهیج باه [illegible] مشایخ باشد و جرب و حکه [illegible] و مالیخولیا [illegible] یابس
و غم و وسواس [illegible] و شرب ادویه قتاله و اصحاب [illegible] نافع بود [illegible] معده انسان
صفرا بود و چون با عسل بنوشند قروح باطن را [illegible] و چون با قند بنوشند
محسن لون و مسمن بود و نفاخ و مورث سده کبد و طحال [illegible] و مهیج فواق [illegible] و حالی و مولد
شپش و برص بود و در معده [illegible] مستحیل بصفرا شود و اصحاب [illegible] باطنه و حمیات و امراض
اعصاب و صداع و دوار و صرع و طنین و امراض بلغمیه و سیلان دم [illegible] و خفقان [illegible]
را مضر باشد [illegible] مضرت [illegible] رساند و باید که بعد از نوشیدن آن خواب و حرکت

نکند تا فاسد نشود و تا صفرا نشود و غذای دیگر نخورند و جهت حفظ لثه و اسنان بعد از اکل آن
بعسل مضمضه کنند و مشایخ اطبا بر هضم آن بعسل اتفاق کنند و چون بجوشانند تا منجمد شود
و آهن تاب شکم ببندد و بسیار باشد که شیر در اول حال شکم براند و فضول کرده و نواحی امعا را
پاک کند پس بدن متغیر شود و شروع در تغذیه کند و طبع را حبس نماید و چون طلا
سازند آثار قبیحه جلد را جلا دهد و اورام و قروح متعفنه و حاشیه را شفا رساند و تسکین وجع
کند و شیر زنان چون در چشم چکانند رمد و حمرت و طرفه را نافع باشد و ضد سموم خاصه
منصب بعینه را نافع دهد و چون از پستان بمکند سعال و نفث الدم را سود دارد و تریاق انبجری
بود و بول براند و چون در گوش چکانند اورام حاره و قروح گوش را بصلاح آورد و شیر بز معتدل
بود در رقت و غلظت و نوازل را حبس نماید و حرارت آن را تسکین سازد و قروح حلق و قصبه ریه
و سعال و سل و دق و نفث الدم و قروح کلیه و مثانه را نافع باشد و غرغره بدان خناق و اورام
لهات را دفع کند و مضمضه بدان قروح دهن را زایل کند و شیر میش غلیظ و دسم بود و سعال
و ربو را نافع بود و آواز صاف کند و دماغ و نخاع را زیاده گرداند و مولد قراقر شکم و بلغم و صفرا و
بطیء الانحدار بود و جهت مهزولان و ملایم بدن نیست و شیر گاو غلیظ و دسم باشد و سل و ربو
و نقرس و حمی حقیقه را فایده دهد و بدن را فربه کند و شیر اسب رقیق و مالح بود و در او خشونت
و سمیت کمتر باشد و مفتح افواه رحم و مدر حیض و منقی رحم از قروح و ملین شکم و سریع الانحدار
بود و شیر شتر در دفع جبنیه مثل شیر اسب بود و ربو و بهق و استسقا و سده کبد و صلابت
طحال و بواسیر و حرارت و یبوست کبد را نافع باشد و مهیج شهوت غذا و جماع بود شیر خر رقیق
و مالح بود و ضیق نفس و اشتعال قلب و ریه و امراض صدر و قروح ریه و قروح مثانه و مجاری بول
و شربت و یرقان و دوسنطاریا و زحیر و سل را نافع باشد ابن طلمیس بهترین وی آن است که سکر
وی بسیار باشد و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته
باشند ماست گویند و طبیعت آن بارد یابس است و بعضی گفته اند رطب است لهذا جهت حاره را
موافق بود و در بدن انسان مهیج باه بود لیکن خلط خام و بطیء الهضم باشد و اصحاب قولنج و وجع مولد
مفاصل و ظهر و درد بهق سفید را از آن اجتناب واجب بود و دوغ گاو معده و کبد حار را
نافع بود و حابس اسهال صفراوی و مقوی و مشتهی طعام و مسمن و مسکن حرارت و عطش باشد **لبا**
اول شیری است که بعد از ولادت دوشیده باشد و طبع آن بارد رطب است بد نوافقه کند و کبد حار
را موافق بود لیکن بطیء الهضم و محدث نفخ در معده و وجع معده و جشا و حالی و مهیج قولنج و مولد
حصاة بود و چون بعسل نوشند غذا بسیار دهد **لبان** کندر است **لحم** گوشت حار رطب
است و کثیر الغذا و مقوی بدن و قریب الاستحاله بخونیت و بهترین آن متوسط میان سمن و هزال
بود و گوشت فربه بهتر از گوشت لاغر باشد و پیه و لاغر بد بود و گوشت نر اخف و الذ است خاصه

کراز حیوان سیاه بود و خصی افضل از غیر او است و گوشت صغیر حیوان یا بین المزاج افضل از گوشت
کبیر است و گوشت سرخ از حیوان فربه سبک تر و به تر بود و وسط عضل افضل لحوم باشد و لحم سمین سریع
الهضم و قلیل الغذا و سریع الاستحاله بصفرا و دخانیه و ملین شکم و مرخی معده بود و مصلح آن فواکه
حامض است و گوشت نمکسود و قدید مولد خلط غلیظ سوداوی و قلیل الغذا و مورث حکه و جرب و قولنج
و سنبق و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و گوشت بریان کرده یابس است و مجفف رطب و احوال
آن بحسب اختلاف اجزا حیوانات مختلف بود و گوشت میش از افضل لحم است و بهترین آن گوشت
جوان بود و طبع آن حار رطب است در اول و ابدان معتدله را خوب باشد و گوشت گوسپند آن زودتر
هضم شود و غذای آن لطیفتر بود لیکن مولد بلغم باشد و مصلح آن سیب بود یا حلوای قند و حرارت
گوشت میش کمتر از گوشت بره است و مولد خون بد است و در گوشت بز غالب فضول کمتر از گوشت بره بود
و حرارتش کمتر از گوشت میش باشد و معتدل در رطوبت و یبوست بود و مولد خون خوب معتدل
در لطافت و غلظت باشد و گوشت بز نر و ماده بد است خاصه ذکر و عسر الهضم و ردی الغذا و
مولد خون سوداوی بود و گوشت گاو بهترین آن جوان است و افضل اوقات اکل آن اواخر ربیع و اوایل
صیف بود و طبیعت آن ایبس از گوشت بز است و حرارتش کمتر از او است و بعضی گفته اند حار یابس
در جهارم و کثیر الغذا و عسر الهضم و مولد بهق و سرطان و جرب و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی
و وسواس و تب ربع و غلظت طحال و سایر امراض سوداویه و مقلل منی [illegible] و تخبیل
و ثقل باشد و چون با [illegible] نمایند زود هضم شود و گوشت گوساله بهترین از گوشت گاو است
و بهترین آن قریب العهد بولادت بود و آن حار رطب معتدل الغذا و مولد خون صالح است و مضرت
اصحاب طحال و مصلح آن [illegible] و حمام است و گوشت آهو با وجود آنکه میل به سودا و برد دارد بهترین
گوشت لحوم و حسن است و حار و یابس مخفف و مسخن باشد و قولنج و فالج و ابدان کثیر الفضول
را نافع باشد و گوشت خرگوش حار و یابس است و بریان کرده آن شکم ببندد و بول براند و قروح امعا و کلیه را
که از فربهی عاجز باشد نفع رساند و [illegible] گوشت آن صاحب نقرس و اوجاع مفاصل را فایده
دهد و منفعت آن قریب بمنفعت [illegible] باشد و گوشت گوسفند کوهی و خرگوش حار یابس است
در سیم و ردی الغذا و عسر الهضم بود و گوشت شتر بسیار گرم است و مولد سودا است و اغلظ از سایر
لحوم است و مصلح آن تخبیل [illegible] است و گوشت طیور [illegible] اکثر اخف و ایبس و قلیل الفضول
و مولد خون رقیق باشد الا گوشت مرغهای بزرگ آبی و کبوترهای صلب که غلیظ و مولد سودا باشد
و بهترین لحوم طیور تیهو و دراج و کبک و دراج است و جمیع انواع عصافیر بد بود **لحیة التیس**
نباتی است که ورق آن مشابه کراث است و آن را بفارسی [illegible] گویند و طبع آن بارد در اول یابس در
سیم است اعضا را قوت [illegible] قبضی بود و برگ خشک آن قروح عفنه را بصلاح
آورد و قروح ریه را نفع رساند و عصاره آن نزف دم و سیلان رطوبات رحم و قروح امعا و نفث الدم

را نافع باشد و معده را قوت دهد و مانع انصباب مواد بمعده شود و شکم ببندد و چون ضماد کنند
مانع سعی قروح خبیثه شود و جراحات عظیمه را التیام رساند **لسان الثور** حار رطب است و بعضی
گفته اند قریب باعتدال است و در آن اندک برودتی هست و رطب در آخر اول است و مفرح و مقوی
قلب و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه بود و خفقان و وسواس و ورم و امراض سوداوی
را نافع باشد و چون بخایند بنشاند سعال و خشونت سینه را فایده دهد و چون بجوشانند قلاع را زایل کند
و لثه را محکم سازد و حرارت دهن را تسکین دهد و شربتی از آن از سه درم تا پنج درم باشد و از جهت
خفقان دو درم با ملید درمطین ارمنی **لسان الحمل** مرکب است از مائیت مبرده و ارضیت قابضه
و جالینوس گفته بارد و یابس است در دوم و ورق آن قابض و رادع و مانع سیلان خون و مفتح و جالی و مدمل
بواسیر و سایر قروح رطبه باشد و چون بنوشند نفث دم و قرحه امعا را فایده دهد و چون بپزند ورق
آن با شراب بنوشند اوجاع کلیه و مثانه را نفع رساند و چون ضماد سازند اورام حاره و سوختگی آتش
و غلو شری و حمره و اورام پس گوش و خنازیر و قروح خبیثه ساعیه و نار فارسی و قروح مزمنه و جرب
عسیه و داء الفیل را نافع باشد و چون در گوش چکانند وجع آن اگر از حرارت بود تسکین نماید و چون
حمول سازند بواسیر و سیلان فضول رحم و نزف بواسیر را قطع کند و مضمضه بطبیخ بیخ آن تسکین
وجع اسنان نماید و چون در چشم چکانند رمد را دفع کند و تخم آن نفث دم و سده کبد و قروح امعا
و استسقاء لحمی را نافع باشد **لسان العصافیر** حار در دوم رطب در اول است و مفتت حصاة و
مبهی و مقوی جماع باشد و خفقان را نافع و بدل آن بوزن آن جوز بوا و نصف وزن آن بهمن سرخ است
لعبه بربریه سورنجان است **لفاح** بارد رطب است در سیم و بعضی گفته اند یابس است در دوم
بهق و کلف و نمش را قلع نماید و نوشیدن آن مصدع و منوم بود و اکثار آن مورث سکته باشد و
تخم آن چون با عسل و نبیذ بنوشند هوام نهند نفع رساند **لک** صمغ گیاهیست خوشبو و طبع
آن حار و یابس است در دوم و مقوی کبد و احشا و مفتح سده کبد باشد و خفقان و استسقا و یرقان
و اوجاع کبد و معده را نافع بود و چون چند روز با سرکه بیاشامند بدن را لاغر کند و مقدار ماخوذ
از آن تا یک مثقال بود و بعضی گفته اند مضر است بریه و مصلح آن مصطکی است و مغسول آن در جمیع
افعال اقوی بود و مضرت نرساند و غسل آن بآبی کنند که در آن ریوند و بیخ اذخر جوشانیده باشند
بعد از آنکه از چوب پاک کرده باشند و کوفته و بدل آن در تفتیح سده و ضعف معده و کبد چهار
دانگ وزن آن ریوند و نصف وزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن طباشیر سفید باشد
لوز بادام شیرین معتدل است در حرارت و برودت و مفتح سده و ملطف و شوم و مدر بول
و جالی و ملین حلق و مسکن حرقت بول باشد و غذای آن در کثرت و قلت متوسط بود و بربیرو سینه
و مثانه و امعا فایده رساند و سعال یابس و نفث دم و ربو و ذات الجنب و ذبول معده و گزیدن
کلب کلب را نافع باشد و مبهی و مسمن و ملین شکم باشد خاصه که با انجیر خورند و بریان کرده

آن

آن بدل فستق و معده را انفع بود و عسر الهضم و مهیج صفرا باشد و مصلح آن قند است و چون با قند بخورند
دماغ و منی زیاده کند و غذای بسیار دهد و بدن را فربه سازد و بادام تلخ حار و یابس است و در آن جلی
تقطیع هست و ملطف و مفتح سده کبد و طحال و کلیه و معین بر نفث اخلاط غلیظه از صدر و ریه
و مقوی بصر و با سکنجبین مفتت حصاة بود و قولنج و وجع کلیه و طحال و عسر بول را و جماع و اورام
حاره رحم و صلابت و اختناق رحم را نفع رساند و چون پنج عدد قبل از شراب بخورند مانع سکر
شود و چون با سرکه یا شراب طلا سازند کلف و نمش و آثار قروح و شری و جرب و حکه و قوبا
را ببرد و با عسل نمله و قروح خبیثه را فایده دهد و چون در گوش چکانند وجع را تسکین نماید
و دوی را دفع کند و چون با شراب سه بادام تلخ بنوشند ناچار را ببرد و چون احتمال نمایند حیض
براند و از خواص وی آنست که چون روباه بخورد بمیرد و مضر است با معاء و مصلح آن بادام
شیرین و خشخاش و قند است **لوبیا** بهترین آن سرخ فربه نیکو است و طبع آن حار در اول
معتدل در رطوبت و یبوست است و احمر احسن است و تخم لوبیا گفته اند باقلا است و زود تر از آن هضم
شود و سینه و شش خوب باشد و آب مطبوخ آن مدر طمث بود خصوصا احمر و مسهل خون
نفاس و مدر بول و مخرج مشیمه و محسن و جنین میت و مولد خلط غلیظ بلغمی و مغثی و نفاخ باشد
و بدرقه انجاس سازند و اکل آن خوابهای بد بیند و با اصحاب ضعف دماغ و سهر مضرت
رساند و بعد بد باشد و اصلاح آن آنست که با نبیذ و آب کامه یا سرکه و خردل و نمک و فلفل و دار چینی
و صعتر پزند و بعد از آن شراب بنوشند **لؤلؤ** بهترین آن مدور آبدار براق صاف با طراوت
بود و طبع آن معتدل است در کیفیات اربع و بعضی گفته اند بارد است و ملطف و مخفف رطوبات
عین و حابس و جالی اسنان و مقوی و حافظ صحت عین بود و خفقان و خوف و فزع و جنون سوداوی
و نفث الدم و ظلمت و بیاض و قروح عین را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن دو دانگ بود و چون در دهن
نگاه دارند دل را قوت دهد و چون حل سازند بمرتبه که محلول گردد و برص و سفیدی برص را زایل
گرداند و چون سعوط سازند نسیان را نافع باشد و گفته اند حل آن بهترین طریق است که لؤلؤ و صدف
کرده را سازند با آب حماض اترج و در ظرف کنند و آب حماض اترج تا بسیار از آن زیر زمین دفن کنند
و آن سرکه باشد بیاویزند و خم را چهل روز در سرگین ستور پنهان سازند بعد از آن بر آرند
و استعمال نمایند **لیمو** پوست آن حار و یابس است در دوم و مقوی معده و مشهی
غذا و معین بر هضم و محلل ریاح و مقوی قلب و مصلح کیفیات اخلاط ردیه باشد و در آن
تریاقیت هست و مقاومت با سموم کند و بوی دهن را خوش سازد و لیکن
عسر الهضم و بطی الانحدار و قلیل الغذا باشد و حماض آن بارد و یابس است در سیم و عصاره
آن چون با پوست فشرده باشند بارد و یابس است در دوم و ملطف و جالی و مقطع اخلاط
غلیظه لزجه و مبرد التهاب معده و مسکن غلیان و مطفی حدت دم و مانع انصباب مواد

اشتها و تب و شهوت طعام و کلف و حدت صفرا و قاطع قی صفراوی و تقلب نفس باشد و ثقل بدن باعث
خمار باشد و چون طلا سازند بهق و سود و کلف و قوبا ببرد و چون بنوشند حمیات عتیقه و
تب ربع را و دائم و دمامیل را و ورم حلق و لهاة و قولنج و خناق و کرب و غم و غشی و صداع و دوار
و سدر و متولد از بخار و خفقان را نافع باشد و قاطع زهر سم افعی و حیات و جرارات و سموم مشروبه
بود و منافع آن بسیار و قوی است بیمارستان و در آن مضرتی نیست الا کسی را که اعصاب او ضعیف
بود و بعد و رمح احتیاج او غالب و مصلح آن قند یا عسل و حب لیمو حار یابس است در اول و قاطع
سموم است و شربتی از آن یک مثقال یا ده درم بود با شراب یا با آب گرم و مصلح آن مقوی معده
و معین بر هضم اغذیه غلیظ و مقوی قلب و کبد و مفتح سده کلیه و مدر بول باشد و بوی دهن
را خوش کند و بلغم معده ببرد و فالج و استرخا و اکثر امراض بارده را نافع بود حرف المیم
مامیثا شیاف مامیثا گویند و طبع آن بارد یابس است در اول و قابض و مقوی معین بود و
اورام حار و حرق النار و حمره و ابتدای رمد و درد [illegible] و دمعه و نقرس را نافع باشد و چون با سرکه
بنشانند [illegible] مالند صداع را ساکن کند مازریون دو نوع است یکنوع ورق بزرگ [illegible] دارد
و نوعی دیگر کوچک [illegible] غلیظ و بعضی [illegible] گفته اند که برگ [illegible] داشته باشد شبیه به ورق زیتون
و طبع آن حار یابس است در سیم [illegible] و مخرج حیات و حب القرع بود
و چون طلا کنند بهق و برص و نمش و قوبا و جرب را نافع بود و با عسل قروح و [illegible]
را نافع بود و مضمضه بطبیخ آن تسکین وجع اسنان کند و مسهل ماء اصفر بود خصوصاً رطب
آن در وقت شکوفه و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد و چون بادو [illegible] آن
یا عسل یا آب بپزند و حب سازند تناول نمایند و چون با شراب بنوشند [illegible] اورام
فایده رساند و طبیخ آن حبس بول را فایده دهد و بغایت مضر است بکبد و [illegible] و مضرت وی
باقیست [illegible] و [illegible] بنوشند و خشک کند
و در وقت استعمال به روغن بادام [illegible] و ده درم از آن [illegible]
و قی و اسهال قاتل باشد و استعمال آن در [illegible] حار و [illegible] ممنوع است ماهودانه
حب الملوک است و ورق آن مشابه [illegible] بود [illegible] و قشر آن [illegible]
مانند بندق و در [illegible] حب [illegible] سیاه بود و [illegible] دیگر باشد و طبع آن حار
یابس است در دوم و چون [illegible] استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا
و قولنج را استعمال نافع باشد و بول براند و چون هفت حب با شیر بنوشند و بعد از آن آب سرد
بیاشامند مسهل بلغم و مره بود و چون مضغ نمایند مسهل با فراط باشد و اگر بلع کنند اسهال آن
باعتدال باشد و ده درم از آن مسهل بلغم و صفرا و اخلاط غلیظ و [illegible] بود و به معده مضرت
رساند و مولد غشی باشد و مصلح آن انیسون و کتیرا است [illegible] درختیست مثل درخت

سوم

و [illegible] ٢ و کسر ٣ چوب ٤ ریشه [illegible] باشد و در [illegible]

ثمر و پوست آن مستعمل بود و طبع آن حار یابس است در سیم و مسهل اخلاط غلیظه و بلغم باشد
و نقرس و مفاصل و وجع ظهر و ورک را نافع باشد و بامعا مضرت رساند و اصلاحش آنست که بروغن
بادام چرب کنند و کثیرا اضافه نمایند و شربتی از آن با قند یک مثقال بود و در مطبوخ با ادویه یکدرم
و از خواص آنست که چون [illegible] ماهیان [illegible]
ماش بارد است در اول معتدل در رطوبت و یبوست و [illegible] بطی الانحدار
بود و در آن نفخ [illegible] نافع بود و آب آن شکم براند و چون با پوست در
آب بپزند و آن آب بریزند و با سماق و آب انار بپزند شکم ببندد و چون با سرکه بپزند جرب [illegible] را
نافع باشد و چون ضماد کنند وجع اعضا را تسکین نماید و [illegible] فایده دهد و [illegible]
و مصلح آن [illegible] است ماء آب چشمه و نهر بارد رطب است و [illegible] معتدل از آن غذا را
رقیق گرداند و [illegible] رطوبت اعضا [illegible]
[illegible] آب باران بهترین آبهاست [illegible] آب چشمه بود
و رطوبت [illegible] و سعال و امراض عصب و [illegible] کبد و کلیه و طحال را نافع باشد
و مدر بول و عرق و مقوی هضم بود و آب سرد اصحاب تحلل و سیلانات و حیض و حمیات
محرقه را نافع باشد و اصحاب ضعف معده [illegible] و دایم و سده و یرقان و استسقا [illegible]
و ابدان قلیل اللحم را مضرت رساند و مقوی قوای [illegible] و محسن لون و مقوی شهوت طعام [illegible]
و مانع عفونت دم و حافظ صحت بود و آب بسیار سرد شکم ببندد و سیلان خون را ساکن کند و چون
بر حوالی موضع [illegible] قطع خون کند و استعمال [illegible] استلاق و ابدان [illegible] را نافع بود و
اوجاع را ساکن کند و مضر است به سینه و قصبه ریه و اصحاب سده و استفراغات کثیره و ضعف
باه بود و آب برف و یخ چون [illegible] مبرد معده و کبد حار و مقوی معده و مشتهی طعام
باشد و مضر است بدندان و سینه و [illegible] و عصب و نقرس و امراض بارده و مصلح آن ریاضت و حمام [illegible]
و آب گرم ممزوج با سرد صرع و مالیخولیا و صداع بارد و رمد و ورم حلق و لهاة و سینه و نزلات
را نافع بود و شکم براند خاصه با قند یا عسل و مسکن اوجاع [illegible] و ورم باطن بود و غیر ممزوج [illegible]
سرد مفسد [illegible] معده [illegible] و استسقا و ذبول باشد
[illegible] برساند و دفع عطش بکند [illegible] مضرت رساند و آب [illegible]
[illegible] و محدث [illegible] و مصلح آن [illegible]
[illegible] غلیظ بود و استعمال آن [illegible] و فالج [illegible] را نافع بود و آب
در [illegible] منعقد [illegible] تحلیل نماید [illegible]
[illegible] نفع رساند و چون [illegible] و فالج و [illegible]
و [illegible] نافع باشد و چون [illegible] شکم براند [illegible]

ماء الورد بارد در اول و معتدل در رطوبت و یبوست است بوئیدن و طلا کردن آن مقوی دماغ و مسکن
صداع حار و خمار و مقوی جمیع قوی معده و قلب و مزیل غشی بود و نوشیدن آن مقوی معده و قلب
و جمیع بدن باشد و غشی و خفقان را نافع و قطع دم را نافع بود و چون در چشم چکانند وجع حاره عین
را تسکین نماید و مانع انصباب مواد بچشم گردد و در مضمضه بان لثه را محکم سازد و کثرت استعمال آن
موی را سفید کند و مخشن سینه بود و مصلح آن نبات بود **ماء الحمه** آب سیاه بدبوست که در
اندرون ماهی موجود در بحر چین سمرقند بجهت باشد و خاصیتش آنست که چون دو حبه از آن بکسی
که از سوختگی باشد اقتاده باشد و عضوی از اعضای آن شکسته بنوشند در ساعت صحیح شود و مجربست
ماميران عروق الصباغين تصغیر است و گفته شد **مج** ماش است **محروث** بیخ انجدانست
و بهترین آن سفید خفیف بود و طبع آن حار و یابس است و معین بر هضم و منقی معده و امعاء و محلل نفخ
باشد و مقدار مستعمل از آن نیم مثقال بود و اسحق گفته مضر است بسپرز و مصلح آن عسل است
محلب درختیست که ثمره آن را حب محلب گویند و در حرف حا گفته شد **محموده** سقمونیاست
مخلصه سر نوع است و بهترین وی آنست که از سنگلاخ آورند و چون بکوبند نیم مثقال آن با زیت
بنوشند از سم مار و عقرب و جمیع هوام خلاص یابند و گفته اند که هر که در اول تحویل آفتاب بحمل سه
روز هر روز یک مثقال مخلصه با شراب بنوشد در آن سال از نیش هوام ایمن باشد و از آن مضرت
نرسید **مخ** بهترین آن مغز استخوان اشتر است پس مغز استخوان گوساله پس مغز گاو پس مغز
بز پس مغز میش و طبیعت آن حار رطب است و محلل و ملین اعصاب و صلابات و کثیر الغذا است
اگر هضم شود و شقاق دست و پا را نافع بود و مثقی و مسقط شهوة باشد و مصلح آن ابازیر حاره است
و گفته اند که چون مغز استخوان گاو کوهی بر بدن مالند هوام از او بگریزند **مداد** او را مرکب خوانند و خوردنی
آن را نافع بود **مرزنجوش** و آن را آذان الفار و حبق الفتیل و ریحان داود و مرده گوش نیز خوانند
بهترین آن بستانیست و طبع آن حار یابس است در سیوم لطیف و مسخن معده و احشا و محلل نفخ و
مفتح سده باس و مخفف رطوبات معده و امعاء و مدر بول باشد و بوئیدن آن لقوه را مفید بود و
چون بو بینی بالنطول سازند سده را مفتوح گرداند و چون با عسل مضغ نمایند و آب آن
بلع کنند سیلان لعاب را قطع کند و چون با ان با عسل سعوط کنند دماغ را از اخلاط بارده پاک
سازد و چون نطول سازند صداع بارد رطب و زکام و شقیقه حادث از سودا و بلغم و درد گوش و
اوجاع حادث از برودت و رطوبت را نافع بود و طبیخ آن استسقا و حبس بول و مغص را فایده دهد و
بخودوم اثر آن شرب او دفع کند و چون باسرکه ضماد کنند لسع عقرب را فایده دهد و خشک
آن را چون با عسل طلا سازند خون مرده در تحت عضو تحلیل نماید داء و رم بلغمی را نافع باشد
و چون حمول سازند حیض بیارد و آب آن چون در محجمه کنند و بعد از حجامت بر عضو محجوم نهند
مانع آثار حجامت سازد و گفته اند و اسحق گفته مضر است بمثانه و مصلح آن تخم خرفه است **مر** صمغ

درختیست در بلاد مغرب و بهترین وی آنست که مایل به بیاض و حمره بود و خوشبو بود و سبک و صافی
و بسیار تلخ باشد و طبع آن حار و یابس است در دویم و منضج سده و محلل ریاح و اورام و مخفف بلغم و مانع
عفونت و منقی اعضای باطنه و حافظ آلات و قروح عین و قاتل دود و ملین فم رحم و صحیح بود و دافع قبض و ازلاق
است و استرخای معده و سحج و قروح امعا و اسهال و نفخ معده و مغص و وجع رحم و مفاصل و اوجاع
کلیه و مثانه و خشونت حلق و قصبه ریه و سعال مزمن و رطب و ربو و نفس الانتصاب و اوجاع
پهلو و سموم را نافع باشد و شرب آن مقدار یک باقلا بود و با شراب لسع عقرب را نفع رساند
و چون در دهن نگاه دارند و آب آن بلع نمایند بوی دهن خوش کند و آواز را صاف نماید و چون
با شراب و زیت مضمضه نمایند لثه را تقویت دهد و محکم سازد و مانع تأکل اسنان شود و چون با مرکب
متصل مضمضه کنند لثه دامیه را فایده رساند و چون با لادن و روغن مورد طلا کنند بر تقویت
و تکثیف شعر معین باشد و با عسل و سلیخه ثالیل را قلع نماید و با سرکه قوبا را ببرد و جراحات
متعفنه را بصلاح آورد و چون بر قروح سر افشانند خشک سازد و چون با افیون و جند بیدستر
و ماميثا در گوش چکانند ورم حاره و سیلان چرک از گوش دفع کند و چون با برج بر مغز بر یک
مالند قطع نزلات کند و چون در چشم کشند قروح عین را سیر سازد و بیاض را جلا دهد
و خشونت جفن را شفا سازد و تاریکی چشم زایل کند و چون با آب ترب بر خون منعقد در تحت
عین طلا کنند تحلیل نماید و چون این مر دو بر کلف طلا سازند و بمالند قلع نمایند زایل کند
و چون با آب حماض نانخواه بر سعفه مالند و مداومت کنند قطع نماید و چون با سرکه و روغن کل
بر جرب منفرج و حکه طلا کنند چند نوبت و مسح نمایند دفع کند و چون با زیت بر پشت دست و پای
ابهام پای بمالند المحجند لکر ابهام او باشد بر جماع قادر باشد و چون بمقدار یک باقلا با فلفل
قبل از حمی با مص بدو ساعت بنوشند تسکین نافض نماید و چون حقنه کرده با آب مورد یا آب نخلع
مخلوط کنند اکر در بینی چکانند تن بینی ببرد و اگر در زیر بغل مالند کند بوی بغل را زایل کند و اگر در فرج
حمول سازند با مرفوع شده فرج را بیند و چون با شب حل سازند و شما القابی بصلابت زخم را تسکین
کند و چون با سدلب حقنه سازند مدر حیض و مخرج جنین باشد و چون با زعفران و کندر
شیاف سازند زحیر را فایده دهد و مصلح آن صداع و سدد آورد و بعضی گفته اند مضر است
بمثانه و مصلح آن عسل است و بدل آن بوزن آن صمغ بادام تلخ با قصب الذریره و قسط تلخ و شکوفه
اذخر باشد **مرو** انواع است و طبع آن بحسب انواع مختلف است و طبیعت مر و ابیض معتدل است
در حرارت و رطوبت و دون قوی مقوی صرصر است و جمیع انواع آن لطیف و محلل نفخ و بلغم و مفتح سده
و مقوی معده و امعا باشد و صداع بارد و وجع معده را نافع بود و چون با شیر در گوش چکانند
تسکین وجع نماید و تخم جمیع انواع منضج اورام صلبه و دمامیل و جراحات و مقوی معده ضعیفه
و مزیل بلغم و رطوبات و فساد مزاج و محلل ریاح بود و بدل آن کرفه آن مج و دوستطاریا را مفید بود

و بریان کرده سبیل بلغم باشد و چون ... آن در حمام گرم ... و صاحب ریاح و اوجاع
اعضا باشد ... **مرماحوز** نوعی از مرو است و خوش بو و بهترین انواع مرو بود
و طبع آن حار در سیم یابس در دوم باشد و خفقان حادث از سودا و اوجاع رحم را نافع باشد و
چون در شراب بنوشند بزودی مست شوند و چون ... بخار آن بکنند جمیع بخارات ...
باد را دفع کند **مری** آبکامه حار یابس است در دوم و جالی ... غلیظ و ... بلغم و ملطف اغذیه
غلیظه و مسخن معده و کبد و معطش و مجفف بدن و ملین شکم و مانع ... بلغم غلیظ در معده
و معین بر هضم و دافع ... معده و مشهی طعام باشد و بوی دهن خوش کند و چون ... بنوشند دیدان
را بکشد و غرغره با آن بلغم بسیار از دماغ ... جذب نماید و چون ... صاحب ...
نماید مانع خروج آب از چشم شود و اگر چیزی ... آمده باشد ... و قولنج و اوجاع ورک
و ... را نافع بود و اصحاب ... و بواسیر و حکه را مضرت رساند و مصلح آن اشیاء
حلو و دسم بود **مرداسنج** مرتک نیز خوانند و طبع آن بارد یابس است مایل به برودت و مغسول آن
بارد است و قابض و مجفف بود و در آن تقویت و تلطیف ... هست و ...
و ... آن خوش کند و کلف و آثار ... و خون منعقد در تحت جلد زایل کند و منع عرق غالب
و جراحات عمیقه را ... سازد و لحم زاید ببرد و ... با آب گرم و جرب و حکه و ...
را نافع باشد و چون با سرکه و زیت ... بکشند و گفته اند ... خواص ...
که چون در سرکه ... آن ... و ... آن چشم را جلا دهد **مرقشیثا**
انواع است ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی باشد و هر نوعی از آن در لون مشابه جوهری است که از آن
باشد و ... نفع آن بصر را ... و طبع آن حار در دوم یابس در
سیم است و در آن قبض و تسخین و انضاج و تحلیل و جلا هست و قوت آن قوتی ... لیکن تا نرم
سائیده نکنند نفع آن ظاهر نشود و چون با سرکه طلا کنند برص و بهق و ... را ببرد و رطوبات
... را در تحت جلد تحلیل دهد و مواد رقیق ... سازد و چون با ... مخلوط سازند
اورام صلبه را تحلیل نماید و گوشت زاید را ... سازد و محرق و غیر محرق مقوی عین و جالی
غشاوه بصر باشد و گفته اند که چون ... مانع ... شود **مرارة** انواع مرارات
چهارپایان و مرغان ... [illegible]
در داخ و ... [illegible]
آن اصفر طبیعی ... [illegible]
در چهارم ... [illegible]
آشامیدن ... [illegible]
و ... [illegible] مانند شکم

برابر ... داء الفیل ... و بهق ... سموم را نافع باشد و زهره آهو ...
جهت نفع از حرارت سایر حیوانات ... و منافع زهره حیوانات دیگر در ذکر آن حیوان مذکور است
مسک بهترین آن تبتی است و طبع آن حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند یابس در سیم
و در آن رطوبت فضلیه هست که نسبت آن معین ... است و لطیف و مقوی دماغ معتدل
و مفرح و مقوی قلب و مصلح فکر و مقوی حواس و ... و مفتح سده و ...
و مطیب عرق و تریاق سموم است خاصه ... آن خفقان و توحش و ریاح غلیظه
... و سقوط قوة و امراض بارده ... نافع باشد و ... زیاده کند و سودا دفع نماید و
اعضای باطنه را قوة دهد ولیکن مصدع بود ... و ... بارد ... باشد
موافق باشد و ... [illegible]
حرارت آن ... [illegible]
اعضا ظاهر بود و چون با اندکی زعفران سعوط سازند صداع بارد و فالج و سکته را فایده دهد
و اکحال ... مقوی عین ... و جالی بیاض باشد و چون اندکی از آن با روغن خیری ...
و بر محل ... طلا کنند معین بر ... جماع و سرعت انزال بود و چون با ادهان ...
طلا کنند ... و فالج را شفا رساند و چون بر بواسیر ظاهر طلا کنند تسکین
وجع نماید ... **مسن**
سنگیست ... [illegible]
باشد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سرطان ... [illegible]
و حکه ... **مصطکی** ... [illegible]
و آن حار و جالی و مخفف رطوبت ... [illegible]
و حکه را دفع کند **مشمش** زردآلو بارد رطب است در دوم و رطب آن مولد اخلاط غلیظ
و سریع العفونت و مولد حمیات و ... معده ... [illegible]
... طعام ... مصلح آن مصطکی و ناخواه و انیسون است
و نقیع یابس آن مسکن عطش و ... و حمیات حاده ... نافع بود و روغن
مغز استخوان آن حار یابس است در دوم و بواسیر را مفید بود **مسکطرامشیع** حار
یابس است در سیم و ملطف و مخرج رطوبات ... و مدر طمث و بول و خون
نفاس و مفتت حصاة کلیه و مخرج جنین و محدث بول دم بود ... آن ...

باشد و شراب آن کرب و غشی را نافع باشد **مصطکی** صمغ درختیست و آن دو نوع است
ابیض رومی و آنرا علک رومی گویند و قبطی مایل بسوادی و بهترین آن سفید براق بود و طبیعت آن حار
یابس است در دوم و لطیف و قابض و محلل و مجفف و مقوی معده و کبد و کلیه و امعا و مفتح سده معده
و مدر بول و مشهی طعام و محلل نفخ و دافع قی بود و قبض قبطی کمتر باشد و تجفیف وی بیشتر
بلغم بگدازد و شکم ببندد و سعال بلغمی و نفث دم و اورام معده و کبد و کلیه و سوء هضم و نزف الدم
و مغص و وجع معده بارده را نافع بود و چون با آب سرد بنوشند بلد و رطوبات از معده ببرد و چون
مضغ نمایند بلغم را از سر جذب کند و بوی دهن خوش سازد و لثه را محکم گرداند و چون برروی
مالند چهره را خوب سازد و چون با روغن زنبق سعوط سازند مصلح بارد را نفع رساند و
چون در روغن بگدازند و بر شقاق شفتین مالند بصلاح آورد و قبطی صلابات باطنی و اورام
صلبه را انفع بود و تمام درختی آن قابض بود و قوت ثمر و ورق و پوست و بیخ آن متساوی باشد
باشد و طبیخ ورق و بیخ آن نزف دم زخم و سیلان رطوبات و اوجاع رحم و سوء مقعده و رحم و
قروح امعا و اسهال و نفث دم را فایده دهد و طبیخ ورق آن قروح ساعیه را بصلاح آورد و گوشت بروی آن
و استخوان شکسته محکم سازد و اعضاء سست شده را محکم کند و ضماد آن احشا را مقوی کرد و
کند و روغن درخت آن جرب را دفع کند حتی جرب مواشی و کلاب و [illegible] وزن
آن صمغ البطم است و گویند بهمن آن کند **مصل** بارد یابس است در دوم و ابن ماسویه
گفته در سیم و مبرد و قاطع صفرا و نفاخ و ردی الکیموس است و معده و اصحاب سودا مضرت رساند
و چون با گوشت چرب بپزند مضرت قلیل تر شود **مغاث** حار در دوم رطب در سیم است و مقوی
اعضا و ملین صلابات حلق و دبر و مسمن و محرک باه باشد و چون ضماد کنند در قی و روغن
عسل و کره عظام و نقرس و فسخ و صلابت مفاصل را نافع بود و قدر ماخوذ از آن یک درم باشد
مغره نوعی از طین است که از کل سرخ گویند و طبیعت آن بارد در اول و یابس در ثانیه است و آنرا
قوة قابضه و مجففه و مبرد بود و جراحت را بصلاح آورد و کرم معده بکشد و چون در سرکه
حل کنند و بر حمره و اورام حاره و سوختگی آتش ضماد سازند نفع رساند و چون سحق کرده با زرده
تخم مرغ بیاشامند نفث الدم را قطع کند و با آب لسان الحمل قروح امعا و مثانه را مفید بود و
شکم ببندد و قدر ماخوذ از آن دو درم بود و چون با آب لسان الحمل و مانند آن حقنه سازند
قطع افراط خون حیض کند و خوف کرا[illegible] امعا و سفلی را بحبس نماید **مقل** مقل الیهود صمغ درختیست
و آن دو نوع است صقلی و عربی و بهترین آن از رقصافی تلخ بود که زود حل
شود و چون بر آتش نهند خوشبو باشد و طبیعت آن حار یابس است در آخر ثانیه و در صقلی
لین زیاده بود و در عربی تجفیف و بس و مسخن و ملین و منضج و محلل اورام مقعد و انثیین
و سقی رحم و مفتح سده کلیه و مثانه و مفتت حصاة و مدر بول و کاسر ریاح غلیظ و مسمن

باشد

باشد و نوشیدن آن سعال مزمن و اوجاع قصبه ریه و بواسیر و اورام داخله و وجع اصلاع و کزاز
و نهش و طاعون و جمیع سموم را نافع باشد و چون در وی مثقال مقل عربی با ماء العسل بنوشند مسهل
بلغم بود و چون با ادویه حاره مسهله مخلوط سازند منع حدة و وجع امعا نماید و قوة جماع زیاده کند
و نفث اخلاط از سینه و ریه آسان گرداند و چون بنوشند با [illegible] سازند انضمام فم رحم — کند با حمول
بگشاید و حبس ولادت آسان گرداند و مشیمه را نازل سازد و حیض براند و اگر احتمال آن بر
اخلاط غلیظ بود و چون با آب دهان صائم حل کنند خاصه عربی و بر اورام صلبه و عرق النسا
و نقرس و مده الامعاء و اورام خنازیر و بیضه و حادیه در حقنه ضماد سازند تحلیل نماید و چون با
آب گرم حل کنند صلابت و نفخ اعضا را نرم سازد و خنازیر را تحلیل نماید و چون با سرکه طلا کنند
سعفه را دوا بود و سحق کرده مضر است بکبد و مصلح آن [illegible] و مضر است بریه و مصلح آن [illegible]
و مقل مکی ثمر دوم درختیست که آنرا دوم گویند و طبع آن بارد یابس است معده را تقویه دهد و شکم ببندد
و حصاة را منفتت سازد و انفجار عروق را نفع رساند **ملح** انواع است اندرانی و سیاه
نفطی و غیر نفطی و هندی سرخ رنگ و ملح عجین و بهترین آن اندرانی سفید رقیق است و طبیعت
آن حار یابس است در دوم و هر چند تلخ تر بود حرارتش بیشتر بود و جالی و محلل و قابض
و کاسر ریاح و مجفف و مشهی طعام و معین بر هضم و مانع عفونت و مسهل بلغم عفن و خام و سودا و معین
بر قی و قاطع بلغم و مانع قروح [illegible] باشد و اما اکثار کثیر الرطوبه را موافق بود و مجفف اعضا
و چون با معتاد الاستعمال کنند لون را خوب سازد و صفرا از [illegible] بود و اکثار آن محرق دم و مضعف
بصر و مقلل منی و مورث حکه و جرب بود و چون بنوشند و جماع بارده را تسکین نماید و اخلاط
را بگدازد و چون با سکنجبین بیاشامند مضرت [illegible] افیون را دفع کند و چون با سکنجبین
یا آب نیم گرم بنوشند سده بگشاید و بلغم لزج قطع کند و شربتی از آن دو درم بود و چون با عسل [illegible]
طلا کنند و نضج دهد و با فوتنج [illegible] منضج اورام بلغمیه انثیین بود و با زیت جرب [illegible]
وقوبا و حکه بلغمیه و اعیا را مفید بود و مانع تنفط حرق النار شود و با جو سوخته و عسل آکله و قلاع
و لثه سست خیره را نافع باشد و با شحم حنظل [illegible] و با بزرکتان لسع عقرب را شفا رساند
و با سرکه و عسل نهش زنبور دوا بود و [illegible] را فایده دهد و چون ضماد سازند تسکین وجع
نماید و چون با سرکه مضمضه کنند لثه و اسنان را مفید بود و چون با سرکه گرم کرده در دهن نگاه
دارند نقرس را دفع کند و چون غرغره کنند بلغم را جذب نماید و دماغ را پاک سازد و ورم خناق
را بصلاح آورد و چون فتیله ساخته به بینی بر کنند و بر جراحات تازه نهند خون را قطع کند و چون نمک
ساعیه و شوی اعضا را [illegible] و در ملح محرق تلطیف
و تحلیل زیاده از غیر محرق باشد و [illegible] دهد و لثه سست خیره را محکم سازد و [illegible] مسهل
سوداست بقوة و ملح هندی محرق تر و تلطیف وی زیاده از سایر انواع ملح است و مسهل کیموسات

مختلف در زرداب وکاسر ریاح وملین شکم بود ودافع بلغم ومسکن وجع فم معده باشد وانتهاء طعام آورد
وسعوط چون با عسل ومسکر وزیت بر حنک مالند خناق وورم لهاة ونغانغ را مفید باشد وانعاش
ذهن را تیز گرداند واکتحال بان بصر را تیز گرداند وظفره وبیاض وسبل را ببرد وچون با صبر بر پیشانی نهند
نزلات را قطع کند وچون سحق کرده وگرم ساخته در اول حدوث ضرس ووجع ضرس ضماد کنند بعد
از آنکه موضع را بزیت چرب کرده باشند تسکین وجع نماید **ملوخیا** ملوکیه نیز گویند وآن نوعی از
خبازی است وطبع آن بارد در اول رطب در دویم است وبعضی گفته‌اند بارد رطب است در سیم وملین
طبع ومرطب سینه بود وسعال وصداع واوجاع عین وسیلان طمث وامثال اینها را نافع باشد واسحق
گفته که چون سه درم از آب آن بنوشند سده کبد ومجاری بگشاید **من** طلیست که بر درخت
وخار واقع شود ومنعقد گردد همچو شیرخشت وترنجبین ومانند اینها وآنچه بر شجر بطم واقع شود
کزانگبین گویند وطبع آن حار در اول معتدل در رطوبت ویبوست است وسعال وخشونت سینه
را نافع بود وآنچه بر درخت بلوط واقع شود یابس بود **موی** بیخ آن منتقع ترا است وبوزن ولون
مشابه غاریقون است لیکن بزردی مایل بود واندک تلخی داشته باشد وطبع آن حار در دوم یابس در
سیم است ودر آن رطوبت مختلفه هست ولطیف ومحلل وقابض ومدر بول وطمث بود وچون مطبوخ آن
بنوشند اوجاع کلیه ومثانه وحصر بول را دفع کند ومنی زیاده گرداند وچون سحق کرده با عسل لعق نماید
ریح غلیظ در معده ومغص واوجاع رحم واوجاع مفاصل وسینه را فایده رساند وچون بنوشند یا
ضماد سازند ضعف کبد وبرودت ونفخ را زایل کند وچون بر مثانه صبیان ضماد کنند بول براند وچون زنان
در آن بنشینند حیض براند واکثار اکل آن مصدع بود واسحق گفته مضر است بطحال ومصلح آن
تخم کرفس است **موز** درختی است مشابه بنخل بود وبهترین آن رسیده باشد وطبیعت آن حار رطب
در اول وبعضی گفته‌اند معتدل است وبعضی گفته‌اند بارد رطب است ومرطب معده یابسه وملین
شکم ومکثر منی ومحرک باه ومدر بول باشد وغذای آن اندک بود وبلغم وصفرا بحسب مزاج زیاده کند
وسعال یابس وخشونت حلق وسینه وقرحه شش ومثانه را نافع بود وبر سینه وکلیه فایده رساند واکثار
اکل آن مثقل معده ومولد سده باشد وباید که بعد از آن سکنجبین بزوری بنوشد ومبرود
عسل **مورد اسفرم** بعضی گفته‌اند آس بریست وطبیعت آن حار یابس است در دوم ومقوی معده
وکبد بود وصداع وصرع ورطوبات دماغ وسقط بر احشا را نافع باشد وچون حمول سازند رحم
مقعد را دفع کند **مومیائی** معدنی بود وقبوری وقوة معدنی مثل زفت ونفط باهم مخلوط
بود وقبوری که آنرا انسانی گویند چنین شیئیست که در میان در زمان قدیم بر موتی مالیده‌اند تا
محافظت اجساد ایشان کند ومتغیر نشود وطبع آن حار در آخر ثانیه یابس در اول است ولطیف
ومحلل ومقوی روح بود ومنافع آن بسیار است چون بنوشند یا طلا سازند ورم بلغمیه
ورباح وخلع وکسر وضربه وسقطه را نافع باشد وچون از جهت ثقل لسان قیراطی با آب کرده تا

صعتر

صعتر فارسی چون ثانیه باشد بنوشند واز برای سعال رطوبی با آب عناب یا ماء الشعیر
وسپستان سه روز متوالی بیاشامند وجهت خفقان قیراطی با آب تفاح وجهت ضعف معده وتهوع ونفخ
معده قیراطی با آب زیره وکرویا یا آب نعناع تا نخواه وجهت صداع وافته بر معده وکبد قیراطی با دوغ
گاوزبان وبالنگ زعفران یا آب عنب الثعلب یا خیارچنبر واز برای فواق وقحه بطبیخ تخم کرفس وزیره
کرمانی وجهت وجع طحال قیراطی با آب کشنیز وجهت رمد وحصیر بآب طبیخ خشخاش والقصاص
از برای قروح احلیل ومثانه قیراطی باشد وجهت نفث دم سرخ با نبید بنوشند نفع بیند و
جهت لسع عقارب چون قیراطی با شراب صرف بنوشند وقیراطی با روغن گاو بر موضع لسعه
مالند فایده رساند وچون یک حبه با آب مرزنجوش سعوط سازند شقیقه وصداع بارد ووجع
ودوار وفالج ولقوه را دفع کند وچون یک حبه با روغن زنبق در گوش چکانند تسکین وجع نماید
وچون یک جو از آن با روغن گل مخلوط کنند وفتیله بدان تر سازند ودر گوش نهند جریان از گوش
قطع نماید وچون قیراطی با رب توت یا طبیخ عدس با سکنجبین در حلق چکانند خناق ووجع حلق
ببرد وچون یک حبه از آن با مشک وکافور وصندل سپید سه روز هر روز یک حبه با روغن بان سعوط سازند
صداع عتیق را دفع کند وچون با روغن زنبق احتمال نمایند قلنصاص وحبس بول را نافع باشد **میبختج**
معین بر نفث بود واوجاع کلیه ومثانه را نافع باشد **مویزج** زبیب الجبل است **میعه** لبنی است
حرف النون نانمشک حار یابس در سیم است وبعضی گفته‌اند حار در اولی یابس در
ثانیه است ولطیف ومحلل بود ومعده وکبد بارد را نافع باشد ونفع آن قریب بنافع [illegible]
وبدل آن ربع وزن آن زنجبیل ونصف وزن آن پوست پسته وسدس وزن آن سنبل است
نانخواه حار یابس است در سیم ومحلل ومسخن ومالم ومشهی طعام ومفتح سده ومسکن غثیان
وتقلب نفس باشد ودر آن تخفیف باقلیمه هست چون بنوشند یا طلا سازند [illegible] بدن را
زرد کند وچون با ادویه نافعه بهق وبرص مخلوط ساخته طلا کنند تاثیرات آن را زیاده کند وچون
با عسل ضماد کنند خون منعقد در تحت جلد را تحلیل نماید وچون بنوشند بلغم معده [illegible] وکبد
ومعده ووجع سینه وحمیات عتیقه وبهق [illegible] را نافع بود ودو شیدن آن [illegible] مدر بول وطمث
ومخرج حصاة ودود وحب القرع ومسقی کلیه ومثانه ودافع ریح ومغص بود وتجربت آن [illegible]
تنقیه رحم کند وطبیخ آن چون بر لسع عقرب بریزند تسکین وجع نماید وچون در رحم حقنه سازند
رحم را از رطوبات عقیم پاک سازد وخوشبو گرداند وچون عصاره آن در چشم چکانند طرفه
وخون بطلد در عین را زایل کند واسحق گفته شیر را کم سازد ومصلح آن ترمس است **نارنج**
پوست وعصاره یابس است در سیم وحماض آن بارد یابس در سیم وحبش حار یابس [illegible]
آن مقوی قلب ومحلل ریاح بارده ودماغ بود وغشی را نافع باشد وپوست آن چون خشک کرده سحق
کنند وبا آب گرم بنوشند مغص را در ساعت ساکن کند وچون با نبیذ بنوشند ومداومت کنند

انواع درد را نافع اخراج نماید و چون دو مثقال بنوشند لدغ عقرب و سایر هوام بارده السموم را نافع
باشد و خبث آن چون تناول نمایند سموم هوام را دفع کند و حماض آن التهاب معده صفرا را ساکن کند
و چون بنات نعش بنوشند مضعف کبد و معده بارده بود **ناردین** سنبل رومیست و طبع آن حار
در دوم یابس در سیم است و منضج و محلل و مقوی معده و کبد باشد و فالج و لقوه و یرقان سددی
و خفقان بلغمی و اوجاع کلیه و مثانه را نافع باشد و بول و حیض براند و شکم ببندد و چون با آب
سرد بنوشند غثیان و خفقان و نفخ را دفع کند و جلوس در طبیخ آن ورم رحم را فایده دهد و
چون فرزجه سازند نزف دم و رطوبات سائله از فرج قطع نماید و در اکحال الجرب کان برد باید و
المحق گفته مضر است بریه و مصلح آن کثیرا و عسل است **نارجیل** جوز هندیست **نبق**
درخت آن بونی بود و نهری و بری را عرب بدوم گویند و نبق رطب بپارسی کنار برخوانند و طبع
آن بارد در اول و رطب است و بعضی گفته اند یابس در اول است و برودة شیرین کمتر بود و برودة
ما یابس منه بیشتر و قبض در سیده غذیب کمتر باشد و سریع الانحدار بود و عفص دابغ معده
و حابس اسهال باشد و شیرین شکم براند و مولد بلغم بود و باید که محرور بعد از آن سکنجبین
نوشد و مبرود کلنکبین و نبق یابس بارد یابس است در اول و برودت آن کمتر از برودة رطب باشد
و در آن تلطیف و تخفیف هست و غذا آن اندک بود و قابض و مقوی معده و حابس شکم و مانع
نزف و قاطع اسهال معده بود و مضر کبریات کند و با استخوان آن بکوبند **نحاس** انواع آن
و اکل و شرب در ظروف نحاس ممنوع بود خاصه چیزی که حامض و ملح و دسم باشد و گفته اند که
ان مداومت بر شرب شراب در ظرف نحاس داء الفیل و وجع کبد و طحال و فساد مزاج عارض شود و
چون اکتحال نمایند بماون نحاس صلایه نماید غلظ جفن و جرب را موافق بود و چشم را قوة دهد
و بصر را تیز گرداند و تخفیف رطوبت چشم نماید و نحاس محرق در و نجست گفته شد **نخالة** حار یابس است
در اول و در آن جلا و تلیین و تنقیه بسیار هست و محلل ریاح و بلغم باشد و چون از آب آن با قند و
روغن بادام حسو سازند و بنوشند سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند و سعال را نافع بود
و شکم براند و چون گرم کرده در خرقه کنند و بر موضع ریح کاد سازند تحلیل نماید و چون با سرکه
گرم بر جرب متقرح کرم ضماد سازند بصلاح آورد و چون با شراب بپزند و ضماد سازند ورم
پستان و معده شیر در آن شفا پذیرد و چون با لبلاب ترب یا آب خالص بر لسع عقرب ضماد
کنند تسکین وجع نماید و چون دسمه که خوب پسانید بر آتش نهند و دخان او را استنشاق نمایند
زکام را نفع رساند **ند** و آنرا بپارسی کشته گویند و آن مرکب است از عود و مشک و عنبر و گاه
باشد که قدری کافور اضافه نمایند و بخور آن مسخن و مقوی قلب و دافع سموم باشد **نرجس**
معتدل است در حرارة و یبوست و بعضی گفته اند حار در سیم یابس در دوم است و محلل و لطیف
بود و بوییدن آن مفتح سدد دماغ و مصدع رووس حاره باشد و مصلح آن بنفشه است با کافور

نصلح

و صداع بلغمی و سوداوی و زکام بارد را نافع باشد و بیخ آن جاذب از قعر بدن و جالی و مخفف و منضج و
محرک باه و پیکان بیرون خصوصا با آرد سلیم و عسل و کرسنه و نباتات را منقی سازند و با سرکه کلف
و بهق را جلا دهد و داء الثعلب را بصلاح آورد و ورم عصب و اوجاع مفاصل را فایده رساند
چون دو مثقال از آن با شراب شند قی آورد و حیات شکم را بکشد و چون بچهار درم با ماء العسل بنوشند
جنین مرده و زنده بیندازد و شریف گفته که چون سر درم از بیخ نرگس یکشبانه روز در شیر
تازه خر بپالانند پس بیرون آورند و سحق کنند و بر ذکر عنین حیوانات طلا کنند قایم سازد و فعلی
عجیب از آن صادر شود **نسرین** حار یابس است در دوم و قوت آن قریب بیاسمین است و مفتح سدد
منخرین و مسخن و مقوی دماغ و قلب و محلل ریاح راس و مدر طمث و قاتل جنین باشد و قطع
بلغم و سوداء مبرد الملح و برودة عصب و طنین و دوی و وجع اسنان و اورام حلق و لوزتین
را نافع بود و چون نیم مثقال آن خشک کرده چند روز متوالی بنوشند منع سم عقرب کند
و چون چهار درم بنوشند قی و فواق را ساکن کند خصوصا بری و چون سحق کرده در حمام
بر بدن مالند بوی بدن و عرق خوش کند و چون سحق کرده بر کلف و آثار و ما لند قلع نماید و بیخ
آن با سرکه محلل اورام صلب باشد **نشا** بارد یابس است در اول و بعضی گفته اند بارد است در
دوم و رطب است و معری و ملین سینه و حلق و قاطع نفث الدم و مانع نزول نزله و قلیل الغذا
و بطی الانحدار و مولد سده بود و مصلح آن اشیاء حلو است مثل قند و عسل و چون با شیر یا ب
آب بپزند و بنوشند سعال و خشونت سینه و حلق و قصبه ریه را نافع باشد و بریان کرده آن
شکم ببندد و بیح را فایده دهد و چون در چشم کشند قروح عین و دمعه و سرطان عین
و خشونت جفن را مفید بود و مانع انصباب مواد بعین باشد و چون با زعفران مخلوط
ساخته بر روی طلا کنند کلف ببرد و چون با شیر ... طلا سازند فایده ببخشد
نطرون بورق ارمنی است **نعنع** بهترین آن بستانی تازه است و طبع آن حار یابس است
در دوم و در آن رطوبت فضلیه هست و مسخن و قابض و مخفف و مفرح و مقوی قلب و معده
و مسکن فواق امتلائی و هاضم غذا و محرک اشتها و مانع قی بلغمی و دموی و محرک شهوة جماع
و مشه ... منی و قاتل دیدان و الطف از سایر بقول ماکول بود و قلیل آن هاضم بود و کثیر
... مخفقات و یرقان را نافع باشد و چون بر بدن مالند حسوة آنرا زایل کند و عصارة
آن چون با سرکه بنوشند سیلان دم از باطن قطع نماید و چون دو ساجر آن با حب الرمان
بنوشند فواق و غثیان و هیضه را ساکن کند و چون با دقیق شعیر ضماد سازند جراحات
و دماغ را نفع رساند و چون بر سر نهند صداع را تسکین نماید و چون بر پستان ضماد
کنند تعقد لبن و ورم پستان را فایده دهد و چون با نمک ضماد کنند گزیدن کلب کلب را
شفا رساند و چون قبل از جماع احتمال نمایند مانع حبل شود و چون دو ساجر آن در

بالعسل

شیر بگذارند منجمد نشود و شریف گفت چون مضغ نمایند وجع دندان را در ساعت تسکین نماید و چون
مضغ نمایند و بر موضع لدغ عقرب نهند منفعت عظیم بینند و چون صاحب خنازیر گردن داغ کنی
انعصار آن با روغن سعوط سازند منفعت عظیم یابد و چون بر بواسیر ضماد کنند نفع رساند **نفط**
ابیض بود و اسود و طبع آن حار یابس است در چهارم و لطیف و محلل و مفتح سده و مسکن مغص و
ریاح و مخرج جنین زنده و مرده و قاتل دود و حب القرع و مدر بول و طمث بود و اوجاع و نکرین و مفاصل
و لقوه و فالج و دبوغ سعال العزمن و برودة مثانه و رحم و بیاض عین و نزول الماء نافع باشد و چون
با لسع هوام طلا کنند فایده دهد **نمام** سیسنبر کوهی است و طبع آن حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند
در دوم قاطع عقی بات عزمن و قاتل شپش و کرم معده و مخرج جنین مرده و محلل کلیه و مثانه و محلل
فضلات بلغمی از دماغ و مدر بول و طمث باشد و اورام بارده و سویره و صلبه و مغص و اوجاع مفاصل
و اورام کبد حار را نافع باشد و چون تدهین کنند با روغن گل بر سر مالند نسیان و صداع و اختلاط
ذهن را فایده دهد و چون با شراب بنوشند فواق امتلائی را زایل کند و چون بکتحال با سکنجبین
بنوشند لسع هوام را فایده رساند و چون ضماد کنند لسع زنبور را مفید بود و بوئیدن آن صداع
بارد را ساکن کند **نمل** چون صد عدد مور بجز برک سیاه در نیم وقیه روغن زنبق در سر
هفته بگذارند بعد از آن احلیل را بدان چرب کنند بغایت نعوظ آورد و قضیب را صلب گرداند
نمر خون او چون بر کلف مالند و بگذارند تا خشک شود فایده رساند و پیه او حار یابس است
و در فالج و لقوه بهترین چیزها است و دوا خود در این باب معادل او نیست **نوشادر** دو نوع است
طبیعی و صناعی و طبع آن حار یابس است در آخر درجه ثالثه و ملطف و مذیب و جاذب از عمق بدن
بود و چون در حلق دمند خناق و سقوط لهاة را نافع باشد و چون با آب سداب بجرع نمایند علق
را بکشد و چون با روغن بگدازند و در حمام بر جرب سوداوی مالند زایل کند و چون در چشم
کشند بیاض را ببرد و چون در آب بگدازند و در خانه بپاشند مار گرد آن نگردد و چون در سوراخ
مار دمند بمیرد و چون مضغ نمایند و آب دهن در دهن افعی اندازند در ساعت بمیرد و چون
با روغن بیضه بعد از تنقیه بدن بر برص مالند و بدان مداومت کنند نفعی بیّن بینند **نوی**
القسب در استعمال آن حکم الفصن و تعزیه اند هست و محرق آن قروح حسد را نافع بود و چون
بعد از احراق سحق نمایند و بشویند و بمیل بر جفن کشند موی برویاند و اکتحال بدان قروح عین را
نفع رساند و قایم مقام توتیا باشد **نوره** حار و یابس است و چون بر موضع نزف دم ذرور
سازند قطع دم کند و مغسول آن معتدل است و یابس و مجفف بی لذع و آکل لحم زاید و مدمل
قروح بود و سوختگی آتش را بغایت نافع باشد **نیلوفر** بارد در سیم رطب در دوم است و گل
آن مقوی روح قلب و مبرد و ملین طبع و منوم و مسکن صداع حار صفراوی و حمیات حاده نافع باشد
و چون یکدرم با شراب خشخاش بنوشند احتلام کم کند و شهوة باه را بشکند و بیخ آن چون با

ششم مرجه

خنازیر

مزلب

شراب

بنوشند اسهال العزمن و قروح امعا و دم طحال و سیلان منی را نافع باشد و چون ضماد کنند
وجع مقعد و مثانه را فایده دهد و چون با آب بر بهق مالند زایل کند و چون با نفت بر داء الثعلب
ضماد کنند نفع رساند و چون بیخ و تخم آن با شراب بنوشند سیلان رطوبت رحم زنان را قطع کند
و شراب آن ملطف و مطفی حرارة بود و با وجود حلاوت مستحیل بصفرا نشود و حمیات و سعال و ذات
الجنب و سینه و شش را نافع باشد **نیل** حار در اول یابس در ثانی است و قابض و مانع نزف
دم و مجفف بی لذع و جاذب مواد از عمق و جالی کلف و بهق و مدمل جراحات حاره در ابتدای صلبه
و محلل اورام و جراحات و قاطع سیلان دم باشد و چون با آب جو ضماد سازند نمله و حمره و قروح
حسد و جمیع اورام را در ابتدا نافع بود و با عسل قروح حسد را بصلاح آورد و داء الثعلب و حرق
النار و جراحات عصب را فایده دهد خصوصا با آب سلم و نعم بعضی گفته اند که نیل صبیان را فان سعال
صبیان که از شدت آن قی کنند و قروح ریه و شوصه سوداویه و ورم طحال را نافع باشد ::

حرف الواو وج :: بپارسی اگر خوانند و بهترین آن سفید و کثیف غیر متخلخل ممتلی
خوشبوی باشد و طبع آن حار یابس است در دوم محلل نفخ و ریاح و ملطف و جالی بی لذع و مفتح و مقوی
کبد بارد و مسخن و مقوی معده و محلل بلغم و مدر بول و طمث و مهیج باه بود و چون با صاف کنند
وجع پهلو و سینه و مغص و وجع بارد کبد و ورم طحال و تقطیر البول و سده و ثقل لسان
و فالج و خدر و وجع اسنان و فتق و وجع امعا و بهق و برص و بیاض عین و ظلمت که از رطوبت
بود و نهش هوام را نافع باشد و شربت آن یکدرم بود و بدل آن دو مثقال عاقرقرحا و طحال دوفع با
بوزن آن کودنا باشد و ربع آن زرنباد باشد **وجشیرق** دوائی است خراسانی کوهی و طبع آن
حار یابس است و مخرج دود و حب القرع باشد و شربت آن یک مثقال بود و بدل آن سکبینج و مقلات
ودع بپارسی کچل خوانند و بترکی سفید مهره و کوحیلد از کوش ماهی خوانند
و محرق آن مجفف بله و قاطع دم و جالی بهق و قوبا و قاطع ثالیل بود و اکتحال بدان بیاض و قروح
عین و ظلمت بصر را نافع باشد **ورل** بزرگترین اشکال او نثر و سام ابرص است و بیرون جلد
بود و ذنب او دراز و پیه او چون طلا کنند خار و پیکان از بدن جذب نماید و چون بر قضیب
مالند بزرگ گرداند و زبل او کلف و برص و قوبا را زایل کند و چون در چشم کشند بیاض را
ببرد **ورد** مرکب است از جوهر مائی حار و جوهر ارضی بارد و طبع آن بارد در اول یابس در
ثانی است و مجفف و قابض و مقوی اعضاء باطنه و مشد لثه و اسنان و مفتح سده و مقوی معده
و کبد و مسکن حمیات حاره صفراوی و منبت لحم قروح عتیقه بود و بوئیدن تازه آن مقوی دماغ و مسکن
صداع حرارتی و مهیج زکام و معطش محرور المزاج باشد و مدمن تازه آن مسهل و مجلس بود
و مسدد الی تب و بیخ را نفع رساند و چون در دهن نگاه دارند قلاع و بوی دهن را فایده دهد
ظلمتر با عدس و کافور و افتراش بدان قاطع شهوة باه بود و صاحب منهاج گفته خوردن آن

نیز بسبب تبرید و تخفیف همین عمل کند و در یابس آن برودت و تخفیف و قبض زیاده بود
و چون در شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان و گوش و لثه را ساکن کند و چون بر مقعده
نهند وجع آنرا تسکین نماید و چون بپزند و بکوبند و با روغن گل ضماد کنند و بر حرارت جگر نهند نفع بخشد
و چون بپزند و با عسل غرغره کنند حلق را نفع رساند و چون بپزند و بر چشم نهند رمد را فایده
دهد و تسکین وجع نماید خصوصا با اندکی حلبه و چون [illegible] خشک سحق کرده بر [illegible]
حدری و حصبا افشانند نفع بسیار رساند و قروح انسان را خشک سازد و نضج ورم صلب
و چون در حمام بر بدن مالند منع عرق زیاد کند و تخم آن لثه را محکم سازد و [illegible] و لثه
قوت دهد و بلغم و [illegible] را از معده دفع کند و بر هضم اعانت نماید و [illegible] در این اعمال اقوی
بود و برودت معده و جگر و استسقا را نافع باشد **وسمه** [illegible] گویند و آن ورق نیل است طبع
آن حار در اول یابس در دوم [illegible] است و در آن تحلیل و قبض و جلا هست و موی را سیاه کند
وسخ [illegible] شقاق لب را فایده دهد و چون بر موضع [illegible]
[illegible] جمع شود [illegible]
و [illegible] بود و چون بر شقاق مقعده و بواسیر مالند نفع یابند [illegible]
[illegible] آمیخته بود [illegible] و عرق النسا را نافع بود و چون گرم کرده استعمال نمایند
وسخ کوابر النحل حار در آخر درجه دوم است و جاذب و لطیف و محلل [illegible] بود و پیکان
از باطن گوشت جذب کند و بخور آن سعال مزمن را فایده رساند و چون [illegible] نهند دفع
کند **حرف الهاء المهمله** [illegible] **هدهد** گوشت او چون با سیب بپزند
[illegible] قولنج را دفع کند و چون کسی [illegible] بستر باشد
بخور دهد [illegible] آویزند [illegible] فراموش کرده باشد بیاد آورد
و چون بر کسی آویزند [illegible] ترسد ایمن گردد [illegible] باشد
چون در موضعی بخور کنند هوام از آنجا بگریزد و هر که با خود نگاه دارد [illegible]
شود و بر هر که خواهد مظفر شود و مقضی الحاجه گردد و چون [illegible]
بگریزد [illegible] در چشم چکانند بیاض ببرد [illegible] کبوتر نهند [illegible]
از آنجا بگریزند [illegible]
چشم [illegible] باشد [illegible] دوست دارند و اگر [illegible]
خشک کرده سحق کنند و با سوسن و روغن [illegible] کرده باشند [illegible]
و بر موضع [illegible] سیاه [illegible]
چون بر کسی [illegible] قوت باه دهد **هزارچشان** [illegible] است **هزار سعد** [illegible] است ::
هشت دهان [illegible] و طبع آن حار و یابس است در [illegible] نقرس را نافع باشد و بدل آن

بوذن آن قنطوریون دقیق است **ملیون** حار رطب است در آخر درجه اول و اول تاثیر [illegible]
گفته معتدل است در حرارت و برودت و ملطف و هاضم و مسخن کلیه و مثانه [illegible]
و مفتح سده احشا خصوصا کبد و کلیه و معین [illegible] بول و مدر طمث بود و چون [illegible] بنوشند
حصاة و امراض مثانه و کلیه را نافع باشد و غذا زیاده از سایر بقول دهد و چون بعد از طعام بخورند
غذا بیشتر از قبل از طعام دهد و مداومت بر اکل آن مهیج اوجاع مفاصل بود [illegible] باشد و گاه باشد
که غشیان آورد و چون بپزند و بنوشند ملین طبع و مدر بول بود و وجع ظهر بلغمی و ریحی و قولنج و تقطیر
البول بارد و ظلمت بصر [illegible] را فایده دهد و بیخ آن چون بپزند و طبیخ آن بنوشند مدر بول
[illegible] عرق النسا و وجع امعا را نافع بود و منی زیاده کند و چون [illegible] طبیخ آن [illegible]
[illegible] را مفید بود و مضمضه طبیخ آن وجع اسنان را تسکین نماید و چون بیخ آنرا سحق کرده بر دندان
درد ناک نهند [illegible] باشد قلع نماید و اگر محکم بود تسکین وجع کند و تخم آن حار رطب است در
دوم و مسکن [illegible] شهوت جماع و مفتح سده [illegible] کلیه [illegible] تسکین
نماید و چون احتمال نمایند حیض براند **ملیلج** [illegible] است زرد و سیاه و کابلی
[illegible] طبیعت زرد بارد در اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند برودت آن کمتر از کابلی است
و مقوی و دافع معده [illegible] صفرا و اندکی بلغم باشد و خفقان و استرخاء معده را نافع بود و چون [illegible]
قوت [illegible] گردد و چون در چشم کشند دمعه را باز دارد و چشم [illegible] را فایده دهد و شربتی [illegible]
منقوع آن از هفت درم تا ده درم بود و مطبوخ [illegible] درم تا پنج درم و [illegible] قبض مضرت
رساند و مصلح [illegible] آن [illegible] و مطبوخ عناب و سپستان [illegible] **هلیله سیاه**
بارد در اول یابس در دوم است [illegible] گفته بارد یابس است در اول و برودت آن کمتر از کابلی است
و بعضی گفته اند حار است و مفرح و مقوی و دافع معده و مقوی [illegible] سودا [illegible]
و بریان کرده آن شکم [illegible] را نافع باشد [illegible]
[illegible] آن [illegible] منقوع [illegible]
بکند و مصلح آن عسل است **هلیله کابلی** مایل [illegible] برودت و یبوست است و در آن اندک حرارتی هست
و بعضی گفته بارد یابس است در اول و مفرح و مقوی حواس و معده [illegible] بود و حفظ و عقل زیاده
کند و [illegible] بلغم نماید و استسقا [illegible] قولنج را نافع باشد و مسهل اخلاط غلیظه
مثل سودا و بلغم بود و گاه باشد [illegible] بریان کرده آن [illegible] شکم [illegible] منقوع
آن [illegible] درم تا ده درم بود [illegible] منقوع [illegible] درم و گفته اند [illegible]
کابلی [illegible] نگاه دارند [illegible] نماید [illegible] و سفید [illegible]
مع ذلک [illegible] کند [illegible] قوت دهد [illegible] گفته اند [illegible] شرب آب باده
را دفع نماید **هندبا** دو نوع است بری و بستانی و بهترین آن بستانی تازه است و طبع آن بارد

١٤٤

رطب است در آخر اول و بعضی گفته‌اند یابس است در دوم و مقوی قلب و معده حاره و کبد حار
و بارد و مفتح سده احشا و عروق و مطفی حرارت دم و صفرا و مسکن غثیان و هیجان صفرا و عطش
و حرارت معده و بطوء الهضم و سهولت مجاری کلیه بود و در آن قبضی هست و چون با شکر بنوشند
شکم ببندد و نبیذ ریح و حمیات بارده منقطع اولی را و جلاء کبد را نافع باشد و مضرت آن با آب
دانه انار ترش یرقان را زایل کند و اصحاب سعال و مردم بارد المزاج را موافق نبود و چون تنها
یا با سویق ضماد سازند التهاب معده و خفقان و نقرس و رمد و ورم حار و جرب و لسع
عقرب و مار و زنبور و سایر هوام و سایر سموم را فایده دهد و چون در آب مغز خیار چنبر
حل سازند و بدان غرغره کنند ورم حلق را فایده رساند و هند بابری طرحشقوق است و مذکور
شد **هیوفاریقون** جالینوس گفته تخم آن را حب الجرب هست استعمال کنند و اقتصار بر دانه
تنها نکنند و طبع آن حار در دوم یابس در آخر اوست و مسیح گفته حار یابس است در سیم و ملطف
و مفتح سده و محلل اورام بارده و صلبه عظیمه و مدمل جراحات و قروح ردیه و مدر بول و حیض
بود و تخم آن مسهل صفرا و مسقط جنین باشد و طبیخ آن چون با شراب چهل روز متوالی بنوشند
عرق النسا را شفا رساند و نوشیدن آن تب ربع و نقرس را نفع بین رساند و ضماد آن سوختگی
آتش را فایده دهد و چون بکوبند بر قروح متعفنه و منعقبه افشانند نفع یابند و بدل آن [illegible]
آن نوع کبیر و مثل آن اذخر باشد **حرف الیاء یاسمین** یاسمین عیسی بن ماسویه گفته
دو نوع است سفید و زرد و شیخ و صاحب منهاج گفته‌اند سه نوع بود ابیض و اصفر و ارغوانی و
ملطف رطوبات و مقوی دماغ و مفتح سده بود و مشایخ و اصحاب لقوه و فالج و شقیقه و زکام
و عرق النسا را نافع باشد و کلف ببرد و بوییدن آن صداع بلغمی و سوداوی و ریحی را مفید بود
و کثرت بوییدن آن رنگ رو را زرد کند و مصدع محرور المزاج بود و مصلح آن کافور است و [illegible]
گفته چون گل آن را بکوبند و آب آن سه روز هر روز بجو قیه بیاشامند قطع نزلات ارحام
کند و مجرب است و چون خشک آن سحق کرده بر موی سیاه افشانند سفید گرداند **یاقوت**
سه نوع است اصفر و احمر و ازرق و احمر شبه بیتی و نفیس‌تر باشد و طبع آن معتدل است و
مفرح و مقوی قلب و دافع سموم بود و وسواس و خفقان و ضعف قلب را نافع باشد و حرارت
غریزی برافروزد و قوت حیوانی را قوت دهد و چون با خود نگاه دارند در چشم مردم با شکوه
و مهیب باشند و از طاعون و وبا ایمن گردند و چون در دهن نگاه دارند دل را قوت دهد
و فرح بخشد و تشنگی بنشاند و در اکتحال روشنائی افزاید و صحت چشم نگاه دارد و چون
بر خود آویزند مانع جمود دم گردد **یبروج** بیخ لفاح بری است و طبع آن بارد یابس است در سیم
و مخدر و مسبت و مسکر بود و چون بطریق فتیله در مقعده نهند خواب آورد و چون با شراب
بنوشند مسکر قوی بود و از جمله سموم است و عرق آن را چون بهفتند بر سر مانند [illegible] تفریح

هوا

قطع کند

١٤٥

قطع کند و اورام صلبه و دمامیل و خنازیر را تحلیل نماید و چون ورق تازه آن با آرد جو ضماد کنند
اورام حار و عین را موافق بود **یتوعات** هر نبات که آن را لبن حار و محرق و مسهل مقطع بود یتوع خوانند
و انواع آن بسیار است لیکن مشهور هفت‌اند عشر و شبرم و لاعیه و فرطینیا و مازریون
و ماهودانه و سطاطلون و این نوع اقوی بود پس بن [illegible] اصل پس ورق و چون لبن یتوع مطلق
گویند مراد از آن لبن لاعیه بود و طبع لبن آن حار یابس است در چهارم ثالیل و [illegible]
را به نادر جانب اطفال قلع نماید و چون بر موی مالند خضاب سازد و در آفتاب نزار شد چون [illegible] ضعیف
بود و اگر مکس بر موضعی مالند موی نروید و چون [illegible] مخلوط سازند [illegible]
و بیخ آن با سرکه [illegible] حوالی [illegible] بود و [illegible] قلع کند و با موم روغن قروح متعفنه و متآکله
و جرب سوداوی و نار فارسی را بصلاح آورد و بواسیر را قطع نماید و لبن آن چون با قطن بر دندان
متآکل چکانند متفتت سازد لیکن باید که موضع صحیح را بموم محافظت کنند و چون دو سه قطره
از آن با انجیر یا نان یا غیر آن بزنند و تناول نمایند اسهال بسیار کند و منفعت
هر یک از یتوعات علیحده در موضع خود مذکور شد

والله اعلم بالصواب و الحمد لله علی ما انعم
کتبه الفقیر الحقیر المحتاج الی رحمة الله
الملک الودود ابن محمد شفیع زین العابدین
فی تاریخ شهر محرم الحرام سنه ١٢١٣

خوانند مع

بودر آفتاب

[illegible]

کتاب دوم از خلاصة الشفا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیحد و ثنای بیعد حکیمی را که حکمت بالغه او نوع انسان را از سایر انواع مخلوقات برگزیده
مظهر تجلیات جمال و جلال گردانید بتشریف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مشرف کرد و
دل دردمندان را از دار الشفای غیب بمعالجه شربت و اذا مرضت فهو یشفین شفا داد و حلاق لحم
کامل الحیاة شربت خانه لاتیئسوا بحلاوة شهد و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک شیرین ساخت
و حضرت بالغت رسالت پناه را بخلعت و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و طراز و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا ممتاز و سرافراز فرمود و نفوس و ارواح را بقانون حکمت نبوی و منهاج شریعت
مصطفوی و مصباح هدایت مرتضوی از تیه ظلمات وحشت جهل الی نجات بخشید صلی الله علی سیدنا
محمد و آله و اولاده المعصومین و عترته الطیبین الطاهرین کتاب دوم از خلاصة الشفا
مبتنی بر سه فن است فن اول در امراض مختص بعضو عضو از فرق تا قدم و اسباب و علامات و معالجات
آن فن ثانی در امراض غیر مختص بعضوی دون عضوی فن ثالث در ادویه مرکبه فن اول مشتمل است
بر نوزده مقاله مقاله اول در امراض راس و دماغ و در آن بیست و هفت باب است اول در صداع
دوم در شقیقه سیم در سرسام چهارم در سهر پنجم در سبات ششم در سبات سهری هفتم
در شخوص هشتم در نسیان نهم در مالیخولیا دهم در مانیا و داء الکلب یازدهم در صبار ی
دوازدهم در هذیان و اختلاط عقل سیزدهم در رعونت و حمق چهاردهم در عشق پانزدهم در
دوار شانزدهم در سدر هفدهم در کابوس هجدهم در صرع نوزدهم در سکته بیستم در فالج و
استرخا بیست و یکم در تشنج بیست و دوم در تمدد و کزاز بیست و سیم در رعشه بیست و چهارم

در خدر بیست و پنجم در لقوه بیست و ششم در اختلاج بیست و هفتم در تکلم و ثقل لسان مقاله دوم
در امراض عین و در آن چهل و شش باب است اول در جرب دوم در برده سیم در تحجر چهارم در
التصاق پنجم در شترة ششم در شعیره هفتم در شرناق هشتم در سلاق نهم در شعر منقلب
و زاید دهم در انتثار اهداب یازدهم در قمل و قمقام و قروح جفن دوازدهم در جسا اجفان
سیزدهم در کثرة الاجفان چهاردهم در حکة اجفان پانزدهم در استرخاء جفن شانزدهم
در غلظت اجفان هفدهم در توسه هجدهم در غرب نوزدهم در رمد بیستم در انتفاخ بیست
و یکم در سیلان بیست و دوم در دمعه بیست و سیم در ودقه بیست و چهارم در ظفره بیست
پنجم در ظفره بیست و ششم در سبل بیست و هفتم در قرحه بیست و هشتم در ودمعه بیست
و نهم در قرحه سی ام در بثره سی و یکم در بیاض سی و دوم در کثرة المدة سی و سیم در سرطان
عین سی و چهارم در نتوء قرنیه سی و پنجم در نتوء عنبیه سی و ششم در انتشار و اتساع سی و هفتم
در ضیق سی و هشتم در خیالات سی و نهم در نزول الماء چهلم در زرقه چهل و یکم در ضعف
بصر چهل و دوم در عشا چهل و سیم در جهر چهل و چهارم در قوع چهل و پنجم در جحوظ
چهل و ششم در حول مقاله سیم در امراض اذن و در آن شش باب است اول در وجع اذن دوم
در طرش و وقر و صمم سیم در دوی و طنین چهارم در دخول آب و کرم در گوش پنجم انفجار خون
از گوش ششم در ادویه اوجاع گوش مقاله چهارم در امراض انف و در آن شش باب است اول در خشم
و فساد شم دوم در رعاف سیم در بثور انف چهارم در نتن انف پنجم در زکام ششم در عطاس و حکه
و جفاف انف مقاله پنجم در امراض لسان و دهان و شفتین و آن مشتمل است بر ده باب باب اول
در ورم لسان دوم در ثقل لسان و تعسر کلام سیم در ضفدع و عظم لسان چهارم در شقاق لسان
و حرقه آن پنجم در فساد ذوق ششم در قلاع و آکله دهان هفتم در سیلان لعاب از دهان
هشتم در بخر نهم در شقاق شفه دهم در بیاض شفه یازدهم در بواسیر شفه دوازدهم در اورام
و بثور و قروح شفه مقاله ششم در امراض لثه و اسنان و در آن دوازده باب است اول در تدبیر
محافظه اسنان دوم در وجع اسنان سیم در ضرس چهارم در حفر و تغیر لون اسنان پنجم
در ذهاب آب اسنان ششم در تحرک اسنان هفتم در تاکل اسنان هشتم در تسهیل نبات
اسنان نهم در صریر اسنان دهم در حکه اسنان یازدهم در اورام لثه دوازدهم در لثه
دامیه مقاله هفتم در امراض حلق و مری و قصبه ریه و آن مشتمل بر هشت باب است اول در اورام
لهاة دوم در استرخاء و سقوط لهاة سیم در خناق و ذبحه چهارم در نشوب حالت عرض و در حلق پنجم
در علوق عظام و لقمه و تعلق زرو در حلق ششم در عسر بلع هفتم در اورام مری هشتم در بحجه
الصوت مقاله هشتم در امراض صدر و ریه مشتمل بر هشت باب اول در ربو و انتصاب نفس
دوم در سعال سیم در نفث الدم چهارم در ذات الریه پنجم در سل ششم در دمه مختفر در صدر

هفتم در ذات الجنب و شوصه هشتم در ذات الصدر و ذات العرض مقاله نهم در امراض قلب
و آن مشتمل بر سه باب است اول در سوء المزاج قلب دوم در خفقان سیم در غشی مقاله دهم در امراض
ثدی و در آن چهار باب است اول در قلة لبن دوم در کثرة لبن سیم در تجبن لبن در ثدی چهارم در
اورام و دبیلهای حادث در ثدی مقاله یازدهم در امراض معده و در آن هفده باب است اول در سوء
المزاج معده دوم در وجع معده سیم در ضعف معده چهارم در داء و ورم معده پنجم در جشاء ششم
در قروح معده هفتم در فساد هضم و تخمه هشتم در هیضه نهم در جشاء دهم در بطلان شهوت و نقصان
آن یازدهم در فساد شهوت دوازدهم در شهوت کلبی سیزدهم در جوع بقری چهاردهم در عطش مفرط
پانزدهم در قی و تهوع شانزدهم در [illegible] هفدهم در فواق مقاله دوازدهم در امراض کبد و در آن
هفت باب است اول در سوء المزاج کبد دوم در ضعف کبد سیم در سده کبد چهارم در نفخ کبد
پنجم در اورام کبد و عضلات بطن ششم در دبیله کبد هفتم در سوء القنیه و استسقا مقاله سیزدهم
در امراض مراره و طحال و آن مشتمل است بر چهار باب اول در یرقان دوم در سوء المزاج طحال سیم در
اورام طحال چهارم در نفخ طحال مقاله چهاردهم در امراض امعاء و در آن شش باب است اول در
اسهال دوم در ذوسنطاریا و سحج و قروح امعا سیم در زحیر چهارم در مغص پنجم در قولنج ششم
در دیدان بطن مقاله پانزدهم در امراض مقعده و در آن چهار باب است اول در داء و ورم و قروح و شقاق
و حکه مقعده دوم در استرخاء مقعده و خروج آن سیم در بواسیر چهارم در نواصیر مقاله شانزدهم
در امراض کلیه و مثانه و در آن هجده باب است اول در سوء المزاج کلیه دوم در هزال کلیه سیم در ضعف
کلیه چهارم در وجع کلیه پنجم در اورام کلیه ششم در قروح و جرب کلیه هفتم در حصاة کلیه هشتم در حصاة
مثانه نهم در اورام مثانه دهم در قروح و جرب مثانه یازدهم در جمود دم در مثانه دوازدهم در حرقة البول
سیزدهم در وجع مثانه چهاردهم در احتباس و عسر البول پانزدهم در تقطیر البول شانزدهم در سلس
البول و بول در فراش هفدهم در ذیابیطس هجدهم در بول الدم مقاله هفدهم در امراض اعضاء
تناسل و در آن ده باب است اول در نقصان باه دوم در کثرة شهوت سیم در کثرة نعوظ بی شهوت چهارم
در سیلان منی و ودی و مذی پنجم در کثرة احتلام و سرعة انزال ششم در عنه [illegible] هفتم در ابنه هشتم
در داء و ورم انثیین و قضیب نهم در قروح قضیب و حکه [illegible] آن دهم در رتق و قیله مقاله هجدهم
در امراض رحم و آن مشتمل بر پانزده باب است اول در عقر و عسر حبل دوم در اسقاط سیم در عسر
ولادت چهارم در کثرة طمث پنجم در سیلان رحم ششم در احتباس طمث هفتم در داء و ورم رحم
هشتم در سرطان رحم نهم در قروح رحم دهم در نفخ رحم یازدهم در حکه رحم دوازدهم در
بواسیر و شقاق رحم سیزدهم در رتق رحم چهاردهم در اختناق رحم پانزدهم در [illegible] مقاله
نوزدهم در امراض اعضاء ظاهره و در آن [illegible] باب است اول در [illegible] و ریاح افرسه دوم در وجع ظهر
و خاصره سیم در دوالی و داء الفیل چهارم در وجع مفاصل و نقرس پنجم در وجع ورک و عرق النسا

ششم

ششم در وجع عقب هفتم در انتفاخ و حکه اصابع هشتم در فساد اطراف بدن نهم در داحس
و سایر امراض اظفار مقاله اولی از فن اول در امراض رأس و دماغ و در آن بیست و هفت باب

باب اول در صداع صداع الم است در اعضای رأس و سبب آن یا سوء المزاج ساذج است یا ماده
یا ریاح غلیظ محتبسه در رأس یا مشارکت معده یا آفت عضوی دیگر یا شدت حس دماغ یا ضعف آن
یا استفراغات کثیره و سهر و غموم و هموم یا جماع یا شرب شراب یا ضربه یا سقطه یا ریاح حاره یا
سده حادث از اخلاط غلیظه یا کرم متولد در دماغ یا بحران امراض حاده که سبب آن سوء المزاج
ساذج است یا حار است یا بارد آنچه حار است حدوث آن یا از اسباب خارجه است یا از اسباب
داخله آنچه از اسباب خارجه است چون حرارت آفتاب و گرمی آتش و غضب و غیر آن علامتش
حرارت ملمس رأس و عطش و جفاف لسان و منخرین و وجود سبب با تقدم آن و اعتدال بول و براز
و عدم ثقل و سکون با شیاء بارده است علاجش نوشیدن اشربه بارده است مثل شراب بنفشه
و نیلوفر و اغذیه بارده رطبه مثل ماء الشعیر یا اسفاناخ و کدو و تبرید رأس به شمومات بارده مثل
بنفشه و نیلوفر و صندل و بید مشک و نطولات مرکبه از بنفشه و نیلوفر و خطمی و خبازی و جو
نیم کوفته و پوست خشخاش و تدهین رأس به روغن گل یا اندکی سرکه و روغن بنفشه یا دام با شیر دختران
با لای برف خشک ساخته در بینی چکانند و در مکان بارده مسکن سازند و آنچه از اسباب
داخله است مثل صداع حادث از ادویه حاره و اغذیه حاره به دماغ مانند خمر و قی علامتش تغییر
حواس و بدی فکر و [illegible] و سهر و یبوست منخرین و تقدم سبب است و علاجش
اشربه و اغذیه مذکوره و تبرید رأس با دهانات بارده چون روغن بنفشه یا دام و روغن کدو و نطولات
و سعوطات مبرده و طلیه بارده متخذه از صندلین و شیاف مامیثا و آب کشنیز تازه و اندکی سرکه
و آنچه بارد است حدوث آن نیز یا از اسباب خارجه است یا از اسباب داخله آنچه از اسباب خارجه
است صداع حادث از برودت هوا و نزول در آب سرد و غیر آن و این صداع را [illegible] گویند علامتش
برودت حواس و ثقل رأس و میل وجع به پوشش رأس و تسکین بسخونات حاره و هوای حار و وجود سبب
با تقدم آنست علاجش تقلیل غذا و تلیین طبیعت به حب ایارج مرکب از بنفشه و اسطوخودوس و گاوزبان
و اصل السوس و گلقند و ترنجبین و تدهین رأس با دهانات حاره مثل روغن سوسن و روغن یاسمین
و روغن مرزنجوش و روغن سداب و استعمال حمام و نطولات متخذه از حشائش ملطفه
چون مرزنجوش و بابونه و برنجاسف و صعتر و کمادات و شمومات حاره و آنچه از اسباب
داخله است مثل صداع که عارض شود از ادویه بارده و مخدره به دماغ چون افیون و کافور و از
آشامیدن آب سرد علامتش برودت ملمس رأس و التذاذ به پوشیدن سر و مقاسات سبب است
علاجش نطولات حاره مذکوره و تشمیم مشک و عنبر و نرگس و تضمید رأس با ضماد حاره
متخذه از جند بیدستر و حب الغار و قسط و کبابه و برگ سداب و [illegible] و چون فرفیون با روغن

۱۲/۱

کل برسم ماند در حال تسکین وجع نماید اما تصاعد ابخره کی سبب آن سوء المزاج مادیست حدوث
آن یا از غلبه دم است علامتش حمرت وجه و عین و امتلاء و تمدد عروق صدغ بان و ثقل راس و
سخونت آن و عظم نبض و حمرت و غلظت قاروره و کلال حواس و خالی شیر بنوم و حلاوت دهن
و خشونت حلق است علاجش فصد قیفال یا حجامت و دیمیان هر دو شانه و اطفاء دم با شربت
بارده مثل شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب آلو و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا آب آلو و آب انارین و قند سفید و غذا ماش مقشر با شیره بادام و تمر هندی و استعمال الطلیه و سعوطات
و شمومات بارده یا از غلبه صفرا علامتش صفرت رنگ و سوزش راس و شدت عطش و تلخی دهان و
سقوط شهوت طعام و یبوست زبان و تخفیف و سهر و سرعت نبض و صفار قاروره است علاجش
استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله یا آب انارین و شیر خشت با شراب و یا ترنجبین و سکنجبین ساده
و آب سرد و تسکین حرارت با شربت و اغذیه و اطعمه بارده و استعمال الطلیه و ضمادات و سعوطات
و شمومات و نطلها مبرده یا از غلبه بلغم علامتش سبات و کدورت حواس و رطوبت منخرین و ثقل
راس و نسیان و بطوء نبض و بیاض و غلظت قاروره و میل وجع بمؤخر راس و برودت ملمس و انتفاع
بمکانات حاره است علاجش استفراغ بلغم از جمیع بدن و تنقیه دماغ بعد از نضج تمام بحبوب مخصوص
آن مثل حب ایارج و حب صبر و حب شبیار و بعد از آن غرغره مثل ایارج فیقرا و سکنجبین
و یا خردل و عاقرقرحا و مرزنجوش و صعتر بعسل و ابکامه و تبدیل مزاج بالطلیه و اضمده و نطولات
و شمومات و سعوطات و ادهان و مکانات حاره و یا از غلبه سودا علامتش ثقل راس و سهر و کدورت
لون بدن و وسواس و قلت عطش و درد و بطوء نبض و بیاض قاروره است قبل از نضج و بعد
از نضج غلظت و سواد آن علاج آن استفراغ سودا بحب افتیمون یا مطبوخ آن و تبدیل مزاج با اضمده
و نطولات و شمومات و ادهان حاره و رطبه و شراب گاوزبان و شراب بادرنجبویه و شراب اسطوخودوس
با شراب بنفشه و غذا نخود آب بجوجه مرغ فربه یا گوشت بره با دارچینی و اسفاناج و اما تصاعد ابخره که
حصول آن از ریاح غلیظ محتبس است در راس علامتش تمدد و عدم ثقل و دوی و طنین و انتقال
وجع و خفت صداع است و علاجش نطولات محلل و ملطف که از نضج مثل نطول که از بابونه و
صعتر و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و تخم کرفس و مانند اینها و شمومات حاره مانند
مرزنجوش تازه و پودینه و نرگس و غیر آن و نطولات و سعوطات حاره مثل فلفل و کندش با
مرزنجوش و تلیین طبیعت بماء الاصول و کلقند یا افتیمون با شراب بادرنجبویه یا شراب بزوری یا
شراب اسطوخودوس و غذا نخود آب بجوجه مرغ با دارچینی و زیره کرمانی و اما تصاعد ابخره که از
معده باشد سبب آن یا انصباب اخلاط غلیظه بلغمیه است بمعده علامتش تهوع و غثیان
و جشاء حامض و تخمه و تسکین بعد از قی بلغمیت و علاجش تنقیه معده بمقیئات
بلغم مثل طبیخ شبت و تخم ترب و اصل السوس با سکنجبین عنصلی است و تقویت معده و تجوید

هضم

هضم بجوارشنات حاره و تقویت راس بر بخورات خوشبو مثل کشنیز و عنبر و یا سبب آن انصباب اخلاط
حراریت در فم معده علامتش غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و صفرت عین و عطش و دیدن آنچه حرقت
فم معده و تسکین بعد از طعام و هیجان در حالت جوع است بعکس بلغمی علاجش تنقیه بمقیئات صفرا
مثل سکنجبین و آب گرم و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و آب انارین و مانند اینها و تقویت معده مثل
شراب فواکه و سکنجبین سفرجلی و شراب غوره و تقویت راس بشمومات و نطلها بارده و غذا ماش
مقشر با شیره بادام و تمر هندی و کشنیز تازه و یا سبب آن انصباب اخلاط سوداویست در فم معده
علامتش حرقت فم معده و حموضت دهن و کثرت شهوت طعام و جشاء حامض و تسکین بعد از قی سوداویت
علاجش تنقیه معده بالمسهل السوداویه مخرج سودا مثل حب افتیمون و حب الاجود و یا قی با آب گرم
و صمغ کنکر یا جوز القی و تقویت راس بشمومات حاره و عطره و استعمال الطریفلات و انتفاع
مثل عنبر و غالیه و امثال اینها و یا سبب آن سوء المزاج ساذج معده است علامتش ضعف معده
و خفت صداع است در حالت معده و شدت آن در امتلاء مزاج علاجش تبدیل مزاج معده و اصلاح
حالات بوجهی که در مبادی مذکور شده و تصاعد ابخره که حصول آن از ریاح غلیظ حادث در معده است
علامتش تقدم وجع معده و هیجان صداع بعد از تناول الطعم و نفخ و سکون آن بعد از تسکین
وجع معده است علاجش تحلیل نفخ و تقویت معده بجوارشنات و معاجین حاره کاسر نفخ چون
کمونی و فودنجی و فلافلی و اما تصاعد ابخره که سبب آن آفت عضوی دیگر است مثل ورم رحم و یا افتی در
کلیتین یا در کبد یا در طحال یا در عضوی دیگر علامت آن ظهور آفت است در آن عضو علاج
آن علاج مرض عضو اصلیست و تقویت دماغ بمقویات مذکوره و اما صداعی که سبب آن شدت حس دماغ است
علامت آن هیجان از ادنی سببیست مثل شنیدن آواز بلند و بوییدن چیزهای تیز با وجود نکات حس
و سلامت افعال دماغ و علاجش تبدیل حس با غذیه غلیظ مثل هریسه و کله پاچه و امثال قوی باشد
و الا تغلیظ آن بر بقول بارده مثل کاهو و کشنیز تازه و خشخاش کند و اما صداعی که سبب آن ضعف
دماغ باشد علامت آن نیز هیجان از ادنی سببیست لیکن با کدورت حواس و وجود آفت در افعال دماغ
علاجش تقویت دماغ بشمومات مفرحه لطیفه مقویه مثل عنبر و صندل و گلاب و اغذیه مطیبه
چون مطجن جوجه مرغ با زعفران و گلاب و تبدیل مزاج دماغ اگر سوء المزاجی باشد بالمثل بیه و اغذیه
مناسبه آن و اما صداعی که بعد از استفراغات کثیره و سهر و غموم و هموم حادث شود آن را صداع
یبسی خوانند علامتش جفاف منخرین و خفت راس و هو بعینه است علاجش استعمال الاشیاء بر و
اغذیه مرطبه و حمام مرطب و سعوطات و ادهان مرطبات و اما صداعی که بعد از جماع حادث
شود سبب آن یا یبوست است علامتش آنست که بعد از اکثار جماع حادث شود و بدن نحیف
بود علاجش مثل صداع یبسی است و یا آنست که در بدن اخلاط فاسده بود و حرکت جماع مثیر
آن اخلاط شود و بخارات آن بدماغ متصاعد شود علامتش امتلاء بدن و وجود علامات غلبه

یا الطلیه

اخلاطات علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تقویت راس بمشمومات حاره مثل مشک و عنبر
و غالیه و نادّه مثل صندل و بنفشه و نیلوفر بحسب مقتضای حال یا ضعف اعصاب
مجامعت کرد دماغ بواسطه حرکات متعب و مانند آن شود بسبب مشارکت آن با اعصاب علامتش رعشه
و ضعف حرکت است بعد از جماع و علاجش تقویت اعصاب بروغن قسط و روغن ناردین و تقویت
دماغ بمشمومات مقویه حاره مذکوره و اما صداعی که سبب آن شرب شراب است علاجش تنقیه معده است
از بقایای شراب بقی یا باسهال و بخواب و مالیدن پایها و حمام و تقویت معده باشربه بارده مقویه
مثل شراب به و ریباس و شراب غوره و شراب سیب و اغذیه لطیفه مقویه معده مثل آش زرشک
و آش انار و آش غوره و تقویت راس بمشمومات بارده صفت دوائی که از جهت خمار نافع است
تخم کاسنی تخم کرنب زرشک منقی سماق عدس مقشر گل سرخ طباشیر اجزا متساوی کوفته و
بیخته سه درم از آن با یک قیراط کافور و ده درم آب انار یا آب ریباس بنوشند و اما صداعی
که سبب آن ضربه و سقطه واقعه بر راس باشد علاج آن سکنجبین و جمع بگلاب و روغن گل سرخ و الند
حرکه و استفراغ خلط غالب است بمسهلات مخصوصه آن و تقویت راس با ضمده مرکبه از برگ مورد
و آرد جو و گل ارمنی و شیاف مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و صندل و لباب لسان الحمل و ادهان
مقویه مثل روغن گل و روغن مورد و روغن سوسن و اما صداعی که از بویهای تیز حادث شود
سبب حدوث آن یا روایح طیبه حاره است مثل مشک و عنبر و زعفران یا اشیای منتنه حاره مثل
حلتیت و سیر و جند بیدستر علاج آن تقویت راس و منع سبب است بمشمومات بارده مذکوره و یا
معقولات غزال و مستقعات و موقی که در دماغ محتبس شده باشد علاج آن حمام و ریختن آب
نیم گرم بر سر و بوییدن سرکه و مشمومات طیبه حاره یا بارده است بحسب مقتضای حال و اما
صداعی که سبب آن سده حادث از اخلاط غلیظه باشد علامتش امتلای وجه و ثقل و تمدد و
تقدم اکثار طعام و راحت و ترک استحمام است علاجش تلطیف و تقطیع اخلاط مذکوره بمثل
منضجات مرکبه از بادرنجبویه و بسفایج و افتیمون و غیر آن و بعد از نضج تام تنقیه دماغ بحبوب
و مطبوخات مناسبه آن مثل حب قوقایا و حب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و غیر آن
و اما صداعی که سبب آن از کرمی باشد متولد در دماغ و اقصای منخرین بمثابه کرم مکه است
علامتش الم شدید و نتن انف و اشتداد صداع در وقت حرکت و قلت آن در حالت سکون است
علاجش تنقیه دماغ و استعمال سعوطات قاتله دود مثل افسنتین و روغن ترنجی و ایاره فیقرا و عصاره
برگ شفتالو و دیگر ادویه که در باب نتن انف مذکور است و اما صداعی که بحرانی بود علامتش آنست
که در روز بحران حادث شود علاجش آنست که معلوم کنند که میل ماده بکدام جهت است اعانت
طبیعت کنند بر دفع ماده بآن جهت مثلا اگر غثیان و تقلب نفس و دوار و اختلاج شفه باشد علامت
آنست که طبیعت مایل بدفع ماده است بقی فاعانت کنند بقی بمقیئات و اگر قراقر و نفخ در بطن بود ما

وسوزش شکم باشد علامت آنست که طبیعت مایل بدفع ماده باسهال است اعانت کنند بتلیین طبیعت بملینات خفیفه
و اگر ثقل در موضع کلیه و درد زیر اضلاع خلف باشد علامت آنست که طبیعت مایل بدفع ماده است بادرار
اعانت آن کنند بمدرات مثل تخم خیارین با شراب بنفشه و اگر خیالات سرخ و زرد و شعاع در پیش
چشم باشد علامت آنست که طبیعت مایل بدفع ماده برعاف است اعانت کنند ببوییدن عفص مثل انکرفیله
مرکب از فودنج و فقاح اذخر و کندش و نهادن در بینی نهند یا سرکه بادر در بینی چکانند و سر را بر بخار
سرکه بدارند و اگر درد در جلد بینی و در نبض موجی باشد معرقات استعمال کنند و نوعی دیگر از صداع
هست که آن را بیضه و خوذه خوانند و آن صداعیست شدید مزمن مشتمل بر جمیع راس و سبب آن بخارات
غلیظه منفصله از اخلاط غلیظ است که در تحت قشر و حجب دماغ محتبس شده باشد علامتش آنست
که صعوبت آن مزمن است و از ادنی سببی هیجان یابد و صاحب آن از استماع اصوات شدیده و روشنائی
متاذی شود و قادر بر فتح عین نباشد و آن را در ظلمت و تنهائی سکون کند علاجش تنقیه دماغ
و جمیع بدن است از اخلاط ردیه بمسهلات اخلاط غلیظه بعد از معرفت نوع آن خلط و نضج تام و بعد از
استفراغ دماغ را تقویت دهند بتقویات مذکوره و سعوطات و طلیه و ضمده حاره استعمال نمایند
صفت طلائی که از جهت بیضه و خوذه و صداع باردی نافع است فرفیون و سداب و خردل از هر یک
مثقال و بوره ارمنی و تخم سپند از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته با سرکه طلا کنند صفت
سعوطی که همین منفعت دارد مشک و عنبر و میعه از مجموع مقدار یک حبه بروغن گل در بینی چکانند
و بدانکه واجب است در جمیع انواع صداع از حرکات عنیفه و شنیدن آواز بلند و بسیاری فکر و جماع و جوع و
کثرت نوم و اکثار اکل و شرب خصوصا از شراب و از جمیع مبخرات و از جمیع اغذیه ثقیله و بطیئة الانهضام
و از اغذیه کثیرة الحموضه و صداع حاده که عبث اکثر معده باشد و صداعی که عبث اکثر معده باشد
نافع و غیر آن مضر است والله اعلم باب دویم در شقیقه و آن وجعیست در یک نصف
راس و سبب آن یا بخارات متصاعده از جمیع بدن یا عضوی که بجانب مأوف است یا اخلاط
بارده یا حاره غلیظه یا ریح محتقن در قشر دماغ علاج آن بعد از معرفت نوع آن خلط بعلامات
مذکوره استفراغ آن خلط است بمستفرغات مخصوصه آن و تبدیل مزاج و تقویت راس بنطولات
و مشمومات و طلیه و ضمده و ادهان مذکوره بحسب مقتضای طبیعت صفت لزوقی نافع
در این باب صمغ عربی کثیرا افیون تخم کاهو دم الاخوین زعفران کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته
و بر و صدغ کاغذ طلا کنند و بر موضع شریان صدغ آن جانب بچسبانند و از جمله معالجات که
صاحب شقیقه از آن منتفع شود آنست که بحمام رود و آب گرم بر سر ریزد و بعد از آن وجع حما
روغن بنفشه سعوط کند باب سیم در سرسام و آن ورمیست در نفس دماغ یا در یکی
از حجاب غلیظ یا رقیق که محیط بدماغند یا در هر دو یا در مجموع و سبب آن غلبه یکی از اخلاط اربع
بر دماغ است اما اگر سبب آن دم است آن را قرانیطس گویند علامتش تب دایم و حمرت وجه و عین و هذیان

بالمفاصل وخشونت لسان وثقل راس وکراهت ضوء وعظم نبض وحمرة وغلظت قاروره است وعلاجش
فصد قیفال واخراج دم بحسب قوت وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه وشیرخشت وترنجبین ومانند
اینها وتنویم وتبرید راس ودماغ بمشمومات ولخلخه بارده وتقویه دماغ مثل صندل وگلاب
وآب خیار وکشنیز تازه وروغن گل واندکی سرکه وجذب ماده باسافل بدن بحقنه وشیافات
لینه ومالیدن اطراف ونهادن محجمه بر ساق بشرط یا بی شرط وشستن پایها بآب گرم در آن بنفشه
وخطمی وبابونه وسبوس گندم وبرگ بید جوشانیده باشند وغذا شیره جو با شیره بادام واسفاناخ
وکشنیز تازه وکدو واما اگر سبب آن صفرا است وآن را قرانیطس یعنی سرسام خوانند علامتش صفرت وجه
وعین ولسان وشدت حرارت حمی وکثرت هذیان وسهر وخفت راس ویبوست منخرین وشدت عطش
وغضب وبدخلقی وسرعت نبض و[illegible] قاروره است وعلاجش تلیین طبیعت بملینات مذکوره
وآب هندوانه با شیرخشت وتدهین راس بادهان بارده رطبه وتنطیل بنطولات بارده رطبه
مثل بنفشه وتراشه کدو ونیلوفر وخطمی وپوست خشخاش وتبرید وترطیب دماغ بالخلخه
مذکوره ومالیدن روغن گل وسرکه بر سر ونهادن تراشه کدو وخیار وعنب الثعلب وبرگ بید
بید وکاهو تازه بر آن واما اگر سبب آن سودا است علامتش آن هذیان جنون وزوال العقل وکدورت وخوف
وجفاف منخرین وخفت راس وحمی لینه وصداع خفیف وصلابت وصغر نبض وسواد وغلظت
قاروره است علاجش تنقیه دماغ بحقنه وحبوب مسهل سودا وغذا شیره جو ونخود درست
باشیره بادام واسفاناخ وکدو وبعد از تنقیه تدهین راس بروغن بنفشه بادام یا روغن کدو
یا روغن بابونه نیم گرم وتنطیل بنطولات مرکب چون بنفشه ونیلوفر وخطمی وبابونه و[illegible] وبرگ
خشخاش واما اگر سبب آن بلغم است آن را لیثرغس گویند علامتش کندی حواس وسبات
وبیاض لسان واختلاط عقل ونسیان وحمی دایمه ساکن وبطو ولین نبض وبیاض قاروره است
وعلاجش استفراغ بلغم بحبوب مسهل آن مثل حب ایارج وحب شبیار وغذا ماش مقشر ونخود
درست باشیره بادام واسفاناخ ودارچینی ودر ابتدا روغن وگلاب با اندکی سرکه بر سر مالند وبعد
از آن اضمده واطلیه محلله مثل جند بیدستر وعاقرقرحا وبوره ارمنی بالیه مرزنگوش ونطولات
ملطفه چون بابونه وشبت ومرزنگوش وبرنجاسف وفودنج ونمام واکلیل الملک وسداب
ومعطسات مانند مشک وکندش وشونیز وجندبیدستر استعمال کنند

باب چهارم

در سهر وآن بیخوابیست مفرط خارج از امر طبیعی وسبب آن یا سوء المزاج یابس ساذجست
که بواسطه فکر ویا غم وبسیار یا استفراغ مفرط بود دماغ غالب شده باشد علامتش خفت راس
وجفاف عین ولسان ومنخرین واحساس حرارت وبرودت علاجش ترطیب دماغ باغذیه
مرطبه مثل ماء الشعیر ونیم برشت یا گوشت بره یا گوشت بزغاله واسفاناخ وکدو وسکون و[illegible]
ومالیدن اطراف وترک فکر وجماع وتعب واستعمال حمام مرطب ونطولات مرطبه

۲ ورقا دیده ام

مخففه از بنفشه ونیلوفر وکاهو وکشنیز تازه وپوست خشخاش وجو نیم کوفته وسعوط مانند شیر
دختران وروغن کدو وروغن بنفشه بادام ولخلخه از آب کاهو وآب کشنیز وخشخاش کوفته و
روغن نیلوفر ومشمومات مرطبه ویا سوء المزاج حار یابس ساذجست علامتش خفت وجفاف
با التهاب وحرارت راس وعطش علاجش علاج سوء المزاج یابس است با زیادتی در تبرید وتضمید
راس بتراشه کدو وبرگ خرفه وعنب الثعلب وقطونا واستعمال مخدرات وشنیدن آواز آب وصدای
بلند درختان ونغمات لذیذه وغیر آن ویا سوء المزاج بارد یابس مادی سوداوی علامتش علامات
غلبه سودا است علاجش استفراغ سودا وترطیب دماغ یا سوء المزاج حار یابس مادی صفراوی علامتش
علامات غلبه صفرا است علاجش استفراغ صفرا وترطیب دماغ ویا رطوبت بورقیه که بر دماغ
غالب شده باشد بواسطه حدت وحرافت لذع ایقاظ دماغ کرده وروح را بیقظه مشتغل ساخته علامتش
بلة منخرین است ودمع در عین واندکی ثقل در سر ووثوب وسرعت انتباه از نوم اگر بخواب رود
وعلاجش تنقیه دماغ از آن رطوبت بحب ایارج یا حب بنفشه وامثال اینها واستعمال اغذیه
اغذیه مرطبه مثل ماهی تازه وپاچه وگوشت بره وبزغاله وخروس بچه وزرده تخم مرغ نیم بخته
واجتناب از ادویه حریفه واغذیه مالحه وگاه باشد که سبب سهر وجع بود یا حمی یا امتلاء
معده یا هضم طعام علامتش وجود سبب است علاجش علاج حمی ووجع است وتنقیه بدن وتجویع
معده اگر سبب آن امتلاء وسوء الهضم باشد

باب پنجم

در سبات وآن خوابیست گران وعمیق
طویل که صاحبش را بدشواری متنبه توان ساخت وسبب آن یا سوء المزاج بارد رطب ساذج است
که عارض دماغ شده باشد علامتش برودت ملمس راس وکمودت لون و[illegible] وبطو
نبض وبیاض قاروره است واگر حدوث آن بعد از شرب ادویه مخدره یا رسیدن آب سرد یا هوای
سرد الشدید بر سر علاجش دفع مضرت ادویه مخدره بمعاجین ومرکبات مخصوصه آن که در باب سموم
مذکور است وتعدیل دماغ بادهان حاره ملطفه چون روغن یاسمین وروغن بابونه وروغن زنبق
ومشمومات حاره مثل مشک وعنبر یا اجتماع مواد رطبه غلیظه در مقدم دماغ علامتش آن سیلان آب
از منخرین وکثرت آب دهن واختلاج حاجبین وعینین وثقل در مقدم راس است علاجش تنقیه
دماغ بحقنه وحبوب مذکوره در لیثرغس واستنشاق ادهان حاره واستعمال معطسات
ومشمومات حاره وتناول دواء المسک وانقردیا ومانند آن وغذا نخودآب ومطجنات وقلیه ها
بچه مرغ وتیهو وکبک واما اگر اینها بادارچینی وزنجبیل وفلفل ویا از ارتفاع بخارات رطبه در حجب
در حمیات میباشد علاج آن علاج حمیات است وتقویت دماغ بگلاب وروغن گل وسرکه وبسیار
واستعمال نطولات مبرده ومعطسات ومالیدن اطراف وشستن پایها بآب گرم ویا ضربه
واقع بر صدغین یا ضغطه عارض دماغ که حادث شده آن بسبب کسر قحف باشد وبواسطه انضغاط
وانقباض روح از حرکت بظاهر منقطع شود باشد علاجش آن علاج ضربه وکسر است واستعمال الضمادات

داخص مقوی مثل مفاتیح و ماش و گل سرخ و برلنجمور و بابونه و صندل یا ارتفاع بخارات از معده
علامتش تقدم تخمه و امتلاء و دوی بطنین و خفت آن در خلاء معده است علاجش تنقیه
معده بقی و اسهال و حقنه و حبوبات مسهل مثل حب قوقایا و حب صبر و حب بسفایج و تناول
اطریفلات یا ارتفاع بخارات از دیگر اعضا مثل سپرز و رحم و کبد و غیر آن علامتش تقدم آفت است
در عضو اصلی علاجش علاج آن عضو و تنقیه دماغ و گاه هست که سبات بسبب رطوبت
دم محتبس در مقدم دماغ حادث میشود علامتش حمرت وجه و عین و انتفاخ ودجین و حرارت ملمس
راس است علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و تلیین طبیعت بحقنه لینه و تلطیف غذا و تنقیت
راس بغلغره بادیه معموله از گلاب و سرکه و روغن گل بدانکه فرق میان سبات و سکته آنست
که مسبوت حرکت میکند و تفهیم و تنبیه او ممکن است و در سکته حس و حرکت نیست
و فرق میان مسبوت و مغشی علیه آنست که نبض مسبوت اقوی و اشبه بنبض اصحاست و نبض
مغشی علیه اضعف و اصلبست و برد اطراف و صفرت لون و مشاکلت بلون موتی لازم اوست
و بعد مسبوت متغیر نمیشود و فرق میان مسبوت و مختنق الرحم آنست که مسبوت
بتکلیف متکلم میشود و مختنق الرحم در آن حال اصلا متکلم نمیباشد **باب ششم** در
سبات سهری و آن مرضیست مرکب از قرانیطس و لیثرغس و صاحب آن بعضی اوقات
بیدار میباشد بیداری مفرط و بعضی در خواب بود خواب ثقیل طویل و سبب آن اجتماع
اسباب سبات و اسباب سهر است و بسیاری اکل و شرب و مستی و اختلاط بلغم با مره
صفرا پس اگر صفرا غالب بود آنرا سهر سباتی گویند و اگر بلغم غالب بود سبات سهری علامت
آن تهیج وجه با لحمرة و خضرت و ضیق نفس و قصر و سرعت نبض است و اگر مرض قوی باشد
و شربت طلب بگلوی مریض فرو نرود دانستنی بود چون آید علاج آن تنقیه بدن و دماغ است از خلط
غالب بحقنه و حبوبات مخصوصه آن و تقلیل غذا و تبدیل مزاج باطلیه و شمومات و نطولات
بحسب خلط غالب چنانچه اگر صفرا غالب باشد نطول از کبر و دیگر قلیل الحرارة مثل بنفشه
و اصل السوس و برلنجمور و بابونه و اکلیل الملک بود و اگر متساوی باشند ادویه
معتدل مثل مرزنگوش و در هر نطول اضافه نمایند و اگر بلغم غالب بود ادویه حاره مثل سداب
و فودنج و صعتر زیاده کنند و در ضماد و طلیه و حقنه همین قاعده مرعی دارند **باب هفتم**
در جمود و آنرا جمود و اخذه و مدکر نیز گویند و آن مرضیست که هرگاه عارض آدمی شود
بهمان حالت که او را در یافته بماند خواه نشسته باشد و خواه ایستاده و خواه در خواب
باشد و خواه بیدار و سبب آن سده ایست که عارض بطن موخر دماغ شود از خلط بارد یابس
غلیظ که مانع انبعاث روح گردد از دماغ باعصاب و حس و حرکت را باطل گرداند لیکن
با آن تشنج و تمدد و حرکات مضطربه نباشد چنانکه در صرع و فرق میان جمود

و سبات آنست که در سبات چشمها پوشیده باشد و در جمود مفتوح و سبات تدریجیست
و جمود دفعی و نبض در سبات لین باشد و در جمود صلب و فرق میان این و برسام بارد آنست
که صاحب این مرض قادر بر تکلم و تحریک عینین و اطباق جفنین نیست و با آن تب نمیباشد بخلاف
برسام علامت آن فساد حرکات و انتفاخ عینین و انجماد آنست علاجش تنقیه دماغ بحقنه
حاده کردن و دیگر مخرج سودا باشد مثل افتیمون و بسفایج و هلیله کابلی و شحم حنظل و غاریقون و حجر
و ایارجات مسهل سودا بعد از معاودت حس و حرکت و تضمید مؤخر راس بضمادات محلله متخذه
از بابونه و زوفا و اکلیل الملک و شبت و سرکه عنصل و تدهین بادهان حاره چون روغن خیری
و روغن سداب و روغن مرزنگوش کردن و ادویه مسهله که اختیار باشد **باب هشتم** در
نسیان و آن فساد ذکر یا فکر یا تخیل است اما فساد ذکر که آن بطلان قوت حافظه یا نقصان
اوست سبب اکثر حالات آن استیلاء برودت و رطوبت بر قسم مؤخر دماغ که محل حفظ است و بواسطه
آن آنچه در او منطبع شود نگاه نتواند داشت زیرا که یبوست معین حفظ و امساکست و رطوبت
مانع آن علامت آن بلادت ذهن و ثقل راس و کثرت نوم و کدورت حواس و سیلان دموع از عین است
علاجش تنقیه دماغ بحقنه حاده کردن و ایارج فیقرا و قنطوریون و مقل و جاوشیر و بوره ارمنی و شحم حنظل
باشد و حبوب و ایارجات مخصوصه آن و غرغره بخردل و شونیز و عاقرقرحا و عسل و سعوطات
مثل کندش و جند بیدستر بعد از آن تبدیل مزاج بنطولات و ادهان حاره و اطلیه مرکبه از
بوره ارمنی و جند بیدستر و خردل و سداب با سرکه عنصل و روغن سوسن و مداومت بتناول
معجون فلاسفه یا معجون بلاذر یا معجون بوش و مرزنجوش و زنجبیل پرورده و مویز منقی و تناول
نان و غذا که نخود و لبوب مرغ با داریجینی و فلفل و زنجبیل یا قلیه یا مطجنه یا کباب و گاه هست
که نسیان بسبب استیلاء برودت و یبوست بر مؤخر دماغ حادث میشود و بواسطه افراط
یبوست دماغ قبول انطباع نمیکند علامت آن بیخوابی دایم و جفاف منخرین است و علاج آن تنقیه
دماغ از سودا اگر مادی باشد و الا ترطیب و تسخین دماغ باغذیه حاره رطبه و استعمال حمامات
و نطولات حاره رطبه و استحمام علی الدوام و تدهین سر بروغن بنفشه بادام و روغن کدو و اما
فساد فکر و آن بدانست که مریض مطلقا تفکر در امور و ترتیب مقدمات نتواند کرد یا اگر
تفکر کند بواسطه فوت یکی از مقدمتین فکر او فاسد گردد و سبب آن استیلاء برودت و رطوبت است
بر قسم اوسط دماغ که محل قوه مفکره است و این نوع اگر چه فی الحقیقه نسیان نیست اما قریب
بر نسیانست زیرا که صاحب آن قادر بر استخراج نتیجه از مقدمتین نیست علامات آن علامات
بطلان حفظ از برودت و رطوبتست و علاج آن همان علاج لیکن در این نوع استعمال
اطلیه و اضمده و ادهان بر وسط راس باید کرد و در آن نوع بر مؤخر آن و اما فساد تخیل
و آن بر دو وجه است یکی آنکه خیال بواسطه ضعف ضبط صور محسوسه نتواند کرد علی ما ینبغی

و فرق میان این مرض و سکته
آنست که در سکته صاحب
این مرض چیزی فرو نمیرود
و در حلق مسکوت میرود

نتواند کرد تا قوت متخیله در آن تصرف کند و مجنون اکثر در فساد ذکر معانی محسوسه فراموش
میشود و در این قسم صور محسوسه بعد از آنکه از حواس ظاهره غایب شده باشد فراموش میکرد و در
سبب آن بعینه سبب نقصان ذکر است لیکن حدوث فساد ذکر اکثر از رطوبت مفرط میباشد
و حدوث نسیان اکثر از یبوست مفرطه و علامات و علاج هر دو یکیست لیکن در فساد ذکر اطلیه
و اضمده و مروخات بر موخر راس استعمال کنند و در فساد تخیل بر مقدم راس و جمهور یکی
انگر خیال بواسطه تشویش حفظ صور محسوسه بر خلاف ما هی علیه کند و در بعض تخیل امور
غیر موجوده در خارج نماید و سبب آن غلبه صفرا یا سوء المزاج حار ساذج است بر مقدم دماغ
علامت آن خفت ملمس راس و جفاف منخرین و تخیل چیزهای رنگین و بی آرامیست و علاج آن تنقیه
دماغ از صفرا اگر مادی باشد بحقنه لینه و مطبوخ هلیله و ماء الجبن و تبدیل مزاج اگر ساذج باشد
در ابتدا و اگر مادی باشد بعد از تنقیه باستعمال اطلیه و ادهان و نطولات بارده بر مقدم دماغ
و تقلیل ماشرب و مضغ با شیرهٔ بادام و اسفاناخ و کدو باب نهم در مالیخولیا و آن تغیر افکار
و ظنون است از مجری طبیعی بفساد و خوف و سبب آن یا امتلاء بدنست از خلط سوداوی غیر
طبیعی که بخارات آن بدماغ متصاعد شود یا امتلاء دماغ تنها اما اول سبب آن امتلاء بدنست
از خلط سوداوی و شاید آن یا از احتراق دم است علامت آن اختلاط ذهن با ضحک و فرح و امتلاء
و سعت عروق و حمرة عین و سرعة و عظم نبض و سواد لون بدن مایل بحمرة است علاجش
تنقیه بدن بفصد اکحل یا باسلیق یا صافن فصد وسیع تا خون سوداوی غلیظ بدون تواند رفت
و اسهال بحب افتیمون یا مطبوخ آن و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه مرطبه و سکون و آسایش و استعمال
حمام معتدل بعد از تغذیه و شیر دوشیدن مرطبات و استنشاق ادهان مرطبه و یا از احتراق سودای
طبیعی علامتش کثرت هم و تفزع و کرب و کثرة فکر و خیالات در دیر فاسده و حب تنهائی و سواد
لون بدن و لاغری و طول صمت و صلابت و اختلاف نبض و صفای قاروره است و علاجش استفراغ
سودا اولا بفصد باسلیق و بعد از نضج تام بحبوب و ایارجات و مطبوخات مخصوصه آن و ترطیب
بدن باغذیه و اشربه مرطبه و استحمامات معتدله و استعمال نطولات و ادهان حاره رطبه
و تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه و معجون مفرح و دواء المسک و اما ثالثها و یا از احتراق صفرا
علامتش آنست که با آن جنون و کثرت غضب و بدخلقی و هذیان و سهر و اضطراب
و التهاب و حرارت ملمس بدن و صفرت لون باشد و علاجش تنقیه بدن بقی و اسهال
بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح و ماء الجبن و ماء الشعیر تنها و بعد از تنقیه
تبدیل مزاج باغذیه و اشربه و نطولات و ادهان مبرده مرطبه و حمام معتدل المرطب و اجتناب
از سهر و جوع و تعب و عطش و غضب و تنهائی و تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه بارده و
یا از احتراق بلغم علامتش قلت اضطراب و کثرة سکون و قلت حرارة بدن و ثقل راس و بلادة

حواس و کاهلیست علاجش استفراغ بلغم محترق است بعد از نضج بحبوب مخصوصه آن مثل حب اسطوخودوس
و حب افتیمون و تبدیل مزاج باغذیه و اشربه و نطولات و ادهان حاره رطبه و تناول دواء المسک
و مفرحات یاقوتیه حاره و اما ثانی یعنی سبب آن امتلاء دماغ است از خلط محترق سوداوی بی آنکه در
جمیع بدن منتشر باشد علامت آن افراط فکر و دوام وسواس و لاغری راس و وجع با اعتدال
گوشت بدن و تقدم سهر و فکر و کثرت تناول اغذیه حاره صاعده بدماغ مثل سیر و گندنا و بطوء و صغر
و اختلاف نبض و رقت قاروره است و علاجش فصد قیفال یا صافن لیکن اگر خون سیاه باشد تا
دفع کنند و اگر احمر رقیق بود باعتدال و اگر سرخ صافی باشد در زمان حبس نمایند و بعد از فصد استفراغ
خلط غالب محترق از دماغ بمطبوخات و حبوبات مناسب آن نوع خلط محترق و ترطیب دماغ
باغذیه و اشربه مرطبه و نطولات معموله از بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته و برگ کاهو و خطمی و
ضمادات متخذه از مغز تخم کدو و گل نیلوفر و بنفشه و مغز تخم هندوانه و شیر دختر و استعمال
حمامات مرطبه و تقویت قلب بمفرحات موافقه و ترک ریاضت و تعب و اختیار سکوت و آسایش
در جاهای خنک و ترک بلوغ ... و آن نافع باشد و نوعی دیگر از مالیخولیا هست که آنرا مراقی و علت
نافخ میگویند و سبب آن شدة حرارت کبد و اجتماع خلط سوداوی حاد است در معده یا ماساریقا
یا طحال یا مراق که احداث ریح یا آفتی دیگر کند و بخارات از آن بدماغ متصاعد شود علامت آن
انتفاخ شکم و قلت هضم و کثرة جوع و جشاء حامض و سوزش معده و کثرت آب دهن و وجع شکم
و بدآرامی و درد میان هر دو شانه و معده است و علاج آن فصد باسلیق یا اسیلم بقدر قوة اگر خون
غالب باشد و ترک استفراغ بدوا که اگر سبب در طحال تنها باشد یا بواسطه کثرة ماده خوف
انحدار و عفونت و انتشار ماده در جمیع بدن بود و در بدن حرارت نباشد و در آن هنگام نیز
استفراغ بادویه بنا بکرده کرد در آن حدة و قوتی باشد کما بالحشا رساند و تفتیح و یبس در بدن
پیدا کنند یا موجب زیادتی ورم گردد بلکه استفراغ بحقنه لینه یا مطبوخات لینه مرکبه از بادرنجبویه
و گاوزبان و افتیمون و افسنتین و مغز تخم خیارچنبر و گلقند و ماء الشعیر تنها یا بگیرد و ماء الجبن با سکنجبین
افتیمونی در این باب بغایت نافع است و تبرید و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه مبرده مرطبه و شیر دوشیده
شیر دختر بسر اگر حرارة باشد و اصلاح کبد و تقویت آن و تقویت معده و احشا بر مقدم دارند
و ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت و سنبل و گل سرخ با روغن مصطکی بر شکم ضماد
سازند و بر موضع جگر صندل و کافور و آب جو با گلاب و نوعی دیگر از مالیخولیا هست که
آنرا قطرب گویند علامتش آنست که صاحب آن از مردم گریزد و در گورستان و بیابانها گردش
نشود و لابد الم تردد و مضطرب باشد بحرکات مختلفه چنانچه نتوان دانست که بکدام جهت
متوجه است و روز در مقابر و خرابها بسر برد و شب ظاهر گردد و بر ساقهای او همیشه
جراحتها بود و پوست ترش زرد و زرد و چشمها فرو رفته و خشکی زبان باشد و علاجش

مالیخولیای مراقی

قطرب

فصد است و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن و مانند آن و تعدیل مزاج و دماغ باغذیه
واشربه و ادهان مبرده مرطبه و نطولات منومه و حمام مرطب و خواب و تقویه قلب بمفرحات
باقوت معتدله و اگر باین معالجات زایل نشود علاج آن زدن و ادب کردن و داغ بر میان
سر نهادن است و واجب است که از جمیع انواع ما یتخیل اعراض نفسانی مثل غم و هم و کثرت
فکر و بسیار و غضب و از افراط جماع و از اغذیه و ادویه محترق مولد سودا مثل گوشت بز و گوشت
گاو و گوشت شکار و قدید و ماهی شور و پنیر شور و کشک و عدس و نخود و سیر و پیاز و بادنجان
و باقلا و کرنب و ترب و خردل و جمیع اغذیه و ادویه حاره و مالح و مفرطة الحموضة اجتناب
نمایند و ماء الشعیر [illegible] احشا و بهضم و تقویه دماغ و معده بر همه مقدم دارند و بر طوف بستانها
و سبزه و کنار آب و شنیدن سازهای ملایم و آوازهای حزین و حمام مرطب و تنویم و تدهین
اطراف و تیر گوش و خصیه بروغن بنفشه و بادام و روغن کدو مداومت نمایند و از مسهلات
قویة الحرارة احتراز لازم دانند چنانچه اسکندر گفته که و ایاک ان تسهل اصحاب المالیخولیا
بالایارجات والحبوب القویة الاسهال فانها تبلغ بهولاء غایة الجنون لانها تحرق دمائهم
جدا و تخرجها الی غایة الیبس والحدة **باب دهم** در مالیخولیا و داء الکلب مالیخولیا ی نسبت
که صاحب آن بغضب و اضطراب و بر جستن و نگاه کردن تند مجهول نگاه سایل باشد و داء الکلب
نوعی از مالیخولیا است که غضب او مختلط بنازی و لذت او مختلط با ستعطاف باشد چنانچه مقتضای
طبیعت کلب است و سبب آن یا سوداء محترقه از سودا طبیعیست علامتش لاغری و سواد لون بدن
و بدخلقیست و اکثر مدت مدید ساکت باشد و چون سخن کند بعد از مبالغه بسیار ساکت
شود علاجش تنقیه بدن و دماغ است از هر نوع سودا بمسهلات مناسب آن مثل حب لاجورد
و حب اسطوخودوس بعد از نضج و ترطیب ماده و بعد از تنقیه تعدیل مزاج و ترطیب بدن و دماغ بنطولات
و ادهان و اغذیه و اشربه مرطبه و استحمام دایم و یا سوداء محترقه از صفرا علامتش کثرة اضطراب و حدة کلی
و غضب و سبعیة اخلاق است علاجش استفراغ سوداء صفراوی بحبوبات و مطبوخات مسهله
آن مثل حب افتیمون و مطبوخ آن و ترطیب و تبرید دماغ و بدن باستعمال حمام مرطب و اغذیه
و اشربه مبرده مرطبه و تنویم بلعوق خشخاش و دوغ و شیر دختر بی شیر **باب یازدهم**
در صباری و آن جنونیست مفرط با سرسام صفراوی و گویا صباری مرکب است از قرانیطس
و مالیخولیا است و سبب آن سوداء محترقه از صفراست که بدماغ منصب شده و احداث ورم
و جنون کرده علامت آن تب و هذیان و اختلاط عقل و اضطراب نوم و سهر و تنفس متواتر و
نسیان و حمرة عین و سیلان اشک از چشم بی اراده است علاج آن بعینه علاج سرسام صفراوی است
با زیادتی در ترطیب و واجب است که دست و پای صاحب این مرض همیشه بسته باشد تا خود
یا دیگری را بقتل نرساند و مناوله از اطراف بجذب کرد و تا اضطراب بسیار نکند که

موجب اشتغال و هیجان و زیادتی آن شود **باب دوازدهم** در هذیان و اختلاط
عقل و آن آفتیست در افعال فکری بسبب تغیر و تشویش بر سبب نقصان و بطلان و سبب
آن امتلای دماغ است خصوصا بطن اوسط که محل قوه مفکره است یا از سوداء محترقه علامتش
سواد لون و لاغری و ضجر و کثرت فکر و تفزع و طول صمت و هذیان با غم و سوء الظن است و یا از
سوداء صفراوی علامت آن هذیان با سبعیت اخلاق و جرات و تهور است و یا از سودای دموی
علامت آن هذیان با طرب و خنده و امتلاء عروق است و یا از حرارت صفرا علامت آن هذیان
با التهاب و حرارت ملمس راس و شدة اضطراب و صفرة لون و امتلاء جلد جبهه و ضوء
عین و تخیل آتش و چیزهای منورانیست و یا از بلغم عفن که بواسطه عفونت حده و حرارة پیدا
کند باشد علامت آن هذیان با سبات و ثقل راس و حاجبیست و علاج این پنج نوع در مالیخولیا
مذکور است و یا سبب آن حرارت و یبوست سازج است که بر مقدم دماغ غالب شده باشد
و بواسطه تجفیف رطوبتی که ماده روح عزیزی که طریق عقل بدو محفوظ است معدوم گشته
علامتش عدم ثقل و عدم علامات مواد و سهر و تحول و نحافت ملمس راس و یبوست انفست و علاج
آن تبدیل مزاج دماغ باغذیه و اشربه مبرده مرطبه و استعمال ادهان و اطلیه و نطولات مرطبه
مبرده منومه و مانند آن و تدهین اطراف و شستن پایها با آب گرم و آب بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ بید
جوشانیده باشند و یا سبب آن مشارکت عضوی دیگر است مثل معده و مراق و رحم و امثال
منصب شدن بخارات که از آن کیفیت ردیه یا بخره حاره بدماغ رسد و افعال او را متغیر سازد و علامتش
وجود آفت در آن عضو است علاجش علاج عضو اصلیست و یا سبب آن ارتفاع ابخره حاده
از جمیع بدن بدماغ چنانکه در حمیات عفنی واقع میشود علاج آن علاج حمی و تقویه دماغ
و منع ابخره متصاعده است بدماغ **باب سیزدهم** در رعونت و حمق و آن آفتیست
در افعال فکری که متعلق بر تعبیه منزل و مخالطت با مردم باشد بسبب نقصان یا بطلان و
حالتی شبیه بحیرت و صبوتیست و سبب آن یا استیلاء برودة سازج یا یبوست بر بطن
اوسط دماغ علامتش بیحیائی و خشکی بینی و تقدم اسباب برودة و یبوست است علاجش
ترطیب و تسخین دماغ باغذیه حاره رطبه مثل نخوداب بگوشت تغلی یا جوجه مرغ فربه و اطریه
و خولنجان و حلواهای معتدل و یا لودهای قندی بادام و روغن بادام و تدهین وسط راس بروغن
خیری و روغن بابونه و یا استیلاء برودة با ماده بلغمیست در تجاویف و عروق دماغ علامت
آن و علاجش در باب نسیان و فساد فکر مذکور شده **باب چهاردهم** در عشق بدانکه
حکما در ماهیت عشق اختلاف کرده اند ارسطو گفته که عشق جهل حسیست از ادراک عیوب
معشوق و بعضی گفته اند که فضیلت نفسانیست و بعضی گفته اند مرض نفسانیست و بعضی
گفته اند که جنون الهیست و بعضی گفته اند که عشق افراط محبت و شدة میل و شوقست

بتخصیص از اشخاص کاینات که تخصیص دیگر آن نوع محبت نباشد و اطبا گویند که آن مرضیست سوداوی
که آدمی بواسطه فکر بسیار در خوبی بعضی از صور و شمایل آن از نفس خود معتاد کند و علامتش آن صفرة
لون و کثرة فکر و طول صمت و سهر و سرعة و صغر و صلابت و اختلاف نبض و حیرت و بهت
چشم الا در حالتی که گریه و سرور و بشر آید لختی و نفس سرد کشیدن است علاجش آن ترطیب مزاج باستعمال
حمام متواتر و ترطیب بدن و دماغ بادهان مرطبه و توسیع در اغذیه مرطبه و سایر معالجات
که در باب مالیخولیا مذکور شده و اشتغال نفس باشغال عظیمه مثل مخاصمات و منازعات
و مطالعه علوم عقلیه و استماع احادیث و حکایات زهاد و امانات و نصیحت و موعظت و استماع
و خبث معشوق و سفر و صید و چوگان بازی و باختن شطرنج و نرد و کردن جماع بغیر معشوق
مشاهد نافع است و اگر مبتلا شود بهیچ علاج محجون و معالجه نیست **باب پانزدهم** در دوار
و آن مرضیست که آدمی خیال کند که سر و بدن او و جمیع اشیا میگردد و بدین واسطه بر نتواند
خواست و نتواند ایستاد و اگر برخیزد بیفتد و سبب آن خلطی رقیق یا ریاح غلیظ است در
عروق یا بطون دماغ که بواسطه غلظت آن و ضعف قوت تحلیل نتواند رفت پس متحرک
گردد بحرکتی غیر طبیعی و در مقابل آن روح نفسانی متحرک شود بحرکت طبیعی ضد آن حرکت باشد پس
در میان ایشان حرکت دوری واقع شود بسبب دوران روح صاحب این مرض پندارد که اشیا
دایر اند و اخلاط و ریاح مذکوره یا حاصل اند در دماغ یا متصاعد اند از اعضای دیگر و اما
آنچه حاصل است در دماغ یا بارد است یا حار آنچه بارد است یا بلغمیست علامتش ثقل راس و قلت
عطش و کدورة حواس و کثرة نوم و دوام دوی و طنین و بطؤ و لین نبض و بیاض و غلظة قاروره
و یا سوداست علامتش کثرة فکر و وسواس و ظلمت بصر و جفاف لسان و سهر و صلابت و ضعف
نبض و کدورة قاروره است و یا ریاح بارده است علامتش بعینه علامات بلغمیست و فرق آنست
که در بلغمی ثقل راس هست و در ریحی ثقل نیست و علاج مجموع تنقیه دماغ است بمستفرغات
مخصوصه مواد بارده مثل حب صبر و حب اصطمحیقون و تحلیل ریاح غلیظه بمشمومات
حاره مثل مشک و غالیه و عنبر و یاسمین و نرگس و معطوسات مثل کندش و جند بیدستر و سعوطات
متخذه از فلفل و صبر و زعفران و جند بیدستر یا به مرزنجوش و سرکه کهنه و نطولات مرکبه
از ادویه ملطفه حاره و غرغره بایارج فیقرا با شونیز و خردل و عسل و آبکامه و آنچه حار است
یا دمست علامتش حمرة وجه و عین و حلاوت دهن و ثقل راس و سخونت آن و امتلاء عروق
علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و اطفاء دم باغذیه و اشربه بارده و یا صفراست علامتش
صفرة لون و مرارة دهن و افراط عطش و جفاف آماق و التهاب و حرارة ملمس راس و سقوط
اشتهاء طعام و سرعة نبض و تواتر بول است علاجش تنقیه دماغ از صفرا بمطبوخ هلیله
یا حب ... و تقویت آن بمشمومات مقویه بارده و نطولات و سعوطات بارده و نشاند

کلاب

کلاب و سرکه و روغن گل و علامات بخارات حاره همان علامات اخلاط حاره است و فرق آنست
که دواری که سبب آن بخارات حاره است شدید است و در نفس مدارد و منقطع و جفاف انفاذ لوازم
اوست علاجش مثل علاج دوار صفراویست و اما آنچه متصاعد است بدماغ یا از معده است یا از
عضوی دیگر اما آنچه از معده است سبب آن یا اخلاط بارده است علامت آن علامت دوار بلغمی
و سوداویست با غثیان و قلت هضم و تقدم تخمه و ضعف معده و جشاء دایم و صداع و سکون
دوار در خلاء معده و هیجان آن در امتلاء علاجش تنقیه معده از اخلاط بارده بقی و اسهال
بحقنه و حبوب مسهله بعد از آن تقویت معده و تجوید هضم باطریفلات و جوارشات حاره
مثل جوارش مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و یا اخلاط حاره مراریه علامات آن بطلان
شهوت طعام و خفقان و تقلب نفس و قی صفراویست علاجش تنقیه معده بقی سکنجبین
و آب گرم و اسهال بمطبوخ هلیله و مانند آن و اما آنچه از عضوی دیگر است مثل رحم و مثانه
و کلیتین و رجلین و ساقین و مراق علامت آن وجود آفت است در آن عضو و علاجش
مراعات حصول صحت آن عضو است و جذب ماده بجهتی دیگر و تقویت دماغ و اما دواری که بسبب
ضعف قلب و خفقان و سقوط قوة است چنانکه در ایام نقاهت واقع میشود علاج آن تقویت
قلب است بمفرحات و اشربه مقویه قلب و اغذیه مخصبه بدن و گاه هست که دوار بسبب
ضربه و سقطه واقع بر راس که محل روح نفسانی باشد حادث میشود علاج آن فصد قیفال
و تنقیه دماغ و تقویت راس و گاه هست که بسبب سوء المزاج سانح که عارض دماغ شود حاصل
میگردد و بواسطه آن سوء المزاج روح نفسانی مشوش میشود و حرکت اضطرابی در وی
پیدا میکند علامتش خفة دماغ و دوی و طنین و وجود سبب یا تقدم آنست علاجش تعدیل
دماغ و معالجه بضد سبب است **باب شانزدهم** در سدر و آن حالتیست
که چون حادث شود آدمی در سر خود ثقل عظیم و در چشمها تاریکی و در گوشها طنین
و فرشک ۲ یابد و گاه باشد که با آن زوال العقل بود و سبب این مرض آنست که روح نفسانی در مجاری و عروق
دماغ سلوک طبیعی نتواند کرد پس دماغ سرد و مخدر گردد و یا بواسطه خلط غلیظ است که منافذ
روح را منسد ساخته باشد و این نوع را سدر حقیقی گویند علامت آن علامات اجتماع اخلاط
غلیظ بارده است در راس چنانکه در دوار مذکور شد علاجش تنقیه بدنست اولا از آن خلط
بحقنه و حبوب مسهله مخصوصه آن بعد از آن تنقیه دماغ بایارجات و عطوسات و شمومات
و سعوطات و نطولات و غرغرهای حاره مذکوره و یا بواسطه ضربه و سقطه واقع بر راس است
که موجب الم یا سعه یا ورمی در حجب دماغ شود و این نوع را سدر ورمی خوانند علاج آن فصد
و تضمید راس بضمادی مرکب از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا و مانند اینها و نگاه داشتن
سر از آفتاب و غبار و مسخنات والله اعلم **باب هفدهم** در کابوس و آن مرضیست

کند آدمی در خواب پندارد که چیزی گران بر بالای او افتاده است و آن را می‌فشارد و در آن حالت
نفس او تنگ شود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نتواند و سبب آن بخارات حادث شده از اخلاط
غلیظ منجمد که در حالت سکون حرکت و عدم تفطن محلل بدماغ متصاعد شود و بواسطه برودت دماغ
غلظت او زیاده گردد و منضبط شود بعضلات قریب بدماغ و سینه و ریه از بخارات غلیظ
گران غالب غلظت حرکت نتوانند متحلل گردند و قوت محرکه از برداشتن اعضا ضعیف شود لهذا
آدمی پندارد که چیزی بر وی او افتاده و او را می‌فشارد و این بخار غلیظ یا دموی است علامتش
حمرة لون وجه و عین و دیدن چیزهای سرخ در خواب و غلبه نوم است علاجش فصد و
حجامت ساق و تقلیل غذا است و یا بلغمی است علامتش بلادت حواس و بسیاری لعاب دهن و بینی
و دیدن چیزهای سفید در خواب و استرخاء بدن است و علاجش استفراغ بلغم است بحبی و اسهال
بحب ایارج و مانند آن و استعمال عطوسات و سعوطات و غرغره و اطلیه حاره و مالیدن پاها یا
و یا سوداوی علامتش دیدن چیزهای سیاه در خواب و علامت غلبه سودا است علاجش استفراغ
سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و گاه هست که کابوس حادث می‌شود بسبب سرما بجهت
کرد فعه بدماغ رسد در خواب و دماغ را قبض کند و بفشارد چنانکه بخارات تحلیل نتواند رفت
در روح را غلیظ و کثیف کرداند و مسام آن را منسد سازد چنانکه به اعصاب منبعث نتواند شد
و این نتواند بود الا بواسطه ضعف دماغ که عاجز باشد از دفع مضرت سرما علاج آن استعمال ادهان
حاره قابضه است مثل روغن سداب و روغن مصطکی و روغن اذخر و ضمادات محمره مسخنه
دماغ مثل خردل و بوره ارمنی و جند بیدستر با هم که متصل **باب هجدهم** در صرع و آن
علتیست در دماغ که مانع اعضای نفسانیه شود از افعال حس و حرکت منع غیر تام و سبب آن
سده غیر تامه است حادث شود در بطون دماغ و مجاری اعصاب محرکه اعضا و حاصل از اخلاط کثیفه
یا اخلاط غلیظ لزج که مانع روح نفسانی گردد از سلوک طبیعی در آن بطون و مجاری و خلط
فاعل این مرض یا مخصوص است براس علامتش آنکه تقدم او وجاع مختلفه است در راس و بدیهی
و دوار و حرکه مضطرب بر لسان و صفرة لون و یا شرکت اعضا دیگر است اما آنچه مخصوص است
براس یا بلغمی است علامتش ترهل اعضا راس و بیاض لون و بسیاری لعاب دهن و بینی و کدورة
حواس و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظت قاروره و بسیاری کف دهن است در حالت
صرع علاج آن تنقیه بدن و دماغ است بحقنه حاده و اسهال بحب ایارج و حب صبر و حب
قوقایا و حب اصطمخیقون و مانند آنها و غرغره بخردل و عسل و ایکا... با ایارج فیقرا
و عسل و عطوسات حاره مثل فلفل و جند بیدستر و نفوخات مانند شحم حنظل و قثاء الحمار
و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و زنجبیل و فرفیون و جند بیدستر و شمیم سداب و قثاء
تریاق فاروق و مثرودیطوس بعده تریاق ثمانیه و معجون سیسالیوس و تلطیف غذا و اقتصار بر نخود آب

وگوشت آهو و یا جوجه مرغ یا کبک یا تیهو با دارچینی و استعمال دلوکات معتدله و مانند آن که یا صفرا
و یا سوداوی است علامت آن لاغری بدن و خفقان و اختلاج قلب و حموضت کف و فزع و طول
صمت و تقدم ظنون کاذبه است علاجش تنقیه بدن و دماغ بحب افتیمون یا مطبوخ آن و تقویت
راس بمشمومات حاره معطره مثل نرگس و یاسمین و گل بابونه و غالیه و عنبر و گلاب و بعطورات
مانند مشک و شونیز و استعمال نطولات ملطفه مسخنه متخذه از بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مرزنگوش و غرغره با ایارج فیقرا و سرکه عنصل یا بخردل و عسل و نفوخ کردن عود صلیب
کوفته و بیخته در دماغ بغایت نافع است و غذا نخود آب بگوشت بره یا جوجه مرغ فربه و یا دموی است
علامت آن حمرة وجه و تقطر خون از بینی و لثه و امتلاء وداجین و سایر علامات غلبه دم است
علاجش فصد صافن و حجامت ساق و تعدیل و تقویه راس بگلاب و سرکه و روغن گل سرخ و اما آنچه
بشرکت اعضا است یا بشرکت معده است علامت آن غثیان و تهوع پیش از نوبت و اختلاج لب معده
و کثرت آب دهن و رعشه و لذع در معده خصوصا در حالت جوع و انطلاق بطن و دوار و دوی و سیلان
منی در حین نوبت و حصول صرع بعد از قی و شدة آن بعد از امتلاء و تخمه است علاجش تنقیه معده
از خلط غالب بقی و اسهال بمقیئات و مسهلات مناسب آن و تقویه معده و تجوید هضم بمعاجین
و جوارشات مقویه معده چون جوارش مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و تریاق اربعه
و معجون فلاسفه و کمونی و زنجبیل پرورده و تضمید معده بصبر و مصطکی و گل سرخ و قشا
کندر و عود و هندبا و سنبل الطیب و گلاب و غذا مطجنه بگوشت مرغ با دارچینی و در سوداوی
بصندل و گلاب و غذا ماش مقشر و نخود و دست با گوشت بره یا گوشت بزغاله و اسفاناخ و کشنیز و در
صفراوی بکاهو و برگ بید و برگ خرفه و سرکه و بخته و غذا ماش مقشر با گوشت بزغاله و تمر هندی
و کشنیز و یا بشرکت عضوی دیگر مثل دست و پا و رحم و غیر آن و سبب آن ماده بارده یا ریح غلیظه
متصاعده است از این اعضا بدماغ و این گاهی بود که مسامات عضو ماده منصبه باشد و ریح
حیوانی در آن نفوذ نتواند کرد و آن ماده در آن عضو محتبس گردد و متعفن گردد و مستحیل بکیفیت
ردیه سمیه شود و بطریق اعصاب آن کیفیت سمیه بدماغ رسد و دماغ از آن متنفر گشته منقبض
و متشنج گردد علامت آن تمطی و تثاوب و جحوظ عینین و دموع و تغییر لون ببودا و تشنج و تمدد
و احساس انتقال ریاح بارده است از آن عضو بدماغ علاجش در حین نوبت تسخین عضو است
باشیاء حاره بالفعل و بستن ما فوق آن تا مانع سریان کیفیت ردیه متکونه گردد بدماغ و بعد از نوبت
تنقیه بدن از بلغم و فضول ردیه فاسده بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و مانند اینها و تقویه راس
و تسخین آن بدلک اسطوخودوس و سکنجبین عنصلی و تشمیم مشک و عنبر و سداب و تمریخ
بروغن بابونه و مانند آن بعد از آن تسخین آن عضو باطلیه حاره مثل خردل و جند بیدستر
و فلفل و عسل و ادهان حاره چون روغن زیتون و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن

سلاب و تفریح آن بعسل بلادر و معجونات بشرط یابس شرط و ولع کردن و گاه هست که حدوث صرع
از صفرا میباشد و ثالث است علامتش صفرة لون و حمرة عین و التهاب شدید و شدة اختلاط عقل
و کثرة اضطرابست و صرع که اطفال را واقع میشود و آنرا ام الصبیان میگویند ازین قبیل
نیست که صرع ایشان بابت رطوبت مزاج میباشد علاجش استفراغ صفراست بطبیخ هلیله
و مطبوخ فواکه و مانند اینها و تبرید مزاج باشربه بارده مقوی دماغ مثل شراب سیب و شراب
نارنج و تضمیدات و سعوطات و اطلیه بارده رطبه و روغن بنفشه و شیر دختران بسر و مالیدن
اطراف و در صرع صبیان علاج مرضعه کنند باغذیه لطیفه مایل بحرارت لطیفه چون شامی
مقشر و نخود درست باشیره بادام و دارچینی و اجتناب از جماع و آبستنی و از مولدات شیر
فاسد یا غلیظ نمایند و صبی را محافظت کنند از چیزهای ترسناک و بیخوابی و غضب
و آوازهای عظیم هایل و سرما سخت و گرما سخت و بدی هضم و تکلیف کنند او را به [illegible]
قبل از طعام و منع کنند از حرکت بعد از طعام و نافع است ایشان را تناول [illegible]
سلاب و سایر ملطفات و احیانا القی بماء العسل و گاه هست که صرع حادث میشود از گزیدن
عقرب چون نیش و عصب رسد و بواسطه آن کیفیت بارده سمیه منتفع بدماغ شود علامتش حدوث
صرعست بعد از گزیدن آن و علاجش در باب لدغ عقرب مذکور میشود و گاه هست که حدوث
آن بسبب حب القرع و دیدان میباشد از جهة ارتفاع بخارات ردیه سمیه از ایشان بدماغ علامت
آن صفرة لون و سیلان لعاب از دهن و سرعت هیجان جوع و وجع بطن و احساس بصعود
[illegible] در وقت جوع و خلاء معده است و علاج آن در باب دیدان مذکور میشود و گاه هست
که حدوث آن بشارکت رحم است و اکثر آن در وقت حمل و احتباس طمث میباشد و بعد از ولادت
زایل میگردد و گاه هست که بشارکت قطع العادت میشود علامتش [illegible] و صلابت و [illegible]
و بشارکت مراق میباشد بواسطه آنکه در عروق آن حادث میگردد و موجب فساد
و عفونت خلط در آن میگردد و بخارات ردیه از او بدماغ میرسد علامتش جشاء حامض و قلت طعام
غیر منهضم و التهاب و اضطراب در مراق است و علاج این انواع علاج آن اعضاست و واجب است
مصروع را اجتناب از امتلاء و بدی هضم و کثرة شرب شراب و استعمال لبنیات و فواکه
غلیظ و رطب و اطعمه سریعة الانهضام مثل گوشت گاو و هریسه و کباب و کله و ماهی و باقلا و کرنب
و ترب و شلغم و بادنجان و عدس و خرما و کردکان و خردل و کرفس و جمیع مبخرات و از خوردن
آب بسیار و افراط نوم و یقظه و از گرما و سرما سخت و نگاه کردن از بلندی بر پستی و نگاه کردن
باب روان و آسیا و چیزهای براق و نشستن در مکان بلند و از جماع کردن و در حمام بسیار
نشستن و [illegible] یاسمن و از سواری و اسب دوانیدن و از استماع اصوات عظیمه
هایل مثل آواز شیر و رعد و نافع است مصروع را انتقال از بلدی بر بلد دیگر که اصح و ایسر از آن

باشد **باب نوزدهم** در سکته و آن مرضیست که معطل میسازد اعضا را از حس و
حرکت سوای اعضای تنفس که حرکت آن در بقای حیوة ضروریست و سبب آن سده ایست کامل
تام در بطون دماغ که مانع از نفاذ روح حیوانیست از قلب بدماغ و نفوذ روح نفسانی از دماغ
بجمیع اعضا و این سده یا از بلغم غلیظ لزجست یا از اخلاط دموی امتلائیه که حدوث آن از بلغم غلیظ لزج است
علامتش سبات و ثقل راس و دوار و طنین و دوی و ظلمت بصر و بیاض لون و ترهل بدن
و کثرة آب دهن و بینی و برودة اطراف و اختلاج جمیع بدن و امتلاء عروقست و سکته گاه هست
که با خرخر و کف دهن میباشد و این دلالت بر صعوبت علت و عجز قوت محرکه اعضاء تنفس و اختناق
حار غریزی و غلیان حار ناری میکند و گاه هست که بی خرخر و کف دهن است و تنفس بی محسوس
نیست و صاحب این شبیه بمیتست و هر چند در این نوع امیدواری بیشتر است علاجش دشوار
تر است چنانچه بقراط گفته که السکتة اذا کانت قویة لم یبرء صاحبها منها و اذا کانت ضعیفة لم یسهل
برؤها و فرق میان او و میت بآن کنند که پنبه زده بر بینی او نهند اگر حرکت کند زنده است و اگر
حس [illegible] و در حدقه چشم او نگاه کنند اگر غایب شده مرده است و اگر غایب نباشد زنده است علاج
آنست که اولا بر مغز [illegible] با روغن زیتون یا روغن سوسن ترکنند و یا ایارج فیقرا بکر و انند و در حلق
او کنند تا قی کند و بعد از آن تریاق فاروق و انقردیا و معجون نجاح و مثرودیطوس [illegible] که [illegible] باشد
مقدار [illegible] ماء العسل حل کرده در گلوی او ریزند و اگر [illegible] نباشد نیسون و [illegible]
و زیره کرمانی جوشانیده صاف کرده [illegible] را در آن حل کرده در گلوی مسکوت بریزند یا
[illegible] با ماء العسل و سکنجبین عسلی و جوز [illegible] و معطسات مثل کندش
و شونیز و فلفل کوفته در بینی او دمند و غرغره کنند و آب مرزنگوش در بینی چکانند و مشمومات
حاره چون مشک و عنبر و سداب [illegible] و [illegible] مثل شبت
و مرزنگوش و [illegible] و فودنج و زوفا و اکلیل الملک و صعتر و [illegible] استعمال نمایند
بعد از [illegible] و [illegible] بجماعات [illegible] چون قرنفل و هال و جوزبوا و بسباسه
و زنجبیل و بادرنجبویه [illegible] روغن سداب و روغن زیتون که در آن عاقرقرحا کوفته و جند بیدستر
[illegible] باشند و باطلیه حاره مثل جند بیدستر و فلفل و فرفیون و زنجبیل [illegible]
و شونیز و فرنفل و قاقله و کلاهی [illegible] سر او [illegible] کنم کرده بالای
[illegible] بسیار [illegible] و جذب ماده [illegible] از راس باسافل بدن [illegible] حاره [illegible]
و [illegible] و قنطوریون دقیق و سداب [illegible] کوفته و تخم کرفس و [illegible]
و روغن زیتون و شکر سرخ و مقل و [illegible] و بوره ارمنی و تخم حنظل و سقمونیا و بعد از
[illegible] اسهال دارچینی [illegible] دماغ کنند بفصد اگر حاجت باشد و باستعمال [illegible]
و حبوب مذکوره در صرع بلغمی و بعد از تنقیه [illegible] بطبیخ [illegible] و فودنج و صعتر و زوفا با

سکنجبین عسلی نافع باشد و غذا لحم دراج با مرغ یا کبوتر بچه و شیرۀ قرطم و دارچینی و فلفل
و امثال آنکه حدوث آن از خلط دموی است علامتش حمرۀ وجه و مایل بکبودت و عرق جبین و امتلاء
عروق و تنفس بخرخره است علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و اخراج دم بقدر قوت و بعد از آن
تنقیه دماغ بحب بنفشه و حقنه و بعد از آن غرغره بسکنجبین و آب گرم یا بماء العسل و غذا ماش
مقشر و نخود درست با جوجه مرغ و دارچینی و گاه هست که سکته حادث میشود از ورم دماغ علامتش
حمی و ثقل راس و اختلاط عقل و صداع است و سکته که بعد از ضربه و سقطه واقع شود از سر حادث
میشود از این قبیل است و علاجش فصد و اخراج دم بحسب قوت و تقویت مزاج دماغ بشمومات
و سعوطات بارده و لخلخه و تقویه دماغ و باقی علاج آن در سرسام مذکور شد باب بیستم
در فالج و استرخا فالج استرخاء یک جانب بدن است در طول و سبب آن اکثر انصباب خلط بلغمیت
از بطون دماغ بمبادی اعصاب آن جانب که بواسطه آن انسداد مانع قوت حساسه و محرکه شود از نفوذ
در آن اعصاب و اگر نفوذ کند ضعیف بسبب مزاج بد برودت و رطوبت از آن متاثر نشود علامت آن قلت
عطش و کثرت نوم و بسیاری آب دهن و بطلان حس و حرکت و بطو و تفاوت نبض و بیاض و [illegible] فساد
قاروره است علاج آن اولا تلطیف ماده است بماء الاصول یا بجلاب [illegible] انیسون و رازیانه و بادرنجبویه
و گاوزبان و اصل السوس و [illegible] و بعده آب [illegible] ماء العسل یا شربت نبات و گلاب
اگر مریض طاقت داشته باشد و الا نخود آب بجوجه مرغ با دارچینی و فلفل و بعد از نضج تمام تنقیه
بدن بحقنه حاده و حبوب بخصوص آن مثل حب صبر و حب منتن و حب شیطرج و بعد از
تنقیه تمریخ فقرات و اعضاء فالج و موضع دماغ بادهان حاره محلله و مقویه اعصاب مثل روغن بید انجیر
و روغن ناردین و روغن قسط و روغن زنبق و روغن سوسن و روغن فرفیون و روغن سداب
و نفط سفید و تعطیس بمعطسات قویه و تشمیم ریاحین حاره و تناول تریاق فاروق و [illegible] مثرودیطوس
و لغوذیا و مربای زنجبیل و [illegible] و مضغ مصطکی و کندر و زنجبیل و قرنفل نافع است و اگر
فالج با حرارت باشد سزاوار آنست که اولا تسکین حرارت نمایند بسکنجبین ساده و شراب [illegible]
و مانند آن و غذا ماش مقشر و نخود درست و شیرۀ بادام و بعد از آن علاج فالج کنند چنانچه
مذکور شد و واجب است مفلوج را اجتناب از مسکرات و حمام مرطب لیکن حمام مجفف
بغایت نافع است و ریختن آب گرم بر سر و تناول طعام شبانگاه و در طب قدیم مذکور است
اذا اردت ان لا یصیبک فالج [illegible] استرخا
استرخا مطلق گاه هست که حادث
میشود بسبب قطع عضوی یا بعرض و آن علاج ندارد و گاه هست که عارض میشود بسبب
انسداد منافذ روح بواسطه ورم حادث در نخاع علامتش وجع و تمدد و حمی است علاجش
فصد و تضمید موضع نخاع و ورم را در ابتدا برادعات صرف مانند صندل و شیاف
مامیثا و اقاقیا و آب عنب الثعلب و در تزاید برادعات مخلوط بمرخیات چون آرد جو و آب

کشنیز

کشنیز و روغن گل و در انتها بمرخیات محلله چون بابونه و برگ چغندر با روغن گل و موم سفید
و گاه هست که بسبب ورم بارد در نخاع عارض میشود علامتش حمی لین و قلت وجع است علاجش تضمید
بحب الغار و سعتر و [illegible] و جوز السرو و چند بیدستر با روغن قسط و موم و گاه هست که بسبب
ضربه و سقطه حادث میشود و حدوث آن اگر دفعتا باشد دلالت بر قطع عصب میکند و علاج
ندارد و اگر بعد از دو روز یا زیاده بود دلالت بر انصباب ماده و ورم عصب کند علاجش تنقیه بدن
بفصد و اسهال و تقویت عصب بتضمید موضع ضربه با اضمده مقویه محلله چون جاوشیر و جند
بیدستر و فرفیون و روغن زیتون با موم [illegible] و گاه هست که حدوث آن بسبب سوء المزاج بارد
رطب ساذج است که موجب فساد مزاج عضو شده بحیثیتی که روح در آن نفوذ نتواند کرد علامتش
تقدم اسباب مبرده مرطبه است از داخل یا خارج مثل آشامیدن آب سرد در غایت برودت و نشستن فرش
در برف و نشستن در آب سرد علاجش تبدیل مزاج عضو است بادویه مسخنه و گاه هست که حدوث
آن بسبب دفع ماده است از بعضی اعضا چون امعا و رحم بر سبیل بحران به دماغ و اعصاب و اکثر
وقوع این نوع در قولنج باشد علاجش تقویت عضو و منع ماده است از انصباب بتضمید بعضی ادویه
مرکبه از بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و بیخ السوس و آب کاسنی و تمریخ بادهان معتدلة الحرارة
مثل روغن نرگس و روغن سوسن و روغن گل باب بیست و یکم در تشنج و آن علتیست
حادث در عصب که بواسطه آن عضله بر مبدا خود متحرک و منقبض گردد و قبول انبساط
نکند و سبب آن یا ماده بلغمی غلیظ است که در فرج اعصاب نفوذ کرده و موجب امتلای عصب
در عرض و نقصان آن در طول گشته و این نوع را تشنج امتلائی گویند علامت آن ثقل و تمدد
جلد و امتلاء نبض و غلظت قاروره و بیاض لون و لین ملمس و قلت عطش و کثرت نوم و استرخاء اعضا
و حدوث آن دفعتا باشد علاجش تنقیه بدن بمنضجات بعد از نضج تمام بحب ایارج و حب [illegible]
و تمریخ بادهان حاره و استعمال اغذیه و اشربه حاره و [illegible] که از [illegible] اعصاب شده و بواسطه
جفاف عضله بمبدا خود منجذب گشته و نقصان در طول و عرض پیدا شده علامتش تقدم
اسباب مجففات مثل استفراغات کثیره و سهر و جوع و [illegible] و امثال آن
حادث میشود و عضو لاغر گردد و این نوع را تشنج یبسی خوانند و قابل علاج نیست ممکن [illegible]
شبان و صبیان علاجش ترطیب بدن و عضو متشنج است بانواع مرطبات از اغذیه و اشربه
مثل شیر تازه و ماء الجبن و [illegible] و ماهی تازه و [illegible] قندی بروغن بادام و ماء الشعیر [illegible]
و اسفاناخ و کدو و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب خشخاش و تدهین اعضا بروغن
بنفشه بادام و روغن کدو با مغز ساق گاو و پیه مرغ و موم سفید و تضمید بنفشه و خطمی و
آرد جو بلعاب بزرقطونا و روغن کدو و تنطیل بنطولات مرطبه چون بنفشه و برگ کاهو
و جو کوفته و خطمی و برگ بید و کدو و نیلوفر و گاه هست که تشنج حادث میشود بسبب

موضعی که عصب بواسطه دفع آن بمیل اگر بزرد و متشنج گردد و آن یا خلط حاد است یا برودة شدیده
یا کیفیتی سمیه حاصل از گزیدن جانوران زهردار و از خوردن غیره سمی یا فساد طعام در معده
یا علتی در رحم و اعضای عصبانی مثل مثانه و امعا و غیره منی یا دیدان یا جراحتی یا ورمی حادث در عصب
و علاج آن دفع سبب و منع اذیت است از عصب پس اگر سبب خلط حاد بود علاجش استفراغ آن
خلط است و اگر برودة شدیده بود استعمال ادهان و نطولات و ضمادات حار و علاج سایر اسباب
مذکوره در موضع هر یک مذکور است **باب بیست و دویم** در تمدد و گاه از تمدد [illegible]
که مانع قوت محرکه شود از قبض اعضائی که از شان او انقباض باشد و آن ضد تشنج است و گاه از مذهب
بعضی تمدد هیئتی مرکب از دو تشنج متضاد که عضو را به پیش و پس کشد و بمذهب بعضی تمدد آنست
که انبساط از عضلات متوقف گردد و گوشت را به پیش یا پس یا بهر دو جانب کشد و تشنج و گاه از دو اسباب
شریک یکدیگر اند از این حیثیت که حدوث هر دو از امتلا و از یبوست و از موذی که عارض اعضای
عصبی شود و از آلم میباشد و مختلف اند از حیثیت آنکه تشنج نادراً از ریح میباشد و گاه از
ریح تمدد بسیار میباشد و در تشنج پس نقصان در طول عضو بود و در تمدد گاه از یابس نقصان
نمی باشد الا در عرض و علامات و معالجات آن در باب تشنج مذکور شد **باب بیست وسیم**
در رعشه و آن علتیست حادث از عجز قوت محرکه از تحریک عضلات و اثبات آن علی الاتصال و در این
مرض حرکات ارادی با ثبات ارادی و حرکات غیر ارادی مختلط میگردد و سبب آن یا در قوت
یا در آلت یا در هر دو و اما آنچه در قوت است سبب آن یا خوف است یا غم یا حزن یا غضب یا انکار کردن
چیزهای هولناک یا کثرت جماع بر امتلا یا کثرت جمیع علامات آن وجود سبب یا تقدم اوست
علاجش ازاله سبب و خواب و راحت و آسایش و تقویت عصب و اما آنچه در آلت است سبب آن
یا سوء المزاج بارد است که عارض عصب شده و سست گردانیده لیکن استرخاء ناقص غیر تام و چون
رعشه که واقع میشود از ادمان شرب خمر و از آشامیدن آب سرد یا افراط و بعد از جماع و بعد از
ریاضت علامتش تقدم سبب است علاجش ازاله سبب و ترک شرب و تبدیل مزاج با غذیه
حاره مثل نخودآب بکبوتر بچه با دارچینی و فلفل و تدهین منابت اعصاب بروغن قسط
و روغن سنبل و استعمال حمام حار و مفرق و ما اشبه و گاه سده ناقصه حادث است از اخلاط
لزج غلیظ در عصب که بواسطه آن قوت محرکه نفوذی تام نتواند کرد علامت و علاجش در فالج
مذکور شد و [illegible] ثانیه و [illegible] خرگوش در این علت مفید است و گاه از جفاف اعصاب است
بواسطه استفراغ کثیر یا لاغری آن علامتش تقدم سبب تجفیف و لاغری عضو مرتعش و خشک
گردیدن عضو است بتدریج علاجش ترطیب اعضاست چنانچه در تشنج یابس مذکور شد
و اما آنچه در هر دو است حدوث آن بسبب ورمی است که بعصب رسد و عضو آن مبتلا
بقوه شود و آن یا از گزیدن جانوری زهردار بود یا از [illegible] و یا از احتراق [illegible] علامت

آن وجود

آن وجود سبب است و علاجش ازاله سبب و تدبیر ما تقدم است **باب بیست و چهارم**
در خدر و آن علتیست که احساس نقص کند در حس حادث در وی نقصان یا بطلان و حدوث
آن یا بسبب ضغطه است که از کثرت یا خلطی که موجب تغیر آن از موضع طبیعی شده باشد و مایل
بجانبی ساختن و عصبی که در آن جانبست منضغط گشته و مثال آن در موضع منسد شده و یا از
جلوس بر عضوی و یا از بستن عضوی حادث شده باشد علاج آن جبر عظم مکسور و رد عضو
مخلوع است بوضع طبیعی و تغییر هیئت جلوس و حل رباط و یا بسبب سده ایست و آن در عصب
از خلط خام غلیظ بارد که مانع قوت حسی شده است از سلوک در آن عصب یا از فضلات مائی که موجب
بطلان متشرب شده و سست گردانیده و مجاری قوت حسی را منسد ساخته علامتش ترهل
بدن و بیاض لون و کدورت حواس است علاجش علاج فالجیست که سبب آن برودت و رطوبت
باشد و یا از خون بسیار که مجاری [illegible] ساخته و مجاری روح حیوانی را بسته علامتش
حمرة لون و امتلاء عروق است و علاجش فصد و تقلیل غذا است یا بسبب سوء المزاج بارد مجمد است
که جوهر عصب را غلیظ ساخته چنانچه روح در آن نفوذ کما ینبغی نتواند کرد علامتش غلظت
و کثافت و صلابت اعصاب و انتفاع بمسخنات است علاجش تلیین عصب با دهان حار
و آب گرم و تبدیل مزاج با ضمادات و نطولات مسخنه و ما اشبه و یا بسبب یبوست و جفافیست که
بواسطه اجتماع و انطباق لیف عصب مسالک روح را منسد ساخته علامتش تشنج یابس است
و علاجش همان علاج و یا بسبب سموم بارده است مثل افیون یا حاره مثل بیش و یا گزیدن
مار و عقرب که مزاج روح را غلیظ یا فاسد ساخته باشد علامتش تقدم سبب است و علاج
آن خوردن تریاق فاروق و آنچه مخصوص است بآن سم چنانچه در مقاله سموم مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی **باب بیست و پنجم** در لقوه و آن علتیست که بسبب آن یکجانب
روی بجانب غیر طبیعی منجذب شود و صاحب آن قادر بر التقای شفتین و غمضین نباشد و بر مضغ
اشیا عاجز گردد و سبب آن یا تشنج یکی از جانبین است که جانب دیگر به او منجذب شود علامت
آن قلز آب دهن و تمدد جلد جبهه و میل آن بجانب بالا یا بجانب رقبه است و یا استرخا
که چون بجانبی سست شود جانب دیگر بآن مایل گردد علامتش کندی حواس و ضعف
حرکت و لین ملمس جلد و انحدار جفن اسفل و سیلان دموع از آن جانبست و علاجش آنکه
که ملقوه را تا روز هفتم بعلاج [illegible] نکنند و در این ایام بماء العسل و نخود آب و جیره و قرطم
اختصار نمایند و بعد از آن اگر تشنجی باشد علاج تشنج کنند و اگر استرخائی بود علاج فالج
و استرخا ولیکن واجب است که تعجیل نکنند در استعمال ادویه حاره مجففه که بواسطه
استفراغ خلط لطیف و تغلیظ ماده کنند و موجب تجفیف و یبوست عصب گردد
و نیز واجب است که مسکن او در خانه تاریک باشد و همیشه چون زنبق و قرنفل و دار فلفل

علامتش

ودار چینی در دهن نگاه دارد و حب ایرج و زنجبیل پرورده هر صباح و مسا تناول نمایند و استعمال
اطلیه و اضمده و ادهان بر فقرات عنق و قفا و اسفل کنند و نطولات و حقن از ادویه مسهل ترکیب کرده
و دهن نجوش و سداب و مانند اینها استعمال نمایند و روغن مرزنجوش با مقل ازرق
سکبینج یا روغن سوسن و یا روغن فرفیون بشیر دختران سعوط کنند و دیج روز صحیح شود
و غرغره با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و انگک بوده ارمغی کنند و از صنوفات
و حب و جوز بوا و عاقرقرحا و کندر و مصطکی نافعست و غرغره و صنوفات در این علت تاثیر
عظیم و نفعی تمام باشد **باب بیست و ششم** در اختلاج و آن حرکت موضعیست
از بدن حرکتی سریع متواتر که تحلیل بدین حرکت نه عادت او نباشد و سبب آن ریح غلیظ بخاری
که از رطوبت غلیظه لزجه متولد شده باشد و بواسطه غلظت از مسام بیرون نتواند رفت و قوة
دافعه طلب دفع آن کند پس میان ایشان مدافعت واقع شود تا آنگاه که حرکت و اضطراب
عضو آنرا لطیف ساخته متحلل گرداند و فرق میان اختلاج و رعشه آنست که رعشه در اعضا
حرکت که بحرکت ارادی متحرک باشد واقع میشود و اختلاج در هر عضوی که از شان او انبساط
و انقباض بود مثل اعصاب و عروق و کبد و طحال و رحم و در رعشه میل عضو بجانب اسفل است
و در اختلاج بجهات مختلف مایل بفوق و بتحت اگر اختلاج عام بود بجمیع بدن منذر
بسکته یا کزاز است و اگر دایم در رحم بود منذر بسقوط یا صرع و اگر دوام او در وجه بود منذر بلقوه
باشد علاج آن تکمید عضو است بکمادات سخن مثل سبوس و نمک گرم کرده و تدهین بادهان حاره
مثل روغن بابونه و روغن قسط و اگر بامثال این معالجات زایل نگردد تنقیه بدن کنند از بلغم غلیظ
بمسهلات مذکوره در فالج و اجتناب از شرب آب یخ و شراب بسیار و از جمیع مبردات و جماع
و از اعراض نفسانی در این علت واجب است **باب بیست و هفتم** در زکام و نزله سیلان
فضول رطب را از دماغ بجانب بینی زکام گویند و بجانب حلق نزله و حدوث آن یا بسبب سوء المزاج
حار است که عارض دماغ شده از اسباب خارجه مثل تاثیر حرارت آفتاب یا بتشمیم ادویه حاره مثل مشک و عنبر
و پیاز یا بوضع ادهان حاره بر سر یا تناول اشیاء حاره چون سیر و پیاز و خردل که دماغ بواسطه این
اسباب متسخن شده باشد و فضلات آن رقیق گشته بجانب بینی منصب شود علامتش سوزش
و خارش بینی و حمرت عین و تقدم سبب است علاجش استفراغ بدنست اگر ممتلی باشد بفصد و
اسهال و استعمال اغذیه مبرده مثل ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و اشربه مغلظه مثل
شراب خشخاش و عناب و نطولات و مشمومات بارده و استحمام بآب نیم گرم و استنشاق ادهان
بارده و غرغره بطبیخ عدس و گل سرخ و خشخاش و کشنیز مفید بود و منع سیلان بوی کردن
کافور یا سبوس منقوع در سرکه و یا بسبب حرارت نفس دماغ است بی حرارت خارجی و گاه باشد
که با حرارت جمیع بدن بود علامت آن همان علامات مذکوره است با سرعت نبض و صفرة قاروره

علاجش فصدست اگر واجب باشد و تلیین طبیعت و تدهین آناف و مقعد و اطراف بادهان بارده و
تبدیل مزاج بوجهی که مذکور شد و یا بسبب سوء المزاج بارد است که عارض دماغ شده از اسباب
خارجه مثل آنکه در آب سرد یا هوای سرد نشسته و مسام آن منسد شده تا بخار بخارات تحلیل
نتواند رفت پس غلیظ گشته برطوبت شود و بجانب بینی منعکس گردد علامتش تقدم سببست
و علاجش تسخین راس بکمادات سخن و حمام و قطع سیلان بتبخیر عود خام و لادن و قسط
و شونیز منقوع در سرکه و استعمال نطولات و مشمومات حاره و یا بسبب برودت نفس دماغ
که خالی باشد از تنضیج فضلاء خود و قادر بر تحلیل ابخره متصاعده نباشد پس برطوبات گشته منحدر
نازل شود علامتش کلال حواس و ثقل راس بی حرارت و استرخا بی حفاف است و علاجش تسخین
راس بکمادات و نطولات حاره و تشمیم مثل مشک و عنبر و شونیز بریان کرده و در لته کتان بسته
و یا بسبب امتلاء جمیع بدنست و ارتفاع ابخره بجانب راس و علامت امتلاء علامت آن و این بر چهار نوع است
نوع اول آنست که در آن بخارات صفرا غالب باشد علامتش صداع و عطش و سوزش و حرارت بینی
و تلخی دهن و سوزش عین و سیلان دموع است و علاجش تلیین طبیعتست بنقوع فواکه و امثال آن
و تقلیل غذا و اقتصار بماء الشعیر و تغلیظ ماده بمثل شراب خشخاش اگر رقیق بود و مضمضه
بطبیخ خشخاش و عناب و عدس و اگر سده در مصفاة باشد و خلط بجانب بینی روان نتواند
شد نبات و کافور و کشنیز و عنبر بخور کنند نوع دویم آنست که در آن بخارات دموی غالب
باشد علامتش حمرت عین و ثقل راس و کدورت حواس و حلاوت دهان و سوزش و خارش
در روست علاجش فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقلیل غذا و تغلیظ ماده بشراب عناب و خشخاش
اگر رقیق باشد و اگر سده باشد تبخیر بسنبل و کافور و سندروس و عود و انکباب بآب حشایش
ملطفه مثل بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک نافع باشد و مفتحات سده زکام حار تبخیر بخار لادن در
سرکه خیسانیده و باقلا در سرکه خیسانیده و بخور کردن عود و صندل و مفتحات سده
زکام بارد تبخیر شونیز در سرکه خیسانیده و بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و اذان الفار و شیح
و قسط نوع سیم آنست که در آن بخارات بلغمی غالب باشد و این اسلم انواع است علامتش
ثقل راس و کدورت حواس و تغییر کلام بغنه و گزیدن لسان در خواب و در وقت تناول
طعام و عدم ادراک الطعوم است و علاجش تلیین طبیعت بحب الاصطمخیقون و ناصل السوس و زوفا
و تبخیر بحنظل و گلقند و ترنجبین و انکباب بآب حشایش حاره و تبخیر بسنبل و کافور و سندروس
و شکر سرخ اگر سده باشد نوع چهارم آنست که در آن بخارات سوداوی غالب باشد و این نادر است
علامتش جفاف عینین است و صداع و ثقل راس و ادراک بدبوی عفونت و دخان از همه چیز بوید
علاجش انکباب بآب حشایش رطبه مثل بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو و غذا
ماء الشعیر و یا لوده فندی و اگر سده باشد تبخیر بر قند و میعه و سندروس نافعست و سعوط

کردن شونیز بریان کرده منقوع در سرکه کهنه بکشیا اندر دو کوفته با اندکی روغن زیتون
ستعمل در حال بکشایند و بغبار سرکه کهنه بر سنگ ادا سیا بحت مفتح سده ها است ادویه ایضا
از سیلان نوازل بعین زعفران در شیر دختران حل سازند و بر پیشانی مالند و بدان اکتحال
کنند و اکتحال بحضض منع و قطع از سیلان نوازل بعین کند و فشا ستر و انزروت و آب برگ
عنب الثعلب ضماد سازند منع سیلان نزله کند کالاب و اقماع الرمان کوفته بر صدغین
ضماد سازند منع نزله کند ضماد ساختن برگ حنا با آب کشنیز تر بر صدغین دفع نزلات
کند صندل و دوجز و انزروت و بیخی و سفیده تخم مرغ بیکجا بر صدغین طلا کنند مانع نزله
شود و طلا کردن مصبر کوفته با سفیده تخم مرغ بر صدغین همین عمل کند و بدانکه حمام دروا تره
بارده مضر است و در آخر آن نافع و در نزله حاره مطلقا نافع است لیکن در آخر نافع و مطعبه در اول
مضر و مانع نضج است و بعد از نضج نافع و تقلیل غذا و شراب و نوم و اجتناب از امتلاء و تخمه در جمیع
انواع نزله و زکام واجب است و مایل ساختن ماده بجهت مخالف خصوص ماده نزله حاره به عطسات
و محافظت اعضاء سینه از انصباب ماده بآن بغرغرات و ملطفات از اغذیه مثل شیر برنج و باقلا
مقشر کوفته با شیر بادام و اسفاناخ و از اشربه مثل خمیره بنفشه و شراب خشخاش و شراب عناب
و شراب بنفشه و دیاقوزا نیز از واجبات است مقاله دویم در امراض عین و در آن چهل و شش
باب است باب اول در جرب و آن بر چهار نوع است نوع اول آنست که در اندرون
جفن از آن خشونت ظاهر شود و با درمع و حمرة بسیار بود و اکثر حدوث آن بعد از رمد باشد
و این نوع را جرب منبسط گویند و سبب آن ماده بورقیت که بجفن منصب شود یا غبار دخان
که بچشم رسد علاج آن فصد قیفال است و اسهال بمطبوخ هلیله و تکحیل بشیاف احمر لین و غیر
لولوئی و بعد از آن احمر حاد و کحل روشنائی که ضرورت باشد نوع دویم آنست که خشونت
باطن جفن اکثر از نوع اول باشد و حمرة و غلظ تر کمتر و با آن وجع و ثقل و دمعه بود و این نوع را
حصفی گویند و سبب آن بخارات اخلاط حاره متعفن است که در تحت غشاء داخل جفن
محتقن شده باشد و احداث کیفیتی ما الحرب بورقیه کرده علاج آن استفراغ بدن است بفصد
قیفال و اسهال بمطبوخ افتیمون و تلطیف غذا و تکحیل ببرود بنفشه و لغبی و شیاف احمر لین
و در این هر دو نوع اکتحال بشیافات حاده در غایت خصوصا قبل از استفراغ بدن و حلب
جایز نیست مگر آنکه از تاثیر دوا یاس حاصل شود و جالینوس گفته اگر جفن را باز کرده اند
و ماذوی کوفته و بحری بیخته بر آن افشانند و ساعتی همچنان بگذارند و بعد از آن چشم
نا شسته خواب کنند جرب را الکلیه زایل کرده اند چنانکه دیگر باره معاودت نکنند
و بعضی بین چین هنا از برای جرب این است نوع سیم آنست که صعوبتر مرض و خشونتر زیاده
از آن هر دو نوع بود فی انما مجود از انخیر و در باطن جفن ظاهر باشد و این نوع را تینی گویند

و سبب آن

و سبب آن فساد و احتداد و احتراق وهست و علاج آن اولا استفراغ بدن و دماغ است بفصد
و اسهال بمطبوخ افتیمون بر ضمات و تلطیف و تدبیر و بعد از آن اکتحال بشیاف احمر حاد و باسلیقون
و شیاف اخضر و امثال آنها و اگر با اینها زایل نشود برشات باز بدانچه یا بر برگ انجیر یا با الاقی
که از او در عا گویند یا مسنگی حک کنند تا خشونتر زایل گردد و جفن بحالت صحت آید بعد
از آن آب زیره و نمک در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل برپشت چشم ضماد کنند و در روز
دوم میل چند شادنج مغسول در چشم کشند و اکتحال بذرور اصفر و اغبر و شیاف ابیض
و شیاف ابار و نجمه تر حاد حجر وانمدات الغی حاد نیز تحلیلی نافع است نوع چهارم آنست که صعوبتر
و خشونتر و آفت عظیم تر از نوع سیم باشد و با آن وجع و صلابت بود و چون جفن را باز کرده اند سیاه
و تیره رنگ نماید و بر آن کاهها خشلک ریشه باشد و این نوع بدترین انواع جرب است و بزودی زایل نمی
گردد و سبب آن ماده سوداوی متعفن است و علاج جز استفراغ بدن نیست بمسهلات سوداء بعد تنقیه
دماغ بحب ایارج یا حب بنفشه و غرغره با ایارج فیقرا و تلطیف غذا بعد از آن حک بوجهی که در نوع سیم
مذکور شد و واجب است در جمیع انواع جرب مداومت حمام و اجتناب از غبار و دخان و فریاد
و غضب و کثرت کلام و طول بعد و وقت تکحیل جرب را از جمیع معجزات باب دویم در برده و آن
رطوبتیست بلغمی که غلیظ شده باشد و صلب گشته در جفن مانند تگرگ علاج آن استفراغ بلغم است
بحبوب منقیه و دماغ و غرغره با ایارج فیقرا و تلطیف غذا و استعمال ضمادات محلله مرکب از اشق و
بارزد و ناتیح و صمغ البطم مرکب کرده و روغن زنبق و با طلاء از نیا سویش و اگر با اینها منحل نشود
نگاه کنند که بردّه میل بکدام طرف دارد از آن طرف در عرض نیشتر بشکافند و بکشند که از بعض
این عمل ساخته اند بیرون آورند و چشم را بآب گرم بشویند و ذرور اصفر بر جراحت پاشند
باب سیم در تحجر و از اعده تحجر گویند و آن ورمیست صلب کوچک در جفن و سبب
آن خلط غلیظ سوداویست اغلظ از ماده بردّه و بواسطه آنکه لطیف آن تحلیل رفته و غلیظ
باقی مانده منجمد و متحجر گشته و حدوث آن یا از تناول اطعمه غلیظ است یا از امتلاء تحقق
بخارات علاج آن استفراغ اخلاط غلیظه سوداویه است بحبوب مسهلات آن و تلطیف غذا
و استعمال طلاء مرکب از مغز ساق گاو و موم و روغن بنفشه یا دام و پیه مرغ یا خلیوت
و اگر با اینها زایل نگردد جفن را باز کرده اند و بنیشتر سر بهن بشکافند و بناخن بفشارند تا
بیرون آید و بآب گرم بشویند و ذرور اصفر یا ابرود بنفشه بر آن افشانند باب چهارم
در التصاق و آن چسپیدن جفن است بملتحمه یا بقرنیه یا بهر دو یا چسپیدن هر دو جفن بیکدیگر
و این گاه هست که در یک کنج چشم می باشد و گاه در میان چشم و گاه باشد که از گشادن باز کرد چشم
نبسته میشود و سبب آن یا قرحه حاد تر است در عین یا در جفن یا در هر دو و چون مدتی
چشم در هم داشته باشند یا خرقه بینه یا ملتحمه یا غشاء جفن که بحال خود بحالت بعد قشتی

سبل یا بر بید تا ظفره با حد چوب بزیره و نمک داغ نکرده باشد و رعایت آنچه واجب است رعایت
آن شود و علاج آن در ابتدا چون معلوم شود که التصاق خواهد بود آنست که روغن بنفشه یا دام یا دهن
کل در چشم چکانند و فتیله را بروغن چرب کرده در میان جفن و ملتحم می نهند و داروهای خشک
کننده مانند سرمه و توتیا مغسول و شادنج مغسول بر آن می پاشند و اگر التصاق شده باشد میل
را در اندرون چشم کنند و جفن را بر دارند و موضع بهم چسپیده را بدان آلت که ناخنه بر میدارند
هم بکشایند باحتیاط چنانچه آسیبی بقرنیه نرسد پس با آب زیره و نمک بشویند و فتیله از بیر کهنه
بسازند و بروغن گل و زرده تخم مرغ بیالایند و در چشم نهند و روز دیگر احتیاط کنند اگر تمام
کشاده باشد دیگر باره فتیله بهمان دستور استعمال نمایند و اگر چیزی مانده باشد بکشایند
و همچنان آب زیره و نمک در چشم چکانند و فتیله بهمان دستور عمل نمایند و اگر التصاق بقرنیه
باشد که میل در اندرون چشم نرود کنج چشم را بشکافند و میل را در اندرون فرستند و بمقراض
از هم بشکافند ولیکن علاج آن در غایت صعوبت باشد و در بریدن آن مخاطره باشد **باب پنجم**
در شتره و آن کوتاهی و بازگردیدن جفن است بخارج بحیثیتی که جفن اعلی بر جفن اسفل
کما ینبغی منطبق نتواند شد و بیاض عین را نتواند پوشید و سبب آن یا خلقیست و آن
قابل علاج نیست و یا قطع جفن و بد خیاطت آن و یا لحم زاید و یا غده نابت در جفن یا تشنج
یا استرخاء عضلات جفن است علاج آنچه سبب آن قطع جفن و بد خیاطت است آنست
که آن موضع را بشکافند و نیکوتر بدوزند و مرهم سفیداب و مراهم منبت لحم استعمال نمایند
تا گوشت برویاند و این خلل از تغذیه نیست و آنچه سبب آن غده است بهمان دستور که ذکر
برده و بحجر مذکور شد علاج کنند و آنچه سبب آن لحم زاید است اگر بداروهای تیز چون شیاف
احمر حاد و شیاف اخضر زایل شود فبها و الا بمقراض ما بر دارند و بمقراض ببرند و داروهای
تیز چون باسلیقون و کحل روشنائی بیفشانند یا بزیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنچه
سبب آن تشنج عضلات جفن بود علاجش اگر امتلائی بود استفراغ بلغم و تمریخ با دهان محلله
مرطبه مثل روغن بابونه و روغن نرگس و روغن سوسن و اگر تشنج یبسی باشد استعمال
حمام معتدل و نطولات مرطبه و ادهان مرطبه ملینه و اغذیه و اشربه مرطبه و تضمید به بنفشه
و خطمی با شیر دختر نافع بود و آنچه سبب آن استرخاء عضله باشد دیدن آنچه مقوی بر جفن
اقاقیا و فیه و شیاف مامیثا و برگ مورد و گل سرخ ضماد کنند **باب ششم** در شعیره
و آن دنبلیست مستطیل مانند شعیر که بر کنار جفن و رستنگاه مژگان ظاهر شود و سبب
آن فضله غلیظ محترقه دمویست که بدان موضع منصب شده و محتقن و متحجر گشته باشد
علاجش اول فصد قیفال و حجامت و تنقیه دماغ است از اخلاط غلیظه و تقلیل غذا و ترک
طعام شبانگاه و احتراز از محرقات دم و مولدات سودا و در ابتدا صبر و حضض و شیاف مامیثا

وکل بعضی

وکل بعضی با آب کاسنی طلا سازند و در انتها مرهم دیاخلیون یا سکبینج در سرکه حل کرده و یا طلاء
انیسون یا صبر در آب حل کرده طلا کنند یا بکس ما فکنده یا خون کبوتر بمالند و اگر با اینها التیام
نیابد شود بناخن بر کنند یا بمقراض ببرند و بگذارند تا بکشاید خون از او برود و پس زرور عفص
بر او بپاشند والله اعلم **باب هفتم** در شرناق و آن زیادتیست حادث از ماده بلغمیه
غیر متحجر که منتشر بجفن اعلی و سبب آن رطوبتیست غلیظ منصب بجفن و از جهت آنست
که صبیان و مرطوبان را بسیار واقع میشود علامتش آنست که حرکت جفن بدشواری بود و چون
دو انگشت از هم کشوده بالای چشم نهند و بهم کشند در میان هر دو انگشت نتو ظاهر
شود و صاحب این علت از روشنائی آفتاب متاذی شود و عطسه و اشک بسیار کند و غلبه
کند علاجش استفراغ بدن است بفصد یا حجامت اگر دم غالب بود و اسهال بحب شبیار
ایارج و تلطیف غذا و تعدیل آن و استحمام بمیاه عذبه و تکحل با غبار لوتیا یا باسلیقون و استعمال
اطلیه محلله مثل طلای مرکب از صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض و مر و نشاسته مغسول
را که بزعفران با آب مورد تر و اگر با اینها زایل نشود علاجش دستکاریست
و آن چنانست که مریض را بر پشت باز خسپانند و میان موضع طولا تر را بشکافند باحتیاط
چنانچه نیشتر بباطن جفن نرسد و چون پیه ظاهر شود بر اطراف آن بگیرند و آهسته آهسته
بجنبانند و میکشند تا تمام بیرون آید و نگاه کنند که اگر چیزی از پیه تمام بیرون آمده باشد حوالی
را با انزروت و دم الاخوین با درد و منکا بپاشند و کلفه باده را در سنان خمر بالای آن
نهند و بر آن بچسپانند و بگذارند تا خود از آن باز افتد و اگر چیزی از آن مانده باشد
نمک را در آن جراحت ریزند تا آنرا بسوزاند و اگر ورم پیدا شود شیاف مامیثا و آب کشنیز
تازه و آب کاسنی طلا کنند **باب هشتم** در سلاق و آن غلظ اجفانست و سبب آن
ماده غلیظ بورقیه است که بجفن منصب شود و جفن را سرخ گرداند و بنیاد مژه ریختن کند
و این علت مودی بود بتاکل و تقرح رستنگاه مژگان میگردد علاجش در ابتدا نرمان صحت آنست
که تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه و سماق را بگلاب خیسانیده و صاف کرده در چشم چکانند
و برگ خرفه و کاسنی کوفته یا سفیده تخم مرغ و روغن گل سرشته بر اجفان ضماد کنند یا عدس
مقشر و سماق و شحم رمان و گل سرخ کوفته و بیخته بر سیبچج سرشته ضماد کنند و صلاح در
حمام نشیند و مداومت حمام از انفع معالجاتست و چون مرض مزمن گشته و کهنه شده
باشد علاجش فصد قیفال یا ماقین و حجامت ساقین یا میان هر دو شانه است و تنقیه دماغ
از اخلاط بورقی بمطبوخ هلیله مقوی بغاریقون و تکحل بشیاف احمر لین یا شیاف علامی
یا شیاف ابیض لین دوف و استعمال ضمد مذکوره و حمام علی الدوام صفت ضمادی نافع
نحاس محرق نیم درم زاج سرخ درم زعفران و فلفل از هر یکی درمی کوفته و بیخته بشراب نارسیده

۱۴

بمالاند جفن ضماد کنند و اگر بعد از آن مدتی حادث شده باشد این شیاف را در جفن بمالند صفت
آن زاج محرق و زعفران و سنبل از هر یک جزوی بکوبند و بیخته در کوفته و بیخته شیاف سازند

باب نهم در شعر منقلب و شعر زاید شعر منقلب آن است که رسته‌ها را در موضع مژگان
رسته باشد و سر او بداخل چشم مایل بود و شعر زاید موی زیادتی است که بر خلاف نهج
طبیعی رسته باشد و منبت آن در غیر موضع مژگان بود و سبب آن کثرة رطوبتی عفن است که در
اجفان مجتمع شده باشد و علاج آن تنقیه بدن و دماغ است بحبوب مسهل و غرغره با ایارج
فیقرا و تقویت دماغ بمشمومات حاره چون عنبر و کشته و نرگس و اکتحال بزهره هدهد
و زهره کرکس و زهره خارپشت و خون او نافع باشد و اکتحال بشیافات و اکحال حاده منقید (?)
جفن مانند شیاف احمر حاد و اخضر و دیزج و کحل روشنائی و باسلیقون و اگر باینها
نافع نشود علاج جفن بکی و نتف چیزی باید کرد تشمیر و الصاق و کی و نظم با بره و نتف مانع
تشمیر چنان است که چنان را برپشت باز خسبانند و در پوست ظاهر جفن سر قلاب بیندازند یکی
در میان و یکی در جانب راست و یکی بجانب چپ و هر سه را اندکی بجانب بالا کشند و جفن را تا ببند
بمالند تا پوست از عضله جدا شود آنقدر که باید ببرید بمقراض ببرند و هر جراحت را بهم گیرند
و بدوزند و قدر و صفر بادنه و مکحلا با … باشد و بعضی ظاهر جفن را آنقدر که خواهند
ببرید بدو انگشت یا بصنانه بر میدارند و در میان دو تخته چوب می‌نهند و سر هر دو تخته را
محکم می‌بندند چنانکه غذا باو نرسد و در قریب ده روز ساقط می‌شود و اثر جراحت
ظاهر نباشد و الصاق آن است که شعر زاید یا منقلب را بر دبق و مصطکی و اشق و صمغ عربی
و انزروت و صبر و کتیرا و کندر محلول بسفیده تخم مرغ و امثال اینها بموی‌های طبیعی بچسبانند
و این عمل گاهی توان کرد که شعر منقلب یا زاید زیاده از دو سه نباشد و کی چنان است که پلک
موی زاید یا منقلب را برکنند و جفن را باز کرده‌اند و پاره خمیر سرد کرده بر ملتحم نهند تا گرمی داغ
بدو نرسد و سوزن را گرم کنند و بر موضع آن مو نهند و داغ کنند و زرده تخم مرغ و روغن گل
را بر جفن ضماد سازند و چون آن موضع مندمل شود موی دیگر را همین عمل کنند و لیکن این
عمل وقتی توان کرد که موی زیاده از دو یا سه نباشد و نظم این آن است که سوزنی را در پهلوی در
شعر زاید یا منقلب از باطن جفن بظاهر او فرستد و موی سوزن را که در دو سر بهم باز نهاده در
سوراخ سوزن کنند و سوزن را با آن موی بیرون کشند چنانکه حلقه آن مو بماند پس شعر زاید
یا منقلب را در آن حلقه کنند و بیرون کشند و یک شبانه روز چشم را بربندند و همچنان باشند
تا آن سوراخ بهم آید و این عمل گاهی توان کرد که موی زیاده از یکی یا دو نباشد و نتف مانع چنانست
که موی زاید یا منقلب را برکنند و داروی مانع انبات مثل خون خارپشت و زهره او و زهره بز
یا چند سبستی و خایه موش و شیر و شیره الخبیر و زهره هدهد و خون کبوتر و خون وزغ و سپیده

و میان دوم

نیز ۲ کردم

انفی

انفحه هر کدام که باشد بر آن موضع طلا کنند و از تخم بانوشادر و سیم خر سوخته و سرکه کهنه طلا
کنند و نیم ساعت بگذارند دیگر باره موی نروید و این مجربست و خون مگس … با خاکستر نار دیون
طلای قوی‌ست و صدف سوخته با قطران سه شبانروز بر … با زبد البحر بلعاب بزر قطونا … شستن طلا
کردن نافع است **باب دهم** در انتشار الهدب و آن ریختن مژگان است با غلظ
و حمره و تقرح اجفان یا بی غلظ و سبب آن یا عدم غذاست چنانکه بعد از امراض حاده صعب
می‌باشد و علاج آن اغذیه مرطب کثیرة الغذا است و حمام معتدل و ترک استفراغ و استعمال
مرطبات و اجتناب از مجففات و اکتحال بکحل روشنائی و باسلیقون و حجر … مصلای
کرده مغسول و یا فساد غذاست که در رستنگاه مژگان بصفرا یا سودا اختلاط شده باشد
و میل بحکه کرده علامت آن علامات غلبه یکی از هر دو خلط است که مذکور شد یا سوختن و خارش
جفن و علاج آن تنقیه بدن و دماغ است از آن خلط و تبدیل مزاج و تسکین حده خلط بطلا
کردن شیاف مامیثا و آب کشنیز تازه بر جفن و تدهین راس بادهان مرطب و مثل روغن بنفشه
بادام و روغن کدو و بعد از آن بکحل یا داروی مرتبت شعر مثل لاجورد و استخوان خرمای سوخته
و دخان کندر و پوست صنوبر و سنبل صفت کحلی نافع مرکب که از … سوخته و … کرسنه
سوخته از هر یک یک درم زعفران دو درم … سوخته از هر یک نیم درم شادنج سه درم کوفته
و بیخته استعمال نمایند صفت کحلی دیگر که محافظت مژگان کند از ریختن و آنچه ریخته شده
باشد برویاند استخوان خرمای سوخته سه درم سنبل ده درم … کوفته و بیخته استعمال
نمایند صفت کحلی دیگر که همین منفعت دارد استخوان خرمای سوخته و لاجورد مغسول
و دخان کندر … کوفته و بیخته استعمال نمایند و اگر مرکب موش و … بر … کند
… کوفته و بیخته استعمال نمایند جفن را بدان طلا کرده اند و اگر مرکب سر خرگوش …
… درم باسه درم مرکب … کوفته و بیخته و بچشم کشند مژگان را بروید و …
نافع بود و اگر مگس را سر کنده … سوخته و سوده با پیه خرس … شند و طلا
کنند مژگان را برویاند و سیاه گرداند و طلا کردن بشقایق با روغن زیت … کرده مژگان …
گرداند و یا خلطی غلیظ لزج است که در … مسام چسبیده باشد و منع … مانع وصول غذا
بشعر شده و این نوع از جنس داء الثعلب است علاج آن بعد از معرفت نوع خلط غلیظ استفراغ
آن خلط است بعد از آن بکحل روشنائی و باسلیقون میل بر کناره جفن کشند و از دیگر …
شعر خصوصا مرکب موش سوخته و عسل … طلا کنند و شیح سوخته و … مرکب
موش سوخته با روغن سوسن طلا کردن نافع است **باب یازدهم** در قمل و
قمقام و قرده حادث در جفن قمل شپش کوچکیست که در بیخ مژگان ظاهر شود و لون او سفید
بود و قمقام بزرگتر از قمل است و رنگ او اغبر باشد و قرده از آن بزرگتر بود و پایهای او …

باشد و ماده از اقوی و اغلظ بود و سبب ماده بخار و رطوبتی فاسده غلیظه است که طبیعت بر اجفان
دفع کرده باشد و سبب فاعلی آن حرارت غریبه غیر طبیعیه که آن را متعفن کرده و مستعد صورت حیوانی
ساخته باشد و اکثر این علت از طعام غلیظ و قلت ریاضت و تعب و قلت استعمال حمام حادث شود
و علاج آن تنقیه بدن و راس است از رطوبات متعفنه بحب قوقایا و غیر آن یا ایارج فیقرا یا اکحال
و فصد و تلطیف غذا و مداومت حمام و تدهین اجفان به روغن مغز استخوان زرد آلوی تلخ
یا روغن بادام تلخ و شستن اجفان به آب زاج و آب نمک و آب چغندر و قمقام و قرده را بینقا
پاک کنند و بعد از آن شب یمانی و مویزج از هر یک جزوی و عصیر و بوره ارمنی از هر یک نیم
جزو کوفته و بیخته بر کف دست حل کنند و طلا سازند یا بوره ارمنی و مویزج کوفته بر حرکات
مالند یا زیبق مقتول با حنا و عسل بیاکنند طلا کنند یا سیل را در زیبق فرو برند و در جفن کشند
و کشیدن کحل روشنائی نیز در چشم نافع باشد **باب دوازدهم** در ریحان اجفان
و آن صلابتی عارض جفن است و سبب آن بخارات غلیظه بسیار بود که از خوردن اغذیه غلیظه
مثل گوشت گاو و عدس و پنیر خورد و لبنیات و مانند اینها حادث شود و گاه باشد که بعد از
رمد عارض گردد و علامتش آنست که حرکت جفن بعد از بیدار شدن از خواب به دشواری
بود و تا جفن را از فشانند و ساعتی نمالند چشم نتوان گشود و گاه باشد که در کنج چشم رمصی
خشک حاصل شود علاجش بعد از نضج استفراغ بدن است به طبوخ افتیمون و استعمال
نطولات مطبوخ متخذه از بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و اجتناب از اغذیه
بارده غلیظه و اقتصار بر اغذیه لطیفه و مداومت حمام و شستن چشم به آب نیم گرم و اکحال
بشیاف احمر لین و تدهین سر به روغن بنفشه یا بادام و کدو و تضمید پشت چشم در محل خواب
به سفیده تخم مرغ و روغن گل یا به زرده تخم مرغ و لعاب بزرقطونا و روغن گل و موم سفید یا بنفشه
و عناب و مغز بادام کوفته با شیر دختر و شستن آن صباح به آب نیم گرم **باب سیزدهم**
در کثرة الاجفان و آن بادی غلیظ است در جفن که چون صاحب آن از خواب بیدار شود
پندارد که ریگ یا خاک در چشم اوست و علاج آن تلطیف غذاست و استعمال الحمام علی
الدوام و اکحال بشیاف دینارج و شیاف اطریفل خاطیقان و امثال آن **باب چهاردهم**
در حکة الاجفان سبب آن انصباب رطوبتی بورقیه است به جفن علامتش حمرة جفن و دمعه
و خارش است و گاه باشد که به سبب شدت حکه قروح در اجفان عارض شود و علاجش تلطیف
غذاست و استحمام علی الدوام و تدهین راس به روغن بنفشه یا بادام و روغن گل و سعوط
کردن آن و اکحال بشیاف سماق و بدو حضض و شستن جفن به آب گرم یا به آب سماق یا بالی
کردن سماق و عدس و گل سرخ جوشانیده باشند **باب پانزدهم** در
استرخاء جفن است سبب آن رطوبتی مفرط است که بر عضله رافعه جفن غالب گردد و آن را

مسترخی سازد

سازد و علاجش تلطیف تدبیر و استفراغ ماده رطوبت است به مسهلات و غرغره و عطوسات مذکوره
و استعمال الضماد و الطلی قابضه مقویه بر جفن مثل صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران و جوز ماثل
مورد و اگر با اینها اندکی افیون ... علاج آن تقشیر است به وجهی که مذکور شد **باب شانزدهم**
در غلظ الاجفان سبب آن اجتماع بخارات غلیظه بود در جفن علامتش آنست که بر روی جفن
سرخ و سطبر بود چنانکه هر که بیند پندارد که چوبی است و چون بازگردانند یابس و حک باشد و علاجش
تلطیف غذاست و اکحال بشیاف احمر لین و استعمال الطلی که مرکب از شیاف مامیثا و حضض مکی
و زعفران و استحمام دایم و اجتناب از شراب و طعام شبانگاه **باب هفدهم** در
توته و آن گوشتی سرخ و نرم است که بر بیاض ... مانند توت و اکثر حدوثات آن در اندرون
جفن باشد و از آن خون سرخ یا سیاه روان گردد و گاه باشد که بر عین بود و از آن خون بیاید و
سبب آن خون فاسد محترق است و علاجش فصد است و تنقیه بدن و اجتناب از اغذیه مسخنه
و محرقه دم و اکحال بشیافات و اکحال الحاده مثل شیاف اخضر و احمر حاد و کحل روشنائی
و باسلیقون و اگر با اینها اقاقیا ... استاصل سازند و آب ...
در چشم چکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و بعد از آن ... و اصفر در چشم کشند
باب هجدهم در غرب و آن ناصوریست حادث در ماق اکبر و سبب آن خراج ...
حادث از ماده ردیه منصبه از راس به آن موضع که متقیح و منفجر گردد علامتش آنست که هر گاه
که انگشت بر آن نهند چیزی مانند چرک بیرون آید و گاه باشد که استخوان را تباه کند و گاه
باشد که در اندرون بینی منفجر شود و از آن مدة منتشر روان گردد علاجش تنقیه بدن و دماغ است
نمایند و استعمال حب قوقایا و حب ایارج و تلطیف غذا و بعد از آن غرب را از ریم پاک کنند و ...
غرب را به آب ... در سوراخ آن چکانند یا آب سداب تر یا آب انار ترش بچکانند یا فتیله
بر نمک ... در سوراخ نهند و طلا ... که غرب ... شیاف مامیثا صبر و زعفران
آب کاسنی طلا سازند و طلا کردن کنند ... نافع بود و صبر و شیح و مر طلای
مجرب است و اگر با امثال اینها زایل نگردد داغ کنند و آن چنانست که اول فتیله ... کتان ...
خلل ساخته بر چشم نهند تا از حرارت ... متاذی نشود ... میل ...
که از جهت این عمل ساخته باشند در آتش سرخ کنند و چند نوبت در سوراخ غرب
فرو برند تا گوشت متعفن را داغ ساخته به استخوان رسد بعد از آن جراحت را به مرهم
سفیداج علاج کنند **باب نوزدهم** در غده و آن افراط زیادتی گوشت ماق
اکبر است از مقدار طبیعی و چون غده عظیم شود مانع رمص و دمعه و انقطاع فضلات
... گردد پس در ماق محتقن و متعفن ... حالت غرب کند علاج آن تنقیه بدن
از اخلاط غالب بعد از آن شیاف زنگار را اکحال نمایند بعد از آن مرهم زنگار را ضماد

سازند و اگر بآنها زائل نشود بمقراض ببرند و آن مقدار که زیاده بود ببرند و آب زیره و نمک حل کنند و
بچکانند و بعد از آن زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند **باب بیستم** در سیلان و آن روان
شدن آب از چشم است و سبب آن نقصان گوشت موق اکبر است از مقدار طبیعی بسبب آنکه مانع سیلان
رطوبات نتواند شد و علاج آن اکحال بقدر و باصفر و کحل زعفران و کحل معمر و ادویه قابضه منبت
لحم است مثل کندر و سماق و شیاف مامیثا صفت شیاف نافع زعفران و دخان کندر دانه زریلک(?)
دو دانه صبر سقوطری نیم درم و شیاف مامیثا یک درم شب یمانی محرق دانگی کوفته و بیخته بشراب
ریحانی سرشته شیاف سازند و هر گاه آن بشراب سابیده در چشم چکانند **باب بیست و یکم**
در انتفاخ و آن ورمی باشد در چشم و سبب حدوث آن یا ریحست یا بلغم یا فضله ملایا سودا
اما آنچه سبب آن ریحست علامتش آنست که دفعتاً عارض شود و مائل بکنج چشم بود و قبل از حدوث
آن در ماق انف سوزش و خارش پیدا شود و لون آن سفید بود و این نوع اکثر در زمستان واقع
شود علاجش بدوا الکحل بشیاف ابیض اندروتی و ذرور اصفر است و طلا کردن صبر و شیاف
مامیثا و صندل و فوفل و آب کشنیز و دوام اکتحال بشیاف احمر لین و طلا کردن صبر و حضض
و زعفران بآب عنب الثعلب و تلطیف غذا و استعمال لطیفات و اجتناب از منفخات
و اما آنچه سبب آن بلغمست علامتش آنست که ابتدا و ثقل از ریح باشد و چون سر انگشت برو نهند
فرو رود و اثر آن ساعتی بماند علاجش استفراغ بلغمست بحبوبات و ایارجات مسهله آن و غرغره
بسکنجبین و آب گرم با مصطکی و مغز خیار چنبر و آب دادیانه و اکتحال اولا بشیاف احمر لین و بعد از
اصفر با شیاف احمر حاد و اما آنچه سبب آن فضله ماست علامتش آنست که با آن وجع و خارش
و ضربان نباشد و اثر انگشت فرو بردن از آن زود زائل شود و بیشتر در بدن بود علاجش استفراغ ماده
بمطبوخ مقوی با ایارج فیقرا بعد از آن اکتحال بکحال المذکور و بتدبیر مذکور و استعمال نطولات
محلله مرکبه از بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنکوش و اضمده معموله از آرد کرسنه و آرد جو و
صبر و بابونه و اکلیل الملک بآب دادیانه و اما آنچه سبب آن سوداست علامتش آنست که با آن وجع
معتدبه نباشد و صلابت و تمدد بود و لون آن تیره باشد و حدوث آن اکثر بعد از رمد باشد
و جدری علاجش تنقیه بدن از سودا و استحمام علی الدوام و استعمال اکحال و اضمده و
نطولات مذکوره **باب بیست و دوم** در رمد و رمد ورمیست در طبقه ملتحمه
و ماده آن یا دم است یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح اما آنچه ماده آن دم است علامتش شدت حمرت
عین و ضربان صدغین و ثقل و امتلاء عروق و عظم و انتفاخ و ورم و کثرت تمدد و رمص و
سایر علامات غلبه دم است علاجش فصد قیفال از جانب مائوف و حجامت و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله یا لعاب بنفشه و مانند اینها و بعد از دو سه روز کحل بشیاف ابیض ارزد(؟) و تا پنج
روز هر یوما با سفیده تخم مرغ یا لعاب حلبه با شیر دختر و تضمید عین بصندل و حضض و اقاقیا

و شیاف مامیثا با آب کشنیز و غذا ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و کدو و ضمادات مسکن وجع
از رمد عدس کوفته و بیخته با زرده تخم مرغ ضماد کنند ضمادی دیگر نشاسته با سفیده تخم مرغ و شیر
دختران ضمادی دیگر نان تنوری بریان کرده کوفته ضمادی دیگر آب کاهو و خرفه و عنب الثعلب و آرد
جو ضمادی دیگر خشخاش بادرنجبویه تازه و دو فوتنج(?) جلیه با دقیق برنج کنند و اکتحال کنند و ضماد نمایند
اما آنچه ماده آن صفراست علامتش سوزش و خارش و وجع و ضربان اکثر از دموی باشد و ورم
و ثقل و رمص و انتفاخ و تمدد و حمرت و سیلان و دموع کمتر و علاجش تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله یا آب انارین با قند سفید و تضمید بعصارات بارده مثل عصاره کاهو و کاسنی و برگ
خرفه و عنب الثعلب و کشنیز تازه و تقطیر لعابات بارده رطبه مثل لعاب بزر قطونا و لعاب بیدانه و شیر
دختران و تکحیل بشیاف ابیض اغیض اگر وجع عظیم بود و اما آنچه ماده آن بلغمست علامتش وجع
و عظم و انتفاخ و قلت حمرت و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن در خواب و ثقل در راس است
علاجش تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات مسهل بلغم و غرغره با ایارج فیقرا و تقطیر لعاب حلبه
مغسوله و لعاب بزر کتان مغسوله و اکتحال اولا بشیاف ابیض مغسول پس شیاف احمر لین و طلا کردن صبر
و حضض و زعفران و شستن چشم با آب نیم گرم و بعد پس سه تر با افیون چون در گوش چکانند وجع
عین را نافع باشد و اما آنچه ماده آن سوداست علامتش ثقل با کدورت لون بود و جفاف عین و قلت التصاق
است علاجش استفراغ سوداست بمطبوخ افتیمون و ترطیب مزاج و دماغ با غذیه رطبه مثل شوربای
جو با شیره بادام و اسفاناخ و کدو و اشربه رطبه چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و مداومت
حمام و استنشاق ادهان بارده رطبه و نطولات و ضمادات مرطبه مثل ضماد کتان بسبیط و زرده
سفیده تخم مرغ و اجتناب از مجففات و استعمال مسهلات الا بمنفعات و بعد از نضج تام و تکحیل
بشیاف حدیث چون نافع باشد و اما آنچه ماده آن ریح است علامتش آن تمدد و عدم ثقل و سیلان
رطوبت و رمص و قلت حمرتست علاجش نطولات متخذه از بابونه و اکلیل الملک و مرزنکوش
و کمادات یابس چون سبوس و کاورس و استعمال حمامات محلله و نوعی دیگر از رمد هست که آن را تکدر
گویند و آن حرارتیست که عارض ملتحمه شود از اسباب بادیه مثل حرارت آفتاب و غبار و دخان و
غیر آن علامتش آن خفت رمد با اندک حمرت و سوزش و وجود سبب با تقدم آنست و علاج آن
ازاله سبب است و فصد اکحل واجب باشد و تلیین طبیعت بشراب بنفشه و شراب نیلوفر و تکحیل
بشیاف ابیض و تقطیر سفیده تخم مرغ و شیر دختران و واجبست در جمیع انواع رمد اجتناب
از غبار و دخان و جمیع مبخرات و جماع و تخمه و امتلاء و طعام شبانگاه و خواب روز و افراط
در خواب شب و کثرت سیاه رنگی و تدهین راس و تقطیر ادهان در گوش و شستن چشم بآب
سرد و از شرب شراب و تناول اغذیه غلیظه و ماالحمر و حریف و مفرطه الحموضت و نظر کردن
بروشنائی و سفیدی بسیار و در بسیار چیز نگاه کردن بجا نکر نظر از آن نیکو داشتن و بند واجب است

وبین واجب است که مسکن صاحب رمد و رخانه تاریک باشد و فرش خانه و جامه او سیاه باشد و لت سیاه در برابر چشم بیاویزد و بالین را بلند سازد و ماده را جذب کند باسافل بدن بر بستن عضدین و ساقین و مالیدن اطراف

باب بیست و سیم

در وردینج و وردینج ورمی عظیم است در ملتحمه که مانع تغمیض و انفتاح عین گردد و سبب آن انصباب ماده دموی است از افواه عروق بعین علامت آن انتفاخ جفن و انقلاب آن بخارج و آماس بیاض عین است بمرتبه که حدقه را بپوشاند و گاه هست که بواسطه عظم ورم جفن از داخل شکافته میگردد و از آن خون بیرون می آید و این مرض اکثر صبیان را عارض میشود بواسطه بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم و علاج آن فصد قیفال و حجامت میان هردو شانه است و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و ترنجبین و تلطیف تدبیر و در ابتدا اقتصار بر تقطیر شیر دختر با لعابات و عصارات بارده در چشم و تضمید بزرده تخم مرغ و روغن گل با پوست بیرون پسته و عدس و حضض و تخم رمان با آب کاسنی و روغن گل با آرد جو و عدس و گل سرخ و روغن گل پخته با پیه خوس و زرده تخم مرغ بهم سرشته و بعد از سیم تکحیل جفن بشیافات و ذرورات با دم تحلیل مثل ذرور کحلا یا باذرور اصفر و دوا الخراطین و شیاف الاحمر اللین و تضمید بشیاف مامیثا و حضض و صبر با آب عنب الثعلب نافع باشد

باب بیست و چهارم

در طرفه و آن نقطه سرخ است یا سیاه در ملتحمه از جوانب حدقه که از انفجار بعضی عروق حادث شده باشد و سبب آن یا امتلاء عروقست و غلیان دم یا ضربه واقعه بر عین یا حرکت عنیفه علاج آن فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر سفیده تخم مرغ با شیر دختران و تضمید عین بزرده تخم مرغ و روغن گل اگر ورم و وجع باشد و بعد از تسکین وجع خون کبوتر یا خون فاخته یا خالص خونی که از دنبال بال جوجه برکشند بیرون آید همچنان گرم بچکانند تنها یا با کحل رمضی و آب گرم در ابتدا و در انتها خون کبوتر را با محللات مثل کندر و مرداسنج و زعفران مخلوط کرده بچکانند و اکلیل الملک و عدس و دم الاخوین و اصل السوس و زعفران با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و نانخواه و صعتر و زوفا خشک در آب بپزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر پشت چشم نهند و اگر بانها تحلل نشود آب نانخواه یا آب عنب الثعلب را در چشم چکانند و اگر بانها نیز تحلیل نیابد آب ترب بچکانند و پوست ترب و مویز را با سرگین کبوتر ضماد کنند و کندر و سرگین گاو و تضمید عین بمویز منقی و برگ عنب الثعلب و صبر و فلفل و سرکه طرفه را زایل گرداند و صفت شیافی که طرفه را نافع بود شادنج مغسول سه درم مس سوخته دو درم سفیده و مروارید ناسفته از هر یکی یکدرم و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار درم و نیم اسفیداج ارزیز یکدرم زنجفر سرخ و دم الاخوین و کهربا و زعفران از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته بخون خروس سپید بسرشند و شیاف سازند و بشیر دختران سائیده بچکانند و اکحال و شیاف احمر لین نافع است تجربه

باب بیست و پنجم

در ظفره

ظفره

ظفره زیادتی عصبانی است حادث در طبقه ملتحمه و اکثر از ماق اکبر ابتدا کند و طایع بر ملتحمه جاری بود و گاه باشد که منتشر و متعدی گردد و زود زایل نشود تا بقیه را بپوشاند و فرق میان ظفره و سبل آنست که ظفره از یک جانب معین عین ابتدا میکند و بیخ آن بملتحمه باشد و سبل که جمیع جوانب عین را لاحق باشد و بیخ آنرا نمیتوان دید علاج آن فصد قیفال و تنقیه بدن و دماغ است از فضول لزجه بلغمیه حاصله در ملتحمه و بعد از آن استعمال اکحال الحاده مثل کحل روشنائی و باسلیقون و شیاف دینارجون و شیاف قیصر و شیاف علاوی و شیاف زنجاری و شیاف طرخماطیقون و بعضی حکما مثل جالینوس گفته که بیخ سوسن تلخ ضعیف را زایل کند و اگر کنند گفته که یکساعت در آب گرم بگذارند پس صاف کنند و در چشم کشند بغایت مفید بود و عسل با زهره بز در چشم کشیدن نافع باشد و بعضی گفته اند که صدف که سر حیض را بتراشند و بکوبند و بنیل صلایه کنند و با روغن پنیر و انزروت چند روز در چشم کشند ظفره را فانی سازد چنانکه احتیاج بدستکاری نباشد و اگر حاجت گردد مثل استعمال اکحال و شیافات بحمام روند یا سر بر بخار آب گرم دارند چنانکه چشم گرم شود و در سرخ گردد و نیز واجب است اجتناب از لبنیات و دسومات و اغذیه غلیظ مولده بلغم لزج و اگر ظفره غلیظ و مزمن باشد علاج آن بعد از تنقیه کشط و سلخ است و آن چنانست که مریض را بر پشت بخسبانند و دیگری را امر فرمایند تا جفن او را بگشاید و نگه دارد و بعد از آن صنانیر را در میان ظفره اندازند و آهسته بکشند تا ظفره از جای خود برخیزد پس بمقراض یا نیشتر چنانکه از ظفره هیچ بقیه نماند تا دیگر باز نروید و باید که در بریدن باحتیاط باشند تا از اجزای چشم چیزی بریده نشود که از بریدن گوشت ماق سیلان حادث شود و از بریدن جفن التصاق و از بریدن ملتحمه لحم زاید و از بریدن قرنیه قرحه و فرق میان ظفره و گوشت ماق آنست که ظفره سفید و صلب باشد و گوشت ماق سرخ و نرم و اگر ظفره مجاور قرنیه باشد سوزنی را آنجا که قرنیه بملتحمه میپیوندد در زیر ظفره کنند و بطرف دیگر بکشند و موی مناسب در سوزن کنند و سوزن را برکشند و موی را بگیرند و آهسته میکشند تا ظفره تمام از روی قرنیه برخیزد و آنچه بجانب ماق است از قرنیه برخیزانند باهستگی چنانکه هیچ آسیبی بقرنیه نرسد و نمک و زیره بخایند و در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با اندکی روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و چشم را ببندند و مریض را بقفا بخسبانند ساعتی چند قرار دهند تا حرکت نکند تا جفن بملتحمه نچسبد و روز دیگر بگشایند و دیگر باره آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و بعد از سه روز اکحال الحاده مثل باسلیقون و کحل روشنائی در چشم چکانند تا بیخ ظفره را زایل گرداند والله اعلم

باب بیست و ششم

در سبل و آن غشاوه ایست که عارض چشم شود از انتفاخ و امتلاء عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه از خون غلیظ و انتساج چیزی مانند دخان در میان آن عروق و سبب آن امتلاء دماغ است و استعداد عضو قبول ماده را و گاه هست که سبل بعد از رمد حادث

میشود و سبب آن افراط استعمال الطلی و اضمد و الکحال بارده است که بواسطه آن ماده غلیظ
شود و بتحلیل نتواند رفت و سبل بر دو نوع است نوع اول آنست که امتلاء در عروق و جداول
باطن ملتحمه باشد و بر ظاهر همین غشای رقیق شبیه نسج عنکبوت مرئی شود و با آن سوزش و خارش
و عطسه متواتر و ضربان در قعر عین و کثرت دموع باشد و صاحب آن در روشنائی و آفتاب
نگاه نتواند کرد و این نوع را سبل رطب گویند و نوع دوم آنست که امتلاء در عروق ظاهر ملتحمه
باشد و بر ظاهر قرنیه غشای مثل دخان مرئی گردد و با آن حمره و ورم و حرارت نبود و عدم سیلان
دموع بود و صاحب آن را آفتاب و چراغ نگاه نتواند کرد و هرگاه که جفن اسفل را بجانب فرو کشد
چنان نماید که رگهای سبل اندرون ملتحمه بر جفت شده و این سبل را یابس گویند و سبل از امراض مسری
و متوارثه است علاج آن اولا استفراغ بدن نسبت بامتلاء و بفصد قیفال و عرق جبهه و ماق
بعد از آن تنقیه راس بغرغره بایارج فیقرا و مانند آن و تعدیل غذا و مداومت حمام بناشتا و تقویه
دماغ بمشمومات مثل عنبر و لادن و غیر آن و تقویه عین بر کحل الجواهر و واجبست که احتراز
از اطعمه غلیظه و حلویات و لبنیات و شراب و انبذه و دخان و تنگی جیب و بستن با لیزه و استعمال
ادهان و کثرت کلام و جماع و طول بیداری و کثرت نوم و نگاه کردن بآفتاب و آتش احتراز نمایند و این سعوط
را استعمال نمایند صفت آن کندش یک درم و صابون دو دانگ حضض یک دانگ نیم صبر چهار
دانگ کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند و ازین یک دانگ در هفت روز بنوبت
در روغن گل حل کرده در بینی چکانند صفت دوای که
خطر آورد و دماغ را پاک سازد و سبل را نافع بود کندش و قصب الذریره و گل سرخ مساوی
کوفته و بیخته مقدار نیم دانگ در بینی دمند و بعد از دفع سبل پوست بیضه مرغ ملتحم
که از داخل جدا شود بگیرند و در سایه خشک کنند بعد از آن با انیسون و قرنفل و جوز بوا
سحق کرده در چشم کشند و شیاف دینارج و تیمیم و کحل روشنائی و باسلیقون در چشم کشند
و چون سوزش دارد و بنشیند و در ماده بگشتند بعد از آن بحمام روند و اگر با سبل حرارت
باشد شیاف اسود استعمال نمایند و اگر با آن رمد حاد باشد شیافهای مبرده متخذه مطلقا
استعمال نکنند بلکه باستفراغ و جذب ماده بسافل بدن و اکحال باغبر و شیاف سماق و
تضمید عین بزرده تخم مرغ اکتفا نمایند و علاج سبل کهنه قوی لقطست و آن چنانست که
مریض را بر پشت بخوابانند و دیگری را بگویند تا جفن کرهمی و جفنش را بکشاید چنانکه
کنارهای جفن باز کرده در پیش مشاهده از اطراف و جوانب جدا کند و بست و جب
کیرند و نگاه دارند و بست ما بین بمقراض سرتیز بچینند و ابتدا از ماق اکبر و اصغر کنند و چند
بکشایند که میل بدان فرو رود و در پیش میلی بنرم بدو فرو برند و از طرف یجنبانند تا سبل ملتحمه
بر خیزد و هم از این موضع ببرند تا بماق اکبر رسد و نیک احتیاط کنند تا چیزی از اجزای چشم

بر یده نشود و نگذارند که هیچ از سبل باز ماند و الا عود کند و بعد از ان قطره آب زیره و نمک خائیده در
چشم چکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و ببندند و مریض را بفرمایند
تا هر ساعت چشم میگرداند تا التصاق نشود و روز دیگر گل سرخ را در آب بجوشانند و صاف کنند
و چشم او را بگشایند و بدان آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کرده در چشم بگردانند تا اگر التصاق
شده باشد جدا کند و روز دیگر بار آب زیره و نمک خائیده بچکانند و سه روز ببندند و بعد
نمایند بعد از ان شیاف احمر لین و اغبر و باسلیقون بترتیب میکشند تا سبل بکلی فانی گردد

باب بیست و هفتم

در دودة قمر و دودة ذرو و هست صلب شبیه بربیه در طبقه ملتحمه و
لون آن سفید یا سرخ بود و موضع آن گاه نزدیک ماق اکبر باشد و گاه نزدیک ماق اصغر و گاهی
زیر جفن و گاهی حوالی سواد عین بود لیکن کوچک و کثیر الحدد باشد در شکل حمص و از ریه منتظم
و این مرض اکثر در انتهاء رمد حاد حادث شود و سبب آن حصول فضول غلیظ است در ملتحمه و علاج
آن فصد قیفال است اگر ممتلی باشد و استفراغ بلغم اگر بلغمی باشد بعد از ان شیاف احمر لین در چشم
کشند و بقدر آب کلاب سرشته سازند و در چشم بچکانند و بمرهم مدا بچکانند و اگر با این مداوا زایل نگردد
و متغیر گردد شیاف ابیض یا شیاف احمر یا شیاف کندر استعمال نمایند

باب بیست و هشتم

در دمعه و دمعه آنست که دایم چشم تر بود برطوبت مائی و بجای نگذارد مگر بتر یا جذب یا شیر منقلب
یا غیر آن باشد و گاه باشد که رطوبت بسیار باشد و شلاء دو فان بود و سبب آن یا نقصان گوشت
ماق اکبرست از مقدار طبیعی و علاج آن ادویه منبته لحم است چنانکه در سیلان مذکور شد
و یا امتلاء راس و عین و ضعف ماسکه و هاضمه عین است و علاج آن اسهال و حجامت قفا
و فصد است اگر واجب باشد و غرغره و مشمومات و تکحیل باکحال قابضه و مقویه عین مثل
توتیای مغسول و توتیای باب هلیله بدو ورده و اکحال زعفران باشیر زنان حل کرده نافع باشد
و اگر بکنار هلیله را در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر بر شته شود و بقدر انگی زعفران بسحق
کنند و در چشم کشند دمعه و سیلان را نافع باشد و گاه هست که دمعه حادث میشود بواسطه
حرارت دماغ و عین علامت آن سرعت حرکت جفن و حمره و سعته و امتلاء عروق عین و حرارت
دموع است و علاج دمعه که ذکر بود حاد باشد زیرا که سبب آن ذوبان رطوبات بحرارت
حادثه از حرارت قلب بود و علاج آن تسکین حرارت و اکحال بدین کحل است صفت آن شادنج
عدسی مغسول و توتیای مغسول و مرقشیشا از هر یک یک درم مروارید و بسد از هر یک نیم
درم شیاف مامیثا و صبر از هر یک دانگی و نیم کوفته و بیخته استعمال نمایند و گاه هست که
حدوث آن بواسطه برودت مزاج دماغ و عین باشد که موجب انعصار رطوبات گردد چنانکه
در زمستان میباشد و دمعه عارض از خنده از این قبیل است زیرا که سبب آن فراخ شدن او عیه
و افضیه سر و سینه و تمدد اعصابست که موجب ضغط و انعصار رطوبات میشود علامت

آن برودة و غلظة دموع و بطوء حرکة اجفان و ضیق عروق و بیاض عین است و علاج آن اکتحال بکحل‌ها
حاده مثل سرود حصرم و باسلیقون و کحل روشنائی صفت کحلی که این نوع را نافع است فلفل
و فلفل هندی دارفلفل هر یک یکدرم دارفلفل دو درم زنجبیل نیم درم سرمه سیزده درم و نیم کوفته و بیخته
استعمال نمایند صفت کحلی که عضلات چشم را قوت دهد و دمعه را باز دارد توتیای هندی دو درم
سرمه یکدرم شادنج مغسول یکدرم و نیم اقلیمیا طلا چهار دانگ کوفته و بیخته در آب هلیله
و آب غوره و آب سماق پرورده در چشم کشند صفت کحلی دیگر که همین منفعت دارد استخوان
هلیله سوخته و نمک و مازو مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند **باب بیست و نهم**
در قرحه سبب قروح عین انصباب اخلاط حاده محترقه لذاعه است بر طبقات علامت آن شدة
ضربان و نخس و وجع و کثرة دموع است و قروح قرنیه بر هفت نوع است چهار نوع از آن در سطح
قرنیه حادث میشود و سه نوع در باطن آن اما آن چهار نوع که بر ظاهر قرنیه باشد نوع اول
آنست که بر سواد عین نقطه ریزه ظاهر شود که در لون شبیه بدخان باشد و آنرا قتام گویند
و نوع دوم آنست که نقطه ظاهر بر سواد عین عمیق تر و کوچکتر و سفیدتر بود و آنرا سحاب خوانند
و نوع سیم آنست که بر کناره سیاهی چشم که آنرا اکلیل السواد گویند ظاهر گردد و اندکی قرحه بر بیاض
ملتحمه نیز باشد و آنرا اکلیلی خوانند و بزبان یونانی ارغیمون یعنی دو رنگ زیرا که آنچه در ملتحمه
و بیرون اکلیل بود سرخ نماید و آنچه درون اکلیل و قرنیه باشد سفید و نوع چهارم آنست
که بر ظاهر حدقه مجوف و عمیق شود و کوچک پیدا گردد و این نوع را صوفی و احتراقی گویند و اما آن سه
نوع که در باطن قرنیه باشد یکی آنست که عمیق و ضیق و باللسع و صالح اللون باشد و شبیه بجاورس
بود و آنرا بیونانی بوثریان گویند یعنی حب و نوع دوم آنست که فراخ‌تر از نوع اول بود و عمق آن
کمتر باشد و آنرا لحافی خوانند و نوع سیم آنست که وسخ و خشکریشه داشته باشد و آنرا احتراقی گویند
و این نوع بدترین انواع قرحه است و در تنقیه آن مخاطره بود و منجر بسیلان رطوبات عین گردد
و علاج آن فصد قیفال و صافن و حجامت ساقین و تنقیه بدن و دماغ است بدفعات بمطبوخات
و ملینات و نقوعات مناسب آن مثل مطبوخ هلیله و نقوع فواکه و مانند اینها و تلطیف تدبیر
و جذب ماده باسافل بدن و تقطیر شیر دختران و لعاب حلبه مغسول یا لعاب تخم کتان
مغسول در چشم تا آن زمان که مده ظاهر شود بعد از آن تکحل بشیاف ابیض یا سفیده تخم مرغ و
شیر دختران کنند و اگر مده غلیظ و کثیر باشد [illegible] حرارتی نبود
شیاف کندر استعمال نمایند و بعد از آن که مده پاک شده باشد شیاف [illegible] بکشند تا جفن
پر شود و بروید صفت کحلی که همین منفعت دارد شادنج مغسول ده درم [illegible] برود
از هر یک یکدرم [illegible] نیم درم مروارید ناسفته نیم درم کوفته و بیخته
[illegible] استعمال نمایند و اگر قرحه وسخ باشد لعاب حلبه مغسول و عسل بچکانند و اگر قرحه

در جانب

در جانب یمین باشد مریض را بر جانب یسار خوابانند و بعکس و واجب است که از حرکات
مثل قی و عطسه و آواز بلند و از غضب و از سکر [illegible] و امتلا و حمام و اغذیه مالحه و حریفه
و مسخنات و مبخرات اجتناب نمایند **باب سی ام** در بثور حادث در قرنیه سبب حدوث
آن رطوبتی مجتمع است در میان قشور و طبقات قرنیه و بثور مختلف بحسب موضع و بحسب ماده و
قلت و کثرت و حدت و عذوبت و ملوحت و رقت و غلظت قوام اختلاف بحسب موضع چنانست
که بثره که در زیر طبقه اول باشد سهل و اسلم است و لون آن سیاه و صافی نماید و بثره که در زیر
طبقه سیم باشد در وجع و آفت اکثر و اعظم بود و لون آن سفید نماید و بثره که در زیر طبقه دوم
باشد در مخاطره و وجع و لون و صفا میانه بود و اختلاف بحسب ماده در قلت و کثرت چنانست
که هرگاه که ماده کثیر و با حدة باشد وجع و ضربان و آفت اشد و اعظم بود و اگر ماده غلیظ و قلیل بود
بر خلاف آن باشد و اگر ماده عذب بود سوزش کمتر باشد و سلیم العاقبة بود و اگر ماده صالح باشد
باشد [illegible] آن موضع را بسوزاند و سوراخ کند لیکن اگر آن سوراخ کوچک بود و از نقب چیزی بیرون نیاید
باشد امید سلامت بود و اگر بعد از نقب [illegible] آن بود آفت عظیم باشد و بیم زحمت بود و فرق
میان خروج بثره و قرحه آنست که بثره در ابتدا خروج مانند نقطه سرخ نماید و قرحه در ابتداء
خروج سفید علاج آن در ابتدا قطع ماده است و جذب آن باسفل بدن بفصد و اسهال و
تلطیف غذا و استعمال شیاف ابیض با زرده تخم مرغ [illegible] و اگر وجع عظیم باشد شیاف
ابیض افیونی با شیر دختران بچکانند و بعد از آن شیاف ابیض کندری استعمال نمایند و در انحطاط
شیاف احمر لین و اگر مزمن گردد و بتحلیل [illegible] کثیرة التحلیل مثل کحل روشنائی
و شیاف محللات استعمال نمایند **باب سی و یکم** در بیاض سفیدی که در چشم
ظاهر شود بر دو نوع است یکی رقیق که بر سطح ظاهر قرنیه حادث شود و آنرا اثر و غمام و سحاب
گویند و دوم غلیظ قایم که در عمق قرنیه باشد و آنرا بیاض مطلق خوانند [illegible] هر دو نوع اگر قرحه
و بثره بود [illegible] اثر قرحه بود باقی میماند و علاج ندارد و اگر حدوث
آن بعد از رمد باشد یا بعد از شقیقه و صداع شدید بود علاج آن بعد از زوال بقایا اگر رقیق
بود استحمام است و دوام [illegible] بیاض [illegible] با یکدیگر اول
[illegible] بیاض [illegible]
حمام یا بعد از خروج از حمام [illegible] شقایق النعمان [illegible]
[illegible] در چشم کشند و اگر غلیظ باشد [illegible]
[illegible] اکتحال [illegible] مثل کحل روشنائی و شیاف [illegible] استعمال
نمایند و اکتحال [illegible]

کهنه یا پوست تخم مرغ مکلّس یا نبات مساوی یا سرکین خطاف بعسل سرشته نافع باشد صفت
کحلی که بیاض را تنک کند و چنانچه بیاض شاید سازد و اقاقیا از هر یک یک درم قلقند نیم درم کوفته
و بیخته با آب شقایق بسرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بکوبند و باز با آب شقایق بسرشند
و چند نوبت بدین دستور عمل فرمایند و بعد از آن شیاف سازند و در چشم چکانند صفت
کحلی دیگر که همین منفعت دارد سرمه اصفهانی سه درم مروارید ناسفته و زعفران از هر یک
یک درم مشک نیم دانگ و کافور ریاحی از هر یک دانگی در دو و جوزی روغن زیتون ده درم کوفته و بیخته
استعمال فرمایند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد در چشم چکانیدن بیاض و زرقه را تنک کند
صفت کحلی که بیاض را قلع کند بالجرب محقق [illegible] نبات از هر یک سه درم وج و ملح [illegible]
از هر یک ده درم وج و مامیران را کوفته در نیم من آب بجوشانند تا پنجاه درم باز ماند پس پالایند و
داروهای دیگر را کوفته و بیخته بدان بسرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره سلایه کنند
و هم بدین آب بسرشند همچنین تا چهار نوبت بعد از آن کوفته و بیخته استعمال فرمایند صفت
شیافی که بیاض صبیان را نافع باشد [illegible] دم الاخوین [illegible] صبر و سرمه اقلیمیا نقره [illegible]
کوفته و بیخته با آب خالص شیاف سازند و استعمال فرمایند والله اعلم باب سی و دوم
در کثرة المدة و آن احتباس مده است در زیر طبقه قرنیه و این علت بر دو نوع است یک نوع آنست
که آنرا [illegible] موسوم [illegible] قرنیه کرفته باشد و در شکل مشابه ظفر بود و نوع دیگر آنست که ماده منبسط
بود و جای بسیاری کرفته باشد چنانکه کاه باشد که سواد عین را تمام بپوشاند و سبب حدوث
آن یا قرحه ایست حادث شده و تحت قرنیه که منفجر شده باشد تا مده را مندفع سازد یا اصل حیست
شدید که طبیعت فضله را بدین موضع مندفع ساخته باشد و اینجا ساکن کشته و یا رمدیست
شدید رطب که فضله خود را متحلل نساخته باشد و بدین موضع [illegible] کشته و تحت قرنیه ساکن کردد
علاج آن اولا تنقیه بدن و دماغ است بحب بنفشه یا حب ایارج بعد از آن استعمال اکحال [illegible]
منضج محلل که تحلیل [illegible] مثل شیاف ابیض [illegible] و ابیض کند ری و ذرور
ملکایا و ذرور اصفر و شیر دختر و لعاب حلبه مغسوله و بزر کتان مغسول و چون بنیاد نضج
کند شیاف کندر و شیاف احمر لین استعمال فرمایند و اکر بامثال اینها متحلل نشود مرقشیثا
و اقلیمیا نقره با شیاف در ده بکشند و اکر بدینها نیز تحلیل نیابد شیاف حلبت و شیاف [illegible]
[illegible] استعمال فرمایند و اکر بدین نیز زایل نکردد علاج آن قدح است چنانچه
در نزول الماء مذکور است باب سی و سیم در سرطان عین و آن ورمیست
صلب حادث در طبقه قرنیه و سبب آن انصباب سوداء محترقه صفراست بدان موضع و علامتش
شقه و وجع و تمدد در عروق عین و حمرۀ مایل بسواد و نخس شدید منتهی بصدغین و صداع

و سقوط شهوة طعام است و این مرض را برء نیست و علاج ندارد لیکن علاج تسکین وجع و توقف
مرض بفصد قیفال است و تلیین طبیعت است بماء الجبن و تکحیل بشیاف ابیض با سفیده تخم مرغ صفت
کحلی نافع توتیا و شادنج مغسول و نشا است از هر یک یک درم شیاف مامیثا و کل مختوم از هر یک
نیم درم مروارید ناسفته دو دانک [illegible] استعمال فرمایند و [illegible] و خیار زه و عنب الثعلب
با روغن بنفشه را دائم در پیشانی چشم ضماد کنند و تناول شیر تازه و اغذیه معتدل جیدة الکیموس
مثل ماش مقشر با مغز [illegible] کوشت بره یا بزغاله [illegible] اسفاناخ و کدو نافع باشد و زرده و سفیده
مرغ هر دو با روغن کل بر پیشانی چشم ضماد کردن و آب کشنیز تر با شیر زنان قطور ساختن مسکن
وجع باشد باب سی و چهارم در نتو قرنیه فرق میان نتو قرنیه و بثره حادثه
در قرنیه آنست که نتو صلب باشد و چون میل بدان مالند فرو ننشیند و بثره با دمعه و ضربان بود علاج
تنقیه بدن است از اخلاط غلیظ [illegible] بعد از آن اکحال قابضه مثل شادنج [illegible] مغسول و سرمه
اصفهانی مساوی کوفته و بیخته استعمال فرمایند و [illegible] کحل الملک [illegible]
جوشانیده باشند بدارند و چشم را برفاده ببندند تا باز نشیند و اکر باینها زایل نکردد شیاف [illegible]
و شیاف اخضر و برود حصرم بکشند صفت شیافی که نتو دفع کند و چشم را قوت دهد نوشادر
و زعفران از هر یک دو درم فلفل سفید نیم درم سنبل یک درم اقلیمیا نقره کوفته و بیخته با آب بادیان
بسرشند و شیاف سازند باب سی و پنجم در نتو عنبیه و آن نتو طبقه
عنبیه است در وقت انخراق قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا جراحت یا فصد و آن بر چهار
نوع است نوع اول آنست که قرنیه شکافته شود و اندکی از عنبیه بلند کردد و از آن شکاف بیرون
آید [illegible] مشابه سر مور بود [illegible] راس النمل [illegible] کویند و هر که در آن نکاه کند [illegible]
[illegible] میان آن و بثره آنست که [illegible] در سواد [illegible] عنبیه بود
و در [illegible] صغیر [illegible] باشد و بثره بر بیاض چشم بود [illegible] کشته
باشد نوع دوم آنست که عنبیه زیاده از نوع اول بیرون آمده باشد و شبیه بسر مکس بود و
[illegible] نوع سیم آنست که نتو زیاده از آن باشد [illegible]
نوع چهارم آنست که اعظم از عنبیه بود [illegible] از اجفان [illegible] انطباق کردد
[illegible] علاج آن
ما دام [illegible] علاج قرحه [illegible] از فصد و حجامت و تلیین طبیعت و تنقیه
بدن و دماغ [illegible] قرنیه [illegible] غلیظ
محکم ببندند و شیافها باستعمال فرمایند بعد از آن [illegible]
مثل شادنج مغسول و اقلیمیا نقره [illegible]
[illegible] چشم چکانند [illegible] نافع باشد

و در نوع سیم و چهارم سبب ماندن چشم کردن آن بحجر ورم ماده ورم بود یا خون بطران
مرهم صلابت کرده بس سالی بود و ریمان رفادة بهنند و بر پشت چشم بندند چون کشته باشد و بر ماده
باز نکردن از جهت تحسین عین و عدم فتح منظر بیند و آن چنان باشد که ریمانی را ببوزن و در زیر
نو کشنده و ریمانی دیگر را گرد اگرد آن بر بندند و اندکی بکشند و ببندند و زرد رود رمی یا ماء المخ
مغسول یا مرهم مغسول بر آن افشانند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم ضماد کنند و شیاف
ابار بکشند **باب سی و ششم** در انتشار و اتساع انتشار آنست که ثقبه عنبیه
اوسع از مقدار طبیعی شود و نور باصره منتشر گردد و اتساع باصطلاح قدما مرادف اوست و نزد متأخرین
فرق میان ایشان آنست که اتساع در عنبیه حادث میشود و انتشار در نور بصر و اتساع مرض باشد
و انتشار عرض و سبب آن یا اسباب بادیه است یا خلط غلیظ یا بخارات حاده غلیظه یا کثرة رطوبة
بیضیه یا یبوست عنبیه یا ورم حادث در عنبیه اما انچه از اسباب بادیه است مثل ضربه و صدمه
و امثال آن بعین که طبقه عنبیه را ممتد سازد و ثقبه را فراخ کند علاج آن فصد قیفال و حجامت ساقین
و حقنه لینه است و استعمال مبردات و تقطیر شیر زنان یا خون فرخ و رسیحه در چشم و در ابتدا تضمید
عین بصندل و شیاف مامیثا با آب برگ بید یا آب کاهو یا باقلاء مقشر یا لب برگ خرفه و در انتها تضمید
به بنفشه و خطمی و آرد باقلاء مقشر با زرده تخم مرغ و در انحطاط و تسکین وجع با بابونه و موم سفید و
روغن گل اضافه کنند و بعد از نزول ورم باسلیقون و کحل روشنائی در چشم کشند و از اطعمه غلیظه
و جماع و نگاه کردن بروشنائی و خواب کردن بر ظهر اجتناب نمایند و اما انچه سبب آن خلط غلیظ
یا بخارات حاده غلیظه است که از دماغ بعنبیه منصب شود و ثقبه را فراخ سازد و مرض آن بعد از
حدوث صداع یا سرسام یا مانند آن میباشد و علاج آن بعد از معالجه امراض مذکوره تنقیه دماغ بحب
قوقیا و اکتحال عین است بشیاف ... و اما انچه سبب آن کثرة رطوبة بیضیه است که عنبیه را از جهت
بسازد و ثقبه را فراخ کرده باشد علامت آن امتلاء و عظم عین و کثرة دموع و اشتداد آن در شب و بعد از
اکل و خواب و خفت آن در حالت تجوع و ریاضت است علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحبوب
و ایارجات و غرغره و تقلیل غذا و اکتحال بشیاف اسفیذاج و شیاف حلتیت و بخور آب
شود یا سرکه سی و اما انچه سبب آن یبوست طبقه عنبیه است که آنرا باطراف ممتد سازد و
یبوست در رطوبه بیضیه نیز پیدا شود و ثقبه را فراخ کرده علامت آن آنست که سواد عین کوچک
شود و در حالت تجوع و ریاضت و تحلل و استفراغات اشتداد کند و بعد از اکل و نوم خفت یابد
و علاج آن ترطیب بدن و دماغ است باستحمامات مرطبه و تدهین راس با دهان بارده رطبه
و دوشیدن شیر دختر ... و تقطیر روغن بنفشه یا دلم و شیر دختران در چشم و اما انچه
سبب آن ورم حادث در عنبیه است علامت آن صداع و دمعه و وجع و ثقل و حمرة عین است
و علاج آن فصد قیفال و تلیین طبیعت و اکتحال بشادنج مغسول و بستن رفادة بر عین باشد

باب سی و هفتم در ضیق ضیق آنست که ثقبه عنبیه تنگتر از معتاد باشد
و آن بر دو نوع است طبیعی و عرضی اما انچه طبیعی بود محمود و پسندیده است زیرا که نور باصره
مجتمع باشد و در بینائی قوی بود و اما انچه عرضی بود محمود نیست و بدتر از انتشار است و سبب
آن یا رطوبت غالبه است بر طبقه عنبیه که آنرا مسترخی سازد و ثقبه را تنگ کرده باشد مثل الغربال
خشک چون آنرا تر کنند اوراق مسترخی گردد و ... تنگ علامت آن علامات غلبه
رطوبت و علاج آن استفراغ بدن بحب ایارج و حب قوقایا و تدهین راس با دهان مسخنه و اکتحال
بشیاف زعفران صفت آن اشق و زعفران و زنگار از هر یک یک درم اقلیمیا زعفران چهار درم
کوفته و بیخته شیاف سازند صفت اخلاط زعفران صبر و مر و شیاف مامیثا و کل بریخ و قاقیا ستر
و صمغ عربی و زعفران مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند صفت دارویی که مستعمل ...
دارد اشق و زعفران از هر یک دو مثقال زنگار نیم مثقال صبر الصب سه مثقال صمغ عربی
یک مثقال کوفته و بیخته بعسل بسرشند و استعمال نمایند و یا یبوست و نقصان رطوبة بیضیه است
که بواسطه آن نقصان مر عنبیه کم شود و چشم کوچک گردد علامت آن آنست که صاحب این مرض ...
شکل و رنگ تنگ کرده و از اشخاص بغیر از اشیاء تنگ بیند و این علت اکثر بعد از ... واقع میشود
و حدوث آن بعد از سرسام حار بیشتر میباشد و علاج آن استعمال مرطبات است از قطورات و سعوطات
و نطولات و توسیع دماغ بغذای مرطب و حمام مرطب و در آب ... گرم نشستن و در
میان آن چشم باز کردن نافع باشد **باب سی و هشتم** در خیالات خیالات
آنست که در برابر چشم الوان و اشکال مثل پشه و مگس و موی محسوس شود و سبب آن یا بخارات
متصاعده است از معده علامت آن آنست که خیالات در هر دو چشم باشد و در لون و مقدار و زمان
هر دو متساوی باشند و بعد از امتلاء و بخار ... کنند و بیشتر گردد و در حالت جوع و خلو معده
خفیفتر باشد و کمتر شود و در چشم کدورتی نبود و بعد از قی ساکن گردد و علاج آن تنقیه معده است
بقی و اسهال بحبوب منقیه آن مثل حب شبیار و حب قوقایا و استعمال اطریفلات و اکتحال ...
عین مثل ذرور رمادی و غبار لولوی و یاقوتی ... غیر شفاف است در میان رطوبة جلیدیه
و بیضیه علامت آن آنست که اکثر در یک چشم باشد و اگر در هر دو بود در لون و زمان و قوام
و شکل مختلف شود و دایم بیک حال بود و بعد از تنقیه معده ساکن نشود و لا یزال که ... در
بعضی زیادت کرده و این نوع منتظر نزول ماء است لیکن اگر ... مستحکم شود و نزول آب نشده
باشد از آن ایمن باید بود علاج آن ... تنقیه بدن ... با ایارجات و حبوبات منقیه مثل
حب ایارج و حب ذهب بعد از آن تنقیه راس بغرغره با ایارج فیقرا و ماء العسل و سعوطات و
مصوغات بعد از تنقیه تکحل با اکحال جالیه ملطفه آب ... شیاف ... و باسلیقون و شیاف
اصطفطیقون و شیاف حلتیت و زهره افعی یا زهره خوک با عسل یا زهره کفتار یا زهره کرکس

اقلیمیا زعفران چهار درم

مثل دم

و اسطفطیقون

تا لعاب دهن ماهی که آن را شیوط گویند صفت شیافی که در این باب نافع است توتیای سفید ده درم فلفل
پنج درم انزروت یک درم با آب ترب شیاف سازند و اکتحال بآب بیاض تنها یا با عسل و حلتیت با عسل
و روغن زیت کشیدن تنها و رفع محرق مثل غبار بحجف آب بود سکنجبین و دارفلفل با آب افضل از جمیع
اینها است و اکتحال بعصاره شقایق تنها و سه درم بی باب الف افتتاح القار و سلاب تخفیف آب کند
و اگر نعنغاه آن در روغن زیت کنند تا که همی بپزند و صاف سازند و در آن آب حل کنند
و در چشم کشند نافع و لکن آب خلاص یابند و سعوط کردن زهره خروس با شونیز و استعمال شمومات
حاره خصوصا مرزنجوش و یاسمین و تناول اطریفلات و معجون نجاح نافع بود و تقلیل غذا و اقتصار
بأغذیه مجففه مثل کباب و طعام قلیه و اجتناب از اطعمه بارده رطبه خصوصا ماهی و لبنیات و فواکه
و بقول و امراق و لحوم غلیظه و تغلظات و کثرت شرب آب و از امتلا و تخمه و طعام شب اکثار و از جماع
و حمام و شرب شراب و جمیع مبخرات واجب دانند و گاه هست که خیالات بواسطه قوه حس
بصر حادث میشود علامتش قوه ابصار و سلامت حواس و صحت و صفا عین است و علاجش
تغلیظ تدبیر و تخدیر حس است بتناول هریسه و کله و کاهو و خشخاش و گاه هست که حدوث
آن بسبب سوء المزاج است که غالب اجزاء معتدل رطوبات عین شود و آن یا از دخان یا سکر بواسطه
تغلیظ و تکثیف موجب تغیر لون و انا لا اشفاف گردد و بعضی آن اجزا سیاهی مرئی شود یا آنکه زرد
که موجب خیالات رطوبات گردد بواسطه تجفیف آن هوا که مخالط رطوبت باشد حادث شود و
سبب عدم اشفاف گردد و باید دانست که بسبب جمع اجزا و تکثیف مزیل اشفاف شود علامتش
آنست که بعد از امراض دماغی یا ... حادث شود و در قوه باصره ضعیفی بود و در چشم مرضی ظاهر
نباشد و علاجش ... است باستعمال اکحال و شیافات مناسبه آن و تلطیف تدبیر ::

باب سی و نهم در نزول الماء آب رطوبتیست غریبه که در ثقب عنبیه میان
رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و مانع دیدن گردد و بسبب نفوذ اشباح به بصر چنانچه
مذهب طبیعیین است یا خروج نور بصر است چنانچه مذهب ریاضیین است و جمهور اطباست
و سبب حدوث آن یا امر خارجیست مثل ضربه واقعه بر راس که بواسطه آن دماغ از جای خود
بجنبد و چیزی از رطوبات مختلفه در بطون دماغ روان شود و بعصبه مجوفه منصب گردد و بچشم
نزول کند و در میان قرنیه و بیضیه بایستد و یا امتلاء بدن است از رطوبت که از آن بخارات غلیظ مرتفع
گردد و در ثقب بماند و رطوبت غلیظ شود و یا ضعف ... شده که بواسطه ... مثل اخلاط
شود و رطوبت را ... سازد و گاه باشد که ... آن اخلاط بسبب ... مجری را وسیع سازد و رطوبات
فاسده از شراین یا از عصبه مجوفه بچشم نازل گردد و علامت ابتدای آب خیالات مذکوره منتشره
بناست یا احساس کند رقت در عین و علاج آن در ابتدا بعینه علاج خیالات مذکوره است
و چون مستحکم شود و مانع دیدن گردد سعی تام علاج آن قدح است اگر قابل قدح باشد و علامتش

و چون قابل قدح است

آنست

آنست که مثالی معتدل القوام بود که لون آن مایل بسفیدی مثل لون هوا باشد یا مانند مروارید سفید
و روشن و درافشان بود و چون انگشت بر جفن نهند و بفشارند زود متفرق شود و باز مجتمع
گردد و مریض احساس روشنائی آفتاب و چراغ کند و چون یک چشم بپوشند حدقه چشم دیگر
که مفتوح باشد فراخ گردد بخلاف آنکه سده در عصبه مجوفه باشد که در آن حدقه چشم مفتوح
و فراخ نگردد و علامت دیگر آنست که ... بپوشد تا مریض چشم باز کند و ... بچشم آن نهند
و بدهن باد گرم بدان دمند ... بر دارند و گاه اگر لون آب ... باشد و لون آن
نیکو بود قابل قدح است و الا نه و آنچه قابل قدح نباشد هیچ نوع است غمامی و زیبقی و جصی
و آنچه مختلف و منتشر و رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و علاجش تلطیف و تقلیل غذا و تلطیف
غذا و اطعمه غلیظه و بقول و خوردن ماهی و ترک شراب و جماع و حمام و استعمال اکحال ملطفه
مثل شیاف حرارات قابل قدح گردانیدن ممکنست الا رقیق منتشر که آن بتغلیظ تدبیر و خوردن
ماهی قابل قدح توان گردانیدن و باید که چون آب تمام نزول کند و قابل قدح باشد بروی قدح کنند تا
غلیظ و تیره نگردد و در زمستان ... و در تابستان گرم قدح نباید کرد بلکه وقتی باید کردن که هوا
معتدل باشد و مریض را ... و سعال نبود و ... و فساد اخلاط و امتلاء در بدن نباشد بعد
تنقیه بدن و دماغ ... فرستند تا باب نیم گرم ... بعد از استحمام قدح کنند
شراب سیب ... تا از غثیان و قی ایمن باشد و باید که روز ... معده او ممتلی نباشد
و در آن روز ... نباشد و ... باشد و مریض ... روشن روی بجانب آفتاب کند
و ... بر بالش ... و کحال ... که مرد دو زانو ... دست راست ...
... که با چیزی بلند نشسته ... مریض ... چشم را
که قدح خواهد کرد ... محکم ببندند تا از جای خود حرکت نکند و این چشم که قدح خواهد کرد بجنبد
و ... بگوید که نظر بسوی ماق انسی ... کند پس مهت را از جانب ماق وحشی در میان ملتحمه
فرو برد و اگر مهت فرو نرود ... مهت را ... فرستد و ... با انگشت ابهام
و سبابه جفنها را و حدقه را نگاه دارد تا چشم نتواند که حرکت کند و چون مهت فرو رود نگاه دارد تا بجای
ایمن گردد آنگاه بعد از آن مهت را برابر حدقه آورد و از آن در نگذراند پس مهت را با آهستگی بگرداند
تا آنکه بیند که سر مهت بالای آب رسید دنبال مهت را اندکی بالا برد تا آب با سر مهت فرو نشاند
و چون بیند که آب فرو نشست و ... عنبیه آشکار شد صبر کند و مهت را ... بیرون نیاورد
و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید باز بنشاند ... بسیار باشد که ... عنبیه ... بود و آب باز شود
جذب کند و نیز باشد که آب غلیظ تر یا رقیق تر بود و دشوار فرو توان نشاند و اگر آب جمع نشود ...
و نشیند دنبال مهت را بر ملتحمه بجنبانند تا از ... ملتحمه ... خونی بدان ... فرو رود
و ... شود و ... نشسته و باز نگردد و ... کیسه نرم کند و بر چشم

نفعه تا آن خون را تنقیه کند و چون آب را بکشاید بعد از آن آهسته‌گی بیرون آورده و در
حال زرده تخم مرغ با روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و هر دو چشم را بر قفا ببندند و بیمار را در
خانه تاریک بر قفا خوابانند چنانکه سر او هیچ طرف میل نکرده باشد و دو روز همچنان بسته
دارند و چیزی که بطلوع خواب آید بخورند و از جنبانیدن پرهیز کند لیکن اگر زرده تخم مرغ نیم پخته دهند
شاید و سر روی و بحش نکوید و حرکت نکند و خود را از عطسه و سرفه نگاه دارد و اگر عطسه آید
سر بینی را بمالد و اگر بیرون خواهد کرد اندکی جلاب با روغن بادام بنوشد و بعد از دو روز
چشم را بکشاید و بالحله گل مرغ و روغن چون شاید باشد بشوید و هر روز نوبت زرده تخم مرغ
با موم روغن ضماد کنند و چون بدانند که چشم بسلامت است پرده سیاه پیش چشم فرو گذارد و از حرکات
و اعراض نفسانی احتراز نماید و هر روز چشم را بگلاب نیم گرم آهسته‌گی بشوید تا آنکه اثر جراحت از وی
تمام زایل شود و بعد از نه روز شیاف معمول با شیر بکشد و مدت چهل روز در نور نظر کند و اگر درد
عظیم باشد ضماد بابونه و افیون کوفته در شیر زنان و روغن گل حل کنند و بعد از آن بر پشت
چشم طلا کنند. **باب چهلم** در ذهاب قوت بصر و دو نوع است اصلی و عارضی
و سبب اصلی یا کثرت روح باصره است یا صفا و نورانیت آن و یا عظم رطوبت جلیدیه یا نتوّ آن یا قلت
رطوبت بیضیه یا صفای آن یا قلت سواد عنبیه و سبب عارضی یا نتوّ رطوبت جلیدیه است
بواسطه زیادتی رطوبت زجاجیه یا ورم حادث در طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه منضغط
شده باشد و بعد از آن علامتش درد و رمص و شدّت الم و علاج آن فصد قیفال اکحل
ساق و تلیین طبیعت بحقنه لینه و تقلیل غذا و تکحیل مثل شادنج و دار فلفل و زنجبیل و زبد البحر
و هلیله زرد و اگر مزاج بارد باشد با اشیای بارده مثل توتیا و طباشیر و صمغ عربی و اگر مزاج
حار باشد و تسعیط به روغن گل در مزاج حار و بارد نافع است و یا تغییر مزاج طبقه عنبیه است
از رطوبات غلیظه که بواسطه آن سواد عنبیه ظاهر نباشد چنانکه در صبیان واقع میشود
و این نوع را برص العین گویند علامتش عدم اسباب نوع اول ... علاج آن استفراغ بدن
و دماغ با ایارجات قویه مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و غرغره و تعطیس بمسخنات و تبدیل
مزاج بمعاجین حار و تکحیل بزعفران و روغن آن و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست
انار شیرین و عصاره پوست جوز تر و عصاره برگ انجیر نافع بود و اگر فندق را با میوه بادام و
زیتون بسایند و بر یافوخ صبی طلا کنند دفع زرقه کند و این از مجربات است و اگر میل را
در میان حنظل تر کنند و در چشم ازرق کشند سیاه کند و گفته‌اند که قوت این مجربات است
کرا اگر در چشم گربه کشند سیاه چشم گردد. **باب چهل و یکم** در ضعف
بصر سبب ضعف بصر یا سوء المزاج ساذج است یا مادی یا مشارکت معده یا کدورت رطوبت
بیضیه یا کدورت رطوبت جلیدیه اما آنچه سبب آن سوء المزاج ساذج است یا حار است که لطفا

بصر را

بصر را گرم سازد و تخفیف رطوبات کند و بسبب آن روح باصره کم شود علامتش عدم رؤیت
اشیای بعیده و قلت سیلان رطوبات از چشم و بینی و دهن و وجع و اشتداد آن بعد از امتلا
و ریاضات معتدله و در حالت جوع و تخفیف آن بعد از اکل و نوم است و علاج آن تناول
اغذیه و اشربه مرطبه است و ... و تسعیط با دهان بارده مرطبه و تقطیر روغن بادام با شیر دختران
در چشم و یا بارد است که موجب تکثیف و انجماد رطوبات گردد و روح باصره را کثیف و غلیظ گرداند
علامتش صغر حجم و جفاف و بطوء حرکت است علاج آن تبدیل مزاج دماغ است با اغذیه و سعوطات
و ادهان و نطولات حاره و تکحیل باشیاف اخضر و اصفر و اما آنچه سبب آن سوء المزاج مادی است
یا حار رطب است که موجب تخلخل رطوبات و امتلای عین از فضول شود علامتش آن حمرت و انتفاخ عین و تمدد
عروق است و علاج آن فصد قیفال و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تکحیل بتوتیای ... خوب بود
با هلیله کوفته و بخور بگلاب ... و اجتناب از اغذیه مثل اللحم و حریف و مسخنات و یا بارد رطب است
که ترطیب دماغ و تغلیظ روح باصره کند و آلات بصر را متغیر گرداند علامتش آن ... اشیاء و ثقل
و عظم چین و در معده و رمص و کدورت بصر و عدم وجع و حمرت و اشتداد آن بعد از اکل و نوم و تخمه
علاج آن تنقیه دماغ بحبوب ... و مضغ وج و مصطکی و تکحیل باسلیقون و کحل روشنائی
و کحل عزیزی و توتیای مغسول ... یا آب ... و اما آنچه بمشارکت
معده است بدانکه علت در چشم باشد علامتش آن است که دائمی نباشد بلکه در حالت امتلای معده
و تخمه باشد و در حالت جوع مطلقا ضعفی در بصر نباشد علاجش تنقیه معده است بمستفرغات
مخصوصه آن و تقویت معده بجوارشات مقویه و اما آنچه سبب آن کدورت رطوبت بیضیه و قلت اشفاف
است حدوث آن یا از تسلط ابخره اخلاط سوداویه است بر بدن که از آن بخارات غلیظه سوداویه متصاعد
بدماغ و در بیضیه نفوذ کند و بواسطه غلظت و سودا بیضیه را تیره سازد و یا از کثرت استفراغ و افراط
جماع است که موجب تخفیف رطوبات و تکثیف و عدم اشراق و نورانیت بیضیه گردد و یا از امتلاء و افراط
طعام و مداومت ... است که احداث رطوبات غلیظه کند علامتش آن است که مریض در پیش چشم خود
غشاوی سیاه مینید ... علی ما مر ... و علاجش ...
در ... باشد علاجش ... تقویت و تبدیل مزاج ... اسباب است و ... استفراغ بدن
بمطبوخ افتیمون و ماننده آن و اما آنچه سبب آن کدورت رطوبت جلیدیه است که بواسطه اجتماع رطوبات
عفن سودا و ... دماغ و سیلان ... علامتش آن است که ... زیاده
شود ... بچشم ... علامات ... ظاهر باشد ...
منکوس زایل گردد و علاجش استفراغ سودا است و تلطیف تدبیر ... ضعف
بصر حادث میشود بواسطه ضعف حرارت غریزی و فساد رطوبات و کثرت بخارات ... ضعف
مزاج دماغ و قوت حساسه و آن را علاج نیست ولیکن از آن جهت توقف ... و عدم ازدیاد علاج آن

٢١٧ تنقیه دماغ است از رطوبات فضلیه و کحل بکشند باکحال الجالیه مثل شادنج و زبد البحر و عظام
نرد و قوارچینی و بکشند دیگر با دویه مقویه مثل توتیا و سمرو و مانند آن و نوشیدن شراب افسنتین
و سکنجبین عنصلی و دارچینی و جمیع ملینات و مقطعات فضول کرده معده است مانع بخارات
معده و دافع مضرة رطوبت باشد و چشم بر بخار آب گرم داشتن و سر و ریش را هر روز چند نوبت
شانه کردن خصوصا بامداد و روغن بنفشه بادام در بینی چکانیدن و مالیدن اطراف و در سبزه
و آب روان نگاه کردن و سر در آب صاف فرو بردن و در میان آب چشم باز کردن خصوصا اجوا …
نافع باشد و مداومت اکحال الحصف … قوة بصر کند و آب بادروج … با انکی
جادشیر و آب پیاز با عسل و مالیدن بادروج کوفته و پخته در چشم کشیدن بصر را قوی کرداند و خوردن
شلغم خام و پخته بصر را قوی دهد چنانکه گفته‌اند من اکثر الشلجم نیا و مطبوخا و علیه بصره و ان
کان قد ذهب الذهاب و از ادویه مقویه بصر توتیاست و بهتر خصوصا محرق و مغسول و دار فلفل
نانخواه و سنبل و صبر سقوطری و زیت کهنه و جوز بوا و پوست فندق سوخته و مرارات … آب
راز یانه تر و آب خوره و آب ترب جبلی باشد و واجبست که در جمیع انواع ضعف بصر از امتلاء و
تخمه و عشا و مستی و گریه و غبار و دخان و جماع و فصد و حجامت خصوصا از قفا و از جمیع استفراغات
و افراط نوم خصوصا بعد از امتلاء و کثرة یقظة و خواندن خطوط دقیقه بافراط و بر قفا خسبیدن
و در و بیاد کردن و نگاه کردن بقرص آفتاب خصوصا در وقت کسوف و نظر کردن در برف و چیزهای
سفید و … و تناول مغلظات دم و از مبخرات و مجففات مثل عدس و بادروج و شبت
و باقلا و ترب و بزرگتان و کاهو و شبت و خرفه و زیتون و کندنا و سیر و پیاز و کرنب و …
حلبه و جمیع ما و اطعمه مالحه و اغذیه غلیظه و حریفه اجتناب نمایند و جالینوس گفته خوردن
کاهو بصر ضعیف را قوی کرداند و قوی را ضعیف **باب چهل و دوم** در عشا و آن
آنست که روز چیزی ببیند و شب نبیند و آن را شبکوری گویند و سبب آن از تقلع بخارات غلیظه است
کرده و روح باصره را غلیظ و کثیف و تیره کرداند و روز چون بواسطه ضوء آفتاب و حرکة یقظه بخارات
مذکوره لطیف میشود چیزی توان دیدن و شب بواسطه برودت هوا و سکون و ظلمت انجره مذکوره
متکاثف و غلیظ میگردد نتوان دیدن علاج آن استفراغ رطوبت مولده بخارات مذکوره است
با ایارجات و حبوبات و غرغره با ایارج فیقرا و عسل و تعطیس بفلفل و کندش و چند بیدستر
و عسل و صبر و تلطیف تدبیر و اجتناب از طعام شبانگاه و تناول شراب زرد و … سفوف
مرکب از … و عسل با آب کوفته و بخیع شراب کهنه بعد از هضم طعام و استعمال لطوخات
ملطفه محلله و اکحال با … حارات و کحل در شیاف و … نافع باشد و کشیدن
خون کبوتر و کبد بز و … گرم در چشم فایده دهد و زهره بز کوهی و زهره کبد با آب
راز یانه تر در چشم کشیدن عشا را زایل کرداند و اگر جگر بز را کباب کرده بر نمک و بر آتش نهند

و دار فلفل

٢١٨ و دار فلفل و نمک هندی سوده بر تیغ که از آن بخار آید افشانند و در چشم کشند و در حال اثر
… بخار آن بیاید و از آن کباب بخورد … شبکوری زایل کرد … بعلاجی دیگر نباشد اگر
و دار فلفل در جگر بز فرو برند و بر بالای آتش نهند و تری که از آن بیرون آید در چشم کشند بغایت
نافع بود **باب چهل و سیم** در جهر جهر آنست که شب چیزی ببیند و روز نبیند
و آن را روزکور گویند و سبب آن رقت و قلت روح باصره است که بروشنائی آفتاب متلاشی و متحلل
شود و در ظلمت و برودت هوا مجتمع گردد علاج آن ترطیب مزاج دماغ است باغذیه و اشربه مرطبه
و سعوط شیر دختران و روغن بنفشه بادام و نشستن در آب معتدل و در میان آب چشم باز کردن
و تغلیظ دم بتناول مغلظات مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت بره و کاهو و خیار و تقویت دماغ بشمومات
و ریاحین مطیبه باید و اجتناب از اطعمه الحره و حریفه و جماع و استفراغات **باب
چهل و چهارم** در قمر و آن کلال است که بصر را حادث شود از دوام نظر در ضوء و بیاض
غالب که بسبب آن روح باصره متفرق و متلاشی و ضعیف کرده و اشیاء مرئی نشود و یا از نزول برف
مرئی شود و اندو … چون صاحب آن نظر بالوان کند سیاه و دیگر الوان سفید …
در برف نگاه کردن بسیار عارض میشود علاج آن آویختن خرقه سیاه است در پیش چشم و پوشیدن
جامه سیاه و نگاه کردن در سیاهی و کبودی و تقطیر عین بعسل و بعصاره سیر … کردن
… چون شانند باشند در عین و انکباب بر بخار شراب که بر سنگ آسیا ریخته باشند
یا بر بخار آبی که درو آن حشایش ملطفه محلله مثل دوقو و اکلیل الملک و بابونه و مرزنجوش جوشانیده
باشند نافع بود **باب چهل و پنجم** در جحوظ و آن نتو و بیرون آمدن مقله است و سبب
آن یا شدة انتفاخ و ثقل و امتلاء مقله است از ماده … یا اخلاط یا ریاح … آنست که با جحوظ
و نتو عین تعظم در حجم باشد و علاجش تنقیه بدن و راس است بفصد و حجامت قفا و حقنه
حاده و مسهلات بحسب ماده و کحل با شیاف … و یا شدة انضغاط مقله است بخارج چنانکه
در خناق و صداع شدید و بعد از قی عنیف یا در زنان بعد از طلق واقع میشود علامت آن احساس
تمدد عین از داخل بخارج و وجود سبب یا تقدم آنست و علاجش فصد قیفال و حجامت قفا
و میان هر دو شانه و اسهال … ببنفشه اگر واجب باشد و تخفیف غذا و قلة حرکت و نوم بر قفا
و بستن چشم بر غاده که در میان آن وصله اسرب … باشد و تضمید عین با … با قلا
و گل سرخ و کندر و سفیده تخم مرغ و ضماد اطلیه قابضه مثل اقاقیا و پوست انار و عصاره لحیة التیس
بر چشم و غسل و تبرید آبی کردن قابضات مثل گلنار و برگ زیتون و پوست خشخاش و حی
العالم جوشانیده باشند … و جحوظ که زنان را بعد از طلق واقع میشود اگر با
قلت نفاس و یا فساد جنین باشد ادرار طمث و اخراج جنین نافع باشد و اگر انضغاط فقط باشد
علاج آن قوابض مذکوره است و با استرخاء علاقه مقله و عضلات … علاقه اوست علا…

وضع حل ع
وضع حمل ع

آن عدم عظم عین واضطراب حرکات مقله وعدم تمدد اوست از باطن بخارج علاج آن استفراغ
رطوبات مرخیه است بایارجات کبار وغرغره وشمومات ونطولات خار و بعد از تنقیه تضمید
عین بادویه قابضه مثل اقحوان وخرماء سوخته وگل سرخ وگلنار وکندر وسنبل **باب حول وشتر**
در حول وآن زوال مقله است بجهتی از جهات چنانکه آن بجهة علو یا سفل باشد یا بجهة
دو موق واگر بجهات دیگر بود بصر را فنی و معتمد بر نباشد و حول یا مولودی یا عارضیست اما
آنچه مولودیست علاج ندارد واما آنچه عارضیست حدوث آن یا اطفال را بود یا کبار را اما آنچه اطفال
را بود علاج آن تکلیف طفل است بنگاه کردن بجانب مخالف میل مقله یا آنکه چیزی که طفل را نظر
کردن بان خوش آید بران جانب بندند مثل آنکه میل مقله اگر بجانب ماق انفی باشد چیزی سرخ
بر صدغ یا گوش او چسبانند واگر بجانب ماق وحشی باشد بر بینی او چسبانند یا آنکه در شب
چراغ را در برابر چشم او نهند ودر روز چیزی سرخ را برابر چشم او بیاویزند تا همیشه نظر بران
داشته باشد وتا اعضاء طفل رطب باشد وقبول علاج بسهولت کند تهاون در این نوع معالجه
ننمایند واما آنچه کبار را بود سبب آن تشنج عضله از عضلات محرکه مقله است وسبب آن یا
یبوست است چنانکه بعد از امراض حاده وقرانیطس عارض میشود ویا رطوبت وعلامات ومعالجه
هر دو نوع در باب تشنج مذکور شده ویا استرخاء عضله از عضلات محرکه مقله است وعلاج
آن در باب استرخاء مذکور شده وگفته اند که اگر شش گوسفند را بکوبند وآب آن را بگیرند ودر هم
را بدان آب بپرورند ودر چشم احول کشند نافع باشد مقاله سیم در امراض اذن ودر آن
شش بابست **باب اول** در وجع اذن سبب آن یا سوء المزاج است یا ورم یا ریح
اما آنچه سبب آن سوء المزاج است حدوث آن یا از دم است یا از صفرا یا از بلغم یا از سودا یا ریح
آنچه از دم است علامت آن حمره وجه وثقل راس وجبهه ودر حالت سجود وضربان وصداع
ودمعه است علاج آن فصد قیفال وتلیین طبیعت وتقطیر آب بقلة الحمقا وشیر دختران یا
آب خیار در گوش وکشنیز تر یا روغن گل یا بر آن سرکه جوشانیده باشد تا سرکه
برود وروغن بماند وقطور رسانند واستعمال ضمادات بارده مثل صندل وکشنیز وکاهو
وآب برگ خرفه وتدهین راس با دهان بارده وتلطیف غذا نافع باشد وآنچه از صفرا است
علامت آن شدة وجع ونخس ولهیب وصفرة لون وجه وشدة حرارت ملمس راس وعطش
واستراحت بهواء بارد وآشامیدن آب سرد است علاج آن تلیین طبیعت وتقطیر شیاف ابیض
با سفیده تخم مرغ وادهان بارده در گوش واگر وجع در غایت باشد حب افیون با شیر دختر وشیاف
مامیثا بحکانند یا کافور ودر روغن بنفشه یا بادام حل کرده قطور رسانند وقدری فلونیا تناول
نمایند واضمده بارده متخذه از شیاف مامیثا وآرد جو وصندل وکافور با آب کشنیز وکاهو
وضمه کردن بنفشه وخطمی ونیلوفر وامثال آن جوشانیده باشند استعمال کنند وآنچه

از بلغم است علامت آن ثقل راس وبلادت حس یا کثرت آب دهن وعدم حمره ولهیب وکثرت نوم وانتفاع
باشیاء حاره وتقدم تدبیر مبرد است علاج آن تنقیه دماغ بحبوب وایارجات وغرغره با ایارج
فیقرا با عسل بعد از آن تقطیر ادهان حاره مثل روغن ترب وروغن ناردین وروغن زنبق
یا روغن بادام تلخ یا آب ترب در گوش وآب مرزنجوش در گوش چکانیدن نافع باشد وآنچه از
سودا است علامت آن جفاف منخرین وسهر وعدم حمره وحرارت وتسکین باشیاء حاره است
علاج آن تنقیه بدن ودماغ از سودا است واستعمال اغذیه واشربه حاره رطبه وبخور شیر دختر
وتقطیر ادهان حاره رطبه چون روغن نرگس وروغن بادام در گوش وآنچه از ریحست عروض آن یا از
ریاح حاره است که از معده متصاعد باشد بگوش علامت آن حرقت فم معده است وعطش واستلذاذ
باشامیدن آب سرد ووجع معده ووجع مفاصل است علاج آن فصد باسلیق اگر واجب باشد وتلیین
طبیعت وتبرید معده باغذیه واشربه بارده مثل ماش مقشر یا شیره بادام وکشنیز تازه وکاهو وشراب
خشخاش وتقطیر روغن گل با سرکه جوشانیده در گوش ووضع اطلیه بارده متخذه از صندل وشیاف
مامیثا وآب کشنیز وکاهو بران ویا از ریاح حاره که از حرارت آفتاب یا اقتضاء التهاب گرم یا شوربا
شده باشد علامت آن خفت راس وصداع وعطش وجفاف منخرین وحرارت راس واذن است وعلاج
آن فصد قیفال است اگر واجب باشد وجذب ریاح وابخره باسافل بدن بمالیدن پایها وبستن
ساقها وتقطیر روغن گل با سرکه جوشانیده در گوش وترطیب وتبرید دماغ باطلیه ونطولات
ومروخات ومسعوطات بارده رطبه ویا از ریاح بارده غلیظه که از معده متصاعد باشد علامت آن
غثیان وکثرت آب دهان وقلت صداع واستراحت بخوردن آب گرم بریه است وعلاج آن تنقیه معده
وتناول اطریفلات وتقطیر ادهان حاره چون روغن سداب وروغن سیر وتبخیر کردن بجند
بیدستر وفرفیون که در خمر باشند بگوش واستعمال القمقمه کردن حسب اقتضا ملطف محلل
جوشانیده باشند ویا از ریاح بارده که از فضلات راس بگوش منصب باشد علامت آن دوی
وطنین وصداع وثقل گوش است وعلاج آن تنقیه دماغ با ایارجات وغرغره واگر ماده در غایت
برودة بود زهره گاو را با روغن خیری بجوشانند تا زهره تلف شود وروغن بماند در گوش چکانند
ویا از ریاح بارده که از برودة هوا وانتقال از طب حادث شود علامت آن وجع موضع راس
وعدم تمدد وثقل است وعلاج آن تسخین گوش باستعمال ادهان حاره وکمادات ونطولات
متخذه از شبت وبابونه ومرزنجوش وقیصوم ونهادن گوش در حمام بر تابه گرم وخوردن
شراب صرف کهنه وخواب کردن واما آنچه سبب آن ورم است حادث در گوش یا حار است علامت
آن شدة وجع وحمره وجه وضربان وثقل در راس وجبهه وکثرت لهیب واضطراب است علاج
آن فصد قیفال وتلیین طبیعت ودر ابتدا تقطیر شیاف ابیض با شیر دختر در گوش وتطلیه
بطلاءها از زوفا با کشنیز وآب عنب الثعلب وآب کاسنی وبعد از انتها لعاب حلبه وبزر کتان

قیفال خ

ومرد باشد ودخان قطور سازند واز تناول لحوم واغذیه حاره ومبخرات اجتناب نمایند واما آنچه
بلغمیست علامت آن ثقل وتمدد وعدم صداع ومزمن بودنست علاج آن تنقیه دماغ بحبوب وایارجات
وغرغره وتقطیر ادهان حاره مذکوره درگوش وتضمید بضمادات محلله مرکبه از حلبه وبابونه
وبارزد وموم وروغن زیتون واما سبب آنچه ریحیست علامت آن وجع وحکه وتقدم ودوام
گوش ودوی ممتد است وعلاج آن تلطیف غذا وتلیین طبیعت واما لزم ماده بجانب بینی وروغن
بمعطسات وغرغره بعد از آن اگر قرحه نو باشد مرهم سفیداب باروغن گل بچکانند وفتیله را
بماء العسل ترکرده درگوش نهند ویا فتیله را بعسل بیالایند وبا انزروت وتخم حرف وبزرکتان
کوفته بکرده اند ودرگوش نهند تا قیح را از جوف پاک کند بعد از آن فتیله را بمرهم سفیداب
ترسازند ودر ذرورات مجفف مثل انزروت ودم الاخوین وکندر وعصاره لحیة التیس کوفته
برآن افشانند واگر قیح کثیر باشد فتیله را بمرهم مصری یا مرهم باسلیقون ترساخته استعمال
نمایند وقطران با عسل یا زهره گاو یا زهره کلاغ با شیر زنان قطور سازند وبعد از آن که جراحت را
پاک کرده باشد فتیله را از قرحه یا او نطرون وعسل وانجیره دنبه بیرون کرده بسازند ودرگوش نهند
واز مسکنات وجع اذن که سبب آن ورم وقرحه باشد آنست که بلبن حیر افیون ودو حبه جند بیدستر
باشیر دختر درگوش چکانند وواجب است که آنچه درگوش تقطیر کنند خواه از جهت حرارت
بود وخواه از جهت برودت نیم گرم باشد باب دوم درطرش ووقر وصمم طرش
عبارتست از نقصان سمع ووقر بطلان قوه سامعه است وصمم عدم تجویف صماخ وگاه
که هر یکی ازاینها بجای دیگری مستعمل میکنند وآن یا مولودیست ومصاحب آن اخرست
وقابل علاج نیست ویا عارضیست وحدوث آن بیرا که بعد از ضربه یا سقطه بود یا مزمن بود و
متمکن باشد که وسال برآن گذشته بود علاج ندارد وآنچه حدوث آن از غلبه صفرا ودر تفاوت
آن بدماغ بود چنانچه در انتهای امراض حاده صفراویه میباشد علامتش علامات غلبه صفرا
وطنین ودوی والتهابست علاج آن استفراغ صفرا واما اثر آن باسهال بدن واستعمال حب
واجتناب از مولدات صفرا بعد از تنقیه صفرا روغن گل با سرکه جوشانیده یا آب کاهو یا آب عنب
الثعلب با شیاف مامیثا باشیر دختر قطور سازند یا دانه انار ترش را از پوست بیرون کنند وبعصاره
وآب انار با سرکه وکندر وروغن گل درانداخته در پوست انار درند وبر آتش نهند تا بجوش شد
وبقوام آید درگوش چکانند وآنچه سبب آن سوء المزاج ساذج وآلات سمع باشد علامتش وجع
درعمق گوش بود ونیز ثقل وتمدد وسوء المزاج واگر بارده باشد باشد ودافع آن دوشب وبعد از
استعمال مبردات نافع باشد واگر حار بود ضد آن باشد والتهاب وحرارت در حوالی
گوش محسوس شود واگر یابس بود علامتش لاغری روی وضمور عین وتقدم تعب وصوم
وسهر است علاج این نوع طرش تبدیل مزاج است باغذیه رطبه ونطولات وسعوطات

علامتش

ونطولات بحسب مقتضای مزاج وآنچه سبب آن انصباب ماده بلغمیه است بعصبه مفروشه که آلت
سمع است وآن ثقل را عرض اشد ورطوبات بجوده وکثرت نوم وبلادت حواس وظلمت بصر واشتغال باشیاء
حاره وعدم التهاب وحمرة وتقدم تدبیر مبرد است علاج آن تنقیه دماغ با ایارجات وحبوبات
وغرغره بعد از آن تقطیر ادهان حاره مثل روغن شبت وروغن سداب وروغن بادام تلخ با
جند بیدستر درگوش وتکمید کردن پس گوش با دو بیحار مثل بابونه وشبت ومرزنگوش
وغار قرحا واستعمال نطولات ملطفه مثل مرزنگوش وتمام وبرنجاسف ومصعتر وبابونه
وسداب وافسنتین وقیصوم کردن از ملطفات مذکوره چون نیم پخته باشد وفتیله مستعمله
ازخردل وبوره وانجیره انزروت تکرده کوفته ودرگوش نهند وقسط وروغن بگذارند بعد از آن بیرون
آورند یا شیاف ثقل سمع تلدد روغن بادام تلخ حل کرده درگوش چکانند یا عصاره افسنتین وروغن
بابونه یا زهره گاو یا آب سداب یا عسل یا بورق ارمنی با سرکه وعسل قطور سازند یا سیر دو حبه
پوسته ویکدرم ونیم نطرون ویکدرم ونیم خربق سفید کوفته ویا آب سداب سرشته اقراص
سازند ودر وقت حاجت با روغن بادام تلخ درگوش چکانند وگفته اند که بول با روغن کنجد
درکفچه آهنین بجوشانند تا بسیار شود ودرگوش چکانند وآنچه سبب آن سده
حادثست درصماخ که مانع وصول هوا گردد وبعصیر یا ازچرک بسیار است که درو مجتمع
شده علامتش آنست که چون گوش درمحاذی آفتاب بدارند درو نگاه کنند توان دید علاجش
آنست که سرکه وبوره درگوش چکانند یا بحمام روند وگوش را ساعتی بر بخار گرم حمام نهند تا
نرم شود بعد از آن بانگشت بیرون آورند یا آلتی که ازجهت این کار ساخته اند یا بتقطیر روغن گل
یا برغاب آب گرم نرم سازند تا بیرون آید وعصاره برگ شاهدانه مفتح سده گوشست چون دران
چکانند ویا از سنگ یاریک یا غیر آن است که درگوش افتاده باشد علاجش آنست که اولا روغن
بادام درگوش چکانند تا مجرا فراخ سازد وبعد از آن معطسات را استعمال نمایند ودهن
وبینی بگیرند تا بقوه عطسه بیرون افتد ویا از لحم زاید یا ثولولیست که در اتخاذ ... باشد
علاجش بریدنست اگر ممکن باشد والا ادویه اکاله مثل نطرون وزنگار احمر با سرکه استعمال
نمایند بعد از آن معالجه قرحه کنند باب سیم در دوی وطنین وآن صوتیست
که آدمی آنرا شنود وازخارج بدن نباشد وسبب آن یا حرکت ریاح غلیظه است که از فضلات
لزج متولد شده باشد علامتش آن تمدد وعدم ثقل است ویا فضله منصبه است بگوش علامتش
ثقل وتمدد ودوام طنین است علاج آن تنقیه دماغ بحبوب وایارجات وغرغره بعد از آن
استعمال نطولات ملطفه وتقطیر ادهان حاره مذکوره یا شیاف ثقل سمع با روغن بادام تلخ
یا خربق سفید وجند بیدستر وزعفران مساوی با سرکه وروغن حنا درگوش ویا ارواح وابخره
متصاعده است از معده علامتش آن هیجان دوی در حالت امتلا وسکون در حالت خلا معده است

علاج آن تنقیهٔ معده و تقویت آن بجوارشات و منع ابخرهٔ متصاعده باستعمال اطریفلات و مانند کی
اطراف و یا شد قبیوست و خلاف بدنست علامت آن اشتداد درحال الرجیع و سکون درحال التسریح
و تقدیم مجففات است علاج آن ترطیب دماغ و ملاج باستعمال الاغذیه و اشربهٔ مرطبه و تقطیر روغن
بنفشه در الدام و روغن کدو در گوش و ریختن آب گرم و شیر دختر بر سر و یا ضعف قوهٔ سامعه است
چنانچه ناقهانرا میباشد علاج آن تقویت دماغ است بشمومات طیبهٔ موافقه و تدهین راس
بروغن سوده و تقطیر روغن گل در سرکه جوشانیده با اندکی افیون در گوش و واجبست
در جمیع انواع طنین احتراز از آفتاب و آتش و حمام و حرکات عنیفه و قی و شنیدن آواز
بلند و اصوات عظیمهٔ هایله مثل صوت طبل و بوق و رعد و از خوابیدن کی و کثرت کلام و امتلاء
طعام و از اغذیهٔ غلیظه و جمیع مبخرات اجتناب نمایند **باب چهارم** در
دخول آب و کرم در گوش اما دخول آب در گوش علامتش آنست که بعد از آب جستن یا دخول
حمام حادث شده باشد و با آن ثقل سمع و وجع بود و علاجش آنست که بر یک پا که از جانب آن گوش
بود بایستد و گوش را بکف دست نهاده چند بار بجهد تا آب بیرون آید یا چوب شبت
یا چوب دیگر نازک [illegible] که طول آن یک شبر باشد یکسر بپیچد در گوش محکم سازند و
یکسر دیگر دایر بر شبر پیچند و بر روغن چرب سازند و بر افروزند و چون حرارت آن باندازه
گوش رسد یکبار بیرون کشند یا انبوبی در گوش نهند و مکند تا آب بیرون آید بعد
از آن روغن بادام قطره سازند و پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خطمی
و بیخ کتان را با آب جوشانیده با شیر دختر ضماد کنند و آب ترب و آب پیاز جوشانیده در گوش چکانند
و سعال و عطسه درین باب نافع است و اما کرم در گوش و آن یا از خارج داخل شده باشد یا متولد
گشته و کاه آنچه متولد گشته سبب تولد آن بلغم و عفونت منتشر است با ذن یا قرحهٔ متقدمه
علامتش وجع و خارش بسیار و احساس بحرکت کرم و احیانا بیرون آمدن آنست و علاجش
قتل کرم بتقطیر ادویهٔ تلخ مثل صبر و بورهٔ ارمنی با سرکه و افسنتین یا شحم حنظل یا آب برگ
شفتالو یا آب برگ آلو یا آب ترب یا آب پیاز یا آب [illegible] در گوش [illegible] یا قطران
یا عطران قثاء الحمار تنها یا با سقمونیا و بعد از قتل چیزی را بر میل بپیچند و بر دبق و آب نیم
مکیده اند در گوش کشند و کرم [illegible] آورند یا در دم شراب باسردم عسل و [illegible] روغن
گل [illegible] مخلوط سازند و [illegible] ترکنند و در گوش نهند و [illegible]
طرف [illegible] کنند و بعد از آن [illegible] بیرون کشند و معطسات استعمال نمایند و بینی و
دهن را بگیرند تا بقوت عطسه کرم بیرون آید و آنچه از خارج داخل شده علامتش آنست
که وجع کاهی هیجان یابد و کاهی ساکن شود و حرکت کرم بقدر حجم آن محسوس گردد علاجش
همین علاج کرم متولد است از قتل و اخراج و علاج دخول حیوانات دیگر مثل پشه و شپش [illegible]

ازان

۲ [illegible]
۲ در گوش ع
۲ در گوش ع
[illegible]

آن در گوش هم بدین طریق است **باب پنجم** در انفجار خون از گوش و آن یا بطریق
بحران است و یا از سبب مجاری دماغ [illegible] حبس و قطعش جایز نیست ما دام که مودی بضعف
نشود و یا از ضرب یا صدمه و یا از امتلا یعنی که مودی به انشقاق یا انقطاع یا انفطاح عرق شده
باشد علاجش اگر با حمی و حرارت باشد آنست که عصارهٔ عصی الراعی و لسان الحمل با شیاف مامیثا
و اقاقیا در گوش چکانند و یا سرکه که در آن مازو جوشانیده باشند یا اندکی کافور بچکانند یا انار
با پوست در سرکه جوشانیده بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش بچکانند و در حال الاعتدال
اخراج آب کندنا را در سرکه بجوشانند و یا اندکی کافور و قطره سازند یا گردهٔ گاو یا قند [illegible]
چند آن ملح سازند و نیم پخته کرده اند و بعد از آن بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش چکانند
و در حالة الاعتدال المخرج آب کندنا در سرکه بجوشانند و یا اندکی کافور قطره سازند یا گردهٔ گاو را
با قند [illegible] چند آن ملح سازند و نیم پخته کرده اند و بعد از آن بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش
چکانند که این انجح باشد و مایهٔ خرگوش با سرکه قطور ساختن بغایت نافع است **باب
ششم** در اورام گوش و آنرا [illegible] الاذن گویند و در بعضی [illegible] این ورم خطرناک است
لیکن اگر سبب بحران خوب باشد سلیم بود و سبب یا دم است یا صفرا یا بلغم یا سودا علامت دموی
حمرة و ثقل وضربان و ضیق مجاری است و علامت صفراوی شدة وجع و تلهب و عدم ثقل و علامت
بلغمی انتفاخ و لین و قلت حمرة و علامت سوداوی قلت وجع و صلابت علاج آن تنقیه [illegible]
[illegible] ادهان استعمال نمایند خصوصا ورم اذن بحرانی بلکه جذب ماده
کنند بجهت [illegible] بحجامه و اگر نه [illegible] نشود تقلیل ماده کنند بفصد و تلیین طبیعت
و در ابتدا ضماد حاده و طلیهٔ مرخیه و مسکن وجع چون بابونه و بزر کتان و شبت کوفته
با روغن گل و موم [illegible] استعمال نمایند یا برگ کرنب پخته با روغن گل ضماد سازند
اگر وجع شدید بود [illegible] بکنند و بر آن نهند و اگر وجع میان رود و ورم ظاهر گردد
ادویهٔ منضجهٔ محلله مثل آرد گندم و تخم کتان کوفته با ماء العسل یا خطمی و بابونه با آب حلبه یا
با ماء حلبه کوفته با عسل ضماد کنند و اگر معلوم شود که متقیح خواهد شد و بتحلیل نخواهد رفت
نشاسته کوبیده با پیه بط یا پیه مرغ خوابانیده ضماد کنند و یا آرد باقلا [illegible] سوس
بپزند تا غلیظ شود و با روغن گل [illegible] کنند و ضماد سازند و اگر مرض مزمن شود [illegible]
سوختن با عسل استعمال نمایند [illegible] است
باب هفتم در خشم و فساد شم خشم آنست که قوهٔ شامه از ادراک روایح [illegible]
نتواند کرد و سبب آن سده ایست در مجاری انف یا در مصفاة و سبب سدهٔ مجاری [illegible]
[illegible] که آنرا کثیر الارجل گویند علامتش آنست که [illegible] بیرون بینی [illegible]
[illegible] ظاهر شود و این ورم گاه است که متقرح میشود [illegible]

گاه هست که منخرین را تنگ میکند و رطوبات آن بسته میشود و صوت آن اخفی و متغیر میگردد
و شکل بینی را فاسد میسازد و علاجش در ابتدا تنقیهٔ دماغ است به مستفرغات مخصوصهٔ آن
بعد از آن حنظل و مر با مرو و زفت و رطب و دردنیت و مرهم اسفیداج با لعاب حلبه و بزرکتان
طلا کنند تا نرم شود و بر بینی ترتیب کافور با علق و ادویه بینی بشناسند تا جذب بسار کنند و سر ظاهر آن را
با دو میزکا گرد بشکافند و تراشیدن تعرض ننمایند تا متقرح نگردد بلکه مواد سوداویه
غلیظ را از بدن اخراج کنند و موم روغن را استعمال نمایند تا اصلا بر آن کم شود و یا لحم
زایدیست سفید خفیف رنگ با بسر و کان و آنرا بواسیر الانف گویند علاج آن بعد از فصد
و حجامت و اسهال آنست که فتیله معمول از زنگار و اشنان و مر با ستویه در بینی استعمال کنند
یا شب یمانی و مر و قلقطار و زاج ساوی کوفته و بیخته در بینی دمند یا موم توتیا تیز کرده
و بشم پاره لیدات ترکنند و در بینی نهند و اگر با اینها فائده نشود فتیله مستعمل از توبال النحاس
و زاج و زنگار با موم کرده در بینی نهند یا زاج سبز سوده هر صباح و شام در بینی دمند یا آلتی
که از جهت این عمل ساخته اند ببرند یا بتراشند و مرهم زنگار استعمال نمایند تا بالکلیه زایل گردد
بعد از آن مرهم سفیداب و علاج جراحت کنند یا خلط غلیظ لزج است که در بطون دماغ مجتمع
شده باشد و بجنبش نرم بپخته و منعقد و صلب گشته و مجری را مسدود ساخته علامتش آنست
که مریض ثقلی در مقدم راس و تمدد پلهٔ بینی یابد علاجش تلطیف و تنقیه خلط است به حب قوقایا و
مرکب از اسطوخودوس و بنفشه و تازیانه و گاوزبان و اصل السوس و زوفا و کاکنه بعد از آن
تنقیه به حبوبات و مطبوخات و شمومات حاره ملطفه و غرغره عسل و آب کامه و بعد از آن قی
سده و جریان خلط از آن القاء و سلب با آب چغندر در بینی چکانند و نطولات ملطفه
مرکبه از بابونه و مرزنگوش و شبت استعمال نمایند و یا ریح غلیظ است که مجری را مسدود ساخته
علامتش آنست که چون مریض باد در بینی دمد به دشواری بیرون آید و پوست بینی کشیده
بیشتر باشد و علاجش بعد از تنقیه دماغ از ماده مولده ریح غلیظ استعمال معطسات
مثل فلفل و چند بیدستر و نطولات ملطفه محلله است مثل کرفس و خردل و زیره و ددمر زنگی
و نمام و فودنج و تقطیر فلفل و حرمل کوفته با روغن بادام تلخ در انف و یا صنیق مجری مولود بیت
علامتش آنست که از ادنی چیزی که از دماغ فرود آید مسدود شود علاجش تنقیه دماغ و منع
سیلان و تولد فضول است با طریفلات و سبب سده صفاق خلط غلیظ لزج است
علامتش عدم سیلان فضول بخزین و تغیر صوت کلام مختص است و علاج آن بعد از تلطیف
خلط و تنقیه دماغ آنست که مریض دهن را پر از آب کند و بر پشت باز خسبد و سر را بر
پس نگون سازند و بعد از آن ادویه ملطفه مقطعه مثل شونیز و فودنج و شحم حنظل کوفته
و بیخته با بول شتر اعرابی در بینی بچکانند یا شونیز کوفته با روغن زیتون سعوط سازند

و نطولات ملطفه و مفتحه استعمال نمایند و فساد شم آنست که قوت شامه از جمیع مشمومات
ادراک بوی بد کند یا بوی خوش بسبب سوء المزاج مقدم دماغ است علامات آن در امراض
دماغ مذکور است و علاج بمبدل مزاج است و آن بسبب عفونت و استعمال الطیب و اضده بر مقدم
دماغ و یا خلط فاسد نیست در مقدم دماغ که رایحه آن محسوس شود و علامات هر یک از انواع
خلط رایحه آن خلط است مثلا اگر رایحه قلفل یا سنبل محسوس شود خلط حار بود و اگر رایحه
عفن متزمد ملمس شود خلط عفن باشد و اگر رایحه حامض بود خلط سوداوی باشد و قس علی هذا
علاجش استفراغ آن خلط است از دماغ بمستفرغات مخصوصه آن و گاه باشد که در مقدم دماغ
ماده عفن بود و قوت شامه از آن متالوف باشد و بسبب آن رایحه طیب محسوس شود و منتن محسوس
نگردد و علاج آن تنقیه دماغ است و ادمان تشمیم بروایحات طیبه حاره و تسعیط مثل
عنبر و مانند آن و استعمال فتیله معمول از سعد و صبر و سنبل و کل و قرنفل و آب فودنج
و موم و گاه باشد که در مقدم دماغ دم یا بلغم طبیعی باشد و حرارت محرقه در آن اثر کند و دخانها
احتراقات از آن لطیفه ملایمه منفصل گردد و قوت شامه بواسطه التفات بآن احساس روایح طیبه تواند
کرد و روایح منتنه محسوس شود و علاج آن بعد از تنقیه دماغ تشمیم و تسعیط اشیاء منتنه حاده
چون بجند بیدستر و مر و سکبینج و حاوشیر و امثال آن باب دوم در قروح

و بثور انف قرحه انف بسه نوع است نوع خشک و بعض آنچه زشت است سبب آن رطوبات
ناشد اکالد انحدار از دماغ است علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و اسهال است بعد از آن
استعمال مرهم مرکب از سفیداب و مرداسنج و خبث الفضه و سرب سوخته و موم و روغن
کل و آنچه خشک است سبب آن اخلاط محرقه است و علاجش بعد از تنقیه استنشاق آب کرم است
هر صبح و شام با استعمال مرهم معمول از روغن بنفشه و موم سفید و روغن بنفشه و بادام و لعاب بزر قطونا
یا از کثیرا و خطمی و بسر بط و موم و روغن کل و آنچه عفن است سبب آن یا طول مدت قرحه است یا انصباب
رطوبات منتنه بانف و علاجش بعد از تنقیه آنست که هر صباح بیرون در طرف با ابیکه شونیز و خرنوب
سفید و حرف مساوی کوفته و بیخته در بینی دمند یا سحیق و نسب یمانی و مازو و مر و نفطات و
زنجفر و نفوخ سازند به صفت و سماع کرد و این باب تمامست زاج سیاه و قلقطار و مراد سحیق
و دم قلقند بیش شش و دم شب یمانی و ز ... و نمک جریح و مازو و توبال النحاس زهر یک چهار درم
کنار یکدم کوفته و بیخته در سه درم سرکه کهنه مجوشانند تا بقوام آید و فتیله از آن بینی کنار نهند
و در بینی نهند و علاج بثور انف آنست که از روغن کل و موم و روغن و سرده و مرداسنج و کافر
و امثال آن مرهمی سازند و استعمال نمایند باب سیم در نتن انف

سبب آن یا بواسیر متعفن یا قرحه منتن است در انف و علاج این هر دو نوع مذکور شده
و یا ارتفاع بخارات منتنه است از معده یا از نواحی صدر و در بیرون انف و علاجش بعد از تنقیه آن

عضو آفت کرده بخور یا بشراب ریحانی بشویند و سنبل و سعد و کل بر هم نهاده بخور سازند و یا الحیله
رطوبات عفن است از دماغ پاک کند و علاجش بعد از تنقیه دماغ بحبوب مسهل آنست که اولاً بسکنجبین
بزوری و خردل کوفته غرغره کنند بعد از آن سنبل و قرنفل و کل در شراب بجوشانند و بدان
غرغره کنند و شراب ریحانی استنشاق نمایند و هر صباح بینی را ببول اشتر اعرابی بشویند و قصب
الذریره و کل نسرین و سعد و سنبل الطیب کوفته و بیخته در بینی دمند یا مرو و حماما و اقاقیا
مساوی بعسل بسرشند و فتیله بدان بیالایند و در بینی نهند و هم باب فوتنج سعوط کنند
و سعوط کردن ببول گرم [illegible] نافع است

باب چهارم در رعاف

بحرانی یا [illegible] بحرانی نیست الا بوقت افراط و خوف از ضعف قوت علامتش آنست که وقوع آن
در حمیات حاده و با تغیرات آن در امراض حاده و در روز بحران باشد و آنچه سبب آن امتلا و کثرت دم
[illegible] عروق است علامتش [illegible] انتفاخ سحنه و شدت حمرة لون و ثقل بدن زایل شود و حبس و قطع آن
بحرانی نیست و اما آنچه سبب آن حدت دم است علامتش آنست که رقیق بود [illegible]
علاجش فصد قیفال است از آن جانب که خون آید فصد ضیق بدفعات و تسکین حدت دم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
و اما آنچه سبب آن انتفاخ و انفجار عروق و شرایین شبکه است علامتش آنست که [illegible]
و بعد از امراض حاده یا بعد از تغلیه [illegible]
باشد [illegible] بسیار [illegible] علاجش فصد قیفال
از جانب موافق [illegible]
[illegible]
اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال
[illegible]
[illegible]
والله اعلم

باب پنجم در عطسه

و عطسه حرکتی قوی از قوت دافعه دماغ است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب ششم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ومشمومات ومرطوبات مرطب وحمام مرطب واجتناب از ریاضت وهم وقلت طعام وشما
مخففات و اخلاط لزج است و بسبب حرارت مواد و بخشونت شده باشد و مانع بجنبش نمودن
اند و مبالغ بدینها شده علاج آن تلیین خلط لزج است با دهان و لعابات ملینه و تنقیه دماغ از آنها
بحب بنفشه و مانند آن مقاله بیست و دوم در امراض لسان و دهان و شفتین و دندان و در آن ده باب است
باب اول در ورم لسان سبب ورم لسان یا ماده است یا صفرا یا بلغم یا سودا یا شرب سموم
تشخیص آن علامتش حمرة زبان و قلت سیلان لعاب و وجع شدید است و علاجش
فصد قیفال یا فصد عرق تحت اللسان است اگر شده باشد و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا طبیخ
فواکه و ... با تمر هندی و مضمضه با آب کاسنی و عنب الثعلب و کاهو و کافور یا آب کدو یا نیمه
و کل سرخ و بیخ الاصل السوس و جو کوفته جوشانیده باشند یا رب توت بود و تا دو لعاب
کاکنج و آب کرنب یا لعاب بهدانه کتان و در اخلاط لعاب کدو یا بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده
باشد یا مغز خیار چنبر و اگر سبب آن صفرا ست علامتش صفرة لسان و ... وجع و التهاب
علاجش ... بعلاج دموی است الا فصد که در بیخ جا ... و اگر سبب آن بلغم است
علامتش بیاض لسان و کثرة سیلان لعاب است علاجش حقنه ... که در ... حدت باشد
و مضمضه بعسل که در آن ... اصول ... جوشانیده باشند و مغز خیار چنبر یا ایارج فیقرا و
مالیدن بعسل یا صعتر و ایارج بر زبان و اگر سبب آن سودا است علامتش سواد لسان و ... آب
دهان و یبوست زبان است علاجش ... مطبوخ افتیمون و مضمضه بشیر یا شیر خر یا
روغن بنفشه یا روغن کدو و مغز تخم کدو که در ... وحلبه و ... جوشانیده باشند یا روغن
بنفشه و عسل و فلوس خیار چنبر و ... عصاره کاهو و کشنیز ... تازه در دهان و اگر
سبب آن شرب سموم است مثل ... و افیون علاجش علاج آن سم است چنانچه در مقاله سموم
مذکور خواهد شد باب دوم در ثقل لسان و تغییر کلام سبب آن یا تشنج یا عصبی عضلات
لسان است علامتش ... بعد از حمیات حاده است علاجش ازالت
لعابات ... در دهان مثل لعاب ... و ... پر کردن پس کردن با دهان ...
مثل روغن بنفشه و روغن کدو و مغز تخم کدو و مضمضه بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب
کشنیز تازه با شیر خر و ادهان مرطبه مذکوره و یا تشنج امتلائی است علامت آن غلظت لسان و
کثرت آب دهان است و علاجش تنقیه دماغ با ... مغز ... روغن ... در ... روغن بابونه ...
مالیدن با دهان محلله و تنقیه بقفا با حقنه و محلله مرکب از بابونه و اکلیل الملک و ... و حلبه
مرزنجوش و یا استرخائی ... مخصوص ... با ... و ... مخصوص ...
علامتش ... حس و حرکت ... اعضا ... و ... که ...
علامتش کثرة حواس و ... حرکات و سیلان لعاب از دهان است علاج آن اولا تنقیه

بروغن ... بعد از آن غرغره و مضمضه به ... پخته در ... کوه عنصل یا بابونه ... کرد و خردل یا
بیخ ... عنصل یا آب کرده و ... فلفل و ... با سر خردل و عاقرقرحا و صعتر و نمک جوشانیده و
باشد و مالیدن ... دماغ بر زبان ... اگر استرخا ... مانع تکلم کرده علاجش
مضمضه است بجوشانیده عاقرقرحا و فلفل و خردل ... زنجبیل و مویزج و صعتر و شونیز
و مرزنجوش و نمک هندی ... با ... و مالیدن ... زبان و لسان
مرکب از ... و ... و ... ولادن ... زبان و مالیدن ... باید
و گاه هست که ثقل لسان و تغییر کلام بعد از ... حادث میشود و سبب آن اندفاع فضلات
از دماغ با عصاب و عضلات زبان و علاجش ... مالیدن نمک اندرانی
بر زبان و صبیان چون ... بتکلم ... عسل و نمک اندرانی بر زبان ایشان مالند و بتکلم ...
تکلم کرده اند باب سیم در صفدع و عظم لسان صفدع شبیه بغده ایست صلبه
حادث در تحت لسان که لون ... مخالطه لون ... زبان و ... که در ... شبیه
لون ... است ... از اصفدع گویند و سبب آن یا بلغم لزج است یا ... لطیف آن تحلیل
رفته و باقی صلب گشته ... علاجش فصد ... با عروق تحت اللسان است اگر دم غالب بود و
استعمال الغذیه ملطفه ... چون صعتر و ... و نمک ... و ...
و ... محرق ... با ... محرق و ... یا ... مرغ و اگر با ...
زایل نشود ... بآهن ... چنانچه ... تحت اللسان ... زنند و بعد از آن ...
و آب ... مضمضه کنند و عظم اللسان یا از غلبه ... علاجش بعد از فصد مالیدن زبانست
با ... قابضه مثل ... و حماض ... و ... و انار ... یا ... غلیظه
علاجش بعد از تنقیه ... مالیدن زبانست بنمک و سکر ... زنجبیل ... بجوشانند ... با سکر
و عسل یا زنجبیل و فلفل و ... فلفل ... باب چهارم در شقاق لسان
و حرقت آن سبب شقاق لسان یا کثرة یبوست مزاج دماغ علاجش ... لسان
و ... قطور است در دهان ... که در ... بر هم مالیدن بر ... زبان
و استعمال الغذیه مرطبه ... مثل ماء الشعیر ... تخم مرغ نیم پخته و اجتناب از اطعمه
مالحه و حامضه و حریفه و یا بخارات اخلاط ... در معده است علاجش ...
طعم دهان و ... اخلاط مذکوره است ... علاجش تنقیه معده است ...
... آن ... در دهان و سبب حرقة لسان یا حرارت ... معده است یا دماغ
... لعابات ...
مثل لعاب ... قطور در دهان و مضمضه ... مثل عصاره کشنیز تازه و ...
شیر ... و آب ... است صفت ... در دهان ... مغز تخم ...

ومشمومات ومعدخات به معطر ... وحمام مرطب واجتناب از ریاضت وهم وقلت طعام و شیا
مخففات واخلاط تلخ باشد بسبب حرارت سوداوی خشم وتشنگی مشتد کنند وملح بجنس مطبوخات
ادو ملح بر مبخوش شده علاج آن تلیین خلط تلخ است بادهان ولعابات ملینه وتغذیه و ملح ...
مجتنب شوند و مانند آن مقالة پنجم در امراض لسان و دهان و شفتین و دندان و دو ازده باب است
باب اول ... ورم لسان سبب ورم لسان یا از کثرت یا سفرا یا بلغم یا سودا یا شرب سموم
تشخیص آن ... علامتش حمرة زبان وقلت سیلان لعاب و وجع ... علاجش
فصد قیفال ... تحت اللسان است اگر ممتد باشد و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ
فواکه ... ومضمضه بآب کاسنی وعنب الثعلب وکاهو وکلاب یا باهی کردن ...
وکل ... واصل السوس وچون گرفته جوشانیده باشد ... بسته بود ... الب
کافور ... ولعاب ... کردن ... یا لعوق اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده
باشد با مغز خیار چنبر و آنچه سبب آن صفرا است علامتش صفرة لسان ... وجع ولهیب
علاجش ماء ... علاج ... لا فصد که ... جای بیت و آنچه سبب آن بلغم است
علامتش ... لسان وکثرت سیلان لعاب است علاجش ... کردن ... باشد
مضمضه ... اصول ... باشد ومغز خیار ... و
ما الیه عسل ... و آنچه سبب آن سودا است علامتش سواد لسان ... آب
دهان و یبوست زبان است علاجش ... مطبوخ افتیمون ومضمضه ... یا شیر خر یا
روغن بنفشه یا روغن کدو ومغز ... آنکه ... باشد با روغن
بنفشه وعسل وفلوس خیار چنبر ... کاهو وکشنیز ... تازه در دهان و آنچه
سبب آن شرب سموم است ... علاجش علاج آن سم است چنانچه در مقاله سموم
مذکور خواهد شد باب دوم در ثقل لسان و تغییر کلام سبب آن یا تشنج یا ... عصبی
لسان است علامتش ... زبان ... بعد از ... علاجش ...
لعابات لینه در دهان مثل لعاب ... و ... یا دهان ...
مثل روغن بنفشه و روغن کدو ... آب عنب الثعلب و آب ... آب
کشنیز تازه ... دهان ... علامه آن غلظة لسان و
... علاجش ... دماغ ... روغن ...
... بادهان ... یا ... الملک ...
... علامتش ... دماغ ...
علامتش ... حرکات ... سیلان لعاب از دهان است علاج آن اولا تنقیه

... بعد از آن ... بحسب ... با ... و حزدل ...
... متصل یا بآب ... و ... جوشانیده
باشد و ... مانع ... تکلم کردن علاجش
... است ... و حزدل ... تجبیل ... صعتر ...
... باین مالیدن و ... بزبان و لسان ...
مرکب ... و ... عقرقرحا ... و ... زبان و ... بزبان
وگاه هست که ثقل لسان و تغییر کلام بعد از ... خادث ... و سبب آن انتفاع ...
انتفاع با عصاب ... زبان و علاج آن ... مالیدن ...
بزبان ... چون ... تکلم ... عسل ... بزبان ... تکلیف ...
تکلم کرده اند باب سیم در صفدع و عظم لسان صفدع ... ایست ...
حادث در تحت لسان ... لون ... زبان ... شبیه
لون ... است ... صفدع گویند و ... آن ... لطیف آن ...
... فصد ... است اگر ...
و استعمال ... چون صعتر ... و ...
... زاج محرق ... و ... با ... زاج محرق ... تخم ... و ...
... دیگر ... که ... بر ... بزرگ
و آب ... و عظم اللسان یا از غلبه ... است علاجش بعد از ... مالیدن ...
با دویه ... مثل ... زرنیخ ... و ... غلیظه
علاجش بعد از تنقیه ... مالیدن ... و ... با سرکه
و عسل یا زنجبیل و ... باب چهارم در شقاق لسان
و ... سبب شقاق لسان یا کثرت ... علاج آن ... لسان ...
... است در دهان و مالیدن ... آن ... زبان
و استعمال ... مثل ... تخم ... و اجتناب از ... طعم
... و ... اخلاط ... است علاجش ...
طعم دهان ... اخلاط مذکوره است ... علاجش ... است ...
... آن ... سبب ... لسان یا حرارت ... است ... دماغ
... علاجش ... لعابات ...
مثل لعاب ... در دهان و مضمضه ... مثل ... کشنیز ...
شیره ... لسان ... صفت ... در دهان ... تخم ...

مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و نشاسته و کثیرا و مغز بادام شیرین کوفته با آب تخم [illegible] معلوق
حب سازند باب پنجم در شقاق و سبب آن یا آفتی مخصوص زبان یا بمشارکه
معده یا دماغ یا جمیع بدن اما آنچه مخصوص است علاج آن اگر ماده رقیق باشد آنست که
[illegible] و گلاب یا شراب توت و آب کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ بود بعد از تنقیه
بمسهلات موافقه سکنجبین عنصلی یا سرکه عنصل یا بعاقرقرحا [illegible] غرغره
کنند و اما آنچه بمشارکت است علاج آن اولا استفراغ اخلاط ردیه است از عضو اصلی
بمستفرغات مخصوصه بعد از آن استعمال غرغره باید بمناسب آن باب ششم در قلاع
و اکال دهان قلاع قرحه ایست که در سطح دهان و زبان با انتشار و افراغ و از سبب
آن یا دم است یا صفرا یا رطوبت مالحه یا عفنیه یا اخلاط سوداوی محرقه علامت دموی حمرت و حرارت
لسان و قلت سیلان لعاب اندهان است علاج آن فصد و تقلیل غذا و اجتهاد در تلیین
طبع و تلطیف تدبیر و مضمضه با آب سماق و سرکه که در آن گل سرخ و کشنیز خشک و عدس و عنب الثعلب
جوشانیده باشند و استعمال ذرورات مرکب از گل سرخ و سماق و کشنیز خشک و طباشیر و عدس
و گلنار با اندکی کافور علامت صفراوی صفرت و [illegible] حرارت و جفاف لسانست علاجش
استفراغات صفرا و مضمضه با آب خرفه و سنبل و عدس و شراب توت و با آب لسان الحمل
و عدس و صندل و کافور و استعمال ذرورات معمول از صندل و کشنیز خشک و طباشیر و سماق
و عدس با آنچه کافور علامت بلغمی بیاض لسان و عدم عطش و کثرت لعاب و قلت وجع است
علاجش تنقیه باسهال و غرغره بعاقرقرحا و میویزج و مضمضه بسرکه که در آن مازریون و هلیله و
عاقرقرحا جوشانیده باشند و استعمال ذرور مرکب از مازریون و هلیله و [illegible] و زرناوند و بسد
و قاقله و [illegible] و هلیله زرد علامت سوداوی جفاف و سواد لسان و قلت آب دهان و
لذع شدید و عدم لعابست علاجش تنقیه دماغ بحبوب و مطبوخات مسهله سودا و بعد از آن
مغز [illegible] و طلا کنند بعد از آن [illegible] قابضه مثل [illegible] و پوست انار و گلنار
سماق و کشنیز خشک جوشانیده باشند مضمضه کنند و [illegible] و پوست انار [illegible]
[illegible] اکله دهان علاج [illegible] که [illegible] باشد و بعد از آن
[illegible] و سبب آن انصباب اخلاط عفن لذاع اکالست
بر عضو دهان علاج آن اولا فصد است و اسهال و مضمضه بسرکه [illegible] عفص و بعد از آن
استعمال [illegible] مضمضه بسرکه [illegible] آن جلنار و [illegible] جوشانیده
باشند [illegible] مخلوط [illegible] مضمضه کنند و اگر سبب استعمال ادویه
اکاله [illegible] دهان [illegible] کرم مضمضه کنند و [illegible]
و طباشیر و قند [illegible] باب هفتم در سیلان لعاب

اندهان در خواب سبب آن یا حرارت و رطوبت معده است علامت آن کثرت سیلان در حالت
خلاء معده و تقلیل غذاست علاج آن فصد باسلیق و استعمال اغذیه خفیفه مثل آش زرشک
و آش غوره [illegible] با کوشت بزغاله و حبوب حامضه مثل [illegible] غوره و [illegible]
و فواکه بارده قابضه مثل سیب و [illegible] و مضمضه با آبی که در آن سماق و عدس و برگ مورد و گلنار
جوشانیده باشند و خوردن کاسنی [illegible] یک دسته [illegible] کوفته نافع باشد و یا کثرت
رطوبت بلغمیه است در معده علامت آن ضعف هضم و غلظت و لزوجت لعاب [illegible]
دهان است علاجش [illegible] بلغم و تناول اغذیه مجففه مثل مطنجنه و کباب و استعمال اطریفل
صغیر و جوارشات حاره مثل کمونی و [illegible] و خوردن [illegible] و مضغ کندر و مصطکی
و سواک کردن [illegible] نافع باشد باب هشتم در بخر و سبب بخر یا حرارت معده یا
رطوبات که در آن یا در سطح دهان و بیخ دندان استیلا یافته باشد و احداث عفونت
کرده علامت [illegible] بعد از تناول طعام و اشتداد آن در حالت جوع است علاجش تطفیه
حرارت بانکه هر صباح ناشتا آب انار با قند و هندوانه و خیار و آلو و شفتالو و آلوی
تازه یا نقوع تمر هندی و آلو بخارا بنوشند و اغذیه حامضه مثل [illegible] و غوره و سماق تناول
نمایند و با [illegible] قابضه مضمضه کنند یا بلغم [illegible] است در فم معده که از آن بخارات متعفنه
مرتفع شود علامت آن سیلان رطوبات [illegible] در حالت خواب و عدم سکون آن بعد
از تناول طعام و [illegible] دهان و قلت عطش است علاجش تنقیه معده بقی و اسهال بعد از آن
تناول [illegible] و هلیله [illegible] و اطریفل صغیر و [illegible] سکنجبین عسلی و شراب [illegible]
[illegible] ناشتا و هر صباح [illegible] مقدار [illegible]
بنوشند و اغذیه مجففه مثل مطنجنه و کباب و قلیه با دارچینی و فلفل [illegible] تناول نمایند و
[illegible] کثرت شرب [illegible] غلیظه و [illegible] بلغم اجتناب نمایند و
مداومت بسواک و مضغ مصطکی و [illegible] و قاقله و دارچینی واجب باشد
و یا فساد [illegible] است از [illegible] رطوبت فاسد متعفنه [illegible] علاجش
آنست که [illegible] آن [illegible] حامضه و [illegible] مضمضه کنند رطوبات [illegible] کریهة الرائحه

۲۴۴

از کثرت دهان او روان کردد و مع ذلک ازاله بخر نشود علاجش تنقیه دماغ است با ایارجات
و مضمضه به سرکه عنصل یا به سرکه که در آن برگ مورد و گلنار و مازو جوشانیده باشند و
اسنان جلا سنک در دهان و ادهان سواک و مضغ عود و مصطکی و قرنفل و پوست
ترنج و نعناع و امثال مفردات مذکوره نافع باشد و هیات ادله و عفونت اوست بسبب سوء المزاج
حار و سیلان خون از آن علاج آن فصد قیفال یا حجامت و حجامت و اسهال است و مضمضه
به سرکه و دهان دیگر قابضه مقویه مثل برگ مورد و گل سرخ و سماق و غیر آن جوشانیده باشند
و مداومت بر سواک و استعمال سنونات مقویه که ذکر آن خواهد شد و اگر عفونت از سبب
قرحه خبیثه باشد بمانع بعطا شیر و گل سرخ و اقاقیا و امثال مضمضه کند یا قلع بنون استعمال
نماید و یا عفونت بسبب تاکل و فساد دندانست علاج آن تنقیه دندانست از اجزاء عفنه
بتراشیدن و استعمال سنونات جالیه معموله از نمک اندرانی و صدف سوخته و بیخ سوسن
و سعد و مصطکی و گل سرخ و اگر با نهایت زایل نشود دندان را قلع نماید صفت حبی که چون در دهن
نگاه دارند بوی دهن خوش کند جوز بوا قاقله کبابه قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک یکدرم
مشک دو دانک کوفته و بیخته با به ... نار ... حب سازند صفت سنونی که بوی
دهن خوش کند و فساد عمور نافع باشد اقاقیا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و
کزمازج و آمله و مصطکی و جوز و قرنفل و عود خام و قرنفل و پوست هلیله زرد از هر یک
یکدرم مشک و کافور از هر یک دو دانک کوفته و بیخته استعمال نمایند **باب** نهم در شقاق
شفه سبب آن سوء المزاج یابس باشد علاجش تدهین ناف و مفصلات هر شب بروغن بنفشه
بادام و لعاب اسفیوال ... و طلا کردن ...
جا ... مالیده خاصه کرده یا لعاب ... یا لعاب ... و طلا کردن ...
و سفیداب ... و کتیرا کوفته با پیه مرغ خانگی از مجربات نافع است و اگر شقاق
مزمن باشد مصطکی و ... کوفته ... ضماد کنند و ...
... تخم مرغ باشد ... و ... تخم مرغ نیم بخته
تناول نمایند **باب** دهم در نیام شفه سبب آن ... است ... بلغمی ... نقصان

۲۴۵

حرارة عزیزی در اعضاء راس و عجز و اگر با آن تشنج باشد دلالة بر سوء المزاج یابس باشد
یا باحرارة غریبه مجففه منشف رطوبة کند علاج آن اسهال بلغم و تنقیه دماغ و دهان طبیعه
مثل روغن نار دین و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن زعفران و اگر با آن تشنج باشد
مالیدن کتیرا با لعابات طینه از جهر مثل لعاب بهدانه و لعاب خطمی و لعاب تخم کتان با روغن بابونه
از پیه بط و پیه دجاج بر آن و تدهین ناف و مقعد بروغن بنفشه بادام و اجتناب از نقول
و هر ... و اغذیه کردن از ... باشد **باب** یازدهم در بواسیر شفه و آن
غلاظت ... انکوری که ... خارج بر ... وسبب آن فضله ...
محترقه که از شعبهای عروق ... آمده باشد ... جلد ... و لون آن
مایل بسواد است یا بحمرة ... مایل بسواد است علاجش فصد قیفال و حجامت ...
و اسهال بمطبوخ افتیمون و مانند آن بعد از آن ... با ... و ... بر آن مالیدن
کوبیده زهره ... جهت بواسیر ... نافع و مجرب است ... مایل بحمره باشد
علاجش آن ... از عدس و بابونه و اکلیل الملک و خطمی ... بازده
تخم مرغ و پیه مرغ استعمال نمایند ... مرهمی معمول از ... و مرداسنک و سفیداب و
زعفران ... با موم و روغن گل ... بشکافتن ... بر ... باشد
زیرا که سبب این نوع خون ... از اطراف ... و چون بشکافند خون روان شود
و حبس آن نتوان نمود **باب** دوازدهم در اورام و بثور و قروح شفه سبب اورام شفه نیز ازدیاد
اخلاطست و علاجش استفراغ خلط غالب بفصد و اسهال و بعد از آن اگر صفراوی
یا دموی باشد عدس و عنب الثعلب و آرد جو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر بلغمی یا سوداوی
بود بابونه و اکلیل الملک و حضض و خطمی و تخم کتان و کلاب ضماد کنند و باصندل ...
ما ... و ... کشنیز طلا ... آن ... است با صفرا و علاجش
فصد قیفال و اسهال بمطبوخ هلیله است و سبب قروح آن اکثر تقشیر بثور است علاجش
استعمال مرهم سفیداب ... و ... کوفته و موم و روغن ... آلو ...
در امراض اسنان و لثه و ... در آن دوازده باب است **باب** اول در تدبیر محافظت اسنان حافظ

صحت اسنان او را حیث مراعات ده چیز اول احتراز از تخمه و فساد طعام و شراب در معده مثل
اکثار اغذیه سریع الاستحاله چون فواکه و ماهی و شیر تازه و امثال آن بند و در استعمال ترتیب غذا رعایت
کند چنانکه در حفظ صحت مقررست دوم اجتناب از کثرة القی خاصه از قی حامض سیم احتراز از
مضغ اشیاء علکه خصوصا حلو مثل ناطف و انجیر یابس چهارم اجتناب از مضرسات مثل
حموضات و غیر آنکه مجرد عفص و حامض پنجم احتراز از تناول اشیاء حار بعد از بارد و بارد بعد از حار
ششم احتراز از اشیاء که بالخاصیه با اسنان مضرند مثل کندنا و جوز و حرمل هفتم اجتناب
از کسر اشیاء صلبه با اسنان هشتم تخلیل اسنان از جرم و بقیه طعام و مطعومات از چیزی که
برائه و عمود مضرتی نرسد و [illegible] اجتناب کند نهم استعمال سواک باعتدال اجتناب از آب [illegible]
بند [illegible] و عمود مضرت رساند و سواک اسنان را [illegible] و عمود را قوة دهد و جوهر را پاک
سازد و بوی دهن خوش کند [illegible] جلا بخشد دهم تدهین اسنان در محل جواب بروغن
گل اگر تبرید مطلوب باشد و روغن ناردین یا روغن مصطکی اگر احتیاج بتسخین بود و اولی
آنست که اولا [illegible] باهر یک بمقتضای مزاج بر دندان مالند بعد از آن استعمال
ادهان نمایند و نیز باید که حافظ صحت اسنان در ماهی یکبار [illegible]
جوشانیده باشد مضمضه کنند تا از جمیع اسنان [illegible] سنونات خاصه مقوی اسنان
مثل نمک [illegible] سوخته [illegible] کرده [illegible] ساخته با [illegible] استعمال نمایند
صفت سنونی که از جهت حفظ صحت اسنان مجرب است شاخ گاو کوهی سوخته و کزمازج و سعد
و گل سرخ و سنبل الطیب از هر یک یک درم نمک اندرانی دانگی کوفته و بیخته سنون سازند
صفت سنونی دیگر که دندانها را جلا دهد و حفظ صحت آن کند پوست بیخ کبر و ابهل [illegible]
و زبد البحر سوخته و نمک اندرانی [illegible] کوفته و بیخته استعمال نمایند باب نهم در وجع
اسنان سبب وجع دندان یا سوء المزاج حار است علامت آن استراحت بآب و هوای سرد و وجع
شدید [illegible] حار [illegible] و حمرة [illegible] علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و
حجامة و اسهال الطبیعه بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و مضمضه بآب گرم یا آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و آب لسان الحمل یا آب برگ [illegible] یا سرکه که در آن [illegible] الآس جوشانیده

٢ [illegible]

باشند و با عنب الثعلب بیخ البنج و پوست خشخاش جوشانیده با سرکه یا گلاب و روغن گل
و امثال گلاب و سرکه در دهان [illegible] اسنان [illegible] ضماد نمایند بعد از آن
روغن گل یا روغن [illegible] در دهن نگاه دارند و اگر وجع شدید بود قدری افیون [illegible] داخل کنند
یا آب برف [illegible] در دهان [illegible] و چون [illegible] گرم [illegible] تا دندان [illegible]
[illegible] شود یا فلونیا بنوشند و قدری در دهن نگاه دارند و یا سوء المزاج بارد است علامت
آن که ضربان و [illegible] و عدم [illegible] باشد و بعد از شرب آب سرد هیجان یابد و [illegible]
[illegible] و علاج [illegible] تنقیه [illegible] اگر مادی باشد و مضمضه [illegible]
فوتنج و عاقرقرحا و صعتر جوشانیده باشند و عاقرقرحا [illegible] و زنجبیل و فلفل و سطوخ
کوفته و بیخته سنون سازند و تریاق [illegible] و تریاق الاسنان و فلونیا [illegible]
[illegible] گرم کرده [illegible] قبل از طعام [illegible]
[illegible] گرم کرده در دهن نگاه دارند [illegible] تخم [illegible] گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٢ [illegible]

منتقل از جایی بجایی دیگر و علاج آن تنقیه دماغ از رطوبات مولده ریاح بحبوب مسهله
و مضمضه بسرکه گرم که در آن حنظل از مر بوده کرده جوشانیده باشند و بنکند چون بسبب بکار و سر و بابونه
گرم کرده و تقویت اسنان بمثل صمغ البطم و فلفل و بیخ کبر و مستعملن و صمغ و سبب که کرم شود بدو
اسنان مثل کلاله وجع بباشد علاج آنست که تمام کند تا بعد البحور تمام بیان کرده شد مسببی بنابوم
بجوز کند و دندان از ابخار آن طلا کند و سبب اضلاع و اکثار اسنان بیخ وجع بباشد بی آنکه
از جای خود بجنبد علاج آنست که عاقرقرحا و افیون ... کند که بجفت بسیر معجون بساز
و بید دندان هستند اگر این علاج کافی نباشد داغ کند **باب** سیم در ضرس و حذر ...
که عارض دندان شود و سبب ... که از خارج ملاقی کرده مثل صمغ اشیاء حامضه و قابضه
عفصه که بسبب طول مکث اینها بدندان چیزی لطیف در جرم دندان عوض کند و احداث
برودة و خشونة نماید اما اندا اخل ... شود مثل اکثر ... حامضی ... اندم ... باشد
... از ... غلیظ حامضه با اسنان ... کرده ... بروده و ... خشونة کند
و ... سبب آن ... باشد علاج آن اشیاء ... که ... بعد ... کند با اشیاء
ملینه ... که ... مثل مضغ صعتر و بادرنجبویه و ... و مضغ جوز ... و فندق
و ... و مضغ ... و ... طلی ... و ... مثل مضغ ... الحما
... و مضغ ... و مضمضه ... و ... کرم ... آن ...
و ... سبب ... علاج آن ... از ... و ... العود
تناول ... و استعمال ... مذکوره **باب** چهارم در حفر و تغییر لون اسنان
حفر ... سریع القلع که ... دندان ... بحجر کشته ... که قلع آن
از دندان متعسر باشد و لون آن سیاه بود یا سبز یا زرد و سبب آن ... بخارات ... غلیظه
از معده ... که ... نبات ... دندان ... ایام ... کرده و
از لون آن ... غلیظ که ... از بخارات ... کشته علاج آن ... معده ...
از اخلاط و ... اسنان ... با ... الجواهر ...
... و ... که ... ملح ... نی

بجو سوخته و سنا الحبشی و سبب تغیر لون اسنان بغیر مداومت بر مسواک کردن و جوهر اسنان که الوان
اما بحمرت یا بزردی ... یا بصفرت یا بخضرت بسبب اخلاط غلیظ ... علاج آن تنقیه بدن ...
از اخلاط بحبوب ... و بعد از آن اگر دندان ... باشد با ... ضعف ... مضمضه کند و بعد
بجو سوخته ... سنگ ... دندان ... و اگر سیاه ... باشد ... و افتیمون ... مصطکی
و ... با روغن ... استعمال آن ... سرکه ... حنظل ... جوشانیده باشند مضمضه کند
و اگر ... روغن ... مرغ ... چیزی ... سیاه ... استعمال
نماید و ... سرکه ... حنظل ... جوشانیده باشند مضمضه کند ... دندان ...
... هندی ... سوخته ... و ...
باب پنجم در ذهاب ... اسنان ... آفت که دندان ... چیزی ...
... باشد و سبب ... آن ... دندان ... شوند
... علاج آن ... کرم ... کرده ... گرم ...
... مرغ ... کرم ... آب ... و ...
... دندان ... مصطکی ... کرم کرده ... کرده ...
... علامت ... حرارت ...
علاج آنست ... مضمضه ... آن ... نماید
باب ششم در ... اسنان سبب آن ... اسنان ... دندان ...
... سبب ضعف ... یا نقصان ...
... و سبب آن ... که بواسطه آفت که طبیعت
... دندان ... عظیم ... کرده ...
... امکان دندان ... عظیم ... و سبب آن ...
... علاج ... و سبب ... ایام ...
عارض شود ... علاج ... بیابد ...
... و ... مرطبه ... و استعمال ... مرطب ...

۲۲۹ وکثرة نوم بر امتلاء و آشامیدن و سکون و استعمال حمام و رطوبت دهن و بخارات مرطبه و اجتناب از بخورات
و تقویت بیخ دندان بسنونات قابضه باید نمود مثل گل سرخ و طباشیر و صندل و سماق و کزمازج و آنچه
سبب آن خوردن سعوطها واقعه بر اسنان است علاجش آن نیز استعمال قوابض بارده است و آنچه سبب آن رطوبت
و زهر لثات است علامتش استرخاء و تهلهل لثه و سیلان لعاب از دهان و لرزیدن و تسکین درد وقت بیخ
گفتن و سیم دندان است و علاجش علاج فالج است و مضمضه بآبی که در آن ادویه قابضه حاره مثل
عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و حنا و سعد و شب و گل سرخ جوشانیده باشند و استعمال سنونات
قابضه محففه صفت سنونی قابض گلنار و پوست انار و قرض الزهر از هر یک سه درم بیخ سرخ و شب یمانی
از هر یک سه درم گل سرخ و سماق از هر یک هشت درم سنبل و از جزا از هر یک ده درم کوفته و بیخته
بلثه افشانند سنونی دیگر سماق و پوست انار و قرض و پوست هلیله زرد و گل سرخ و سعد و گلنار و
مازو و کزمازج و شب یمانی کوفته و بیخته سنون سازند سنونی دیگر سعد گل سنبل گلنار از هر یک
کزمازج شاخ گوزن محرق یمانی کوفته و بیخته استعمال نماید سنونی دیگر مصطکی و گلنار گل
قرنفل سنبل حب الرشاد کوفته و بیخته شب بیخ دندان زنند و آنچه سبب آن ورم حار باشد
که بواسطه تمدد ورم لثات از دندان جدا شود دندان متحرک گردد علامتش شدت وجع و ضربان
و علاجش علاج ورم لثات است فصد و حجامت و تعدیل اطعمه و استعمال ادویه قابضه بارده
ابتدا مثل طباشیر و پوست هلیله و سماق و گلنار و مضمضه بآب سماق و آب حصرم و مانند آن
و بعد مثل آب کشنیز و روغن گل و آنچه سبب آن استرخاء لثه باشد بسبب ضعف و قلت دست علاجش
جایی که لثات است علاجش تقویت لثه باغذیه کثیرة الغذا مثل گوشت بره و بیضه و گوشت مرغ
و زرده و تخم مرغ و استعمال سنونات قابضه حاره مثل سعد و سنبل و عود و قرنفل و مصطکی و گل سرخ
و آنچه سبب آن نقصان لحم لثات است علاجش فصد و استعمال حجامت و تناول اغذیه سماق و انار
و اجتناب از اغذیه لحوم و حلویات و معلولات دسم و استعمال ادویه مرکب از کندر و دم الاخوین
و دم الاخوین و کندر و بیخ سوسن کوفته و بیخته با عسل سرکه عنصلی معجون کرده و اگر لثه متعفن شده
و فاسد گشته باشد علاجش استعمال آنچه بعد از آن ذکر کرده مضمضه کنند صفت سنونی سعد و لحم اشراحه
پوست بیخ کبر عاقرقرحا ... کرسنه ... کوفته و بیخته سنون سازند و فایده جمیع انواع آن کرده:

۲۳۰ کلام و مضغ طعام و جنبانیدن بدست و زبان **باب** هفتم در تفتت اسنان بدانکه دندان
چنانچه قبول غذا میکند قبول مواد فضلیه نیز میکند و غلیظ میشود و حجمش زیاده میگردد و اگر
نابیدن با وجع باشد دلالة بر انصباب خلط حار کند علاجش فصد و استفراغ بدن بعد از آن
ماء الشعیر و شیر خشخاش و مضمضه بآب سماق و گلاب و مضغ ادویه بارده قابضه مثل حب الرشاد
کزمازج و سماق کوفته و بر کرسنه بدندان و اگر خالی از وجع باشد دلالة بر انصباب اخلاط
بلغمی کند علاجش بعد از تنقیه بحبوب منقیه بلغم غرغره و مضغ مصطکی و مصلات و ماء العسل
آب عناب با سیر و روغن بیخته بدندان و اگر دندان بسبب طول زیاده شود علاجش آنست که
یا بالتی محکم بگیرند چنانچه متحرک نشود و سوهان زنند و گاه باشد که بواسطه ورم حادث
دراز دندان طویل شود علاجش فصد است و استفراغ و مضمضه با عنب الثعلب و گلاب و
استعمال سنونات مقویه لثه و اسنان **باب** هشتم در تسهیل نبات اسنان تغییر اسنان صبیان
چون بخواهند که برویند باید آنست که سر بط و پیه مرغ و مسکه و روغن گل و دماغ خرگوش بجنبانند
بر لثه دندان مالند و اگر با آن وجع باشد عصاره عنب الثعلب با روغن گل یکسان مالند
و صبر از مضغ اشیا صلبه منع کنند و چون دندان برآید ظاهر گردد سر و گردن و فکین او را چرب کنند
روغن بنفشه گرم و بکوش او چکانند **باب** نهم در صریر اسنان در خواب سبب آن ضعف
عضلات فکین و کثرة ریح غلیظ با انصباب فضولات از دماغ باصول اسنان و اینحالت
اکثر صبیان و زنان و مشایخ را عارض میشود علاجش آن اگر مشایخ و زنان باشند آنست که بعد از
تنقیه دماغ کردن عضلات فکین را بادهان حاره عطره قابضه مثل روغن سوسن
روغن زنبق و روغن جوز چرب سازند و چون صبیان را عارض شود سفوف علاج
شود تا بعد از آن بلوغ رسد بسبب اشتداد حرارت زایل گردد **باب** دهم در حکم
اسنان سبب حدوث آن شرب میاه مختلفه الکیفیات مثل آب سرد و آب گرم و تعاقب
باشا و الطعمه حریفه کراز آن خلط لذاع حریف متولد شود و از آن باصول اسنان منصب شود
علامتش آنست که دندانها را ایجاد آن خالی شبیه بحکه ظاهر شود که مریض نتواند ساعتی دندانها را
دندان فایده و باجز برانجاید علاجش تنقیه بدن و دفع از اخلاط ردیه بطبیخ

انیسون یا مطبوخ هلیله و مضمضه بسکنجبین عنصلی یا سرکه گرم کردن بیخ حماض جوشانیده
باشند یا سرکه کهنه و گلاب و اجتناب از اغذیه ردیه حریفه و مالحه و اقتصار بر اغذیه لطیفه
مثل ماش مقشر و گوشت بزغاله یا خروس بچه یا کبک و اسفاناج **باب** یازدهم در اورام
لثه سبب آن یا دم یا صفرا یا رطوبت فضلیات آنچه سبب آن دم است علامتش وجع و ضربان و
حمرة لون و حرارت ملمس است علاجش فصد چهار رگ و تبقال و اسهال بمطبوخ فواکه و مانند آن
و مضمضه با آبی که در آن ادویه بارده قابضه مثل عدس و کشنیز خشک و کلنار و برگ مورد و
گل سرخ و عفص و سماق جوشانیده باشند یا بعصارات بارده قابضه مثل عصاره حی العالم و عنب الثعلب
و لسان الحمل و اجتناب از لحوم و حلویات و شراب و اقتصار بر اغذیه لطیفه و بعد از آن صفت
دوائی نافع [illegible] کلنار و مازو و جوز السرو و پوست انار و عفص و طباشیر و طراثیث و [illegible] و گل
و سماق و ساوری کوفته و بیخته بر لثه افشانند و آنچه سبب صفرا است علامتش وجع شدید و سوزش
و التهاب و قلة حجم ورم و [illegible] وجع از نگاه داشتن اشیاء بارده بالفعل است در دهن
علاجش فصد قیفال و استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مضمضه بسرکه که در آن برگ مورد و
بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند و آنچه سبب آن رطوبت فضلیات علامتش لین لون و
برودت ملمس است علاجش اولا مضمضه بعسل و [illegible] بعد از آن آبی که در آن بابونه
و اکلیل الملک [illegible] و عاقرقرحا جوشانیده باشند **باب** دوازدهم
در لثه دامیه علاج خون آمدن از گوشت بیخ دندان فصد قیفال و حجامت است
اگر خون غالب باشد و استعمال ادویه قابضه مقویه لثه مثل دوائی مرکب از [illegible] سوخته و عدس
سوخته و طباشیر و سماق و اقاقیا و مانند آن کوفته و بیخته مقویات لثه [illegible] کافور [illegible]
و گل سرخ و کلنار و صندل و خرنوب نبطی و کشنیز خشک و اقماع الرمان و کزمازج و حصرم
مطبوخ در سرکه و پوست هلیله [illegible] زعفران و [illegible] ارمنی و [illegible] هندی و مامیران چینی و
ابرسات دوائی دیگر شب یمانی سوخته کرده محل سوختن سرکه بر آن ریخته باشند یکدرم نیم
درم زاج سرخ یکدرم و نیم کوفته و بیخته بر لثه افشانند دوائی دیگر [illegible] سوخته
از هر یک یکدرم زاج سرخ [illegible] درم [illegible] از [illegible] درم کوفته و بیخته بر بیخ دندان افشانند

دوائی دیگر گل سرخ با اقماع و جفت بلوط و کلنار و رب الآس از هر یک چهار درم خرنوب
نبطی و سماق و عاقرقرحا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته استعمال نمایند دوائی دیگر کزمازج کلنار
طباشیر سماق گل سرخ پوست انار [illegible] کهن سوخته کوفته و بیخته شب بر بیخ دندان پاشند
و از تناول لحوم و حلویات و شراب و [illegible] و اغذیه حریفه و حاره اجتناب نمایند و بر [illegible]
مثل شراب عناب و خشخاش و [illegible] و [illegible] مداومت نمایند مقاله [illegible] در امراض

در امراض حلق

حلق و مری [illegible] **باب** اول در اورام لهاة و آن یا دموی
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی علامت دموی حمرة زبان و انتفاخ حرارت لهاة و حلاوت
دهان و ثقل و وجع است علاجش فصد قیفال و حجامت و غرغره بگلاب و سماق و سرکه یا
سکنجبین و آب گرم یا رب توت و مانند آن و گل و صندل و کافور و کلنار بر آن طلا کنند صفراوی
[illegible] و التهاب شدید و عطش و جفاف و مرارة دهن و شدت وجع است علاجش تلیین
طبیعت بشیرخشت و تمر هندی و [illegible] آن و غرغره با آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب و رب توت
[illegible] بلعابات و عصارات بارده مثل لعاب خطمی و لعاب بهیدانه و لعاب
بهدانه و آب کشنیز تر و لسان الحمل [illegible] علامت بلغمی [illegible] ورم و بیاض لون و قلت
وجع است علاجش بعد استفراغ بلغم بحبوب مسهله آن غرغره با [illegible] یا سکنجبین با خردل
کوفته و مانند آن [illegible] علامت سوداوی صلابت ورم و سواد
لون است علاجش تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمسهلات آن و غرغره باشیاء ملطفه محلله
مثل رب السوس و لعاب حلبه و صعتر و [illegible] و انجیر و [illegible] و مغز خیار چنبر [illegible]
بالاذی [illegible] **باب** دوم در استرخا و سقوط لهاة سبب آن یا سوء المزاج حار رطب است
علامتش حمرة و حرارت علاجش فصد قیفال و سایر معالجات ورم لهاة دموی [illegible]
المزاج بارد رطب بلغمی است علامتش عدم حرارت و حمرة و کثرت سیلان لعاب از دهن است
علاجش [illegible] بماء العسل و آب [illegible] و اشیاء قابضه مجففه [illegible] مثل [illegible]
و [illegible] و آب [illegible] غرغره کنند [illegible] اقاقیا و [illegible] کهن سوخته [illegible]
مانند [illegible] و [illegible] و اقاقیا و گل [illegible] مجموع کوفته [illegible]

تبرکرکردان برابر بعد و کشنیز خشک جوشانیده باشند و بر سر شبدر یا فروخ طلا کنند
باب سیم در خناق و نفس خناق امتناع نفوذ نفس بود به قلب یا دشواری آن و سبب آن
یا ورم لوزتین و عضلات خارجه است یا ورم عضلات داخله یا زوال الفقرات کردن الا آنچه
سبب آن ورم لوزتین و عضلات خارجه محیط باشد آن را خناق ظاهر گویند و اسم آن خاص
کرده و ورم در عضلات داخله باشد و حدوث آن یا از دم یا از صفرا یا از بلغم یا از
سودا علامات دموی حمرة وجه و لسان و عین و امتلاء و ضربان عروق و وجع شدید و
ضیق النفس و جحوظ عین و حلاوة دهان و علاج فصد قیفال یا عرق تحت اللسان
و حجامت ساق و مالیدن اطراف و اکتاف و تلیین طبیعت بحقنه لینه و بعد از تنقیه تناول
تبرکرد و کلاب یا سکنجبین یا بادی کردان عدس و عناب و عنب الثعلب و تخم کاهو و تخم
کاسنی و کشنیز خشک و سماق جوشانیده باشند یا رب توت غرغره کنند و بعد تسکین ورم عنب
الثعلب کل سرخ و اصل السوس و کشنیز خشک جوشانیده با مغز خیار چنبر ... سیم
و چهارم آب عنب الثعلب ... و مغز خیار چنبر غرغره کنند و لسان الحمل و کاسنی
و آب جو و عدس مقشر و حنطی و بابونه و بنفشه و کلاب ضماد سازند و چون ورم نرم کردد
و رنگ از حمرة بصفرة متغیر شود با انگشت یا با لوکدار اسیل نمایند یا بکشایند تا چرک
از ان بیرون آید علامات صفراوی وجع شدید لذاع و لهیب و کرب و شدة عطش و حرقت
و حرارت و یبوست و مرارت دهان و صفرت لسان و سهر و اضطراب و علاج بعد
از فصد تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و غرغره به سکنجبین و آب شکر یا آبی کردان عدس
و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند یا رب توت و استعمال اشربه و اغذیه مبرده مثل
شراب عناب و شراب توت و شراب آلو و ماء الشعیر و بعد ابتدا اکل ارمنی بعد ... و فوفل
و سماق ... آب عنب الثعلب آب لسان الحمل و کلاب و ... بر خارج حلق طلا کنند
و در انتها ... ضماد ... استعمال نمایند و ... تخم
کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و ... و سماق و کثیرا و کافور و لعاب ... نکاه
دارند و علامات بلغمی ... سرخی وجه و عین و بیاض لون و کثرة لعاب و ملوحت دهن و قلة وجع

وعلاج

وعلاج حمى و عظم و ... و علاج ... تلیین طبیعت بحقنه حاده معمول از اکلیل الملک و ...
و انجیر و سوس و بوره و ... هندی و قنطوریون و تخم حنظل و قند بوره و روغن زیت و ...
و ابکامه و غرغره بعسل و ابکامه یا سکنجبین عنصلی با آب ترب یا خردل و مویزج و عاقرقرحا یا
سکنجبین عسلی با رب توت جوز و بوره با سکنجبین و در انتها بطبیخ انجیر و بوره یا بزماء الخطاطيف
با سمج غرغره کنند و بوره و حلتیت ... یا تخم ترب و سپند و خردل و حلتیت ...
... الخطاطيف یا سرکه یا زبل الکلب یا عاقرقرحا و عسل بر خارج حلق طلا کنند علامات
سوداوی صلابت ورم و کمودت لون ... موضع ورم و یبوست دهن و ... علاج
اول فصد باسلیق و حجامت ساقین و بعد از استفراغ بدن بحقنه متوسطه و غرغره با ... و طبیخ انجیر
با بزماء الخطاطيف یا بماء الحرمل یا بماء العسل یا رب توت جوز یا لعاب حلبه و مغز خیار چنبر
با شیر تازه و اما خناق که سبب آن ورم عضلات داخله حلق است یا زوال الفقرات کردن که سبب ...
و سقطه یا بواسطه ماده یا بادی غلیظ کردد میان فقرات در آید یا ورم عضلات یا مری یا
تشنج عضلات حادث کردد و فقرات بداخل منجذب شود و آن را خناق کلبی کویند و بعضی انواع
خناق آنچه سبب آن ورم عضلات داخله است علامت آنست که صاحب آن همیشه دهن باز
کرده دارد و زبان از دهن بیرون آمده علاج فصد قیفال است و حجامت و تلیین طبیعت بحقنه ...
و استعمال غرغره مذکوره و آنچه سبب آن زوال الفقرات کردن است علامت آنست که مریض قادر بر
کشودن دهن ... نباشد علاج ... فقره ... است
... ... و ...
... لعاب ... نکاه ...
... غرغره کنند و بعد از ... بحقنه ... و ورم حار
حادث ... عضلات ... حلقوم ... عضلات ... حلقوم
... عضله ... مری ... سطح باطن مری و سبب آن خون ...
غلیظ فاسد است علامات آن جحوظ عینین و سیلان لعاب از دهان و ... صاحب آن قادر بر
تکلم و بلع نباشد و اگر ... بلع ... بینی ... آید ... خارج حلق ...

انکوش یا بکویش مثل طوق ظاهر شود علاج آن فصد قیفال است یا عرق تحت اللسان و حجامت
نقره و دوام ان غرغرات کردن بی شرط یا با شرط و اخراج دم بقدر قوة و تلیین طبیعت بحقنه لینه و غرغره
بسقوت و آب کشنیز و عنب الثعلب و عدس و فلوس خیار چنبر و سعتر و قریب بجاه نوبت
و اکر مرض قوی داشته باشد در نوبت دیکر فصد کنند و هر بار به دوم تا بخ دوم خون اخراج کند
و اورید جانب مثل بوده و قسط و جند بید ستر بکبریت بخارج حلق ضماد سازند و ماء الشعیر
در دهن ابیزند و چون حجامت کنند بکنند بیز زبانه و لعاب بزر و جمیز قرع غرغره کنند و اکر
باشال الیها زایل نکردد بحرف الذئب یا زبل الکلب خصوصا کلبی که سر روز استخوان خورده باشد
با اناء و صعتر و بعض خیار چنبر غرغره کنند و بخارج ضماد کنند **باب** چهارم در شوخاره
محرقه در حلق سبب آن مادّه دموی است یا صفراوی اکثر حدوث آن در حلق و مری است و نادرا
در قصبه بیر حادث شود علامت وجع و حرقت مری در حال ابتلاع و غیره و بقدر خصوصا اغذیه
کران اکیفیتها لیه مثل حموضه و ملوحه و حرافه باشد علاج فصد قیفال و تلیین طبیعت بنقوع
فواکه و لعاب آن غرغره بلعاب بزرقطونا بادوعن کل و استعمال لعابات و اغذیه ملینه مثل
حسو معمول از شیر و بعض نقشه و فاسشد بماء الشعیر یا روغن بادام و لعاب بزرقطونا یا
لعاب بهدانه و اجتناب از لحوم و حلویات و حموضات و ملوحات و آب سرد و چون منفتح
شود موم روغن بیم کرم با مرهم کافوری تنها یا با زرده تخم مرغ در دهان میدارند تا بیکداند
و غر مهیر بند **باب** پنجم در بیرون آمدن علق و عظام و امثال متعلقه در حلق علامت علق
متعلقه در حلق غم و کرب و نفث الدم رقیق است علاجش آنست که مریض در مقابل آفتاب دهان
باز کند و در دهان نکاه کند اکر بتوان دید بمنقاش بکیرند و آهسته بیرون کشند چنانچه نکسلد
و بحلق از بن جسد و اکر نتوان دید بکر تنها یا نمک با سیر کرم کرامون مدران حل کرده یا سرکه
حلیت یا سیر سرکه یا جزو جل و نوشادر و صابون یا سرکه یا با بورق یا سرکه با العصاره و ... بجرب
غرغره کند و بعد ... کعقد ... با ... تجربه ... کرم ... بنشیند
و هر ساعت آب سرد ... بیرون ... دهان ... یا علقه بواسطه حرارت میل آب
سرد کند و بیرون آید یا ... تا ... کند و در آفتاب بنشیند و دهن باز کند و کوزه آب سرد

بر دهن نهند تا علقه بطلب آب بیرون آید یا لجام ازو کیسه کنند و در دهن نکاه دارند و بعد از آنکه
تشنکی بسیار کشیده باشند تا علقه بسبب آن و اشتیاق آب میل جانب دهان کند و بیرون آید
و طحلب نیز در دهان کرفتن و علیه تمادی همین عمل کنند و اکر بعد از سقوط علقه نفث الدم شود
بطبیخ کلنار و سماق و پوست انار غرغره کنند و کلنار و دم الاخوین و قاشته کوفته
در حلق دمند و اکر علقه در معده فرو رفته باشد در سنه ترکی و افسنتین و مقصوم و شونیز و ترمس
و قنطریون کابلی بفقره و چیزی از هر یک در دم سرکه ممزوج کرده بیاشامد و سیر با پیاز با خردل
بنوشد و قی کند تا بیرون آید و اکر از حلق بجانب بینی رود شونیز و عصاره قثاء الحمار و حزنق با
سرکه سعوط سازند علاج امثال و ابجه شطایا از کاسته باشد در حلق کس با بد آنست که دست
در کردن و میان هر دو شانه او زنند و امر کنند تا لعابات لزجه و امثال آن آب بنوشد تا
فرو رود و ابجه شطایا داشته باشد مثل استخوان و خار با چوب اکر بتوان دید بکلبتین بکیرند
و بیرون آورند و اکر نتوان دید لعابات و ادهان و اشیاء مزلقه مثل نشاسته و آرد باقلا بادام
بادام بیاشامند تا فرو رود یا قی کند تا بیرون آید یا با چیزی در صمغ بجنه غرغره کنند تا از
ازجای خود بجنباند و بیرون آورند و اکر با اینها معالجه نشود و صله کوشت یا اسفنج خشک را
بر ریسمانی بندند و اندکی بخایند و فرو برند و بعد از ان بقوت بکشند یا اسفنج کرانرا
کویند و بر ریسمانی بندند و فرو برند و چون از انچه در حلق متعلق باشد بکذرد قدری آب
بنوشد و بقوت بیرون کشند و از جای خود جنبانیده بیرون آورد **باب** ششم
در دشواری بلع سبب آن یا سوء المزاج مرطب یا ضعف قوة یا ورم مری یا ورم عضلات
حنجره یا سیلان نفرة کردن یا داخل ابجه سبب آن سوء المزاج مرطب یا حار است علامت آن
عطش و انتفاع با آب است یا بیدن تا آب سرد است و علاج آن بجرع البتر بارده مثل شراب نیلوفر هندی
یا شیره تخم خرفه یا لعاب بزرقطونا و بنفشه و روغن ترش و غرغره به عصارات بارده چون آب
برگ کاسنی و کشنیز تازه و کاهو و ماء الجبن معدل بکافور و آب کاهو و خرفه و کشنیز تر با روغن
بنفشه و موم سفید و در میان هر دو شانه ... علامتش ضد علامات حاره است علاج
نوشیدن شراب بادرنجبویه یا طبیخ افتیمون و ... مصطکی و سنبل و غرغره با آب ...

وشبت با نضج وتضمید ما بین الکتفین بسنبل ومصطکی وافیون وجند بیدستر وتدهین
بروغن جوزبوا وروغن ترب وروغن قسط وبا رطوبت علامت آن کثرة آب دهان وبیاض
لسانست علاج آن بعد از تنقیه معده واستعمال ادویه مسخنه قابضه عطریات مثل مصطکی و
افیون بیان کرده وبهمن سرخ وسفید وسنبل وناردین وسادج هندی وکندر وشراب به
وسیب وحب الآس وتدهین بروغن ناردین وروغن زیت وروغن مصطکی وروغن قسط و
غرغره بطبیخ بهمنین وگل سرخ وهلیله وابخان وبا یبوست علامتش ضد علامات رطوبت
علاجش استعمال اشربه واغذیه وادویه مرطبات مثل شراب عسل ونیلوفر بالعاب بزرقطونا
ولعاب بهدانه وزرده تخم مرغ نیم برشت وگوشت بره وتغذیه بکله واسفناج وغرغره
بشیر تازه وتضمید ما بین الکتفین بخطمی وبنفشه بالعاب تخم مرو وپیه دجاج ومغز بهدانه و
ومغز بادام شیرین وتدهین بروغن بنفشه وروغن کدو وآنچه سبب آن ضعف قوت علامت
نزدیکی موت علاجش در حال تقویت قوت وتدهین بخورات عنق وما بین الکتفین بروغن
بنفشه وموم سفید وآنچه سبب آن ورم وغیر آن ذکر کرده شد علامات ومعالجات در ابواب
حدیده مذکورست باب هفتم در اورام مری اورام مری بخارات است علامت آن حمی وعطش
شدید ووجع بین الکتفین است خصوصا در حالة بلع وعلاج آن فصد اکحل است وتلیین با
تجرع اشربه بارده در مثل شراب توت وشراب غوره با شیره تخم خرفه بالعوقات مرکبه از عدس
وطباشیر وتخم خرفه ولعاب بزرقطونا وآب کدو وتناول ماء الشعیر همانند آن واستعمال
ضمادی معمول از صندل سفید وآب حی العالم وآب برگ کاهو وآب برگ خرفه وروغن گل وموم سفید
بر ما بین الکتفین وبعد از انتها تجرع اشربه مخلوطه بمحللات مثل شراب بنفشه با مغز خیار چنبر
وآب گرم بالعوقات معموله از رب السوس والجز وسپستان وبنفشه وخطمی ولعاب بزرقطونا
وتناول حسو معمول از نخاله وتدهین بروغن بادام واستعمال ضماد مرکب از آرد جو وبابونه و
وخطمی وآب عنب الثعلب وآب لسان الحمل بروغن گل وموم وبا بادمات علامت آن ثقل
وعدم وجع کثیر است علاج آن تجرع آب آنکه در آن شبت وبابونه واکلیل الملک وبزرکتان
جوشانیده باشند با ضماد العوق مرکب از آرد کرسنه وآرد جو واصل السوس وانکبیخ سوس

با عسل وتدهین ما بین الکتفین بروغن بابونه وروغن زیتون وامثال آن واستعمال
ضمادات مرکبه از ادویه منضجه محلله مثل حلبه وبابونه واکلیل الملک ومقل وصمغ
البطم واشق وامثال آن باب هشتم در بحة الصوت سبب آن یا نزلات
حاده است که بحلق وقصبه ریه نازل شود ورطوبات لزجه را که معین بر تسلیس و
صفا صوت است ببرد علامتش آنست که صاحب آن احساس خشونت در حلق ودر بیر وامثال
کند وعلاجش منع نزلاتست بشراب خشخاش وما نند آن وغرغره بطبیخ پوست خشخاش
وعناب وتخم خطمی وعدس وخرفه وکشنیز وصمغ عربی واستعمال الگلید وبطولات
مغلظه بدماغ وبا سوء المزاج حار ساذج حنجره است که بسبب تجفیف ونقصان
رطوبت خشونت حادث کرده واکثر عروض آن در حمیات است علامت آن یبوست دهان
وعطش وعدم نفث است وعلاج آن اشیاء مرطبه مغریه مثل ماء الشعیر وتخم
خیار وکشنیز ومغز بادام وشراب عناب وشراب بنفشه ولعاب بهدانه وبزرقطونا
ولعاب بهدانه وبا سوء المزاج بارد ساذج حنجره است که بواسطه قبض وجمع اجزاء الآلة
خشونت کند علامتش آنست که در زمستان وبعد از شرب آب سرد بیفزاید ومحل هبوب
ریاح شمالیه حادث شود وبا آن نفث باشد وعلاجش دواء الحلتیت وزعفران
صفت آن فلفل وحلتیت وخردل وزعفران متساوی بعسل معجون ساخته وبکدام
بنا دانه بنوشند وحبی مرکب از خردل بیان کرده وفلفل ومر وسعتر وبابونه وعسل
لعوق فیها ... دارد صفت حبی دیگر که همین منفعت دارد فلفل وخردل و
زعفران وسنبل وعاقر قرحا وکبابه وزنجبیل مجموع متساوی صمغ عربی نیم مجموع
قدر ... وبا سوء المزاج رطب که عارض
حنجره وقصبه ریه شود وامثال آن ... علامت آن عدم احساس خشونت والدرد
مواضع مذکوره وتقدیم مرطبات واحساس ثقلست وعلاج آن غرغره با آبی که در آن
افسنتین وصعتر وزوفا وامثال آن جوشانیده باشند با عسل وتناول انجیر پرورده بعسل
وشونیز وموم مصفی والجز وآشامیدن ماء الاصول وسکنجبین عنصلی ولعوقات
متخذه از حلبه وحلتوت ورب السوس وسعتر ومر با عسل وبا سوء المزاج یابس است
که حنجره قصبه ریه وحنجره کند علامتش آنست که با کرختگی آواز حده وصفای الحلق

بود یا با خشونت و وجع در حنجره و اکثر حدوث آن از غبار و دخان باشد و علاج
تجرع روغن بنفشه یا بادام تازه یا روغن کدو و لعاب بزر قطونا با قند است و
تناول اغذیه رطبه مثل ماء الشعیر یا کوشت بره یا بزغاله و اسفاناج و کدو و
گاه باشد که بحة الصوت از غبار و گفتگوی بسیار حادث شود و موجب ورم و
خشونت اعضای حنجره و قصبه ریه شود علاج آن حجامت قیفال است و تناول زرده تخم مرغ
نیم برشت و دوشاب و حسو معمول از نشاسته و روغن بادام و بعضی لعوقات متخذ از مغز
تخم خیار و مغز بادام و تخم خطمی و رب السوس و کتیرا و مغز فندق و لعاب بزر قطونا
و امثال آن حبوب ملینه مرکبه از صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و خشخاش سفید و مغز حب
القرع و بنفشه و لعاب بزر قطونا در دهان مقاله هشتم در امراض ریه و صدر
و آن مشتمل بر هفت باب است باب اول در ربو و انتصاب النفس ربو علتیست
حادث در ریه که صاحب آن در حالت سکون یا نفس متواتر خارج شود و از این علت
و ضیق النفس گویند و انتصاب النفس آنست که صاحب آن مادام که راست ننشیند و
گردن را بالا نکشد نفس نتواند زد و سبب آن بلغم غلیظ است که اقسام قصبه ریه را
پر ساخته باشد علامت آن سعال یابس و خرخره در سینه و ضیق النفس است خاصه
در وقت حرکت و علاج آن تلطیف خلطست با شیاء ملطفه محلله مثل شراب بنفشه
و سکنجبین عنصلی و لعوقات [illegible] که در آن [illegible] باشد مثل لعوق مرکب
از انجیر و حلبه و رازیانه و ایرسا و منقی و اصل السوس و سپستان و پرسیاوشان و فندق
خشک با عسل و زعفران یا لعوق مرکب از زنجبیل و روغن بادام و عسل و بعد از آن
تنقیه بلغم به حب [illegible] و عسل و اسهال به حب ایارج و امثال آن و تناول آش [illegible]
و شوربای نخود و [illegible] و ماء العسل نافع باشد و اجتناب از طعام مرطب
و آب [illegible] بسیار و [illegible] خواب [illegible] و خواب بر امتلا و شراب
بالای طعام [illegible] و یا امتلاء [illegible] و فصد است از انجبارات قلب علامت
آن عظم نفس و شدت عطش و عظم نبض است علاج آن فصد باسلیق از دست چپ و
تسکین حرارت قلب با ماء الشعیر و شراب نیلوفر و شراب صندل و شراب سیب و شیره
تخم خرفه و استعمال اطلا مرکب از صندل و آب برگ خرفه و کشنیز و آب برگ کاسنی

م بحترم

بر موضع دل و بوییدن سیب و به و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و مالیدن اطراف
و استفراغ بماء الجبن و سکنجبین اگر واجب باشد و یا استرخاء عضلات صدر و
ضعف حرارت غریزیست علامت آن لین نبض و نفس بکلی است و علاج آن علاج فالج
و استعمال طبیخ حلبه با عسل و تدهین صدر به روغن سوسن و روغن نرگس و روغن
بان و تضمید به بابونه و مرزنجوش و عسل و روغن شبت و یا از یبوست ریه است علامت آن
عطش و باریکی آواز و عدم نفث و قلت آن در وقت تناول مرطبات ریه است علاج
آن ترطیب ریه است تناول ماء الشعیر با کوشت بزغاله و کوشت بره و اسفاناج و کدو
و شیر تازه با قند سفید و لعابات و عصارات و لعوقات مرطبه و استعمال اطلیه
و مراهم مرطبه بر صدر و یا از ورم ریه یا ورم اعضاء مجاور او است مثل ورم حجاب و کبد
و طحال علاج آن علاج اورام اعضاء مذکوره است چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی باب دوم در سعال سعال حرکتیست صعبه که ریه است که بدان
طبیعت سوی ریه اندرون را اعضاء متصله بآن دفع کند و سبب آن یا خلط غلیظ لزج است
که در ریه محتبس شده باشد علامت آنست که بعد از آن کام حادث شود و نفث بدشواری
بیرون آید و آنچه بیرون آید غلیظ لزج بود علاج آن تلطیف است بطبیخ انجیر و
حلبه و اصل السوس و ایرسا و سپستان و پرسیاوشان با عسل و یا [illegible] حارت
[illegible] علامت آن سعال یابس و عدم نفث و امتداد آن در شب بعد
از نوم است و این نوع سعال اکثر مزمن گردد و منجر به سل شود علاج آن منع نزلات است
بشراب خشخاش و یا قرص [illegible] با اشیاء قابضه مثل آنکه [illegible] پوست خشخاش و بزر
البنج [illegible] کاهو [illegible] باشد و امثال آن
حب السعال المرکب از بنفشه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و نشاسته و کتیرا و مغز بادام مقشر
و [illegible] خشخاش و رب السوس و صمغ عربی و نبات و لعاب بزر قطونا در دهان
صفت حبی دیگر خشخاش تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم بزر البنج و نشاسته کتیرا
صمغ عربی از هر یک دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک چهار درم افیون یک درم
حب ساخته در دهن نگاه دارند صفت لعوق که درین باب نافع است خشخاش سفید
و اصل السوس [illegible] از هر یک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی

[illegible]
[illegible]

مغز تخم خیار و مغز بهدانه بزرقطونا از هر یک چهار درم بزرقطونا از هر یک چهار درم
بزرقطونا و تخم خطمی را لعاب بگیرند و کثیرا و صمغ عربی را در آب باران حل کنند
ادویه دیگر را بکوبند و بیخته در آب باران حل نمایند بجوشانند تا بر قوام آید
بدست بمالند و بپالایند و لعابها و صمغها را اضافه نمایند و با قند بقوام آورند
و هر روز ده درم از آن بنوشند و مو تراشیدن و چیزی نرم بر سر مالیدن بسبب
جذب مواد بظاهر و انفتاح مسام و تحلیل ماده نافع باشد و یا رطوبت نفس ریه است
چنانچه در مشایخ و مرطوبین بسیار باشد علامتش خرخره در سینه خصوصا بعد از نوم و
جنبیدن بلغم در حلق و کثرة نفث است علاجش تنقیه بدن از بلغم نیز و اسهال بعد از نضج
تام بطبیخ رازیانه و تخم کرفس و اصل السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان و انجیر و مویز
منقی و استعمال لعوقات حاره معمول از رب السوس و زوفا و ایرسا و مغز بادام تلخ و تخم
انجره و عسل و تناول معجون السعال صفت آن مغز حلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز
بادام مقشر و لعاب بزرکتان از هر یک ده درم فانید مثل مجموع شربتی مقابل یک جوز [illegible]
جوهر کبا از رب السوس [illegible] فلفل و [illegible] و مغز بادام تلخ و [illegible] با عسل
در دهان [illegible] و اغذیه مخففه مثل قلیه و کباب درین باب نافع است و یا سوء المزاج
حار یابس است و امثال آن از دم صفراوی علامتش عظم نفس و سرعة نبض و کثرة عطش
و استراحت از هوای بارد و حمرة و عدم نفث است علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارة
مزاج بمبردات مثل شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عناب و لعاب بزرقطونا و
حریره بنفشه و لعوقات بارده معمول از مغز تخم خیار و مغز بادام شیرین و بنفشه و کثیرا
و عناب و سپستان و تخم خطمی و نبات و استعمال اطلیه بارده مثل صندل و کافور و
تراشه کدو و آب کشنیز تر و کاهو و گلاب بر سینه و تدهین سینه بموم روغن معمول از موم
سفید و روغن بنفشه یا بادام و روغن و کثیرا و لعاب خطمی و آب کاهو و کشنیز تازه
و امثال آن و حب السعال بارده در دهان و غذا شیره جو و شیره بادام با اسفاناخ و کدو
و یا سوء المزاج بارد یابس است علامتش قلة عطش و انتفاع باستنشاق هوای حار
و حمام و [illegible] علاجش [illegible] اکر از اسباب خارجی بود مثل شرب
آب سرد و مجاورت برف و اکر از اسباب بدنی بود بنوشیدن شراب [illegible]

با طبیخ انجیر و مویز منقی و اصل السوس و پرسیاوشان و یا بکشک الشعیر [illegible]
بادام و استعمال لعوقات حاره مذکوره و مرخ سینه با دهنهای حاره مثل روغن [illegible]
و روغن سوسن و روغن پسته و روغن [illegible] و امثال آن و حب السعال الحار در دهان و یا سوء
المزاج حار یابس مجفف ریه است و علامتش سرعة و صلابة و تواتر نبض و ضیق النفس و عدم
نفث و لاغری بدن و اشتداد آن در وقت حرکة و جزع و عطش و سکون در دخول حمام
مرطب و شرب مرطبات است و علاجش نوشیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و آب خیار با قند
سفید و امثال آن و حبوب بربره مرطبه معمول از رب السوس و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار [illegible]
و کثیرا و بنفشه و صمغ عربی و خشخاش و مغز بادام و لعاب بهدانه در دهان و تضمید سینه
با ضمادهای مرکب از آب کاهو و آب کشنیز تازه و سپیده تخم مرغ و روغن بنفشه یا بادام و موم سفید
و تدهین اطراف بروغن بنفشه و روغن کدو و اکر با آن تب باشد ناشامیدن شیر خر و شیر [illegible]
بغایت نافع باشد و یا خشونت قصبه ریه است از غبار و دخان و غیر ایشان علامة آن [illegible]
سبب با تقدم آنست و علاجش تملیس قصبه ریه بلعوقات متخذه از لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا و بنفشه و کثیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشخاش سفید و موم مرکب از
شیر مقشر و خشخاش سفید و قند و روغن بادام و کاه باشد که سبب سعال ذات الجنب و
ذات الریه و سل و قروح سینه و قیح و معده و جگر بود علاج آن در معالجات امراض مذکوره است
چنانچه در موضع خود مذکور خواهد شد **باب** سیم در نفث الدم برون آمدن خون
از دهان یا از ریه و عروق است یا از علق [illegible] یا از رأس و دماغ یا از حنجره و قصبه ریه
یا از مری و معده یا از کبد یا از سپرز یا از سینه اما آنچه از ریه و عروق است علامتش آنست که
بسرفه بیرون آید علاجش [illegible] است باشیاء قابضه مثل طبیخ [illegible] و کلنار و [illegible]
و شب یمانی و اکر در آنجا قرحه تازه باشد [illegible] دم الاخوین [illegible] تا قرحه را خشک
کرداند و [illegible] اما آنچه از علق [illegible] علامت و علاج آن مذکور شد
و آنچه [illegible] دماغ است علامتش آنست که [illegible] بیرون آید و با آن علامات [illegible]
مثل حمره [illegible] و امتلای رگهای سرخ [illegible]
علاجش فصد قیفال و حجامة [illegible] و منع [illegible] شراب خشخاش با دم الاخوین و صمغ عربی
[illegible] با اشیاء قابضه مثل طبیخ [illegible]

بلحیة التیس با آب غوره و سبیر و استعمال الطلیه بارده قابضه مذکوره در باب رعاف
باسرکه و سبیر و آنچه از حجره و قصبه ریه است بسبب جراحتی که در آنجا حادث شده باشد
از ضربه واقعه یا مصدعه یا از سقطه صعب یا از فریاد و حبس نفس یا از قی عنیف علامتش آنست که
اندک خون به تنخنخ بیرون آید و با آن وجع باشد علاجش فصد قیفال است اگر مانعی نبود و
غرغره بقابضات مذکوره و لعاب قرص نفث الدم معمول از کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی
و دم الاخوین و طباشیر و نشاسته و کثیرا و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیة التیس با آب
لسان الحمل یا آب خرفه در دهان و تناول اغذیه لزجه معتدله مثل بلغده تخم نیم برشت و باچه
جه و سفاله و مناهی تابه و آنچه از ریه و معده است علامتش وجع میان الکتفین و خروج
دم بلغمی و وجود آفتی در ریه و معده است و علاجش در امراض معده مذکور است و آنچه
از کبد است علامتش خروج دم بلغمی و وجود آفت در کبد است و اگر حدوث آن در ریه باشد
کبدی بود و این از علامات ردیه است و علاجش در موضع خود مذکور خواهد شد و
آنچه از ریه است سبب آن انشقاق و انخراق عروق ریه بود یا از اسباب خارجه است
مثل ضربه و سقطه و فریاد و حبس نفس یا از اسباب داخله چون تاکل یا از اخلاط حاره چون
حاره مرار یا ساحنه یا ماء الحمر یعنی بقیه و انصداع و انفتاح افواه عروق آن از شدت امتلاء یا
از سوء المزاج بارد یابس مکثف علاجش آنکه خروج دم بسعال باشد و احمر
ناصع و زبدی بود و با آن وجع نباشد و اگر سبب آن تاکل و جراحت ریه بود در ابتدا
خون اندک اندک بیرون آید بعد از آن بحسب اتساع جراحت زیاده شود و چرک و ریم بود
و با آن تب باشد و اگر سبب انصداع عروق بود از آماس الاحوال دفعه بیرون آید و بقیه
در آن زیاده بود و قوام آن بیشتر باشد و از خروج آن راحت و خفت حاصل شود و این
نوع اکثر منجر به سل میگردد و بنادر امر بصعوبت از آن خلاص و نجات علاجش فصد
باسلیق است و احتراز از حرکت و صیحه و اضافه و اخراج دم به شغات و حجامت ساق و مالیدن
اطراف و نوشیدن شراب انجبار و شراب حب الآس یا آب لسان الحمل یا آب بارتنگ و خرفه یا
آب عصی الراعی یا گل مختوم و کهربا و صمغ عربی و نشاسته مغسول و دم الاخوین یا با قرص
نفث الدم یا قرص کهربا و غذا ماء الشعیر یا اسفناخ و کدو و نوشیدن عناب ترد
خاییدن برگ خرفه بیرون بغایت نافع بود و آنچه از سینه است علامتش آنکه خون

بسعال شدید بیرون آید و اندک و سیاه و غلیظ و با آن وجع سینه باشد علاجش نفث
الدم است که از بعد و با این مخلوط کرده و تضمید سینه به لسان
الحمل و خطمی و آرد جو و آب عصا الراعی و موم سفید و روغن گل یا آرد جو و دقاق
کندر و اقاقیا و سفیده تخم مرغ و این نوع نافع باشد و لعیبت در جمیع انواع اجتناب
از کثرت کلام و فریاد و خشم و ضجرت و جماع و محرکات و نگاه کردن در چیزهای سرخ
و از شراب و اطعمه حریفه و مالحه و جمیع مسخنات و حلویات و مفتحات مثل کرفس و کرنب
و کنجد و مثل آن کنند باب چهارم در ذات الریه و آن ورمیست حار در ریه حادث
از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی مالح عفن و گاه باشد که حدوث آن بعد از نزله مزمنه
یا ذات الجنب یا ذبحه و غیر آن باشد بسبب انتقال ماده مرض به ریه علامتش آن حمی
حاده و سعال و ضیق النفس و وجع ثقیل در مقدم سینه منتهی تا به پشت و میان
هر دو شانه و حمره و انتفاخ وجه و خدین و تحیر عینین و غلظه اجفان و عطش
و جفاف لسان و اشتیاق بهواء بارد و موجیه نبض و صفرت قاروره علاجش فصد
باسلیق و تلیین طبیعت بطبیخ عناب و سپستان و نیلوفر و بنفشه و تخم خطمی با مغز
خیارچنبر و ترنجبین و امثال آن و تناول ماء الشعیر و تضمید سینه اولا با ضمادی
رادع مثل صندل و آرد جو با آب خرفه و اندکی روغن بنفشه بعد از آن به ضماداتی مرکب
از ادویه رادعه محلله مثل بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و آرد جو و خطمی
با روغن بابونه و گاه هست که در ریه ورم رخو از ماده بلغمیه نیز حادث میشود علامت
آن شدت ضیق النفس و کثرت آب دهن و عدم کثرت حرارت و نضاحیه لون و حرارت
و علاجش در ابتدا علاج ورم حار است از تلیین و تضمید برادعات و در انحطاط
و سکون حمی علاج سعال بلغمی و گاه باشد که در ریه ورم صلب حادث شود علامتش
ضیق نفس و زیاده شدن آن بعد نوم و سعال یابس بی نفث و عدم حرارت در صلابت
علاجش تلیین طبیعت بلعاب بذر کتان و خطمی با روغن بادام و شیر دختران و تضمید
سینه بلعاب تخم خطمی و حلبه و بذر کتان و روغن بنفشه و موم سفید باب پنجم
در سل و آن جراحت ریه است و حدوث آن یا بعد از ذات الریه یا ذات الجنب یا نفث
الدم یا نزله که لاذع و اکال باشد علامتش آن حمی لازمه ساکنه دقیقه و سعال با نفث

الدم وحمرة خدين وهزال واعوجاج اظفار است وعرق بسيار من وبلغم خام است
كه مدتي مستديم بود وسستي خاصه اگر بعد از نفث دم افتد واگر دندان بسحق بعد از آن بگيرد و ساعتي
بنه ابر قرينه وگاه باشد كه با دم خون يا خشكريشه برفد بر آيد وعلاج وي در ابتدا
فصد باسليق است وآشاميدن شير خر يا شير بز يا شير زنان وتناول رشته وماء الشعير
با سرطان نهرها وغيرها انداخته وغيرها كه مكرر باشند بعد از آنكه شكر شكافته
باشد ونوشيدن خرمهره ... مركب از نشاسته وقند
وروغن بادام واستعمال حبوب ولعوقات مذكوره در سعال كه سبب آن نزله حار بود
وحمام معتدل ونشستن در آب بعد از طعام وبعد از خروج از حمام
مزيح اعضا بروغن بنفشه بادام وروغن كدو واستنشاق هواء رطب ونشستن در
خانه كه آب زده باشند وعود ايجاب نيلوفر وبنفشه وبيد برنهاده نافع بود واجتناب از
اغذيه وادويه حريفه حاده وازفرياد وخشم وغضب وغم وتعب وجماع وكثرة كلام و
استعمال حركات عنيفه واجب باشد وچون ... اين مرض ... اعتل العلاج ...
استحكام قابل علاج نيست وابن ماسويه گفته كه الصرع والسل ... الآن لايكاد ان يبرا
القولنج ... علاجها فضل ودليل بعدم امكان برء اين مرض آنست كه قرحه ريه حركة
الريه ... بسعال العبرات وسعال سبب نيابد توسيع قرحه
مستلزم ... سبب جذب مواد موجب ... القرحه ...
متعذر است ... دايم الحركة باشد ... موجب ضعف است
قوه ... است ... نفوذ ... موجب ...
رطب ... مجفف ... وعلاج قرحه ريه ... مجفف ...
... باشد كه قوت ...
بايد كرد ظاهر است كه اين معالجات بعضي نقيض بعضي ديگر ... تدبير صواب آنست
كه اول حرارت حمي ... علاج قرحه مشغول ... بادويه ...
بارده ممزوج ... بعلاج تب مشغول شوند ... بعلاج قرحه ...
كرده ... زياده ... شير دادن نافع باشد وبهترين شيرها شير زنان است ...
... بشرط آنكه ... موافق معالجه بود ... باشد بعد از آن شير ...

بشرط آنكه جوان باشد وچهار ماه از ابتداي ... گذشته باشد وحيات ... مثل
بر لسان الحمل ولسان ... سبب وامرود وعصي الراعي واطراف كرم ...
وصنيقه مثل خاشا وجده وافتيمون ... ونيز ... وقصوم چوبي باشد وبايد كه بعد
اول باتره دو دم شير زياده ندهند وروز دوم سه دم وسوم چهار دم ...
بشرط آنكه هضم تواند كرد وبعد دستور موافق ايند تا طبع ... كرده دو ...
مجلس اطلاق شود ... آنست كه ... بعد از آنكه ... آب ممزوج
كرده باشند واگر ... صعوبت ... باشد شير با بكدام ... دهند واگر ...
دوغ ... وشيخ الرئيس ... كه از چيزهايي كه ...
در ابدان مختلفه وبلدان مختلفه تجربه كرده ام ... تا نه ...
كه مريض تواند ... تخفيف ... ضيق نفس ... شود ...
آن كند واگر ... ... قانون معالجه
نمايند تا كار ... آسان گردد ... **باب** ششم در ... وحقيقة ...
... سبب ... كه ...
سينه جمع گشته ... غلظت ... محيط ... ضعف قوة ...
... تواند آمد علامت آن وجع وثقل ... سعال ... ضيق النفس
... وعلاج ... لطيف ... واصل السوس
... ... بادام ... بعد از آن ...
... شود واگر ... جمع باشد داغ كنند
... نافع باشد ... وجع وثقل ...
... جريان وحركت ... معلوم كند والله اعلم **باب** هفتم در ذات الجنب
... ذات الجنب خالص ...
... حجاب ... گويند ...
در ذات الجنب ... علامات مطلق
... وجع ... ضيق نفس وسعال ...
... صفرا ... يا دم ... سودا ... يا دم ...

زحمت ...
...
...
...
...
...

علامتش تب دو حمره وجه و تکرر تنفس و تعب ... و عظم نبض و تواتر نفرات است و علاجش
فصد باسلیق بود ابتدا از جانب مخالف و بعد از روز سیم از جانب محاذی وجع و
تلیین طبیعت بجلاب مرکب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان با شیرخشت و ترنجبین
و تناول ماء الشعیر با شراب بنفشه و اسفاناخ مذکور و تضمید کلو با ضمادهای لینه مثل
موم روغن معمول از روغن بنفشه با بابونه و کتیرا و خطمی و آرد جو و موم سفید و اما آنچه از دم
صفرا بود علامتش شدت تب و وجع و حدت حمی و صفرت نفث و سرعت و تواتر نبض و
شدت عطش و اشتیاق به هوای سرد و هذیان و تقرر نارية قارعه است و علاجش فصد
باسلیق از جانب محاذی وجع و تلیین طبیعت بجلاب مذکور و اطفای حرارت با شربه
بارده مطفیه مثل شراب بنفشه یا نیلوفر یا لعاب بزرقطونا و تضمید پهلو با ضمادهای
مذکوره و آنچه از دم سوداوی بود علامتش شدت تب و جفاف دهان و خشونت
و سواد لسان و کمودت لون و شدت حمی و دشواری نفث و هذیان و اختلاط عقل
و سواد لون نفث است و این نوع بدترین انواع ذات الجنب است و اکثر آن قاتل
باشد و علاج آن معالجات مذکوره است و استعمال حقنه لینه و مداومت ضماده
متخذ از برگ کرنب و بنفشه و بابونه و تخم خطمی و پختن آب کرم بر آن موضع و آنچه
از دم بلغمی بود علامتش خفت حمی و قلت عطش و کثرت آب دهن و قلت تب و وجع و ثقل
و کثرت نوم و بیاض نفث و این نوع اسلم انواع باشد و علاجش فصد باسلیق است
و اخراج خون از آن و تلیین طبیعت بجلاب مرکب از اصل السوس و سپستان و عنب
الثعلب و بنفشه و برسیاوشان و مویز منقی و آنچه از آن بند با ترنجبین و مغز خیار چنبر
و غذا ماء الشعیر با نخود درست و نان یا شیر و شیر با بادام و ذات الجنب غیر خالص و آن
آن است که ورم در غشای مجلل الاضلاع یا در عضلات که در میان اضلاع است و آن را ذات
الجنب غالط و غیر صحیح نیز گویند علامتش آن است که تب و عطش و نبض بدان کمتر باشد
و با آن نفث نیز بود گاه باشد که ورم از خارج ظاهر بود و چون دست بر آن نهند
درد کند علاجش مثل علاج ذات الجنب خالص است لیکن اشتغال با ضماد
درین نوع بیشتر باشد و شوصه علتی است حادث در حجابی که بر اضلاع خلف است
زیر حجاب حاجز علامتش آن است که هر نفس را حرکت کردن ممکن نباشد و مطلقا

هرچه از جهات خواب نتواند کرد و عطش و لهب نکوید و تب و سهر و وجع و تنخر
و سایر اعراض درین نوع اشد از انواع دیگر از ذات الجنب بود و علاجش فصد
باسلیق است و تلیین طبیعت بملینات مذکوره و حقنه لینه و حقنه انفع از فصد و
سهل باشد و استعمال اضمده مضر **باب** هشتم در ذات الصدر و ذات العرض
ذات الصدر ورمی است در حجابی که سینه را از درون مستبطن کرده و در جانبی که بر سینه
موضوع است علامتش آن است که مریض احساس وجع در دو ناحیه سینه از پیش بکند تا
ثم معده کند و قادر نبود بطو کردن و زمین و نیز بالا کردن و ناحیه پایین بجانب پهلو ها
و نیز باشد با آن حمی لازمه و وجع ناخن و اضطراب و شدت عطش و سرعت
و صغر نبض و صفرت قارورت باشد و ذات العرض ورمی است در حجابی که اسم صدر در
جانب فقرات ظهر علامتش آن است که مریض احساس وجع در میان ظهر بهم نزدیک کند
و نیز نتواند خمید بجانب راست و چپ نگاه نتواند کرد و ضعف سر و
سبب وجع بجا نام شود و با آن سایر علامات ذات الصدر بود علاج هر دو
مثل علاج ذات الجنب بود الا اکثر در ذات الصدر استعمال اضمده بر صدر کنند
و در ذات العرض بین الکتفین و در ذات الجنب بر پهلو **مقاله نهم در امراض قلب**
و آن سی باب است **باب** اول در سوء المزاج قلب سوء المزاج قلب یا ساذج است
یا مادی و آنچه ساذج است یا حار است علامتش عظم نبض و شدت عطش و سرعت
و تواتر و عظم نبض و حمرت و غلظت قارورت باشد و شدت حرارت طبعی و استنشاق هوای سرد
هوای سرد و لاغری جمیع بدن و کثرت غم و لهب و کثرت شعر صدر و سرعت غضب
و علاجش استعمال اشربه بارده مختص بقلب مثل شراب ریباس و شراب صندل و
شراب سیب و شراب نارنج و شراب انار و عرق بیدمشک و غذا مزوره ساخته
و آش انار با خرفه و اسفناج یا کوشت بزغاله و تضمید صدر با ضمادها باید مثل صندل
و کافور و گلاب و بوئیدن مفرح یاقوتی باید و بوئیدن ... و پوشیدن کتان و صندل
و فرش در مسکن باید و بهره ... تمام ... بارده است علامتش صغر و بطو و تفاوت
نبض و ضعف نفس و کثرت نوم و قلت شعر صدر و بیاض یا صفرت لون و عدم طهارت
صدر و خوف و بددلی و کاهلی و سستی و استراحت هوای و خارات علاجش استعمال

اشربه بارده مخصوصه بقلب مثل شراب ریباس وشراب صندل وشراب سیب وشراب
نارنج وشراب انار با عرق بیدمشک وغذا مزوره زرشک وآش انار با مرغ وبچه
یا گوشت بزغاله وتضمید صدر با ضماد بارده مثل صندل وکافور وگلاب ونوشیدن
مفرح یاقوتی بارد ونوشیدن [illegible] کتان مصندل وخفتن در مسکن بارد وهبوب شمال
ویا بارد است علامتش صغر نبض وتفاوت نبض وضعف نفس وکثرت نوم وقلت
شعور وبیاض یا صفرت لون وعدم نظافت وعدم وحزن وبلادت وکاهلی وسستی
واستراحت بهواء حار است علاجش استعمال اشربه حاره مخصوصه بقلب مثل شراب
گاوزبان وشراب بادرنجبویه با عرق گاوزبان وگلاب وغذا قلیه ونخوداب بچه مرغ یا
تیهو یا کبک با دارچینی وزعفران وتناول دواء المسک ومفرح یاقوتی حار ومعجون
مفرح وامثال آن وتضمید صدر با ضماد مسخنه عطره مثل سنبل وقرنفل وگل وسعد و
دارچینی باب بادرنجبویه وآب بادروج ویا یابس است علامتش صلابت وتواتر
وصغر نبض ولاغری بدن وبیاض قاروره وعسر قبول انفعالات نفسانیه وثبات آن
بعد از حصول علاجش اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر با شیره بادام واسفاناخ وکدو و
یا گوشت بره وبزغاله وشیر تازه وباقلا وقندی واستحمام معتدل وتضمید سینه بموم روغن
معمول از روغن بنفشه یا بادام یا روغن کدو یا کثیرا ویا رطب است علامتش بطو ولین
واختلاف نبض وبیاض وغلظت قاروره وبلادت وکاهلی وسرعت انفعالات با سرعت
زوال آن وکثرت آب دهان وقلت اشتهاست علاجش تلطیف وتقلیل غذا واستعمال
اغذیه مجففه مثل قلیه ومطجنه وکباب وادویه مجففه قلبیه مثل قرنفل وزعفران و
بادرنجبویه وریاضات معتدله واینجا بادیست علاجش اولا استفراغ خلط غالب
بفصد یا باسهال با ادویه مخصوصه آن نوع خلط بعد از آن تقویت قلب وتبدیل سوء
المزاج بدانچه گفته شد **باب** دوم در خفقان وآن حرکتیست اختلاجی که
عارض قلب شود وسبب اینجا بعد ایذا رساند وحدوث آن یا بسبب سوء المزاج
قلبیست یا امتلا بحسب اوعیه یا حصول خلط سوداوی در عروق قلب یا ضعف قلب
یا مشارکت معده یا شدت حس قلب اینجا سبب آن سوء المزاج قلبست علامات ومعالجات
آن مذکور شد واینجا سبب آن امتلا بحسب اوعیه است علامتش امتلاء عروق وشدت

بعضی [illegible] خفقان مضطرب

وانتفاع

وانتفاع بجماع وقلت اشتها وعظم وسرعت وامتلاء نبض وحمرت وغلظت قاروره است
وعلاجش فصد باسلیق از جانب چپ ونوشیدن ماست وقرص کافور وغوره
زرشک ومانند آن واینجا سبب آن حصول خلط سوداویست در عروق قلب
علامتش فساد فکر وخوف ووحشت وحالتی قریب بمالیخولیاست علاجش علاج
مالیخولیاست که حصول آن از دم سوداوی بود با تقویت قلب واینجا سبب آن ضعف قلبست
که موجب شدت انفعال واز ادنی چیزی متوحش از اینجا فلذا حدوث آن یا از نزف دمست
یا از کثرت فصد یا بدی تدبیر بعد ماکول ومشروب که موجب فساد معده وقلت دم گردد علامت
آن تقدم سببست علاجش اکثار جوز معتدله القوام تنها ویا با اغذیه سمینه صالحه
الغذا مثل گوشت بره وگوشت [illegible] وجوزه مرغ فربه وزرده تخم مرغ ونان گندم وتدهین
بدن با دهان مرطبه واستعمال حمام مرطب وخواب وآسایش وسکون واجتناب از جوع و
هموم وسهر وجماع وریاضات محلله واینجا سبب آن مشارکت معده است بواسطه حصول
خلطی یا غذای فاسد در آن علامتش علامات احوال معده است از غثیان ومغص وقی
وخفت آن بعد خلاء معده واشتداد بعد امتلا علاجش تنقیه معده بقی ومسهل
وتقویت قلب ومعده واینجا سبب شدت حس وذکاء قلبست علامتش آنست که از ادنی
اذیتی که بآن متاذی شود متوحش گردد با سلامت بدن وصحت افعال اعضاء وقوت وعظم وقوت
نبض علاجش تناول اغذیه غلیظه است مثل هریسه وکله وتقویت قلب با ادویه قلبیه عطره
ملایمه بحسب مزاج **باب** سیم در غشی وآن معطل شدن اکثر قوای حساسه و
محرکات بواسطه ضعف قلب واجتماع تمام روح حیوانی با ویا قلت روح بحیثیتی که
زیاده از موجود در معدن نباشد وسبب آن یا امتلائیست از ماده خانقه روح یا استفراغ
کثیر محلل روح یا سوء المزاج قلب یا ورم یا بدقلب یا مشارکت اعضا یا کثرت [illegible] جانوران
زهرناک یا شرب سموم یا سعال شریان [illegible] یا سن سال اینجا علامتش مطلق
غشی [illegible] اطراف وضعف نفس وصغر وضعف نبض وصفرت لون وظهور عرق بارد است
واکثر چون مغشی علیه را امتحان کنند نیکو شنود وبند از [illegible] آواز او از بعید بوابیا جامه
دوری آید علاجش در وقت نوبت غشی افشاندن آب سرد است بر روی وتشمیم روایح
عطره موافقه مزاج الا در اختناق رحم که معالجه آن بتشمیم روایح منتنه است واینجا

[illegible] بیرون امر [illegible]

دواء المسك بآب سیب دهد کلو اگر با تفو از حرارت باشد دهند الیه فم معده و اطراف
بخورانند و تعطیس یعنی عطسه دهند و تطلیل الاطراف و نواحی اعضاء رئیسه بگلاب بعض نفت
نوبت آنچه سبب آن امتلاست علاجش استفراغ خلط غالب بفصد یا اسهال و آنچه
سبب آن استفراغ کثیر محلل روح است مثل اسهال مفرط و عرق و [illegible] و ادرار طمث
و نفاس و نزف دم از عضوی دیگر و ادمان جماع شدید و ریاضات محلله و بعضی از امراض حاده
مثل فرح مفرط از این قبیل است علاجش قطع سببهاست و تقویت جمیع بدن خاصه قلب با غذیه
کثیرة الغذاء سریعة الانهضام همچو زرده تخم مرغ نیم برشت و آب گوشت مخلوط بشراب
ریحانی و نخود آب بگوشت بره یا جوجه مرغ و فرنبا با دارچینی و زعفران و با شربه مقویه مثل
شراب سیب و شراب صندل و شراب نارنج و تضمید سینه بصندلین و گلاب و آنچه سبب آن
سوء المزاج قلب است علاجش تعدیل مزاج قلب است با شربه و اغذیه و مفرحات مذکوره و اسباب
سوء المزاج قلب و آنچه سبب آن ورم یا بثور قلب است انا غشی قلبی که بنابر ورم در جوهر
قلب یا در غلاف و اگر در جوهر قلب بود مریض نماند هلاک شود و اگر در غلاف قلب
بود مریض اندک اندک لاغر گردد تا هلاک شود و آنچه سبب آن مشارکت اعضاست
بمشارکت دماغ بود یا مشارکت جگر یا معده یا امعا یا رحم یا جمیع اعضا آنچه بمشارکت
دماغ بود بجهت آن باشد که آلات نفس بواسطه ورم یا ضعف دماغ و اعصاب از حالت
طبیعی متغیر گردند و قبض نسیم و اخراج البخار الدخانیة قلب کما ینبغی نتوانند آنچه بمشارکت
جگر بود حدوث آن بواسطه ضعف یا سوء المزاج یا ورم جگر باشد و آنچه بمشارکت
معده بود حدوث آن از تخمه و امتلاء معده از اخلاط ردیه و سوء المزاج و وجع و امعا
و قولنج معده باشد و آنچه بمشارکت امعا بود مرض آن بواسطه دیدان و حب القرع باشد
که بخار فاسد از آن بقلب رسد و آنچه بمشارکت رحم بود سبب آن انتقال بخارات
ردیه باشد از رحم بقلب چنانچه در اختناق رحم میباشد و آنچه بمشارکت جمیع بدن بود
سبب آن حمیات ردیه محرقه و متطاوله باشد و علامات و معالجات هر یک در
موضع خود مذکورست و اما آنچه سبب آن گزیدن جانوران و شرب سموم است علاجش
تناول دواء المسك و تریاقات و مفاد زهرات مجربه و آنچه مذکور شد در مقاله سموم است
و آنچه سبب آن انسداد اسلاک شریان وریدیست که هوا از آن بقلب میرسد آنچه

دخانیه از قلب بیرون نمیرود فم جگر علامتش اختلاف نبض است در صغر و عظم و ضعف
و قوت باره یا عدم علامات امتلا علاجش تفتیح سدد بادویه و اشربه مفتحه مثل سکنجبین
بزوری و سکنجبین عنصلی و تقویت قلب بمفرحات یا قوت تیره و آنچه سبب آن افساد
سلاله است که روح حیوانی در دماغ قلب بجمیع بدن میرسد علامتش آنست که غشی بی
بود و سببی ظاهر نباشد و این نوع مهلکت بفجاة چنانچه بقراط گفته من یصیبه مرارا
کثیرة غشی شدید من غیر سبب ظاهر فقد یموت فجاة **معالجه** در امراض ثدی
و در آن چهار باب است **باب** اول در قلت لبن قلت لبن بسبب قلت دم است و آن یا
از اخراج دم است بفصد یا از نزف آن یا اسهال مفرط و غیر آن یا از سوء المزاج
جمیع بدن یا از سوء المزاج ثدی یا از قلت اکل یا از اکل آنچه از غذا محمود مستولی نشود علامت
آن وجود یکی از این اسباب یا تقدم آن علاجش قطع سبب مانع تولید دم است و اکل
خوب صالح با غذیه مرطبه موافقه یا سبب فساد دم که یکی از اخلاط ثلثه غالب بود علامت
صفراوی صفرة لون لبن و رقت و حدت اوست و تلخ طعم در آنچه و علامت بلغمی شدت
بیاض لبن و مائیت و سیلان آن و حموضت در طعم در آنچه و علامت سوداوی شدت غلظت
و قلت اوست و علاج آن تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه با چیزها که ضد آن خلط است
مثل آنکه در صفراوی شیر تنبیر کاه با شکر و ما هو [illegible] و ماء الشعیر و غیره شوربا گوشت
بزغاله و بره با اسفاناخ و کدو و [illegible] و آنها بیداد و آنها [illegible]
و در بلغمی تلیه کرده نخود آب بگوشت [illegible] با جوجه مرغ بادیان یا زیره [illegible]
از آرد گندم و حلبه روغن شیره و عسل دهند و حرکت و تعب فرمایند و در سوداوی
حلیم گندم و نخود آب بگوشت بره و لبنیات جبن و شیر و شکر و مغز کله و امثال اینها دهند
و نقیف و حنطه و آرد جو ضماد کنند یا بعضی که صفت ضماد ذکر میشود داده کنند آرد باقلا
ده درهم تخم بابونج [illegible] گوید باب [illegible] بر پستانها ضماد کنند و جمیع ادویه و اغذیه
مکثر شیر مثل [illegible] و تخم [illegible] و تخم کشنیز تخم بادیان و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم ترب
و تخم [illegible] و شبت و [illegible] و کرفس [illegible] دهند [illegible] باین نافع باشد
باب دوم در کثرت لبن اسباب کثرة لبن ضد اسباب قلت اوست و علاج آن
مجففات و مبردات لطیفست و استعمال الطلاء مرکب از [illegible] و [illegible]

بروغن گل یا زیت کهنه با سرکه یا سذاب یا عصاره برگ خرفه و کاهو بر پستان بمالند و بنوشند
جمیع ادویه مقلل و مجفف شیر مثل سذاب و زیره و عدس و تخم جگست و سپندان و تخم کاهو
درین باب نافع باشد **باب** سیم در منجمد شدن شیر در پستان سبب جمع شدن شیر در پستان
یا حرارت مجففه یا برودت مجمده است و علاجش اگر سبب حرارت باشد آنست که اسفنج کرم در آب کرم
در پستان بچسبانند و موم و روغن بنفشه یا روغن بنفشه با موم سفید و آب گشنیز
تر استعمال نمایند و گشنیز تر و ساق خرفه تازه یا برگ عنب الثعلب و برگ کاهو و برگ کدو ضماد
کنند و خرفه تر با سرکه با روغن گل ممزوج ساخته ترکنند و بر پستان نهند و با سرکه و روغن بنفشه
و حلبه کوفته طلا کنند و اگر سبب برودت باشد موم و روغن مرکب از روغن جوزی یا روغن
سوسن یا روغن نرگس یا روغن قسط و موم نیز استعمال نمایند و نان سبوس و آرد جو و
و حلبه و قیصوم و نبات بجوشند و اگر شیر در پستان منجمد و متعفن گردد چند بار بزنند تا
مهرا شود و با مغز نان گندم و آرد باقلا و روغن کنجد ممزوج سازند و ضماد کنند یا
کنجد و روغن گاو و عسل و آرد باقلا و نان گندم کوفته ضماد سازند و نیز مرتبه
و حلبه و خطمی و کتان و بابونه جوشانیده نطول ساختن نافع باشد **باب** چهارم در
اورام و صلابت خایه در پستان و ورم پستان یا حار است یا بارد اگر حار است علامتش حرارت
والتهاب و وجع و سرخی لون است علاجش در ابتدا آنست که رادعات و مسکنات وجع استعمال
نمایند مثل آنکه خرفه را با سرکه و آب کرم تر سازند و بر پستان نهند و باقلا و جو و مغاث کوفته
با بیضه تخم مرغ و آب گشنیز تازه ضماد کنند یا سکنجبین و روغن گاو و آرد باقلا با یکدیگر ممزوج
ساخته یا برگ عنب الثعلب و روغن گل ضماد سازند و در وقت انتها و تسکین حرارت اطلیه
محلله مثل تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و کنجد کوفته با موم سفید و روغن گل استعمال
نمایند یا تخم کتان کوفته با سرکه طلا کنند صفت ضمادی نافع درین باب نان گندم و آرد جو
و آرد باقلا و حلبه و خطمی کوفته از هر یک یک جزو مرهم زعفران با زرده تخم
مرغ ضماد سازند و اگر پستان درد کند فصد کنند و صندل و اقاقیا طلا سازند تا
سرطان حادث نشود و اگر بارد است علامتش آنست که کرنب کوفته بر پستان ضماد کنند
یا بابونه کوفته با آب کرم استعمال نمایند و اگر ورم صلب گردد روغن بنفشه
بادام با زرده تخم مرغ یا روغن زیتون یا زهره گاو بمالند سرکه یا موم و روغن گل و قطران

و آب کاهو بکوبند و ضماد سازند و علاج دبیله ثدی آنست که تخم کتان و کنجد و مغز
سوسن و صمغ رطبه و سرکین کبوتر و بلوط و دیتیانج ساوی کوفته با روغن
کنجد و مغز ساق گاو و روغن جوزی ممزوج ساخته ضماد کنند **مقاله یازدهم** در امراض
معده و در آن هفده باب است **باب** اول در سوء المزاج معده سوء المزاج معده
یا ساذج است یا مادی یا ترکیبی ساذج یا حار است سبب آن استعمال اغذیه و اشربه و
ادویه حاره و هوای حار است علامتش عطش و یبوست دهان و جشاء دخانی و قلت
شهوت طعام و فساد اغذیه لطیفه و قلیله و نخاله در معده و انتفاع باشیاء بارده آ
علاجش نوشیدن آب سرد و ربوب بارده مثل رب غوره و شراب حصرم و شراب
و شراب نارنج و شراب لیمو و رب انار و رب سیب و رب به با گلاب و آب یخ یا برف و
آشامیدن دوغ با یخ و آب سرد بر بالای طعام و گشنیز تر با سرکه خوردن و از اغذیه خاصه
غلیظه مثل آش غوره یا آش سماق بگوشت گاو و بطون و دوغ یا ماهی تازه و فواکه بارده
نیز نافع باشد و اگر حرارت به مرتبه باشد که معده را ضعیف ساخته باشد سکنجبین سفرجلی
و شراب انار و آش ریواس و آش انار و آش غوره با تیهو یا جوجه بخورند و صندل
و گلاب و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و آب به بر معده ضماد کنند و یا بارد است علامتش
ضعف هضم و لین و انتفاخ و قلت عطش و کثرت شهوت طعام و بطوء نقل طعام از
معده و تغیر آن بحموضت و جشاء حامض است و علاجش تناول جوارشات و معاجین
و مربیات حاره مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و معجون و فلافلی و کمونی
و زنجبیل مربی و کلمه و غذا نخود آب با و دارچینی و مصطکی و فلفل و یا
رطب است علامتش قلت عطش و کثرت آب دهن و تنفر از اغذیه رطبه و دسومات و سرعت زوال
طعام از معده و غثیان و تقلب نفس و تاذی شدن معده از آب سرد و فواکه رطبه
و بقول بارده است و علاجش تناول اطریفل صغیر و زنجبیل مربی و جوارش مصطکی و
قرص ورد و تدهین فم معده بروغن مصطکی و غذا قلیه و طبیخ مرغ با فلفل و زیره و
تقلیل شرب آب و یا یابس است علامتش عطش و جفاف لسان و قلت آب دهان و لاغری
بدن و انتفاع باغذیه رطبه است و علاجش ترطیب معده بنوشیدن شیر و ماهی تازه و
ماء الشعیر و اسفاناخ و کدو و استحمام مرطب و نشستن در آب نیم کرم و تدهین

معده بروغن بنفشه وبادام وبا حار یابس است علامتش شدت عطش وجفاف لسان وکلال و
بدن وبوست بر انست علاجش تبرید وترطیب مزاج معده بشوربات بشیر وحصرم وسایر کاه
مالوده وقرصی که دو ماهی یا انه وماء الشعیر باخذ سپس با اسفاناخ وتضمید معده بصندل وکلاب
وآب کاهو وآب خرفه وآب کدو وتدهین بروغن بنفشه وروغن بنفشه وبادام وبا حار رطبست
علامتش آن سیلان لعاب ازدهان وکثرة صداع وتغیر طعام بسوی ترشی است علاجش
تنقیه وتجفیف معده باطریفلات وقرص ورد ما عطیه یابد وبا یابسه بلا ماده
بعضی آن وبا یابس است علامتش قلة عطش وکثرة اشتها وبدی هضم وجشاء
حامض وبطوء وصغر نبض نیابض است واین نوع صعب المعالجات زیرا که انا له
بمعده ممکن نیست الا بمسخنات ومسخنات سبب تحلیل موجب زیادتی یبوست باشند و
مرطبات معادن برودت علاجش آن استعمال اغذیه واشربه حاره رطبه است کریدان مجوبه
فیبار ونبات مثل ماء الشعیر ممزوج با اندکی عسل وکهنکر قند بشراب کابزبان وشراب ...
وکلقند وتدهین معده بروغن مصطکی وروغن ناردین با موم یا با ... وبا رطبت
علامتش ... ونرهل بدن ... است علاجش اشیاء حاره یابسه مثل
مطبخات با ... وفلفل وجوارش عود وجوارش مصطکی وکمونی وفلافلی وزنجبیل مربی
شراب افسنتین وتدهین معده بروغن قسط وناردین وسنبل ومصطکی وروغن نیلوفر و ...
مادیت باحار یابس صفراوی است علامتش عطش دائم ولهیب وکرب ومرارة دهان وصفرة
لسان وخروج صفرا بقی یا باسهال وحشاء مفتن بعد از اکل وصفرة قارور است علاجش
تنقیه معده از صفرا بقی به سکنجبین وآب کرم یا باسهال بمطبوخ فواکه وتنطا بر آن بعد از آن
تبدیل مزاج معده بربوب حامضه قابضه وسکنجبین سفرجلی واشربه واغذیه مذکوره در سوء
المزاج حار ساذج وبا حار رطب با ماده رطوبیه است علامتش آن غثیان وقلت شهوت طعام
وکثرة آب دهان خصوصا در وقت خلاء معده وتغیر طعام بسوی ترشی است علاجش
قی بسکنجبین بزوری وآب نیم گرم وتناول گلقند با طباشیر وهلیله مربی وجوارشات مجففه
کردن اگر حرارت بسیار باشد وبا بارد رطب با ماده بلغمیه علامتش بجشاء حامض و
انتفاخ بطن وتخمه وقلت شهوت طعام ومیل باغذیه حریفه وغثیان وتغیر لون به بیاض وترهل
بدن وسیلان ... بطن ولین نبض وخروج بلغم احیانا بقی علاجش تنقیه

معده بمطبوخ شبت وتخم تربت واصل السوس وشلغم وعسل بود وبعد از تقطیع وتلطیف
خلط بجلاب مرکب از لیمون ونعناع یا نه واصل السوس ونعناع وکلقند وبعد از آن تناول
جوارشات حاره مذکوره وزنجبیل مربی وسکنجبین عنصلی وغذا قلیه وطیهوج با ادویه حاره
وفلفل ودارچینی ونخود آب بجوا ... وبا بارد یابس بلا ماده ... وبا بارد یابس با ماده
سوداویست علامتش کثرة شهوت طعام با ضعف هضم وکثرة نفخ وحرقت معده وحموضت
دهان خاصه قبل از اکل طعام وجفاف لسان وصفرة لون یا سوادی وغلظت وسواد ...
وبطوء وصغر نبض وعظم طحال وخروج سودا است احیانا بقی علاجش تنقیه معده
از سودا باسهال بحب افتیمون وتنطا بر آن بعد از آن تبدیل مزاج معده باشربه واغذیه و
ادهان موافقه مذکوره در سوء المزاج بارد یابس ساذج

باب ... در وجع معده

سبب وجع معده یا سوء المزاج است یا ریاح محتبسه یا تناول طعام موذی یا ضعف معده
از هضم غذا ودفع آن یا اورام وقروح حادثه در آن یا انصباب اخلاط ردیه بدان آنچه
سبب آن سوء المزاج معده است علامات ومعالجاتش در سوء المزاج ساذج وبا ماده
مذکور شد وآنچه سبب آن ریاح محتبسه است حدوث آن یا از اطعمه غلیظه ونفاخه است
یا از ضعف حرارت غریزی وعجز آن از نضج رطوبات مجتمعه در معده علامة آن قراقر وجشاء
وقراقر وتمدد اسفل بطن وهیجان وجع در جانب چپ بالای طحال بعد از تناول
اغذیه نافخه بعد از گذشتن طعام از معده واستراحت بخروج ریحست علاجش کسر نفخ
وتقویت هضم بتناول معاجین وجوارشات کاسره نفخ مثل کمونی وفلافلی وتقدیه بقوت
وتجرعها ... بحب الغار ومضغ کندر ومصطکی وکمون ونانخواه وفودنج وکرویا وتکمید
معده بنخاله وغیرها وکاورس وتدهین بروغن مصطکی وروغن سداب وروغن آب
گرم بر معده واستعمال ریاضات محلله در وقت خلاء معده وآنچه سبب آن تناول طعام
موذی معده است بکیفیت یا کمیت علاج آن تنقیه معده است از آن طعام وانچه آن بقی وتناول
جوارشات مقویه معده مثل جوارش عود وجوارش مصطکی واغذیه موافقه آن وخوردن
طعام بدفعات واندک اندک وآنچه سبب آن ضعف معده است از هضم غذا ودفع آن
علامتش آن کرب وجع بعد از اکل هیجان نماید وساکن نگردد الا بقی یا باسهال علاجش
تنقیه معده است اگر بدان اخلاط ردیه باشد وتقویت آن بجوارشات مقویه وقرص

... از استخوان ...
... وتفصل ...

کوکب و اجتناب از تناول اغذیه غلیظه بطیئة الانهضام و حبوب منفخه و ابجذب آن
ادوام ترویح معده است علامات [illegible] مذکور خواهد شد و ابجذب آن از انصباب
اخلاط ردیه است بمعده حدوث آن یا از انصباب خلط سودا وقت انطحال العبده
و استقرار آن در قعر معده علامتش آنست که طحال [illegible] بعد و هضم ناقص و التهاب
و حرارت نباشد و هر گاه که مریض طعام تناول نماید بعد از سه ساعت در معده او وجعی
حادث گردد تا قی کند و چیزی ترش چون سرکه که بر زمین غلیان نماید بیرون نباید
ساکن شود علاجش اولا قی است بمقیئات قویه بعد از آن استفراغ سودا و تقویه معده
بتناول قرص کوکب و معاجین کبار و شراب صرف و استعمال ضمادات حاره و تناول
قدری عسل بعد از طعام صفت قرصی که در این باب نافعست افیون و تخم کرفس از
هر یک [illegible] درم افسنتین [illegible] درم سلیخه [illegible] درم فلفل [illegible] و جند بیدستر [illegible]
از هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته و بیخته اقراص سازند قرصی یک درم صفت قرصی دیگر کندر و مصطکی
و شونیز و نانخواه و پوست بیرون پسته و عود [illegible] مساوی کوفته و بیخته بعسل آمله سرشته
اقراص سازند قرصی دو مثقال قبل از طعام نافع باشد و یا از انصباب خلط صفراوی است
از کبد بمعده علامتش آنست که نقصان در هضم نباشد و لذع و التهاب و حرارت در کبد و
تلخی دهان و عطش و سایر علامات صفراوی بود و وجع بعد طعام از معده ساکن گردد و
در فم معده حرقتی باشد و چون مریض طعام تناول نماید حرقت زایل شود و این علامت مشترکست
میان خلط صفراوی حاد و سودای حامض لیکن در سودای حرقت کمتر باشد و در صفراوی
بیشتر علاجش استفراغ صفراست بقی و اسهال و تقویه کبد و معده بتناول سکنجبین و شراب
فواکه و شراب انار [illegible] و شراب [illegible] و شراب لیمو و [illegible] و امثال آن
و تضمید معده بصندل و گلاب و آب [illegible] باب سیم در ضعف معده
بدانکه مراد از ضعف معده ضعف جمیع قوی اربعه است اگر چه اکثر مردم ضعف معده را بر ضعف
هاضمه اطلاق میکنند و هر قوتی از هر سوء المزاجی ضعیف میشود لیکن قوت جاذبه اکثر از برودت
و رطوبت ضعیف میگردد و قوت ماسکه از رطوبت و دافعه از کثرت یبوست و هاضمه از برودت و
یبوست علامت ضعف جاذبه آنست که چون مریض اشتها داشته باشد طعام حاضر شود از آن
متنفر گردد و طعام از معده نفوذ نمیکند و [illegible] ثقل [illegible] در معده

استسقاق [illegible]

[illegible]

بادیان

[illegible]

ظاهر باشد علاج آن تناول اغذیه لطیفه سریعة الانهضام است مثل نخود آب زرده تخم مرغ
یا تیهو یا کباب با دارچینی و مصطکی و تضمید فم معده بضمادی مرکب از گلنار و مصطکی
و سنبل و قرنفل و کعک و افسنتین و صبر و آب برگ مورد یا آب به و بعد از تناول طعام به
راست خوابیدن و اطراف مالیدن و ریاضت باعتدال کردن نافع باشد علامت ضعف
ماسکه آنست که طعام زود از معده باسفل نقل کند و مریض بنوعی که گویا حرکت میکند طعام
که تناول نموده است یعنی بیرون خواهد آمد علاجش استعمال اطریفل صغیرست و جوارش
دواء [illegible] و جوارش خوزی و امثال اینها و تضمید معده بضمادی معمول از عود و [illegible] و آمله
و گلنار و کعک و قرنفل و سنبل و تناول کباب و بیضه مرغ و تیهو و مانند آن علامت ضعف
دافعه آنست که طعام زیاده از وقت [illegible] در شکم بماند علاج آن تناول فواکه و فلوس
خیار چنبر و ماء الشعیر با روغن بادام و اسفاناخ و تمر هندی و اشیای رطبه ملینه است
علامت ضعف هاضمه آنست که طعام دیر از معده بگذرد و ترشی بوی طعام آروغ آید
باشد و ثقل محسوس شود و دیر از معده فرود علاجش تناول [illegible] است با مصطکی و عود
و جوارش عود و زنجبیل [illegible] و معجون فلاسفه و تدهین معده بروغن مصطکی و [illegible]
[illegible] و [illegible] هاضمه را اعانت دهد و قوی گرداند
باب چهارم در اورام معده ورم معده یا حار دموی یا صفراوی یا بارد رخو بلغمی
یا صلب سوداوی علامت دموی حمی لازمه و خشونت و حمرت زبان و قی و غثیان و سقوط
شهوت طعام و ظهور ورم و وجع ناخس و عطش و التهاب در موضع معده است علاجش
فصد باسلیق و اجتناب از مسهلات قویات [illegible] و از نوشیدن آب سرد و آب صرف [illegible]
تلیین طبیعت در ابتدا بملینات خفیفه مثل آب عنب الثعلب و آب کاسنی با مغز خیار چنبر و روغن
بادام یا آب انار [illegible] طباشیر [illegible] لیکن حرارت [illegible] مثل آب بادیان و آب کرفس
با مغز خیار چنبر و روغن بادام و اقتصار اغذیه [illegible] مثل ماء الشعیر و ماش مقشر [illegible]
[illegible] و تضمید معده در ابتدا با ضمادی رادع [illegible] ادویه عطریه قابضه مثل آرد جو [illegible]
کدو [illegible] صندل و گلاب و آب به و آب سیب [illegible] سفید [illegible] روغن گل [illegible]
مخلوط [illegible] مثل بابونه و اکلیل الملک و زعفران و بیخ خطمی و عنب الثعلب و مصطکی
و افسنتین و کعک و سنبل با روغن [illegible] روغن مصطکی و موم [illegible] علامت صفراوی [illegible]

لون وجه و لسان و مرارت دهان و شدت حرارت حمی و کثرت التهاب و حرقت معده و
شدت عطش و قی و غثیان است علاجش مثل علاج سموم است لیکن مبالغه در تبرید بیشتر طلب
و این نوع بیشتر است علامت بلغمی انتفاخ معده و عدم صلابت و قلت شهوت و کثرت آب
دهان و شدت بیاض لسان و عدم عطش و التهاب و وجود تهییج و رصاصیه لون وجه است
و سبب آن بدی هضم و قلت ریاضت و کثرت رطوبت مجتمعه در معده است علاج آن تلیین
طبیعت بطبیخ نعناع و رازیانه و تخم کرفس و بادیان با قلوس خیار چنبر و گلقند با ماء
الاصول یا مغز خیار چنبر و گلقند و روغن بادام و تدهین معده بروغن گل و روغن ناردین
و تضمید بخاکستر تاک و سعد و اذخر و سنبل و افسنتین با سرکه و روغن ناردین و اجتناب
از قی و اقتصار بر اغذیه لطیفه مثل هلیون و ملاب بروغن بادام و کرنب و چغندر با روغن
زیتون پخته نیز نافع بود و نوشیدن آب کرفس تازه و آب بادیان با روغن بادام هر صباح و
تریاق اربعه و فلاذیقون و بعوض آب ماء العسل نافع باشد صفت ضمادی که ورم بارد را
نافع باشد بحب اکلیل الملک اشق زعفران حماما بابونه شبت مصطکی جاوشیر مقل سعتر
از هر یک ده درم افسنتین و سنبل از هر یک هفت درم صبر هشت درم کندش سه درم مخ
حنظل بابونه ده درم پیه بط و پیه مرغ از هر یک بیست درم موم بندقی درم ضماد سازند چنانکه
ست علامت صلب سوداوی ثقل و صلابت معده و کثرت وسواس و تغیر لون ببیاض کمود و
جفاف عینین و لاغری بدن است علاجش تلیین طبیعت بآب رازیانه و آب کرفس است با مغز
خیار چنبر و روغن بید انجیر و ماء الاصول و بعد از نضج تمام تنقیه با ایارجات کبار و بعد
از تنقیه استعمال اقراص سنبل با سکنجبین و تضمید معده باضمده ملینه محلله کردن و این ضماد
باشد مثل ضمادی معمول از سنبل و مقل و حلبه و بسبیه و تخم کتان و بابونه و افسنتین و زعفران
با آب کرنب و پیه مرغ و مغز ساق گاو و روغن زیتون صفت ضمادی نافع تخم کرنب مغز بادام
تلخ سیعقم مصطکی سعد اذخر اشق مقل سنبل سازند جمع نمایند در شراب حل کنند و
دالعفای بکرنا بدان سرشته ضماد سازند صفت ضمادی دیگر گل سرخ بجده درم سنبل و
مصطکی از هر یک سه درم سعد اذخر و قصب الذریره از هر یک ده درم حلبه بیست درم
گل بابونه و خطمی و بنفشه و آرد جو از هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب تخم کتان سرشته
و شمع و روغن ناردین قبل از طعام بچهار ساعت چرب سازند و این ضماد استعمال نمایند

وضما

وضماد بدستوری که در بلغمی مذکور شد و بعوض آب ماء العسل با شیر شتر نافع باشد
باب بیمز بدرجان معده و عضلات موضوعه بر آن سبب صلابت معده انصباب
خلط غلیظ سوداوی است بمعده یا بداخلت خلط مذکور بجرم آن و یا بعدم علامت آن
ظهور تهییج در کنج چشم و کثرت آب دهان و الم در حالت سجود و بلع لقمه کبیره و صلابت
با عدم علامات ورم و گاه باشد که در وقت لمس صلابت در معده ظاهر و محسوس گردد علاج
اگر مزاج حار باشد و فقار سرخ خضرا با بلبلو است و اجتناب از لحوم و تضمید معده
باضمده مبرده مرکبه با ادویه محلله ملینه مثل عنب الثعلب و بابونه و بنفشه و آرد جو و خطمی
و اکلیل الملک و اصل السوس با موم و روغن گل و روغن بنفشه و اگر مزاج بارد بود و فارد
سفید استعمال حقنه با ادویه محلله اخلاط غلیظه مثل افتیمون و بسفایج و اصل السوس
و قرطم و بابونه و اکلیل الملک و رازیانه با مغز خیار چنبر و ماء العسل و روغن کنجد و تضمید
معده باضمده ملینه محلله مثل بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و اذخر و حلبه و حب البان و سنبل
و مقل و مغز بادام تلخ با لعاب تخم کتان و روغن سوسن و موم و تفرقه میانه صلابت معده و
صلابت عضلات آن بدین شکل است که صلابت افعال معده و عدم آن باشد که در صلابت معده
افعال معده ملوف و صلابت مستدیر بود و در صلابت عضلات افعال معده سالم و صلابت
مستطیل باشد یک طرف آن غلیظ و دیگری دقیق مثل ذنب الفار و علاج عضلات معده نوعی
بمعده آنست که اگر مزاج حرارت غالب باشد تنقیه بطبیخ شاهتره و رازیانه و تخم کاسنی
و پوست بیخ کاسنی و اصل السوس با مغز خیار چنبر ترنجبین کنند و بنفشه و گل سرخ و اکلیل
الملک و بابونه و بیخ خطمی با روغن گل و موم ضماد سازند و اگر برودت غالب بود تنقیه
بطبیخ رازیانه و پوست بیخ رازیانه و بسفایج و تخم کرفس و اصل السوس و بادیان شان
و افتیمون و مویز منقی و گاوزبان و بادیان بجوشانند و مثل آن با غاریقون کنند و مقل و اشق
و خاکستر بیخ کرنب و جندبیدستر و زعفران با لعاب حلبه و روغن زیتون مخلوط کرده ضماد سازند [illegible]
باب ششم در قروح معده علامت قروح معده آنست که در وقت تناول
اشیا حامضه حریفه لذاعه وجع در معده پیدا شود خصوصاً آن وقت که خالی باشد و اگر قرحه در فم معده
بود بالای ناف و اگر در قعر معده باشد در وقتی که با اسهال خون با ریم ظاهر گردد و
با آن کثرت عطش منتن و یبوست لسان باشد علاجش اگر با نفث خون باشد با بلیوس

دو نوبت باید سحر و دم بعد فتق با طباشیر و گل سرخ و تخم حماض از هر یک یک درم و اگر کهنه باشد
علاجش نوشیدن منقیات مثل ماء العسل و جلاب و عرق بید و فتق بکرده ملات مثل
قرص کهربا با اربعین ضماد و استعمال ضمادی مرکب از طحلب تر است که بعد حنظل و سماق و
گلنار و عصا رهٔ عصا الراعی و گل سرخ و آب لسان الحمل و آب بید با آب برگ بید و اگر با اسهال باشد
و اگر با اسهال احتیاج باشد تعقیبا در مغز خیار چنبر باید کرد **باب** هشتم در فساد هضم و تخمه
فساد هضم آنست که طعام در معده کما ینبغی هضم نشود بلکه متغیر گردد به بعضی کیفیات ردیه
و سبب آن تناول الطعم کثیره ردیة الکیفیات یا بدی غذا پیش از گوارش و یا شرب یا امور دیگر مانع
استقرار طعام در قعر معده شود مثل حرکت عنیفه و سهر و ظرفات و علامتها بعد از تناول الطعام
عسر الانهضام علامت آن تقدم سبب حرقت معده و جشاء دخانی و منتن و غثیان و صفرة لون
و تهیج اسهال و نفخ و قراقر و منتن بلغات است علاجش تنقیه معده از طعام فاسد یعنی بطبیخ
شبت و تخم ترب با عسل و نمک و سکنجبین و اسهال نکند و جوارش سفرجل یا ان و سفرجلی مسهل و
جوارش خوزی و امثالها و ترک غذا چند وقت تا اشتها باشد بعد از آن تناول اغذیه لطیفه
سریعة الانهضام مثل نخود آب یا مزوره با نعنع یا دارچینی و مصطکی یا هندی و زعفران و استعمال
جوارشات مرکبات مقوی معده مثل جوارش عود و قرص عود و حب اسطوخودوس و سکنجبین و
تدهین معده و روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن مرزنجوش نیز نافع بود و تخمه
حرکتیست که طعام در معده مطلقا هضم نشود بلکه فاسد گردد و مستحیل به جوهر عجیب شود
یا بر حالت خود باقی بماند و مستحیل نشود یا موجب اسهال یا افراط گردد و سبب آن یا سوء المزاج
سادج یا مادی معده است یا ضعف جرم معده و ستی و لینها یا و اما تجربهٔ سبب آن سوء
المزاج معده است علامات معدها که جاهای سوء المزاج ساذج و مادی مذکور شد و اما تجربهٔ سبب
آن ضعف جرم معده است علامتش آنست که بعد از قی یا اسهال حادث شده باشد و طعام نیز
هضم نشود و مدتی بماند از آن بر معده ثقیل گردد علاجش تناول اطریفلات و جوارشات مقوی
معده است مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و جوارش عنبر و استعمال ضماد مقوی مرکب
از سنبل و سعد و اذخر و مصطکی با آب به و تدهین معده بروغن ناردین و امثال آن **باب**
هشتم در هیضه هیضه حرکتیست فاسد عن سوء الهضم است با نفصال از طریق معده و امعاء
و اسهال و سبب آن یا فساد ردیه طعامهای سریع الاستحاله که طبیعت لطیف و صافی نماند یا متعفن گردد

وارض

و لرزه راسب اما اسهال علامتش آنست که با آن کرب و غثیان و عطش شدید و طپیدن دل
و اضطراب و وجع معده و امعاء و برد اطراف و صغر نبض و انحراف بصر و دقت انف بود
و گاه باشد که با افراط انجامد به مرتبه که مریض غشی کند و نبض ساقط گردد و اطراف بتشنج
شود و علاجش اعانت طبیعت است یعنی یکبار یکدم تا معده را خلاء تام حاصل کند بعد از آن
تسکین قی و اسهال کنند و آب تعویق حب الرمان و قرص طباشیر ممسک باشد و رب تابعه
حامضه مثل رب غوره و سیب انار و رب سیب و شراب رمان منعنع و شراب فواکه و امثالها و تبرید
معده از خارج ببرف و با ضماد مبرد متخذ از صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و گل سرخ
با عصارهٔ آب به و تدهین بروغن گل و تشمیم روائح بارده طیبه مثل صندل و به و سیب و گلاب و
بستن اطراف و بختن ابرد و دیدن آب سرد و بارها المدلک و صبر و فتیلهٔ نافع بود و بامعنی طعامست به
بلغمیه علامتش آن خروج بلغم حامض است یعنی و اسهال علاجش آنست که آب گرم کرده ان انیسون
و زیره و مصطکی و عود چندان بخورد تا پاک شوند و بعد از آن اطلاق واقع شود و معده
و امعاء از طعام فاسد پاک گردد بعد از آن قرص عود و صبر و سفرجلی مسهل تناول نماید و روغن
مصطکی به معده و حوالی ناف مالند و روغن گل با اطراف صفت ضمادی که هیضه را نافع است
در جمیع اوقات بجهة اللعوق اقاقیا سماق گلنار زرنب گل ارمنی صندل پوست انار آرد جو آرد
عدس سار یک بآب برگ مورد و آب به و آب سیب و آب سماق ضماد کنند و اگر با این نوع
معالجات ساکن نگردد محجمه به معده و ساقین یا قدمین هند و بعد از انقطاع مرض
حمام روند و اندک طعامی لطیف بخورند و عوم و راحت و سکون معتدل اختیار کنند و در
تقویت معده اهتمام تمام نمایند **باب** نهم در جشا جشا التیست که حادث شود و اندفاع
کرسفرغ کردن معده بطریق دهان و هیچ جشا بسیار گردد طعام را با خود بهم معده
آرد و هضم فاسد شود و سبب آن خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی است یا ضعف معده آنچه
سبب آن خلط غلیظ است علاجش آن تنقیه معده است یعنی و اسهال و تقویت معده بفلافلی
و کمونی و زنجبیل و پرهیز و اجتناب از اطعمه غلیظه عسرة الانهضام و آنچه سبب آن ضعف
معده است علاماتها که در باب ضعف معده مذکورات و جشاء حامض را افلافلی اکبر
نافع است و جشاء دخانی اگر مادی بود بعد از تنقیه شراب افسنتین و اگر بی ماده باشد
فواکه بارده و اغذیه مبرده نافع بود و هجمت جشا در معده محتبس شود و منع کرده و

ومعده را ابقا دارند علاج آن تناول معجون بانهل و جوارش کمون و جوارش انجدان
و معجون حب الغار و غذا اسفیدباجات و مصنع سداب و نوتنج و صعتر و کمون
نانخواه و کرویا و ابیون نعد کنند و مصطکی و قرنفل و نعناع و نوشیدن طبیخ اینها نیز
نافع باشد باب دهم در بطلان شهوة و نقصان آن سبب بطلان شهوة یا سوء المزاج
حار مزمن فم معده است یا سوء المزاج بارد مفرط یا انصباب خلط مراری یا مالح بمعده یا
حصول خلط بلغمی لزج در معده یا حدوث خلط عفن بدان یا استغنا بدن از غذا
یا قلت تحلل یا ضعف کبد یا قلت انصباب سودا بفم معده یا بطلان حس فم معده اما سبب آن
سوء المزاج حار است علامتش عطش مفرط و مرارت دهان و کراهت از اغذیه حار و استراحت
باشامیدن آب سرد و حبس ... علاجش تعدیل مزاج معده است بمبردات قابضه
مثل شراب انار شیرین و شراب فواکه و سکنجبین سفرجلی و شراب ریباس و ... ریشک
و انار و مانند آن و اما سبب آن سوء المزاج بارد مفرط است که عارض جمیع معده شود
و تبرید کند و مجاورت شهوة را ساقط کرده اند علامات و معالجات در باب سوء المزاج مذکور شد
و اما سبب آن انصباب خلط مراری یا مالح بمعده علامتش لذع و حرقت معده و شدت
عطش و غثیان و قی و عدم اشتیاق با شامیدن آب سرد و مرارت دهان یا ملوحت آنست
و علاجش اول تنقیه معده است از آن خلط بقی و اسهال و بعد از آن تناول اشیاء بارده
مقویه معده مثل سکنجبین سفرجلی و شراب فواکه و ... و مرقیه ریشک و غوره
و اما سبب آن حصول خلط بلغمی لزج در معده علامتش آنست که با آن لذع و عطش ۲ داشته باشد ع
نباشد و مریض آرزوی چیزی ... بخار با انفعال و بعد از تناول آن نیز نفخ
و غثیان و تقلبی که ساکن نشود الا بجشا حادث گردد علاجش تنقیه معده است بقی
بمقیئات بلغم و تقویت معده بجوارش عود و جوارش عنبر و سکنجبین سفرجلی عسلی و سرکه
و نعناع و ... و اما سبب آن حدوث خلط عفن است در معده علامتش آن
غثیان و تقلب نفس ... شدید العفونة است علاجش تنقیه معده بقی و تقویت آن نفخ ع
باشیاء عطره مثل ... جوارش عود و جوارش عنبر و اما سبب آن استغنا بدن
از غذا سبب امتلاء آن از اخلاط بلغمیه ... علامت آن امتلا و ثقل ... طول ...
و علاجش قلت اکل و کثرت حرکت و ریاضت و حمام معرق و اما سبب آن قلت تحلل و عدم

احتیاج بدل ما یتحلل است علامتش صلابت جلد و صبر بر ترک تناول اغذیه است و علاجش
حمام معرق و مانند آن و تفتیح مسامات بلطیفات قویه و استعمال الطولانی کردن و ...
مفتح مثل بابونه و اکلیل الملک و نمام و شبت و مانند آن باشد و تمریخ بدن با دهان
حاره مفتح چون روغن سوسن و روغن خیری و اما سبب آن ضعف کبد است که کیلوس را
از معده جذب نتواند کرد یا سده در کبد که مانع جذب کیلوس شود علامتش براز مختلف
الالوان است علاجش مقویات کبد و مفتحات سده آن چنانچه در امراض کبد مذکور
خواهد شد و اما سبب آن قلت انصباب سودا بفم معده است که بواسطه عدم دغدغه
معده متنبه نشود و تنقیه معده نیز بدان حاصل نگردد علامتش آنست که مریض گرسنه
نشود و اگر طعام تناول نماید هضم کرده چون حموضات یا قوابض تناول نماید معده متنبه
گردد و مریض گرسنه شود و با آن عظم طحال باشد علاجش علاج عظم طحال است و تفتیح
سالکی که ما بین طحال و معده است بسکنجبین بزوری و سرکه و کبر و کرفس و امثال اینها و نفع
بمقطعات ملطفه مثل تخم ترب و جرجیر و شبت و نعناع و سکنجبین عسلی و این نوع نفعا
نافعست و اما سبب آن بطلان حس فم معده است که بواسطه آفت عصبی که از دماغ
بمعده می آید حادث شود علامتش آنست که معده از تناول اشیاء حریفه متاذی نشود و
احساس حرقت نکند و فواق و غثیان حادث نگردد و بنابر افعال معده از هضم و امساک
و دفع صحیح باشد و علاجش تنقیه دماغ است بحبوب و ایارجات مخصوصه و تنقیه آن
اگر آفت عصب سوء المزاج ساذج باشد تقویت آن بمعاجین و ادهان و روایح موافقه
واجب باشد و اسباب نقصان شهوة بعینه اسباب بطلان شهوة است چون ضعیف
و قلیل باشد باب یازدهم در فساد شهوة و فساد شهوة آنست که آدمی آرزوی اشیاء
ردیة الکیفیة مثل گل و انگشت و گچ و مانند اینها کند و از آن ترشح نیز کویند و سبب آن
اجتماع اخلاط ردیه است در خمل معده که مخالف طبیعی معتاد بود و در طبیعت بواسطه
از المرض مشتاق بچیزی باشد که ضد آن بود و اشیاء مذکوره در سبب تغییر ضد کیفیه
اخلاط مذکوره اند و گاه باشد که آن آرزو از جهت دفع اذیت و طلب ضد نبود بلکه بسبب بود طلب ضد بود ع
طلب آن خلط شبیه و مشاکل خود باشد و فرق میان هر دو آنست که آنجا که طلب
بسبب مشاکلت بود مریض بدان محفوظ نیست و آنجا که طلب طبیعت ضد است با آن صحت

محفوظ است و این مرض اکثر زنان حامله را در ابتداء حمل تا ماه سیم عارض میشود و سبب
اجتماع فضول طمثیه و عدم احتیاج جنین بواسطه صغر بدن و قدر ما احتیاج دارد تا بواسطه
کبر جنین و احتیاج او بغذا زایل میگردد و علاجش تنقیه معده است بقی و استعمال القیء ان
استعمال جوارشات مقویه معده مثل جوارش معمول از مصطکی و ابیون و هلیله
و بلیله و آمله و زنیره و نانخواه و قاقلتین و زنجبیل و فلفل و سداب و نبات و شکر و
این شهوات بخاییدن سرهای اسفرانها و مکیة المضغ و تناول اغذیه سریعة
الانهضام مثل جوامزغ و کبوتر بچه و زغاله مجموع بریان کرده و گوشت گوسفند یا آهو
قدید کرده با نمک و نانخواه و جوزبوا و مضغ مصطکی و ابیون و کمون و نانخواه و نمک
و تنقل کردن بادام تلخ و پسته شور بریان کرده و مثل هلیلو و مویز منقی و نخود شور
بریان کرده نافع باشد صفت دوای نافع قاقله صغار و کبار و کبابه و شادبی نبات مثل
مجموع کوفته و بیخته بکیفتا الانار با بکر بنبات شابو شد قطع شهوت طین کند
باب در فادامی است شهوت کلبی و آن اشتهاء دو زیاد و شهوت و حرص باکولات
و سبب آن یا سوء المزاج بارد مکیف است که عارض فم معده شده باشد خاصه که
مزاج سایر اعضا حار بود یا کثرة انصباب سوداء بفم معده یا شدة تحلل بدن یا اشتیاق
و احتیاج جمیع اعضا بغذا یا احتقان خلط حامض بلغمی در فم معده یا دیدان و
حب القرع آنچه سبب سوء المزاج بارد مکیف است علامتش کثرة ثقل و نفخ و قلة
عطش و فساد معده و کثرة سیلان لعاب از دهان و لین طبیعت و قلة هضم است علاجش
تنقیه معده از بلغم اگر سوء المزاج مادی باشد بحب ایارج و نظایر آن و تسخین فم معده
بضماد [illegible] و استعمال الجفن مرکب از سنبل [illegible] و جوزبوا و مضغ مصطکی
و ابیون و زنیره و نانخواه و [illegible] و تناول اغذیه دسمه
غلیظ بطیئة الهضم اگر غذا بسبب حرارة سایر اعضا در معده لبث نماید بلکه بدن ازو
جذب کند محافظت طبیعت از لین بمثل اطریفل صغیر و جوارش خوزی واجب
بود و آنچه سبب آن کثرة انصباب سوداء است بفم معده [illegible] علامتش قلة عطش و حموضة
جشا و حرقت و لذع فم معده در حالت جوع با کثرة اکل و کثرة براز است و علاجش
اسهال سوداء بمطبوخ افتیمون و فصد باسلیق ایسر و تسخین طحال و تناول اطعمه دسمه

دانچه

و آنچه سبب آن شدة تحلل بدن است علامتش وجود اسباب تحلل با تقدم آفت
مثل حرارة هوا و حرکت و سهر و کثرة جماع و غضب و جوع و طول جلوس در حمام و آنکه
در هضم آفتی نباشد و براز بمقدار ماکول نبود علاجش تناول اطعمه لزجه مسدده و غلیظه
بطیئة الهضم است مثل کله و هریسه و بطون و نان فطیر و پاچه و لوزینه و شستن تمام
و شستن بدن بآب سرد و مکان بارد و بخور بدن بموم و روغن معمول از دهان و روغن مثل
روغن مورد با آب برنج و موم و ترک ریاضت و حرکت و استعمال سکون و تناول آنچه
سبب آن اشتیاق و احتیاج جمیع بدن بغذا بواسطه استفراغ کثیر یا جوع طویل اعضا
طلب غذا کنند و از معده جذب نماید و شهوت ناشی شود از جنبات منطاوله ازین نوعست
علامتش تقدم اسباب استفراغ و تحلل و شدة جوع و سهر و یبوست طبیعت و کثرة عطش است
و علاجش تناول اغذیه کثیرة الغذا است ببغمات و اجتناب از تعب و سواری و حرکات
بدنیه و نفسانیه و جماع و استحمام و مثل محللات و محافظت طبیعت از لین بشراب ریحانی
و اغذیه قابضه و آنچه سبب آن احتقان خلط حامض بلغمی است در فم معده علامتش جشاء
حامض و قلة عطش و کثرة براز رطب و حموضة دهان است و علاجش تنقیه معده از آن خلط
بحبوب یا بایارجات مخصوصه آن و تناول نخود آب با جوامزغ با دارچینی و صعتر و زنیره و فلفل
و آنچه سبب آن دیدان و حب القرع است گرسنگی لوبریا از معده جذب کند [illegible] معده
گرسنه باشد علامات و معالجاتش مذکور خواهد شد باب [illegible] بقری
و آن نوعی است از بولیموس که معنی آن گرسنگی اعضاست با سیری معده و سبب آن سوء المزاج بارد
فم معده است که قوت حس و جذب را ضعیف [illegible] طلب غذا نباشد و اعضا محتاج
و مشتاق بغذا باشند علامتش آن لاغری بدن و ضعف قوت و بطلان شهوت و غشی است
و این نوع بسا فراوان [illegible] المزاج [illegible] میشود و علاجش در حالت غشی
[illegible] گشته
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اغذیه سریعة الانهضام مثل آب گوشت با نخود و عود خام

ودارچینی وزیره واندکی زعفران بعد ازان تبدیل مزاج فم معده باطریفلات و
جوارشات ومعاجین حاره مثل تریاق کبیر ومعجون دبیدالورد ودواء المسک وباستعمال
اضمده حاره وگاه باشد که از اخلاط غلیظه بلغمیه لزجه محلله در فم معده حادث گردد
علامت آن غشی وغثیان وتهوع وسایر علامات سوء المزاج بارد مادیست وعلاجش
تنقیه فم معده وتسخین وتقویه آن وگاه باشد که بسبب ضعف شدید در فم معده با شدت
وحرارت جمیع بدن حادث شود واین نوع را جوع مغشی گویند علامتش کرب وطلب
وعطش ویبوست طبیعت وعدم صبر بر گرسنگیست واکثر مریض چون گرسنه شود طعام
دیر تناول نماید غشی کند وقوتش ساقط گردد وعلاجش در وقت افاقت تناول اغذیه
نابعه بالفعل والقوت که مقوی فم معده بود مثل نان ترید کرده در آب انار وآب سیب
وسایر معالجات که در باب غشی وسوء المزاج حار معده مذکور شد والله اعلم باب
چهارم در عطش مفرط سبب آن یا حرارت ویبوست معده است یا حرارت صدر وریه
وحرارت قلب یا ورم وسوء المزاج گرم یا سده حادثه در میان معده وکبد یا سوء المزاج
حار کلیه یا اجتماع اخلاط غلیظه مالحه یا اخلاط غلیظه شدید الغلظ در فم معده یا تناول
ادویه واغذیه حاره یا تناول اشیاء غلیظه لزجه یا استفراغ کثیر مثل اسهالات آنچه سبب
آن حرارت ویبوست معده یا حرارت صدر وریه وقلبست علامات ومعالجاتش در امراض
اعضاء مذکوره مذکور شد وفرق میان حرارت معده وحرارت اعضاء مذکوره آنست
که تسکین حرارت معده به آب بارد اکثر ولسرعت از استنشاق هوای بارد وتسکین حرارت
اعضاء مذکوره بعکس اینست وآنچه سبب آن ورم وسوء المزاج کبد وسده حادثه در میان
معده وکبدست که مانع نفوذ آب باعضا چنانچه باید استسقا میباشد یا سوء المزاج
حار کلیه چنانچه مذکور شد یا حفظ سیاسه علامات ومعالجات هر یک در موضع خود مذکور
خواهد شد وآنچه سبب آن اجتماع اخلاط غلیظه مالحه یا اخلاط یابسه شدید الغلظت
در فم معده است این عطش کاذب گویند علامتش آنست که باشامیدن آب تسکین شود وصبر
بر تشنگی ممکن گردد وگاه باشد که با آن حموضت وملوحت دهان باشد علاجش تنقیه معده است
بقی بقیات ملطفه مقطعه مثل تخم ترب با سکنجبین عسلی وآب گرم واجتناب از اغذیه
مولده اخلاط غلیظه مثل کله وهریسه واقتصار بر تناول اغذیه لطیفه مثل نخود آب وبیغ

هم دریا بلیطی

ودارچینی

ودارچینی وخوشیدن عسل وسیر وامثال آن وآنچه سبب آن تناول اغذیه وادویه
حاره است مثل شراب کهنه وطعام حار یا بالعرق واشیاء شدید الحلاوت وسیر وپیاز و
حلتیت وعلاجش ضد آنست اگر احتیاج باشد قی تناول ماء الشعیر بعد ازان حامضیه
بارده وسایر مبردات مثل فواکه ترشه وقلعا سرد قطونا وآب هندوانه وغیره تخم خرفه
بارد سیب ودیگر عنوره وآنچه سبب آن تناول اشیاء غلیظه لزجه است مثل ماهی تازه که
حرارت بواسطه تقطیع وتلطیف آن متوجه معده شود وموجب سخونت معده وعطش گردد
علاجش تناول مقطعات ملطفه است مثل سکنجبین وآنچه سبب آن استفراغ کثیر مثل اسهالات
که موجب تحلیل رطوبات اصلیه شود علاجش تناول اشیاء مبرده ومرطبه مثل سیب
وبه عنوره وسیب انار یابخ تقدیم نفخ مثل الیمو وامثال آن وتدهین اعضاء
بروغن بنفشه وبادام بعد از استحمام معتدل الحرارت والعذب مرقی باب پنجم در بیان قی وتهوع وغثیان
قی حرکت معده است از برای دفع چیزی که در وی است از طریق دهان با دفع حرکت ازو دفع
وتهوع حرکت داعیه معده است با حرکت بدفع وغثیان حالتیست معده را که گویا سبب آن
تقاضای دفع میکند وغثیان را بنام نفس تقلب نفس میگویند وسبب این حالات اخلاط
فاسده بود در معده است یا کیفیتها یا کیفیتی که اگر بجوف معده ریخته باشد قی آورد واگر بجرم
معده منتشر باشد میان طبقات او عوض کرده هو نوع وآن یا حار
صفراویست یا بارد بلغمی یا سوداوی آنچه سبب آن خلط صفراویست علامت آن تلخی دهان
وخشکی زبان وشدت عطش والتهاب معده وخروج صفراست بقی علاجش تنقیه معده از صفرا
بقی به سکنجبین وآب گرم وامثال آن مطبوخ هلیله وسنا وامثال آن یا حقنه لینه وتعدیل مزاج
با اغذیه واشربه ملایمه مثل قلیه وسیب ودیگر عنوره ویا عود خام وگلاب ومثل
شراب انار منعنع وشراب عنوره وشراب فواکه وشراب سیب وشراب به وشراب صندل با گلاب
وتضمید معده بصندل واقاقیا وگل سرخ وصندل سفید وکافور با آب به وگلاب صفت
سفوفی که در این نوع نافعست طباشیر وگل سرخ از هر یک ده درم عود خام یک درم وسیم
سماق وحب الرمان از هر یک پنج درم پوست پسته یک درم کوفته وبیخته سفوف
سازند وآنچه سبب آن بارد بلغمی یا سوداویست علامتش قلت عطش وعدم التهاب وحموضت
یا ملوحت یا حلاوت آنچه بقی بیرون آید وقراقر ونفخ وتنفر از اغذیه رطبه ودسومات علاج

تنقیه معده بقی یا بطبیخ شبت و تخم ترب و اصل السوس و نمک با سکنجبین عسلی و تقویت
معده بشراب انار منعنع و شراب عود و شراب افسنتین و سفرجلی مسک و مصبر و دواء المسک
و جوارش عود و عنبر و غذا نخود آب بجوا مزوّج بالکامه و استعمال ریاضت معتدل و تضمید
معده با ادویه عطره حار مثل سنبل و جوز بوا و خیربوا و قرنفل و عود و افسنتین و زعفران
و مصطکی و سنبل و قصب الذریره با شراب ریحانی کهنه و اجتناب از فواکه رطبه و لبنیات
و دسومات صفت قرص که در قی بلغمی سودا و بیزا دفع کند و معده را قوت دهد پوست بیرون
پسته و گل سرخ از هر یک چهار درم عود خام و مصطکی از هر یک سه درم آمله بخود درم کوفته
و بیخته با آب سیب قرص سازند شربتی یک مثقال و گاه باشد که اخلاط مذکوره از عضوی
دیگر مثل کبد و طحال و عروق با معده منصب گردد و علامتش آنست که اعراض مذکوره دایم نباشد
بلکه بعد از قی ساکن گردد تا وقتی که چیزی دیگر از آن عضو به معده منصب شود و علاجش
تنقیه آن عضو است و تقویت معده به حب فواکه با ادویه عطره و تضمید و بستن اطراف
و نهادن بر آب گرم و بر مالیدن محجمه بر حوالی ناف و ما بین الکتفین نهادن نافع بود
و گاه باشد که غثیان و قی از فساد ماکول در کیفیت یا در کمیت یا در بدی تدبیر حادث شود
علامتش تقدم سببست و علاجش تنقیه معده از غذاء فاسد به قی و تقویت معده به شراب
فواکه و شراب انار منعنع با جوارش مصطکی با عود یا عنبر بحسب مزاج و حدوث قی بسبیل
بحران نیز می باشد علامتش آنست که در مرض حاد بود در روز بحران بود و علاجش اعانت
طبیعت است بر قی و قطع آن جایز نیست الا وقت افراط **باب شانزدهم** در قی الدم خون
که بقی بیرون آید یا از معده و مری است بسبب انفجار یا انصداع و انقطاع عرقی یا از معده
و مری و علاجش فصد باسلیق است و اخراج خون به دفعات و نوشیدن صمغ عربی و گل ارمنی
و قاقیا کندر و گلنار و دم الاخوین و طین مختوم با آب بارتنگ با قرص کهربا و قرص گلنار با رب میوه
یا رب سیب صفت دوائی مجرب که حبس قی الدم اقاقیا بسد الورد گل ارمنی گلنار افیون بذر البنج
صمغ عربی اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی نیم مثقال با رب سیب یا به و آب لسان الحمل مفید
بود و تضمید معده به صندلین و اقاقیا و آمله با گلاب و عفص و اخر سماق یا مویز کوفته
و مغز بادام و مانند آن نافع باشد و یا از انصباب بخارات از بعضی اعضا مثل کبد و طحال
و در اسر گاهی که بخارات جگر به معده ریخته باشد علامتش آنکه آن عضو و تغیر حال درست

بواد اخلاط اگر از طحال منصب باشد و خروج آن احیانا از منخرین و دهان بجنج
اگر اندک بود و علاجش تدبیر آن عضو است و فصد و گاه باشد که بهر دم در وقت حصول
در معده منجمد گردد و کیفیت ردیه بسبب آن حادث شود و این گاهی بود که مزاج معده
بارد باشد علامتش عطش و غشی و عرق بارد و نبض ناقص و کرب است و علاجش قی با بی که در آن
نونتنج و شبت و نمک جوشانیده باشد با سکنجبین و نوشیدن جمیع انافح خصوصا انفحه
خرگوش در این باب بغایت نافع است و علاج منجمد شدن لبن از معده نیز بهمین طریق است
باب هفدهم در فواق و آن حرکتی طبیعی است از اعضای معده است از برای دفع موذی و آن
یا چیزیست که لذع فم معده کند از اخلاط حاده حریفه یا غذاء حار حریف یا ریح غلیظ
محتبس در فم معده یا در طبقات آن یا در مری یا رطوبات کثیره چسبیده بجرم معده
یا در طبقات آن یا طعام کثیر غلیظ یا سوء المزاج بارد که عارض معده شود و آنچه سبب آن
چیزیست که لذع فم معده کند از اخلاط حاده حریفه یا غذای حار حریف علامتش حرقت فم
معده و حدوث آن بعد از اکل غذا یا دوای حریف یا بعد از قی صفرا یا سودا باشد و علاجش
قی است به سکنجبین و آب گرم و مانند آن بعد از آن نوشیدن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه
با روغن بنفشه یا بادام و روغن گل و گلاب یا بجرعه آب گرم با روغن بادام و تضمید معده
بصندل و آرد جو و خطمی و بزرقطونا و گل سرخ و آب عنب الثعلب و روغن گل و غذا شیره تخم
بابیره ماش با روغن بادام و کدو و خوردن سکر نیز نافع بود و آنچه سبب آن ریح غلیظ محتبس
بود در فم معده یا در طبقات آن علامتش آنست که بعد از تخمه و فساد هضم حادث شود
و با آن قراقر و انتقال از مکانی بمکانی باشد و صبیان بعد از خوردن شیر بسیار حادث
گردد و علاجش سخونات فم معده و مکسرات ریاح است مثل تناول کمونی و جوارش مصطکی
و جوارش عود و مضغ مصطکی و نوتنج و زنجبیل و کندر و نانخواه و زیره کرمانی و استعمال
حمام و آنچه سبب آن رطوبات کثیره چسبیده بجرم معده است علامتش کثرت آب دهان
و ثقل معده و بدی هضم و حموضت طعام است در معده و علاجش تنقیه معده بقی و اسهال
بعد از حرکت و ریاضت و تناول سکنجبین عنصلی و هلیله پرورده و زنجبیل پرورده
و کمونی و شجرنیا و تریاق فاروق و تریاق اربعه و فلافلی و دیقون و نیم درم جند بیدستر با سرکه نوشیدن
بلغمی بود بجای از ابل گرد آنچه صفت قرصی که در این نوع نافع است کنند و بجز دم راسن

و ترنجبین با کشکاب از هر یک سه درم و بعد از آن مخواه از هر یک یک درم و نیم کوفته و بجهت
اقراص بنا انداشرنج بکشکاب زیره کرمانی و اکر سبب آن طعام کثیر غلیظ است علاج
تقدیم تناول طعام مذکورات و ترک ریاضة و استحمام و علاجش تنقیه معده از آن طعام
بقی و تقلیل طعام غذا و حرکت و ریاضة و تناول کمونی و مضغ صعتر و نانخواه و مصطکی و قرص
مذکور درین نوع بغایت نافع باشد و اکر سبب آن سوء المزاج بارد است که عارض معده
شود و بسبب آشامیدن آب سرد یا برف یا غیر آن علامتش قلت عطش و میل باشیاء محرقه
و بطؤ انحدار طعام و ضعف حرارت و بنا برو اقع میشود و علاجش تسخین معده با غذیه و ادویه
حار مثل نخود آب بجوامرغ با دارچینی و نعنع و زنجبیل و تضمید معده بجندبیدستر و سنبل
الطیب و قسط و مقل با روغن زیتون کهنه و عصب و تهم و فوتنج و فتح و جمیع امراض
نفسانی بحصر نفس و رحستن و فریاد کردن و درجوع و عطش صبر بودن نواق میجی و استادید
و بارد از سبب اشتغال که بر حرارة غریزی نافع باشد و عطش زاید و قلم باده فو
تا بیری عظیمات و نوم طویل و بستن اطراف و نهادن محجم بر معده و ما بین الکتفین شدید
النفعات و کاهی نواق بسبب یبوست و جفاف فم معده عارض میشود و احداث تشنج میکند
دراز میکند و این نوع نواق بد است و از جمله علامات ردیه است و مهلک و در آن مخاطره
عظیم باشد علامتش آنست که بعد از استفراغات کثیره و حمیات محرقه محلله رطوبات
اصلی حادث شده باشد و علاجش ترطیب است بنوشیدن شیر تازه و روغن بادام
و لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه با قند سفید و تضمید فقرات کردن بخطمی و بنفشه و موم
سفید و روغن بنفشه بادام و غذا آب کوشت و زرده تخم مرغ نیم بخته و ماء الشعیر و مانند
اینها و سایر معالجات که در تشنج یابس مذکور شده درین نوع نافع باشد و کاه باشد که نواق
بنا بر کبد بسبب حدوث ورم عظیم در آن حادث کرده علامتش آن حمی حاره و عطش مفرط
و جمیع علامات ورم کبد است و علاجش فصد باسلیق است و نوشیدن آب عنب الثعلب
و آب کاسنی با مغز خیار چنبر و سایر معالجات که در باب ورم کبد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

مقاله چهاردهم در امراض کبد و در آن هفت باب است **باب** اول در سوء المزاج
کبد علامت سوء المزاج حار حمی و التهاب و شدت عطش و حرارت دهان و خشونت لسان
و قلت شهوت طعام و حرارت موضع کبد بی وجع و صفرة لون بلا تفاوت و سرعت و تواتر نبض و حمرة

نواق ... حادث میشود

در امراض کبد

قاروره

قاروره و یبوست طعام و حرارت موضع پراز و قی صفراوی و اسهال صفراوی است اکر با ماده
صفراوی باشد علاجش تبرید کبد است باشربه و اغذیه و اقراص بارده مثل آب کاسنی
با سکنجبین و آب انار با قند سفید و شراب ریباس و شراب تمر هندی با عرق کاسنی
و قرص ریباس و قرص طباشیر و عناب و ریباس و انار و ماء الشعیر با اسفاناخ و کوشت
بزغاله و خروس بچه و ماهی تازه و مانند اینها و تضمید کبد با ضماد باید مثل عصاره
کدو و خرفه و آرد جو و عدس و نیلوفر و صندل و کل سرخ و استفراغ ماده اکر مادی
باشد بفصد باسلیق و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله با فلوس خیار چنبر و فواکه که مباح
دیده باید کبد بکند بلکه مبرد ای استعمال کند که با آن جلا و تفتیح باشد علامات سوء
المزاج بارد تهیج محجر و فساد لون و قلت عطش و بیاض لسان و شفتین و شدت جوع و
قلت هضم و بطء نبض و بیاض قاروره است و اکر مادی بلغمی بود علامتش علامات غلبه
بلغم و غلظت قاروره باشد و علاج آن تسخین کبد است بمعاجین و تراکیب حاره مثل
اثاناسیا و دواء الملک و دواء الکرکم و قرص افسنتین و قرص ریوند و شراب افسنتین
با سکنجبین عسلی و با ضماد حاره مثل افسنتین و سنبل و اذخر و قسط و سلیخه و کل سرخ و
زعفران با روغن سوسن و ناردین و با اغذیه حاره مثل نخود آب بجوامرغ با نعنع و دارچینی
و نعنع کرمانی و خولنجان و استفراغ بلغم اکر مادی بود بماء الاصول حار و مانند آن علامات
سوء المزاج یابس عطش و لاغری بدن و یبوست دهن و قلت دم و صلابت نبض و بیاض بد قوام
قاروره و قلت براز است و علاج آن ترطیبست باشربه و اغذیه مرطبه مثل شراب نیلوفر
و خشخاش با عرق کاسنی و مثل اسفاناخ بزغاله و ماء الشعیر با خروس بچه یا کوشت بزغاله
و اسفاناخ و تضمید کبد با ضماد معمول از آب کدو و کاسنی و کاهو با روغن بنفشه
بادام و موم علامات سوء المزاج رطب تهیج محجر و عین و قلت عطش و کثرت آب دهان
و رطوبت لسان و کثرت نوم و کاهلی و بدی هضم و بطوء نبض و بیاض و غلظت قاروره
و لین طبیعت است و علاج آن استعمال ریاضة و تقلیل غذا و تناول مجففات غیر مفرط
از اغذیه مثل قلیه و مطجنه مرغ با دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و از ادویه
مثل اطریفل و دواء الکرکم و اجتناب از لبنیات و شرب آب و علامات امزجه مرکبه
و معالجات آن از بسایط معلوم باید کرد **باب** دوم در ضعف کبد و سبب ضعف

کبد اگر قوی باشد جمیع قوای اعضا ضعیف گرداند و اگر قوی بود بعضی قوی و ضعیف
شوند علامات مطلق آن قلت شهوة و فساد لون و لاغری بدن و اسهال شبیه بخونابه
گوشت تازه و وجع ضلع آخر از اضلاع ایمن است خاصه در وقت نفوذ غذا بکبد و
علاج آن تعدیل مزاجست باجزاء عطریه و قبض و تفتیح و انضاج و تلیین باید که تقویت
قوی جرم کبد کند و سده را زایل گرداند مثل زعفران و سوسن بادانه و دارچینی و تفاح
اذخر و ریوند و عصاره غافث و افسنتین و غاریقون و سنبل و سلیخه و مقل و مصطکی
و انار و انزروت و اشنه و آب کاسنی بقند یا عسل بحسب مزاج و از مرکبات شراب دینار ‌‌دوا زنجبیل
و قرص اشنه و قرص ورد و شراب ریحانی و از اغذیه نیم برشت نیم بخته و غذا مرکب از
مویز و انار و ماء گوشت با دارچینی و مانند آن و علامت ضعف جاذبه کثرة لین و بیاض براز
و لاغری صبیث و حدوث آن اکثر از برودت و رطوبت باشد و علاج آن ادویه حاره
عطره است و قلت استعمال ادویه قابضه و علامت ضعف ماسکه لین طبع و لاغری بدن و سیلان
بول بحرقت و حدوث آن اکثر از رطوبت و علاجش استعمال ادویه قابضات مثل
گلنار و عطر ابحث و گل سرخ با ادویه حاره عطره مثل سنبل و سعد و دارچینی و مصطکی
و علامت ضعف هاضمه تهیج و مجر و فساد لون و بول و اسهال غذائیت و حدوث آن
اکثر از برودت و رطوبت بود علاجش استعمال ادویه حاره عطرات مثل سنبل و قسیاسه و
جوزبوا و مصطکی و قصب الذریره و سعد و تفاح اذخر و علامت ضعف قوت دافعه کم صبغ براز
و بول و ترهل بدن و قلت شهوة طعام و صفرة و سواد لون مخلوط به بیاض و قلت بول و براز
و حدوث آن اکثر از افراط یبوست است و علاجش استعمال ادویه مفتحه مسام و مسخنات
کلیه است و آنچه سبب آن سوء المزاج کبد است علامات و معالجات مذکور شد و آنچه سبب
آن حصول غلظت است در کبد حدوث آن یا بسبب ایستادن رفتن بدان که اخلاط
در و محتبس شود یا خلل واقع شود در مجاور آن مثل مراره و طحال و کلیه و مثانه و رحم که
هر یک جذب فضول منه نمیتوانند کرد و در کبد باقی ماند و خلل در افعال او
پیدا شود و ضعیف کرده علامت آن هر یک وجود آفت در آن عضو و معالجات در موضع
خود مذکور خواهد شد و آنچه سبب آن بعضی مرض آلیست در کبد مثل سده یا تفرق
اتصال مثل ورم و مانند آن و علامات و معالجات آن نیز مذکور خواهد شد باب سیم

در سده کبد و آن از امهات امراض کبد است و حدوث آن اکثر در جانب مقعر بود بسبب ‌‌اهل تر
آن بعد حرکت و ریاضت و دخول حمام و شرب شراب بعد از اغذیه است خصوصا غلیظ لزج
حلو مثل حلوا و خبیص و پالوده و قطایف یا ماکولات قابضه مثل کال بکج و انکت
یا قوا کرسنه بعد القبض مثل امرود و بهی نارسیده بسبب احتباس اخلاط غلیظه لزج عسرة النفوذ
در عروق کبد علامت آن ثقل در موضع کبد است بی وجع و حمی و اگر سده در جانب محدب
بود علامت آن که با وجود علامات مذکوره بول رقیق قلیل باشد علاج آن دفع ماده
سده است با ادویه مفتحه مثل انشرفات و اضمد بحسب مزاج و اگر سده در جانب مقعر
باشد علامت آن کثرت انطلاق بطن بود علاجش دفع ماده است باسهال بحقنه
لینه یا جاهل و استعمال الضماد با ادویه مفتحه بمقتضای طبیعت و مفتحات حاره اسارون و سلیخه
قطراسالیون ابرسا نافع مجرب غاریقون افتیمون محوان بابونه عصاره حنظل
دفتطوسین دقیق ترمس انیسون تخم خنکت کبر دوقو فطراسالیون ... سنتک انیسون
دارچینی زعفران سپیده ... زراوند تخمه سنبل کبا دچینی و زراوند از مرکبات سکنجبین
عسلی سکنجبین بزوری ماء الاصول خاص شراب بطور سکنجبین بزوری حار قرص لک قرص ‌‌اصول
افسنتین دواء الملک دواء الکرکم انامانیا ... اربعه ... باسلیقون معجون
و معجون ریوند ... کالاذی ... دواء المسک ... قرص سنبل قرص انیسون
و مفتحات بارده ... تخم کاسنی بوستنج کاسنی تخم خرفه تخم حماض تخم خیارین تخم خربزه آب
بیخ عنب الثعلب ناخونه لسان الحمل کل سرخ و از مرکبات قرص ... سکنجبین ساده
سکنجبین ... شراب انار شراب ... مفتحات ... استعمال آن در سده ... ‌‌باعتدال
حرارت مزاج ... جایز است افسنتین زرا ... کشوث ... ریوند چینی غافث
... بادام تلخ ... هلیون ... کبا ...
مرکبات شراب ... شراب بزوری سکنجبین بزوری معتدل سکنجبین ... معجون
نادرین صفت آن ... بوستنج کاسنی ... سده ... افسنتین ...
... سکنجبین ساده ... معجون ... صفت قرص
کسی ... افسنتین ... بادام
تلخ قسط ریوند چینی ... عصاره غافث مجموع مساوی کوفته و بیخته قرص سازند

شربتی یکمثقال با سکنجبین ساده صفت ضمادی که درین محل باید بابونه برنجاسف شبت
از هریک ده درم تخم کرفس سه درم سنبل و انیسون از هریک یکدرم کوفته و بیخته ضماد سازند
وضمادی مرکب از جعده و افسنتین و سعد و بیخ کرفس و ترمس با آب کاسنی نافع باشد
باب چهارم در صلابت کبد که باشد که در اجزاء کبد و در تحت غشاء آن بخارات
مجتمع و محتبس و کثیف گردد و از علاج نا محکم مستحیل شوند بسبب کثرة یا سده کبد یا صغر
غشاء محلل منفعل نباید از انفخ کبد گویند و سبب آن یا ضعف هاضمه بود یا شاء و الغذای
سوء الغذاء علامت آن قراقر و نفخ دست ایمن تحت تمدد در تحت ضلع ایمن بی ثقل
و بی حمی و بی تغیر بحرانات و علاجش استعمال مفتحات مفرده و مرکبات خاص مذکوره ست
و حمام بناشتا و فصال الیدکی و شراب صرف بناشتا و اغذیه مجففه و کمادات یابسه مسخنه و ضماد
مرکب از مصطکی و اذخر و سنبل و حب البان و روغن ناردین و اگر بکمد بجرات نفخ کند و مایل
بجانب امعاء شد اول اسهال دهند و بعد از ان تحلیل نفخ نمایند و اگر نفخ مایل بجانب حجاب
و شراسیف با خلف نمایند اول ادویه مدرات استعمال کنند بعد از ان محللات نفخ و واجبست اجتناب
از تناول بقول و غذا که رطوبت و غذا نفخ و شرب آب خالص باب پنجم در ورم کبد و
عضلات موضوعه بر آن ورم کبد یا حار دموی یا صفراوی یا بارد رطب بلغمی یا صلب سوداوی است
ابتدا دموی سبب آن سوء المزاج حار کبد است که مانع هضم و دفع شود یا سده یا ضعف
معده یا ضربه و امثاله و مرکب علامتش حمی و عطش و ثقل و وجع و حرقت در موضع کبد و سقوط
شهوة طعام و موجبه نبض و ظهور ورم و حمرة و حمرة لسان و سعال یابس و فواق اگر
ورم عظیم بود و بعضی از ان زحمت ... اگر ورم در جانب مقعر باشد با علامات
مذکوره قی صفراوی و یبوست طبع و غشی و برودت اطراف بود و فواق و ذهاب شهوة و
وجع بیشتر باشد و اگر در جانب محدب بود سعال و ضیق نفس و احتباس بول و ثقل و
احساس ورم به مجس و انجذاب چیزی کرده با سفل اشد و اکثر باشد و علاجش فصد باسلیق
ایمن با کحلات و نوشیدن ماء الشعیر و اشربه بارده و تضمید موضع کبد اولا با صندل
بارده معمول از آب کاسنی و آب عنب الثعلب و کشنیز تازه و تراش کدوی تر و عصاره برگ
ناک با صندل و کافور و روغن گل و کافور و بعد از ان روغن بابونه و اکلیل الملک و آرد جو
و خطمی اضافه نمایند و بعد انحطاط فوفل و صندلین و گل سرخ و افسنتین و اکلیل الملک

باروغن بابونه ضماد سازند و بعد از ان با آب رازیانه و آب کرفس و آب لسان الثور تنها
کنند صفت ضمادی که در وقت انتها نافع باشد صندلین و گل سرخ از هریک پنج درم
بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و آرد جو از هریک چهار درم افسنتین و فوفل و شیافامیثا
از هریک سه درم مصطکی و سنبل از هریک دو درم زعفران یکمثقال کافور دو دانگ
کوفته و بیخته با روغن بابونه و روغن بنفشه و موم ضماد سازند صفت ضمادی که در
انحطاط نافعست صندلین و فوفل و بنفشه و نیلوفر و سنبل و مصطکی و سعد از هریک
سه درم گل سرخ و بابونه و تخم کتان و افسنتین و اکلیل الملک و شیافامیثا از هریک
پنج درم زعفران یکدرم و نیم روغن بابونه و موم ضماد سازند و واجبست تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت و تمر هندی اگر ورم در جانب مقعر باشد
بنوشیدن مدرات مثل تخم خیارین و تخم خربزه با آب کاسنی و سکنجبین بزوری معتدل
با آب انارین با سکنجبین ساده اگر در جانب محدب بود صفت سفوفی که در ورم محدب بغایت
نافع بود ریوند چینی یکدرم و نیم گل سرخ [illegible] و تخم کاسنی و رازیانه و تخم کرفس از
هریک سه درم مغز تخم کدو و خربزه و خیارین از هریک دو درم کوفته سفوف سازند شربتی
سه درم صفت قرصی که همین صفت دارد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و تخم کشوث
از هریک سه درم طباشیر یکمثقال ریوند چینی نیم درم لک مغسول یکدرم کوفته با آب کاسنی
یا با آب عنب الثعلب قرص سازند شربتی یکمثقال و آنچه صفراویست علامت آن صفرة
بشره و لسان و خشونت زبان و شدت حمی و حرارت و التهاب و عطش و وجع ناخس و سرعت
نبض و غایت قی ... و صفرة بول است و حدوث آن در وقت کثرة تولد صفرا و سده
کبد است که صفرا از کبد بمراره مندفع نتواند شد و علاجش اسهال صفرا است بمطبوخ
مرکب از ادویه مفتحه بارده با شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی اگر ورم در جانب مقعر باشد
و تبرید کنند با شربت بارد ... که در آن قبض بسیار نباشد مثل شراب نیلوفر و شراب
آلو و سکنجبین ساده و ریوند عطاری مرکب از آرد جو و صندل و عناب و مامیثا و گلاب و آب
کاسنی و شکر و اگر ورم در جانب محدب بود اکثر مدرات استعمال نمایند و آنچه بلغمیست سبب
آن سوء المزاج بارد کبد است یا سده یا ضعف معده علامت آن بیاض بشره و لسان و قلت
عطش و تهیج بشره و احساس لین ورم و ثقل در موضع وجع و حمی و رطوبت لین نبض و بیاض

نافع وعلامات علاجش استفراغ بلغم است بحقنه حاده مرکب از بیخ کرفس وبیخ رازیانج
وادخر وانیسون وغافث ونعنع وعود بخ وغاریقون وتربد وقنطوریون دقیق ومویز
منقی وبجز پاشکر سرخ واکر ورم در مقعر باشد [illegible] طبیخ کرفس وانیسون و
رازیانج ونانخواه وبیخ کاسنی با سکنجبین مفید کرده مجرب بود بعد از آن [illegible]
کبد با قرص معمول از کل سرخ وانیسون وتخم کرفس وفقاح اذخر ومصطکی وسنبل واسارون
وعود وبوه ولک منقی وزعفران وغذا نخود آب بجوانمرغ با نیم وداچینی وآبکامه
وابجز صلب غذا ویت وسبب ان یا تقدم ورم حار یا بعد یاصنیر واقتصار این علامت آن
احساس صلابة وثقل در تحت اضلاع ایمن وفساد لون ولاغری بدن وقلة بول وسقوط
شهوة وعدم وجع وحمی است وکاه باشد که با حرارت مزاج بود علاجش اسهال سوداست
بعد از تلیین طبیعت ونضج تام بماء الاصول بعد از آن استعمال سکنجبین بزوری وعنصلی
ودواء الکرکم واثاناسیا وتریاق اربعه وسنجرنیا وقرص مقل واضمده معمول از حلبه
وکرنب وابجز بعقل واشق واکلیل الملک وسداب وکل سرخ وسنبل وصندل یا با روغن
کل وموم صفت ضمادی نافع حلبه تخم کتان از هر یک ده درم کندر هفت درم اکلیل
الملک وبابونه از هر یک کف لادن وحماما از هر یک سه درم موم وبیرسطا از هر یک ینج درم
روغن ناردین با روغن بنفشه ضماد سازند واغذیه خاص مثل نخود آب با کبوتر بچه
وداچینی ونیم وآبکامه با قند سفید بنوشند وفرق میان ورم کبد وورم [illegible] آنست
که ورم کبد هلالیست هر دو طرف دقیق ومیان غلیظ وورم عضلات مستطیل آنست
یک طرف دقیق ودیکری غلیظ وبا ان اعراض لازم ورم کبد نیست وورم عضلات دایما
بجس محسوس است وورم کبد خصوصا ورم مقعر کاه هست که محسوس نیست علاج آن
مثل علاج ورم کبد است ان فصد واسهال واستعمال رادعات ومحللات لیکن در علاج
ورم کبد استعمال رادعات صرف بی انکه مخلوط بملطفی باشد ومحللات صرف بی قابض
جایز نیست در ورم عضلات جایز است وورم عضلات چون منفجر شود بنیش
بشکافند وانتظار انفجار نباید کشید وفرق میان ورم کبد وذات الجنب آنکه در ورم
والم رکتند نا نفس بکشد وچند لکن تواند کولا اولوسوال کند کر در تحت شراسیف وبالای
آن ثقل می یابد اکر چه ما یید ورم کبد است والا ذات الجنب وتنفس وتشار زیر نفس نیز

از علامات ذات الجنب است وواجبست صاحب ورم کبد را اجتناب از تناول
فواکه قابضه واطعمه غلیظه وشیر وشراب غلیظ شیرین وعسل وجمیع حلویات وملاحظه
حرارة وبرودة مزاج نیز از واجبات تا بحسب آن اشربه واضمده وسایر مرکبات
استعمال نماید ونیز واجبست که ادویه که حرارة وبرودة آن قوی باشد در معالجه امراض کبد
استعمال ننماید چنانچه ابن سرافیون کفته که علاج الکبد بالادویة التی لا یکون تبریدها
واسخانها ظاهر اقویا بل بما یلایمها بجوهره فان القوی التبرید یودی الی الاستسقا
والقوی التسخین یودی الی الذبول ثم بعیره علاجه باب ششم در دبیله کبد
اکر حدوث دبیله کبد بعد از ورم حار بود وچون ورم تحلیل نرود خواهد که در باطن
کبد مجتمع شود دبیله کردد علامتش آنست که حمی وعطش وحرقه کبد وغثیان وذهاب شهوة
وسایر اعراض اشتداد یابد ودر بعضی ازین اعراض سبب منعقد باشد جهر خاری لیکن بجانب
یمین وقیاء تواند خسید وچون مجتمع کردد ورم زمین شود وجمیع اعراض ساکن تر کردد
وچون منفجر شود نافض وقشعریره حادث کردد وریم یا چرکی مانند در اب با سهال بیرون آید
ودر بعضی انتقال خفت وراحت یابد وکاه باشد که ریم بطریق قی یا بادرار منفع شود وباشد
که بفضای اندرون در میانه شرب وامعا منصب کردد وعلامتش آن بود که ورم کمتر شود واعراض
آن ساکن کردد مع هذا بر علیل بار از ماقی چیزی محسوس باید در وقت انفجار وانصباب ریم
اندرون قشعریره غایض شود وعلاج آن در وقت ظهور آثار تقیح استعمال مفتحات ومفتحات
وملطفات تا زود منقیح ومنفجر کردد وچون منفجر کردد [illegible] اکر باسهال بیرون آید اعانت
طبیعة بملینات کنند واکر بادرار دفع شود بمدرات خفیفه تاصر مثانه نرسد وبعد از انفجار
او لا مستعملات من مثل جلاب یا ماء العسل یا ماء الشعیر با سکنجبین بقدر بقیه حرارة بنوشند
وبعد از دو ساعت مطلات فرح مخلوط با دویه که قوة ابکیدیه باشد مثل کندر ورم الاخوین
با تخم کاسنی وتخم کرفس وسکنجبین یا ماء العسل استعمال نماید صفت دوای نافع مصطکی و
تخم کاسنی وکل مختوم از هر یک یک درم کندر دم الاخوین وکل سرخ وطباشیر از هر یک دو درم
کوفته وبیخته شربتی سه درم با سکنجبین یا ماء العسل یا جلاب بنوشند وادویه قابضه مقویه کبد مثل
صندل وسنبل والحاد ومصطکی وعود وبلک با کلاب بر موضع کبد ضماد سازند وباغذیه لطیفه
مثل اندرون تخم مرغ نیم بخته وغذا هم نان وخروس بچه قبالوده قند کند با شربة وادهان واطلیه

طبیعه محافظت قوت نمایند باب هفتم در سوء القنیة واستسقا سوء القنیة فساد مزاج کبد است
واستیلاء ضعف بر آن علامت آن تهیج وجه واطراف واجفان وفساد هضم وقلت بول وکثرت
نفخ وقراقر در بطن واستحاله لون وجه وبدن بصفرت وبیاض وآن مقدمه استسقاست وعلاج
آن علاج خفیف استسقاست از استعمال مفتحات وملطفات ومدرات ومسهلات ومعرقات
وریاضات معتدله واستحمامات معرقه ونوشیدن شیر شتر اعرابی وشراب افسنتین بناشتا وتقلیل
شرب آب واجتناب از کثرت غذا وتناول اغذیه رطبه بطیئة الانهضام مثل ماهی وانواع لبنیات
وحبوب ومعجون کبد دنبا لوده وعظایف در شتر واستسقا مرضیست مادی که بعضی اعضا یا جمیع
بسبب ماده بارده غریبه مستقره در خلل وفرج آن بر آید وآماس کند وآن بر سه نوعست لحمی وزقی و
طبلی استسقاء لحمی آنست که جمیع اعضا آماس کند وسبب آن ضعف قوای کبد است وبرودت مزاج
او بسبب استفراغات کثیره از اسهال وعرق وبعلت نزف دم بواسیر وحیض که محلل ابدان وحرارت
غریزی باشد یا بسبب احتباس دم که بواسطه امتلا موجب انطفاء حرارت غریزی گردد یا بسبب
نوشیدن آب بسیار سرد خصوصا بناشتا وبعد از حرکت مفرطه وجماع ودر حمام وبعد از حمام
وعقیب بیدار شدن از خواب یا بسبب آفتی که عارض بعضی از اعضای مجاور کبد شود
مثل طحال که بواسطه آن آفت از جذب سودا عاجز گردد ومدد کبد باقی نماند وعاجز یا سرد
گرداند یا حرارت قوی را بواسطه امتلا وصلابت مزاج سودا استیلا سازد مثل معده که بواسطه
سوء المزاج بارد از هضم تام عاجز گردد وطعام خام در کبد نفوذ کند وکبد نیز از نضج
واستحاله آن بتمام قاصر آید وعاجز گردد وعوض اعضا غذاء غیر منهضم را جذب کند
وتولد کرد از استحاله بجوهر خود سازد لاجرم در میان مزاج لحم باقی ماند ولهذا این نوع را لحمی
گویند واین اسلم انواع استسقاست علامت آن سوجیه بیض ولین طبع وبیاض ورقت قاروره
وانتفاخ جسد وبیاض لون بدن وچون انگشت بموضعی از بدن فرو کنند فرو نشیند ولحظه
همچنان در گو بماند پس بجای خود رود وعلاج آن ازاله سبب او است پس علاج سوء
المزاج بارد کبد بمعاجین وتراکیب مذکوره در باب سوء المزاج وقوه غریزه واسهال بالغات
بحب الکلانج وماء الجبن وشیر شتر اعرابی که فصوم ودر سنقور کی وماسه ابنها چرب باشد
وتناول اغذیه لطیفه قلیلة الفضول مثل اسطبخات ونخود آب بجوجه مرغ یا کبوتر بچه یا دراج
وفلفل ومصطکی واستعمال ادویه مدره مثل کرفس وبادیان وزوفا وابخره وفوه وانیسون وتخم

کاسنی وتخم هلیون وقاقله وکبر وفوه وسنبل ودارو وقطراسالیون ونخود ونخ وانارون وصفت
دوائی که استسقا را بعمل آرد کمادریوس کمافیطوس حب عامیون تخم کرفس بادیان از هر یک دو درم
سنبل الطیب وسلیخه از هر یک یکدرم کوفته وبیخته شربتی دو درم با سکنجبین بزوری
وواجبست که ادویه مستعمله مذکوره لازم صلابت نمایند تا قوت آن بنبیدی بجانب محدب
رساند ضماد ناشفه مثل خاکستر چوب تاک وسرگین گاو وشبت بزمعر سوخته وبول
در منقع باسر که گهنه بر شکم واطراف ضماد سازند ونافعست صاحب استسقاء لحمی را جوع
وعطش شدید وغلیظ بدن در ریک گرم واستحمام بآب مالح وتعریق وقی واحتراز از
آشامیدن آب خالص وریاضت بعد از تناول غذا وامتلا وتناول اغذیه بارده وغلیظه
وازجیر وبقول وفواکه رطبه ونفاخات واگر استسقا حارة باشد علاج آن اشربه
باعتدالست مثل آب عنب الثعلب وآب کاسنی وآب کرفس وشیر شتر اعرابی با قند یا سکر
وقرص زرشک وسکنجبین بزوری وشراب دینار وعرق کاسنی ونوشیدن انار چندانکه
تواند نافع باشد وصفت سفوفی که استسقاء با حرارت را نافعست عصاره غافث بود
چند از هر یک یکدرم لک مغسول وتخم کشوث از هر یک دو درم مغز تخم خیارین از هر یک
یکدرم تخم خرفه سه درم شربتی یکمثقال واگر سبب استسقاء لحمی احتباس دم بواسیر یا حیض باشد
علاج آن فصد است که دلایل امتلا باشد واستسقاء زقی آنست که مائیت در میان صفاق
وثرب یا در میان ثرب وامعا جمع شود وسبب آن انسداد مجاری طبیعیه که مائیت از کبد
بکلیه میرود پس آن مائیت مترشح شود بفضای شکم یا انجراح کثیر از آن منفصل شود ودر آنجا جمع
گردد یا آنکه ناف عاید گردد از عروق که در حالتیکه آدمی جنین بود بناف می آمد وچون
منفذ ناف زائد یابد عروق شکافته شود ومائیه بفضای مذکور منصب گردد و
گاه باشد که در مجاری که غذا بکبد میرود تفرق اتصالی واقع شود ومائیه از آنجا بفضای
شکم رود وموجب استسقاء زقی گردد واین نوع بدترین انواع استسقاست علامت آن ثقل
وعظم شکم ودرخشی پوست آن وتهیج اطراف واجفان وشکم صاحب آن چون حرکت
نماید وچون دست بر آن زنند یا از پهلو بپهلوی دیگر گردد از آن آواز آب مسموع شود علاج
علاج ورم کبد است اگر سبب انسداد مجری ورم باشد وتبدیل مزاج کبد اگر حار بود
بسکنجبین وآب کاسنی واگر بارد باشد بسکنجبین بزوری وشراب اصول وامثال اینها.

او انسداد

۲۱/۱

بعد از آن استفراغ ما یبرقی یا بحقنه یا باسهال یا با هستکی و نفخات مثل حب النیل و
کلکلانج و امثال باید بحسب مزاج و قرص شبرم مسهل بیح انداکه وزن ناقرسیکه بعد از چهار
روز یکنوبت بنوشند و در ایام راحت قرص زرنباد یک تا دو مثقال تناول نمایند و بعد از استعمال
مسهلات یکشبانروز غذا تناول نمایند و معقوبات که بعد مثل قرص زرنباد و شراب انار
بنوشند و بعد از آن مصلحات مزاج مثل تریاق فاروق و دواء الکرکم و دواء اللک
تناول و آب کاسنی با قند سفید و جوارشها تناول نمایند و مدرات و معطشات و استحمامات
بمیاه مذکوره و مفرحات و ضمادات متخذه مرکبه از مرکی کبوتر و حب الغار و ابرسا و بول
صبی در حال نافع باشد صفت ضمادی نافع بوده ارمنی و بیخ سوسن از هر یک چهار درم قرطانا
مویزج از هر یک سه درم سرگین کاو و آرد جو از هر یک نوزده مثقال تخم کرفس هفت درم
بلک بتنجاه درم کوفته و بیخته با پیشاب بز یا بول شتر ضماد سازند و تقلیل و تلطیف غذا و
مراعات قوی و تقویت آن باشیاء عطره از اعجانات و استسقاء طبلی آنست که ریاح
غلیظه بارده که با رطوبتی در فضای شکم مجتمع گردند و سبب آن حرارت مزاج کبد یا برودت معده
که طعام کما ینبغی هضم نشود و کبد بسبب خامی آن قادر بر هضم نباشد و از آن ریاح و
ابخره کرد و در احشا مجتمع شود علامتش بر نیامدن ناف و تمددی ما تند تمدد خیک
پر باد و عدم ثقالت و چون دست بر شکم زنند آوازی مثل آواز طبل مسموع شود علاج
قی است و اسهال رطوبات با هستکی یا بحبی که احداث حرارت کبد نکند بعد از آن تقویه
معده به سفرجل و معجون و تحلیل ریاح بمضغ کندر و نیز مصطکی و نوشیدن معاجین
کاسره نفخ مثل سفرجلیا و فلادیقون و کمونی و تریاق اربعه و معجون حب الغار و استعمال
کمادات متخذه و ادهان محلله مثل دهن سداب و دهن شبت و شیافات معمول از سداب
و تخم سپندان و زردآلو و تخم کرفس و تنقیه و تعبه با شکر سرخ و آب سداب و اجتناب از حبوب
و لبنیات و فواکه رطبه و اطعمه غلیظه لزجه و اگر حرارت غالب بود آب باز دیانه و آب کرفس
با طبیخ بابونه و اکلیل الملک و حنظل و زردانه و کرفس بنوشند و بر موضع جگر ضمادی
مرکب از صندل و عود و لادن و سنبل استعمال نمایند و هر روز شیر شتر اعرابی با بول شتر ممزوج
کرده بنوشند نافع باشد و نوع دیگر از استسقاء طبلی هست که آن را حبن گویند
و آن بعینه همان نوع است که ریاح و رطوبات رقیقه متحلل شده باشد و صلابة باقی مانده

علامتش انتفاخ و عظم شکم و عدم بر آمدن ناف و شکم او در جمیع احوال مثل
شکم حبلی بود علاجش تحلیل ریاح غلیظه است باستعمال شیافات محلله و ضمادات
مرکبه از بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و سداب و جندبیدستر و خاکستر چوب
کرم و بوره ارمنی با آب سداب و بول شتر و نشستن در آبهائی که در آن کبریت و قیر و شبیه آن باشد

مقاله بیست و چهارم در امراض مراره و طحال و در آن چهار بابست **باب اول** در یرقان و آن
تغیر لون بشره بصفرت یا سواد تغیری فاحش بواسطه جریان خلط اصفر یا اسود بجلد
و ابخره در بلی جلد است بعفونت اما یرقان اصفر سبب آن یا دفع طبیعت صفرا بجلد
و ظاهر بدن بسبیل بحران یا سوء المزاج حار کبد یا سوء المزاج حار مراره یا حرارت مفرط
جمیع بدن یا ورم کبد یا سده کبد یا ورم مراره یا ضعف جرم کبد مراره از انجذاب صفرا
یا سده مخاطیه در مجرای که میان کبد و مراره است یا سده واقعه در مجرای که صفرا از مراره بامعا
مندفع میشود یا استحاله بعضی اخلاط در اعضا بصفرا بواسطه حرارت غریبه اما سبب آن
دفع طبیعت بسبیل بحران علامت آن تقدم حمیات صفراویه و الم احشا و غثیان و تهوع
و مرارت دهان و یبوست طبع و شدت عطش و بهر و قلت شهوت طعام و حدوث آن در روز بحران
بود و اگر وقوع آن پیش از روز هفتم باشد علامت بد بود دلالت بر کثرت ماده صفراویه و عجز
طبیعت کند علاجش معاونت طبیعت بدفع ماده باستحمام و نشستن در آب گرم و استعمال
مدرات و معرقات و غسولات مرکب از بابونه و حبق و سنبل ترکی و مرزنجوش و حماض
و اقحوان و شبت و حماض و تخم و تنقیه بحقنه بدهن بابونه و دهن شبت و نوشیدن سکنجبین
و اگر سبب آن سوء المزاج حار کبد است که غذا را مستحیل بصفرا گرداند و تقلب سایر بدن
سازد علامتش شدت عطش و مرارت دهن و رقت صفرا و سقوط شهوت و صفرت عین و سرعت نبض
و شدت صفرت یا سواد بول و کف بندد بالای آن باشد و علاجش تبرید کبد است باشربه
و اغذیه و اضمده مذکوره در باب سوء المزاج کبد و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و
نظایر آن و اگر سبب آن سوء المزاج حار مراره است که صفرا زیاده از مقدار طبیعی جذب
کند پس بواسطه افراط حرارت در انجا غلیان نماید و در جمیع بدن منبسط گردد و فرق میانه
این و اگر از سوء المزاج حار کبد است آنست که آنجا از سوء المزاج حار کبد بود با آن کثرت
عطش و قلت شهوت و حمرت بول و عدم صفرا باشد و سبب که از حرارت مراره بود و در ابتدا

سفید باشد پس بند بر سینه کرده در آخر غلیظ شود و فرق میان این و آنکه از سده
کبد بود آنست که این اندک اندک حادث گردد و حدوث سده دفعی باشد علامات آن
صفرت بدن و سواد مجریها و بیاض لسان و لاغری و یبس طبیعت و بیاض و قلت بول و دال
و علاج آن تبدیل مزاج حاره است باشربه بارده مثل شراب آلو و شراب انار و سکنجبین
ساده و شراب ترشك با آب کاسنی و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ فواکه و نظایر آن و آنچه
سبب آن حرارت مفرط جمیع بدن است که موجب تعفن دم و استحاله آن بصفرا شود علامت آن
سخونت لمس بدن و لاغری و حکه جمیع بدن و سوختن آن و قلت شهوت طعام و کثرت عطش و
عدم ثقل در موضع کبد و خروج صفرا با قی و بول و براز است و آنکه حدوث آن اندک اندک
باشد علاجش استفراغ صفرات از جمیع بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه و امثال اینها
بعد از آن تعدیل مزاج باغذیه و اشربه مبرده و میاه فواکه و بقول بارده مثل آب انار و آب
هندوانه و خیار و کدو و خرفه و کاسنی و استحمام بآب گرم و ادهان بارده مرطبه چون [illegible] باشد
و بعد از حمام تدهین بدن بدهن بنفشه یا بادام نافع بود و آنچه سبب آن ورم کبد است که بسبب
آن مجاری که صفرا از کبد بمراره منصب میشود منضغط و منسد گردد و صفرا در کبد محتبس
شود و موجب زیادتی سخونت کبد و تولید صفرا گردد علامات و معالجات در باب ورم
کبد مذکور شد و آنچه سبب آن سده کبد است که صفرا بمراره و امعا و کلیه منصب نتواند شد
علامتش آنست که با یرقان علامات سده کبد موجود باشد و براز سفید باشد علاجش علاج سده
کبد است چنانچه مذکور شد و اجتناب از اشیا قابضه مجففه و آنچه سبب آن ورم مراره است
علامتش حمی لینه و سخونت لسان و وقوع و عدم ثقل در موضع کبد است و علاجش علاج
ورم کبد است و آنچه سبب آن ضعف جرم مراره است از جذب صفرا علامتش آنست که با
یرقان غثیان و قی صفرا باشد بی ثقل در موضع کبد و علاجش علاج ضعف کبد است
و آنچه سبب آن سده حادثست در مجرای که در میان کبد و مراره است علامتش قی صفرا
و تلخی دهان و اندک ثقلی در موضع کبد و سفید شدن براز است اندک اندک و علاجش
استفراغ صفرات از بدن بقی و اسهال و بعد از آن تفتیح سده بمفتحات حاره یا بارده
بحسب مزاج و استعمال الحبات و آنچه سبب آن سده و انسداد است در مجرای که صفرا از مراره
بامعا منصب میشود علامتش آنست که براز بیکبار سفید شود و بیشتر اوقات بر بدن آید

و با آن قی صفرا نباشد و گاه باشد که با آن قولنج حادث شود و علاجش تناول مفتحات
قویه و استعمال حقنه حاده است صفت دوائی که یرقان سده را نافع باشد ریوند چینی
و عصاره غافث از هر یک یک درم و تخم افسنتین رومی سه درم کوفته و بیخته شربتی دو درم
با آب رازیانه یا آب کاسنی صفت دوائی دیگر که همین منفعت دارد افسنتین و انیسون از هر یک
یک درم مغز بادام تلخ سه درم شربتی دو درم با سکنجبین ساده و آنچه سبب آن استحاله بعضی
اخلاطست در اعضا بصفرا بواسطه حرارت غریبه حادث آن یا از لدغ جانوری زهردار
مثل جراره و رتیلا و زنبور و افعی که اخلاط بواسطه الم و حرارت سم متحرک و متعفن و
مستحیل بصفرا شود و در جمیع بدن منتشر گردد یا از شرب دوای حار قتال همچو زهره
پلنگ و زهره افعی چون بعضی هلاک رسد علامتش تقدم صحت و خوبی اخلاط و سکون
تدبیر کرب و مغص و عطش شدید و بخر و حمره و حرارت و علاجش نوشیدن اغذیه و
اشربه معتدله بارده و تریاقات مثل ماء الشعیر و شیرخشت با دهن بادام و آب انار و آب سیب
خرفه و ترشك و لعاب بزرقطونا و آب کاسنی و قرص کافور و ضماد کبد با صندل و [illegible]
صندلین و بنفشه و نیلوفر و فوفل با گلاب و آب بید و یا از شدت حرارت هوا که تولید
صفرا کند در مزاج مستحیل بصفرا گردد بالکلی و غالبا ظاهر بدن منجذب شود علامتش عطش و
وجع معده و قی صفراوی و ضعف شهوت است و این نوع اکثر صبیان و شبان را بی تخلخل
و لین بدن واقع میشود و با آن اغلب تب دایم محرقه باشد و علاجش نوشیدن [illegible]
و بقول بارده است مثل آش ترشك و دوغ با برف و مثل ریباس و انار و سیب و آب غوره و
هندوانه و کدو و خیار و گاهی پوشیدن پیراهن صندل و خفتن در مسکن بارد و
بدانکه اگر صفرت از چشم و سایر بدن اصحاب یرقان نبرد استحمام است و خفتن در آب زن
کردن آن چنانچه باشد در حمام استنشاق سرکه چند نوبت یا بعد از حمام
نوشیدن طبیخ [illegible] و معتاد اگر حرارت باشد [illegible] سکنجبین کردن افسنتین
چنانچه باشد [illegible] شونیز و تخم حنظل و آب چغندر و گاهی کردن بخورهای [illegible] و
شستن چشم بگلاب مبرد و آب کشنیز و آب برف و آب انار ترش و کشیدن شیاف علاجی
در چشم [illegible] و گاه باشد که یرقان خارجیت بواسطه [illegible] ناهی که علت [illegible] بالخاصیه
صاحب [illegible] نافع باشد و اما یرقان اسود که آنرا یرقان سیدی گویند سبب آن یا سده

در تحقیق [illegible]
[illegible]

حادث است در مجاری که میان طحال است که بواسطه آن سودا بطحال منجذب شود و
در کبد بماند و مادام در بدن جاری گردد باشد و اقعه در مجاری که میان طحال و معده است که بسبب
آن سودا بمعده منصب شود و در طحال بسیار گردد و بکبد عاید شود و مادام در تمام بدن
ساری گردد علامت هر دو نوع ثقل و تمدد در جانب ایسر و قلة شهوة و لاغری بدن و سواد
لون و جسم و بطوء [illegible] و انکر حدوث آن اندک اندک باشد علاج آن فصد باسلیق یا
اسیلم است از دست چپ و اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن و امثال آن و تفتیح
سدد بمفتحات قویه باشد حرارت کبد است که دم را محترق گرداند و سودا ساز در
بدن جاری شود علامت خبث نفس و غم و وسواس بی سبب خارجیت علاج آن اخراج
دم فاسد است بفصد باسلیق و اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و نظایر آن و بعد از اصلاح
مزاج کبد باشربه و اغذیه و اطلیه مبرده و یا ضعف جاذبه طحال است که بسبب آن سودا منجذب
نشود علامت سقوط شهوت و کمودت بیاض چشمها است و یا ضعف ماسکه او سودا منجذب
را نگاه نتواند داشت و مادام در تمام بدن ساری شود علامت کمودت بیاض چشم و خروج سودا
بقی و اسهال و علاج هر دو تقویت طحال است باستعمال الضمد مقوی آن مثل ضمادی معمول از
افسنتین و سنبل و کزمازج و قرنفلا و مفتاح اذخر و عصا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یک
جزوی گل سرخ دو جزو مقل یک جزو بعنا شق هفت جزو با آب چغندر یا آب سداب و سرکه
و نهادن محجمه بر موضع طحال و بشرط و مالیدن [illegible] و ریاضت نباشد و استعمال
[illegible] مرکب از شبت و بورق و نمک و سداب و بابونج و سرکه کهنه نافع باشد و فرق میانه
کبدی و طحالی آن است که کبدی قلیل السودا بود و با آن علامات سوء المزاج کبد بود و
طحالی کثیر السودا بود و با آن تمدد و ثقل و صلابت و وجع در جانب ایسر باشد و گاه باشد
که بول و [illegible] سیاه بود و حدوث [illegible] اسود بر بسیار دفع طبیعت و بحران امراض طحال
نیز باشد علامت آن است که بعد از امراض طحال الحادث گردد و بعضی از آن حقنه باید و
علاج آن اعانت طبیعت است باستحمام و تدهین بادهان ملطفه مثل روغن بابونه و شبت
و سوسن و [illegible] در بقا و که بسبب آن حرارت باشد اجتناب از نهر و غضب و حرکات
کثیره و حمام در ابتدا **باب** دوم در سوء المزاج طحال علامت سوء المزاج حار عطش
و التهاب در موضع طحال و صفرة یا کمودة لون بدن و اختلاف نبض و صفرة وجه

و حمرة قاروره مایل بزردی و سواد باز است و علاج آن تنقیه بدن از اخلاط سوخته
بفصد باسلیق یا اسیلم از جانب چپ اگر سوء المزاج مادی باشد و نوشیدن آب کاسنی
و آب عنب الثعلب و مانند اینها و اغذیه که در سوء المزاج حار کبد مذکور شده صفت
قرصی که تسکین حرارت طحال نماید گل سرخ چهار درم طباشیر تخم خرفه و تخم خیارین
و تخم خربزه از هر یک سه درم ریوند چینی و اسقولوفندریون از هر یک یک درم و نیم
زعفران یک درم کافور نیم درم کوفته با آب بید یا آب کاسنی اقراص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین ساده و تضمید طحال باضمده بارده معمول از آرد جو با آب عنب و سرکه
نافع بود علامت سوء المزاج بارد سقوط شهوت و کثرت قراقر و ریاح و عدم عطش است
و علاج آن تسخین طحال است بنوشیدن سکنجبین بزوری معمول از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و سداب و تخم کشوث و تخم شلغم و تخم فنجنکشت و بیخ کرفس و بیخ رازیانه
و اصل السوس و سرکه و قند و قرص فنجنکشت و اقراص معمول از پوست بیخ کبر و قند و ادویه
و اسقولوفندریون و تخم فنجنکشت و فلفل و قسط و سداب و جاشیر و ایرسا و وج و
سنبل با سرکه و آب عسل که مربای کرده و غذا نخود آب [illegible] مرغ یا کبوتر بچه با دارچینی
و سرکه کبر و تضمید طحال باضمده مرکب از برگ سداب و بیخ کبر و مقل و طرفا با شنه با سرکه و علامت
سوء المزاج یابس صلابت طحال و کثرت فزع و وحشت نفس و لاغری بی موجب و علاج آن
ترطیبات باستعمال الاشربه و اغذیه مرطبه مثل شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش و ماء
الشعیر با خرفه و [illegible] و کدو و اسفاناخ و تضمید طحال باضمده مرکب از تخم کدو و تخم خرفه
و تخم خربزه و خطمی و لعاب [illegible] روغن بنفشه و [illegible] علامت سوء المزاج رطب
مجفف و اقراص معمول از گل سرخ و بیخ کبر و ریوند و سنبل [illegible] با آب
گرم و اضمده مرکب از بابونج و مقل و سداب و [illegible] طرفا با سرکه کهنه علامت سوء المزاج
حار رطب [illegible] و ثقل در جانب ایسر و عدم عطش و التهاب و کمودة لون بدن و سواد
قاروره است و علاج آن نوشیدن سکنجبین بزوری و تضمید باضمده مرکب از گل سرخ
و صندل و مقل و طرفا با آب عسل کرده و سرکه علامت سوء المزاج حار یابس حرارت
قدیم و [illegible] و شدت عطش و التهاب و یبوست و زردی و حمرة و صفاء قاروره و عدم
رسوب و علاج آن تضمید باضمده مرطبه مبرده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و لسان

الحمل و بزرقطونا و امثال آن معالجات سوء المزاج حار رطب معروف [illegible] علامت سوء المزاج
بارد رطب و بارد یابس از سوء المزاج معده معلوم باید کرد و صلابت و غلظ طحال
تابع این هر دو سوء المزاج است باب سیم در لوازم طحال و علاج طحال یا حار
و سوداوی یا صفراوی یا بارد رخو بلغمی است و علامت این هر دو نادر است یا صلب [illegible]
و آن اکثر و اغلب است علامتش وجع و ثقل در جانب ایسر و التهاب و عطش و حمی
حاره باشد و بعضی و سرعت نبض و سواد و غلظت قاروره است و علاجش فصد باسلیق
و اسهال آب کاسنی و آب عنب الثعلب با مغز خیار چنبر و امثال آن و نوشیدن آب
باران و آب حماض و آب برگ کرفس و آب برگ بید و آب خرفه و آب کشوث و آب بر
سیاوشان [illegible] تخم خرفه با شکر [illegible] کرده [illegible] سفوف
کردن نافع باشد [illegible] اغذیه مذکوره در سوء المزاج حار کبد
و اضمده بارده معمول از صندل و اقاقیا [illegible] کشنیز تازه و سرکه بر موضع طحال
استعمال نمایند [illegible] سرکه [illegible] بادان سبز [illegible]
[illegible] بیمار یا مریض [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] بادان سبز [illegible] بر موضع [illegible]
[illegible] چند نوبت و اگر قبل از وضع [illegible] تخم کاسنی و تخم خرفه
و تخم خشخاش با سکنجبین [illegible] علامت صفراوی
حمی حاره با اشتداد [illegible] عطش و قلة ثفل و صفرة عین و لسان [illegible]
و حرقت [illegible] طحال و صفرة قاروره [illegible] و علاجش استفراغ صفرا به مطبوخ
فواکه و تضمید طحال با ضماد بارده رطبه مرکب از آرد جو و خطمی با آب کاسنی و سرکه
علامت بلغمی [illegible] طحال [illegible] طحال و قلة وجع و تغیر لون وجه
به بیاض و بیاض لسان و عین و قلة عطش و بطوء نبض و بیاض قاروره [illegible]
لون و علاجش تنقیه بدن از بلغم به حب مرکب از افتیمون و اسقولوقندریون و ترید و غاریقون
و ایارج فیقرا و اشق به عسل سرشته و حقنه معمول از پوست بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ
اذخر و افسنتین [illegible] و آب [illegible]
[illegible] استعمال معاجین و اقراص حاره موافق آن [illegible]

و قرص [illegible] و اضمده مرکب [illegible] با اکلیل الملک [illegible] و قصب الذریره
و سداب [illegible] و سرکه علامت صلب سوداوی انتفاخ بطن و وسواس و غم [illegible]
و خروج طحال از موضع خود [illegible] صلابت آن [illegible] و الطعام و تغیر لون [illegible]
هضم و لین طبع [illegible] جانب حلقوم است [illegible]
[illegible] عظم طحال [illegible] اذا عظم الطحال هزل البدن و
اذا [illegible] الطحال [illegible] البدن و علاجش فصد باسلیق و اسیلم [illegible]
و اسهال به مطبوخ مرکب از افتیمون و تخم کشوث و افسنتین و شاهتره و تخم کرفس و رازیانه
و بسفایج و اسقولوقندریون و بیخ کبر و امثال آن [illegible] و اقراص حاره
مذکوره و سکنجبین [illegible] عنصلی و سرکه کبر [illegible] و اغذیه سریعة الانهضام مثل
نخود آب [illegible] با کبوتر [illegible] و دارچینی و زعفران و کبر و استعمال اضمده
مرکب از سداب [illegible] اشق و بیخ کبر و خردل [illegible] بعد از آن حمام با ضماد [illegible] ضماد [illegible]
از سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین [illegible] سرکه گرم کرده [illegible]
سیر [illegible] بر موضع [illegible] گرم کرده [illegible] [illegible]
[illegible] ضماد دیگر اکلیل الملک [illegible] بیخ سوسن [illegible]
[illegible] حلبه تخم کتان و آرد جو و باقلا [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] سداب [illegible]
سرکه [illegible] بادان سبز [illegible] بر موضع [illegible] اکلیل الملک
[illegible] سرکه [illegible] سداب [illegible]
[illegible] بادیان افشانند [illegible] بر موضع طحال نهند
[illegible] معالجات اورام طحال قریب
به معالجات اورام کبد است لیکن ادویه مستعمله در اورام طحال اقوی از آن باید و با آن
ادویه ملطفه و قابضه مقطعه [illegible] مخلوط [illegible] علاج هر دو [illegible] استعمال
باید نمود تا ماده غلیظ نگردد [illegible] صلب نشود و سرکه در جمیع امراض طحال دخل عظیم
دارد با جمیع ادویه مستعمله ممزوج باید ساخت و پوست بیخ کبر با سکنجبین [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible]

و دانه انیسون و شبح جریح باشد نافع بود و تخم سپستان و تخم فنجنکشت و پوست بیخ
کبر و تخم خرفه و تخم سداب و دوقو و ناخنک مساوی شربتی سه درم با سکنجبین از مجربات
و خوردن طعام و شراب در کاسه که از چوب گز ساخته باشند در مدت چهل روز صلابت
طحال را تحلیل نماید و تناول پسته و بادام و جلغوزه و ابنجشک و کردکان و زیتون
با شکر و جبن الخضر اکبر و چغندر و عقرب مجموع در سرکه پخته و مقدار ده درم از سکر
بعاه یا سه روز بخورند یا سپندان و سکنجبین مطحول را نافع باشد و گفته اند که اگر مطحول
ده روز هر روز سه کف از نخود بیا تا مدت شفا یابد **باب** چهارم در نفخه
طحال سبب آن ضعف مزاج طحال و کثرت سودا است علامتش تمدد زیر پهلوی چپ
با وجع غیر صلبیت چنانچه اگر انگشت بر آن نهند قرقره شنیده شود و آن حالت قراقر
و خنا ظاهر کرده و علاجش استعمال المحللات ریاح است مثل فنجنکشت و نمو و سداب
و نانخواه و قرص فنجنکشت و مانند آن و تقلیل غذا و تناول آن بدفعات و صحیح کردن
بر تشنگی و نوشیدن شراب کهنه بعوض آب و نهادن محجمه با قرع بر موضع طحال العقد هر
بعض نادرین و دهن قسط و تکمید بکمادات محلله و تضمید بضمادات مرکبه از سداب
و نطرون و تخم فنجنکشت و اشق و مقل و معجون عجائب و اکلیل الملک و بابونه و آنچه در کرم
بحث نافع باشد **مقاله چهارم** در امراض امعاء و آن مشتمل بر شش باب است **باب اول**
در اسهال حقیقت اسهال یا از متناولات یا از اعضا آنچه از متناولات سبب
آن یا کثرت تناول اغذیه است که معده بر هضم آن قادر نباشد و فاسد شود یا غذای لزج
که قبل از هضم منزلق گردد یا غذای بد طعم که طبیعت بواسطه ناخوشی قبول آن نکند و مندفع
شود یا خوردن چیزی بی شهوت که موجب نفرت طبیعت گردد یا اغذیه نفاخ مولده ریاح
که مانع اشتمال معده بود بر غذا یا بدی تدبیر در ماکول و مشروب که موجب فساد غذا و
سستی طبیعت باشد به دفع علامت مجموع تقدم این اسباب است و علاج آن منع سبب و
تقلیل غذا و اختیار غذا موافق مزاج و تقویت معده بمقویات مناسب آن و یا بسبب آنکه
ادویه مسهلات که قوت آن جذب معده و امعا نمایند و قوی معده را ضعیف کرده اند علامتش
تقدم سبب است و علاجش بستن اطراف و حمام و تعریق و مالیدن کی و تناول ادویه
قابضه مثل سفوف الطین و بزر قطونا بریان کرده و تعریق کل جوب ساخته با آب به و

و استعمال مشمومات طیبه و اضمده قابضه و از جمله مجربات آنکه سه درم از حب الرمان
بریان کرده در دوغ بجوشانند تا منعقد شود بنوشند اگر حرارت نباشد و اگر باشد
اینها حبس شود مخدرات مثل فلونیا استعمال نمایند و آنچه از اعضاست از جمیع اعضا
یا از بعضی اما آنچه از جمیع اعضاست اورا اسهال دموی گویند و سبب آن اجتماع فضلات
ردیه است در عروق بدن بسبب ترک ریاضت و قلت تحلیل و کثرت استفراغ یا حبس استفراغات
معتاده مثل رعاف و بواسیر و غیر آن علامتش تقدم سبب و قلت تموع و خفت یافتن
از آن و علاجش بضد اسباب از ریاضت و حرکت و حمام معرق و مالیدن و کاه باشد
که از ضعف اعضا بود چنانچه بعد از حمی یا غیر عارض شود علامتش التهاب و حرارت و رفتن
و اختلاف الوان براز است با عدم علامات آفت در عضوی که موجب اسهال شود و علاج
لحم فروج صغار بکیک غلیظ یا دسومت بود و بعد آخر مثل تمر هندی با القوام کرده و زبان لحم احمر
در او اصیدی بود لیکن با آن دسومت نباشد و سبیل حران نیز بباشد علامتش علامات
استاد و بود و بعد عقب آن حصول خفت است و بعد قطع آن مخاطره باشد و اما آنچه از بعضی
اعضاست یا از عضوی معین است یا غیر معین آنچه از عضو معین است مدی بود و غیر
مدی و آنچه مدی بود سبب آن انفجار دبیله باشد در عضوی از اعضا علامتش تقدم
ورم در آن عضو و حدوث نافض و قشعریره است و علاجش اولا استعمال منقیات مثل
مثل قند و گلاب با شیره تخم خیار بعد از آن مدملات قروح مثل گل ارمنی و دم الاخوین
و گل سرخ و طباشیر با تخم کاسنی و شراب سیب و آنچه غیر مدی بود سبب آن اجتماع
فضله باشد در یک عضو یا زیاده که چون آن عضو ممتلی شود دفعه مندفع گردد و مستفرغ
گردد علامتش آنست که در آن عضو قبل از اسهال وجع ظاهر شود و بعد از آن خفتی
پیدا آید و معرفت نوع خلط بلون براز و عادت وجع و اسهال الحاصل توان کرد مثلا اگر
در آن عضو بلغم باشد صفراوی بود و اگر وجع بود سوداوی و اگر مواظبت باشد یعنی و این
نوع اسهال را ادوار النظیر گویند و اگر دوری نباشد بلکه وجع دایم بود لیکن در بعضی
اوقات اشتداد یابد آن فاسد آن خون باشد و علاجش تنقیه بدن از اخلاط غالب
بفصد و اسهال و حقنه حاده و حبوب قویه و چون از ضعف و لاغری مریض بر تقویت
عضوی که در آن فضله مجتمع باشد و آنچه از عضو معین است یا از دماغ است یا از جگر

اسهال دماغی

۲۰۱ یا از کبد یا از طحال یا از مراره یا از امعا سبب اسهال دماغی سوء المزاج دماغست
که بواسطه آن حالتی نزله بسیار حادث شود و بعضی از معده بیرون شود و بعضی
دیگر بمعده از طریق حنک نازل گردد و غذا را در معده فاسد سازد و هر دو با هم دفع
شوند و علامتش آنست که دراول شب بعد از خواب چند مجلس دفع شود و هر باکه کرده
و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغی باشد و علاجش تنقیه دماغست بفصد و حجامه
و اسهال بحسب مقتضای حال و اصلاح مزاج دماغ و تخفیف آن بسعوطات و اضمده و
نطولات مذکوره در امراض دماغ و منع نزله بشراب خشخاش و سبب السوس و [illegible] و
کثیرا و تخم کاهو و صمغ عربی و جذب ماده بجانبی دیگر با اندکی و بستن بازوها با طبیخ بابونه
و اکلیل الملک یا [illegible] سر و پاها لیکن حرکت نشاید و طلا کردن ادویه حاره مثل خردل
و فربیون و سیسنبر و اجتناب از حبس طبیعت و منع اسهال و از نوم بر قفا و ارتفاع بالین
واجبست و باید که در محل خواب سر مریض پست باید [illegible] باشد و [illegible] خسبد
تا ماده میل بمقدم راس کند و از بینی بیرون آید و چون از خواب برخیزد قی کند تا اخلاطی که از
دماغ بمعده منصب شده باشد بطریق قی دفع شود و ابتدا بتنقیه معده لازم باشد یا
با امعا از کثرت یا بسبب [illegible] مثل تخم ریحان و [illegible] بزرقطونا دفع کند و سبب اسهال

اسهال معدی

معدی یا رطوبت لزجه حاویه بر سطح معده است که بواسطه آن ماسکه ضعیف گردد و غذا قبل
از هضم منزلق شود در معده مکث نکند و علامتش بیرون آمدن طعامات از معده نزدیک
بی تغیر و احساس ثقل طعام و غرغره آمدن آن بیکدیگر مثل سنگی که از بلندی ساقط گردد
و علاجش قی است و تناول سفوف [illegible] و سفوف [illegible] و جوارش خوزی و جوارش
کندری و بعد از صحت آن کلنار و کندر از هر یک یک درم فلفل باجزاء سنبل [illegible]
افیون شونیز از هر یک نیم درم کوفته بعسل سرشته شده [illegible] اجزاء کند
کلنار و مازو و [illegible] مویز با از کوفته معجون سازند و هر صباح قدر مثقال [illegible]
از ان تناول نمایند و ضمادی مرکب از شونیز [illegible] مصطکی بعد
استعمال کنند ضمادی نافع درین باب کلنار [illegible] اقاقیا بلوط [illegible] از هر یک
یکدرم افیون [illegible] از هر یک یکدرم با آب خشخاش [illegible] یا با طبیخ خشخاش ضماد کنند
[illegible] با سماق و انار [illegible] بریان کرده نافع باشد و با [illegible]

واقع

واقع بر طبقه داخله معده است که چون طعام بمعده وارد شود [illegible] بواسطه لذع [illegible] ۲۰۲
آن [illegible] دفع کند و نگذارد که اصلاً در معده توقف نماید و این نوع را [illegible] البطن گویند
علامت آن جوشش زبان و حرارت و یبوست دهان و تجربه عطش و حدوث مغص و حرقت در معده
بعد از تناول طعام و سکون آن بعد از نزول طعام و خروج طعام غیر متغیر باشد بیقین
و علاجش بفصد قیفال و حجامت ساقها اگر مانعی نباشد و هر صبح یکدرم صمغ عربی با یک درم
بزرقطونا بریان کرده و بعضی [illegible] ساخته در آب برد بنوشند یا بزرقطونا و تخم ریحان
و بهدانه را با اندکی آب بجوشانند تا منعقد شود و بعضی [illegible] تناول
نمایند و ضمادی مرکب از صندل و [illegible] سرخ و گلنار [illegible] معده بمالند
و قرص طباشیر [illegible] و سماق و بهدانه [illegible] انار ترش از هر یک نیم درم [illegible] با آب
[illegible] استعمال نمایند و اغذیه قابضه [illegible] مثل ماش [illegible] برنج با شیره بادام بریان کرده و کشک
جو بریان کرده یا برنج و شیره خشخاش نافع باشد یا کثرت بلغم در معده است که میان طعام و
معده حایل گردد و موجب [illegible] معده و ضعف هاضمه شود علامتش آن کثرت آب دهان و غثیان
و ثقل و بیاض براز و قلت تغیر طعامست لیکن خروج آن بسرعت باشد چنانچه در ضعف ماسکه
و علاجش قی است و بعد از ان تقویه معده [illegible] و حب الرمان و سفوف [illegible] و جوارش خوزی
و جوارش کندری و فنجنوش [illegible] اسهال کبدی یا سوء المزاج حار مادی معده است که بواسطه [illegible] لذع

اسهال کبدی

معده آن ماده را با کیلوس بثقل دفع کند علامتش عطش شدید و حرقت و التهاب و حرارت
دهان و صفرة براز است و علاجش علاج اسهال صفراویست چنانکه بیاید اسهال کبدی
یا محمیت یا غسالی یا کیلوسی یا دموی یا صفراوی یا غلیظ شبیه [illegible] شراب در لون و قوام
[illegible] محمیت سبب آن انفجار دبیله کبدست و علامت و علاجش مذکور شد و [illegible] غسالی و
کیلوسیت سبب آن ضعف قوای کبدست بسبب سوء المزاج یا سده یا ورم و علامات
و معالجات هر یک ازین اسباب در ابواب امراض کبد مذکور شد و باید که
اگر سبب آن سده یا ورم باشد ادویه قابضه و اضمده قابضه استعمال ننمایند بلکه مفتحات و
محللات استعمال کنند و بر تناول کشک جو اقتصار نمایند و [illegible] دموی [illegible]
کبدی گویند سبب آن امتلاء کبدست از دم بسبب احتباس خروج دم معتاد از [illegible]
با بواسیر یا [illegible] آن یا بسبب قطع عضوی کبیر مثل دست و پا علامتش تقدم اسباب مذکوره و [illegible]

وکثرة مقدار وآمدن حین ناید واز ولا اعراض بدید وعدم علامات بحساب اسنان وجمع و
اختلاط دم سیلان وعدم نتن وقلة مقدار وعلاجش آنست که مادام که مریض ضعیف
نشود حبس نمایند تا دم معتنی باشد ونزد اسعاف مثل قلیه ونان غ منضب قوی چون
از ضعف باسح باشد مادامش بحقن مکرر مایل سازند با استفراغ مثل فصد از اطراف و
تدهین حقنتین وبعد از ان مجموع مواضع کبیره ان بعد از ان ادویه قابضه مثل قرص
کهربا وقرص طباشیر وسفوف الطین با شربه تخم خرفه با آب لسان الحمل استعمال نمایند
یا سبب آن تفرق اتصال عارض در کبد است بواسطه انفجار دم حاده با انشقاق از کثرة
امتلا یا ضربه یا سقوط یا قفز و از آن علاجش استعمال اقراص قابضه مثل مومیا است از طباشیر
وقثاء ست وعصاره لحیة التیس ودم الاخوین وگل ارمنی وسعد وگلنار ربا لسان الحمل
واسهال صفراوی سبب آن امتلاء کبد از صفرا وقوة قوت دافعه است علاجش آنست که
با آن الم ومعص نباشد بعد ها دواها بعد از آمدن آن استفراغ باید و بر ان مختلط بود
در وقت خلاء معده بیشتر بود وچون غذا خورد ساکن گردد تا آخر هضم وعلاجش
آنست که حبس نکنند وقتی بعض استعمال نتایند بلکه تعدیل مزاج و تسکین حدة خلط کنند
بنوشیدن ماء الشعیر واشربه باردة کردن ومقتضی قبل باشد مثل شراب خشخاش و شراب
انار شیرین و شراب سیب و چون بدین نوع اسهال حبس نشود از جهت با اشربه مذکوره مغریات
مثل بزرقطونا و بارتنگ بریان کرده ابو عزیز کل حب بکرده و صمغ عربی و نشاسته استعمال
نمایند واسهال شبیه به دیدقیت سبب آن انفجار عبیله یا انفتاح سده یا احتراق شدید
که عارض کبد شود ولطیف آن نافذ کرد اند و غلیظ باقی ماند چنانچه در دم محرور و لاغر ها
در کرها وصعب شکی چنانکه عارض شود وعلاجش مثل علاج صفراوی است وفرق میان
این نوع و اسهال سوداوی طحالی آنست که سوداوی اسود و براق باشد و منتن بود و احتراقی
قلیل السواد و اغلظ بود و انفتاحی منتن باشد و فرق میان اسهال المعدی وکبدی آنست
که معدی کثیر المقدار غیر منهضم کیلوسی باشد و حدوث آن اکثر در روز بود و با آن
ثقل در معده باشد و در کبدی کیلوسیه و هضم معده تمام بود و با آن رنج و آفتی در معده
نباشد وحدوث آن اکثر در شب بود ولون جمع وسایل مجری فی بود که بکبودی زنند
ولون کبود مایل بصفرة باشد وسبب اسهال الطحالی امتلاء طحال از سودا وکثرة انصباب

علامتش
اسهال الطحالی

آن

آن بمعده است علامتش لذع و حرقت معده ویبوست دهان وخشونت لسان وعدم اشتها
وکثرة شهوة طعام و سواد براز است وعلاجش تنقیه بالمبلیق و اسلم است اگر قوت قوی
باشد و تنقیه معده وامعا از سودا بمطبوخ افتیمون و تنقیه آن وتکمید طحال بمجففات
قابضه و بعد از ان مجبر و تقویت معده و اصلاح طحال واجتناب از نشا و حموضات
وحلویات و اخبیث وسبب اسهال المراری وانصباب صفراست از مراره بمعده و تباین
انعقاد طبیعی علامتش آن مرارت دهان و بشدة عطش و خروج صفرا صرف یا مختلط
براز و وقوع آن بعد از حمیات محرقه و صفراوی و عنبغا الصبا بعد از نشا و الفقیه
با دویه حاره و شراب صرف بعد وعلاجش اغاثة طبیعت است به دفع آن اگر اندک اندک
آید یا آب انار بن با قند با شراب سیب ومکرر یا پوست هلیله بقند با قند بعد از ان نوشید
قرص طباشیر ممسک یا سفوف حب الرمان یا ربوب قابضه مثل ربه سیب و غوره
و سیب و رب ریباس و غذا مزیه انار دانه یا سماق با مغز بادام بریان کرده
واگر تب نباشد مرغ داغ کرده با آهن یا طباشیر و گل سرخ وکهربا وگلنار و طراثیث
بنوشند و گل ارمنی وصندلین واقاقیا وگل سرخ ونوفل چائی نعنع آمله با آب برگ
تانک یا آب بهی بر معده ضماد کنند وسبب اسهال المعوی که آنرا زلق الامعا گویند ما بود
خاص از مواد حاره علامتش بودن آمدن صدید یا طعام غیر کامل الانهضام و
احشاء وجع در وقت مرور طعام در امعاست وعلاجش فصد است اگر امتلا باشد
واستعمال الحقنه مبرده معمول از مرغ و جو بریان کرده و پوست خشخاش وخطمی و تخم مرو
وصمغ عربی و نشاسته و روغن گل و اضمده مرکبه از طحلب و آرد جو و پوست خشخاش وگلنار
وگل سرخ وما ثقوه صندل وگل ارمنی و اقاقیا با آب بهی یا آب عنب یا آب برگ تانک و
نوشیدن شیر وجو بریان کرده و کافور سعیت کنند با روغن گل و آغذیه مبرده مثل
مرغ وفناسب با شیره بادام بریان کرده وادویه مغریه مثل صمغ عربی ونشاسته وکتیرا وتخم
ریحان و بزرقطونا و بارتنگ بریان کرده با شراب خشخاش یا شراب به واجتناب از ادویه
واغذیه حاره مصری یا بجمعیا خارج امعاست علامتش آنست که بعد از صدید
باشد موضع وجع معین نبود بلکه گاهی در فوق وگاهی در تحت وگاهی در یمین وگاهی در یسار
محسوس شود علاجش فضولات و تسکین حرارت بنوشیدن مبردات مثل طباشیر و تخم خرفه با آب

اسهال المراری
اسهال المعوی

و تقطیع بلغم غلیظ کند و مثل بزرقطونا و لسان الحمل و حی العالم و آرد جو با آب برگ
بید و سکون درد موضع باشد و یا رطوبات فاسد از جهت مجتمع در امعا است که ثقل با او نیز
نباشد و قرقره باشد که اطبا ضعیف کرده اند علامتش صفرة لون و لاغری بدن و قلت
طعام در امعا و خروج رطوبات با طعام بقلة الانهضام و خبث حال بعد از است و علاجش
تنقیه رطوبات مذکوره است بقی اگر ممکن باشد و اسهال با ایارج فیقرا بعد از آن نوشیدن
اغذیه مجففه و سفوفات و اقراص قابضه مثل سفوف حب الرمان و سفوف تخم حماض و سفوف
مقلیاثا و قرص کلنار به صفت آن کلنار و تخم حماض از هر یک سه درم سماق و مازو
عصاره لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک یک درم نیم و زعفران نیم درم مجموع کوفته و بیخته
با آب به سرشته و اقراص سازند صفت دوای نافع سک مسک زعفران از هر یک یک درم
مصطکی هفت درم سعد و تخم کرفس از هر یک چهار درم حب الاس و ماميثا و شیر و قصب
الذریرة از هر یک ده درم مجموع کوفته با آب به سرشته قرصها سازند و یا سوء المزاج بارد رطب
امعا که موجب ضعف قوت ماسکه شود علامتش علامات زلق الامعاء و رطوبت و ازدیاد
خروج رطوبات مختلطه با طعام چه در این نوع رطوبات بسبب ضعف امعا متزاید بود علاجش
نوشیدن اقراص و سفوفات قابضه مذکوره است و از جمله چیزهای نافع اینها است حمام و
مالندگی و نشستن در مجمر بکندر و نوشیدن دوغ سکه گرفته آهن تاب و پنیر کهنه شسته بریان
کرده و گفته اند که مالیدن ماهیخوش و ساعت حبس اسهال کند و گفته اند که اگر بلادر ستاده را
بسوزانند و یک درم از آن سحق کرده بنوشند اسهال کهنه را حبس نماید و اگر کافی نباشد بتدریج
زیاده کنند تا یک درم لیکن از قولنج باحذر باشند و صبیان را چون در حین نبات اسنان
اسهال حادث شود خشخاش و کندر و حب الاس و سعد از هر یک نیم درم نیم کوفته در شیر مرضعه چند

باب نهم در دوسنطاریا و سحج و قروح امعا

اسهال دموی معوی را دوسنطاریا
مطلق گویند و فرق میان دوسنطاریا کبدی و معوی آن است که کبدی با درد نبود و بدن لاغر
کرده و با آن وجع نباشد مگر آنجا که اندک وجعی در موضع کبد محسوس شود و مشتمل بود از اول
تا آخر خون محض یا غسالی باشد و مخلوط با خراطه نبود مگر اگر با افراط انجامد و سحج امعا را
بیرون آید و معوی متصل چنین ساکن باشد و بدن لاغر نگردد الا در وقت افراط با آن وجع شدید
بود و مشتمل نباشد در اول امر اراک بود و بعد از آن خون مخلوط بخراطه. و علاج ... هر الا آنکه

سبب آن انفتاح عرق بود و سبب دوسنطاریا معوی یا انفتاح امعا است و یا سحج آنچه
سبب آن انفتاح امعا است یا انفتاح امعا غلاظ بود که عبارت از اعور و قولون
و مستقیم بود علامتش آنست که از اول با خون خروج آید و آخر خون و با آن علامات
بواسیر مثل وجع مقعد و ثقل و حکه آن و خروج دم قطره قطره و غیر مختلط بثفل باشد
و یا انفتاح امعاء دقاق که اثنا عشری و صائم و دقیق باشد علامتش آنست که اول خون رقیق
نازل شود و بعد از آن غلیظ و با آن علامات اسهال کبدی و سحج نباشد و علاجش فصد باسلیق
اگر خون کثرت بود و رفق ساعد کند بعد از آن نوشیدن ربوب قابضه مثل رب به و غوره
و ریباس و سیب و حب الاس با ابعیه معروفه مثل گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی و گل
مختوم اگر در امعا دقاق بود و استعمال حقنه حابسه معموله از برنج و حب الاس و گلنار و گل
ارمنی و آرد جو و عدس مقشر جوشانیده با صمغ عربی و نشاسته و دم الاخوین و عصاره
لحیة التیس و کاغذ سوخته و سفیداب ارزیز و قرع سوخته و صبر کرده بزنند و تخم ...
گل اگر در امعا غلاظ باشد و غذا برنج با شیره خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده
کوفته و اما سحج سبب آن سحج و انجراد سطح امعا است حدوث آن یا از مواد صفراوی حاده
که با امعا نازل شود و رطوبت لزجه ملتصقه بر سطح امعا ازالت شده و حفته تولید سحج کند
علامتش آنست که اول صعوبا مختلط بخراطه خارج آید بعد از آن خون و خراطه و لزوجات
که در امعا باشد و با مغص و وجع امعا بود پس اگر سحج در امعای علیا دقاق بود وجع شدید
در ناف و یا لاهما آن باشد و خون با براز شدید الاختلاط بود و با آن کرب و عطش و خراطه
رقیق و صغیر شبیه بنخاله باشد و این نوع بواسطه قرب امعا دقاق بکبد و قلب مخلات
تعاود آن بدترین انواع سحج است و اگر سحج در امعاء سفلی و غلاظ باشد وجع در زیر ناف
بود و اول خون و خراطه غلیظ کبیر شبیه با عشیه نازل گردد بعد از آن بیات و این نوع اسلم است
و علاجش قطع سبب و تقلیل غذا و منع انصباب صفرات با امعا می بود چنانچه مذکور شد
غوره و سیب انار و ریباس و بهترین بعد از آن معالجه سحج بنوشیدن بزر ... بریان کرده
بریان کرده با آب ... لزجه مثل گل مختوم و صمغ عربی و سفوف الطین و سفوف
ابن ماسویه و قرص کهربا اگر سحج در امعاء علیا بود و استعمال حقنه حابسه مذکوره اگر در امعا
سفلی باشد صفت حقنه که سحج و قروح امعا را نافع است برنج جو مقشر از هر یک سه درم گل سرخ

خشك ده درم بریان کرده بزر قطونا بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا برنج وجو مهرا
شوند صاف کرده مقدار یک رطل از آن استعمال نمایند وغذا شیر تازه با آهن داغ کرده
تا غلیظ شود باشند وتخم مرغ در آب وسرکه پخته با برنج با کاورس بریان کرده ویا حکم مرغ
فربه بریان کرده یا ماهی تازه بریان کرده وپنیر کهنه شسته بریان کرده بتن نافعست ویا از بلغم
مالح بود بقیت کرم فعل صمغ از وصادر شود در رطوبت امعا را بتراشد ودر بیکار موجب
سحج شود ویا بلغم شدید اللزوجة که بسطح امعا متشبث گردد وتنها منقطع نشود وچون
بعنف از اینجا منقطع گردد در وقت انقطاع وانقلاع چیزی از جرم امعا با آن بیرون آید
علامتش تقدم استفراغ بلغم لزوج وعدم منع راز وکثرت ریاح وقراقر ووجع بقتیل
لازم غیر منتقل وخروج بلغم با اخراط ودم است وحدوث آن اکثر بعد از نزله بود
علاجش بعد از ازاله سبب باستعمال الادویة جالیة ملطفة رطوبات از زهیر مثل جزد [illegible]
وکمون وحب الرشاد ونانخواه وتخم کرفس وتخم کندنا وسفوف مقلیانا نوشیدن
بفدلینه معتبر است مثل تخم ریحان وبزر قطونا وبارتنگ بریان کرده واستعمال حقنه
قابضة معموله از طبیخ حب الآس واقماع الرمان وعفص بلوط وکاغذ سوخته واسفیداج
با بیر کرده بزنند وتخم مرغ ویا از مواد سوداویه است که سبب خرق وحموضت وحرافت
بعد از تجمل بعد احداث سحج نماید علامتش مغص دایم است وکرب شدید وخروج باد
مختلط سوداوی که رایحه حموضت داشته باشد وهمچو سرکه بر زمین غلیان نماید وگاه
باشد که سوداوی عفونت گردد این نوع قاتلست لیکن اگر رایحه حموضت نداشته باشد وبر
زمین غلیان ننماید بعضله سوداوی باشد که طبیعت دفع کند وبا آن امید عافیت
وعلاجش بعد از منع انصباب سودا با معا واصلاح خلط طحال نوشیدن سفوف
الطین است وبعد لبنة لعابیه واستعمال حقنه معتبره معموله از آب برنج پخته با نشاسته
وصمغ عربی وکتیرا وگل ارمنی ودم الاخوین وبندند تخم مرغ ودهن گل واجتناب از
حموضات ومولدات سودا ویا از ثقل غلیظ خشن است که بسبب یبوست وخشونت امعا را
بتراشد علامتش تقدم استعمال اشیا مذکوره وثقل یابس خشن وسکون وجع در وقت
لین طبیعت وگاه باشد که سبب سحج دملامعا باقی بود ویا آن بیر طبیعة باشد بان نوع
سحج خون به خراط آید وچون قوابض استعمال نمایند موجب هلاك گردد هر علاجش ملین

طبیعت بود باشیاء مزلقه مثل لعاب بزر قطونا ومانند آن باشراب بنفشه وبعد از
نقاء امعا از ثقل [illegible] استعمال حقنه معتبره ویا از شرب ادویه حمیه است مثل [illegible]
ونوشادر علاجش ترك [illegible] است ونوشیدن شیر تازه وگل مختوم ویا از شرب ادویه
مسهلات است که بواسطه بعد یا حدت خلط سحج حادث شود علاجش نوشیدن دو دانگ
دادو به معتبره مبرد با آب سرد واستعمال حقنه معموله از سی درم روغن گاو ویک درم تا
سه درم دم الاخوین ونوشیدن چهار درم صمغ عربی کوفته در آب سرد حل کرده ودر
ابتدا سحج نافع بود وهمچنین در سحج واسهال الدم خاصیتی عجیب است خاصه که با آب
لسان الحمل دهند وطبیخ بیخ خطمی سحج وقروح امعا را نافع باشد صفت حبی که قطع اسهال
دم کند وسحج وقروح امعا را نافع باشد افیون مازو کرباز صمغ عربی مساوی کوفته
وبیخته حب سازند شربتی دو دانک صفت سفوفی نافع در این باب مایه حر گوش [illegible]
افیون از هر یک دو دانک شربتی نیم مثقال وقروح امعا متوسخات یا متاکله علامت
متوسخات آنست که مده صدیدی مایل بسیاهی بود سبب آن انفجار [illegible] امعا یا سحجی که
قرحه شده باشد واکثر در غلاظ بود وفرق میان مده وبلغم آنست که مده بتر آب فرود رود
وبجرکه متفرق ومضمحل گردد بخلاف بلغم وعلاجش اول احتقان جالیات مثل حقنه معموله
از سماق واقماع الرمان وبرنج وجو مسوده با آهك آب نا ندیده بعد از آن حقنه معموله از
عصاره لسان الحمل وپوست خام با صمغ عربی وگل ارمنی ودم الاخوین وعصاره لحیة
التیس وکاغذ سوخته وعلامت متاکله آنست که مده کریه الرائحه مایل بسواد باشد وبا آن
وجع زیاده بود وعلاجش استعمال حقنه بقرص زنج است لیکن بعد از احتیاط وملاحظه
تمام صفت آن زنج احمر واصفر وسبیاتی ورمان [illegible] سوخته وآهك آب نادیده از هر یک
شش درم افیون وزعفران از هر یک چهار درم کوفته بعصاره لسان الحمل قرص سازند و
خشک کرده اند ومقدار نیم درم تا یک درم با طبیخ برنج وعدس وجو استعمال کنند وبعد
نقاء قرحه حقنه قابضه مدمله عمل نمایند باب سیم در زحیر زحیر حرکتی است معاد
مستقیم است که در بعض خواهد تا برازنا باضطرار دفع کند وچیزی از و بیرون نیاید الا
اندکی رطوبتی مخاطی لزج صرف یا مختلط بخون وآن بر دو نوع است حقیقی وباطل وانرا
صادق وکاذب نیز گویند سبب زحیر باطل ثقل یابس محتبس در امعا دقاق بود که بواسطه

بیرون شد ثقل بعد مکان او و چیزی بیرون نتواند آمد و موجب تمدید جرم امعا و وجع شود
و رطوبة لزجه که بر سطح داخل امعا باشد و عصاره ثقل بر نیاید و لهذا بعضی توهم
اسهال کنند و قوابض استعمال نمایند و بعضی را هلاک سازند و فرق میان زحیر حقی و باطل
آن کنند که مریض را بگویند تا دانه حب یوب یا مغز فلیته مثل بزرقطونا و تخم ریحان بلع نماید
اگر بیرون آید حقی است و الا باطل و سبب باطل ثقل بطن و الم ظهر و معض و حرارت ثقل یابس
و تقدم اغذیه یابسه محقق باشد و علاجش تلیین طبیعت و اخراج ثقلات نوشیدن مرقها
مثل شراب بنفشه و فلوس خیارچنبر با روغن بادام و گاه باشد که آشامیدن آب گرم تنها
کافی باشد و باشد که باستعمال حقنه لینه احتیاج افتد و سبب زحیر حقی یا رطوبت مالحه لذاعه
که با امعاء مستقیم روان شود علامتش خروج بلغم مالح با رطوبت مخاطیه است و علاجش
نوشیدن سفوف مقلیاثا یا به و غذا برنج با سپر کرده بر وفق بیان کرده و استعمال شیاف
زحیر و سفوفی نافع بدین باب عن کرده که در بیان کرده سعد نانخواه یکدرم کندر نیم درم
کوفته با آب گرم بنوشند و تکمید شکم بکاورس و نمک گرم کرده و نشستن در طبیخ بابونه و قیصوم
و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنگوش و برگ کرنب و شبت بعد از آنکه مقعد را روغن
بنکنان چرب کرده باشد صفت شیافی نافع کندر و مر و زعفران و تخم شبت مساوی
کوفته و بیخته شیاف سازند و یا اخلاط صفراوی حارات علامتش خروج صفرا با سوزش و حرقت
و حرارت و لهیب مقعد بود علاجش نوشیدن بزرقطونا و مر بیان کرده و بروغن گل چرب ساخته
با سپرنا یا قرص طباشیر ممسک یا آب به و غذا کشک جو بیان کرده و برنج با کاورس یا شیره
خشخاش بیان کرده و استعمال شیافی معمول از اقاقیا و گلنار و مازو و مرداسنگ و
سفیداب و شیافی و قناسه و دم الاخوین و صمغ عربی و گل ارمنی مساوی کوفته و بیخته
با زرده و سفیده تخم مرغ سرشته و ضمادی مرکب از پوست خشخاش و گل سرخ و برگ السبغ
و گل خطمی و پوست انار و ربنکم و ضمادی از عدس و گل سرخ پخته و بروغن گل چرب کرده
بر مقعد و نشستن در طبیخ گل و عدس و سماق و عنب الثعلب و پیاز و بعد بیت که مقعد رسد
از ابدست به و یا نشستن بر زمین سرد یا غیر آن که مقعد را منتفخ سازند و امعاء مستقیم
متمدد کرده علامتش تقدم حصول سبب مقعد و استراحت از آب گرم است علاجش نوشیدن
دو درم جوالز ناطط بیان کرده تا کوفته با آب گرم و تکمید مقعد و عانه و سرین شیوس

و کاورس و نمک گرم کرده و تدهین به روغن قسط یا روغن زیتون گرم ساختن و نشستن
در آب گرم بر نشستن حمام یا بر تخت گرم یا طول جلوس بر نشستن صلب یا تداوست
علاج آن ارخاء مقعد است بموم روغن معمول از روغن بابونه و مقل و موم و شیره
تخم مرغ بروغن گل سرشته نیم گرم و یا عرق روغن و دم حار است در معاء مستقیم علامت آن
حرارت و ضربان و ثقل در آن موضع است و علاجش فصد و تقلیل غذا و استعمال
شیافات معموله از گل خطمی و خبازی و تخم کتان و ضمادات مرکب از بنفشه و نیلوفر
و برگ کاهو و عنب الثعلب به خطمی و خبازی و برگ اسفغول چند با یکدیگر کوفته با روغن
گل و روغن نیلوفر و حقنه معموله از طبیخ عنب الثعلب و جو کوفته و روغن گل سرخ و سفیده
تخم مرغ یا حقنه از روغن کنجد نیم گرم چند نوبت و نشستن در طبیخ خطمی و خبازی و بنفشه
و تخم کتان و حلبه و برگ کرنب مفید بود و اگر ورم متحلل نشود ضمادات منضجه مرکب از حلبه
و اکلیل الملک و برگ کرنب و خطمی و خبازی و پیاز پخته با اندکی مقل استعمال نمایند
و غذا شیرباز و جو ساخته نافع باشد باب چهارم در بیان معض و قراقر معض
و حقیقت حادث در امعا و سبب آن یا ریح غلیظ منفخ است که امعا را ممتد سازد محتقن
یا سبب غلظ حرارت فاسده به تحلیل آن نیابد علامتش قراقر و انتفاخ و انتقال وجع
و فقدان ثقل و سکون وجع از خروج ریحست و علاجش تحلیل ریاح به تناول کمونی
و فلافلی و سنجرنیا و غذا دیعون و معجون حب الغار و ترنجبین ادات کاسر ریاح مثل تخم
کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه و تکمید بسبوس بنمک گرم کرده با شبت و سداب و
مرزنگوش و تدهین به روغن سداب و نهادن محجمه با آتش بر شکم و استعمال ریاضت لطیفه
قبل الطعام و تقلیل اکل و قلة شرب آب خصوصا با طعام و اجتناب از مولدات ریاح و
حرکت بر طعام و غذا نخوداب بجوا مرغ با دارچینی و زیره کرمانی یا مرق خروس پرورانیده
با شبت و فلفل و دارچینی و زیره کرمانی نافع باشد صفت سفوفی نافع انیسون تخم کرفس
نانخواه شونیز مصطکی صعتر زیره کمون کرمانی از هر یک دو درم جندبیدستر و ابخا
سداب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با آب گرم صفت شیافی که تحلیل
ریاح کند ... بیخ سداب از هر یک بجو ... از هر یک نیم درم
یکدرم بعسل سرشته شیاف سازند و یا انصباب خلط حار مرار با امعا علامتش

عطش والتهاب تقلیل قلیل ونشر لذع وخروج صفرا است بربان وعلاجش نوشیدن
بزر قطونا بابد است مثل بزر قطونا وبارتنگ وتخم ریحان با آب سرد وروغن گل بقضیه
با صمغ باید مرکب از عنب الثعلب وکوزنا ... وافسنتین واگر با ... شود علاجش
استفراغ است بتر هندی ... ومغز خیار چنبر بعد غذا ماش مقشر با شیره بادام
وکدو واسفاناخ ومغز هندی ... سوء المزاج حار ساذج که بواسطه تناول ادویه
حریفه واغذیه حاره الکیفیه عارض امعا شود علامتش عطش ولهیب بی خروج ...
لذعت وعلاجش تبدیل مزاج با آب انار ... بزر قطونا ... روغن گل ...
با لعاب ... ولعاب بزر قطونا ... باشیره تخم خرفه ... وطباشیر
وغذا ماش مقشر با شیره بادام وکدو واسفاناخ ... اخلاط ... علامتش لذع
وثقل وقراقر وعطش وخروج بلغم ... وعلاجش تنقیه امعا بحقنه معمول از ...
وسپستان ... وتربد با فلوس خیار چنبر وروغن گل بعد غذا نخود آب بگوشت بره و
اسفاناخ ... اخلاط بلغمی غلیظ لزج که با امعا ... باشد وبواسطه غلظت
منتدفع شود علامتش ثقل است وقلت عطش وکثرت آب دهن ولزوم وجع در یک موضع
بی انتقال وعلاجش استفراغ خلط مذکور است بقی اگر در امعا علیا باشد وبحقنه
اگر در سفلی باشد بعد از آن تبدیل مزاج وتقویة هضم بتناول جوارشات حار مثل
کمونی وفلافلی وجوارش ... عود ونوشیدن ماء العسل ... د
کوفته وانیسون ووج وحب الغار ... طویل وقنطوریون وعود بلسان وحب
بلسان وتخم کرفس ... مرکب مفید بود ونوشیدن حب البان
وحب بلسان ... بکیدم ... آب گرم هر صباح ... ریحی وبلغمی را نافع است
وسبب حدوث قراقر اغذیه نافخه یا کثیرة الکمیة یا ردیة الکیفیه یا ... ضعف هضم باشد
علامتش حدوث قراقر بعد از اکل اغذیه مذکورات وعلاجش تحلیل ریاح وتجدید
هضم ... کمونی وفلافلی ... جوارش ... اگر اسهال باشد استعمال ...
واستحمام ... شکم واجتناب از اغذیه کثیره ... باید ... وبا ضعف
... کر ... هضم اغذیه باشد اگرچه ... کیفیة صالح بود علامتش
حدوث قراقرات ... بی سببی خارجی وعدم تناول غذای ردی علاجش تقلیل غذا

وتقویة امعا است ونوشیدن شراب کهنه صرف وتناول دهمرتا وسجزنیا ومعجون
حب الغار **باب** ... در قولنج وایلاوس قولنج مرضیست معوی که ... از
خروج ثفل وفضلات دشوار باشد وحدوث قولنج حقیقی در معای غلاظ بود
خصوصا قولون وفرق میانه مغص وقولنج آنست که وجع مغص اکثر الاوقات اگر سبب
آن خلط بود قی یا اسهالی باشد وبا آن تمددی نیست وبعد از آن بیکساعت یا بیشتر طبیعت
منطلق میشود اگر صاحبش آب گرم بیاشامد واسباب متقدمه مثل تخمه وسقوط شهوة و
تناول بقول وفواکه رطبه واغذیه غلیظه ... باشد وفرق میانه قولنج ووجع کلیه
وجع م — آنست که کلیه بحقنه وخروج ریح وثقل تخفیف نیابد بلکه حقنه بسبب ...
مضر بود وبا آن علامات اورام کلیه یا رمل یا احتباس بول یا قلت آن باشد ووجع از
مایل — موضع کلیه متجاوز نشود ... بخلف بعد ووجع قولنج منبسط گردد ومتمدد شود
... شود وابتدا ... که ... بحقنه وخروج
ریح وثقل تخفیف نیابد وفرق میانه قولنج ووجع رحم وکبد وطحال ومعده بموضع است
وبفقدان وجع ... اعراض لازمه اوجاع مذکوره وفرق میانه قولنج ووجع دیدان آنست
که وجع دیدان آنست که وجع دیدان اندک باشد وموضعش بحسب انتقال دیدان
انواع قولنج — مختلف شود وبا آن احیانا خروج دیدان بود وقولنج بر پنج نوع است بلغمی وریحی
وورمی والتوائی وثفلی سبب قولنج بلغمی احتباس بلغم غلیظ زجاجی مختلط
بثفالات در امعا که بواسطه غلظت وبرودت اشتغال از خروج امتناع نماید
علامتش شدت وجع وعدم انتقال وتقدم تخمه وتناول اطعمه غلیظه وسقوط شهوة و
ثقل وشدت احتباس وخروج بلغم غلیظ لزج با ثفل قبل از حدوث قولنج وقلة
خروج براز است وعلاجش اولا منع غذاست واستعمال شیافات مسهل معمول
از شحم حنظل وبوره وانزروت ونمک ... اگر طبیعت منطلق نشود
حقنه قویه بحسب قوت سبب وشدت اعراض عمل نمایند وبعد از تلیین طبیعت جوارشات
مسهل مثل جوارش شهریاران ... تناول نمایند واگر با آن قی وغثیان
باشد سفرجلی مسهل یا ایارج فیقرا نوشند وکمادات مسخنه مرکب از تخم کرفس ونانخواه
وکاوزبان ... وادهان حاره مثل روغن قسط وروغن شبت وروغن سداب

که مکان از آن تنگ شود ومانع خروج ریح وثفل گردد علامتش حمی حاده ووجع شدید
متمدد ثابت در یک موضع وثقل وقی صفرا وامتلاء عروق وصربان وحمرة لون و
زهیج عین واحتباس بول وشدت عطش والتهاب وحدوث آن اندک اندک بود و
علاجش فصد باسلیق یا صافن است واخراج دم بدفعات تا کرسی رقه وحالة مقتضی
آن باشد ونهادن حجامه بر مرده بکلاب بر سر گرده بر موضع وجع در زمان ابتدا و
تضمید بامضمد ملینه محلله مرکب از بنفشه وخطمی وآرد جو وکل سرخ وبرگ عنب الثعلب
واکلیل الملک وبابونه باموم وروغن بابونه ولعاب تخم کتان بحسب شدت حرارة
دم وقلة آن بعد از زمان تزیید وتدهین بادهان فاتر وتطلیل بمیاه حاره
بالفعل وتلیین طبیعت بشراب بنفشه وشیرخشت وفلوس خیارچنبر با روغن بادام
واستعمال حقنه معموله از طبیخ نخاله وعنب الثعلب وحب کوفته وحلبه وتخم کتان و
بابونه وخطمی وبخار بنفشه وعناب با فلوس خیارچنبر وآب چقندر وروغن
بنفشه بادام وباشد که سبب آن ورم بارد بلغمی بود لیکن نادر وقلیل الوقوع باشد
علامتش تقدم تناول لحوم غلیظه وفواکه وبقول بارده رطبه ولبنیات واحساس
انتفاخ وبلغمیه بر ذات وعلاجش استعمال اضمده متخذه از قیصوم وشبت و
اذخر واکلیل الملک وسایر معالجات اورام بارده وسبب قولنج التوایی یا التواء
امعاست بسبب ریحی شدید که او را اتیا بد ودر معده باقی که موجب اندفاع
معا بنواحی اربیه وخصیه شود علامتش آنست که بواسطه حرکت عنیف مثل برجستن
وکشتی گرفتن وچیزی گران برداشتن یا افتادن از بلندی یا بسبب ریح شدید یکدفعه
حادث شود ووجع منتقل شود از موضعی بموضعی چنانچه در ریحی وثابت نگردد
چنانچه در ثفلی بلکه در احوال خود متشابه باشد وباشد که بدلخراق شود در کیس
انثیین بعظم ظاهر شود علاج التوایی آنست که بیمار را بخسبانند وشکم او را بر فوق
بمالند تا معا بجای خود در رود واگر بدین علاج بشکل خود باز نگردد باید
او را برپا از محکم بر بندند وبر کشند وحرکت جنبانند تا امعای او بجنبد وبجای خود
رود ودر دساکن شود واگر بدین نیز معالجه نشود مریض را بکوه فیزریق عنصر معتدل
ببندند وبغلطانند تا گاهی چند بر رود بر شکم او را از فوق باسفل بمالند تا زیر بدن آید

روغن بید انجیر وآب کرفس دادن بابونه واکلیل الملک وشبت وقیصوم وحلبه
وکرنب وتمام وعنب الثعلب جوشانیده باشند استعمال کنند وسبب قولنج ریحی احتباس
احتباس ریح غلیظ است در میان هر دو طبقه امعا که بواسطه غلظت وکثافت جرم
امعا بسرعت وسهولت متحلل شود وامعا از آن ممتد شود چنانچه مریض پندارد که امعاء
او را بجوالدوز سوراخ میکند علامتش تقدم قراقر ونفخ وانتقال وجع وخروج
ریح وعدم ثقل وحدوث آن بعد از تناول اغذیه رطبه واطعمه غلیظه بارده وبقول
نفاخه وکثرت شرب آب سرد وشراب ممزوج بود وگاه باشد که با آن لین طبیعت بود و
خلط غلیظ مندفع شود لیکن بسبب احتباس ریح غلیظ منقطع نباشد وباشد که نتوء
موضع انتفاخ ریح بحس بصر یا لمس محسوس شود وعلاجش ترک آب وغذاست چندانکه
تواند واستعمال شیافات کاسر ریح معموله از نونخواه وحلتیت وتخم سداب وچند
بیدستر وتخم حنظل وشکر سرخ وحقنه مرکبه از طبیخ سداب وتمام وبابونه وقیصوم و
مرزنگوش وتخم کرفس وبادیان وشبت وبسفایج وتنبول وقرطم ونانخواه وانجیر با عسل
بعد از آن استعمال حقنه مسخنه امعا معموله از طبیخ بابونه واکلیل الملک وبرنجاسف
وسداب ونانخواه وشونیز کوفته با روغن زیتون وجندبیدستر وتکمید بکمادات
مسخنه وتدهین بادهان حاره کاسر ریح مثل روغن سداب وشبت ویاسمین و
نادین ونهادن محجمه با آتش بر شکم وخوابانیدن بر موضع ریح وکرمی ونوشیدن سیر بسیار
وکمونی وفلافلی ونقداد یقون وسجزنیا وتریاق فاروق وامثال اینها واگر اطلاق
شود جوارش نانخواه وسفرجل بنوشند وگاه باشد که سبب حدوث قولنج ریحی انصباب
سودا بود بشکم که بواسطه ضعف معده وقصور هضم شکم منتفخ گردد چنانچه در
مالیخولیا مراقی میباشد علامتش حموضت جشات وانتفاخ شکم بیک دفعه وعدم وجع
شدید وعلاجش تجرع آب گرم وکردن کمون بکرویا جوشانیده باشند وتکمید بطبیخ
فودنج وسداب وجعده وصعتر وشونیز با سرکه کهنه واستعمال شیافات وادهان
مذکوره وحقنه کردن بسفایج وافتیمون واسطوخودوس باشد ودر حالة صحت استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون منظابر آن وحمام وترطیب بدن وتناول اغذیه دسمه ولزجه
حلوه واشربه حلوه وسبب اکثری قولنج ثقلی عروض ورم خاراست در موضع امعا

کتان را

قولنج ریحی

سایر اعضا

قولنج التوایی

دیگر با ...

نبایدکه قبل از نوشیدن زیبق و بعد از آن سوء با حرکت شوند و چند روز بعد بهیئت
اقتضا کند تا زیبق از کلوی او بیرون آید و علاج فتق آنست که مریض را بر پشت باز خوابانند
و دست بر موضع فتق نهند و قوت کنند تا امعا بجای خود رود و اگر بجای خود نرود
دستها و پاهای او را بیفشارند چنانچه پشت او در عقب شود و شکم بلند گردد و بحرکات
مختلفه متحرک سازند و دست بر آن موضع فشارند تا بجای خود رود و محکم ببندند و
چنان حساب کنند که پشت او در عقب باشد و بدان شکل چند روزی نگاه دارند باید که در آن محل
امعا و رطوبات باشد تا باسانی بجای خود رود و اولی آنست که اول تنقیه فرمایند پس نبایستی
استعمال کنند که امعا از ثقل و باد خالی گردد و بعد از آن بعلاج فتق مشغول شوند و
اگر بعد از معالجه فتق قولنج و اعراض آن بحال خود باشد علاجش بطریق قولنج ریحی و
ثفلی باید کرد و باقی علاج فتق در موضع خود مذکور خواهد شد و سبب قولنج ثفلی
تناول اطعمه یابسه است مثل برنج و جاورس و نان خشک یا قلت تناول طعام یا حرارت معا
یا یبوست آن یا ذهاب صفرا آن یا کثرة ادرار بول یا کثرة تحلیل رطوبات بواسطه تخلخل
بدن یا حرارت هوا و کثرة تعب علامتش مطلق آن ثقل شدید و عدم انتقال وجع و وجود
اسباب مذکوره قبل از حدوث الم است و علاجش نوشیدن آب گرم و روغن بادام
گرم کرده یا مرق خروس پیر [illegible] با شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و مغز خیار چنبر
با روغن بادام پس استعمال حقنه لینه معموله از طبیخ بنفشه و خطمی و تخم [illegible] سپستان و قرطم
و حلبه و نخاله و آب برگ چغندر و آب کاهو و شکر سرخ و مغز خیار چنبر و روغن کنجد و
بعد از تنقیه ثقل قولنج بعلاج سبب مشغول شوند بعد از معرفت آن بعلامات مثلاً اگر سبب
یبوست اغذیه یا قلت مقدار آن بود علامتش معلوم است و علاجش استعمال آنچه ضد آن
بود در کمیت و کیفیت و اگر سبب حرارت امعا بود علامتش جفاف لسان و عطش و التهاب
در مراق و یبوست آن و نتن براز و سواد آن مایل باشد بحمرة و در مقام یبوسته ثقل است
قبل از قولنج و علاجش نوشیدن شراب بنفشه و لعاب بزرقطونا و قند با روغن بادام
و آب عنب الثعلب با مغز خیار چنبر و فواکه باید رطبه مثل آلو و هندوانه و آلو و ماء الشعیر
با اسفاناخ و اغذیه و [illegible] باید و دخول حمام و اگر سبب یبوست امعا باشد علامتش [illegible]
علامات حرارت بی التهاب و نتن و سواد براز و علاجش همان علاج است و اگر سبب ذهاب

قولنج ثفلی

الطعمه لطیفه رطبه

۴ علامات

علامتش

حس امعا بود علامتش آنست که اغذیه حریفه تقاضا بقیام نماید و بعد بعض احساس از تزید
حمولات حاده نکنند و ایجز تناول اغذیه شکم او منتفخ شود و با آن وجع معتدیر باشد
و علاجش تناول تریاق فاروق و مثرودیطوس و قند ادیقون و خدیقون و شراب [illegible]
است و استعمال الادهان مقویه امعا مثل روغن قسط و بید انجیر و اگر سبب کثرة ادرار
بول بود علامتش آنست که بعد از ادرار کثیر حادث شود و علاجش نوشیدن مویز و
تمر و مغز خیار چنبر و حلوای مرکب از نشاسته و روغن گاو و فانیذ و شراب بنفشه و تخم
و شکر سرخ و روغن کنجد حل کرده و اغذیه مرطبات و اگر سبب کثرة تحلیل باشد
علامتش وجود اسباب تحلل است و علاجش آنست که در موضع باید شکر بیازد
و در آب [illegible] نشیند و موم روغن معمول از ادهان مکند مثل روغن گل و روغن بنفشه
استعمال کنند و اغذیه و [illegible] تناول نمایند و واجبست صاحب قولنج را اجتناب از شرب آب
سرد و شراب ممزوج خصوصاً بعد از تناول طعام و فواکه و از حرکت بعد از طعام
و از تناول اغذیه غلیظه و بقول و فواکه باید و نفاخ [illegible] خصوصاً نان فطیر و گوشت
گاو و هریسه و تتماج و [illegible] و خیار و باقلا و ترب و امرود و سیب و [illegible] و سماق
و عدس و ریباس و بادام و کدو [illegible] و ماهی و کشک و جمیع لبنیات و از [illegible]
ریح و بدان [illegible] قولنج را معجون ذنب الذئب نفعی عجیب دارد [illegible] بر پوست کردن و
خواب کردن بر آن بعد تناول غذا کرات خشک کرده و مرقه هدهد و مرق خروس پیر دامنه
که شکم او را از زیره و شبت و شقایق و کرفس و انیسون و نمک و سداب و فلفل پر کرده
باشند صفت معجونی که قولنج ریحی و ثفلی و بلغمی را نافع بود سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس
از هر یک جزوی مقل مصطکی نیم جزو سکبینج را در عسل و [illegible] با روغن بادام حل کنند
و ادویه دیگر را کوفته و بیخته با آن ممزوج نمایند و با عسل معجون سازند شربتی یک مثقال تا سه
صفت ضمادی که طبع را نرم سازد و قولنج را نافع باشد [illegible] کوفته با زهره
گاو [illegible] صفت ضمادی دیگر [illegible] درم [illegible]
و عاقرقرحا [illegible] و حب الغار و تخم انجره و [illegible] و شحم حنظل از هر یک یک درم و نیم
مقل [illegible] کوفته و بیخته [illegible] گاو سرشته [illegible] بر حوالی ناف ضماد
نمایند صفت حقنه که قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی را نافع باشد تخم کرفس و رازیانه و انیسون

طوالست لیکن اقوی ازان داروی مخصوص آن بنات کابلیست و سرخس و قسط
تلخ و پوست بیخ درخت توت و قنبیل و صبر و تخم حنظل و عصاره راسن و طبیخ
پوست درخت انار و نیز بصفت معجونی که دیدان را دفع کند مسحوق کنند قرنکی و تمر از
هر یک یک درم سرخس چهار درم ملحط ابریشم سه درم با عسل معجون سازند و شربتی
سه مثقال کند کان دوایی دیگر جزمای بریان کرده بنات کابلی مغز کرده کاتان هر یک ده درم
مجموع کوفته دو مثقال وقت خواب بنوشند دوایی دیگر تخم حنظل بوره ارمنی از هر یک ده دانگ
کوفته با زهره گاو سرشته بلع نماید دوایی دیگر مجرب جهت حب القرع بنات کابلی سه درم
ترنجبین ده درم قنبیل یک درم حب النیل نمک هندی از هر یک نیم درم مویز منقی
معجون سازند بصفت ضمادی که کرم را بکشد و بابها البرند آرد و صبر و افسنتین و تخم حنظل
و قطران با زهره گاو ضماد سازند بصفت طلایی که اطفال را نافع باشد مسحوق کنی صبر
سقوطری از هر یک نیم درم کوفته با آب برگ شفتالو و حوالی ناف اطلا کنند و اما صغار
که شبیه بکرم متولد در سرکه است ماده آن رطوبتیست که بسبب کثرت جذب کبد و مرور
ثقل مستقیم و متفرق و ممتلی شود و تولد آن در معاء مستقیم بود و اطفال را بیشتر حادث
شود علامتش حکه در عضله مقعد و خروج آن با براز است و علاجش تنقیه امعاست بحقنه
معمول از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و سداب و قیصوم و برگ شفتالو و قنطوریون با
انکام و روغن مغز استخوان ننده آلو و تخم حنظل و استعمال اینها فی مرکب از نمک هندی
و بوره ارمنی و تخم حنظل و زهره گاو و روغن مغز استخوان ننده آلو و احتمال یعنی تر کرده
بصبر و آب افسنتین یا آب برگ شفتالو یا قطران یا روغن مغز استخوان ننده آلو و آب
سداب و از جمله معالجات آنست که وصله گوشت فربه بنکود و ابریشمی بندند و در مقعد
صاحب کرم نهند و ساعتی بگذارند تا کرمان بواسطه حرص بران جمع شوند پس آن گوشت را
بیرون کنند و باز اعاده کنند تا نقاء تمام حاصل شود والله الشافی مقاله یازدهم
در امراض مقعد و آن مشتمل بر چهار بابست باب اول در اورام و قروح و
شقاق و حکه مقعد اورام مقعد اکثر حادث شود بسبب صفرا یا بلغم یا سودا و حدوث آن
اغلب بعد از شقاق یا قروح مقعد یا معالجات بواسیر بقطع یا بدواء حاد بود علامتش
حمره و درد و وجع شدید و حرقت موضع ورم است و علاجش فصد باسلیق است یا صافن

و تلیین طبیعت بشراب بنفشه و مغز خیار چنبر و تضمید موضع ببنفشه و گل خطمی و
عدس و عنب الثعلب و خبازی پخته با روغن گل و بعد از آن مرهم سفیداب یا مرهم
مرکب از موم و روغن گل زرده تخم مرغ و آب کشنیز از نهند و اگر سبب ساخته ورم
و اگر ورم از آن قبیل باشد که جمع شدن خواهد کرد و متحلل نخواهد شد انتظار نضج
نکشند بلکه بشکافند تا ماده سیل بعور نکند و ناصور نگردد و علاج قروح مقعد
مجففات قویه بود مثل آب انار محرق و صمغ و عفص و جلنار و سماق و مرداسنگ و مرهم اسفیداج و مرهم
زنگار و اگر وجع شدید بود تخدیر جرم آن با افیون و مانند آن کنند و سبب شقاق مقعد
یا حرارت و یبوست یا ورم حار باشد یا خشونت و غلظ ثقل یا بواسیر یا قوت اندفاع دم بعروق
عروق مقعد و علاج آن تعدیل مزاجست و معالجه ورم و بواسیر و تسکین حرکت دم و تلیین
طبیعت بمثل شراب بنفشه و ترنجبین و لعاب بزر قطونا و فتیله ها و اغذیه مبرده مرطبه و
استعمال مرهم کافوری و مرهم سفیداج معمول از روغن گل و گوهها و نشاسته و زنبق و موم سفید
و روغن گل و نشستن در آبی که در آن عنب الثعلب عدس و گل سرخ و جو کوفته جوشانیده
باشند و اجتناب از نوشیدن آب سرد و جمیع اشیاء حامضه قابضه و اگر باین سیلان
دم بود قرص کهربا و قرص گلنار و امثال اینها با آب بخورند و در آبی که در آن مازو
و سودد و گلنار و پوست انار و گل سرخ و جوز السرو و مورد و طرفا جوشانیده باشند
بنشینند و حفیدات مرکب از روغن سوخته بقدر کنند و عنبا آشنا و مرجان افشانند
و سبب حکه مقعد یا دیدان صغار است یا معقد بواسیر یا اخلاط مراریه بوریقیه و علاجش
قتل دیدانست اگر بسبب دیدان صغار بود و الا فصد باسلیق و حجامت عصعص و تنقیه بدن
و اصلاح دم با غذیه مبرده مرطبه و مالیدن روغن گل یا سرکه بر مقعد و ضماد حکه مقعد
مثل با روغن مغز استخوان ننده آلو و گرد کان یا پوست سوخته و صبر سقوطری و
زهره گاو و روغن گل و سرکه ضماد سازند باب دوم در استرخاء مقعد
و خروج آن استرخاء مقعد آفتست که خروج ثقل و ریح بی اراده بود و سبب آن یا آفتیست
که بعضله ماسکه مقعد رسد بواسطه قطع و فسخ عصب آن علامتش آنست که بعد از نفخ
و سقطه ظاهر شود یا قطع بواسیر که بعضا حادث شود و آن علاج ندارد یا برده شد تر ب
عضله مذکوره است از ماده رطبه علامتش آنست که بتدریج حاصل شود یا آن علامات

بمعدة مزاج باشد و علاج عرق علاج فالجست از استفراغ ماده و پرهیز و تبدیل
مزاج و تمریخ فقرات سفلی صلب با دهان حار مثل روغن قسط و روغن زنبق
و نار دین مجربی عبد الحمید و نشستن در آبی کرده از ادویه قابضه مثل سنبل الطیب
و قسط و مرو اهیل و جوز السرو و پوست انار و اذخر و سعد و گل سرخ و حفت بلوط
جوشانیده باشد و سبب خروج مقعد با ریحیت علاج آن نشستن در آبی کردن
مسکنات وجع و مرخیات ورم مثل بنفشه و خطمی و خبازی و پوست خشخاش و بابونه
و اکلیل الملک و شلغم و تخم کتان در جوشانیده باشد و تمریخ مقعد بروغن شبت
و روغن بابونه و موم سفید باشد و استرخای عضله مقعدات بسبب کثرة رطوبة
علامت آن آنکه چون دست بران نهند بسرعت و سهوله باز گردد و بداخل رود و علاج
آنست که اولا مقعد را بروغن گل چرب کنند پس ادویه قابضه مثل سعد اب انبیذ و کلنار
و مازو و سبب مانی و سرو جوز السرو و اقاقیا و کندر و لحیة التیس و روغن سوخته و حفت
بلوط بعد الاحتیاج کوفته و بیخته بران افشانند و اقتصار بتناول اغذیه و ادویه قابضه
و اجتناب از فواکه رطبه و لبنیات و حمام واجب است و نشستن در آبی کردن از ادویه
قابضه مقوی اعصاب مثل مازو و کلنار و حفت بلوط و مورد و جوز السرو و عدس
و گل سرخ جوشانیده باشد نافع باشد باب سیم در بواسیر بواسیر زوایدیست
حادثه در افواه عروق مقعد متولد از دم سوداوی غلیظ و آن پنج نوعست ثولولیه
که صلب شبیه به ثولول صغار و عنبیه مستعرضه مستدیره شبیه بدانه انگور سرخ و توثیه
رخوه بر شکل توت سیاه و هر یک از اینها بر عفی و ابد عفی باشد و دامیه و عمیا
علاج آن اولا استفراغ اخلاط سوداویات بفصد باسلیق و صافن و ما بقی و حجامت
عصعص و اصلاح طحال و کبد و طحال و تلیین طبیعت بحب مقل و اطریفل مقل لین و مانند
اینها و اصلاح دم با غذیه رطبه صالحة الکیموس مثل گوشت بره و جوانه مرغ و زرده
تخم مرغ نیم بخته و ماکینه با کدو و اسفاناخ و روغن گاو و مثل روغن کنجد و روغن بادام
و سیرپط و مویز و حلبه و مغز بادام و کدو کاز و پسته و نارجیل مطبوخه و اجتناب
از اغذیه حاره و غلیظه محرقه دم و مولد سودا خصوصا عسل و خرما و گوشت گاو
و گوشت شکار و بادنجان و عدس و سیر و بادنجان و امثال اینها و از شرب آب باید

و شراب صرف و سکر متواتر و از جلوس بر سنگ سرد و چاه و مبرز مخصوصه بزمستان گرم صاحب
این علت در آن باز کرده باشد پس اگر با آن وجع و الم باشد بخور کنند بمورد و جوز السرو
و دنباله بادنجان و پوست بیخ کبر و بیخ حنظل و اشنان و اشترغاز و بیخ سوسن و بیخ
کرفس بستند و به بعضی از بیخ حوسل و انقوت و قنه و ظرفاو تخم کتان و بلادر و مرهم تخم
حنظل و پوست مار و مقل معزوره مرکب کنند و حاجت بر آتش پاک شسته و بخور سازند
نادره در قیمه بند سانط کرده و با قدری بنبه بعضی از حب نوب تازه زکرده احتمال
نمایند با مقعد را بروغن زیتون چرب کنند و اشنان سبز کوفته بران افشانند با پنبه را
بعسل تر سازند و بوی سوخته کوفته بران افشانند و استعمال نمایند یا کل بادنجان در
سایه خشک کرده و با مثل آن مغز بادام تلخ کوفته با روغن بنفشه طلا کنند و اگر حفنه را
با روغن زیتون بجوشانند و از آن روغن بر دانه بواسیر مالند و مدبران ادهان کنند قطع
کنند و اگر سر روغن منوالی هر روز در دم با بن و خشک را بیوشند بواسیر زایل کرده و دیگر
عود بکن و اگر سر ماهی شور را آتش تا اثر خشک کرده اند و با مثل آن نیز خشک
کوفته مخلوط سازند و بران منعقد کنند نافع باشد و خاکستر دنبال ماهی شور باشو نیز
کوفته انتقود ات عجیبة النفع است و گفته اند کرسیوبخار ادویه بواسیر باطن خاصیتی
عجیب است چون شیدم از آن سحق کرده و روغن کوسفند که مندرس شد بیند را بدان تر کنند
در دبر احتمال نمایند در سیم احتیاج بمعاوده آن نباشد و اگر بواسیر عمیا و جمعی در د
و از آن خون نیاید و با آن وجع باشد علاجش اولا تلیین است بحمام و نشستن در آب گرم
و تمریخ مقعد بروغن مغز بنفشا و دنبه آلو و مغز ساق گاو و کوهان شتر و مقل و استعما
تفتیح بفصد صافن و ما بقی بعد از آن استعمال مفتحات افواه عروق مثل اکلید پیشم
بابه ترکرده با آب پیاز خام و زهره گاو و عرطنیثا استعمال کنند یا فانزسر گین
کبوتر و مویزج بزهره گاو استعمال کنند و این مفتح قویست و اگر قبل از استعمال ادویه مفتحه
وجع حادث شود پنبه را به روغن گل چرب کنند و بنهند یا ادویه مسکنه وجع مثل
خطمی و اکلیل الملک و نیلوفر و افیون و زعفران و تخم کتان و زرده تخم مرغ و سپیده مرغ
و مقل و میعه سایله و مغز ساق گاو و کوهان شتر و پیه و روغن گاو و بجته بر مقعد
ضماد کنند یا کنند یا از آن شستر را با پیه بار کنند و در باحیلی هند و سرما بیل بپوشند و

گیر آتش نرم نهند تا بخار بمقعد برسد پس روغن گاو یا روغن مغز بند آلوی تلخ
بمالد کره و زرده تخم مرغ اضافه نماید و دهن آن بمالند و ضماد سازند و اگر وجع شدید
بود اندکی افیون داخل کنند و اگر سوزش و حرارت شدید باشد مرهم سفیداب یا مرهم
کافوری استعمال نماید اگر حرارت نباشد سکبینج و مقل از هر یک دو درم میعه رطبه یکدرم
افیون و جندبیدستر از هر یک نیم درم روغن مغز بند آلوی تلخ یا شد درم ضماد کنند و اگر
بواسیر دامیه بود و از خون آن بحبس نکند زیرا که انصباب آن مانع است از آکله و جنون و
مالیخولیا و وجع الورک و وجع کلیه و صداع و صرع سوداوی و خفقان و جمره و سرطان و جرب
و قوبا و جذام و ذات الجنب و ذات الریه و برسام و اکثر امراض سوداوی پس اگر خون معتاد را
حبس کنند خوف از حدوث این امراض و استسقا و سل نیز بود لیکن چون مفرط شود و موجب
ضعف و صفرة لون و استرخاء جگر و استیلاء خفقان گردد و خون سرخ صاف نباشد
و دهان سیاهی باشد حبس باید کرد بخوشبوی قرص کهربا یا شراب انجبار و حب مقل قابض
و معجون خبث الحدید و مانند اینها و نشستن در آبی که در آن گلنار و برگ مورد و مازو و
خرنوب و بلوط و پوست انار جوشانیده باشند و استعمال شیاف معمول از کندر و
گلنار و مازو و عصاره اقاقیا و شب و صمغ عربی و گلاب نافع باشد صفت حب مقل
که خون بواسیر را حبس کند سندهکر یا دم سوخته گلنار رسته از هر یک ده درم هلیله سیاه
و بلیله و آمله از هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم مقل بآب گندنا عجن نموده حب سازند
و نبا بدو مثقال گرفته و بجنبیدن بیرون نشستن و جمانات شربتی سه درم با آب آهنگران صفت
شیافی که همین خاصیت دارد کندر دم الاخوین گلنار بیشاف مامیثا اقاقیا تخم
خانه عنکبوت با ابریشم خام کوفته بسپیده تخم مرغ تر کرده شیاف سازند و استعمال نماید
و علاج تمام این علت قطع است یا نهادن دوای حاد مثل ضماد بدیک و فلفل افیون و مانند
آن بر آن تا ساقط شود لیکن تمام دانهای بواسیر قطع کردن نباید بلکه صواب آنست
که یکی را قطع کند و باقی را بگذارند و بعد از معالجه آن به قطع و به علاج دیگری مشغول شوند
و همچنین تا یکی باقی ماند بگذارند تا خون فاسد از آن دفع شود و موجب امراض مذکوره
نشود و اگر بعد از انقطاع آن حرقت و وجع باشد موم روغنی معمول از بسبط و پیه مرغ و مغزهای
گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه و روغن کدو و موم سپید و کتیرا و خطمی کوفته استعمال

نماید

نماید یا نان سپید کوفته با زرده تخم مرغ و اندکی افیون ضماد سازند و ریح البواسیر
ریحیست غلیظ عسر التحلیل موجب درد حوالی کلیه و خاصره و علامت آنست که گاهی ظهور
شراسیف و کتف ضماد شود و گاهی بخفقان و تضیق نفس و حوالی مقعد
تا زانو کرده و با آن تکسر اعضا و درد مفاصل و ضعف باه و ثقل اعضا بعد از نوم
و گاه قبض طبیعت بود و گاه لین بسبب اسباب آن و این و باشد که با آن صداع
و دوار و غشا نیز بود و علاج تنقیه سوداست و نوشیدن جوارشات کاسر
ریاح و اجتناب از اغذیه غلیظه سوداویه و فواکه رطبه و تعاطی آب سرد و استعمال
ریاضت و سواری و حمام و مالیدگی صفت دوائی که باد بواسیر را دفع کرده نافع
باشد زنیان دو درم هلیله سیاه بلیله شیطرج عاقرقرحا نانخواه دار فلفل
تخم کرفس مقل را در آب گندنا حل کنند و ادویه دیگر را کوفته و بیخته
بدان سرشته شربتی از دو درم تا سه درم با آب گرم ناشتا نافع باشد باب چهارم
در نواصیر و آن قرحیست خبیثه غایره که در مقعد نزدیک مقعد مستقیم کلان نیم
و زرداب روان باشد و آن ببعضی عمق نافذ از ریح عجز از رادع بیرون آید
و چون میل بدان کنند تا جانب دیگر نفوذ کند و بعضی نافذ که بعلاج این علاج نافذ
بیرون یا نهادن ادویه حاره بران تا گوشت ناسد فاسد شود و گوشت صحیح رسید
لیکن بعضی معالجه مخاطره است و علاج بعضی نافذ آنست که اول ابتدا کند تا منفجر آن
باشد برون آید و سوراخ را بفتیله معمول از صبر و عسل تر کنند و مرهم زنگار و اسفیداج
و کندر و عنزروت و دم الاخوین کوفته و بیخته بر آن نهند یا مرهم صلاح و شیاف
از صبر و کندر با صلایه کرده پر کنند یا جند کند جمع جلی از آبله بر بچند و بعد فتیله صمغ عربی
ترکنند و بعد معمول از صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و مرو مر و گلنار
و آرد زنگار و بعضی از نانخواه و مقتضی ناصور فرستند و میل یا ترکنند و بعد تا باز روی
بگذارند و اگر سیل و خار الدین دفع نشود اسپیدآب و انزروت را نمند و مرهم صلاح
و صلاحیت قطره از ان بچکانند تا خشک شود و معالجه ناسور در دیگر امراض کلیه و مثانه
و آن ستمل و مفصل بابت است باب اول در سوء المزاج کلیه سبب سوء المزاج
حار کلیه تناول اغذیه و ادویه حاره و خوابیدن بر پشت بسیار و استعمال الریاضة

یا غلبهٔ صفراست علامتش عطش شدید و حرقت موضع کلیه و کثرت شهوت باه و
سرعت نبض و نباتیه قاسده است و علاجش بضد و تلیین طبیعت و استفراغ صفرا
بقی اگر مادی باشد و استراحت و ترک ریاضت و نوشیدن اشربه و ادویهٔ بارده مثل
شراب بنفشه و انار شیرین و خشخاش و سیب و عنّاب و قرص طباشیر ملیّن و قرص
کافور و شیرهٔ تخم خرفه و لعاب بهدانه و عرق کاسنی و ماء الشعیر بعدها و آب
خیار با روغن گل و استعمال حقنه معمول از آب جو و خرفه و عنب الثعلب و روغن
گل و نهادن اضمدهٔ بارده مثل ضمادی مرکب از گل سرخ و برگ مورد و اقاقیا و
کتان و صندل و عصارهٔ لحیة التیس و آب برگ تاک یا برگ مورد یا آب کاهو بر موضع
کلیه و کافور در تبرید کلیه تاثیری عظیم است لیکن افراط در تبرید کلیه مبطل
فعل او و مقطع باه بود و سبب سوء المزاج باردتنا و الاغذیه و الادویهٔ بارده
و آشامیدن آب سرد خصوصا بعد از حمام و ریاضت و خواب بر زمین سرد و بستر
کتان یا غلبهٔ بلغم است علامتش قلت عطش و نقصان شهوت باه و ضعف ظهر و بیاض
و غلظت بول است و علاجش استفراغ بلغم اگر غالب باشد بقی و تسخین کلیه بکلیه
دکوفی کرا اجزا را انیل اصلاح کرده باشند و پسته و نارجیل و فندق و جوز و حب
الصنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم و حب القلقل و سوس یا معجون و خودداب تعلیه مع غ
و کنجد و تکلک و تیهو و کبوتر بچه با دارچینی و زنجبیل و کتیرا و سنبل و تودهین بر موضع کلیه
بروغن قرطم و فندق و حب و بادام تلخ و حبة الخضرا و قسط و استعمال حقنه خاد ه
از طبیخ حلبه و شبت و قرطم با روغن زنبق و ادهان مذکوره و اجتناب از نوکر رطبه
و اشیا ترشی و لبنیات نافع باشد باب نهم در هزال کلیه سبب آن
یا سوء المزاج است یا کثرت جماع یا کثرت استفراغ بمسهلات یا مدرات علامتش
کثرت ادرار بول و بیاض آن و وجع لین در صلب و لاغری بدن و قلت شهوت باه است
و علاجش نوشیدن دواء الزنجبیل و توسیع در اغذیه و ازالهٔ سبب و تناول
لبوب مثل مغز بادام و نارجیل و فندق و پسته و حبة الخضرا با قند و هریسه و باجر
و زرده تخم مرغ و حلوای کردان خشخاش و مغز تخم کدو و حنا یین باشد و تخم
مثل بیه مرغ و بیه بط و بره کرده بزغاله سیخ کرده در آن از زبانه و امثال کنجد و لبوب مذکوره

باشد قبل انتقال الحرارت فعلی از آن و استعمال حقنه سهنه کلیه معمول از طبیخ کلاره
و نخود و گندم و لوبیا و باقلا با روغن کنجد و قرطم و حبة الخضرا و مغز ساق گاو
و شیر نافع باشد باب سیم در ضعف کلیه سبب آن یا هزال کلیه است یا سوء
المزاج یا اتساع مجاری کلیه بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال مدرات یا تعب حادث
از زیاده رفتن پیاده و ریاضت بکثرت حرکت یا صدمه و ضربه و افتادن و آنچه سبب آن
هزال کلیه و سوء المزاج است علامات و معالجاتش مذکور شد و آنچه سبب آن اتساع
مجاری کلیه و سستی گوشت اوست کران ضعف حقیقیست علامتش بول اغذیه مشابه
آبی که در آن گوشت تازه شسته باشند و قلت شهوت طعام و باه و ضعف بصر و صداع
و قلت بول با عدم وجع در صلب و ناف باشد که با آن وجع بود و علاجش اولا
منع اسبابی موجب آفت و استراحت و ترک استحمام و پیاده رفتن و تقویت کلیه با غذیه مغزیه
قابضه از جهت مثل ماجبه و کله و هریسه بکرده و گوسفند با حموضات مثل سماق و غوره
و زرده تخم مرغ با کرده سماق و شیر میش و کاو و میش با کلاردینی و نان سخم با سماق و زبانان غ
با شربه مثل شراب سیب و به و حب الآس و لیمو و ریباس با کلاردینی و صمغ عربی و بعضی کم
مثل نعنع و ادام و بعد و خرنوب و به و بعضی معاجین مثل لبوب و فلاسفه و استعمال
حقنه مقویه سمنه مذکوره و اضمده مرکبه از گل سرخ و به و خرنوب و بعضی آرد جو و برگ
سماق و عصارهٔ لحیة التیس و گلاردینی و خرنوب و برگ مورد با آب سیب و ترش
یا آب عود و الله اعلم الثانی باب چهارم در وجع کلیه سبب آن یا ضعف کلیه است
یا ورم یا حصاة یا قرحه یا ریح غلیظ در کلیه و حوالی آن و آنچه سبب آن ضعف کلیه است
علامات و معالجاتش مذکور شد و آنچه سبب آن ورم و حصاة و قرحه است مذکور
خواهد شد و آنچه سبب آن ریح غلیظ متمدد است در کلیه و حوالی آن علامتش وجع
ممتد با انتقال و عدم ثقل و علامات حصاة و تخفیف آن در خلاء معده و هضم
جیدست و ضعف هضم و سقوط شهوت و غثیان تابع او و جماع کلیه بود و علاجش
اجتناب از اغذیه نفاخه و استعمال مدرات محرکه ماده ریح و محلل ریاح مثل
رازیانه و تخم کرفس و بزور و تخم سداب و فنجنکشت با ماء العسل یا جلاب بحسب
مقتضای حال و تضمید با ضمادی کاسر ریاح مثل زیره و برگ سداب و بابونه

وشبت و نکید و نمک و خاکستر و سبوس بتدهین بید و روغن قسط و زنبق و چیزهای
معدل با استعمال آبزنات معمول از طبیخ بابونه و شبت و برگ کرنب و خطمی و سایر
ادویه ملینه مسکنه وجع جمیع انواع کلیه را نافع باشد **باب** [illegible] [illegible] کلیه
سبب ورم کلیه امتلاء جمیع بدن یا عضو شاید آن بحسب کمیت یا کیفیت یا بحران یا حصاة
یا الم ضربه یا احتباس بول و آن یا حار دموی یا صفراوی یا بلغمی یا صلب سوداوی
ابخرات علامت حمی مختلط با برد اطراف و قشعریره با التهاب و ثقل در حوالی
کلیه خاصه وقت انقلاب بپشت یا اضطجاع بجانب صحیح و وجع قطن از جانب
کلیه علیله مایل بفوق (?) تعلیق کبد اگر در جانب یمین باشد و مایل باسفل و تزید (?)
شاید اگر در پیشاب بود و علاج اول فصد باسلیق است اگر دم غالب بود بر تلیین
طبیعت بماء الشعیر و شراب بنفشه و لعابات نا بده (?) و ترنجبین با مغز خیار چنبر
و حقنه لینه لعابیه معمول از خطمی و خبازی و تخم کتان و حلبه و روغن گل و مغز خیار
چنبر و تضمید بصندل و شیاف مامیثا و خطمی و آرد جو و باقلا با آب عنب الثعلب
و کاسنی و گل و روغن بنفشه و اجتناب از مسهلات قوی و مدرات و شرب آب بسیار
لازم (?) و لطعام و حلویات و حموضات و مملوحات و ترک استعمال حمام و جماع
و بعد از مضی یک هفته که وجع اشتداد یافته باشد و ثقل زیاده گشته و ورم در طرفین
جمع با سفا (?) که ماده جمع باشد علاجش استعمال ضماد منضج مرخیات مثل ضماد
مرکب از بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حلبه و تخم کتان و آرد جو و برگ کرنب و انجیر
و روغن کنجد و مطبوخ ادویه منضجه مثل اکلیل الملک و خطمی و تخم کتان
و شبت و حلبه و تخالد (?) و بنفشه چون نضیج باشد و بعد از نضج تام و سکون وجع و
زوال حمی و بقاء ثقل ضمادات اشیاء منفجره مثل دارچینی و عروق و سرگین کبوتر
و آرد کرسنه و کرفس زیاده کنند و چون منفجر شود و مده از طریق بول بیرون آید
بنادق البزور ... مثل تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو و نانخواه
با شراب بنفشه و شراب خشخاش یا شیر خر یا قند بدهند و بعد از نقاء مده ادویه
ملینه مثل تخم کتان و کاکنج و خشخاش و نشاسته و گل ارمنی با شراب خشخاش استعمال
نمایند تا مندمل شود و غذا ماش مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناخ نافع باشد

منفجر

و ابخره باید بلغمیت علامت آن هیجان وجع خفیف و بطوء نضج و بیاض و غلظت بول
و رقت و سیده (?) ... و ثقل در قطن نزدیک خاصره بی وجع و التهاب و حمی بود
و این نوع شبیه بوجع قولنج باشد و فرق میان ایشان در باب قولنج مذکور شد
و علاجش ... است تلیین طبیعت بنوشیدن جلاب مرکب از ادویه مدر بول
رازیانه و تخم کرفس و افسنتین و حسک و پرسیاوشان و هلیون با گلقند و فلوس
خیار چنبر و استعمال حقنه معمول از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سداب
و برگ کرنب و حلبه و حسک و انجیر با مغز خیار چنبر و روغن کنجد و نمک هندی
و عسل و ارمنی و تضمید با ضماد مسخنه مثل بابونه و تمام ... الغار و مرزنگوش
و شبت و تخم کتان و حلبه و تخم خبازی و خطمی با آب رازیانه و تدهین با دهن
حاره مثل روغن قسط و حسک و نرگس و غذا نخود آب با شیره و قرطم و جوا ممنوع
و ابخره صلب سوداوی اکثر حدوث آن بعد از ورم حار یا بلغمی بود که لطیف
آن محلل شده باشد و غلیظ مانده و این با استسقا مؤدی گردد علامت آن ثقل شدید
با وجع قلیل و قلت بول و ضعف ساقین و ... و علاجش تنقیه
بتدهین ملینه محلله مثل تخم کتان و ... و حلبه و تخم خطمی و قرطم مخلوط با دهن ... مثل تخم خیار
و تخم خربزه و تضمید قطن با ضماد محلل مرکب از بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و خطمی
و مقل و اشق و ... مغز بادام ... و تدهین با ادهان ملینه مثل روغن بابونه و قرطم و زنبق
و تنطیل بنطولات معمول از طبیخ بابونه و حسک و تخم کتان و بنفشه و بسفایج و انجیر و حلبه
باب ... قروح و جرب کلیه سبب قروح کلیه انصداع و انقطاع عروقست
یا انفجار دبیله یا مرور اخلاط حاده مراریه یا بورقیه یا قروح یا حصاة علامت وجع در قطن و
ثقل ... و خروج مده و دم و قشور ... در بول و فرق میان قروح کلیه و مثانه آنست
که قروح کلیه با قلت وجع و ... بول باشد و قشور در آن سرخ و موضع وجع قطن بود و قروح مثانه
با صعوبت وجع و ... باشد و قشور در آن سفید و موضع وجع عانه بود علاجش اول تعدیل
اخلاط و ازاله آن از مراریه و بورقیه بعد مسهل تا ... و لعابات و خشخاش و سبستان
و امرود و انار ... و اجتناب از اغذیه و ادویه حریفه و مالحه و حامضه و شیرینی و حلاوه
و از کثرت حرکت و ریاضت و جماع و کثرت شرب آب و اقتصار بر اغذیه ... الکیموس مثل ...

تخم مرغ نیم بخته وماء الشعیر با خرمن بجیره وکفد واسفاناخ وسنبیره وماهی تازه
ولبوب مثل مغز بادام بیان کرده وبندق وفندق وجلغوزه واخراج ماده واما از آن
بفصد وتلیین طبیعة وتقویة ما لیدن اطراف بعد از آن معالجه قرص با قراص وادویه مفتته
فرموده مثل قرص کهربا وقرص خشخاش با شراب بنفشه ومثل دم الاخوین وگل ارمنی وکاغذ
سوخته وکندر با معزبات مثل نشاسته وکثیرا وصمغ عربی وبا مدرات مثل تخم کاکنج وخطمی
وگاه باشد که سبب کثرة وجع احتیاج بمخدرات مثل قرص کاکنج ونحو آن باشد وجرب
کلیه عبارت از انفجار بثور صغار حادثه در آن وسبب آن اخلاط مراریه بورقیه است
علامتش وجع وثقل دم ومده وخروج قشور صغار وحکه ودغدغه در موضع کلیه با تخشن بود
ومعالجه او بعد از تنقیه بدن بفصد با سلیق وحقنه لینه وتبرید وترطیب مزاج با غذیه
ولبنیات وبقول وفواکه رطبه ونوشیدن بنادق البزور با عراب خشخاش یا شراب بنفشه والله اعلم
باب هفتم در حصاة ورمل کلیه سبب فاعلی آن حرارت ناریه خارجه از اعتدال است
وسبب مادی خلط غلیظ لزج که حرارت ناریه رطوبت آن کند ومنقلب بحجر سازد خصوصا
گاهی که مجاری ناقصه در بنیه مثانه وکلیه ضیق باشد وبقوی لطیف بول اندک اندک بیرون رود
وغلیظ باقی ماند وقبل رمل گاهی باشد که ماده اغلظ ولزج کثرة بود واندک اندک منعقد
شود وقوی دافعه از ابدفعات دفع کند وممکن است که باند وجزوی دیگر با او ملتصق شود و
تولد حصاة گاهی باشد که ماده بیشتر بود وغلیظه ولزوجت اوبیشتر واکثر در کلیه منعقد شود
وبحرارت ناریه منعقد گردد ولا ینال الامر اندک اندک اضافه شود تا حجر شود علامة آن وجع موضع
کلیه است ووجع بعد وصفا وتقدم آن بعد از آن کدورت وغلظت وثقل بول واول حجرة وصغر و
ثقل در قطن وتمدد حجاب بحده مریض بنا بر آنکه حجر سر انقطاع وآن بجثه است خاصه در وقت آنکه آب
میل میخورد وگاه کدام اغذیه اوان ثقل تحمل کرد ولدر موضع کلیه درد پیدا آید وگاه باشد
که درد خصیه که محاذی کلیه علیله بود الم حادث شود ودر حال محاذی کلیه آن وجع با حده باشد
که بوجع قولنج مشتبه شود وفرق میان هر دو در باب قولنج مذکور شد ومعالج آن اولا قطع ماده
ومنع تولد آن بقطع سبب سابق است یعنی حقنه ومسهلات ضعیفه وباجتناب از امتلاء واز
تناول اغذیه غلیظه همچو بریان وجمیع لبنیات ومطبخات وحلویات از جبر ولحوم حیوانات
کثیر الجثه ونان فطیر وخام وهریسه وباجه ومغز اقلیه ونیمرشت وتخم مرغ تمام پخته وفواکه

بعسرة الانهضام مثل سیب خام وشفتالو وامرود وانواع شراب غلیظ وآب کند وبر تعدیل
ماکولات واقتصار بر اغذیه لطیفه سریعة الانهضام مثل قلیه کدو وعدس وتخم نیم بخته و
نخود آب بجوانمرغ ونیهو وگوشت بزغاله وبا دارچینی وهیلون وکنگر وسیر وقرطم
واسفاناخ وتقویة معده وتجوید هضم وریاضت معتدله ووقت خلاء معده وتلیین
طبیعة بطبیخ سپستان واصل السوس وخطمی با ترنجبین ومغز خیار چنبر وادرار
بمدرات مایله باعتدال مثل تخم خیارین وکشنیز وهیلون وکاکنج وحسک وبسپا وتنان و
وادرار بول ترب وآب نخود آب کنکر ویقطین با استعمال حمام وآب زن وخواب کردن
بر بستر کتان ودر میان طعام آب خوردن بعد از آن استعمال ادویه ملطفه مقطعه مفتته غیر
شدید الحرارة مثل حسک وافسنتین وکرفس وهیلون وکاکنج وداز بانه وکوثر وخربق
وبسپاوتنان وکرنب نبطیه وحمص اسود وعنزروت وتخم خطمی وعنصل وسرکه وسکنجبین
آن وسقل وعود وطبان وحب بلسان وعصا الراعی وکمون بری وکمافیطوس وحجر یهود وتخم
ترب وحلبه وترب وسقولوقندریون وسدا بریه وبوزیدان ریوند مصطکی وحجر الیهود سنگ تقطو
اسفنج وباید که در وقت ترکیب ادویه حصویه ادویه قوی مثل سلوج ودوغ ماشا وصفر
وسلیا لیوس واذخر وقرنها وادویه سریعة النفوذ مثل فلفل دارچینی وزنجبیل وادویه
مقویه عضو مثل سنبل وسلیخه وبهمن وسنبل وتخم قطونا ودکل سرخ وصندل ومصطکی و
وبسفایج بعید وادویه مسکنه او جاع وحافظ ادویه حصویه در کلیه چون تخم کتان و
فندق وتخم خطمی وصمغ عربی ونشاسته وصمغ خونجس مقتضای مزاج با آن ممزوج
سازند ودر وقت هیجان وجع اگر دم غالب بود علاج آن بفصد کنند واستعمال حقنه لینه
وحبوب ودهان اگر طبیعة یابس بود واستحمام وبنشستن در آب زن مطبوخ از بابونه وشبت وخطمی
واکلیل الملک ومرزنجوش وکرفس وکرنب نبطیه وحلبه وقرطم وبسپایج وتنان وخطمی وبنفشه
وبرگ خرم ونخود سیاه وتخم خیار وتخم خربزه وتخم کدو از آب زن مدهون قطن یا دهن بان محلل مثل
روغن شبت وبابونه وزنبق وحسک ونرگس وخیری واگر وجع شدید بود ومریض بی طاقت
تلوینا خوش شود اگر ریح کلیه با ریح در امعا سبب باشد بیرون زیادتی الم گردد بعد از آن معرق آن
علامات ادویه کاسر ریح مثل بذر ابخرتخم کرفس وانیسون ونانخواه وکرویا وشونیز وماء
العسل بخورند یا ضماد سازند با ورقه استعمال کنند واگر حصاة در مجاری بایستد حقنه

معمول از لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بزرکتان و حلبه با روغن قرطم استعمال
نمایند و روغن بادام با مغز خیار چنبر بنوشند و محجمه را باسفل حصاة نهند و بمکند تا
حصاة ابدان موضع منجذب شود و بعضی آن را متحدر کرده اند و اکر در مجاری قضیب
بماند قضیب را در آب کرم نهند و لعابات و ادهان بدان بمالند و در احلیل بچکانند
تا بیرون آید و روغن حب الخضرا با نخود آب جوشیده و حلوا ساخته کرده را پاک
سازند و بادام تلخ با اسفنج سنک را بریزاند و تخم خربزه و خیار و انکور سفید و انجیر نیز سپید
و شکر و کبر و [illegible] بدهند و شراب سفید و معجون حجر الیهود و حصاة را نافع بود
و نوشیدن پنج درم بوره ارمنی با عسل سرشته با آب ترب در سه روز حصاة را بیرون آورد
و ده درم سرکین کبوتر با سرکین خروس از جهت بزرک و از جهت کوچک نیز ده درم با مساوی
آن نبات کرده و مثانه را از سنک و ریک پاک سازند و اکر طفل را [illegible] اضافه آن کنند و
با طبیخ [illegible] اسرع و انفع بود و کفته اند که اکر [illegible] طفل کوفته را [illegible]
سازند و [illegible] بنوشانند کرده و مثانه از سنک پاک شود و [illegible] را بکیقا [illegible]
سفید شامی و سوخته باد و اند و [illegible] آب کرم سنک را بریزاند و با بول بیرون آورد و [illegible]
مقدار یک [illegible] بنوشانند کرده و در وقت سکون وجع با آب کرم [illegible] کند و آن
چنان باید که بیش [illegible] اول [illegible] کنند و چون اول [illegible] بریزند
و چون [illegible] در نظر [illegible] سکین کنند تا [illegible] شود و بعد از آن فصد و فصد سازند
[illegible] و بیرون آورند و [illegible] کنند و در وقت حاجت
استعمال کنند و کفته اند که خوردن [illegible] کرده و مثانه بیرون آید حصاة را نافع بود
و جالینوس کفته که [illegible] که در دست صاحب حصاة [illegible] آهن بود و در پای او
موزه که مسمار آهن داشته باشد که حصاة را [illegible] منقطع کرداند تا بیرون آید
و بعد از آن متولد نشود و دوای که سنک را کرده بیرون آورد تخم خربزه [illegible] تخم کرفس
[illegible] تخم [illegible] مغز بادام تلخ مساوی شربتی دو درم با طبیخ [illegible]
دوای که سنک کرده و مثانه بریزاند و همچو کل بیرون آورد [illegible] خاکستر [illegible]
پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد و حجر الیهود مساوی شربتی یک ملعقه با شراب
کهنه دوای دیکر جامع حب بلسان [illegible] حجر اسفنج تخم خیارین باید و خشک

مساوی کوفته و بیخته شربتی هر روز یک ملعقه با چهار اوقیه شراب صفت دوای دیکر
حب بلسان و حب البان و حب القلت و سنک اسفنج و مغز تخم خربزه مساوی شربتی
یک ملعقه با شراب صفت دوای دیکر مغز تخم خیار تخم کرفس انیسون تخم کرفس کوهی
سنبل و دارچینی حب القلت از هر یک یک درم عاقرقرحا و تخم [illegible] از
هر یک چهار درم شربتی یک مثقال با سکنجبین و آب نخود شیاه صفت دوای دیکر که حصاة
با حرارت مزاج را نافع باشد تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم
کرفس و بادیان و انیسون از هر یک سه درم حب الخلیج چهار درم کوفته و بیخته شربتی سه درم
با سکنجبین ساده یا بزوری و علاج رمل کلیه مثل علاج حصاة است لیکن در رمل فقاحات
آن ادویه حاره و مفتتات قوی استعمال نباید کرد والله الشافی باب هشتم در حصاة مثانه
اسباب تولد حصاة مثانه مثل اسباب تولد حصاة کلیه است علامتش وجع در موضع مثانه
و نواحی آن و حکه قضیب [illegible] آن اکثر اوقات و عسر و احتباس بول و بیاض [illegible] آن و
نقل رمل با بول بیرون آید و بیاض رجیع معقدات و فرق میان حصاة کلیه و مثانه آنست
که حصاة مثانه [illegible] بود و حصاة کلیه صغیر و بطی [illegible] و وجع حصاة مثانه همچو وجع حصاة
کلیه باشد مکر اکر سنک در مجرای بول افتد و سبب احتباس بول وجع شدید حادث
کردد و صاحب حصاة مثانه اکثر اوقات دست در قضیب نالیدن بود و هر کاه که از بول کردن
فارغ شود باز خواهد که بول کند در ساعت و حصاة مثانه اکثر اطفال و صبیان را عارض شود
خصوصا صبی که معده و جکرش کرم باشد و حصاة کلیه پیران و کهول را و حصاة مثانه
احیانا ایشان را عارض میکردد و از امراض متوارثه است و بدانکه حصاة مخصوص بکلیه و مثانه
نیست بلکه جمهور حکما قدما متفق اند بر اینکه تولد آن در هر جا ممکن که در آن رطوبت غلیظه باشد
مثل کلیه و مثانه و حالبین و امعاء و قولون و کبد و در معده و مفاصل بشرط وجود فاعل باشد
و علاج حصاة مثانه مثل علاج حصاة کلیه است لیکن به سبب بعد عضو و بعد آن
و عظم حصاة علاجش با ادویه قوی باید کرد مثل رماد العقارب و رماد الزجاج و سنک
اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد و سرکین
کبوتر و سرکین خروس و خراطین مجففه و روغن عقرب خاصه بقطر آن در احلیل و بعضی خوردن
نیس [illegible] ذبح کردن او در حمام و بخار مریض بغایت نافع بود و از مرکبات نافع تریاق

[illegible]

کیرات مثل بدیطوس و محزنیا و اثاناسیا و معجون عقرب صفت دوای قوی که سنگ
کرده و مثانه را نافع باشد تخم خربزه الکینه سوخته نانخواه هندی مساوی بر آب تخم خربزه بنوشند
صفت دوای دیگر جامع که سنگ و سرکین کبوتر از هریک یک درم حنا فی مجفف نیم دانگ
کوفته و بیخته با شراب کاهو ناصر بود صفت معجون قوی نظر اساليون فلفل ابیض و اسود
از هریک سه درم تخم حنیبا و سنبل و سلیخه و دارچینی و حب و اثار از هریک
چهار درم جندبیدستر و تفاح اذخر حب بلسان از هریک ده درم کوفته و بیخته بعسل
صاف معجون سازند شربتی یک درم و اگر سنگ صلب و بزرگ بود با وسائل این معالجات
منفعت نکند عمل مثانه باید کافتند و بیرون آورند لیکن در این معالجه مخاطره است
باب نهم در ورم مثانه اگر ورم که عارض مثانه شود خار دموی یا صفراوی بود و
سبب آن یا حصاة که بواسطه حدت و جمع مواد خاره منفجر آن موضع شده باشد یا زخم
و آسیب که رسد علامت وجع شدید با تب در عانه و احتباس بول و قی صفراوی و برودت
اطراف و حمرة عین و صداع [illegible] و نادیه و قاعده و حمی حاده محرقه و هذیان و عطش و سواد
لسان و انتفاخ عانه است و گاه باشد که حمرة در خارج عانه ظاهر گردد و باشد که
احتباس غایط بود علاج فصد باسلیق است و نوشیدن ماء الشعیر با شراب خشخاش یا شراب
بنفشه و تقطیر لعاب بزر قطونا و شیر زنان در احلیل و تدهین عانه بروغن بنفشه و استعمال
حقنه معمول از حلبه و خطمی و تخم کتان و بزر قطونا و روغن بنفشه و مانند آن و آبزن کردن
ادویه بارده و لینه مثل بنفشه و خبازی و خطمی و جوشاندن باشد و ضماد مرکب از گشنیز
مقشر و نان سفید و شیر و روغن بابونه و روغن بنفشه یا از ثعلم پخته و برگ کرنب و بابونه
و بعد از آن بنفشه و خطمی و برگ کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج با موم سفید و روغن گشنیز
و باید که ضماد از ادویه بارده قابضه نباشد تا ماده [illegible] و سبب [illegible] عصبیه عضو متحجر و
متصلب گردد و بعد از منتهی گفته‌اند [illegible] ادویه کردن انداز تحلیلی باشد
مثل بابونه و تخم کتان و مانند آن با ادویه ضماد کنند [illegible] تقویت محللات
مواظبت نمایند تا ورم متحلل گردد و اگر با تنها تحلیل نیابد و جمع شود و وجع زیاده گردد
اول منضجات استعمال نمایند پس مفجرات پس مدرات پس ملینات و مدلات چنانچه در اورام
کلیه گفته شد و گاه باشد که در مثانه ورم بارد صلب حادث شود و اگر تحدث آن

خ ل

ماده ل

بعد از ورم

بعد از ورم حار یا بعد از ضربه و سقطه بود علامت دشواری خروج بول و غایط و ثقل
در مثانه و عانه و ضعف در شهوت و احساس وجع اگر عظیم بود علاج نوشیدن
ادویه حاره مثل طبیخ تخم خیارین و هلیون و انیسون و بادیان و شاه بلوط و خار چینه
و روغن بادام و نشستن در آبزن کردن ادویه محلله لینه مثل بابونه و اکلیل الملک و
تخم کتان و حلبه و خطمی و بادیان و شاه و خار چینه باشد و تضمید ادویه مذکوره
بر مثانه و تدهین با دهان محلله مثل روغن زنبق و روغن حنا و روغن نرگس و روغن بابونه
با بسفرغ و شبرم و تقطیر ادهان مذکوره در مجرای قضیب نافع باشد باب دهم
در قرحه و جرب مثانه سبب قروح مثانه یا صحبت اخلاط مراری یا از حصاة یا انفجار ورم
در آن علامت حرقت و [illegible] بول و خروج مده و اجسام شبیه بصفایح و نخاله است
و علاج اولا نوشیدن منقیات قرحه مثل ماء العسل با شیره تخم خیارین با قند پس
ملحمات قروح مثل قرص کهربا و قرص طباشیر با شراب خشخاش و اگر وجع شدید بود قرص
خشخاش یا قرص کاکنج با شراب بنفشه یا شراب خشخاش بنوشند و شیاف ابیض افیونی با شیر
دختران در احلیل قطور سازند و اگر جرب مثانه بود ماء العسل با لعاب تخم مرو بنوشند
و اگر در آن خاکستر چوب انجیر یا خاکستر [illegible] پخته باشند ضماد کرده در احلیل
چکانند و اغذیه معروفه حنته الکبوس مثل مرغ [illegible] شده و تخم مرغ نیم برشته و شراب
و [illegible] ماء الشعیر با [illegible] و [illegible] طعام [illegible]
و [illegible] الحلاوه و از کثرت شرب آب و مانند ریاضت و حرکات قویه احتراز نماید باشد
و سبب جرب مثانه فضله مالحه یا بورقیه است که احداث شود متقرح کرده باشد علامت
حرقت بول و وجع شدید با حکه [illegible] و گاه باشد که از آن
خون روان گردد و باشد که علی الدوام رطوبات مده سایل بود علاج استعمال تبریدات
مثل لعاب بهدانه و بزر قطونا با روغن بادام و [illegible] و صمغ عربی و کثیرا با شراب
خشخاش و غیره و اغذیه معروفه مذکوره و مرهم که پخته مرغ و تقطیر لعاب بهدانه و بزر قطونا
با شیر زنان در احلیل باب یازدهم در جمود دم در مثانه علامت آن حسوة بول و دم
یا ضربه و سقطه بر مثانه و جمود کرب در اطراف و غشیان و صفرت لون و صغر نبض و سقوط
و عرق بارد است و گاه باشد که با آن [illegible] باشد علاج نوشیدن سکنجبین عنصلی تنها

باقلی خاکستر چوب انجیر است یا بعد از آنکه مایه خرگوش با آب تخم سیاه یا با آب حماض
یا با طبیخ شبت و بابونه یا طبیخ ادویه مقطعه مثل حاشا و بنج آسف و تخم کرفس و سداب
و بزر و تخم ترب با سکنجبین عنصلی و چکانیدن مایه خرگوش با آبی که خاکستر چوب تاک
یا چوب انجیر در هاون ریخته باشند در احلیل و نشستن در آبی که در آن ادویه محلله ملطفه
مثل اکلیل الملک و حاشا و اذخر و انجدان و بابونه و فودنج و سداب و امثال این جوشانیده
باشند و اگر این معالجات کافی نباشد مدرات و مفتتات حصاة استعمال نمایند و
غذا نخود آب با جوز مغز و دارچینی و شبت صفت ضمادی نافع مجرب حب الغار و شبت
و حماما و اکلیل الملک و آرد نخود سیاه و بابونه از هر یک ده درم دو تو تخم ترب و تخم کرفس
بستانی و کوهی از هر یک هفت درم با آب کرنب و روغن سوسن ضماد سازند صفت
دوایی نافع [illegible] و حماما و ابهل و اشق و حلتیت مساوی حب ساخته شربتی یک مثقال
با ماء الاصول و معجون سنجرنیا و امروسیا و دواء الکرکم درین باب بغایت نافع باشد و الله اعلم
باب دوازدهم در وجع مثانه سبب آن یا ریاحست یا سوء المزاج یا قرحه یا جرب
یا حصاة و تجذب آن بر ریاحست حدوث آن از اغذیه نفاخه یا کثرت رطوبت بود با ضعف در مثانه
که قادر بر نضج و تحلیل آن نباشد علامتش تمدد و ثقل است خاصه که منتقل شود علاجش
نوشیدن ماء الاصول با روغن بید انجیر و نهادن ضماد بادهان حاره محلله مثل روغن زنبق
و روغن سوسن و روغن سداب با جند بیدستر و مسک و غالیه و حلتیت و امثال آن و تکمید
بسداب و فودنج و شبت و حلبه و جند بیدستر و تقطیر روغن سداب با مسک یا روغن زنبق
یا غالیه در احلیل و اجتناب از منفخات و [illegible] و هضم و اگر سبب آن سوء المزاج است
یا سوء المزاج حار بود که عارض مثانه شده باشد از کثرت تناول مدرات و اشیاء حاره علامتش
وجع و لهیب در موضع مثانه و عطش است و علاجش نوشیدن اشربه بارده لینه مثل شراب
بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم خرفه و خیارین و تخم کدو و تخم کاهو و تخم کاسنی و تضمید
عانه با ضماد بارده مثل صندل و نیلوفر و آرد جو و عنب الثعلب با آب کاسنی و تدهین با دهان
بارده مثل روغن کدو و بنفشه و بادام و تقطیر ادهان مذکوره در احلیل و یا سوء المزاج بارد
بود علامتش آنکه بعد از نوشیدن اشربه بارده یا ادویه بارده مثل کافور یا بعد از هبوب
ریاح بارده عارض شده باشد و علاجش نوشیدن مدرات حاره است مثل طبیخ بادیان

در آن

و کرفس

و کرفس و فودنج و انیسون و تخم کدو و سداب با شراب دینار و تضمید با ادویه سخنه مثل
سداب و بزر و بنج آسف و شبت و فودنج با حلتیت و جند بیدستر و تجنب سبب آن و هم یا
قرحه یا جرب مثانه یا حصاة معالجات هر یک مذکور شد باب سیزدهم
در حرقة البول سبب آن یا زیادتی حدت و مجاری بول است علامتش سوزش بول و خروج با اشیاء
حاره است علاجش در باب قروح کلیه و مثانه مذکور شد و یا حدت بول بسبب حرارت
مزاج و مخالطه صفرا است علامتش علامات حرارت مزاج و حمرة یا صفرة [illegible]
مزاج و تقدم ماکولات و مشروبات حاره است و علاجش [illegible] صفرا
و نوشیدن لعاب بزرقطونا با شراب خشخاش و بنادق البزور با شراب بنفشه و چکانیدن
لعاب تخم مرو و عنب [illegible] بزرقطونا و لعاب بهدانه و کتیرا و اغذیه مبرده مرطبه مثل ماء الشعیر
با شیره بادام یا خرفه و بعد با کدو با اسفاناخ و اجتناب از اطعمه مالحه و حامضه و حریفه
و شدید الحلاوه و از تعب و جماع و یا بعد آن رطوبت لزجه که [illegible] است در مجاری آن
تعدیل حدت بول بسبب کثرت جماع و تناول مدرات و اطعمه مالحه و [illegible] علاجش ترویج
دم [illegible] و تقدم اسباب مذکوره است و علاجش ترطیب بدن و تناول اغذیه مرطبه مثل
نیم برشت تخم مرغ و ماء الجبن و نخود آب و حلیم کدو و با اجاص مغز و زیره و کدو و اسفاناخ
و ترک جماع و مجففات و تقطیر لعاب تخم بهدانه با صمغ عربی [illegible] داب در سفیده
تخم مرغ یا شیاف ابیض [illegible] با شیر زنان در احلیل والله اعلم باب چهاردهم
در احتباس بول سبب [illegible] آن یا در مثانه است یا در مجاری بول یا در آلتی که عضلات
[illegible] یا در عضوی دیگر که شارک مجاری مثانه بود آنچه در مثانه است یا بسبب
یا حصاة یا جمود دم یا ریح غلیظ مجتمع و علامات و معالجه هر یک مذکور شد و یا بسبب
طول احتباس بول بر [illegible] بواسطه امری که مریض را حادث شود از کثرت شغل یا نشستن
در مجلسی که برخاستن دشوار باشد یا [illegible] آنکه بدان سبب مثانه منتفخ و ممتد گردد و قوت
دافعه از دفع بول ضعیف و عاجز شود علامتش آنکه بعد از امری از امور مذکوره عارض
شود و علاجش استعمال آبزنات مرخیه لینه است معمول از تخم کتان و حلبه و قطمی و بابونه
و خطمی یا آبزن [illegible] دست بر مثانه و تدهین با دهان قابضه مقویه مثل روغن گل و
روغن زعفران و حنا و [illegible] البزور و [illegible] و مغز حب الخضرا و مغز

تخم خربزه با قند و بعضا نخود آب با شیره فرطم و جوا مزغ با دارچینی و منیره و کرفس و یا
سبب ضربه یا فقره یعنی مثانه بود که احداث ورم کند و مقاد و بدفع نباشد علاجش تضمید
با بلیوق است با ضافه و مثله غذا یکه و تقلیل شرب آب و مدرات و تدهین با ادهان
قابضه مقوی و تضمید مثانه بخطمی و سرکه و شبت کنند تا ورم باز نجه و حمام و نشستن
در آبزنات و جهد کردن کرده انجا بول کند و امثاله مجاری بول است یا بسبب نم نابت
ندان علاجش آنست که بعد از اندمال القروح خابت کرده و این نوع مانع تمام بول نشود
و این سبب کرده ما فوق مثانه است مثل ظهر و خلاء مثانه و حلل یا آفت و اکرهه با تحت
اوست مثل مثانه و بعضا و جمع شدید مقعد و مقعد و صلابت مثانه از ادرار است و
علاجش اکر بعد مجری تضیب بود توسیع مجری است با آلتی که آنرا اقاناطیر کویند و اکر
در مجرا بینست که مثانه است علاجش بعد ساختمان طلیبن بر آبزنات مع ادرار بابونه
و بنفشه و حظمی و خطمی و بدن بیکرنب و بسیا و نشان تخم کتان و ضمادات ملینه مرکبه
از آرد حلبه و خبازی و بنفشه و بابونه و اکلیل الملک با آب کرنب و بعض حلبه و یا بسبب
خلط لزجست که در مجراهی که … مثانه بر عضب برآید چسبیده باشد و علامات …
کرده علاجش تقدم تناول الاطعمه غلیظه لزجه و تقدم راحت و آسایش و احتباس بول دید
و خروج خلط خام … بول و عدم علامات حصاة و عدم ورم در مثانه است
و علاجش نوشیدن معدات … مثل فطراسالیون و انیسون و فقوع و عرقون و حماما
و سیسالیون و فطفقیع و شبت یا آب ترب یا آب نخود سیاه یا آب جنطیانا و عصاره …
کرفس و دانا … و نشستن در آبزن کرده ان مرزنجوش و عروق الغافث و بابونه و اکلیل
الملک و شبت و حلبه و کرفس و عرعر و امثال اینها باشد و تدهین با ادهان حاره مثل
روغن خیار … شبت و سوسن و نعزن و تقطیر ترکیب کوتیر … با سرکه … میاه
و طبیخ شبت در احلیل و یا بسبب خلط حارات که … باشد و احداث
لذع در مجاری بول کرده و این نوع موجب عسر و تقطیر … احتباس علامتش تقدم
تدبیر مسخن و حرقت یا صفرت بول و حرقت در … احلیل و وجع شدید در وقت خروج
بول است و علاجش نوشیدن اشربه و لعابات و ادهان بارده مثل شراب بنفشه و خشخاش
و عناب و لعاب بذر قطونا و بهدانه و تخم کدو و روغن بنفشه و بادام و کدو و اجتناب از

مسخنات

مسخنات و مدرات و یا بسبب قروح مجاری بول است که هر گاه بول بدانجا رسد
درد کند و مریض در وقت تقاضای بول کردن بواسطه هرب از الم عصر مثانه بعضلا
بطن نکند لیکن اکر جهد نماید تصبر کند بول از مجرای طبیعی بیرون آید و در این نوع نیز عسر
یا تقطیر بود علاجش علاج قروح مثانه است و تقطیر مخدرات مثل افیون یا معز …
در احلیل و یا بسبب حرارت شدید است که موجب فنای رطوبات و مستلزم قبض و
جفاف مجاری بول کردد چنانچه در حمیات محرقه واقع میشود علامتش حدت بول و التهاب
و انتفاع به رطبات و اکثر بول قلیل بیرون نیاید و کثیر بواسطه ترطیب و توسیع مجاری
با سانی بیرون آید و علاجش استعمال مرطبات مثل لعاب بذر قطونا و بهدانه با شراب بنفشه
و روغن کل و شیر و ماء الشعیر با شیره بادام و اسفاناخ و کدو در آبزنات و ادهان مرطبه
مثل روغن بنفشه و کدو یا روغن بابونه و شبت و آنچه در آلت یا بسبب استرخاء عضله
عاصره مثانه است و علامتش آن است که چون دست بر مثانه مریض نهند بول بسهولت
بیرون آید لیکن جمیع جوانب مثانه منعصر نشود و بول بقوه بیرون نیاید و علاجش نوشیدن
معاجین حاره است مثل متردیطوس و انقردیا و دواء الکرکم و امثال اینها و تدهین
مثانه با دهان حاره مثل روغن ناردین و قسط و سذاب و بید انجیر و سوسن با جند
بیدستر و فرفیون و یا بسبب تشنج عضله مثانه و مجاری بول است بواسطه امتلاء بلغم
با عصاب و یا اطبات آن علامتش علامات تشنج است و علاجش همان علاج و آنچه در
فوت سبب آن ضعف قوه حساسه مثانه است که احساس لذع و حرقت بول نکند علاج
آن تدهین بروغن یاسمین و نرکس و سوسن است و جند بیدستر و مانند آن و استعمال الاضمده متوی
عطره مثل نعناع و شبت و سوسن و اکلیل الملک در مقعد … و یا بسبب مثانه و نوشیدن
تریاق فاروق و مثرودیطوس و تقطیر ادهان مذکوره در احلیل و آنچه در عضو مشارکت
سبب آن … الاعضاء کلیه با ورم مقعد و امعاء و رحم و … و مانند آن است که …
ضغط مجرای بول … علاج آن علاج اعضاء مذکوره است و … بدین
و زعفران و … در احلیل و طلا کردن بسیر و پیاز … و در آکثر انواع احتباس بول
نافعست و احتمال … طرز … بول و کفته اند که اگر … بچه را
بکشند و … مکان … اند … که هنوز کرم باشد و

معبعانه هند تحریک نوع دافعه بول کند و منقطع جمیع مرادات در احلیل است و قوة دافعه بهم
باب پانزدهم در تقطیر البول و آن خالی نیست یا از احتباس یا از استرسال البول و سبب
آن یا حدت بول است که بواسطه لذع و ایذا مثانه اجتماع آن متعذر باشد و سبب الم مجری
ادرار آن بالتمام متعذر و این نوع جوانان را بسبب حرارت بسیار عارض شود علامتش
حرقت و صفرة لون بول و تقدم تناول اغذیه و ادویه حاره و سایر علامات غلبه صفراست
و علاجش نوشیدن اشیاء بارده مثل تخم خربزه و خشخاش و کدو و هندوانه و کاهو
و شیره تخم خرفه و خیارین و شراب خشخاش یا شراب عنوره یا ریباس و ماء الشعیر یا شیره
بادام یا سفاناخ و ماسلف البول بادیه مرکب از طباشیر و کتیرا خشک و تخم خماض و گل
ارمنی نصف کلنار و صمغ عربی با آب کاهو یا صمغ جرم مثانه و معده مزاج
اوست که بواسطه آن قوة ماسکه ضعیف گردد و فقادره بامساک هر اندک مقدار بول
نباشد تا بسیار از آن جمع شود پس مدان گردد و یا دافعه ضعیف شود و متمکن به دفع آن نباشد
مگر اندک اندک علامتش بیاض لون بول و تقدم تدبیر بارد و عدم حرقت و عطش و خروج
بول اندک اندک بود و علاجش تناول معجونات حاره مثل مثرودیطوس و اطریفل کبیر و
جوارش کندر و سنجر یا که مخلوط بر بعضی قوابض مثل حب البلوط و حب الآس باشد صفت
نعاینی نافع حب البلوط دو جزو گوکهرو از هر یک یکدرم مغز جوز ده درم سعد سه درم
بعسل معجون ساخته شربتی یک مثقال صفت معجون قوی هلیله سیاه و کابلی و صندل از هر یک
پنج درم و مرجند بیستراز هر یک یکدرم مغز کهربا و صندل از هر یک ده درم بعسل معجون
سازند و هر روز یک مثقال تناول نمایند صفت معجون دیگر مجرب هلیله کابلی بریان کرده و
سه درم همس سرخ و قرنفل از هر یک یکدرم و نیم حب الآس و بوزیدان مرسنده از هر یک
یکدرم راسن و حب المحلب از هر یک شش درم بعسل آمله معجون سازند شربتی سه درم و نوشیدن
ابحیر خشک و مویز و مغز جوز و صبر و ماسلف البول خاره و مسلسل انکند بلوط و سعد و
خولنجان و قرنفل و جلنار و حب الآس نافع باشد و گاه باشد که از اسباب عسر بول مثل
ورم و حصاة و رطوبت لزج و غیر آن تقطیر حادث گردد و علامتش عسر با تقطیر بود و علاجش
علاج عسر البول چنانچه مذکور شد والله الشافی باب شانزدهم در سلس البول و
بول در فراش سلس البول خروج بول است بی ارادت و سبب آن یا افراط برودت مثانه و استرخاء

عضلات محیط اوست بسبب کثرت رطوبت علامتش بیاض بول و عدم حرقت و سایر
علامات سوء المزاج بارد است و علاجش فی نوشیدن اطریفل کبیر و معجونی که اجزا
آن را بیان کرده و بعضی که و حب ساخته باشند و جوارش کندر و کمونی که اجزاء آن را یاد
صالحه کرده باشد و ادویه حاره تا بعضی مثل کندر و سعد و خولنجان و غیره مخلوط
بمخففات مثل بلوط و حب الآس و گلنار و تمریخ با دهان حاره با مسک و
جند بیدستر و اجتناب از شرب آب سرد و شراب و لبنیات و فواکه رطبه و اغذیه
بارده و اقتصار بر اغذیه مجففه مثل مطنجن و کباب و قلیه با دارچینی و خولنجان و زیره
یا حرارت مفرط است که آب بسیار را بشدت جذب کند و مجاری را فراخ سازد علامتش عطش و
حرارت مزاج و صبغ نارنده و صفرة یا فتن از سخونات و علاجش نوشیدن اقراص
بارده خاصه بعد از مخففه انطباشیر و گلنار و گل ارمنی و تخم خرفه و کاهو صفت قرص
کزانافع گلسرخ و کتیرا خشک و گل ارمنی از هر یک پنج درم طباشیر ده درم تخم کاسنی
و تخم خرفه از هر یک پانزده درم گلنار یکدرم کافور پنج درم صمغ عربی ده درم با آب انار
ترش اقراص سازند و سبب بول در فراش استرخاء عضله مثانه است بسبب کثرت رطوبة
و استغراق در نوم معین بر آن باشد و علاجش علاج نوع اول سلس البول است
و دماغ و کلیه خرگوش با شراب بمقدار اندک حجر خروس سوخته و کوفته با آب گرم
بیاشامند و دیر ملازم نافع بود صفت نعاینی نافع بلوط در سرکه خیسانیده چهار درم کندر سفید
حب الآس هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک سه درم سعد پنج درم بعسل معجون سازند
شربتی یک مثقال صفت نعاینی دیگر زیره کرمانی کندر حب الآس سائیده کوفته و بیخته
هر صباح دو درم خورند و باید که پیش از خواب بول کنند و معده از طعام و آب خالی
دارند و کاه کاه حوالی را بروغن گرم تدهین نمایند باب هفدهم در ذیابیطس و آن
آنست که چون آب بیاشامند و در اندک زمانی از مخرج بول بیرون آید بی تغییری و سبب
آن افراط سوء المزاج حار کلیه است که مانند آب از مقدار طبیعی از کبد جذب کند
و سبب ضعف ماسکه آن آب را نگاه ندارد کلیه بقوی شروع کرده دفع نماید که باز آب را
بسوی جذب نماید و بواسطه بقاء حرارت در کلیه لایزال الجذب و الدفع بود لهذا این
مرض را دولاب گویند علامتش شدت عطش و عدم حمرة است و بول بعد تناول دایم شبیه

باب بی‌حرقتی و عدم قلت بر عطش آن و علاجش تلیین طبیعت است و تعریق و تبرید و
ترطیب بقوله و فواکه و اشربه و حبوب بارده و غیر بارده مثل کاهو و خشخاش و شراب عنّاب
و حماض و سبب سیب و ریباس و گلاب و دوغ ترش سرد کرده و فقاع معمول از آرد جو و قرص
کافور و قرص طباشیر و آب کدو و قرص باینطور و تسکین عطش با ساک مصل و سماق
و انار و ریباس و اسپغول و حقنه بادهان و حقنه آب سیاه ورق کردن و تضمید
قطن با صندل بارده و مغز اتصندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو و عدس و آب
کاهو و برگ بید کافور و بنفشه و نیلوفر و گل و صندل و نشستن در آب سرد و مسکن ساختن
در هوای بارد رطب و استلقا بر ریاحین بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل بید و شکوفه بید و سبب
و برگ بید و اطعمه و اغذیه بارده و قابضه مثل مزوره غوره و انار و سماق و ماهی تازه و با جو
و اجتناب از بعض اطعمه و ادویه و عدسات و کثرت اندکی سعد و بعضی دلیک شبانه نقند سرکه
حیات و ماست مانند نباتات نافع بود و گاه باشد که با بنطوان بعده مستولی بر جمیع بدن
یا بر کلیه خاصه از شرب آب سرد و سرما بعضی عارض شود لیکن نادر الوقوع بود علامتش
عدم علامات حرارت است الا عطش که این نوع بیشتر از عطش بود و علاجش تنقیه بدن
بقی و حقنه لینه و تسخین بدن بکمادات و بخورات و حمام خاص و ماء الذکی و نوشیدن شراب ریحانی
و مثرودیطوس و امثال آن و تدهین صلب بادهان مقویه مثل روغن قسط با جندبیدستر و
عاقرقرحا **باب** هیجان و حبس الدم سبب آن یا انفتاح و انشقاق عروق کلیه است
یا ضعف کلیه یا ضعف کبد یا تاکل عروق از اعضای بول یا بحران انفتاح و انشقاق است
علامتش آنست که خون صاف یا خالص بی‌وجع دفعه آید و با آن وجع نباشد و حدوث آن بعد
از ضربه یا سقطه یا عقب تناول اطعمه حریفه یا ادویه حاره سمیه بود و گاه باشد که خروج دم از کلیه
با ادرار بود و قبل از آمدن خون الم در حوالی قطن پیدا شود و چون بعد وقت دود خون بیرون آید
ساکن گردد و علاجش فصد باسلیق است و بستن اطراف و سکون و راحت و نوشیدن از اقراص
نفث الدم و قرص کهربا با شراب حب الآس و تناول اغذیه قابضه مثل ماهی تازه و با جو و سکه
و با بوده و قدری ماء بید عفص با دام و شیر و برنج و تخم مرغ نیم بخته و تضمید موضع ضربه به گل
ارمنی و اقاقیا و صبر و حضض و اجتناب از سواری و پیاده رفتن و بیان حرکات قوی و جماع
و از تناول اطعمه حریفه و حاده و حلوی و شدید الحموضه و از حمام و حمل اشیاء ثقیله صفت قرص

حسنیّ

کرنافس خشخاش و گل مختوم و کهربا و عصاره لحیة التیس و صمغ عربی سیاه و کهربا
ساودی آب ... قرص نان ند شربتی دو مثقال و با بحران ضعف کلیه است علامتش آنست
که غسالهٔ مایل بسیاهی غلیظ و متن باشد و با بحران ضعف کبد است غساله مایل بحمره رقیق
بود اشبه بود علاجش هر یعنی که گذشت و با بحران از تاکل عروق اعضای بول بعید علامتش
آنست که بعد از خروج بود و اندک اندک آید و با آن ریم و متن باشد و وجع شدید بود علاجش
علاج قروح کلیه و مثانه است مقاله هشتم در امراض اعضای تناسل مشتمل بر ده باب است
باب اول در نقصان باه سبب آن یا ضعف شهوت یا استرخاء آلت یا ضعف نعوظ سبب
آن یا ضعف بدن یا قلت غذا است یا قلت منی یا دوام ترک جماع و نسیان نفس از آن یا قلت اهتمام
طبیعت بتولید منی یا لاغری وهمی با ضعف قلب یا ضعف معده یا کبد یا ضعف دماغ یا ضعف
کلیه علاجش سبب آن ضعف بدن و قلت غذا است علامتش لاغری و ضعف قوی و صفرت لون است
و علاجش تقویه بدن بشراب ریحانی و اشربه مقویه و اطعمه باهیه کثیرة الغذا و تناول مغز
بادام و چلغوزه و پسته و نارجیل و حبة الخضرا و استعمال ادویه معتدله و حمام بعد از غذا
و حمام معتدل و خواب طبیعی و طرب و لهو و لعب و ترک جماع مدتی مدید و اگر سبب آن
قلت منی بود حدوث آن یا از یبوست آلات منی بود علامتش غلظت منی و انتفاع بحمام مرطب
و دخول در آب و کثرت غذای رطب و علاجش تناول اشربه و فواکه و اغذیه مرطبه و روغن
الترنجبین و یا از برودت آلات منی علامتش جمود منی و عسر خروج آن و انتفاع بجمیع مسخنات
مثل جوع و حرکات معتدله و ادویه مسخنه و علاجش تناول زنجبیل مربی و عروق تقاقل
و معجون فلاسفه و لبوب و معجون جوزی و معجون بلادر و مثرودیطوس و معجون سنقنقور و استعمال
حقنه معمول از طبیخ حنظل و زنجبیل و بیخ و روغن جوز و مساکات حاده مرکب از مغز بیضه و بالنه
و قند و عاقرقرحا و مسک یا از حرارت آلات منی و علامتش غلظت منی و سهولت خروج
آن و سرعت انزال و انتفاع بمبردات و علاجش تبرید به سبلی لیمو و تخم خرفه و دوغ گاو
و آش زرشک یا کوفته بزغاله یا خروس بچه و یا از رطوبت آلات منی علامتش رقت منی
و سیلان و غلظت قاعده است و علاجش ادویه یابسه مثل اطریفل و اغذیه مجففه
مثل کباب و مطنجنه و قلیه جوانمرغ و ماورد جنگلی و دنبه و صعتر و سداب و اگر سبب آن
دوام ترک جماع و قلت اهتمام طبیعت بتولید منی و هم و عدم اهتمام او بتولید لبن

معطافه علامتش زوال مجامعت مدتی مدید وقلة التفات نفس بوی وعلاجش تناول
ادویه واغذیه باهیه ونظر کردن بسفاد حیوانات واستماع احادیث وحکایات در باب
مجامعت ومطالعه کتب مصنفه در احوال واشکال جماع واستعمال مربخات وادهان باهیه
مثل روغن سوسن وجندبیدستر ونرگس وزنبق با موم وزهره گاو وآنچه سبب آن امور وهمیه است
مثل اینکه در وقت با عدم محبت مجامع یا محبت مفرط او یا احتشام او یا تنفر او یا خوف از
نجوم یا توهم آنکه مبادا اگر در آن وقت منتشر نشود یا نقصان کند او را سحر کرده اند در جولیه
الوقت علاجش دفع آن از راه انکار متصورات واوهام فاسده است از نفس وآنچه سبب
آن ضعف قلب است یا بسبب غم بسیار وجوع مفرط وطول مرض وسایر محللات روح و
حرارت غریزی باشد علامتش قلت انتشار وضعف وانکسار نبض ونقصان حرارت جمیع بدنست
وعلاجش تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه ودواء المسک ویا بسبب حرارت خارج از اعتدال
علامتش عطش وخفقانست وعلاجش تعدیل مزاج وتقویت قلب بمفرحات یاقوتیه بارده
وآنچه سبب آن ضعف معده است یا ضعف کبد علامتش قلت شهوت طعام وقلة هضم
وسایر علامات ضعف معده وکبد است وعلاجش تقویت معده وکبد واصلاح مزاج آنها
بحسب مقتضای طبیعت وآنچه سبب آن ضعف دماغ است علامتش کندی حواس وبطوء حرکات
وعلاجش تقویت دماغ بمعاجین مناسبه ومشمومات طیبه وسعوطات مرطبه واطلیه موافقه
دماغ چنانچه مذکور شد وآنچه سبب آن ضعف کلیه است علامات وعلاجش مذکور شد
واما استرخاء آلت حدوث آن یا از ضعف بدنست یا از زوال مجامعت یا قلة نفخ در اسافل
بدن یا برودت اعصاب قضیب آنچه از ضعف بدنست علامات وعلاجش مذکور شد و
آنچه از زوال مجامعت وتعطیل عضو است از عمل علامتش تغالظ وضمور عضو است چنانچه
بقراط گفته العمل یغلظه والعطلة یذبله وعلاجش مالیدن عضو بروغن وآب گرم نهادن وزفت
بران چسبانیدن وخراطین مجففه طلا کردن وآنچه از قلة نفخ در اسافل بدنست علامتش
قوت بدن وسلامت اعضا وکثرت منی وانتفاع باغذیه منفخه وضعف انتشار وعدم حرارت
نفخات وعلاجش تناول اطعمه منفخه مثل لوبیا ونخود وباقلا وشلغم وگزر وپیاز و
میزتان وانگور وانجیر وهریسه با دارچینی بسیار واجتناب از ادویه بارده وکاسره نفخ
مثل کاهو وکشنیز وبزرقطونا وتخم خرفه ونیلوفر وکافور وسداب وتخم پنجنکشت وغیره و

مرزنکوش

مرزنکوش وحرمل ونوع دیگر وآنچه سبب آن برودت اعصاب قضیب است علامتش کثرت ورقت
منی وسهولت خروج آن وعدم انتشار است وعلاجش اگر مزمن باشد در آب بحر مستقلقی سیح
ولاغر وضعیف الحس بود علاج فالج واسترخاست وتدهین قضیب با دهان حاره مثل
روغن زنبق وروغن سعد وروغن چینیانه واستعمال مربخات معموله از سعد وعاقرقرحا
وبیوزج وحلتیت ومسک وبیان عسل با بیدستر وروغن جندبیدستر ومانکر شد فن جماع با عدد
وبتهوع ضار بقدر دفع فضلات از بدن وتوق شهوت طعام وهضم غذا ووقوع غضب وبدن
وتسکین غضب ودفع ظلمت بصر وصداع وعلاج مالیخولیا وافکار ردیه واکثر امراض سوداویه
ووجع کلیه وورم خصیه ووجع ظهر وخاصره وصرع ومثانه با مراض بلغمیه ومضار جماع
بافراط بعد شهوت حادث صداع است وصرع وسکته ونسیان ووجع عطش وفالج ورعشه
وصفرت لون وسدر وورم جگر ودبیتان واستسقا وخفقان وضیق النفس وسعال وفساد لثه
ونجر وضعف شهوت طعام وورم طحال ووجع ظهر وکلیه ومثانه ووجع مفاصل وقولنج ودیجه
وضعف حواس وبدن وسل ودق وحمیات حاده ومحرقه خصوصا اصحاب ابدان یابسه واصحاب
ضعف قلب ومعده واحشا وعصب او جماع دو کر اصرار سخت وبعد از تخمه واستفراغات
ودر امتلا وجوع وعطش وبعد از حزن وفرح مفرط وغم وغضب وحرکات نفسانیه وبدنیه
ودر شدت گرما وبعد از سهر طویل ودر حمام وبعد از حمام وعقب ریاضت مضرات وجلوس پیش
از وقت جماع ونوشیدن آب سرد عقب آن مضر است وبعد از جماع جایز نیست وحموضات
ومطفیات ومستفرغات ومحللات ریاح عقب جماع مفرط تر به مبردات ومحللات و
کثرت شرب آب یا بعد جماع حایضه وعجوزه وغیر بالغه ومریضه وکریهة اللقا وبکر وجماع کثیر
متواتر مضعف اعضاء جماع بوده وادویه واغذیه باهیه مثل نخود وباقلا ولوبیا وشلغم وجزر و
وکرنب ونعناع وکندنا وهلیون وتخم اسپست وتخم تره وبیخ کنگر وپیاز وکنجد وحب البان
وحب الفلفل وحب الزلم وحب الصنوبر وحبة الخضرا وپسته وفندق ومقرونه ودارچینی و
وبسباسه وخولنجان ولسان العصافیر وبهمنین وتودریین وزنجبیل وقسط حلو وخصیة الثعلب
وشقاقل وزنجبیل وخولنجان وانیسون وعاقرقرحا وبوزیدان وسورنجان ومغاث
وسقنقور وماهی ریان وپایه شتر وقضیب گاو وخلطه شابیح وانجیره وانگور وشراب ونبیذ
ومیزان وروغن عسل وترنجبین وروغن گاو وماهی کوچک وهریسه وبیضه مرغ وگنجشک

و کبوتر و کنجشک مجموع نیم پخته با دارچینی و نمک سعتر و زیره بریخ بخاکینه و نان سپیده
سفید و هریسه و کباب گوشت نقلی و بره و مرغ فربه و کنجشک و کبوتر بچه و بریان و قلیه
دو پیازه و قلیه کرده با دارچینی و نخود و پیاز و شلغم مجموع مقوی و نافع باشند و در معالجات
حلتیت با شراب از جمله مبرهنین عظیم النفعات و احتمال بیناف یعری انتعاظا قویا و
حب القطن و بیربط و روغن نارجیل نافع بود و طلا کردن حلتیت در روغن قسط حل
کرده بر قضیب منعظ و مقوی عزیب است و استعمال بیناف انبجار عجیب النفعات
باب دهم در کثرة شهوة بدانکه کثرة شهوت اگر با قوة بدن و صحت مزاج و قلت
جماع و عدم تضرر از آن باشد مرض نبود و بتدبیر آن مشغول نباید شد و اگر سبب آن
مضرتی باعضاء رئیسه یا اعصاب یا بعز آن برسد معالجه آن واجبست و سبب آن
یا امتلاء بدن و کثرة دم و منیست یا حدت منی یا کثرة رطوبات مهیجه از برای منی یا شود
بحکه حادثه در اوعیه منی یا کثرة نفخ و امجز سبب آن امتلاء بدن و کثرة منی بود علامتش
قوة بدن و حمرة لون و قدرت بر کثرة مباشرة و عظم نبض و کثرة احتلامات و علاجش بضد
آنها از تقلیل غذا و تناول اغذیه قلیله مجوفه مثل مزوره عدسیه و انار و ریباس و
دوغ و اشربه و ادویه بارده مثل شراب عناب و نیلوفر و غوره و انار و کاهو و خیار و کدو و
اسفاناخ و کشنیز و شاهدانه و عدس و [illegible] بطیخ یا طلیه و اضمده بارده [illegible] از صندل کافور
و گلاب و اقاقیا و گل ارمنی و طراثیث و گلنار و آب عدد و خواب کردن بر بستر کتان و برگ
بید و گل نیلوفر صفت دوایی که مقلل منی و قاطع شهوت جماع است تخم خرفه و تخم کاهو و
تخم فنجنگشت و شاهدانه و تخم سداب و کشنیز خشک مساوی با آب [illegible] شربتی سه درم
باید و دو درم آب انار ترش یا آب غوره یا دوغ نافع باشد و امجز سبب آن حدت منیست علامتش
سرعت خروج منی با حرقت و حدوث ضعف بعد از آن و علاجش تناول اشیاء مبرده مرطبه
مثل کدو و خرفه و کاهو و بنفشه و دوغ و استعمال دوای یابس مقلل منی مرکب از
تخم کاهو و بزر البنج و شاهدانه و کشنیز خشک و بلوط و نیلوفر و تخم خرفه و صندلین و سماق
و گلنار و طباشیر و عدس مقشر و گل سرخ و کافور و عنب الثعلب و نشستن در آب سرد
و نشستن [illegible] و امجز سبب آن رطوبات علامتش کثرة [illegible]
و کثرة نفخ است و علاجش اغذیه حاره و ادویه کاسره نفخ مثل کباب [illegible] و صعتر و سداب

و فودنج و کمون و دواء خار مقلل منی مرکب از شونیز و تخم سداب و تخم فنجنگشت و فودنج
و عرزنکوش و امجز سبب آن شوریکه حادث در اوعیه منیست علامتش آنست که جماع
موجب زیادتی شهوة گردد و باشد که بعد از جماع الم حادث گردد و علاجش بضدات
و اسهال ماده حاده صفراویه و تعدیل مزاج بشیره تخم خرفه و خشخاش و لعاب بزر قطونا
با شراب خشخاش و نشستن در آب سرد و مساکن بارده و امجز سبب آن کثرة نفخ است علامتش
کثرة نعوظ و تقدم تناول منفخات و مزاج منفخ سوداویست و علاجش اگر نفخ ریح و نفخ
از قوة حرارة باشد نوشیدن مبردات مثل شیره تخم خرفه و کاهو و کاسنی با شراب نیلوفر
و اگر از ضعف حرارة و کثرة رطوبت بود مجففات محلله ریاح و اگر از کثرة سودا باشد استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون و تقطیر آن باب سیم در کثرة نعوظ بی شهوة و انرا فریسموس
گویند و سبب آن کثرة ریح غلیظست در اعضاء جماع که حدوث آن از رطوبت کثیره
و حرارت قاصره از تحلیل بود علاجش اگر با حرارة و کثرة دم باشد فصد است و تناول
اغذیه و اشربه بارده و استعمال الطلیه و اضمده مبرده مرکبه از گلنار و تخم کاهو و تخم خرفه
و حی العالم و نیلوفر و گل و سایر مقللات منی و نشستن صبح در شرب سرد [illegible]
بروغن سداب و بابونه و استعمال الادویه کاسره نفخ گردد از تحلیل غلیظت [illegible] بسیار
مثل رطوبات متخذ از بابونه و تخم فنجنگشت و اجتناب از اغذیه غلیظه نفاخه و مولده بلغم
و منی و ادویه حاره حریفه و از کثرة نوم بر قفا و از جماع و اندیشه آن و از نظر کردن به محرکات
شهوة باب چهارم در استیلاء منی و مذی و قلت سبب سیلان منی بی ارادة
منیست یلحق آن یا استرخاء اوعیه منی و برودة مزاج و ضعف امساک آن یا فسخ عضله
اوعیه منی یا ضعف کلیه یا کثرة فکر در جماع و امجز سبب آن کثرة منیست بواسطه قلت مباشرة
و کثرة تناول مولدات منی علامتش کثرة خروج منیست در وقت جماع و ضعف و
علاجش استفراغ منی بجماع باعتدال و تقلیل غذا و استعمال دواء مقلل منی بحسب
مقتضای مزاج و امجز سبب آن حدة منیست که بواسطه لذع اوعیه طبیعت محتاج دفع
آن بود علامتش احساس حرارت در وقت خروج و صفرة لون منی و علاجش استعمال
اشربه و ادویه بارده قابضه مثل شراب خشخاش و عناب و کاهو و خرفه و کاسنی و بزر البنج
و امجز سبب آن استرخاء اوعیه منی و برودة مزاج و ضعف امساکست علامتش رقت منی

علاجش

ورنو ولی بی نقوط وساير علامات برودت مزاجست وعلاجش تسخين وتقويت موضع بادويه كه
درآن حرارت باقبض باشد مثل نوخيتين وبهمنين وكموني وفنجوش ودواي مركب از تخم نخجكشت
وفوتنج وسعد وكلنار وتخم سداب وشهدانه وزنجبيل وصعتر وتناول اسفيدباج وقليه وكباب
وتدهين بروغن نرگس وروغن سوسن وروغن قسط وروغن زعفران واگر سبب آن
تشنج عضله او ... باشد كه بعضی موجب سيلان مني گردد علامتش انزال با انعاظات
وعلاجش علاج تشنج وآنچه سبب آن ضعف كليه ... است علامتش علامات
ضعف كليات وسوء المزاج او ولاغري بدن وخروج مادة مني بعد از بول ...
... ولذت ... بجامه آيد بعد از ... آن بماند وعلاجش علاج ضعف كليه وسوء
المزاج است واگر سبب آن كثرت فكر ودر جماعت كه ... اعضا ومني شود ... واخراج
مني ... علاجش تقويت قوت ... باطريفلات ... واشتغال نفس باشغال ...
مهمات ... فكر وجماع واستماع حكايات ... باب ضعف شهوت كه سيلان مني ...
... قطع كند تخم كاهو وتخم سداب وتخم نخجكشت از هر يك سه درم سعد وشهدانه
از هر يك ده درم كلنار يك درم كوفته وبيخته شربتي سه درم با آب سرد **باب** پنجم در كثرت
احتلام ... باشد كه جوهر مني وافراط برودت اعضا تناسل سبب ضعف قوة
... جماع باشد ومع هذا در خواب بسبب ... حرارة ...
احتلام بسيار واقع شود علاج آن جميع ادويه ... مذكورست ...
وخواب كردن بر بستر كتان ...
واجتناب ...
ورطوبت علامتش كثرة ... وعدم علامات حرارت است وعلاجش استفراغ بدن
... وتدهين ... بروغن زعفران وسوسن ونرگس وقسط ... شراب
... باطريفلات ومعجون خبث الحديد ويا از جهت ... علامتش ...
خروج است وعلاجش نوشيدن ...
... تخم خرفه وكاهو ... ويا از ضعف اعضا
... است واين نوع با نقصان ماه باشد وعلاجش مذكور شد **باب** ششم در عذيوط
عذيوط آنست كه در جماع ... كثرة لذات ... گردد

بيرون آيد اختيار دفع شود واين مرض را عذيوط گويند وصاحب او را عذيوط واكثر
اين علت كساني را عارض شود كه شبق وآرزوي جماع بر ايشان غالب بود وبدن ...
علاجش آنست كه ... جماع كند واغذيه ... بادهان ...
واصلح ...
... ضعف جماع و
... مني وتقويت قلب ودماغ كوشند صفت مرهمي نافع كهربا واقاقيا وسوسن ...
... كوفته وبيخته با روغن ...
باب هفتم در ... وآن علتيست كه عادت شود كسي را كه با او وطي بسيار كرده باشند ...
عادت كرده ومني او بسيار بود وشهوت غالب ليكن بسبب ضعف قلب ...
... بمجامعت قادر شوند
... لذت ... حاصل شود ...
الذاذ ... حاصل شود واين علت از خباثت نفس وخباثت طبع ... عادت ...
مزاج وعدم حيا وغيرت وحميت بود واكثر ...
... شيخ الرئيس ابو علي گفته كه جاهلترين
مردم ... كه خواهد اين علت را معالجه كنند ...
... علاجي نافع خواهد بود ...
... وضرب وايذا واهانت ومخاصمات واشتغال بعلوم عقليه
... نافع باشد وگفته اند كه ...
...
واستعمال ... وجماع بسيار كردن وشراب ...
ونوشيدن شراب وحلويات ...
اين علت اگر ... جماع ...
... تخم كاهو ...
كوفته وبيخته ... نافع باشد
... [illegible]

۴۴۹

چنانچه فتادادن ترم در رحم عارض میشود و علاج آن استفراغ بلغم مالح میبود لذاعت و
استعمال حقنه معمول از لعابات و روغن بنفشه باب ششم در بیان ورم قضیب و انثیین
و آن یا حار بود یا صفراوی یا بارد بلغمی یا صلب سوداوی اما حار است علامتش حمرت
لون و عظم حجم و حمی و حرارت و التهاب و عطش و صفرت قاروره است و علاجش فصد
باسلیق و استفراغ صفرا و تلیین طبیعت و تقلیل غذا و تعدیل مزاج و اجتناب از لحوم و
حلاویات و مداومت بر آنها دن حرفه تر کرده و قرص کهربا و گلاب و لعاب بزر قطونا بر آن ضماد نمایند
بطحلب یا آرد جو و آب عنب الثعلب با آب برگ خرفه یا عدس کوفته و آب کاسنی با آرد جو و
آرد باقلا و مانند آن زعفران با روغن گل و آب کشنیز تازه و در زمان تزیید انتها آرد جو
و باقلا و نخود و خطمی و بنفشه ملحا با برگ کتان ضماد کنند و در انحطاط محللات مثل بابونه
و اکلیل الملک و شبت و شبت با روغن گل و زرده تخم مرغ و اما بلغمی است علامتش
بیاض لون و لین ملمس و قلت وجع و بیاض قاروره و عدم حمی و عطش است علاجش فی الجمله
تلیین طبیعت و تضمید با ضماد محلله متخذه از آرد باقلا و نخود و شبت و بابونه و اکلیل الملک
و حلبه و بزر کتان و مقل و تقطیر روغن زنبق در احلیل و اما صلب سوداوی است علامتش
صلابت و کمودت لون و بیاض قاروره و عدم وجع است و علاجش استفراغ سودا و تضمید
با ضماد ملینه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و مقل و اشق و مسعر و مغز ساق گاو و
پیه بط و مرغ با مسحوق والله اعلم باب هفتم در بیان قروح قضیب و خصیه و حکه عارض آن
علاج قروح خارجه قضیب و خصیه اگر تازه بود صبرات و مرداسنگ و اقلیمیا مغسول
و شراب و توتیا مغسول باید و گاهی خاکستر سوخته و شادنج و کلنار و نحاس محرق و اگر
کهنه باشد عفاق کنند و کاغذ سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و مر و اگر آکله بود
ملاحظه نمایند آن لیکن بعد از اصلاح غذا و تعدیل مزاج و استفراغ خلط غالب
و علاج قروح داخله قضیب تقطیر شیر دختران است با روغن بنفشه و بادام و شیاف مامیثا
در احلیل و اما ولادت از جهت مثل یا چرک و نشتر و سایر معالجات قروح مثانه و سبب
حکه قضیب و خصیه انصباب ماده حاده صفراویه یا بورقیه یا دم سوداوی متعفن است
بدان موضع و علاج آن فصد و اسهال بمطبوخ هلیله و شاهتره و استعمال طلای مرکب
از نشا و مامیثا و سرکه و روغن گل و آب کشنیز با آب کشنیز صفت طلای نافع اقاقیا و نشا

مامیثا

۴۵۰

مامیثا از هر یک یک درم نوشادر و صبر از هر یک دانگی سکبینج یک درم نیم زعفران نیم دانگ
کوفته و بیخته بروغن زنبق طلا کنند و سرکه و روغن گل و اندکی مویزج در حمام طلا کنند نافع بود
و اگر حکه صعب بود اندکی مویزج اضافه نمایند و بعد از خروج از حمام سفیده تخم مرغ
طلا سازند و از باطن ران قریب بدان موضع حجامت کنند و علق بر آن افکنند باب
هشتم در بیان فتق و قیله سبب آن یا انفتاق صفاق و نفوذ جسمی غریب در آن یا اتساع
یکی از دو مجری که الی الانثیین است یا انخراق این هر دو مجری و حدوث آن یا از حرکت
مفرطات مثل ضربه و جستن و فریاد داشتن و جماع ناشتا کردن و حمل بار گران
و یا از ریح غلیظ حار یا از رطوبت مائیه یا از حبس ثقل و ریح یا از امتلاء منی متصعدا
در وقت جماع یا از صعود [illegible] و جسم نافذ یا امعا یا ریح یا رطوبت و نفوذ آن
اگر بکیس انثیین بود آن را ادره و قیله گویند لیکن اگر نافذ امعا باشد قیلة الامعا
گویند و اگر ریح بود قیلة الریح و اگر رطوبت بود قیلة الماء اگر نفوذ آن بکیس انثیین باشد بلکه
در عانه و حوالی آن محتبس بود فتق خوانند علامت ریحیه صلابت و صغر حجم و عدم رجوع
و عدم قراقر و حدوث آن اندک اندک بود و معوی رجوع و بخار [illegible] باشد و با آن
اندک قراقر بود و گاه باشد که با این اعراض قی و لغیر بود و علاج هر یک آنکه [illegible]
خود باز گردانند و اگر باز نگردد مریض را در آب گرم نشانند و روغن بابونه گرم کرده بمالند
تا مجری مسترخی و وسیع شود و باز گردد و بعد از رجوع مصطکی و [illegible] و کندر
و جوز السرو و اقاقیا و مرسیشم و کلنار و دم الاخوین و صبر و ابهل و مقل و حضض
و مر با سرکه ضماد سازند و بر آن نهند و بر بندند و سه روز نگشایند و علامت ریحی
رجوع بسهولت و قراقر شدید و خفت و علاجش تسکین محللات ریاح مثل کمون
و سداب و نانخواه و تضمید با سداب و نخود و کمون و زیره و گوشت [illegible] و دهن
نط و روغن زنبق و نار دین و تقطیر ادهان مذکوره در احلیل و نشستن در آب مرزنجوش و علامت
رطوبت ثقل بود و انتقال در موضع و عدم رجوع است و علاجش اگر قلیل بود تنشیف آن بدواء محلله
یا بعضی یا شعر مثل خاکستر چوب بلوط و خاکستر برگ کرنب و سعد و آرد جو و سرگین گاو و
یا روغن زیتون و مثل فلفل و حب الغار و روغن زیتون یا روغن زیتون و تقلیل شرب
آب و تناول اغذیه مجففه مثل طبخه و کباب و قلیه با فلفل و زیره و اگر کثیر بود بشکافند

۴۵۱

واخراج رطوبات بدیعفات واستعمال ادویه منبت لحم بر موضع تا لقاعات قوت
و مداجبت کرد صاحب این مرض از امتلاء و حرکت بدن و از اطعمه غلیظه و بقول و قوت کم
و سایر منفخات و حموضات و لبنیات و از شرب آب بسیار بعد از جماع و حمام
و از جماع خصوصا بعد از طعام و از دویدن بسیار و رفتن بسیار بعد از باد کردن و جستن
و سایر حرکات عنیفه و از کثرت حمام و طول جلوس در آن اجتناب نماید مقاله هجدهم
در امراض رحم و آن مشتمل بر پانزده باب است باب اول در عقر و عسر حبل سبب آن
یا در آلت یا در ماده یا در مبادی یا در خطای طاری اما آنچه سبب آن در آلت باشد
یا در قضیب یا در رحم است سبب آن یا سوء المزاج بارد یکی است که افواه عروق
رحم را منضم سازد و مانع نفوذ منی گردد و اگر بارد شود منجمد و نابسته کرد اند و استعداد
قبول صورت را باطل سازد علامتش قلة و بقه طمث و قلة حمرة آن و قلة شعر عانه
و علاجش تنقیه بدن اگر اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی حملی باشد پس تبدیل مزاج
بجوارشات و معاجین حاره و مثل مثرودیطوس و سنجرنیا و دحمرنیا و دواء المسک
و تریاق اربعه و تدهین قطن و عانه بروغن ناردین و زنبق و نرکس و اجتناب از
نوشیدن آب سرد و حموضات و استعمال فرزجه سحق رحم معمول از زعفران و سنبل
و اکلیل الملک و سایر جندبیدستر و قرنیانا و مرغ نسط و روغن ناردین و شنبه تخم مرغ
مذحج و مرهم بیم و حب الاس و حب الغار صفت فرزجه که تقویت بحضین فم رحم
کند و معین حبل باشد زعفران عود خام سنبل فیماق ساوی کوفته بعسل بسرشند
و بشم بابونه روغن کل چرب کرده بعد بکار برند و سه روز متوالی بعد از طهر استعمال
نمایند و بعد از آن مباشرت کنند صفت فرزجه اقوی از آن شحم بابونه را بابه خرکوش و زهره
ماهی و زهره کرکس و هر مثل آن نرم ساز ند و استعمال نمایند و بعضی گفته‌اند که اگر مایه خرکوش در
سرکه یا در وغن با عسل بکوبند و بعسل بسرشند و زن سه روز استعمال نماید آبستن شود
اگرچه عاقره باشد و احتمال مایه خرکوش با مسکه یا روغن بنفشه همین عمل کند و گفته‌اند که اگر
زن عاقره بعد از طهر سه روز پیاپی هر روز سه درم شاره عاج با ماء العسل بنوشد و در
شب چهارم مرد با وی مباشرت کند آبستن شود و گفته‌اند که بول الفیل بالخاصیت مجرب است
در آبستنی چون قبل از مجامعت زن بیاشامد و نوشیدن تخم سلیالیوس از مجربات است

و یا سوء المزاج حار مجفف رحم و محرق منی است علامتش لاغری بدن و صفرة لون
و کثرة شعر عانه و حران و غلظه و سواد و قلة طمث است و علاجش تبدیل مزاج
با شربه بارده و مثل شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با شیره تخم خرفه و اغذیه مسمنه مثل
گوشت بره و منقاله و حریره با اسفاناخ و کدو و استعمال ادهان و لعابات
اصناف بارده در رحم و یا سوء المزاج یابس مجفف منی و مفسد مزاج است که قبول
تخطیط و تشکیل آن نکند علامتش لاغری بدن و قلة منی و طمث و یبوست فرج است
و علاجش ترطیب مزاج بتوسیع در اغذیه و اشربه مرطبه و مداومت حمام مرطب و آبزنات
مرطبه و تدهین با دهان مرطبه مثل روغن تخم و کدو و با بیه بط و پیه مرغ و استعمال فرزجه
ملینه معمول از مغز ساق گاو و مغز پیه دختر و لعاب بهدانه و پیه بط و روغن بنفشه و یا سوء
المزاج رطب مضعف قوت ماسکه و مزلق منی است علامتش آن سیلان رطوبت دایما
از رحم و سقوط جنین است در وقت کبر و عظم اگر آبستن شود علاجش تنقیه بدن از بلغم
و رطوبات با سهال و قی و تناول اغذیه مجففه مسخنه با فلفل و زنجبیل و زبیب و استعمال
فرزجه معمول از تخم حنظل و ابن نوبت و شب و سماق و مر و زعفران و عود کوفته و بیخته
با عسل و احتمال الغالیه و مسک مطیوب خاص و یا ریاح غلیظ است که مانع اشتمال شود
علامتش انتفاخ ما بین ناف و فرج و اسقاط جنین قبل از کبر و عظم و متاذی شدن
از اطعمه غلیظه نفاخه و علاجش نوشیدن ماء الاصول و روغن بید انجیر است و جمیع
ادویه کاسر ریاح و سایر معالجات سوء المزاج بارد رحم و اجتناب از نفوذ کردن و اطعمه
منفخه یا مرضی مثل ورم و صلابت و لحم زاید یا ثولول یا عیز اینها است که فم رحم را منسد
سازد و مانع وصول منی گردد در رحم علاج آن ازاله سبب است بادویه خاصه یا با لم
معمول بجهت این عمل اگر ممکن باشد یا انضمام فم رحم است علاجش استعمال مرخیات از ادهان
و لعابات و نطولات و نوشیدن مفتحات مثل زبیب و کرفس و انیسون و جماع کردن بسیار
و استعمال اصیلی از شرب دایما و غلیظ کردن آن بتدریج و یا میلان رحم است بیک جانب
و از آن دهن رحم از محاذات فرج علامت آن سیلان منی و وجع رحم در حالت مجامعت
و علاجش فصد صافن از جانبی که رحم از آن میل کرده باشد اگر سبب امتلاء امتلاء
عروق بود و استعمال ملینات از مرهمات و حمولات و حقنه و حمام مرطب اگر سبب

یبوست وقبض وتکاثف بود واستفراغ رطوبات با یارجات وغیر آن اکر سبب کثرة
رطوبة واخلاط غلیظه باشد ویا افراط فربهی زن وکثرة شحم ثرب وانضغاط
فم رحم از آن بحیثیتی که مانع وصول منی مرد کردد برحم علاج آن هزیلاست بریاضت
وتقلیل غذا واستعمال مجففات واستفراغ بفصد وحقنه حاده ومداومة اطریفل
صغیر وکمونی ودواء المسک وشاید اینها واکر در قضیب است سبب آن یا کوتاهی
خلقی یا بسبب فربهی مرد است ویا اعوجاج قضیب وکوتاهی بساط کمر که چون منی
بیرون آید باستقامت مجاری نتواند شد تا اقصای رحم علامتش تقویس قضیب وانجذاب
آن بجانب حضیض وعدم خروج بول باستقامت وعلاجش تلیین بساط بادویه ملینه
مثل بسیط دمرغ ومغز باقلا ودهن بنفشه وموم سفید ولعاب حلبه وبعد از آن
کیشدن وراست ساختن ومحکم بستن بر چیزی راست تا مستقیم کردد واما اکر سبب آن
در مرد است یا از جهت فساد منی وسوء المزاج مخالف تولید است یا عدم صلاحیت منی
از برای تولید مثل منی مریض وسکران وصبیان ومشایخ وکثیر الجماع ومعاوق الاعضا
یا موافقت مزاج منی مرد با منی زن علاج آن اما اکر مزاجیست باعتدال بادویه واغذیه
مناسبه وازاله سبب واستبدال زوجه که مزاج منی او موافق مزاج منی مرد باشد زوجه که
مزاج منی او ضد مزاج منی مرد بود تا از امتزاج اعتدال حاصل کردد ویا از جهت
اختلاطیست علاج آن مداوات طمثیست چنانچه مذکور خواهد شد واما اکر سبب
آن در مبادی بعید از ضعف شاعت ومعده وقلب وکبد واوجاع راس وتخمه وضعف
هضم واعراض نفسانی مثل غضب شدید وحزن وخوف ووهم مفرط علاج آن ازاله
سبب وتقویه اعضاء مذکوره است واما اکر سبب آن حفظ وطاریست یا در حالة
انزال قبل از اشتمال بود مثل اختلاف انزالین یا بعد از اشتمال مثل حرکات عنیفه وسرعة
قیام بعد از انزال قبل از استقرار منی در رحم ومثل جوع مفرط یا جماع شدید واستفراغ
اخلاط وکثرة استحمام وسایر اسباب اسقاط علاجش محافظت از اسباب مذکوره است
صفت معجونی که بی توقف سبب حمل شود بهمن سرخ کثیرا سقنقور زهره کاو زنباد
دودبخ از هر یک یکمثقال مروارید ناسفته خردل سفید از هر یک نیم مثقال کوفته وبیخته
بعسل سرشته وسه روز پیاپی هر روز یکمثقال بخورند بعد از آن مجامعت کنند باب

دویم در اسقاط واسقاط یا از اسباب خارجیات یا از اسباب داخله اما اکر از اسباب
خارجیات مثل ضربه وسقطه وریاضت مفرطه وبر جستن وچیزی کران برداشتن
واعراض نفسانی مثل غضب شدید وخوف وحزن مفرط وکثرة استحمام وطول مقام
در آن وافراط حرارة وبرودة هوا واشمام روایح شدیدة الکیفیه علاجش محافظت زن
واحتراز از اسباب مذکوره است واما اکر از اسباب داخلات یا از الام بدنیه مثل امراض
واسقام یا وجاع یا افراط جوع واستفراغ کثیره وتخمه وافراط جماع علاجش ازاله سبب
وتوشیدن مقویات قلب ومعده ویا از رطوبة مزلقه رحم است علامت آن کثرة
سیلان رطوبة از رحم وترهل بدن وتهیج اجفان وکثرة آب دهان است وعلاجش تنقیه
رحم از رطوبات مزلقه بحبوب وایارجات مسهله ومعقلات ومعجونات یاقوتیه و
مثرودیطوس وسیحزنیا واحمریا واجتناب از امراق وفواکه وحمام ویا از ریاح غلیظه است
در رحم که بسبب تمدد رحم جنین منزلق شود علامتش انتفاخ عانه وقراقر ونفخ در معا
واسقاط جنین قبل از کبر وعظم است وعلاجش نوشیدن کاسرات نفخ وتدهین قطن
بدهن زنبق وسوسن ونرکس وچیزی ویا از شدت لاغری زنست که بواسطه آن غذا
بجنین نرسد علاج آن تسمین است بتوسیع در غذا وتناول اطعمه مسمنه مثل هریسه ونان
میده با روغن کاو وعقید وتدهین بدن بروغن بنفشه وروغن بادام ودخول حمام
بعد از تناول غذا وخواب در آخر وآسایش وترک ریاضت وتعب وزنار حمل یاقوت
خاصیتی عجیب است در حفظ جنین باب سیم در عسر ولادت وآن یا بسبب
حاملات یا جنین یا مشیمه یا رحم ویا مجاورات ومشارکات یا اسباب بادیه اما اکر
بسبب حاملات یا ضعف او بسبب جوع یا امراض بود یا عدم عادة بحمل ووضع یا از جهة
خوف وبد دلی یا شغم ونا اکر وعدم صبر بود جع یا از شدت فربهی یا کثرة شحم یا کثرة تململ
وحرکات مختلفه که بدان سبب بچه از آن شکل که ازان بیرون تواند آمد بکردد واما اکر
بسبب جنین است یا غلظ جرم بدن جنین وکبر راس او باشد یا صغر وخفت او که زود
عدم ثقل یا بانی فرود نیاید یا خروج آن نه بر شکل طبیعی بود یا بچه ناباب از یکی باشد
یا ضعف ویا مرده بود یا جز از وقت قصد بیرون آمدن کرده باشد واما اکر بسبب مشیمه است
یا غلظة مشیمه بود که بقوه جنین شکافته نشود ویا رقت آن که زود شکافته شود ورطوبات

فرزند نمایند تا جنین از منافذ و مسالک بیرون آید و آنچه بسبب رحم است یا ضیق و
صغر رحم باشد یا شدت یبوست و عدم رطوبت فرزند یا حدوث مرضی از امراض رحم
مثل قلعه و قروح و شقاق و بواسیر در رحم و آنچه بسبب مجاورات و مشارکات
باشد مثل آنکه مثانه پر بود یا عسر بول یا قولنج یا بواسیر مقعد و آنچه بسبب اسباب مادیه است
یا شدت سرما بود که بواسطه تکثیف و انضمام فم رحم جنین بسهولت بیرون نیاید یا ضعف
گرما که قوی را ضعیف سازد و یا کثرت غموم و هموم که موجب ضعف قوی گردد یا کثرت
تنسیم معطرات که بواسطه آن رحم بسوی [illegible] مرتفع گردد و علاج کل آن [illegible] و احتقانات و استعمال
نطولات ملینه مرکب از حلبه و تخم کتان و بابونه و خطمی و کرنب و شبت و عرق [illegible]
از سپید [illegible] و سپیدی مرغ و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و بادام و موم سپید و تدهین عانه و
[illegible] و حوالی ناف بروغن [illegible] و [illegible] و بوییدن معطرات مثل کندر و
عرطبیثا و غیر اینها بشرط آنکه در وقت عطسه دهن و بینی بگیرد و نوشیدن امراق دسمه
و [illegible] و لعابات فرزند و طبیخ حلبه تنها یا با تخم کتان و پرسیاوشان و سکنجبین
و ابهل با طبیخ لوبیا و نخود با روغن کنجد و گفته اند [illegible] چهار مثقال [illegible]
جوشانیده و صاف نموده بنوشد در حال وضع حمل نماید و نوشیدن قرص مر با طبیخ ابهل و
[illegible] اربعه و دار چینی و حلتیت بغایت نافع بود و اگر تخم کتان [illegible] در ماء العسل
و روغن کنجد جوشانیده بر عانه و خاصره ضماد سازند و [illegible] بعصاره سداب و طبیخ
شحم حنظل [illegible] احتمال نمایند جنین [illegible] بیرون آید و [illegible] تنها یا [illegible] و
مانند زهره گاو سرشته [illegible] بیرون آید و گفته اند که مقناطیس را بدست
[illegible] ولادت [illegible] و شحم
[illegible] ماهی [illegible] و گفته اند که اگر مهره [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] بیرون آید [illegible]
و ولادت [illegible] از هر یک [illegible] ابهل از هر یک نیم مثقال
کوفته و بیخته بعسل معجون سازند [illegible] دو مثقال [illegible] ابهل [illegible] سداب
[illegible] چهار درم [illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته [illegible] و در وقت حاجت
[illegible] از آن در طبیخ ابهل و سکنجبین [illegible] جنین [illegible] بیرون آید

ثم حنظل [illegible] سداب [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] زهره گاو [illegible] و [illegible]
[illegible] و حوالی آن ضماد سازند **باب** [illegible] سبب [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] علامتش [illegible] است [illegible] و ضعف بدن
و صفرت لون [illegible] آن و علاجش [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] مثل شراب [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] و [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] یا [illegible] کنند
[illegible] الاخوین [illegible] لکن [illegible] که ضعف
[illegible] و تغیر [illegible] حاصل شود [illegible] آن [illegible]
[illegible] افواه عروق [illegible] آید علامتش ضعف [illegible] و تغیر لون [illegible]
[illegible] لون [illegible] و علاجش [illegible] دست باطراف [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] مرکب از [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] بیان کرده [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آب [illegible] است و
[illegible] که موجب [illegible] دم [illegible]
[illegible] افواه عروق [illegible] علامتش علامات غلبه بلغم است و ظهور [illegible] لون [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] علاجش [illegible] از بلغم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] غلبه خلط
سودا [illegible] افواه عروق [illegible] علامتش علامات غلبه سودا است و ظهور سواد
لون [illegible] و علاجش [illegible] استفراغ خلط سودا [illegible] استعمال [illegible]
مذکوره [illegible] بواسیر رحم علامتش آنست [illegible] باشد [illegible] باشد
[illegible] علاجش علاج بواسیر رحم است
و علاجش علاج بواسیر رحم است و [illegible] رحم علامتش آنست که دم [illegible] بود و [illegible] آن

نتن والم وحرقت باشد وعلاجش علاج قروح رحم است وگاه باشد که بعد از عسر ولادت
حادث شود علاجش علاج نوع اول باشد. باب نهم در سیلان رحم سبب سیلان
رطوبت عضدا از رحم یا ضعف قوة هاضمه رحم است که از هضم غذا عاجز باشد علامتش
صفرت لون بدن وضعف قوت وآمدن رطوبات بادوار است وعلاجش تقویت قوة
هاضمه باغذیه لطیفه سریعة الهضم مثل جوا مرغ ونیمبرشت وکباب بریان کرده وادویه
واشربه مقویه کبد ومعده مثل شراب فواکه وشراب دارچینی وشراب به ومعجون [illegible]
ونوشدارو ویا کثرت فضول واخلاط مجتمعه در رحم بسبب دفع طبیعت بدان علامتش
علامات غلبه نوع آن خلط است بلون رطوبات مستفرغه وملون خرقه مستعمله موضوعه
بعیر آن وعلاجش تنقیه بدن از خلط غالب بفصد واسهال پس تنقیه رحم بحقنه منقیه
معموله از طبیخ ابرشا واذخر واصل السوس وفراسیون وبخور سیاه یا ایارج فیقرا است
اگر با آن حرارت نباشد والا آب چغندر بعد از آن تقویت رحم بنوشیدن اقراص جالبه
ودر بوق [illegible] واستعمال فرزجه معموله از جوز بوا وجفت بلوط ومازو سوخته در آب
مورد وحقنه معموله از طبیخ [illegible] وپوست انار واذخر ومورد باب دهم
در احتباس طمث سبب آن یا قلت دمست در بدن یا غلظت دم یا سدد افواه عروق رحم
یا ورم یا رتق ویا قروح منذمله رحم یا سیلان رحم یا افراط فربهی اما سبب آن قلت دمست
در بدن علامتش لاغری بدن وصفرت لون وتقدم جوع واستفراغات کثیره وتعب
واعراض محلله است وعلاجش توسیع در اغذیه وتناول اطعمه مولده دم واشربه ومفرحات
مقویه قلب ومعده وترک تعب ریاضت واختیار سکون در آسایش وخواب وحمام معتدل
واما سبب آن غلظت دمست بسبب برودت یا بسبب مخالطت آن با اخلاط غلیظه علامتش
کسل بدن وبیاض لون وثقل نوم وبطوء نبض وکثرت بول وبلغمیت [illegible] وغلظت و
تاسد است وعلاجش بفصد صافن وحجامت ساق قبل از وقت نوبت ونوشیدن قرص
وطبیخ ادویه محلله ملطفه مثل تخم کرفس وانیسون ورازیانه ومسکطرامشیع وفوتنج و
پرسیاوشان باعسل ونشستن در آبی که در آن [illegible] ومرزنجوش وفوتنج وسداب وبابونه
واکلیل الملک وصعتر وبرنجاسف وتخم کرفس واهل جوشانیده باشند وصفت معجونی که
بی توقف ادرار طمث کند مسکطرامشیع قسط [illegible] جند بیدستر از هریک

سه درم رازیانه تخم کرفس انیسون از هریک دو درم کوفته وبیخته بعسل معجون سازند شربتی
یک مثقال با آب لوبیا یا آب تخم شبث. صفت فرزجه مدر طمث فوتنج واهل وسداب خشک
وپوست حنظل وکندر از هریک سه درم سائیده بصبر کوفته وبیخته با روغن زنبق فرزجه
سازند وادویه ملطفه مفتحه معطره مثل سنبل وقرنفل ودارچینی وسلیخه وحب
بلسان وجوز بوا وهیل وقسط وتفاح اذخر وحماما کوفته در آب جوشانیده در کیسه
کند ونیم گرم بر خانه [illegible] نهند حیض بگشاید وتبخیر حنظل تنها در ادخال ادرار طمث
نماید واما سبب آن سدد افواه عروق رحم است حادث آن یا از حرارت مجففه
منضجه است علامتش التهاب وجفاف رحم بود یا برودت مکثفه علامتش بیاض لون بدن
وتفاوت نبض وبرودت عرق یا یبوست مکثفه علامتش یبوست رحم ولاغری بدن باشد
وعلاج هر یک در باب عقر ذکر کرده شد واما سبب آن رتق وقروح منذمله رحم است
علاجش بفصد است واخراج دم وتنقیه بدن از فضلات طمث واستعمال [illegible]
متحلل کرده مجتمع شود واما سبب آن سیلان رحم است علامتش در عقر ذکر کرده شد اما
سبب آن افراط فربهی است که مسالک مجاری را بمزاحمت تنگ سازد علاجش هزال است
وفصد صافن [illegible] مدرات طمث [illegible] باب یازدهم در اورام رحم
اکثر اورام رحم صلب باشد یا حاره بعد سبب ورم حار یا ضربه واقعه بر رحم است یا
احتباس طمث یا نفاس یا اسقاط جنین یا عسر ولادة یا کثرت جماع علامتش حمی حاره
[illegible] وعطش وتلخی دهان وسواد لسان وصداع وهذیان واختلاط عقل وعسر
[illegible] نبض [illegible] وجع قطن وخاصره وحوالی ناف وعانه وعسر بول واحتباس بطن و
[illegible] است وعلاجش در ابتدا فصد باسلیق وصافن [illegible] وتقلیل غذا ونوشیدن
اشربه ملینه واغذیه باید. واجتناب از شرب آب چندانکه ممکن باشد وتضمید
[illegible] بخطمی وبنفشه وآرد جو وبابونه کوفته با آب کاسنی وکشنیز [illegible] وامثال آن
واستعمال حقنه وفرزجات معموله از لعابات وعصارات وادهان باید ودر رحم
[illegible] انتها استعمال نطولات مرکبه از طبیخ بابونه وخطمی وتخم کتان وحب الثعلب
واکلیل الملک [illegible] اگر متحلل نشود واعراض لازمه مثل حمی ووجع [illegible]
اشتداد یابد [illegible] ورم در طرف جمع بود [illegible] طبیعت باید کرد [illegible] باستعمال حقنه

معموله از لعابات حاره مثل لعاب حلبه و تخم کتان و تخم مرو با روغن زنبق و جز آن
در رحم و اضمده مرکبه از بابونه و خطمی و بنفشه و تخم کتان و انجیر و حمامه و نشستن در
آب گرم و بعد از نضج تام وانفجار در دم ماء العسل کرده آن تخم کتان جوشانیده باشند
حقنه کنند و بعد از حقنه فرزجه مثل شیره تخم بادام با شراب انار شیرین بیاشامند و مرهم سفیداب
با روغن گل بر قبل حقنه کنند و سبب اکثری ورم صلب ماده سوداویست و گاه باشد
که بعد از ورم حار حادث شود علامتش ثقل و اضطراب حرکت ساقین و کاهلی در حرکت
و صلابت در موضع عانه است علاجش تنقیه بدن از اخلاط سوداویه و تقطیر مرهم
دیاخلیون یا باسلیقون با روغن زنبق یا زکریا یا بابونه یا سوسن در رحم و تمریخ سر بطن و پیه
مرغ و مغز ساق گاو و مقل و موم بنفشه و ادهان مذکوره بر حوالی ناف و عانه و تضمید
خاصره و ظهر و عانه با ضماد ملینه محلله مرکبه از مقل و سمغ و اشق و حلبه و بابونه و بولس
کرنب با موم و روغن بابونه و لعاب تخم کتان و نشستن در آبزنات معموله از طبیخ
اکلیل الملک و شبت و بابونه و حلبه و تخم کتان و مرزنجوش و برنجاسف و بولس
کرنب و خطمی و بنفشه و غیر آن باب هشتم در سرطان رحم حدوث
آن اکثر بعد از ورم حار باشد چون منفجر و متحلل نگردد علامتش صلابت با حرارت و
ضربان است و علاجش فصد باسلیق اگر واجب باشد و تنقیه بدن از سودا و ترطیب مزاج
تا مرض زیاده نشود و از جهت تسکین وجع در وقت شدت حرارت و ضربان لعابات بارده
و اضمده مرکبه از خشخاش و خطمی و کشنیز تازه و عنب الثعلب و عصی الراعی با روغن گل
و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند و در محل تسکین حرارت ادویه قلیله التحلیل مثل مرهم
رسل و مرهم دیاخلیون با مقل و روغن بابونه و سر بطن و نطولات مرکبه از طبیخ حلبه و بابونه
و تخم کتان و برگ کرنب و اکلیل الملک و شبت و خطمی و خبازی و اگر متقرح باشد
علامت آن وجع شدید و سیلان ریم و عانه و ظهر منتن مایل به سواد یا حمرت و علاجش
تسکین وجع آن به تقطیر شیاف ابیض افیونی با شیر دختران و نوشیدن جلاب و مرکب
از عناب و سپستان و انجیر یا فلوس خیار چنبر و روغن بادام و نشستن در آبزنی
معموله از نبات خطمی و کرنب و بنفشه و تخم کتان و ابن علتی بر منیت و علاج ندارد
باب نهم در قروح رحم حدوث آن یا از ضربه و سقطات یا عسر ولادة و

و جذب شیمه که موجب فتح دهن فم رحم شود علاجش تنقیه بدن به وجوه سبعه از نضج دم
خالص بنا بنیت و علاجش تضمید عانه و فرج است با آب لسان الحمل و ماء برگ غوره
مبرد و قابضه و استعمال فرزجه معموله از کندر و اقاقیا و دم الاخوین و مرو شب
و پوست انار و حب السرو با آب لسان الحمل یا عصی الراعی یا مورد و یا انقاب خلط
حار در ابی رحم علامتش وجع شدید و ضربان و عطش و صفرة لون است و اگر با آن
خروج دم مشتی باشد دلالت بر آنکه رحم کند علاجش تنقیه بدن است و الاغذیه
و بقول بارده و استعمال مراهم مصلحه اکلات و اگر وجع تسکین نیابد شیاف افیون و زعفران
با شیر دختران در رحم چکانند و اگر ورم حدبه بیرون آید علاجش تنقیه بدن است با استعمال
حقنه معموله از ماء العسل و حمام در و مطبوخ حلبه و عدس کتند از هر یک ده درم و اگر از فرجه
چیزی شبیه به عنب الکوثب تازه بیرون آید دلالت بر قرحه و سخت شدن کند علاجش استعمال
حقنه معموله از طبیخ ادویه بارده قابضه است مثل عدس پوست بیخ و پوست انار و گلنار و
گزمازج و حب الآس و جفت بلوط با روغن گل و اگر آنچه بیرون آید سفید و بیزهت باشد
دلالت بر بقا و فرحه کند علاجش استعمال طلاء است و مراهم منقیه لحم مثل مرهم مرکب
از مرداسنگ و سفیداب با استرهت اجزا اسفیداب با موم و روغن گل و مرهم باسلیقون
با روغن گل نافع باشد باب دهم در نفخ رحم سبب حدوث آن سوء المزاج
بارد مضعف رحم است که به سبب برودت غذای که در بدن وارد شود هضم تواند کرد و مستحیل
به ریح گردد علامتش ورم و صلابت و انتفاخ در عانه و حوالی آن ورم و وجع و تمدد و سمتی منجذب
و اربیتین و صوت سموع از آن مثل صوت طبل بود و علاجش استفراغ فضولات
با یارجات و حبوب مسهله و نوشیدن کمونی و سنجرنیا با ماء الاصول و استعمال ضمادات
و فرزجات و نطولات و کمادات مسخنه محلله ریاح مرکبه از بابونه و شبت و مرزنگوش
و سداب و تخم کرفس و رازیانه و قنطوریون و برنجاسف و غیر آن و ناخواه و انیسون و تخم
و سلیخه و ندهین عانه و ناف به روغن سداب یا قسط باب یازدهم در حکه رحم
سبب آن اخلاط حاده صفراویه یا مالحه بورقیه یا اکاله سوداویه یا منی درغایت حدت
علامتش نوع اخلاط ظهور لون رطوبات است بر خرقه معموله محتقنه و علاجش تنقیه بدن از
اخلاط مذکوره به فصد اکحل یا باسلیق و استعمال اطلیه مبرده و مرکب از صندل و شیاف ابیضا

وبوش دهند و عصاره لحیة التیس و آب کشنیز تازه و آب کاهو و سرکه و روغن گل و
احتمال فرزجه معمول از برگ نعناع و بوستان افروز و عدس مقشر جوشانیده در شراب کهنه
سوده منی با بعیه و اغذیه باید مثل ماء الشعیر و عدس و حیا [illegible] و کاهو و کشنیز تازه ۰

باب دوازدهم در بواسیر و شقاق رحم سبب حدوث بواسیر رحم خلط سوداوی است
و علاجش تنقیه بدن از خلط سوداوی و تعدیل مزاج با اغذیه و اشربه مرطبه و تدهین
به روغن نرگس و سوسن و استعمال آبزن معمول از طبیخ خطمی و بابونه و تخم کتان و حلبه
و اکلیل الملک و مرهمی مرکب از اقلیمیا و اسفیداج و [illegible] و موم و روغن زیتون
و [illegible] مستعمل در بواسیر مقعد و سبب شقاق رحم یبوست مفرط حادثه از ولادت
علامتش وجع در حال جماع و خروج ذکر خون آلود از فرج و ادراک بحس لمس و علاجش
استعمال مرهم باسلیقون یا سپیداج با زرده مرغ و روغن بنفشه بادام یا مغز ساق گاو یا زیت
و روغن بنفشه و مراهم مستعمل در شقاق مقعد

باب سیزدهم در بیرون شدن رحم و آن را
انقلاب رحم نیز گویند حدوث آن یا از جذب شیمهاست یا جذب جنین میت بعنف یا
عسر ولادت یا سقطه یا ضربه یا سببی دیگر از اسباب یا دیگر موجب ضعف اعضا و
استرخاء رباط رحم شود یا غلبه رطوبت بلغمیه از جهت که مرخی رباط باشد علامتش وجع عظیم
در عانه و مقعد و قطن و ظهر و غشی و کزاز و خون بی سببی و احساس چیزی مستدیر
در عانه علاجش اول احتقان است به روغن زنبق کردن و عنبر و غالیه که اختیار باشد
بر در رحم به موضع خود با آهستگی به حالتی که زن بر پشت باز خسپد باشد و رانها
از هم گشاده باشد به پشم پاره نرم مرغزی که در آب و نمک [illegible] استحمام کردن از ادویه
قابضه مثل طراثیث و اقاقیا و بلوط و خرنوب و برگ مورد جوشانیده باشد بعد از آن
تضمید عانه و حوالی فرج با ادویه قابضه و تشمیم اشیاء طیبه و اجتناب از اشیاء منتنه
و مالحه و معطشات و مسهلات و اگر سبب رطوبت بلغمیه بود علاجش اول تنقیه بدن
از بلغم و مطبوخات مزلقه بعد از آن استعمال حقنه و معالجات مذکوره

باب چهاردهم
در اختناق رحم و این علتی است شبیه بصرع و غشی و سبب آن کثرت منی و احتباس او ست
در اوعیه اش که [illegible] منقبض و متشنج شود و بواسطه [illegible] که از آن بخار [illegible]
رسد [illegible] موجب انطفاء حرارت غریزیه و استحاله بکیفیت ردیه سمیه شود و از آن

بخار ردی سمی بقلب و دماغ متاذی گردد یا طول زمان احتباس طمث که آن نیز موجب
فسادات مذکوره شود و این مرض را نوایب و ادوار باشد علامتش آن که در ابتدای وقت نوبت
صفرت لون و عسر نفس و ضعف ساقین و رطوبت عین و [illegible] و خفقان و صداع
و صغر و تفاوت نبض و حبس نفس و مریضه را توهم آنکه چیزی از نواحی عانه به قلب
مرتفع است بعد از زمانی سبات و اختلاط عقل و ابطال حس و ضعف نفس و غشی و
انقطاع صوت حادث شود و فرق میان این علت و صرع آنست که درین علت سیلان
لعاب و کف و بطلان حواس باطنه بالکلیه نیست بخلاف صرع و علاج آن در وقت نوبت
علاج غشی است سوی تشمیم روایح طیبه بلکه معالجه آن تشمیم اشیاء منتنه است
مثل جند بیدستر و کندش و حریق و نفط و اشق و سیعه و [illegible] و سیر و پیاز و ما شابهها
که بسبب [illegible] محلل بخارات بارده سمیه متصاعد به دماغ اند و بسبب [illegible] هابط
به نزد رحم باسفل و تدهین رحم با دهان حاره عطره مثل روغن یاسمین و روغن
زنبق کردن عنبر و غالیه و مسک که اختیار باشد و تبخیر به مسک و عنبر و عود و ما شابه
اینها و مالیدن ساقها و نهادن محجمه بر ران ناقص باشد و بعد از نوبت تنقیه بدن به حبوب
و ایارجات کبار و بعد از آن نوشیدن [illegible] در حمیات و دواء المسک نیز که سبب
کثرت منی بود به تزویج و دفع منی و نوشیدن ادویه حاره مقلله آن و باستعمال فرزجه
معمول از [illegible] و فلفل با روغن زنبق معالجه کنند و اگر سبب احتباس طمث
باشد به مدرات طمث خصوصاً استعمال حمولاتی که موجب علاج ضیق فم رحم شود مثل
کهربا و فلفل و فرفیون و غالیه و امثال اینها مفرد و مرکب و آبزن ناقص معمول از طبیخ
کاشم و حلبه و تخم کتان و مرزنجوش و بنجاسف و نوشیدن جند بیدستر و [illegible]
و سنجرنیا و [illegible] و فلافل و کمونی با آب لوبیا علاج نمایند

باب پانزدهم در رجا
رجا و صلابت آن شبیه آبستنی در احتباس طمث و تغیر لون و سقوط شهوت و انضمام
فم رحم و گاه باشد که با آن صلابت و احساس حرکتی مثل حرکت جنین در بطن باشد
و سبب آن یا انصباب مواد ردیه است به رحم باشد تحلیل حرارت یا دم صلب به رحم یا ریاح
غلیظ محتقنه در فضای رحم و فرق میان این علت و آبستنی آنست که درین علت
شدت صلابت بطن و بدی هضم و قراقر و نفخ در شکم و تهیل اطراف بود و گاه باشد

کرنا اخر عمر امتداد یابد وقابل علاج نباشد و با استسقا و طبل نیز مشتبه میشود و
فرق میان ایشان بصلابت و بدخلقی وجنبش نفس وبعدم علامات استسقاست
وعلاج آن نوشیدن ماء الاصول بالدهن بیدانجیر و استفراغ با ایارجات کبار و
بعد از ان تناول دحمرثا ودواء الکرکم وتریاق اربعه با طبیخ فرس یا بماء عسل طره اشنع
وما نند اینها و استعمال الضمادات خصوصا مشروبات ومحولات وضمادات محلله و ریاح
مرکبات قرصانا و صعتر و بنج و بابونه و جاویشیر آب کرفس و اکرسب وبدم صلب و حجم باشد
علاج آن مشغول باید شد بچنانچه مذکور شد بعناایت الله تقدیم در امراض اعضا ء
ظاهره و بعدان نیزبیاید **باب اول** در تحدب بریاح افرس حدبه زوال فقرات
بقدام بداخل ظهر و ان احدب مقدم مقصح خواند و با تخلف بخارج ظهر و انسرا
حدبه موخر و حدبه مطلق نیز باشد تا ییکی انجا بیند و ایزا التو کوید و سبب آن یا ورم
حارات حادث در عضلات موضوعه یا تیقار کر بواسطه ضغط فقارها از موضع
خود زایل کرداند علامتش حمی حاده داجنه وضیق النفس و باریکی ساق و وجع شدید
متقلدد ظهر و عظم نبض وشدت حرارت وصفرة وتنایم قارورت علاجش فصد باسلیق
وتلیین طبیعت نوشیدن نلوفر وچناری چیز با دهن بادام و استعمال الحقنه معمولها از ادهان
حار کردن ملینات چون بنج خطمی و تخم کتان و امثال اینها چنانچه باشد در موضع
و نیز التلیین مثل لعاب حلبه و تخم کتان و مح مرغ و مغز ساق کاو و بنفشه و خطمی و مانند چنین
تقار یا دهان حار بالفعل سبب ارخا و تلیین نافع باشد و یا ریح غلیظ محتقن در
تحت فقرات کرشده غلظ آن سبب تقعقار وزوال آن از موضع خود شود و این نوع را
ریاح افرس خوانند علامتش حدوث بعلان وجع ظهر و عدم حمی و عطش و طول است
و علاجش تلیین طبیعت بمطبوخ اصول نیز و سکار و ریاح مالیدن بدهن بیدانجیر و استفراغ
رطوبات بادن بحب جنطبان و ماند آن و استعمال الحقن مقویه عضو و کاسرة ریاح
و محلله رطوبات غریزیه غلیظه مثل ضمادی که صفت آن ایت میعه یا بسه و مقل و قصب الذریره
وایهل از هر یکی ده درم فرفیون بکدرم بدهن نار دین مقدار حاجت و نطولات
معمول از طبیخ ادویه محلله با لطیفه مثل شبت و مرزنکوش و سداب از هر یکی بخاصیت
و تمام و نهادن محجمه با آتش بر موضعی کر مقصح خواهد شد و ابدا اخلاط را ان با بخارج

جذب کند و یا خلطی ما چون فالجی کرم رخو باطات و مهره فقرات از موضع خود باشد
علامتش بیاض لون و برودت ملمس و تقدیم تدبیر مرطب و قلت التفات موضعت
و جمعی ذکر نکرده اند و علاجش استفراغ رطوبات مرحیه بحبوب قوی مستفرغ عند
آن و تمریخ با دهان مقویه بارطات مسترخی مثل دهن سداب با عاقرقرحا و تضمید با ضماد
قابضه مثل حب الاس و عکنار و کل سرخ و اشنه و وجع و عدس و الغافث و استعمال نطولات
محلله مذکوره و با سقوط یا ضربه و امثال آن کر موجب زوال فقار از موضع خود شود علاجش
رد فقارات بموضع خود بالید و تربیت و تکید تن بمحجمه و نهادن اطلیه محمره و جاذبه دم مثل
زفت و مقل با اندکی عاقرقرحا باید دکالما باشد کر سبب آن تشنج رباطات بود لیکن نادر و
قلیل الوقوع باشد و علاج ندارد **باب** دوم در وجع ظهر و خاصره سبب وجع ظهر
یا برودت مزاج باکرده بلغم خام باشد یا کثرت جماع یا ضعف و هزال یا امراض کلیه یا امتلاء عرق
کبیر موضوع بر صلب آنچه سبب آن برودت مزاج باکرده بلغمیت علامتش بیاض لون و تطول منعش و
بیاض قاروره و قلت عطش و ان از علت سکون آن بیاضت و ریاضت و اشتداد آن بعد از بیدار شدن
از خواب کردن و علاج آن اندکی این باشد و علاجش قی و اسهال به حب و زنجبان
اکر لازم باشد و تدهین ظهر با دهان حاره مثل دهن قسط و سداب و نرکس و حب
و سوسن و فرفیون و تضمید با ضماد حار مثل مقل و اشق و حلبه و بابونه و جاوشیر و حب الغار
با لعاب تخم کتان در دهن بیدانجیر و تضمید قبل از آن با لحبه کاسر نفخ در دمد وشراب
حال کردن در حمام معرق از مجربات نافعاست و تناول هلیله و معجون فلافلی و تریاق اربعه
و سجزنیا و اجتناب از جماع و تناول فراکرد آب سرد اطعمه غلیظه و امتلاء و طعام شبانکاه
و آنچه سبب آن تعب و کثرت جماعست علاجش راحت و خواب و حمامات و تدهین بدهن خیری
بادهن بنفشه ممزوج و ترک تعب جماع و آنچه سبب آن امراض کلیاست علامتش وجع قطن
و ضعف باهست و علاجش علاج امراض کلیات علامتش وجع قطن و ضعف باهست و علاج
علاج امراض کلیات چنانچه مذکور شد و آنچه سبب آن امتلاء عرق کبیر موضوع بر صلبت
چنانچه در حمیات مطبقه بیان شد علامتش امتداد وجع در جمیع ظهر و عطش و التهاب
حرارة جلد ظهر و حمرت لون آن و ظهور بعضا سایر علامات غلبه دم است و علاجش فصد باسلیق
و نوشیدن آب انارین با قند و دخول در آب سرد و خواب کردن در جای خنک و بسیار کرده

بجع خاصره و بلغم و ریح بود علاج آن علاج بوزع اول اللذ و جع ظهر است استعمال اشیافات مسخنه
معمول از مقل و اشق و اپیون و جندبیدستر و تخم کرفس و تخم حنظل و سورنجان و ماهی زهره
و مانند اینها و دیگر آب ... بر موضع علت بر بعضی از آنها باید و نوشیدن معجون مرکب
از سورنجان و بوزیدان از هر یک یک درم اشترغاز ده درم عسل سوزن باید و هر بعض
مثل این کرده کان نافع باشد و این از مجربات است **باب** سیم در دوالی و داء الفیل دوالی
اتساع عروق قدم و ساق است بسبب کثرت نزول خون سوداوی غلیظ بدان و این علت اکثر
حمالان و مفلوج و پیاده روان و امثال اینها را عارض شود علاجش فصد باسلیق و تنقیه
بدن از خلط سوداوی بعد از آن فصد عروق متمدده مذکوره و دست مالیدن بدان تا خون
غلیظ تمام مستفرغ گردد و عضو لاغر شود و واجبست که صاحب این علت از تناول اغذیه
غلیظ مولد سودا و از کثرت مشی و ایستادن احتراز نماید و داء الفیل آنست که ساق و قدم غلیظ و عظیم
گردند چنانچه در غلظ و عظم شبیه پای فیل بود و سبب آن یا انصباب خون سیاه سوداوی
محترق بعد تقدم با خلاط بلغمی غلیظ است سبب آن انصباب خون سوداوی محترق علامتش کبودی
لون ساق و حرارت لمس و اندک انفجارات و علاجش فصد باسلیق و تنقیه بدن از خلط
سوداوی بعد از آن بعد از تنقیه فصد ابطن الرکبه و حجامت ساق و استعمال اکلیل الملک بر
عضو مثل اقاقیا و عصاره لحیة التیس و آرد شیلم و خاکستر کرنب و برگ بید و زیره و طرفا
و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته با آب چوب تاک یا چوب ابهل یا روغن زیتون و بستن
باز قدم تا زانو و در طبیخ ترمس نشستن و منطول کردن و طلا ساختن ترمس کوفته نافع باشد
و واجبست اجتناب از طول قیام و کثرت مشی و حرکات متعبه و آویختن پاها در سواری
و غیر آن و از اغذیه غلیظه مولد سودا و اما سبب آن خلط غلیظ بلغمی است علامتش
غلظ ساق و قدم بی حمرت و حرارت و انفجارات و کاه باشد که لمس آن بارد بود و علاجش
مداومت قی در هفته یکبار و استعمال حب سورنجان و نظایر آن و تقلیل غذا و
تناول اطریفل صغیر هر روز ده درم با کندر و زنجبیل از هر یک نیم درم و استعمال طلاهای
مرکب از صبر و مر و اقاقیا و جوز السرو با آب برگ سرو و اجتناب از تناول فواکه رطبه و بقول
بارده و اطعمه غلیظه لزجه و آب سرد و پیاده رفتن **باب** چهارم در وجع مفاصل و
نقرس وجع مفاصل الم است که حادث شود در مفاصل اعضا لیکن اگر در مفاصل قدمین مثل

بعد از رکوب رکیب کبکن
و در بیرون زانو ...

مفاصل کعب و اصابع خصوصا ابهام باشد آن را نقرس گویند و سبب آن ضعف مفاصل
و انصباب یکی از اخلاط اربعه یا ریاح بدان لیکن حدوث مفاصل از سودا یا بلغم تنها یا
اخلاط با صفرا یا از صفرا صرف نادر است علامت دموی حمرت و عظم انتفاخ و
شدت ضربان و حرارت ملمس و سایر علامات غلبه دم است علاجش آن فصد از جانب مخالف است
فقط و بعد از نضج تام اسهال بمطبوخ سورنجان و تناول اغذیه مبرده مغلظ دم و در
ابتدا استعمال اطلیه باد عصر گردد آن قبض باشد مثل گل ارمنی و صندلین و فوفل و شیاف
ماميثا با سرکه و آب کاسنی و کشنیز تازه و آب برگ تاک و مانند آن باشد و در وقت شدت
وجع اضمده مخدره مثل افیون و خشخاش و بزر البنج و بیخ لفاح با آب کاهو بقدر تسکین
آن و بعد از انتها اضمده کرد دارند که آن تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و پختن
آب بیخ کرم بر موضع وجع و در انحطاط اضمده محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت
نافع باشد و واجبست کردن جمیع اضمده و مسهلات مستعمله در اوجاع مفاصل حار
و اما در سورنجان داخل کنند چه او را خصوصیتی باین مرض هست از جهت متعدیه مثل
تسکین وجع و استفراغ ماده و تقویت مفاصل و تضییق مجاری و امثال آن تا دیگر ماده
منصب نشود علامت صفراوی حمرت لون قلت انتفاخ و شدت وجع و التهاب و انتفاع
باشیا مبرده و سرعت نبض و حمرت قاروره و سایر علامات غلبه صفراست و علاجش آن فصد
باسلیق اگر صفرا مختلط با دم بود و قی و اسهال بمطبوخ هلیله و مانند آن و تناول اغذیه
مبرده و تضمید موضع باضمده و اطلیه بارده کردن که آن قبض نباشد مثل بیدقطونا و آرد جو
با سرکه و شکم و گاه آب حنا و آب کاهو و کافور و طحلب یا سرکه یا ریختن آب سرد بران و
دعا الله استمداد و وجع تضمیدا بادویه مخدره بقدر تسکین وجع و نوشیدن ادویه
مسکنه اوجاع مثل هلیله مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش و تخم کاهو و
در این نوع بسبب لطافت ماده و کثرت حرارت احتیاج بادویه محلله نباشد علامت بلغمی
بیاض لون و قلت التهاب و ورم و وجع و عطش و انتفاع بمسخنات و بطو و اختلاف
نبض و غلظ و بیاض قاروره و سایر علامات غلبه بلغم است و علاجش آن مداومت قی و
اسهال بعد از نضج تام بحبوب مرکبه از ادویه مخصوصه آن مثل تخم حنظل و بوزیدان
و سورنجان و شبیه و ماهی زهره و قنطوریون و حب النیل و تناول اغذیه لطیفه و تخمیر حصفه

واستعمال ضمادات واضمده ملینه محلله متخذه از بابونه واکلیل الملک وشبت وخطمی
وموم وصبر وجندبیدستر وفرفیون ولعاب حلبه وتخم کتان وادهان حاره
مثل روغن قسط وفرفیون وروغن زیتون کهنه ودنبه کفتار یا روباه وجز آن باشند
ومتناول تریاق کبیر ومثرودیطوس وتریاق اربعه ومعجون فلاسفه علامات سوداوی صلابت
ورم وتکدر لون ودر سنگی عضو وقلت وجع وتمدد وانتفاع بمسخنات مرطبه وسایر
علامات سوداست وعلاجش استفراغ سودا بفصد اگر در غایت غلظ نبود یا خون
از عرق فیرون تو ان آمد ولهذا بعد از نضج تام بحبوب مخصوصه آن واصلاح حال
طحال واستعمال اضمده ملینه محلله مثل بابونه وآرد حلبه وتخم کتان ومقل وجاوشیر وبیخ
وانجیر با بیخ کبر واختر وروغن زیتون وروغن کاو وادهان حاره رطبه مثل روغن
قرطم وروغن سوسن با موم ومخ ساق گاو ومقل وصبر کرده جزو آبزن ساخت معمول از طبیخ
بابونه ومرزنگوش وفودنج ومحاشا وتنوع علامات مرکبه از نوع غلط یا زیاده ترکیب
علامات وقلت انتفاع بمعالجات حاره وبارده مفرده ومختلفه در اوقات انتفاع
بمعالجه بجز کاهی از اشیاء حاره وکاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد وعلاجش مرکب
از علاج مفردات بحسب خلط غالب **باب** پنجم در وجع الورک وعرق النسا
وجع الورک نوعیست از انواع اوجاع مفاصل که الم در مفصل ورک بود واز آنجا در
نگذرد وچون مفصل ورک مفصل عمیق است وبیان گوشت بسیار هست علامات
مواد واورام وبان تبل ظاهر نمیشود ودر بعضی اوقات علاجش بخلاف علاج سایر
اوجاع مفاصل باشد چه در ابتدای این علت اضمده واطلیه رادعه مضر بود زیرا که ماده
عمیق است ورادع موجب حبس ماده وعدم تحلیل شود ومفصل را بر خلع مهیا سازد
بلکه در ابتدا جهت تسکین وجع ادویه مرخیه مثل بابونه وخطمی وخبازی وتخم کتان
وروغن حنا وروغن شبت موافق تر باشد مگر آنکه ماده بسیار رقیق بود ورادع موجب
تغلیظ ومانع انصباب آن گردد واستفراغ ماده درین علت اگر دموی بود بفصد باسلیق
کنند از دست مقابل ورک درد ناک واگر بلغمی باشد بقی وحقنه وشیافات مخرجه بلغم
لزج ونکسنکی باستعمال ادهان حاره مثل روغن فرفیون با جندبیدستر ونفشته
در مطبوخ کفتار یا روباه وتضمید با ضماد حاره مجرب منقطه مثل بیخ کبر وعاقرقرحا

وذراریح ومیویزج وسرگین کبوتر وعسل بلادر نافع باشد واگر امثال این معالجات
کافی نباشد موضع ورم کرده را داغ کردن احتیاج افتد وعرق النسا نیز صنفی
از اصناف اوجاع مفاصل است که الم در آن از مفصل ورک تجاوز کند واز جانب
وحشی نازل شود تا زانو یا کعب ورسد وگاه باشد که تا اصابع امتداد یابد وامتداد آن
بحسب کثرت وقلت ماده بود علاج آن مثل علاج وجع الورک است لیکن اگر فصد واجب
باشد بعد از فصد باسلیق وتنقیه بدن از خون غلیظ سوداوی عرق النسا را فصد کنند
ومعالجت کردن جمیع انواع اوجاع مفاصل از اغذیه غلیظه بطیئة الانهضام و
لو اکره وبقول غلیظه وشراب وآب ناشتا ومستی متواتر وامتلاء وتخمه وبد تدبیری که از
وترک ریاضت وافراط در ریاضت ودر ریاضت وخواب بر بالای طعام وکثرت جماع وترک
استفراغات معتاده واز مسهلات قویة الحرارة اجتناب نمایند **باب** ششم در وجع
عقب واین مرضی است نادر که کم میشود وسبب آن انصباب اخلاط حاده سیال یا خلط بارد
غلیظ است بعقب علاج آن انفجار است واخراج ریم وتوسیع دهن جراحت بآلت یا بادویه
اکاله وبستن حنا وما نند آن ورگی بریان یا انباشتن جراحت بخاکستر بلوط با پیه سرشته
واگر دیر منفجر شود وصلابت تا آنکه پوست آن نرم شود بعد از آن بشکافند
وگاه باشد که سبب حدوث آن ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه باشد علاجش نهادن
در آب سرد وطلا کردن شیاف مامیثا است وگل ارمنی جهان **باب** هفتم در انتفاخ
وحکه اصابع سبب آن احتقان فضول یا بخار است در اصابع بواسطه تکاثف جلد
وانسداد مسام حادث از برودت هوا وعلاجش آن نشستن اصابع است بآب طبیخ چغندر
یا شلغم یا بابونه کردن نمک وسوسن جوشانیده باشند یا بآب طبیخ بابونه واکلیل الملک
وشلغم واندک نمک یا بابونه کرده آن انجیر وکرنب وعدس مقشر وکرسنه وترمس جوشانیده
باشند وتضمید با خمیر خشک آن نزاب پخته واگر ریشها زایل شود بآب طبیخ پنبه البنج بشویند
باب هشتم در دریدن اطراف سرما بدانکه چون سرما باطراف بدن رسد حرارة
ورم وبخارات حاده جهت دفع سرما واصلاح فساد آن متوجه بدان عضو نمیشوند وسبب
انسداد مسام واستحصاف جلد در آنجا محتقن گردیده متحلل نتوانستند وموجب
تعفن واحراق آن اعضا شوند سرما بگذرد محل سرما اطراف را محافظت کنند بهر طریق

که ممکن باشد و اغذیه که نقصان دهد مثل کاه و سیر و پیاز و جوز و خردل و فلفل و
نخود بسیار باشد بنوشند و اطراف را به روغن زیتون یا ناردین یا زنبق یا سوسن
چرب کنند و اگر انسداد افتد باید مدام که موم شده و فاسد نگشته باشد علاجش
تدهین با دهان حاره است و دخول حمام و حرکت و مالیدن اطراف و اجتناب از قرب
آتش و گفته اند که اطراف را در برف و آب سرد نهادن نافع باشد و اگر موم شده باشد
لیکن هنوز سبز و سیاه نگشته باشد علاجش استعمال آب گرم است کردن با بونه و شبت
و اکلیل الملک نخاله و گاه گندم و شلغم و کرنب و پنج و تمام و مرزنگوش و قیصوم و تخم
کتان مطبوخ بنا بنوع باشد و بعد از آن تدهین با دهان حاره مذکوره و اگر سبز یا سیاه
شده باشد علاجش شرط عمیق و نهادن در آب گرم تا خون ظاهر تمام بیرون آید بعد از آن
گل ارمنی در آب و سرکه که اختلاط کنند و بعد از یک یا دو روز با گرم یا آب و سرکه
بشویند و اگر کار با تحشر و سواد رسیده عضو را بعضو متروک و بیک جقنه سکرب
با روغن گاو بپزند و بموضع نهند تا اجزای سیاه و سبز و متعفن شده باشد ساقط گردد بعد
از آن بعلاج قروح مشغول شوند **باب** نهم در بیان احتراق اطراف در اخر
و بیت ها و حرارت در اصول الظفار و سبب آن انصباب ماده دموی غلیظ است
علامتش وجع شدید بود و ضربان قوی باشد و گاه باشد که با آن حمی والتهاب و کرب تیز بود
و اگر ورم در تمام بیخ ناخن عام بود ناخن ساقط گردد و گاه باشد که منفتح و تاکل پیدا
اصبع شادی شود و علاجش فصد است و اسهال و تعدیل مزاج با شربها و اغذیه بارده
و تلطیف تدبیر و بعد از ان اطلاء معمول از مازو و سبز و سرکه یا دواء مرکب از صبر و گلنار
و کندر و مانند آن یا عسل با جرک کوش بحضض یا مرهم سفید اسفیداج اسنان و کافور و افیون
استعمال کنند در سرکه گرم کرده و نهند خصوصا اگر با آن تخالد و ضربان جو باشد و اگر
وجع شدید بود بنادر البنج و افیون با سرکه یا افیون و بزر قطونا با سرکه ضماد سازند و بپوشند
در آب سرد نهند لیکن این اعمال در ابتدا اول باید کرد و بعد از آن جایز نیست و اگر با اشاله
انجا فتکین نیابد چند روز در روغن گرم کرده نهند تا منحلل گردد و اگر تحلیل نشود و ریم
منفجر شود تخم کتان و موم در آب و روغن پخته یا پیاز با روغن پخته ضماد سازند و ...
... و احتراق آن عضو شود باید کرد ... اطراف ... کنند ...

تا نضج یابد و منفجر شود و اگر با انها منفجر شود در محجم شده باشد که بشکافند و جراحت
را بمرهم مدمله علاج کنند **برص الاظفار** برص الظفار آفت که بر ناخن افتد بمای سفید
مثل برص ظاهر باشد و سبب آن وقوف رطوبت لزجه فاسده است در تحت ظفر و
علاجش بعد از تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه تضمید موضع است بزفت و طلا بالانباط البطم
یا اندوخ و نافیا و روغن با سرکه و تخم کتان و حرف کوفته یا اندکی سرکه یا تخم کتان کوفته با موم
و عسل یا با بنخ سرخ و تیتا بخ و نفت یا ترمس و حب الغار با سرکه **صفرة الاظفار**
سبب صفرة الظفار قلت دم و استیلاء صفراست علاجش تضمید تخم حرجیر و سرکه
یا با نفوذ یا بسبط یا زهره کاو **جذام الاظفار** جذام الظفار آفت که ناخن غلیظ
و مجتمع و متشقق گردد و سبب آن انصباب خلط سوداوی حار است بدان علاجش
استفراغ سودا بفصد اکحل و اسهال و اصلاح دم با اغذیه لطیفه جیده الکیموس و
اجتناب از مولدات سودا و تدهین با دهان ملینه با مغز ساق کاو و مرهم بط و موم
سفید و استعمال مرهم و باسلیقون و روغن حشیش با ادام و کذا اختیار **تشقق الاظفار** سبب
تشقق الظفار که ان اسنان الفار کویند غلبه سوداوی و کثرت یبوست علاجش تنقیه
بدن از اخلاط سوداویه بماء الجبن و تطیب مزاج بنوشیدن شیرتازه با روغن بادام
و امثال آن و تضمید بلعاب تخم کتان و بهیدانه و خطمی با بسبط و مرغ با سریش و نشاسته
و سدرات با عسل و روغن کنجد یا تخم کتان و حرف کوفته با عسل یا بحر و نشاسته
کوفته **رض الاظفار** سبب وجع ظفر و کوفته شدن آن ضربه یا سقطات است و علاج آن
تضمید بلسن و جوز السرو و ... با جوز السرو و ... با ... سرکه و کافور با
سرکرده و بنا زیره و نمک و مغز جوز کوفته با مغز پسته کوفته یا آرد گندم و روغن زیتون
یا سرکه انکی کرده و **علاج** سوختن دم در تحت اظفار تضمید با آرد گندم یا انقاست
یا ابرطان هندی پخته یا اندوخ با قطران **تقلع الاظفار** سبب تقلع و تقشر اظفار
یا استرخاء رءوس اصابع است و سبب افراط رطوبت که اظفار را از جای خود بجنبانند
و بکند با تقصیع کرده اند علامتش آفت که با آن الم نباشد و علاجش تنقیه بدن است
از بلغم و ادمان قی و ماجه دم که اصول و منابت اظفار را فاسد کرده اند علامتش
تغیر شدید الم است و علاجش فصد صافن و حجامت ساق و تنکیه حدت دم ... باب

عقاب والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الخالق الورى والصلوة على محمد المصطفى وآله مصابيح الدجى وبعد ازکتاب
دوم خلاصه شفائی در امراض جزئی مختصه بعضوی دون عضوی واسباب وعلامات
ومعالجات آن مشتمل بر هفت مقاله مقاله اولی در حمیات وآن مشتمل بر چهارده
باب است اول در ماهیت حمی وبعضی از احکام واقسام آن دوم در حمیات یومیه
سیم در حمیات دقیه چهارم در دق شیخوخه پنجم در سونوخوس مطبقه ششم در غب
هفتم در محرقه هشتم در مواظبه ولثقه نهم در حمیات ربع وخمس وسدس وسبع وامثال آن
دهم در انفیالوس ولیقوریا یازدهم در حمی غب خلطیه دوازدهم در حمی وبائیه
سیزدهم در حمی حصبه وجدری چهاردهم در حمیات مرکبه مقاله دوم در بحران
ودران شش باب است اول در تفسیر بحران واقسام واحکام وعلامات آن دوم در
ایام بحران وغیر آن سیم در علامات محموده چهارم در علامات ردیه پنجم در انذار بحران
مقاله سیم در اورام وبثور وجذام ودران بیست وسه باب است اول در فلغمونی
دوم در حمره سیم در ماشرا چهارم در طاعون پنجم در دبیله ششم در خراج هفتم
در ماسیل هشتم در سقاطات وابوسام نهم در دم(؟) دهم در خوده(؟) در سلعه وغدد و
خنازیر یازدهم در [illegible] سرطان دوازدهم در [illegible] سیزدهم در [illegible]
چهاردهم در [illegible] پانزدهم در جمره ونار فارسی شانزدهم در [illegible] هفدهم
در حصف وبنات اللیل هجدهم در بثور لبنیه ولجنیه وبطم(؟) نوزدهم در [illegible]
بیستم در عرق مدنی بیست ویکم در حکه وجرب بیست ودوم در قوبا بیست وسیم
در جذام مقاله چهارم در جراحات وقروح ودران پنج باب است اول در جراحات
دوم در قروح بسیطه سیم در قروح عسرة الاندمال چهارم در ناسور پنجم در قروح
ساعیه مقاله پنجم در جبر وکسر وخلع(؟) وآن مشتمل بر چهار باب اول

در جبر وسقطه دوم در کسر سیم در خلع چهارم در فک(؟) مقاله ششم در زینت
ودران شانزده باب است اول در خضاب دوم در داء الثعلب وداء الحیة سیم در انتثار
شعر وصلع چهارم در شیب پنجم در ادویه متعلقه باحوال شعر ششم در قمل وصیبان هفتم
در کثرت عرق وعرق نتن هشتم در صنان وامثال آن نهم در شقوق جلد دهم در سوختگی
آتش وآب گرم وامثال آن یازدهم در آثار قروح وسفیدی وکبودی بدن دوازدهم
در باد شنام(؟) [illegible] سیزدهم در [illegible] چهاردهم در بهق ابیض واسود پانزدهم در کلف
ونمش وبرش وخیلان شانزدهم در هزال وسمن مفرط مقاله هفتم در سموم ودران
چهارده باب است اول در احتراز از سموم دوم در انواع سموم ومعالجه آن بر وجه کلی
سیم در سموم معدنیه چهارم در سموم نباتیه پنجم در سموم حیوانیه ششم در لدغ هوام هفتم
در نهش هوام بر وجه کلی هشتم در لدغ حیات نهم در لدغ عقارب دهم در لدغ زنابیر
وعنکبوت یازدهم در لدغ زنابیر(؟) دوازدهم در گزیدن سام ابرص سیزدهم در گزیدن
انسان وسباع چهاردهم در کلب کلب باب اول در ماهیت حمی وبعضی از احکام
واقسام آن حمی حرارتیست غریبه [illegible] بانفعال [illegible] از قلب با عضا واجناس حمیات
ساز دم — سه است حمی یوم وحمی دق وحمی خلط حمی یوم آفت که [illegible] حرارت غریبه اول [illegible]
شود پس حرارت آن بقلب رسد واز آنجا بواسطه شرایین بسایر اعضا واخلاط سرایت
کند وآن در ابتدا اسهل العلاجات است ودران مخاطره نیست لیکن اگر در تدبیر آن خطائی
واقع شود بحمیات دیگر یا عفنیه منتقل شود واین تب در یکروز زایل میگردد وگاه
باشد که بعضی یا سه بعضی باقی ماند واگر از ان متجاوز شود دلالت بر انتقال بحمیات
عفنیه یا دقیه کند وحمی دق آفت که حرارت غریبه اول در اعضاء اصلیه خصوصا
قلب تاثیر کند پس در باقی اعضا سرایت نماید تا رطوبات بعضا افانی سازد واین
تب را سه مرتبه است مرتبه اول آفت که حرارت غریبه رطوبت محصوره در اطراف عروق
شعریه را بنا باعضا را افانی سازد وشروع در افنای رطوبت طلیه متشبثه با عضا کند
واین مخصوص است باسم دق مرتبه دوم آفت که حرارت رطوبت طلیه را فانی سازد
ودر افنای رطوبت قریبه بانعقاد [illegible] باعضا شروع کند واین مرتبه را ذبول گویند
ومخصوص [illegible] باتنها واین مرتبه رسد تا در اخلاص باید مرتبه سیم آفت که حرارت

رطوبت فرجه یا انعقاد یا تجافی شاند و بعد افنای رطوبتی که اتصال الاعضا بدوست
شروع نماید و این مرتبه را سقت نامند و هر سه را حمی دق خوانند اما چند در مرتبه اول بود
معرفتش مشکل است و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم باشد معرفتش آسان و علاجش
مشکل و حمی خلطی آنست که حرارت غریبه در ابتدا متعلق باخلاط بدن گردد و متعفن
شاند پس عفونت آن متادی بروح و قلب شود و از انجا باعضا و عفونت اخلاط اگر
بی عفونت بود و آن در حمی یومیات اندراج یابد سونوخس گویند و اگر با عفونت باشد حمی عفن
و اصناف حمیات عفنه چهار است بعدد اخلاط اربعه و هو کما که عفونت در داخل
عروق باشد حمی دایم لازم بود در خارج عروق دایر و چون مکان دم داخل عروق است
عفونت او در داخل عروق بود الا نادرا و دوام عظیم کما هی که دم بیا بدان جمع شود
و متعفن گردد و در عضو حرارت غریبه التهاب نماید بطریق مجاورت حرارت التهاب آن
بقلب رسد و بسبب دوام سریان عفونت بقلب حمی دایمه باشد تا وقتی که دم نضج یابد و
ماده او مستفرغ گردد و حمی دمویه عفنه را مطبقه خوانند و تعفن صفرا اگر در داخل
عروق بود غب لازمه و محرقه گویند و اگر در خارج عروق باشد غب دایره و عفونت بلغم
چون در داخل عروق بود لثقه خوانند و در خارج عروق مواظبه و تعفن سودا اگر در داخل
عروق ربع لازمه و در خارج عروق ربع دایره نامند و بعد ابدان حار رطبه را استعداد گویند دم
حمیات زیاده از سایر ابدانست خصوصا کما هی که رطوبت ابدان بحرارت غالب بود
و ابدان حار یابس را استعداد حمیات حاده بیشتر باشد خاصه یومیه و ابدان بارده
یابس و بارده رطبه را بعد از استعداد حمیات بعد سیما حمیات یومیه والله اعلم

باب در حمیات یومیه علامات مطلق آن عدم تغیر فاحش در نبض و
قاروره است الا در غضبیه و غمیه و تخمیه و عدم خشونت لسان و تغیر نفس و حرارت لذاع
و عدم ابتداء آن با نفض و قشعریره و انقلاع بعرق کامل و اقلاع بلکه حرارت آن مثل حرارت
نماید که از حمام یا از تعب حادث شده باشد و بعد از ان نداوت مفارقت کند و اسباب
آن افراط غم و هم و فزع و فکر و غضب و فرح و سهر و تعب و اشتغال و وجع و جوع و عطش
و سدد باستحصاف جلد و اورام اعضاء ظاهره و شدت حرارت آفتاب و مصرات آن
و تناول اغذیه حاره و ترک استعمال معتادات اما حمی غمیه که بسبب

آن حرکت روح بداخل و تحقن روح حیوانی در قلب بواسطه احتقان الحار الغریزی و
اشتعال الحار ناری باشد علامتش زیادتی ذبول و صفرت آن و نوعی از خروج و غور عین و
صفرت وجه و ضعف نبض است و علاجش تسکین غم باخبار مسرت آثار و الحان و
نغمات طرب افزای و لهو و لعب و طوف بساتین و تماشای و دخول حمام و آبزنات
مرطبه و تدهین بادهان رطبه و تشمم مفرحات با قوت نماید و تقریب قلب باشربه و اغذیه
بارده مقویه آن ما طلبه معمول از صندلین و کافور و گلاب و علامات و معالجات
همیه و فکریه قریب بعلامات و معالجات غمیه باشد لیکن چون در همیه و
فکریه تحقن روح نهایت غایت بجانب دماغ بیشتر باید داشت و ادعیه معطره
زیاده استعمال باید نمود و غضبیه که بسبب حرکت عنیفه روح بخارج حادث شود علامتش
حمرت و انتفاخ وجه و جحوظ و حمرت عین و تواتر و عظم نبض و حمرت لونست و علاجش
تسکین نفس بمفرحات رطبه از حکایات مضحکه و نغمات مطربه و کثرت لهو و لعب
و هیجان بنوشیدن اغذیه رطبه و اشربه بارده و مقویه قلب و بوییدن بر اهن مصندل و
استعمال اطلیه بارده مقویه و حمام معتدل و دخول در آبزن نیم گرم اولا بعد آب
سرد ان نشانی و بعد از ان تدهین بادهان مرطبه و خواب و آسایش و در تحقن
گلاب بر سر و سینه نافع باشد و علاج فرحیه مثل علاج غضبیه است با هانه
و رمض و تحقیر آنچه موجب فرح شده و سهریه که روح بسبب افراط حرکت متحلل گردد
علامتش غور عین و ثقل و تهیج جفن و صفرت و انتفاخ وجه و صفرت و ضعف
نبض و بیاض و کدورت بولست و علاجش نوم و سکون و راحت و آسایش و استحمام و
استعمال ادهان و منطولات بارده رطبه و اغذیه و اشربه مرطبه و تعبیه که بسبب
کثرت تعب روح متحلل شده باشد علامتش تقدم تعب و زیادتی سخونت مفاصل بنابر
اعضا و یبوست جلد و احساس اعیا و کراهت حرکت و صغر نبض و تقدم قاروره‌ات و
علاجش خواب و آسایش و راحت و حمام معتدل و مالیدگی و استعمال آبزنات معتدله
و ادهان بارده رطبه و تناول فواکه و اغذیه بارده رطبه حسنة الکیموس و اسهالیه
که بسبب حرکت و اضطراب اخلاط و استفراغ رطوبات کثیره و تحلل دواء مسهل
روح متحلل گردد علامتش حدوث بعد از اسهال مفرطاست و علاجش حبس طبیعت

باستعمال اشربه و اغذیه و اقراص و سفوفات قابضه و تضمید قلب و معده با ضمد
بارده مقویه مثل صندل و کل سرخ و کل ارمنی و اقاقیا و ماء سیب و کلاب و دوم حمیه
که سبب آن شدت وجع سخونت روح بود علامتش وجود وجع در عضوی از اعضاء
بسبب تفرق اتصال یا سوء المزاج مولم و علاجش تسکین وجع و مداواة مرض
مولم پس معالجه حمی بموجبی که در تعبیه مذکور شد و جوعیه و عطشیه که بسبب حدة
الجوع حمی متولد گردد علامتش ضعف و صفر و صلابت نبض و صفرة لون و علاجش
تناول اغذیه و اشربه و حبوب و بقول و فواکه بارده رطبه و نوشیدن آب سرد و
استعمال حمام معتدل و ادهان بارده و غشیه که روح بسبب اضطراب حرکت متسخن
گردد علامتش مقارنت غشی و سقوط قوت و ضعف و اختلاف نبض است و علاجش
علاج غشی و تناول اغذیه سریعة الهضم حسنة الکیموس و تقویت قلب بادویه معطره
مفرحه و استعمال مبردات مرطبه و سدیه و استحصافیه که بسبب اغتسال آب سرد
و آبهای قابض مثل آبهای زاجی و شبی و سبب هوای عاصر قابض منافذ عرق
منسد شود و جلد بدن متکاثف گردد و موجب احتقان و اجتماع بخارات حاده
و سخونت روح شود و سدیه تا سه روز یا بامتداد مومی است اگر بدن قوی بود و اکثر
بحمیات عفنیه منتقل میگردد علامتش عطش و التهاب و سرعت و التهاب است
و سرعت و اختلاف و عظم نبض و حمرة یا صفرة قاروره و حرارت متجاوز از حرارت
سایر انواع حمیات یوم علاجش فصد اگر علامات غلبه دم ظاهر بود بعد تلیین طبیعت
و تفتیح سدد بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر باید و بعد از انحطاط حمام معتدل
و تقریب وماء البیت بخالها و آرد باقلا و تخم خربزه و مغز بادام تلخ با الدلک انسان که گفته
و آبگرم نشستن و تخمیه که سبب آن فساد طعام و احداث انجره ردیه است
که موجب اشتعال حرارت و تسخین روح شود خصوصا در ابدان باردة و علامتش تغیر طعم و جشا ترش
و دخانیه و نتن بول و عطش و عرق و عظم نبض است و علاجش تنقیه معده و امعا
از طعام فاسد بقی و اسهال و خواب و نوشیدن اشربه بارده مقویه معده مثل سکنجبین ساده و جلاب
و شراب فواکه و تنده هیل و دم مبرمص حکمی و مالدین و بعد از آن با انحطاط استعمال حمام
و تناول اغذیه لطیفه سریعة الانهضام جیدة الکیموس مثل آش زرشک و سماق و غوره الطعم دهن زنج

با جوا نرخ و دوسیه که حدوث آن از اوضاع بعضی از اعضاء ظاهر بود که موجب
سخونت روح و عضو گردد علامتش حمرة و انتفاخ و حجم و سرعت و تواتر و عظم
نبض و بیاض لون است و علاجش فصد و اسهال و تلطیف تدبیر و مداواة اورام
و استعمال اطلیه مبرده قابضه بموضع ورم و اجتناب از حمام و تناول لحوم و شرب
شراب و حزنیه حاره از شدت حرارت هوا و حمام و آفتاب که موجب سخونت روح نفسانی
و حیوانی شود علامتش تقدم سبب و حرارت و التهاب در راس و عین و عظم نبض
و سرعت و صغر نبض است و علاجش استعمال مبردات از نطولات و ادهان بارده
بسر و سینه و نوشیدن اغذیه و اشربه بارده و آب سرد و نشستن در مسکن بارد و بوییدن
نیلوفر و بنفشه و صندل و کلاب و امثال اینها و تدهین و عوض کل با سرکه سر دکرده و بسر
و نهادن خرقه تر کرده بکلاب و سرکه بر سر و سینه و بعد از انحطاط دخول حمام معتدل
و ریختن آب نیمگرم بر سر و بعد از خروج تدهین راس بادهان بارده و غذائیه و
شربیه حادث از اغذیه حاره و شرب شراب صرف که موجب اشتعال و فساد تسخین دم
متولد در کبد و اشتعال روح طبیعی گردد علامتش حرقت و حجم و عین و مرارت دهان
و جفاف لسان و حرارت و لهیب در موضع کبد و سرعت نبض و حمرة قاروره است و علاجش
اصلاح کبد و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمرهندی با آب انار بی باقند و نوشیدن
سکنجبین ساده با شیره تخم کاسنی و ماء الشعیر و غوره و زرشک و انار و ماء مقشر
با شیره بادام و کدو و اسفاناخ و تمرهندی و تضمید معده و کبد با ضماد بارده مقویه
مثل صندل و کلاب و کافور و عصارات بقول بارده و استراحت و آسایش و خواب
و ماء الملک و نشستن در مواضع بارده جهت تسکین و بعد از انحطاط دخول حمام و
آبزنات معتدله و تنقیه خادمان ترک استحمام معتاد که موجب احتقان ابخره
منافذ از مسام در وقت استحمام بود علاجش دخول حمام است و ماء البیت بخالها و
تخم خربزه و آرد باقلا و مغز بادام تلخ با الدلک و به که گفته شد و نشستن آب گرم
باب سیم در حمی دقیه حدوث حمی دقیه یا از اسباب بدنیه است مثل حمیات محرقه
که فروکم بطول انجامد و حرارت در رطوبت قلب و اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم حار
حادث در مقعد که بسبب مجاورت حرارت آن بقلب متادی شود در رطوبت قلب و مثل این ها

حمی دقیه

نشف نماید و موجب تجفیف اعضاء اصلیه گردد و یا از اسباب بادیه مثل غم و هم
و غضب و تعب و سهر و جوع و سایر مجففات و مسخنات مفرطات خصوصاً
محرور المزاج را در سن شباب و در فصل صیف علامتش آنست که نبض دقیق و صلب
و متواتر و ضعیف و ثابت بر یک حالة بود و با آن کثرت حرارت و لهیب و قلق و اضطراب
نباشد و حرارت ملمس در ابتدا اندکی ظاهر باشد و چون یک ساعت دست بر آن بگذارند
ظهور آن بیشتر و لذاع بود و کلما یزال العضو حرارة زیاده بود و مواضع عروق و شرایین
اسخن از مواضع دیگر بود و لذا دلیل بر آنست که حرارت بعد از تناول طعام یک ساعت
یا دو ساعت زیاده شود و نبض قوی گردد و اندکی میل بعظم کند و چون از مرتبه اولی
تجاوز کند و بحد ذبول رسد علامتش شدت صلابت و ضعف و صغر و سرعت و تواتر
نبض و غور رفتن اصداغ و یبوست بدن و لاغری و دقت انف و رقبه و تشنج جبهه و
صغر و انحطاط وجه و صغر اذن و غور عین و کثرت رمص و تمدد جلد احمر و تقشر
رفتن جلد و ظهور هیئت و صفایح ذبولت و علاجش در اول ترطیب و تطیب بدن
بنوشیدن اشربه و اغذیه و بقول و فواکه باید. رطبه مثل شراب خشخاش و شراب عناب
با شیره تخم خرفه با آب هندوانه با آب خیار یا با قند سفید یا شراب سیب یا عرق بید مشک
و مثل ماء الشعیر و حریره سپید و ماهی تازه و گوشت بزغاله و اسفاناخ و مثل کاهو و خرفه و
خیارین و انار شیرین و سیب و شفتالو و پوشیدن پیراهن کتان مصندل و بوییدن
فواکه و ریاحین باید. رطبه مثل سیب و امرود و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و بید مشک
و شکوفه کدو و دخول در آب معتدل و بعد از خروج تدهین بدن بروغن بنفشه و
کدو و تنها در نا طلیه باید مثل صندل و کافور و گلاب و آب خرفه و کشنیز تازه بر سینه
و نشستن در مواضع باید. و همیشه بکنار سبزه و آب روان و تطیب مسکن بفواکه
و ریاحین معطره مذکوره باید و فرشها کتان مصندل و پاشیدن آب و گلاب
و بیابان و استراحت و خواب کردن بر بستر کتان نرم و پنبه و تفریح نفس بحکایات
مضحکه و نغمات مطربه و اجتناب از غم و هم و جوع و تعب و غضب و تفکر و ریاضت و
سهر و عطش و جماع و اسهال و حرقه و تناول اغذیه حاره یابسه و مالحه و حریفه. و اما
گاهی که علامات ذبول ظاهر شود علاجش آنست که مریض را در سبع آخر شیره تخم خرفه

با قند و یک جو کافور در آن حل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب یک قدح ماء الشعیر
با قند و بعد از دو ساعت در آبزن نیم گرم نشانند که در آن کدو و خیارین و خرفه
و کاهو و جو مقشر و نیلوفر و بنفشه جوشانیده باشند و بعد از ساعتی بیرون آیند و
روغن بنفشه یا روغن کدو بر بدن مالند و در گوشه خنکی بخوابانند و ساعتی استراحة
فرمایند بر اغذیه مذکوره و بنفشه بعد از هضم تناول نمایند و بعد از آن بر فرش کتان پنبه نرم
خواب کنند و اگر با او حمی عفنه باشد نوشیدن شیر تازه ندارند با شیر خر یا شیر بز جوان
تندرست که حشایش بقول باید. رطبه مثل کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ
و خیار و کشنیز و علف جو خورده باشد هر صباح بقدر بیست درم با نبات یا کمتر بحسب قوت
و ضعف معده بدهند درم قند سفید و یک مثقال قرص کافور بغایت نافع باشد

باب چهارم در دق شیخوخت دق هرم نیز گویند و آن استیلاء یبس است بر مزاج
بحدی و سبب آن یا استیلاء برودت یا ضعف بدن که غاذیه از انفعال عاجز باشد
و آن استیلا از یا تحلیل عاجز کرد اند حیا بحد آخر عمر عارض شود یا استیلاء حرارت
که تحلیل و تذویب رطوبات نماید کند و فانی سازد و فنا آن موجب جمود حرارت
غریزی و حدوث برودت و یبوست شود چنانچه در حمیات محرقه و اوجاع شدید عارض
میشود یا افراط در استفراغات که موجب استفراغ روح و تحلیل قوی و ضعف حار
غریزی باشد یا افراط در تبرید چنانچه در شرب آب سرد و استعمال افیون و اطلیه بارده
بقلب چنانچه که حار غریزی را منطفی سازد علامة آن علامات ذبول است با عدم اشتعال
و التهاب و گاه باشد که برودت ملمس محسوس گردد و نبض صغیر و متفاوت بعد الاستوقات
استیلاء ضعف که متواتر گردد و بول سفید و رقیق مایی باشد و علاجش تدبیر سخن مرطب
انجام و آبزن بعد از هضم و خواب و مالیدن بعد از طعام و تناول اغذیه مرطبه
محضه مثل شیر تازه با عسل و قند و تخم مرغ نیم بخته و آب گوشت و جوجه مرغ فربه و کبوتر بچه
و تدهین بادهان حاره مرطبه مثل روغن نرگس و سوسن و خیری و بابونه و باید که در ابتدا
مسخنات قویه استعمال ننمایند تا تغییر مزاج دفعة سبب هلاک مریض نشود بلکه بتدریج
استعمال نمایند.

باب پنجم در سونوخس مطبقه سونوخس تبیست که حدوث
آن از غلیان دم باشد بی عفونت علامتش حمره وجه و عین و انتفاخ عروق و تمدد و ثقل

و ضیق النفس و امتلاء و عظم نبض و حمرة و غلظ بول و عدم ابتداء آن بنافض و
قشعریره است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و تقلیل غذا و تلیین طبیعت بشیرخشت
و تمر هندی و ترنجبین یا آب تمر هندی با قند سفید و نوشیدن اشربه مبرده مطفیه
دم مثل شراب عناب و شراب انار و شراب آلو و اجتناب از لحوم و اقتصار بر مزورات
حامضه و مطفیه و عفونیه بیست و هفت [illegible] گردد منفعل اکثر از متخلل باشد [illegible]
که متخلل اکثر از منفعل بود [illegible] که متخلل مساوی منفعل باشد علامت آن علامات
سونوخس است با قلق و کرب و لهب و تواتر نبض و علاجش فصد و تلیین طبیعت و نوشیدن
آب [illegible] مطفیه دم و قرص کافور باب ششم در غب خالص و غیر خالص [illegible] صفراوی
که عفن ماده آن خارج عروق بود و آن بر دو قسمت خالصه و غیر خالصه و غب
خالص آنست که حدوث آن از صفراء خالص باشد و غیر خالص آنست که از صفراء مختلط
با بلغم حادث شود لیکن اختلاط ممتزج شده علامت غب خالص آنست که ابتدا به قشعریره
کند بی نافض صعب شدید قلیل البرد لیکن زمان نافض آن طولانی نباشد بلکه بعد [illegible]
گرم شود و گرمی حدت با آن صداع و شدت عطش و سهر و کرب و غثیان و تلخی دهن
و قی صفرا و اختلاف نبض در ابتدا و سرعت و عظم و استوا در انتها و ناریت و عفونت
و حدت رایحه بول باشد و اکثر نوبت آن از چهار ساعت تا شش ساعت بود و از دوازده
ساعت تجاوز نشود و بعرق بسیار مفارقت کند و اغلب در دور چهارم منتهی شود
و از دور هفتم در نگذرد و علاجش اولا تلیین طبیعت و استفراغ صفرا است به قرص طباشیر
ملین و منقوع فواکه و آب انار شیرین با قند و شراب عنب مکرر با سکنجبین ساده و شیرخشت
و تمر هندی و ترنجبین و امثال اینها بعد از آن تبدیل مزاج و اطفاء حرارت غریبه
با شربه بارده مثل سکنجبین ساده و شراب آلو و نیلوفر و تمر هندی و اقتصار بر اغذیه
بارده حامضه مثل ماء الشعیر با تمر هندی یا ماء الرمان و مقشر با شیره و املاح و اسفاناخ و
کدو و کشنیز تر و تمر هندی و علامت غب غیر خالص صعوبت تفاوت نبض و [illegible]
و غلظ قاروره و عدم حرارت قوی [illegible] اعراض صعبه و [illegible] امتداد و طول
نوبات و نوبت این تب زیاده از دوازده ساعت بود باشد که به بیست و چهار ساعت
یا سی ساعت برسد و معرفت تمیز غب غیر خالص از خالص [illegible] نوبت بر دوازده ساعت بود

و گاه باشد که طول نوبت این قریب به شش ماه باشد و علاج آن بتغییر در علاج غب خالص است
بحسب قرب و بعد [illegible] و بعد از نضج تام استفراغ بلغم و صفرا بقی بعد از
طعام و اسهال و حقنه و ادرار و بعد از تنقیه نوشیدن شراب افسنتین با سکنجبین
بزوری و سکنجبین ساده با گلقند با قرص [illegible] و غذا ماش مقشر و نخود درست
با شیره بادام و اجتناب از حرکت و ریاضت و حمام باب هفتم در محرقه و آن
تبی صفراوی لازم دایم با اشتداد عفونت ماده آن در داخل عروق جمیع بدن
بود یا عروق نواحی قلب با نواحی قسم معده یا کبد و گاه باشد که از بلغم مالح متعفن در
عروق نواحی قلب حادث شود و اعراض این تب قوی و اشد از اعراض غب دایمه باشد
و با آن خشونت و صفرت یا سواد لسان و صداع و هذیان و اختلاط عقل و احتباس
عرق الا در وقت بحران و ضربان صدغین و غور عینین بود و علاجش عین غب الصافی
با زیادتی مبالغه در تبرید و اطفاء حرارت باستعمال الطلیه بارده معمول از صندلین و گلاب
و دهن گل یا آنکه سرکه بر سر و خرقه کتان ترکرده بگلاب و صندل و کافور بر سینه و
موضع جگر و مخلوط [illegible] از صندل و گلاب و سرکه و آب خیار و شیره [illegible] مسکن
بارده مستعمال [illegible] و خیار و نیلوفر و گاه هو [illegible]
فواکه و ریحان و [illegible] مکان و شستن اطراف [illegible] و آب گرم و نوشیدن [illegible]
کاسنی صندل و نوشیدن [illegible] هندوانه و اشربه بارده با قرص کافور و شراب [illegible]
نافع باشد خصوصا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها
بالماء باب هشتم در مواظبه و آن تب مواظبه تب بلغمی دایم که نوبتش هر روزه
بود علامت آنست که ابتدا بنافض صادق البرد کند و بعد از آن گرم شود و چون
گرم شود حرارت قوی نبود و با آن قلت عطش و صفرت و اختلاف نبض و قلت شهوت و
زهالت و تهبیج [illegible] و صفرت لون و غثیان و کثرت آب دهان و قی بلغم و قلت
عرق باشد و علامت آنکه سببش بلغم زجاجی بود در ابتدا نافض اشد باشد و علامت آنکه بلغم حامض
بود و بلغم مالح قشعریره و آنکه سببش بلغم حلو بود در اوایل [illegible] هر حالت
نباشد و زمان نوبت آن هجده ساعت بود و زمان ترکش شش ساعت علاجش تلطیف
بلغم به سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده با گلقند و قی در وقت غب و اسهال [illegible]

مسهل بلغم و نوشیدن دواء الترید و قرص ورد و ادرار بادویه ملطفه مقطعه مثل
افیتمون و تخم کرفس و کشوث و تقلیل غذا و مالدکی و تقویت معده بتناول گلقند و
مصطکی و استعمال ضمادی مرکب از قصب الذریره و گل سرخ و سنبل الطیب از هریک
ده درم زعفران نیم درم کوفته و بیخته با آب مرزنگوش سرشته بر آن و نوشیدن اغذیه ضماد دمانبهج
ناشعیر مثل نخوداب با جوامزغ یا تیهو یا کبک یا دراجی و مصطکی بعد از نوبت با چهار
ساعت قبل از آن تا چون وقت نوبت در رسد طعام از معده منحدر شده باشد و لثقه
بلغمیه لازمه است علامتش علامات بلغمیه دایمه بود لیکن با این نافض بعد و قشعریره و
عرق نباشد الا در وقت مفارقت و این نسبتا بدق بود و فرق میان این و آن آنست که
در لثقه حرارت بعد از تناول غذا قوی شود و بحنون دوان ممتلی و منتفخ بود و نبض صغیر لین
و استعداد آن بطریق مواظبه باشد و فترت در شبانروزی شش ساعت بخلاف دق و
علاجش علاج مواظبه است الا اکثر بملطفات و مسخنات قویه اقدام نباید نمود بلکه
بتدریج **باب** نهم در حمیات ربع و خمس و سدس و سبع و مانند آن حدوث ربع
دایره اکثر بعد از حمیات عفینه و بعد از تقدم طحال بود و اسلمش آنست که با آن ورم
طحال نباشد و سبب آن اخلاط غلیظه سوداویه محترقه است علامتش آنست که ابتدا
با نافض ضعیف و بعد قوی و تکسر شدید کند و چون بدن گرم شود حرارتش اقوی از حرارت
مواظبه و اضعف از حرارت غب باشد و با آن وجع مفاصل و صلابت و اختلاف نبض و
اصطکاک اسنان بود و زمان نوبت آن بیست و چهار ساعت بود و زمان فترت چهل
و هشت ساعت و بعرق قلیل مفارقت کند و اگر به علاج خطایی واقع شود مدت
اطول آن یک سال بود و گاه باشد که تا ده دوازده سال لازم بود و ربع متطاول بود بی
باستسقاء و ربع سلیم موجب خلاصی از امراض ردیه سوداویه مثل جذام و برص
اسود و جرب و مالیخولیا و صرع و سکته و فالج و تشنج یابس علامت نضج ماده
این تب خفت و صفا نافض است علاجش مجملا آنست که بعض در روز نوبت از طعام
و شراب خاصه آب سرد و از استفراغات منع نماید الا آنکه در روز نوبت قبل از نوبت
نافع بود و در روز بعد از نوبت حمام معتدل مرطب استعمال نماید و در روز دیگر باستفراغ
اخلاط محترقه مشغول شوند و اگر حدوث آن در تابستان بود تا چهار روز باستعمال

ادویه قویه تحریک ننماید بلکه بسکنجبین ساده یا گلقند و با اغذیه لطیفه معتدله باید
بجزاین مرطوبه مثل نخوداب بجوامزغ فربه یا گوشت بره با اسفاناخ و مانند آن اکتفا
نماید و در جمیع ازمنه از اغذیه غلیظه و مولده سودا و فواکه رطبه و لبنیات و سایر
مولدات ریاح و ادویه حاره یابسه و از اعراض نفسانی و حرکات بدنی اجتناب واجب
دانند و تقویت معده و تفریغات حال کبد و طحال بر همه مقدم دارند بعد از آنکه
ملاحظه سبب نموده بعلاج موافق آن مشغول شود و اگر سبب آن بلغم محترق بود
علامتش بطو و قلت صلابت نبض و قلت لهب و غلظت بول و طول مدت و حدوث آن بعد
از مواظبه باشد و علاجش اسهال آن بادویه مقطعه و نوشیدن سکنجبین بعد
و بعد از تنقیه در هر هفته تناول دو دانگ از تریاق کبیر یا مثرودیطوس نافع بود و اگر
سبب آن دم محترق باشد علامتش حمرت و غلظت بول و تواتر و عظم نبض و حدوث
آن بعد از مطبقه و سایر علامات غلبه دم است و علاجش فصد باسلیق بعد از نوبت
و اسهال سودا با ماء الجبن و مطبوخ افتیمون و مانند آن و نوشیدن سکنجبین افتیمونی
و نظایر آن و اگر سبب آن صفراء محترقه بود علامتش عطش و التهاب و تلخی دهان
و سرعت و تواتر نبض و قشعریره و بسیط و کثرت عرق و حدوث آن بعد از تب صفراوی باشد
علاجش اسهال صفرا بادویه مبرده مرطبه و نوشیدن سکنجبین ساده و شراب لیمو یا غوره
کاسنی و کاوزبان و نشستن در آبزن معتدل و اگر سبب آن سودای طبیعی محترق
باشد علامتش خفت نفض و کدورت قاروره و سایر علامات غلبه سودا است و علاجش
بعد از نضج تام تنقیه بدن از سودا با اسهال متواتر قبل از نوبت و ادرار و تعریق و
ماء الکدی و نوشیدن شراب افتیمون و علامت ربع دایره علامات ربع دایره است و با آن
استعداد یعنی فترت در سایر ایام و عدم نافض و قشعریره و عرق نباشد و این تب قلیل
الوقوع است و علاج آن فصد باسلیق است بر موافق و تنقیه سودا با اسهال و ادرار و
استعمال اشربه و اغذیه باید باعتدال مثل سکنجبین ساده یا گلقند یا سکنجبین بزوری
و حدوث تب خمس و سدس و سبع و ماورای آن از سودا و بلغم مفرطه الغلظه قلیل
المقدار است و علاج اصناف این حمیات استعمال ملطفات و بعد از نضج تام اسهال
اخلاط غلیظه و قی در روز نوبت با ادویه ملطفه مقطعه و حمام خار معرق و سایر معالجا

ربع و تلطیف تدبیر و جوع و صوم بقوم دیگر انواع نافع بود و تا حیت کرد در علاج
این حمیات اهمال نباید نمود که ربع شود و اگر اخلاط سبب نباشد بعد یا میل کر
رطوبت کم باشد **باب** دهم در لیفقیا لوس و لیفوریا لیفقیا لوس تپیست
که درون باطن اعضا سرد بود و ظاهر گرم و حدوث آن از بلغم زجاجی حاصل
در اعماق بدن است که عفونت عارض بعضی از آن شود و بر آنجه عفونت متعفن بود بسبب
برودت باطن باشد و آنچه متعفن باشد بسبب عفونت و انتشار بخار آن در ظاهر
حرارت پیدا شود و این تپ اغلب هر روز با شتداد نوبت از جهار ساعت
ثابت و جهار ساعت باشد و علاج آن علاج تپ بلغمیست از قی و اسهال و تقویه
فم معده و غیر آن و لیفوریا تپیست که درون باطن گرم و ظاهر سرد باشد و سبب آن
بلغم غلیظ متعفن است در قعر بدن که بواسطه عفونت باطن را گرم سازد و بسبب
غلظت و لزوجت و شدت برودت بخارات حاره و تو بیرون منفصل شود و اگر اندک
بخاری صعف الحرارة از او جدا شود بجلد رسد زود خنک گردد لهذا ظاهر سرد
باشد و این نوع اکثر نایب بود و علاج آن علاج حمیات بلغمیست و یا ماده صفراوی غلیظ
تحلیل است که در باطن متعفن گردد و مواضع مجاور را گرم سازد و از آن اجزا
کثیف متحلل شود که ظاهر را گرم کند علامتش آنست که لازم باشد یا بعد آید
و با آن سواد لسان و عظم نبض و شدت عطش و کرب و لهب و قلق و اضطراب باشد
و این علامتها است که دلالت کند بر قوت سوزش در باطن و میل بتبرید و حرارت
عزیزی بدن و علاجش مرکب است از علاج تپ صفراوی و بلغمی و تناول سکنجبین یا
کلقند و امثال آن و ماء الشعیر **باب** یازدهم در حمی غشی خلطیه حدوث آن
یا بسبب کثرت اخلاط بلغمیه خام متعفن در بدن است که در وقت حرکت و عفونت قوت را
مقهور سازد و بعضی از آن بفم معده منصب شود و بسبب مجاورت ایذاء آن بقلب
رسد و غشی حادث گردد علامتش آنست که در آن اغلب حمیات بلغمیه بود و
با آن تخلیط و تهییج و جهیر باشد و این تپ علی العلاجست نیز اگر در علاج آن
احتیاج باستفراغ ماده است و استفراغ بواسطه حرکت ماده و وصول آن بقلب
سبب غشی شود و تقلیل غذا مریض موجب تقویه حمی باشد و ماده متحلله قوت گردد

سوده
خلط ع
وحمی الغشیة

وتقلیل غذا اسقط قوت باشد علاجش استفراغ نبود بعد بجهت و تنقیه امعا و عروق
قرب آن با استعمال الحقنه اللینه کرد و ان اندک حدتی بعد و تنقیه باقی اعضا بمالیدن و خواب
در وقت جوع و ابتدای نوبت تناول ماء الشعیر اقتصار باید کرد و در وقت سقوط قوت نان
منقوع در جلاب یا ماء العسل و نوشیدن سکنجبین العسل کرفس یا سکنجبین عسلی هر صباح
نافع باشد یا بسبب خلط خام صفراوی حمی حادث شود و مثل صفراوی بخاری گردد و
که عفونت عارض آن شود علامتش آنست که اغلب بعد غب دایم بود و با آن عطش و کرب
و لهیب و انحطاط و حمره و تعلیب بسبب تیرگی و سقوط قوت و شهوت و صغر و تفاوت نبض باشد و
علاجش تبرید و تسکین اشتعال حرارت و اغذیه مبرده است مثل آب انار ترش با قند و شراب تمر هندی و
آلو و سیاه و با آب به و تناول فواکه و بقول باید مثل سیب به و خیارین و خرفه و کدو
و ماء الشعیر با مثال آن در وقت نوبت تناول آن منقوع در آب انار باید و تضمید سینه
بصندل و گلاب و کافور و نشستن در مکان باید و مهب شمال و نهادن برف نیز اگر و
ریاحین باید معطر در آن مکان **باب** دوازدهم در حمی وبائیه و با تعفنیست که عارض
هوا شود بسبب اخلاط او یا بخار و دخان خبیثه ردیه که بکیفیت متعفن هوا فراج روح علی ما
فاسد سازد سبب آن رطوبتی که در هوا و اخلاط متعفن شود بواسطه حرارت غریزیه
منتشر گردد و عفونت به جمیع اخلاط موجود در بدن اعضاء نماید و این حالت ابدان ضعیفه
و ممتلی از اخلاط ردیه و اصحاب مسامات واسعه تا عام بود علامتش آنست که حرارت ظاهر
بدن ساکن بود و باطن پرکرب و با آن تواتر نفس و شدت عطش و کرب و جفاف لسان و غثیان
و سقوط شهوت طعام و وجع فم معده و عظم طحال و غشی و سقوط قوت و اختلاط عقل
و عرق منتن و قی و براز سبز سودا وی منتن باشد و علامة وبا کثرت رجوم و شهب
اول خریف و کثرت هوا نقله باران و کثرت مردن حیوانات و کثرت الحشرات مثل القلق و
هدهد و خطاف از آشیانها خود و ظهور حیوانات ساکنه در زمین مثل موش و مار
و عقرب و کثرة ضفادع و حشرات متولد از عفونت ظاهر بود و علاجش فصد است
و اسهال با اخراج رطوبات فضلیه از بدن و نوشیدن اشربه در عرب قابضه حامضه مثل
شراب لیمو و غوره و حماض و سیب و انار و نوشیدن آب برف و قرص کافور و اغذیه حامضه
مجففه مثل زرشک و غوره و انار و سماق و تضمید سینه بصندل و گلاب و کافور

وتر بیسکن باشید کلاب و سکر و آب بید و نهادن فواکه رایحه معطره و ریاحین طیبه
در ان و تجمیر بمصلحات کیفیة هوا مثل صندل و کافور و عود و پوست انار و سیب و به
و آبنوس و چوب گز و پوست ترنج واجتناب از امتلاء و تناول مراق و فواکه و شراب و
انحام و ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه و جمیع محرکات اخلاط و سخنان بد
والله اعلم باب سیزدهم در جدری و حصبه بعلت سبب آن غلیان خون [illegible] که
بالذات عفونت و سبب غلیان یا طبیعت چنانچه در صبیان عارض میشود که طبیعت ایشان
باخون ایشان مخلوط است از فضول رطبه متولد از منی و خون طمث ناقص میراند تا خون
ایشان امتن و اقوی مانا اول شود یا غیر طبیعی که حدوث آن از اسباب خارجی بود که موجب
غلیان اخلاط شود در ابدانی که استعداد آن داشته باشند چون ابدان حار رطبه
و ممتلی از دم و کسانی که بسیار شراب و خمر و گوشت و عسل و مانند اینها بسیار تناول نمایند
و فرق میانه حصبه و جدری آنست که حجم حصبه اصغر و نفاذه آن کمتر و میل او بصفرا بیشتر و
یبوست بیشتر باشد و حجم جدری اکبر و نفاذه آن اکثر و رطوبت اسیل بود و جدری مخصوص
بظاهر بدن نبود بلکه عروض آن در جمیع اعضاء متشابهة الاجزاء الظاهره والباطنه حتی
حجب اعضاء ممکن بود و اسلم آن سفید [illegible] المزاج و معتدل اندازه بود که بی
اضطراب و اردأ آن سیاه باشد پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد پس سفید و جدری
که اصلاح ذاشته باید یا مضاعف بود که یکی بر جوی دیگری بود یا گاه ظاهر شود و گاه
پنهان محزون و بد باشد علامت آن تب مطبقه و وجع ظهر و خارش بینی و فزع و ترسیدن
در خواب و نخس در جلد و ثقل بدن و حمرة چشم و وجع حلق و کرب و عطش و ضیق نفس
و صداع است و علاج جدری ابتدا [illegible] قبل از ظهور حصبه و جدری فصد است و
حجامت اگر [illegible] مثل شراب عناب و نیلوفر و شراب
سیب [illegible] و اغذیه [illegible] مثل [illegible] بادام [illegible] و بعد
انتهاء [illegible] ظهور جدری مبردات و مغلظات را ترک کنند [illegible] باشند
تا عرق کنند [illegible] سرد محافظت نمایند و جلاب [illegible] از تخم کرنب
و [illegible] عدس [illegible] گل سرخ و مویز منقی [illegible] بدهند تا [illegible] کند [illegible]
بیرون آید و [illegible] تلیین طبیعت و تدهین و تضمید [illegible] ایشان [illegible] باشند و اگر جدری [illegible]

در آب بید و آب صندل و آب نانخواه یا گلاب و گرده کافور که اختیار باشد بدان
بیاشانند یا پنبه را به گرده ان عدس و گل سرخ و چوب گز و جو [illegible] باشد بالمذکور
ترکرده بران [illegible] تا خشک شود و لیکن گلاب را در جدری بکار نبرند [illegible]
گل سرخ و چوب گز بجوشانند [illegible] که چشم و حلق و خیشوم [illegible] و امعا را از آفة
جدری محافظت نماید بدانکه آب کشنیز تر با آب [illegible] و کافور با عصاره [illegible] چشم
چکانند [illegible] اگر [illegible] چشم [illegible] بیرون آمده باشد بگلاب یا کافور
یا سرمه کافور [illegible] آب کشنیز [illegible] اکتحال نمایند [illegible] با آب [illegible] گل سرخ
و عدس [illegible] باشند [illegible] صندل [illegible]
چکانند [illegible] مرکب از خشخاش و تخم کدو و مغز
بادام و کثیرا و صمغ عربی [illegible] محافظت [illegible]
در انحطاط باستعمال قوابض مثل شراب حب الآس [illegible] و
امثال اینها محافظت نماید باب چهاردهم در حمیات مرکبه ترکیب حمیات یا
مداخلت [illegible] دیگر شود [illegible] که
[illegible] و انواع حمیات مرکبه بسیار است
[illegible] ترکیب [illegible] مختلفات [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] ربع [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] یا خارج عروق یا
بعضی داخل و بعضی خارج و باید که در معرفت حمیات اعتماد بر اعراض لازمه کند [illegible]
نوایب [illegible] مرکبات [illegible] ربع [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] صفراوی [illegible]
کرد لیکن [illegible] مرکبات استدلال [illegible] نوبت بود
[illegible] مرکب [illegible] ربع بود [illegible] معکوس [illegible] نوبت بود و
[illegible] مرکب [illegible] نوبت [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] ربع [illegible] و از جمله مرکبات
[illegible] مخصوص [illegible] شطر الغب [illegible] مرکب [illegible] صفراوی و بلغمی

چنانچه هر نوع خلط از هم متمیز باشند و هر کدام که غالب بود علامات آن ظاهر باشد
و این سبب دیگر نیز اقوی از نوعی دیگر بود ترکیب آن بر چهار نوع است هر دو معا بر
با هم بود لازم یا صفراوی دایم و بلغمی لازم یا بعکس و علاج آن مرکب از علاج
صفراوی و بلغمی مفرد بود بحسب خلط غالب از استفراغ صفرا و بلغم بنقوع و امثال
و ادرار و نوشیدن سکنجبین ساده با گلقند و قرص و قرص افسنتین با سکنجبین
مفتاح الدم در بحران و در آن پنج باب است باب اول در تفسیر بحران و اقسام و احکام
و علامات آن بحران تغیر عظیم است که بعض دفعة حادث شود بجانب صحت یا مرض و
در عرف اطبا عبارت است از مرض همچو مخاصمه و محاربه پادشاه با عدو
و چنانچه در مخاصمه و محاربه غلبه تام یا ناقص حاصل می شود همچنان است در مجاهده و مقاومه
طبیعت با مرض پس بنابر این صورت متصور بود و غلبه تام طبیعت را بحران جید تام گویند
و ناقص را بحران جید ناقص و غلبه تام مرض را بحران ردی تام و ناقص ردی را ناقص ردی
و در بحران جید تام اگر دفع ماده از اعضا و رئیسه شود باشد لیکن طبیعت قادر بر دفع
آن از اعضا دیگر نشود بلکه اندفاع ماده بعضی اعضا باشد از بحران انتقال گویند
و بحران ناقص مستند به بحران تام بود همچنانکه در روز محاربه و مقاتله از امور هایله
مثل گرد و غبار در روز بار و غوغا و سیلان دم مشاهده می شود در روز بحران نیز از
اضطراب مریض و کرب و طرب و عطش و اختلاط عقل و تغیر لون و حجر و تغیر نبض و سیلان و اختلال م
رعاف و عرق و قی و غیر آن که بر نوعی همچنانکه قبل از محاربه و مقاتله عرض لشکر و تهیه
سلاح و آلات حرب و تعیین مکان مقاتله در باب سلاطین بود طبیعت را نیز پیش از بحران
انضاج ماده و تهیه اسباب دفع از تقطیع خلط لزج و تغلیظ رقیق و تفتیح مجاری و
تعیین جهت دفع ماده از عادت باشد پس هرگاه که ضیق نفس و خفقان و غثیان و ثقل
دماغ و اختلاج لبین و صداع و دوار و وجع فم معده و سقوط نبض و ظلمت
بصر حادث شود علامات آن بود که دفع ماده بعنف خواهد شد و اگر اشتعال حرارت
احمرار وجه و عین و حکه انف و خیالات اشیاء سرخ براق پیش چشم ظاهر بود دلالت
بر دفع ماده برعاف کند و تموج نبض و نداوت و انتفاخ و احمرار جلد دال است بر ماده عرق
بود خاصه گاهی که در روز چهارم رنگین بود در هفتم غلیظ و منضج قرار و نضج و

ثقل بدن و کم و وجع ظهر و انتفاخ مراق دال بر بحران باسهال بود و ثقل مثانه
و حرقت احلیل و کثرت و غلظت بول با عدم علامات میل ماده بجهتی دیگر دلالت
بر خروج ماده با ادرار کند و علامات بحران انتقال آنست که با ثبات نضج
با عدم نضج و حبس استفراغات و دال بجهت انتقال وجع و شدت التهاب و انتفاخ
عروق مواضع خالیه یابی آن بود بدانکه بحران مواد رقیقه بعرق باشد و مواد معتدله
القوام برعاف و ادرار و اسهال یا قی و بحران مواد غلیظ بانتقال اکثر بود و ضعیف بود
و بهترین بحران آنست که برعاف بود پس اسهال پس قی پس ادرار پس عرق و بعد از نضج
تام در روز محمود از ایام بحران بود باستفراغ باشد نه بانتقال و بعد از آن مریض را
خفتی و اشتعالی حادث شود و حال نبض و قوت علی ما ینبغی بود و بحران انتقالی بعضی خوب بود
و بعضی بد آنچه خوب بود پس آن بعد از هفتم و جرب و بهق و قوبا است و آنچه بد بود اورام
و خراجات و برص و فالج و لقوه و تشنج و وجع مفاصل و داء الفیل است بدانکه
بحران امراض با کس مخالط و جمله کوتاه است و امراض حین بد بعمر در بعض امراض صدد
نفث باب دوم در ایام بحران و غیر آن بدانکه از ایام مرض آنچه بحران در آن
متوقف ایام باحوریه گویند و آنچه مجرا از بحرانات ایام منذر و آنچه نیز بحران در آن
متوقع است و غیر مجرب است از بحران ایام واقعه در وسط خوانند و حرکت بحرانیات قوی تا
چهاردهم است بعد از آن تا بیستم و چون از بیستم متجاوز شود حرکت بحرانیات ضعیف
بود تا روز چهلم و بعد از آن روز اول روز چهارم بحران نیست روز سیم از ایام واقعه در وسط
و گاه باشد که بحران امراض حاده در آن واقع شود و روز چهارم روز بحران و منذر
بر بحران روز ششم است اگر در آن علامات ردی ظاهر شود و منذر به بحران هفتم
اگر ظهور علامات جید بود روز پنجم از ایام واقعه در وسط است و گاه باشد که در روز
بحرانات جید واقع شود و روز ششم از ایام واقعه در وسط است و اگر در آن بحران واقع
شود بد بود و روز هفتم بحران خوب است و روز هشتم قریب بر ششم است و روز نهم
از ایام واقعه در وسط است و حکم پنجم دارد روز دهم بحران نیست روز یازدهم
منذر به بحران چهاردهم است روز دوازدهم بحرانی نیست روز سیزدهم از ایام
واقعه در وسط است روز چهاردهم بحران قویست روز پانزدهم و شانزدهم بحران

بیست و سیم و هفدهم سیزدهم بیستم یا بیست و یکم است و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم بحران بیست
و نوزدهم بیستم بحرانست و بیست و یکم بحرانست لیکن بیستم از آن اقوی است و بیست و
بیست و دوم و بیست و سیم بحران بیست و بیست و چهارم بحرانست و بیست و پنجم
و بیست و ششم بحران بیست و بیست و هفتم بحرانست و بیست و هشتم و بیست و نهم
و سیوم بحران بیست و سی و یکم بحرانست و سی و دوم و سی و سیم بحران بیست و سی
و سی و چهارم بحرانست و سی و پنجم و سی و ششم بحران بیست و سی و هفتم بحران بیست
و سی و هشتم و سی و نهم بحران بیست و چهلم بحرانست والله اعلم **باب سیم**
در علامات محمود. صحت ذهن و سلامت عقل و اشتهاء طعام در هر مرضی علامت خوبست
قدرت انتقال از جانبی بجانب دیگر و خواب بر هیئت زمان صحت و عدم استلقاء از علامات
محمود بود دلالت بر قوت طبیعت کند تنفس طبیعی بوقت و عظم نبض دلیل خوبست عدم
تغیر و اعانه یا مرض بود بتخلیط و قرار [illegible] دال بر قوت طبیعت بود تطو کردن باشیاء بطریق
اصحاء و نشاط و حسن خلق بعد از نوم و عطسه در انتهاء امراض حاده دلیلست بر قوت دماغ
لون هیئت بصره بحال طبیعی و وجود خفت بعد از نوم و حسن خلق و قلت بدخویی و احلام
طیبه بخواب سبب داول بود و سهولت احتمال مرض و الم العزیمت ابایه و سرعت نضج — و احوال
و انتفاع بمعالجات و استفراغات از علامات حسنست استواء حرارت در جمیع بدن
دلالت کند بر خلو امعاء و احشاء از ورم ناقص در حمی مطبقه [illegible] دال بر بقاء عروقست
از اخلاط فاسده متخلله و بثرات لب در امراض صفراویه دال بر سلامت بود ظهور رعاف
و اسهال و ادرار و عرق در وقت در ایام بحران علامت خوبست خفت بعد از استفراغات
از علامات جیده است قوت و انتظام نبض و قشعریره بعد از استفراغ دلالت کند بر انقلاع
ماده و علامت خوب بود ثبات قوت با علامات ردیه امید عافیت **باب چهارم**
در علامات ردیه صداع شدید دایم و سقوط قوت در حمی حاده [illegible] عینین کرب
سهر وجع و التهاب لسان علامت بداست سیلان آب از بینی بلاده خاصه که از یک چشم
آید که اهتزاز نفس با [illegible] و کراهت اصوات از علامات ردیه است دلالت
بر ضعف قوت نفسانیه کند آن [illegible] در حمی حاده و سیاه و تیره شدن ناخنها از
علامات موت [illegible] کشیدن پوست بینی و فرو رفتن صدغین و سردی

گوش و کمودت لون و بیاض عین و اختلاط عین در امراض حاده و [illegible] بر بدن مریض [illegible]
قلیل المرض خطرناک است و ندی با سیاهی بعضی علامت بداست و سیاهی بد بتر
کج شدن یک چشم و [illegible] در امراض حاده بسیار بداست تاریکی چشم و بعض علامت
مهلکست نظر کردن دایم بر یک جهت بی حرکت و چشم بر هم زدن بداست بحیده شدن
بینی در امراض حاده دلیل قرب موت کبود شدن جفن در خواب در حاده علامت بداست
چکیدن آب بینی از بینی در حمیات حاده علامت موت بود سرانگشت در جفن
کردن بی سببی علامت بداست وجع گوش در حمی حاده مخاطره است صریر اسنان
در حمیات حاده و سیاهی زبان و خشکی دهان و بینی در امراض حاده از علامات
ردیه است منتن بینی در امراض دلیل قرب موت بحیده شدن لب در امراض حاده
علامت بداست خشونت زبان علامت خوب نیست حدوث ریح و عسر بلع در امراض
حاده دلالت کند بر موت فواق در امراض خصوصا بعد از اسهال سخت هلاکست
نفس سرد در امراض حاده سند بموت حرارت عزیزیست استلقی بر فراش بخلاف
عادت خاصه که هر مریض بدن از [illegible] شود دلیل بداست [illegible]
و [illegible] علامت بداست [illegible] از علامات ردیه است
بهم جستن خصیه و قضیب دلالت کند بر موت حرارت عزیزی سرد گشتن اطراف
با حرارت علامت بداست سکون وجع [illegible] ظاهر دال بر قرب موتست وجع
شدید احشاء در حمیات حاده دلیل بداست سکوت کلیم و کثرت کلام ساکت بداست
هذیان در امراض حاده با سکون [illegible] دلالت کند بر موت کثرت [illegible] آرامی در
بحران و ضیق النفس و اختلاط عقل در [illegible] و بر جستن مریض و افتادن
[illegible] از علامات ردیه است کثرت خوف [illegible] خطرناکست رعشه در امراض حاده
و عدم شهوت خصوصا در امراض مزمنه و عدم عطش در حمیات حاده خصوصا با سواد
زبان از علامات ردیه است کمودت لون اظفار دال بر قرب موت یرقان قبل از هفتم
بداست [illegible] در حمیات حاده
علامت بداست [illegible] در حمیات حاده بداست نافض متواتر در حمیات حاده با
ضعف قوت دال بر هلاکست استفراغات ضعیف قلیله در ایام بحران دلیل بداست

نبض بطی و ضعیف و متفاوت و موجی بدست نبض مختلف کردن انقطاع شدید و
حرکات جنیه ضربات بد دلیل بدست رعاف کثیر بعنوط کردن خفی حاصل شود
دلیل بدست عطش شدید اول مرض بینا بدست اسهال یا دسوسه بدست اختلاف
الوان بجاز الابعدان شرب سهل علامة ردیه است فی کرانی بدست و فی زنجاری علامة
رسوب و نضج و بول دال بهلاکت بول رقیق القوام با دوام عطش بول غلیظ
تیره که رسوب نداشته باشد از علامات ردیه است بول رقیق ابیض در سرسام دال بر موت
بول سفید در امراض حاده و در رسوب مختلف القوام بدست و بول سیاه در امراض حاده
علامة ردیه است اجتماع فی و اختلاط عقل در حمیات حاده علامة سریع قتالست
برودت ظاهر و احتراق باطن با عطش دال بر موت سریع است با اختلاط عقل
دال بر هلاکت سواد زبان با حرارة و لذع و خفقان و غشی از علامات موت است
عرق سرد جبین با بندی یا سبزی اظفار علامة نزدیکی موت نفس متواتر و غشی در
امراض حاده دلیل قرب موت است باب پنجم در انذار بحوادث خفقان دایم منذر
بر انسان مفاجات است کابوس بسیار منذر بصرع و سکته اختلاج بسیار در جمیع بدن
منذر بتشنج و سکته است و اختلاج پلک چشم در عقب منذر بلقوه خدر کثیر منذر بفالج
و کند شدن حواس و ضعف حرکت با امتلا منذر بتشنج و سکته حمرة و حجر عین با سیلان
دموع و نفرة عین از روشنایی با شدة صداع منذر بسرسام است غم و فکر بسیار
بی سبب ظاهر منذر بوسواس و جنونست و بدی فکر منذر بمالیخولیا سرخی لون وجه
با کمودة و ضیق نفس منذر بجذام است ثقل بدن با امتلاء عروق منذر بسکته و
فالج است و هیج اجفان و وجه و اطراف منذر باستسقا است براز ابیض منذر
بیرقان است بول و عرق منذر بحمیات عفنه است سقوط شهوت طعام
با نایافتن شهوة منذر بمرضیست تغیر عادات طبیعیه مثل بول و براز و شهوت جماع
و خواب و عرق و تغیر طبیعیه هیچ چون بواسیر و طمث و رعاف و قی منذر بمرضی
دوام صداع و شقیقه منذر بانتشار و تقولنجات و خیالات مثل پشه و مگس
و مو پیش چشم نیز منذر بنزول است ثقل و تمدد در جانب ایمن نزدیک اضلاع خلف
منذر بعلة کبد است و ثقل و تمدد در اسفل ظهر و خاصره با تغیر بول از عادة منذر

بعلة کلی

بعلة کلی ایهام الحرقه منذر بسحج است سقوط شهوت باقی و نفخ و وجع اطراف منذر
بقولنج است خارش مقعد با عدم دیدان صغار منذر ببواسیر است تو باه بسیار منذر
به برص اسود است و بهق ابیض منذر به برص ابیض صلابة ساق و بالای کعب منذر بداء الفیل است
کثرة زکام و نزله منذر بامراض ردیه است کثرة عرق بی باعث و امتلاء بدن منذر بسقوط
قوت کثرة آشنائی حموضات منذر بجوع معده و انقلاب صفراست بیان دوام حرقه بول
منذر بقروح قضیب و مثانه است تکسر اعضا و سقوط شهوت منذر به تب کثرة دماسیل
منذر بخراج عظیم است والله اعلم [illegible]
باب اول در فلغمونی و آن ورمیست حادث از دم غلیظ و مدام زیاد که در حجم عضوست
بسبب انصباب خلط با ماده یا ریحیه بدان علامتش عطش و لهب و کرب و انتفاخ و شدة
حرارة و حمرة و تمدد و شدة وجع و ضربانست خاصه که عضو کثیر الشرایین بود و علاجش
فصد است و فصد از جانب مخالف و تلطیف تدبیر بعد از ان در ابتدا ادویه
رادعه مثل [illegible] و گل ارمنی و صندلین و [illegible] و اقاقیا و گل سرخ با
کشنیز و [illegible] بر موضع ورم طلا سازند لیکن اگر وجع شدید بود
یا ماده [illegible] رادعات را بر موضع ورم استعمال ننمایند بلکه بعد از
[illegible] بر موضع ورم ضماد سازند تا مانع انصباب مواد شود و بعد [illegible]
محلله مثل [illegible] و اکلیل الملک و خطمی و آرد گندم و آب عنب الثعلب با رادعات
مخلوط سازند و در آخر انتها محللات را اندک اندک زیاده کنند بعد انحطاط بر محللات
صرف اقتصار نمایند و اگر ماده متحلل نشود منضجات مثل تخم کتان [illegible] ضماد سازند
و بعد از نضج جمع مده اگر منفجر شود بشکافند و اگر عضو مایل بسواد یا خضرة باشد و خوف
انتقال [illegible] عضو بود از شرط عمیق جاری شود تا خون غلیظ فاسد ازو مستفرغ
شود بعد از ان ادویه مجففه قاطعه رطوبات و مانعه تعفن مثل آرد کرسنه و گل ارمنی و مانند
[illegible] با سکنجبین و گلاب طلا کنند و آب [illegible] گویند باب دوم در حمرة
حمرة ورمیست صفراوی و آن خالصست و علامة خالصه گرمی ماده آن مختلط
مخلوط دیگر باشد آنست که حمرة [illegible] زایل گردد و [illegible] سرخ شود و در سطح جلد بود
و با آن شدة التهاب و حرقه و حمی و عطش و قلق باشد [illegible] از موضعی بموضعی جانبی بجانب

[illegible]

وصوصته پیچی بود و با آن وجع نباشد بود و علاج آن تنقیه بدن است نضیج مطبوخ هلیله
و تبرید بر می باید و بعد از آن استعمال احتقان مبرّد و مرطبه همچو تراشه کدو و طحلب و آب برگ
خرفه و کاهو و لسان الحمل و بزر قطونا و در این نوع به سبب لطافت و حدّت و دقت ماده احتیاج
با ضماد محلّل نباشد و علامت چیز خالصه که صفرا مختلط بلغم بقوّت حاد نبود و از احمر
فلغمونی کمتر باشد آن که در حکم غالب بود و از موضعی بموضعی نرود و آن وجع باشد و علاج
اول فصد است بعد از آن استفراغ صفرا و استعمال الضماد و اطلیه مرّ چه ذکر کرده در فلغمونی مذکور
شد **باب** سیم در نمله و آن ورمی است دمویه حادث در سطح پوست و گاه باشد
که بر اثر تقاطر شود تمام سطح عضو را متورم سازد و سبب آن سختی و غلیان دم حاد و حرارت
خاصه موضع و صلابت انتقاء آن و بحران سقیهای ذات الخاسی علامت حمره شدید و
وانتفاخ راس و وجع و ضربان و حمی و عطش و لهیب و کرب و علاج آن فصد و تنقیه الوجاع
سائلین قلیل طبیعه بنیرخشت و ترنجبین و تمرهندی و امثال آن و تضمید حلو و سینه
و دعفا اسهال در منتها صاد باید مقویه مثل صندلین و بزر قطونا و اقاقیا و بیان ماشا و
حصفن و کلار نبی ایر حرضیا کاسنی و بزر بهر راس معصبه صندل و گلاب بانکه کافور **باب**
چهارم در طاعون طاعون ورمی است حاد قتال که اغلب عارض اعضاء ضعیف عدوی مثل
حنبه و پستان پیچ ران و زیر بغل و بن گوش شود و حدوث آن از ماده سمیه ردیه که موجب
فساد عضو و تغییر لون و حوالی آن گردد و کیفیت ردیه از طریق شرایین از آن بقلب رسد
و قی و غثیان و عطش و خفقان حادث شود و علاج آن تبرید و تقویه قلب باشد مبرّده
معطره مثل شراب سیب و نارنج و لیمو و انار با عرق بید مشک و گلاب و استعمال
اطلیه مبرّده مثل صندلین و کافور و گلاب بر سینه و تمریخ طوبایه مثل صندل و گل
و کاهو و بنفشه و نیلوفر و تناول اغذیه مبرّده مغلظه دم مثل عدس با سرکه و اجتناب از
فصد تا ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد و از استعمال اطلاء بارده بر موضع در دم
تا موجب جمع و تکثیف عضو و رجوع ماده باعضاء رئیسه نشود بلکه بر ... آن
که موضع بود مرا ... کافند و باید که بر ... تا خون منجمد شود و بسهولت بیرون آید
والله اعلم **باب** پنجم در شبیله و آن ورمی است بزرگ ... به کرده اخلاط ...
صلبیه عریض باشد کالو کج و در ... بود و سبب تولد آن ماده غلیظه لزجه عنیز

فی الشرا

فی الطاعون

فی الشبیله

نضیج است که از بدی هضم و ضعف حرارت غریزی حاصل شود و علامت آن بیک سپید
و مایل بصلابت بود و با آن وجع نباشد و علاج آن که بعد از تنقیه بدن بلطیف
تدبیر اغذیه ملینه منضجه مثل مرهم و باسلیقون مثل لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه با هیئه
در عضو کل بر موضع ضماد سازند و بعد از نضیج بشکافند و اگر جوهر دود بود بر بفات
بالنسبا زند تا قوت ساقط نگردد و اگر عفونت تا بر بنه کهنه بکند تا جراحت دیم زا افتد
نماید بعد از آن مندمله ت ... روح استعمال کنند **باب** ششم در خراج و آن ورمی است
حار عنبرانکه جمع ... کرده باشد و حدوث آن از ماده غلیظه بود که طبیعت آن از عضو
دفع شود و موجب تفرق اتصال شده در خلل عضو مستکن گشته باشد تا آنکه کم
جمع شود و بعد نضیج یابد و منفجر گردد علامت جمع ضربان و اشتداد وجع و تمدد است
و علامت نضیج سکون وجع و زوال ضربان و ... نشستن در زیر انگشت در وقت لمس و
علاج آن در اول حال فصد است و اسهال در وقت جمع ... تضمید بادویه منضجه مفرغه
معتدله الحرارت مثل خطمی و تخم مرو و بزر کتان و انجیر و آرد گندم و در وقت نضیج اگر خود
منفجر نشود بنیشتر بشکافند و انجیر ده باشد بعضا ... بکنند و جراحت را به ...
کهنه بالنسبا زند و مرهم ... مرکبه از اسفیداج و مقل ... و کلنا و دم الاخوین و ا... روت
استعمال نمایند **باب** هفتم در دمامیل دمل از جنس خراجات بود و آن ورمی است
سرخ صنوبری که اولم باشد و سبب آن دم حار مخلوط برطوبت غلیظه فاسد تولد او از
بدی هضم و حرکت و حمام بر امتلاء و کثرت تناول لحوم و حلویات و علاج آن تنقیه بدن
بفصد و اسهال و تقلیل غذا و نوشیدن سکنجبین و اغذیه حامضه و اجتناب از لحوم
و حلویات و در ابتدا استعمال الضماد ... و در وقت ارادة جمع من اطلیه مبرّده مرطبه
لینه مرهمیه مثل بزر قطونا با سفیده تخم مرغ و بعد از جمع من اضمده منضجه مثل انجیر خشک
با تخم مرو و بشیر و عسل با کنجد و ... خاییده و بعد از انفجار در خروج ... مراهم منبته و بدانکه
حمام دایم و تقلیل غذا و ریاضت معتدله و اسهال موجب خلاص از کثرت خروج دمامیل
بود **باب** هشتم در نفاطات و آبورشها حدوث نفاطات به سبب غلیان اخلاط
که در رقیق یا مایل بر ... متدفع شاند ... کثافت جلد تحت آن محتبس گردد
و علاج آن تنقیه بفصد و اسهال و تعدیل مزاج و ترک لحوم و استعمال نفاطات

فی الخراج

فی الدمامیل

فی النفاطات و البثور

دم بعد از آن شکافتن بسوزن و طلا کردن مرهم سفیداب شکار از هر یک یکدرم
گل ارمنی یکدرم کوفته و بیخته با آب سرکه طلا کنند صفت طلاء دیگر مجرب آمله
توتیا خطمی صندل سفید مغز بادام و ابو سنا ورمیست حادث از دم رقیق و ریح
و آن را ام الدم نیز گویند و سبب حدوث آن انخراق شریانست در تحت جلد بواسطه
ضربه عارضه بر بعضی اعضا یا جراحت واقعه در موضع شریان که جلد ملتحم شود
ان انخراق شریان مفتوح ماند علامت آنست که چون دست بر آن نهند اکثر بنشیند و
باز نفخ [illegible] کند و در بعضی اوقات نبض و صوتی از و مسموع شود و لونش با دیگر جای
تغییر نیابد و علاج آن تضمید با ادویه قابضه است مثل اقاقیا و صندلین و گل ارمنی
و گل سرخ با آب [illegible] و احتراز از مالیدن چیزی بر آن که موجب انخراق و نزف دم
از آن شود باب [illegible] که آن را [illegible] گویند و آن ورمیست سفید [illegible]
بحرارت و وجع و سبب آن سیلان رطوبت رقیقه [illegible] است بعضو علامت آنست که تا
اندک مدتی بود و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و اثر آن باقی ماند و علاج استفراغ
بلغم است و اجتناب از رطبات و اطعمه غلیظه مولد بلغم و تضمید عضو با ادویه
لطیفه مقطعه محلله مثل بوره ارمنی با سرکه ممزوج با آب یا نمک و خاکستر [illegible] کرنب
[illegible] و صبر با سرکه یا روغن گل با سرکه و نمک و استعمال طلاء [illegible] معمول از مر
و حضض و صبر و سعد و اقاقیا و [illegible] و زعفران و [illegible] گل ارمنی با سرکه
آب کرنب باب [illegible] در سلعه و عقد و غدد سلعه ورمیست بلغمی غلیظ متمیز و
منفصل از لحم که چون حرکت دهند بجمیع جوانب حرکت توان داد و آن بر چهار نوعست شحمیه
و عسلیه [illegible] و هر نوع را [illegible] آن مثل چیزی بود
که آن نوع بدان منسوبست و علاج جمیع انواع تنقیه بدن از بلغم غلیظ و استعمال ضماد
محلله مثل مرهم دیاخیلون [illegible] باشد و اگر [illegible] بعلاج آن
یکی از دو کار است یا تعفین با ادویه معفنه مثل اشق و خاکستر بیخ کرنب و آهک و صابون
و زرنیخ یا روغن گل یا شکافتن و بیرون آوردن با کلیه آن و غدد [illegible] جمیعت
صلب متولد از فضله غلیظه سوداویه یا بلغمیه که بسبب [illegible] و یبوست منعقد شود و
فرق میانه این و سلعه آنست که غده کیسه ندارد و زیاده نشود و اصلب از سلعه بود و علاج آن

بعد از تنقیه بدن از اخلاط مذکوره تضمید موضع است بمرهم دیاخیلون و بستن
وصله [illegible] ثقیل محکم بر بالای آن و خنازیر ورمیست صلب غلیظ متعلق بلحم که
بسطح ظاهر آن گرهها و ناهمواریها باشد و حدوث آن در لحم رخوه خاصه
گردن بود و اکثر متعدد باشد در یک کیسه و باشد که هر یکی را کیسه باشد و سبب
آن تخمه و فساد هضم است و علاج آن تنقیه بدن از بلغم بقی و اسهال و تقلیل و
تلطیف غذا و ریاضت در وقت خلاء معده و اجتناب از اطعمه غلیظه مولد بلغم
و سوداء از تخمه و امتلاء و غیر آن و تکرر کلام و طول سجود بعد از آن استعمال ضماد
محلله مثل خرء الحمام و بجزر و کبریت و زبد البحر [illegible] و مقل و اشق با روغن زیتون
کهنه و موم یا بنفشه و عنصل و بیخ کرنب و بیخ کبر و مقل و ترمس [illegible] عسل و روغن
زیتون یا مرهم دیاخیلون با ابریشم کوفته یا مرهم بصل و اگر باشد [illegible] انفجار شود داروی
منضجه و مفجره مثل آرد جو و ترمس با نفت و بول صبی [illegible] ضماد نمایند و بعد
از انفجار بمعالجه قرحه کنند [illegible] باب یازدهم در سرطان و صلب ورم
صلب که آن را سقیروس گویند یا سوداء منصب بعضو یا متولد در وی یا بلغم غلیظ
که بسبب افراط مبردات قویه منصلب گشته باشد یا بواسطه استعمال محللات قویه
لطیف آن بتحلیل رفته و کثیف مانده یا سوداء و بلغم هر دو باهم علامت سوداویه
[illegible] صلابت و [illegible] لمس و کمودت لون و فقدان حس و عدم وجع و آنچه
[illegible] علامتش [illegible] لمس و [illegible] صلابت و لون آن مایل بلون بدن بود و علاج
آن بعد از تنقیه بدن استعمال ملینات محلله است مثل مرهم دیاخیلون و اشق و مقل و
حلبه و تخم کتان و شحم و مغز ساق گاو و پیه و روغن زیتون و سرطان ورمیست
صلب سوداوی متولد از سوداء محترقه از صفرا علامتش [illegible] و ضربان و سرعت ازدیاد
و کمودت لون و شدت صلابت و استدارت شکل و وجود اندک حرارت در لمس و ظهور عروق
سرخ و سبز بر حوالی آنست و سرطان منفرج و غیر منفرج و شدید الوجع و قلیل الوجع
میباشد و این مرض از [illegible] و غرض از معالجه آن منع ازدیاد و محافظت از تفرج
و مداراة منفرجست تا الذع و الم ساکن گردد و باشد که مندمل شود و علاج بعد از
تنقیه بدن از فضله سوداویه بفصد و اسهال و تبدیل خون سوداوی بخون نیکو [illegible]

باغذیه مرطبه مانند الکیموس مثل ماهی تازه و تخم مرغ نیم پخته و گوشت بره و بزغاله
و خروس بچه با کدو و اسفاناخ و اشربه رطبه مثل شراب بنفشه و نیلوفر و استعمال الطلیه
ما نافع اند یا رات مثل حکاکه کرسنه آسیا و صرب باب کاسنی و کشنیز تازه و عنب الثعلب
و کاکنج و اصحاب حافظان نفرج مثل اسفیداج ابیض گل ارمنی و عصاره کاهو
و روغن زیتون و ادویه معتدله مثل توتیا و مغسول و سفیداب با روغن گل و دوایی
که عظیم النفع است از جهة سرطان متقرح سفیداب قلعی توتیاء مغسول با لسوی
بروغن گل مرهم سازند طلا نمی بیکو مغز کند مرکند سفیداب از هریک یکدرم گل
ارمنی صبر مغسول از هریک دودرم کوفته بیخته بروغن گل مرهم سازند باب
دوازدهم در نجی و آن بر دو نوع است یکی آنکه از بخار لطیف حادث شود و سابر منح
باشد و دوم آنکه حدوث آن از بخار ردی غلیظ بود و آنرا الحجر گویند علامت آفت
که چون انگشت بران نهند آنکه فرو رود و زود بحال خود باز گردد و اثر آن
باقی نماند و چون دست بر آن نهند و از طبل مسموع شود اگر آن فضایی بود
که در آن مجتمع شده باشد مثل معده و امعا و غیر اینها و علاج آن تلطیف تدبیر آن
و اجتناب از منفخات و استعمال مفتحات و محللات و تضمید عضو بخاکستر
ناک و اسهال و حب کرو حب السرو کوفته با روغن بابونه و سداب و تدهین بادهان
حاره مثل روغن زیتون کرده ان سداب و شبت و تخم کرفس و انیسون و نانخواه
پخته باشند و تکمید با آب جو کاورس گرم کرده باب سیزدهم در شری و آن
بثور صغار مسطح باشد بحرقت که با آن حکه و کرب بود و سبب آن ثوران بخار
حادث از دم صفراوی یا بلغم بورقیت در بدن دفعة علامت دموی شدة حمرة
و حرارت و سرعت ظهور و هیجان آن در روز بود و علاج آن فصد است و اسهال
صفرا با آب انار و مطبوخ فواکه و امثال اینها و استعمال اغذیه مبرده مغلظه و
اشربه ابده حامضه و بخت اب کدو و ماء الجبن سبوس و تخم خرفه کوفته
با آب غوره با سرکه و گلاب و روغن گل بان و علامت بلغمی میل لون ببیاض و هیجان
آن در شب باشد و علاج آن تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و تقوی ... و مشروخ
بدن در حمام با آب کرفس و سرکه و آرد جو و اگر شری مزمن شود اندکی از آن نوره کوفته

فی الشری

فی النملة و الجاورسیة

باسرکه سرشته متوالی بنوشند و اگر منتفع نباشد دو درم بزر البنج ربع درم
قند حبا جدا کوفته سرشته بنات سفوف سازند باب چهاردهم در نمله
و جاورسیه نمله بثره یا بثوریست که با التهاب و احتراق پدید آید و احداث
اکال میکند و از موضعی بموضعی ساعی باشد و لون آن مایل بصفرة بود و سبب
آن ماده صفراوی لطیف حار است که از افواه عروق دقاق پدید آید و سبب
حدة و لطافة در آن محتبس نشود و در تحت جلد منبسط گردد پس اگر صفرا بی
اختلاط بدم خالص محرق یا غلیظ بود نمله متقرحه اکاله حادث شود و اگر رقیق و لطیف
و حدة اکثر بود نمله ساعیه غیر متقرحه و علاج آن اسهال صفرا است بمطبوخ فواکه
و تطفیه آن بعد از آن تعدیل مزاج و استعمال الطلیه مبرده مجففه مثل اقاقیا و شیاف
مامیثا و حضض بعدس و صندل و گل ارمنی با آب کاسنی یا آب لسان الحمل اگر نمله ساعیه
باشد و اقراص ابیض و خون اگر متاکله و متقرحه باشد صفت آن مانند ... سبز
و کندر از هریک هشت درم شب یمانی و از هریک چهار درم تلفدلس یکدرم
نزاوند دوازده درم کوفته بیخته بشراب مورد اقراص سازند و در وقت احتیاج
بگلاب طلا کنند و جاورسیه بثور صغار متفرقه است مانند کاورس که ... بیات
سفید و نیز سرخ باشد و گاه باشد که با آن لذع شدید بود و سیلان دم بود و آن
نوعی از نمله است و سبب آن صفرا معتدل در رقه و غلظ بعض مختلط با اندکی بلغم مالح است
لهذا از موضعی بموضعی ساعی نیست و حجم آن زیاده از نمله است و اکال و متقرح نشود
و علاج آن فصد است و اسهال صفرا و رطوبات بلغمیه بطبیخ هلیله و عنب الثعلب و
افتیمون و تخم کشوث با ترنجبین و تمر هندی و تربد و سقمونیا و استعمال الطلاء مرکب از
ما تقدم و پوست انار و صندل و کزمازج و گل ارمنی بگلاب و اندکی سرکه والله اعلم

[illegible]

فی الجمرة و النار الفارسی

باب پانزدهم در جمره و نار فارسی جمره بجیم بثور متفرقه یا مجتمعه مفرط شدید الحرقة
محرقه تنکرینه است که در گوشت فرو رفته بود و با آن المی بود مثل الم سوختگی آتش و گاه
باشد که با آن حمی و التهاب و عطش و کرب بود و سبب آن صفراء غلیظ سمی شدید
الحدة مخلوط بدم حار است و علاج آن فصد و اسهال و قی و نشتر زدن بر آن موضع تا خون
نا سد و ... بیرون آید بعد از آن دو سرکه بر گل خالص با ... تا بجوش آید

بر قیدی کافور برآن افشانند و طلا سازند و استعمال ادویه مجففه کردن و تبرید و
تحلیل انداز بایست مثل ضمادی معمول از لسان الحمل و عدس و نان خشکار کردن و
تخالد قیار باشد نافع باشد و نار بقار بی بثور منقطعا کالد مجتمعا مثاعیات که آن
التهاب شدید و خطوط سرخ طاووسی مثل نابه آتش باشد و حدوث آن از ماده
صفراویه بود علاج آن فصد و اسهال صفراست و تناول اغذیه و اشربه مبرده مرطبه
مثل ماء الشعیر و آب خیار و هندوانه و استعمال طلای مرکب از حضض و کافور و لعاب
بذر قطونا و لسان الحمل با ماء ذو کوفته و بخته با سرکه **باب** ششم در سعفه و آن

في السعفة

قروح خاده در راس و حجاست و آن در ابتدا بثور صغار متفرقه در مواضع متعدده
بود پس متقرح و منبسط کردد و خشکریشه مایل بحمره شود و آن به چند نوع است یکی رطبه
که از وی چرک رقیق آید و آن را شیرینج و سعفه رطبه کویند و سبب حدوث آن فضلات
غلیظ عفنه و رطوبات فاسده لذاعه صدیدیه منبعثه بجلد است که غلیظ آن محتبس کردد
و رقیق منتشر و بعضی ازانسبب کثرة رطوبات و ارتفاع بخارات و ضعف اعضا از
دفع فضلات این علت اکثر عارض شود و علاج آن فصد قیفال است و اسهال بمطبوخ
هلیله و شاهتره اکر ممکن باشد و الا حجامت و اجتناب از لحوم و حلویات و اشیاء مالحه و
حریفه و اقتصار بر اغذیه نقهه مولد دم صالح خالی از لذع و حدت بعد از آن استعمال
اطلیه معمول از کلنار و ... و کاغذ سوخته و سندروس و جوبه معز بادام تلخ و مازو و برک
مورد و بیخ سوسن و اقاقیا و قیلیا و زراوند طویل با سرکه و روغن کل و یا طلای مرکب
از سندروس ... و پوست انار و ... و حنا با روغن کل و سرکه خاصه در سعفه
صبیان و ماء البیض سرکه ... سعفه و حصف و جرب و قروح بعیر را نافع بود و نوع
دیکر یابس است که از وی پوست سفید مثل سبوس جدا شود و سبب آن خلط سوداوی مخلوط
برطوبت حریفه است که بجلد مندفع شود علاج آن استفراغ خلط سوداوی و ترطیب
مزاج با غذیه مرطبه و تدهین راس با دهان مرطبه و استعمال حمام متواتر و بخور آب کرم
و ماء البیض لعاب تخم خطمی و مرو تخم کتان و بعد تطول ... و بعد از آن و
حکانیدن سیر و حتزان با روغن ادام و روغن کدو و ... اکر سعفه صلب و غلیظ بود
تراشند انداز خون روان کردد یا علق بر آن نشانند پس مرداسنك و سندروس با سرکه

و روغن

و روغن زیتون طلا کنند و اکر سعفه یابسه در عهد بود کل اسپ و کافور و زعفران با سرکه
و کلاب طلا سازند و نوع دیکر هست که از ا ... که کویند علامت آن آنست که رنك پوست
سر سوراخهای کوچک تنك باشد که از آن چرك ظاهر شود مانند عسل و بعضها ... ای
زنبور و این نوع بسبب لذع و حدت پوست سر را شاد کرداند و حدوث آن از بلغم
مالح باشد و علاج آن بعد از تنقیه بدن از اخلاط فاسده و بالنکرین چرك و شستن
سر با آب صابون و سرکه و نمك بر سوراخهای ... است از نکارند رطوبات متعفنه
فاف ساز نه **باب** هفتم در حصف و بنات اللیل حصف بثور صغار است مانند

في الحصف وبنات الليل

کاورس که در ظاهر جلد منتشر باشد و حدوث آن اکثر در بلاد حاره و در اوقات حاره و
در اعضاء کثیرة العرق قلیلة الاعتدال بود خاصه کاهی که هوا سرد یا به شربان ...
و سبب آن بخارات حاره غلیظات که بسبب انسداد مسام در تحت جلد محتبس کردد
و رطوبات رقیقه شود و منتشر کردد علاج آن فصد است و استفراغ اخلاط حاره و
استحمام با آب کرم کردن با کلیل الملک و شبت و تخم خبازی و تخالد چون بایدی باشند
بعد از آن با ماء البیض سرکه و کلاب یا آرد جو و باقلا با سرکه و روغن کل ... و بنات

بنات الليل

اللیل بثور صغار با حکه شدید است که در شب ... ظاهر کردد و سبب آن
احتباس ابخره است بواسطه انسداد مسام در تحت جلد و علاج آن تنقیه بدن از ماده
بخار بفصد و اسهال ... توسیع مسام با استحمام با ماء البیض تخم خربزه کوفته و تخالد با آب
کرفس و سرکه ... **باب** هشتم در بثور لبنیه و لبنیه و سطم ... بثور لبنیه بثور سفید

في البثور اللبنية

کوچک است که بر صفحه روی بیرون حادث شود و چون بفشارند ازو چیزی مانند شیر غلیظ
بیرون آید و سبب آن ماده غلیظ است که طبیعت بظاهر جلد دفع کند و بواسطه غلظت
منحل نشود و در مسام بماند و علاج آن تنقیه بدن و دماغ بعد از آن شستن روی با دقیق
جالیه مثل آرد کرسنه و پوست بیضه مرغ و اسفیداج ... و اکر ...
ادویه مجففه مثل جزر ... سفید با ... آن ... طلا سازند
و لبنیه ... قروح و سیلان چرك و خشکریشه باشد و سبب حصول خشایم و عفونت
آن بقلب ... خفقان و غشی بود و این از جنس سعفه ... حدوث
آن در نواحی ... باشد و سبب آن اخلاط محترقه فاسده است و کاه باشد که

سبب آنکه بدین حیوان خبیث زهرناک مشابه و مانند آن بود و علاجش تنقیه بدن
از اخلاط مذکور و تناول اغذیه عاشره مبرده مقویه قلب و اجتناب از تناول لحوم و
حلویات و اغذیه حریفه بعد از آن استعمال اطلیه مجففه مثل گل ارمنی با سرکه یا زرد
و زنگار و مازو و مقل بحر و اسفاناج با روغن گندم و سرکه یا اندکی عسل بر موضع
و اطلیه مبرده و مقویه مثل صندلین و گلاب بر حوالی قلب و بعضی شود که بسیار سیاه عارضه
بشاقمی که آن چون سیاه باید بعد از رجع البظم بود و علاجش فصد باسلیق و
مداومت قی و فصاد و علق بر ساق و حجامت بعد از آن استعمال مرهمی مرکب از زنجار
و خاکستر چوب کرم و مامیران و بنگ و پوست بیخ کبر و خاسوخته با اندکی سرکه و روغن
زیتون و توتیا مغسول خار شد در عمق و جراحت و گاه باشد که در فرج و مقعد نیز حادث
شود و حدوث آن از خلط غلیظ حاد باشد و علاجش فصد قیفال و تنقیه بدن است
و استعمال مرهم زنگار و اسفیداج آنکه بعد از استعمال مراهم منبته لحم و اجتناب از تناول
لحوم و حلویات و اطعمه حریفه **باب** ... و آن بثور صغار سخت شدید
الصلابت و انواع آن بسیار است منکوس که بعضی پوست بود و چنانکه
گردد که ثبات ... بسیار بود ... سبب آن
و بیخ بازیابد و سبب مجموع خلط غلیظ بلغمی یا بری یا سوداوی یا مرکب از ایشان بود و
علاج آن تنقیه بدن از اخلاط غلیظه باید است و ترطیب مزاج با اغذیه رطبه و ترک اکثر
و دخول حمام و اجتناب از اطعمه مولد بلغم و سودا بعد از آن تضمید به حزنوب و برگ کبر و
کرنب و پوست جوز و ... بر آن نهند بنا بر آنکه اگر ضعیف بود
و بیخ ... و مرهم زنگار و مانند اینها اگر
قوی باشد ان شاء الله تعالی **باب** ... که در بعضی اعضا
حادث شود و ... چیزی ... مایل
بود ... تا تمام بیرون آید و عروض آن اکثر ... بود سبب
آن فضلات ردیه حاصل در عروق ... یا بلغم محترق که حرارت مفرط
... و موجب تجفیف و تعفن آن ... عروق گشته و حدوث آن اکثر
در ... بلاد حاره باشد و علاج آن تنقیه بدن است از فضلات ردیه به فصد باسلیق

یا ضماد از جانب مخالف و اسهال به مطبوخ افتیمون و نظایر آن و ترطیب مزاج با اغذیه
مرطبه و استحمامات و سایر مرطبات و اجتناب از اغذیه غلیظه مولده سودا و از آنها که
غلیظ باشد و در ابتدای حدوث و اول ظهور تنقیع صبر ... یا به بعد از تجدید
در روز دوم یکبار در روز سیم یکبار و بنم با قند بنوشند و عصارات بارده با صندل
و کافور ضماد سازند یا صبر با آب کشنیز تازه و برگ کاسنی طلا کنند تا مانع ظهور و حدوث
گردد و اگر باز نگردد و ظاهر شود بعد از خروج و ظهور آن بر مقعد سر به کرفس تا آن
یکدم به بعد چند تا بیب تقل سر با بدل اندک اندک منجذب شود و بیرون آید و به پوسته
روغن گل بنفشه بادام و لعاب جند قطونا بر عضو بمالند و آب گرم جان برنند تا موجب
سهولت خروج آن گردد و نگذارند که منقطع شود زیرا که انقطاع آن موجب ورم و
قروح ردیه بود **باب** ... و نیم در جرب حکه و جرب بثور صغار است که با آن
حکه شدید بود و اکثر حدوث آن در دستها و میان انگشتان باشد و گاه باشد که در تمام
جلد بود و آن بر دو نوع است یا بس که سبب آن فساد دم و اختلاط آن با صفرای محترق
باشد و رطب که سبب آن مخالطه ماده دموی یا بلغم مالح بود قی باشد و علاج آن در
ابتدا فصدات و اسهال اخلاط حاره محترقه و بلغم مالح بطبیخ افتیمون و پوست
هلیله زرد و سناء مکی و شاهتره و بسفایج و مامیران و افتیمون و عناب و بنفشه و سپستان
با ترنجبین و خیار چنبر و مانند آن پس تعدیل مزاج با اغذیه نقیه مایل به برودت و رطوبت
و اجتناب از تناول اغذیه غلیظه و ردیة الکیموس و ادویه حاره و شراب و حلویات
و ... مفسدات دم و مولدات اخلاط محترقه و بعد از آن استعمال اطلیه جالیه
مجففه مرکبه از حنا و مرداسنگ و تخم حنظل و اقلیمیا نقره و گوگرد و زرد چوبه و
نوشادر و تخم ریباس و مغز بادام تلخ و قنبیل و صدف مقشر و زیبق مغسول با سرکه
و روغن گل و مداومت حمام ترک جماع و سبب حدوث حکه بی جرب اجتماع بخارات
حریفه حاره لذاعه یا اخلاط حاده قلیلة المقدار است در تحت جلد و علاج آن
فصدات و اسهال بماء الجبن و امثال آن و ترطیب مزاج با شربه و اغذیه بارده رطبه
و استحمام علی الدوام و مالیدن سرکه و آب کرفس و روغن گل و اندکی موم با استحمام
کوفته با سرکه مالیدن و اجتناب از مجامعت اطلیه داضح حب حنا و روغن کاو کهنه

وما جرب مرارا
اسنان الحرسی المحرق فی سبع الحرج ...
... بدن ...
ویطلی بعد ... الجرب ...
الحمام ...

جرب کهنه را دفع کند چو سرکه با هم سحق کرده. همین عمل کند صابون با نمک و قریبا با سرکه
و طلا نباط با سرکه همین فعل کند اقلیمیا نقره و مرداسنگ و خربق و زهره و زیبق مقتول
هر چهار با روغن گل و سرکه ممزوج ساخته شب بمالند و صباح در حمام با اشنان
و سرکه و آب گرم بشویند بعد از آن با آب سرد بشویند و روغن گل بمالند و مالیدن آب
انار ترش با بوره و روغن گل بر بدن حکه را دفع کند برگ ... ریحان و تخم خرپزه
چون در حمام ببدن مالند خارش بدن را دفع کند ان شاء الله تعالی **باب** بیست و نهم
در قوبا و آن با خشونتی حادث شود ظاهر جلد و لون آن گاه مایل بحمرت و گاه مایل
بسواد بود و آن بر چند نوع است متقشر و غیر متقشر بسا هم جنبیده با ... و حدوث
و غیر متقشر بسبب حدت آن مخالطه دم حار لطیف است بمره سودا غلیظ و گاه باشد
که از مخالطه رطوبت غلیظ بلغم مالح محترق با دم حار حادث شود علامت آن شت
کرده قشر جلد بود و ان قشور ... متقشر شود و این علت شبیه بقعش باشد و
علاج فصد است و فصد ... علقه بران و استعمال مطبوخ افتیمون و ماء الجبن باشد
اینها بعد از حمام و نشستن در آب گرم و تناول اغذیه مرطبه بعد از ان استعمال الطلیه
ملینه مسکنه لذع با جالیه و محلله مثل روغن گندم و چرک دندان صایم و صمغ آلو
و روغن بادام تلخ و ثافسیا و اشق و بیربط و مرغ با روغن گل یا پوست هلیله ... د
صمغ آلو و صبر با سرکه و روغن گل با هم و صمغ با سرکه اگر حدیث بود و اطلیه قوی بر
مثل ... و اشق و مقل و حضض ... مزاج با روغن گندم و سرکه اگر مزمن باشد
و زیبق مقتول در ... و حنا و روغن گل و طلا ... نافع تر باشد و مجرب است **باب**
بیست و سیم در جذام و آن داء الاسد نیز گویند و آن علتی حادث از انتشار
مره سودا غیر متعفنه در جمیع بدن که موجب فساد مزاج و هیئت و شکل اعضا شود
و گاه باشد که آخر الامر منجر شود بتاکل و تفرق اتصال الاعضا گردد و این علت همچو ١
سرطان عامست متقرح میباشد و غیر متقرح و سبب فاعلی آن حرارت و یبوست
مفرط بدن یا سوء المزاج حار یا برکیبات که موجب احتراق دم شود یا سوء المزاج
بارد که موجب تبرید و تکثیف و انجماد دم گردد و سبب مادی اغذیه مولده سودا و اسباب
معینه بران فساد مزاج طحال و انسداد مسام و فساد مزاج هوا و این مرض از امراض

معدیه و متواتر است علامت ابتداء آن حمره لون مایل بسواد و کمودت عین با جحوظ
و انتفاخ و جحر و غلظت شفه و ظهور عقده در انف و ضیق نفس و بحوحت صوت
و دقت و سقوط شعر و سقوط اظفار و صلابت و ضعف نبض و نتن عرق و حدوث
نفر و کبر و حقد و کینه و سایر اخلاق سوداویه است علاج آن تنقیه بدن از اخلاط
سوداویه بفصد اکحل و باسلیق و استعمال مطبوخات و ترطیب مزاج با اغذیه مرطبه سریعة
الانهضام خصوصا شیر بز که حیوانی رطب مثل کاهو و شاهتره و ماء الشعیر خورده باشد
و حمام و تفریح و مالیدن آن در حلبه و باقلا و بوره و اشنان با آب چغندر در بدن و
بعد از خروج از حمام با دهان معتدله چون روغن بنفشه و بادام و نشستن در آبزن
حار و رطب و اجتناب از مواضع بارده یابسه و بلاد حاره یابسه و از تناول اطعمه غلیظه
مولد سودا و از جماع و تعب و هم و غم و تناول تریاق نافع و تریاق اربعه و قرص افعی
و گوشت افعی و گوشت خارپشت و شراب که در ان افعی مرده باشد و گفته اند که هلیله
هلیله کابلی یا هفت مثقال افتیمون کوفته و بیخته با مویز منقی قرص بندند و بخورند هفت
روز هر روز چهار مثقال با شیر تا بخورند شفا یابد طلا جهت بر آمدن موی ابرو و پنج
هلیله سیاه و آمله سیاه و برنج کوفته در روغن زیتون بجوشانند و بعد از آن ... ابرو ...
تراشیده باشند و بطبیخ ترنجبین و کلنار رشته طلا سازند و معجون نجاح و برنج
نافع باشد صفت بجای هلیله سیاه و شیطرج هندی از هر یک ده درم دارفلفل
پنج درم پیش ... درم بیخ کوفته و بیخته بروغن گاو چرب سازند و بعسل معجون
کنند شربتی یک مثقال صفت ... هلیله بلیله آمله شیطرج از هر یک چهار درم
جوز بوا قسور کندر موقو فلفل دارفلفل زرنباد کندر عصاره اسقیل ساذج
از هر یک هشت مثقال پیش چهار مثقال کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال
مقاله چهارم در جراحات و قروح و در آن پنج باب است **باب اول**
در جراحات بدانکه جراحت واقع در هر عضوی ممکن العلاج است الا جراحت دل که
هیچ وجه علاج پذیر نیست و جراحت لحم اگر صغیر و تازه و بسیط باشد
که از امراض و اعراض دیگر مثل ورم و الم و کسر عظم و قطع عرق و عصب و سوء المزاج
بدن و امتلا و فساد لحم سالم بود و التحام ... غایر باشد در وقت ...

لبهای جراحت تا قعر آن تمام ملتقی شود بر هر دو جانب شق رفاده مثلثه نهند
و محکم ببندند چنانچه لبهای آن درست بر هم آیند و چیزی غریب مانند غبار
و روغن و موی در اندرون آن نرود و اگر بفصد احتیاج باشد اول فصد کنند و از
مولدات دم احتراز نمایند و خرقه تر کرده بگلاب و سرکه بر حوالی جراحت نهند تا متورم
نشود و از آب نگاه دارند و اگر تازه نبود و سه روز چنان که گذشته بود لیکن هنوز
متقیح نشده باشد بخراشند تا خون آلود گردد پس ببندند و اگر جراحت عظیم و غایر بود
و لبهای آن تا قعر منضم نشود صبر و مر و کندر و دم الاخوین بلبان ضماد سازند و
بر بندند و بر حوالی آن صندل و آب کشنیز و کافور طلا کنند و اگر بخیه و بستن لبهای ریش
بهم نیاید بدوزند و اگر از وی جزوی از لحم ساقط گشته باشد و تا قعر اجزای آن منضم نشود
و بر هم ننشیند و در میان آن فضایی باشد که در آن رطوبت صدیدیه و وسخ جمع خواهد
شد ادویه مجففه منقیه رطوبت و جالیه وسخ استعمال کنند و صبر و کندر و انزروت و توتیا
و اقلیمیا نقره سوده سازند و بر بندند و لیکن ابتدا و بستن از قعر آن کنند و بستن محکم و
دهن جراحت را نرم بر بندند و چنان سازند که دایما صدید از آن بسهولت روان تواند شد
و هر وقتی که ریش پاک کنند تا از صدید و وسخ پاک سازند ادویه و مراهم منبته
لحم استعمال نمایند و بعد از انبات لحم ادویه مدمله مثل مرداسنگ و شب سوخته و پوست
سوسن و هلیله و مانند آن و کلنار و کندر و جوز و صبر ذرور سازند و اگر جراحت مرکب بود که با آن
مرضی یا عرضی از امراض و اعراض مذکوره باشد اول بتدبیر آن اشتغال نمایند خصوصا
ورم حار و ادام که ورم ساکن نگردد جراحت مندمل نشود و بعضا لحم آن مبردات و مجففات
کنند و بجز عام النفع است در وجع و در ورم هر عضوی آنست که انار [illegible] تراب
قابض بپزند و ضماد کنند و اگر جراحت بر سر باشد صبر و کندر و مر و دم الاخوین و اقاقیا
کوفته و بیخته ذرور سازند و مغز سر مرغ بخته بر بندند که مقوی دماغ و مانع نزلات و
بجراحت عصب ادویه ملحمه استعمال نمایند (نمایند) تا چند روز بران بگذرد و از حدوث ورم ایمن
شوند و بعد از آن خوف از تشنج و عصب اعضای آن بدماغ باشد و از آب و هوای سرد
نیز محافظت نمایند و روغن زنبق نیم گرم چرب کنند و اگر وجع سخت داشته باشد آرد باقلا
و کرسنه و نخود و جو با سکنجبین ضماد سازند و اگر تشنج عارض شود عصب بتمامها

قطع

قطع کنند تا ضرر آن بدماغ نرسد و موجب هلاک مریض گردد و اگر موضع را بعض
بنفشه چرب کنند و بر فقرات گردن بسبط روغن و مغز ساق گاو با روغن بنفشه
بمالند و اگر با جراحت استخوان شکسته باشد و شکستگی سطحا یا عظیم باشد بدارو بند
معالجه با عسل ضماد سازند تا بیرون آید پس مرهم کنند با عسل ضماد کنند و اگر
استخوان فاسد شده باشد و مانع اندمال گشته و بعد از آن لحم و پوست را بشکافند و استخراج آن
معلوم و متحقق شده گوشت فاسد را بر هم زنند و دفع کنند و استخوان را بتراشند
بعد از آن مدملات استعمال کنند و اگر جراحت بر شکم واقع شود و امعا و ثرب بیرون آید
قبل از آنکه منتفخ شود باندرون فرستند و شکم را ببندند و اگر امعا منتفخ شده باشد
و باندرون نرود شراب قابض گرم کرده بران تکمید کنند تا انتفاخ آن برود پس مریض را
دستها و پایها گرفته بدارند تا بنشیند و منجذب شود و امعا باندرون رود و اگر بدین
تدبیر باندرون نرود دهن جراحت را اندکی فراخ سازند و امعا را باندرون فرستند
و ببندند و اگر ثرب سیاه یا سبز باشد آنقدر که متغیر گشته ببرند و بعد از آن که بکنار ی
تنگ کردند لبه بریسمان باریک بسته باشند و باقی را باندرون فرستند و دهن
شکم را ببندند و اگر جراحت بر عرق واقع شود و نزف دم حادث گردد اول موضع را
بخرقه تر کرده بسرکه و گلاب بپوشانند و ما فوق آن را ببندند و آب خنک سرد کنند تا
موجب تغلیظ و انجماد دم و تکثیف مجاری و تضییق فوهات گردد و بر جراحت کندر
و صبر و مانند سوخته و گرد آسیا و گچ و دم الاخوین با سفیده تخم مرغ و دبر خرگوش ضماد
کنند و محکم ببندند و یکهفته نگشایند تا گوشت برویاند و اگر خون منقطع نشود با آهن
آبگینه و زاج کوفته و بیخته بپاشند و بر بندند یا با آهن داغ کنند والله الشافی

فی القروح البسیط

باب دوم در قروح بسیطه بدانکه قروح از جراحات و خراجات منفجره و بثور
متقیحه بود و غرض از مداوات قروح بسیطه که با آن عوارض دیگر نباشد که مانع
اندمال بود تخفیف آن از صدید و جلای آن از وسخ است و سبب حدوث وسخ و
صدید ضعف عضو است از هضم غذا و متوجه و دفع فضلات منصبه از اعضای
دیگر بدان گاه باشد که بدون تخفیف و جلای قروح شستن بسرکه و شراب یا ماء العسل و
پر کردن آن به پنبه نرم چرب کرده به روغن گل کافی بود و باشد که بمراهم جالیه مجففه

مثل مرهم معمول از اسفیداج و مرداسنگ و سفیده و سرکه و روغن زیتون و مثل مرهم
مرکب از عفص و کلنار و شب و اقلیمیا و برگ سوسن و مرداسنگ و اگر کهنه باشد با
روغن زیتون احتیاج افتد و اگر جراحت غایر بود بعد از تنقیه نافع در زردات
و جراحت مثل نعناع و سعد و مرهم مرداسنگ بدین صفت مرداسنگ کوفته و با شیر
مقابل آن روغن زیتون بپزند تا غلیظ شود و از آتش بگیرند و کندر و اجزا از هر یک
ده درم کوفته و بیخته با آن اضافه نمایند و استعمال نمایند و اگر دهن قرحه تنگ باشد
مرهم را به پلیته بیالایند و در آن نهند و مادام که عفونت قرحه باقی بود پلیته چرب کرده
در دهن آن نهند تا دهنش ملتحم نشود **باب** سیم در قروح عسرة الاندمال
علامتها قرحه را بسبب قلت دم عضو یا فساد ماده آن یا ضعف قوة
عضو و بسبب غلبه نوعی از انواع سوء المزاج یا وقوع استخوان فاسد در قعر قرحه
یا عفونت و خباثت قرحه یا حدوث لحم صلب بر لب قرحه یا بدد اخلال آن یا عروق کبار د
ر بالای آن که موجب ترطیب قرحه شود و ممکن است که مندمل گردد و آنچه بسبب قلت
دم علامتش قلت حمرت قرحه و حوالی آن و لاغری بدن و علاجش توسیع
در اغذیه جیدة الکیموس و مالیدن عضو متقرح و تکمید با آب گرم و استعمال مرهم
اسود مرکب از زفت و راتینج و مغز ساق گاو و روغن زیتون و آنچه بسبب رداءة
دم علامتش تغیر لون بصفرت یا بخضرت و سیاهی است بسبب غلبه نوعی از انواع
سوء المزاج است یا از سوء المزاج حار است علامتش حمرة و التهاب موضع و شدة
وجع است و علاجش فصد و استعمال تدبیر مبرد و مرهم بارد مثل مرهم اسفیداج و مرهمی
مرکب از مرداسنگ و سفیده و سرکه بر قرحه و طلاء الرب بر حوالی آن و صندل باید
بعد از آن و یا از سوء المزاج بارد علامتش کمودة لون و قلت حرارت و علاجش
تسخین مزاج با اغذیه و ادویه حاره و تنقیه بمطبوخ و تکمید عضو با آب گرم
و استعمال مرهم باسلیقون و یا سوء المزاج رطب علامتش کثرة رطوبت و صدید خارج
جراحت و علاجش تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی و ترک غذا و اغذیه مجففه مثل قلیه
و مطنجنه و کباب و استعمال مرهم قوی التجفیف مرکب از کلنار و مازو و زنجار و سیر
سوخته و سریش و شب و اقلیمیا و مرداسنگ بعده سرکه و روغن زیتون و یا سوء المزاج

اندمال

یابس علامتش لاغری بدن و یبوست و جفاف قرحه است و علاجش تکمید موضع با آب
نیم گرم و بعضی تنقیه و اغذیه مرطبه و امراق و سمن و زرده تخم مرغ نیم برشت
و استعمال مراهم قلیلة التجفیف مثل مرهم معمول از آنچه ذکر شد و باسلیقون
و آنچه بسبب استخوان فاسد واقع در قعر قرحه است علامتش آنست که احیانا سیلان
صدید از آن متفاوت کند و از آن ریم رقیق منتن روان گردد و به سر میل یا بنفشه
جراحت فرستند ناهمواری معلوم شود و استخوان رسد و علاجش آنست که بشکافند تا استخوان
رسد یا دوای تیز بر آن نهند تا گوشت فاسد پاک گردد و چون استخوان پیدا شود بتراشند
تا فاسد از آن ساقط شود یا قطع کنند بعد از آن بمرهمات منبته لحم معالجه نمایند
و آنچه بسبب عفونت و خباثت قرحه است علامتش اسوداد و توسیع قرحه است و علاجش
بعد از تنقیه بدن از خلط فاسد و تسکین وجع تضمید قرحه با برگ خطمی و کاسنی
و عنب الثعلب یا آنکه روغن گاو و روغن بنفشه تا لحم فاسد سهل شود و ساقط
گردد پس مراهم منبته لحم استعمال نمایند و آنچه بسبب وقوع لحم صلب است بر لب قرحه
یا بدد اخلال آن علاجش قطع لحم صلب با آهن یا افنای آن بدوا حاد اکال مثل زنگار
و دیگر پس معالجه قرحه بمراهم منبته لحم و آنچه بسبب عروق کبار است یا بالای قرحه
علاجش فصد است و اسهال بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا پس فصد عروقی که کنند تا
خونی که در آن بود روان گردد و قطع ترطیب قرحه شود **باب** چهارم در ناصور
و آن قرحه متقادمه است که غور عمیق و دهان ضیق و قعر واسع داشته باشد و با آن
وجع پیدا نشود و بر جوانب آن لحم صلب ابیض باشد که دایما رطوبات از آن روان گردد
و باشد که احیانا از آن رطوبات منقطع شود و خشک گردد و گاه باشد که رشته هم
بعظم و عصب و اعضاء شریفه کرده و آن را فاسد کرده اند علاجش آنست که بکاوید
گرداند خاکستر تاک منقوع بود یا با آب دریا و آب صابون مخلوط بزرنیخ و نوشادر
بشویند و [illegible] از آن بر نهند تا اثر کرده و ببرند اصفر گردانید و پس زند
و اگر این علاج نافع نشود بشکافند لحم فاسد را فرسایند پس ادویه منبته لحم استعمال
نمایند **باب** پنجم در قروح ساعیه و آن قروح کبار هموار است که دایما از آن
رطوبات صدیدیه منفتح شود و بر موضع انجلا بحیث که بر سر منفعل گرداند و ...

فی الناصور

فی القروح الساعیه

آن عضو تنبیت کردن از عفونت و وجع و نحوه باشد علاج بعد از استفراغ و فصد
آنکه چند نوبت در عصیر ... طلا کنند بعد از آن توتیا و مرداسنگ و کاغذ
سوخته و اقلیمیا نقره و جفت نحاس و مامیران با سرکه طلا سازند مقاله نهم در ضربه
و کسر و مثل اینها و آن مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ضربه و سقطه
علاج ضربه و سقطه که بآن تفرق اتصال و ترشح دم نباشد تقطیه عضو است
بمقویات و مشددات تا مانع انصباب ماده شود بدان مثل عفصات و ماش مقشر و گل
ارمنی و اقاقیا و ... تصبر ... با آب مورد و اگر با آن ورم حار
همراه باشد علاج بضمادات ... تدبیر و اجتناب از شراب و لحوم و حلویات
و اقتصار بر مائ الشعیر و ... و نخود با شیره بادام و نوشیدن ... موميا بجهه
تا بکرم با ... و گل مختوم از هر یک یکدرم تا نفع نخود ...
بعد بر مقشر و گل سرخ و گل ارمنی و صندل و ... نافع و اگر ضربه یا سقطه
بر سر واقع شود علاج بعد از فصد تلیین طبیعت است بحقنه لینه و مطبوخ
فواکه و استعمال الطلیه ... بر سر و مسکنه وجع مثل شراب ممزوج با روغن
گل و گلاب با قصب الذریره با شراب قابض ... مرکب از مورد و گلنار و ...
انار ... گلاب ... با اندکی ... بعد از آن ... نوشیدن مغز سر مرغ و
اگر بسینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث گردد قرص کهربا با قرص کلنار و
بالشراب ... یا گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی و کهربا از
هر یک یکدرم با اندکی افیون ... ماند و اگر بر عضله واقع شود
و موجب فسخ عضله گردد اول ... ضماد کنند بمحللات دم میت محتقن
در میان لیف عضله مثل نطول ... بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و ...
... خطمی و شبت و ... استعمال نمایند و اگر بوقوع آن بر عصب
بود و کوفتگی بدان حادث گردد مرهمات محللات و مسکنات وجع مثل خطمی
و بنفشه و بابونه و شبت و اکلیل الملک با پیه ... و روغن زیتون و زنبق
... ضماد سازند و اگر التواء عصب عارض گردد مرهم دیاخلیون با ...
بیخ خطمی و تخم مرو با ... ضماد سازند ...

تازیانه

تازیانه و ... علاج آنست که ...
باشد ... کرم بموضع ضرب ملتصق سازند و ...
بگلاب و آب سرد ترکرده ... و چون کرم شود ... تبدیل نمایند یا مرهم ...
طلا سازند و اگر خون ... جلد محتقن شود ... **باب** دویم
در کسر علاج کسر عظم ... عضو ... کسر ... عظم ...
بقوه و آهستگی بموضع خود ... بعد از آن ... متوسط ... محکم ... ابتدا
بستن از موضع شکسته کند ... و موضع کسر را محکم ...
بجند ... کند ... از موضع ... کند ... شوند و
بطریق ...
همراه ... عضو طلا سازند بعد از آن ...
و استعمال ... و اقتصار ...
و حرکات ... و جماع ... و حلویات ... اجتناب نمایند و
... گل ارمنی با مومیائی ...
... خادث گردد ... شود ...
... و اگر ...
... آب گرم ...
... بعضی گل و گلاب ...
... حارت ... و حرارة در عضو باقی ...
...
... گل ارمنی و اقاقیا و آب ... استعمال نمایند ... و
...
آخر الامر ...
انعقاد ...
ظهور ... الطبیعت ... و
... نمایند

تا از موضع خود منزعج نشود ایلکه کرده و اگر با کسر هم باشد طلاء الزرد و صندلین و آب
کاسنی و کتیرا نان و امثال اینها طلا سازند و باطرنا است بر بندند و هر روز
بگشایند اگر در لحم کوفتگی باشد کثیره فکافند تا خون منصب ان بیرون بود و
سر وی فاسد و متعفن نگردد و موجب آکله نشود و اگر با کسر جراحتی بود باط
راست ببندند و عادت [illegible] عصابه ازآن بالاجراحت کنند و بعضی
دیگر ان لیس [illegible] و هر روز یا هر سه روز بگشایند و باز بر بندند و باید که دهن
جراحت را نه بندند بلکه قدری بر بندند تا [illegible] صدید کم شود و از ورم
ایمن کردند مرهم منبت لحم استعمال نمایند و اگر پس از ان ورم حادث گردد بعد از ربعه
قطع کنند و علاج [illegible] ثابت بعد از انجبار عظام مکسوره
اگر قریب العهد با انعقاد بود و هنوز متحجر نشده باشد آنست که [illegible] بر ان
[illegible] محکم بر بندند و اگر متحجر و متصلب شده باشد با ضماد ملینه [illegible]
حلبه و جاورسیر و اشق و مقل و [illegible] و مغز ساق گاو و بعضی گویند موم
با [illegible] گاو [illegible] و بعضی بنفشه با بادام بر آن
ریزند **باب** سیم در خلع و آن خروج زایده عظم است از حفره عظم دیگر که میان
هر دو اتصال مفصل بان بود خروج تام علامت آن ظهور انخفاض و غور در جانب
دیگر از مفصل و اعوجاج شکل و عدم قدرت بر جمیع حرکات بجمیع جهات و مقابله
عضو علیل از بدن علیل بعضو صحیح که [illegible] آن بود لیکن معرفت خلع مفصل عضله
و مفصل [illegible] باشد اگر [illegible] انخلاع در بغل داخل گردد
بر اعوجاج و نتوعی [illegible] ظاهر شود و سر [illegible] محل انخلاع [illegible]
بدل داخل شود و بسبب کثرت لحم آنجا اعوجاج ظاهر نشود ظهورش بین علامت
لازمه خلع عضو حدوث نتو [illegible] در زیر بغل و عدم امکان قرب [illegible] علیل
با اضلاع و علامات خلع دران اگر بداخل منتقل باشد درازی پای علیل نسبت بپای
دیگر و نتو کبیر بخارج و ظهور [illegible] ورم در [illegible] و عدم قدرت بر جمع کردن پا
بجانب [illegible] و اگر بخارج منتقل بود علامت [illegible] کوتاهی پا و میل [illegible]
[illegible] علاج آنست که عضو را [illegible] تا محاذی موضعی شود که از آن

فی خلع

متخلع

متخلع شده بر جای خود فرستند و بشکل طبیعی باز آورند بعد از ان ادویه مقویه
مثل مغات و اقاقیا و اکلیل [illegible] و صبر و [illegible] آب [illegible] ضماد سازند و بر بندند
و باید که قبل از حدوث ورم بعلاج آن مشغول شوند نه اگر در عضو مخلوع بعد از
حدوث ورم بسبب شدت وجع اکثر موجب حدوث تشنج بود و اگر با خلع ورم یا قرحه
یا جراحت باشد اول بعلاج آن قیام نمایند بعد از ان بر خلع با آهستگی تا از اوجاع
شدید و تشنج و اورام حاده و حمیات حاده ایمن باشند **باب** چهارم
در [illegible] المفصل از موضع خود [illegible] تام و هو [illegible] که عارض
عظم شود و ابخره محیط با دست از لحم و جلد و رباط و تفرق اتصال بسبب سقط یا ضربه
که بدان رسد عارض شود [illegible] گویند علامتش آنست که در مفصل [illegible] تقعر و نتوی
از جانبی دیگر باشد و بعضی حرکات ممکن بود و در وهن قدرت بر جمیع حرکات بجمیع
جوانب ممکن باشد و علاج آن [illegible] بعضی [illegible] بدان و استعمال
ضمادی مرکب از مغات و خطمی با بنده و تخم مرغ اگر ضعیف بود و ضمادی معمول از نبات
سرو و گل سرخ و [illegible] و اقاقیا و ماء [illegible] سرخ و اکلیل الملک و گل ارمنی اگر قوی
باشد و اگر با آن ورم باشد علاجش فصد است و اجتناب از شراب و لحوم و حلوایات
[illegible] مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و استعمال ضمادی معمول از [illegible] مغات
و گل ارمنی و اقاقیا و [illegible] با سفیده تخم مرغ [illegible] **باب**
باب اول در [illegible] اجسام صغار [illegible] که از جمله
راس [illegible] شود و سبب [illegible] آن ابخره بلغمیه [illegible] مختلط [illegible] و آن یا
خفیف [illegible] یا قوی [illegible] خفیف [illegible] علاج آن [illegible] راس
[illegible] بنفشه با بادام و [illegible] شستن [illegible] و آب [illegible] و حلبه و [illegible]
[illegible] کرفس [illegible] لعاب [illegible] تخم [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] علاجش تنقیه بدن است با اسهال البلغم [illegible] بعد از ان تدهین
[illegible] یا بعضی [illegible] بعد از [illegible] حمام و شستن [illegible]
[illegible] حلبه و [illegible] باسرکه
بعد از ان [illegible] خطمی و کتیرا [illegible] صفت دوائی که مجرب است

زوفای رطب ده درم لادن هفت درم مقل و قسط یک درم سپستان هر یک ده درم طلا سازند
بعد از آنکه موضع را خشن کرده باشند بعد از آنکه سرخ شود و بعد از آنکه یک شب بر وی
گذاشته باشند بشویند **باب** دوم در داء الثعلب و داء الحیة فرق میان داء الثعلب داء الثعلب
و داء الحیة آنست که در داء الحیة با سقوط شعر انسلاخ جلد نیز می بود و در داء الثعلب
فقط بی انسلاخ و حدوث آن اکثر در لحیه و سر و ابرو باشد و گاه باشد که در جمیع بدن بود
و سبب آن ماده ردیه مستقره است در جلد و منابت اصول شعر که مانع غذا خوب شود و آن
ماده مذکوره یا دم غلیظ فاسد است یا بلغم محترق یا مره سودا یا صفرا و هرگاه که
سبب آن دم غلیظ فاسد است علامتش حمرت موضع و حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت
نبض و غلظت قاروره و کثرت نعاس و رطوبت منخرین است و علاجش فصد و تقیه است
موضع هر روز بعد ما لیدن آن تا اول بخرقه خشنه بر پنبه وطی بعد از آن پیاز عنصل
و سیر و خردل و طلا کردن تا فسیا و مرزنجوش با سرکه و اگر سبب آن بلغم محترق است علامتش
بیاض و لین موضع و سایر علامات غلبه بلغم است و علاجش استفراغ بلغم با سهال و قی
و غرغره بخردل و بیخ کبر با سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا یا ماء العسل و اجتناب از اغذیه
غلیظه مولده بلغم بعد از آن مالیدن موضع بخرقه خشنه و پیاز عنصل بر طلا کردن تا فسیا
و خردل با سرکه و اگر سبب آن مره سودا است علامتش کمودت موضع و شدت یبوست
و صلابت نبض و صغر و غلظت قاروره و سایر علامات غلبه سودا است و علاجش تنقیه وسواد مع
بدن به مسهلات سودا و ترطیب مزاج و اجتناب از مولدات سودا بعد از آن مالیدن
موضع به سیر و پیاز عنصل و طلا کردن کبریت و تافسیا و تخم جرجیر و مرزنجوش
و خردل و بیخ نی سوخته و سیر و حرف و تدهین به دهن لادن و ناردین و ممزوج به ...
و سیر با سرکه و اگر سبب آن صفرا و خلط است علامتش صفرت لون و یبوست
و لاغری بدن و سرعت نبض و صفرت قاروره و عطش و تلخی دهان و پوست او
همچو پوست مرغ برکنده بود و علاجش اسهال صفرا است و اجتناب از اغذیه حاره
یا ابزار حاره و لحوم و حلویات بعد از آن مالیدن موضع به برگ کرم کرده و بر تدهین
بدهن گل بعد از آن طلا کردن کبریت با روغن زیتون و فندق با پوست سوخته
ممزوج با سرکه کهنه یا سم حمار سوخته با روغن کنجد یا شونیز و قیصوم سوخته با روغن زیتون

نافع باشد

انتشار شعر و صلع

نافع باشد **باب** ششم در انتشار شعر و صلع چون تولد شعر از انعقاد بخار
دخانی در مسام و دوام اتصال او بدان سبب بشود و سقوط آن با نقصان
غذا و قلت بخار منبت شعر است چنانچه محقق و مسلول و ناقهان از امراض حاده را
تخلخل جلد و اتساع مسام یا حصول مواد خبیثه در تحت جلد و اگر سبب آن نقصان
غذا و قلت بخار است علامتش لاغری بدن و تقدم اسباب مذکوره و امراض حاده است
و علاجش توسیع در اغذیه صالحه جید الکیموس و تناول فواکه رطبه و لبنیات
و خواب و دخول حمام و شستن سر به خطمی و بزر قطونا و برگ بید و دهن بنفشه و نیلوفر
و اگر سبب آن تخلخل جلد و اتساع مسام است که به سبب آن بعض بخار محدث شعر
بر هیئت عدد و متفرق و فانی گردد علامتش رقت و دقت شعر و سرعت انتشار است و علاجش
استعمال مکثفات مسام مثل تدهین به دهن آمله و هلیله کابلی و ماء ... عفص
مورد و لادن و اگر سبب آن ضیق مسام است یا از یبوست و کثافت جلد است که ماده
شعر بدان نفوذ نتواند کرد و اگر نفوذ کند به سبب یبوست جلد مسام مفتوح نماند و بخار
متفرق گردد علامتش یبوست مزاج و صعوبت بر کندن موی و جعودت و غلظت و شدت
سواد شعر است و علاجش ترطیب مزاج به غذا و به حمام و ریختن آب گرم بر سر و
تدهین به دهن بادام و دهن بابونه و طلا کردن مغز بادام تلخ سوخته و مرداسنگ
محرق با روغن زیتون و اجتناب از تلخیات و حموضات و عفوصات و از
جماع و اگر به سبب رطوبت غلیظه که چون بخار مسکون شعر بر هیئت عدد رطوبت بد آن موضع
آید و مسام را مسدود سازد علامتش رقت شعر و عدم ظهور انتشار است و علاجش دخول
حمام و حک کردن بسیار و بعد از آن مالیدن بخرقه خشنه و بر سر طلا کردن ... و قیصوم
سوخته و مغز بادام تلخ و پیه ... با زهره گاو و اجتناب از تدهین راس و از تناول
اغذیه رطبه و فواکه و لبنیات و اقتصار بر اغذیه مجففه با توابل حاره مثل خردل
و سیر و کندنا و اگر سبب آن حصول مواد خبیثه است در تحت جلد که موجب فساد
بخار و استحاله آن به کیفیت غیر ملایمه شود چنانچه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد
علاجش مذکور شد و بعد صلع اگر قبل از سن شیخوخت باشد سبب آن یکی از اسباب
مذکوره است و مداوات آن معالجات مذکوره و عروض آن در پیری به سبب نقصان ماده

شعر و غلبه یبوست بر جلد راس بود و علاج ندارد باب چهاردهم در سبب شیب
ضعف حرارت غریزی و تکرج بلغم متعفن کرمانده شعر خواهد بود و مادام که خون غلیظ
و حار و لزج و دسم باشد شعر سیاه بود و چون بسبب ضعف هضم و قصور حرارت غریزیه
و غلبه رطوبت بر مزاج مایل بسپیدی و بلغمی شود شعر میل بسپیدی کند و آنچه محافظت موی
کند که زود سپید نشود تنقیه بدن از اخلاط بلغمی خصوصا معده و تجوید هضم و تقویت
حرارت غریزیه است استعمال مولدات دم غلیظ متین و محللات بلغم مثل اطریفل و کباب
و قلیل ادویه حاره مثل جوز و قرنفل و دارچینی و فلفل و معاجین حاره مثل تریاق
کبیر و مثرودیطوس و انقردیا و دواء السنة و اطریفل کبیر اصغر و تبخیر و تدهین بادهان
حاره مثل دهن قسط و دهن شونیز و دهن زیتون عتیق و کردن ادویه حاره تا بعضی
مثل سنبل و تفاح اذخر و سلیخه و قرنفل و عود خام و قصب الذریره جوشانیده باشند
و اجتناب از ذکر مستوی اطعمه رطبه و ماهی تازه و هریسه و لبنیات و امراق دسومات و
سایر اطعمه مولده بلغم و شرب آب بسیار و از کثرة نضج و بیکن بودن و سکر مفرط و
کثرة جماع و غم و تعب و کثرة استحمام آب عذب و از منافع ادهان کافور و کلاب
و دهن یاسمین و گفته اند که هر که هر روز یک عدد هلیله کابلی بخورد بخاید و بلع نماید
موی او سپید نشود تا آخر عمر حفظ شباب او کند باب پنجم در ادویه متعلقه بجواهر
شعر حافظات شعر حفظ شعر از انتشار با ادویه کند که در ان حرارت لطیفه جذاب غذا
شعر و قوة قابضه ماسکه غذا منجذب باشد مثل لادن و مورد و هلیله کابلی و مر و صبر
و پسته و اشنان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم جغندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر
پوست صنوبر و اقاقیا و رمان و با دهن زیتون و پوست بیخ درخت غرب با دهن ترب
مقوی و موسی حافظ شعرات مطولات تطویل شعر با ادویه باید کرد که در ان قوة
جاذبه و قابضه باشد هم چون مورد و کلسرخ و برگ انار و درخت و مرو آمله و پسته و سنا
با دهن مورد و با ادویه کردن لزوجت بود ممکن باشد که شعر غذا خود را جذب کند
مثل برگ کنجد و برگ کدو و بادهان که در ان حرارت و قبض بود مثل دهن حنا و دهن
و دهن مورد و بعد از شستن سر با بیجیدن با انکه جزء ذرایع منبتات شعر جمیع ادویه
مذکوره مثل دواء الثعلب و مثل لیدن خاکستر قیصوم با دهن زیتون که هنوز خاکستر

شونیز

شونیز با آب پرسیاوشان و حب الآس و تخم کرفس سوخته با پیه خرس و دهن ترب منبت
شعر باشد و چون بخورد موی پس از آن سپیدی ابروها ست بود حب الغار و حبة الخضراء و مغز بادام
تلخ مجموع سوخته و کوفته سائیده بر دهن زیتون طلا کند یا غالیه یا مالند یا شونیز و سنبل
سوخته و قثاء الحمار و ضفادع کوفته با دهن بلبان طلا سازند و مالیدن سیرکه و
پیه شیر با شونیز سوخته موی قلیل را نماید مانعات شعر از انبات چون موی بر کنند ادویه مخدره
مبرده مثل بزرالبنج و افیون و شوکران با سرکه و ادویه سده مسام مثل صمغ و کندر و
نمولیا و شب یمانی و آب بزرالبنج با ادویه که بالخاصیه این عمل کند مثل خون قنفذ و بیضات
و خون سنک پشت بحری و خفاش و موچه و خون خفاش و طلا سازند منع انبات شعر کند
محمرات ادویه قابضه مثل صندل و عصاره و ذاسنان و قرن حلبه و آمله و برگ سرو و
کز مازج و کف نمک تلخ تحمیر شعر کند مسبطات استعمال ادویه کردن تلیین و لزوجت
باشد مثل ... ادهان معتدله و استحمام و تسخین آب گرم پیش شعر مزیل ... مجعدات
شعر بود علاج تشقق شعر آنکه ... باشد اگر مفرط بود با امثال ... کند
و اگر مفرط بود تنقیه بدن از اخلاط سوداویه و ترطیب مزاج مرقعات خاکستر
بابونج چون داخل بوده کند و بر بدن طلا نماید و بعد از غسل آن آرد جو و آمله و تخم
خربزه کوفته باشد شعر را رقیق کرده اند قاطعات ... بوده ... و
حنا و برگ ... مجموع قطع ... بوده
سودات ... شعر با دهان و خضابات ... مثل دهن شقایق و حنا و سمر و
لادن و آمله کند صفت خضاب که موی را سیاه کند مازو بگیر طلا کیرا روی سوخته ...
از هریک ... بقدر ... نیم ... بعد دم ما نعف ... دهن زیتون بجوشانند
تا ... شود و با ادویه دیگر بکوبند و با آب گرم بسرشند و بکذارند تا چهار ساعت بگذرد
بعد از ان سر را بشویند و خشک کند و خضاب را بمالند و بعد از شش ساعت
آب نیم گرم بشویند صفت خضاب دیگر ... السر ... بجوشانند ... مازو ...
دهن زیتون بپزند تا سوخته شود ... و پوست جوز تر از هر یک ده درم
پرسیاوشان ... اقاقیا ... ده درم قرنفل ده درم کوفته و بیخته با آب گرم
بسرشند و خضاب کند و بعد از شش ساعت بشویند صفت خضاب دیگر حنا چهار درم

وسیم هشت درم بعد سحق بنبات بیامیزند آنرا نیز بیان کرده . و روغن زیت

حب الحدید با شهد ایشان سه درم قرنفل یک درم کوفته و بیخته با آب گرم قرصها سازند

باب ششم در قمل و صیبان لسبب غلظ اخلاط مسام بدن بسته اند رفت کرد عفونت بماند

و متعفن شود و قمل متولد گردد و حدوث آن اکثر ابدان علیلان اخلاط و عدیم قلیلة

الاستحمام را بود و علاجش اکثر تولد آن بسیار بود تنقیه بدن از فضلات و اخلاط ردیه

و تنظیف آنها از اوساخ با اسهال و استحمام علی الدوام با آب شور و پوشیدن جامهای پاکیزه

خاصه کتان و حریر و نوشیدن سیر و پونه کوهی و استعمال الطلیه معمول از زرنیخ و زهره

و ... و مشط تلخ و ... و ... و مغز بادام تلخ و زیبق مقتول با سرکه و ... کاه

و اجتناب از ... و از کثرت جماع و محرکات ماده بخارج و از ترک غسل و از

تناول البیض و اغذیه غلیظه مولده بلغم و استعمال نوشادر و سرکه ... با سرکه از الطلیه

قاتل مخصوص صیبان است باب هفتم در کثرت عرق و عرق دم کثرت عرق اگر بی سبب

از اسباب موجبه آن باشد مثل ریاضت و تعب و کثرت حرکت و هوای گرم و با آن صحت قوت بود دلالت

کند بر امتلاء بدن از طعام یا از اخلاط موذیه بکمیة یا بکیفیة اگر از امتلاء طعام بود

اگر از امتلاء طعام بود علاجش تقلیل طعامات و جوع و ریاضت و اگر از امتلاء اخلاط

تنقیه بدن از اخلاط موذیه و اگر باشد که سبب آن استرخاء قوت ماسکه و سعت انفتاح

مسام بود علامتش آنست که با آن ضعف قوت بود علاجش آنست که طلا بمرکب از نمک اندکی

کوفته با سفیداب یا روغن گل یا گلاب ... و مرداسنگ و گل سرخ با گلاب یا مورد و گل

سرخ و گلنار و رمان ... روغن ... یا صندل ... کافور با آب غوره و آب برگ تاک بر بدن

استعمال نمایند و صفت ... نافع در این باب گل سرخ کبیر ... سماق ... ازهر یک

ده درم ... رطل آب بجوشانند تا بوطلی آید بعد از آن صاف کرده در چهار روز بنوشند

و سبب عرق دم ضعف قوت و حدت و لطافت خون بسبب مخالطت آن با صفرا است که موجب

تفتح مسام و افواه عروق شود و از آن مترشح گردد و علاجش فصد است و اسهال صفرا و

تناول مغلظات و مسکنات حدت دم مثل ... و کاسنی و کشنیز و اسفاناخ و

عناب و ... آلو ... بعد از آن ... بپوست

انار و ... وجوز السرو ... با آب ... بر ... با آب برگ تاک

ضنان و رطوبات

یا کنفسر

بر بدن باب هشتم در ضنان و امثال آن سبب تغیر رایحه جلد و نیز بغل و تن

عرق حدت و عفونت اخلاط بدن و حرکات سوء اخلاط خصوصا که مجامعت

و اجز غسل جنابت و تناول محرکات مواد حاره مظاهر بر بدن مثل سیر و پیاز و ترب و

حلبت و اسفناخ و باذنجان و حرز و حلبه معین باشد و علاجش استفراغ فضول

ردیه متعفنات و تنقیه حدت اخلاط و تبدیل مزاج با شربه مبرده و اغذیه ملایمه

استحمام علی الدوام و اجتناب از تعب و ریاضت و حرکت در آفتاب و سایر معینات

مذکوره بعد از آن شستن بدن با آب گرم کردن ... یا نی و ... سوسن و صندل و تمام

و نعناع و ... و ... بر گل سرخ و شاهسپرم و پوست ترنج و برگ سیب

جوشانیده باشند و مالیدن مرداسنگ بگلاب بر بدن و توتیا و اندک کافور با گل سرخ

و ... و سنبل و سعد با گلاب بر زیر بغل و تناول کنگر و هلیون و ... سلیخه کردن

طیب بجهت جلد و عرق و نکاه باشد که سبب عفونت خلط و هم در جلد ... نتن

حادث شود و اکثر مشایخ و اطفال را بواسطه کثرت رطوبت و ضعف حرارت غریزی

عارض گردد علاجش آن تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه و استعمال الطلای معمول از برگ

سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز السرو ... کنند آب

مورد باب نهم در شقوق جلد و عجز و اطراف سبب جمیع شقوق یبوست مزاج جلد

که از اسباب خارجه بود یا از اسباب داخله حادث شود و آنچه حدوث آن از اسباب

خارجیه بود مثل حرارت مجففه منشفه و برودت مکثفه مجمده و اعتناء آنها ...

علاجش تلیین است با دهان مرطبه مثل روغن بادام و کنجد و موم و روغن معمول

از روغن بنفشه و لعاب هندوانه و مغز ساق گاو و کتیرا و پیه مرغ و موم سفید و آنچه

از اسباب داخلیه است مثل سوء المزاج یابس ساذج یا اخلاط حاده مجففه حادث شود

علاجش استفراغ اخلاط ردیه است اگر مادی باشد و ترطیب مزاج بنوشیدن شیر

تازه یا روغن کنجد با ... و استحمام علی الدوام و دخان آب نیم گرم

کردن از بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش جوشانیده باشند بر بدن و تدهین با دهان

بارده رطبه بعد از خروج حمام اگر سبب حرارت باشد و طبیخ شلغم و برگ چغندر اگر

سبب برودت باشد و علاج خاص ... و استعمال الطلای معمول ...

وفناسته وکتیرا ولعاب بهدانه با موم و بسیط و روغن بنفشه و ترکیب دهن دست سوم کذا مغنی
معمول از کنجد و بنفشه کوفته با روغن بادام و بسیط و موم سفید و ترکیب دهن پای طلای
معمول از نفت ترا با روغن زیتون یا از عطران البطم و روغن زیتون کذا اخته و نهادن
پا در آب گرم و شقوق باشد مانند کتیرا کوفته با سپید یا مغز بادام با [illegible] و موم و روغن بنفشه
با از کرم [illegible] نان یا قیر و روغن با چربی کذا اخته باب دهم در سوختگی آتش و آب گرم
و مانند آن علاج سوختگی آتش مادام که آبله نکرده باشد بریدن موضع [illegible] کرده بر بر
واستعمال الطلیه مرهم معمول از گل ارمنی و سفیداب با سرکه و سفیده تخم مرغ و مالیدن داد
بر آن و اگر آبله کرده باشد علاجش ضمادات و تلطیف تدبیر و استعمال مرهم سفیداب
یا مرهم آهک و علاج سوختگی آب گرم مانند آن قبل از آبله کردن ریختن آب زیتون ملح
و گلاب نیز [illegible] مبرد و برف و گلاب و طلای [illegible] از صندل و کافور و گلاب و بعد
از آبله استعمال مرهم آهک با جو سوخته یا سفیده تخم مرغ باب یازدهم در آثار قروح و [illegible]
و کبودی بدن علاج آثار قروح و جدری استعمال طلائیست معمول از مرداسنگ و سفیده
بعض گل و آرد نخود و بیخ [illegible] و استخوان پوسیده و آرد برنج و مغز تخم خربزه و حب
البان و نقط با آب خربزه یا طلای مرکب از حلبه و تخم کتان و بسیط با زهره گاو و زهره
بز و علاج کبودی که بسبب ضربه یا سقط و امثال آن در تحت جلد حادث شود فصد است
و بعد از آن تسکین حرارت و الم و طلا کردن بر آن کرب با تربت و نوع دیگر با [illegible] و اشت
یا بوره سرکه [illegible] و اگر خون منجمد و غلیظ بود شکافتن و [illegible] بیرون ساختن و علک
البطم ضماد ساختن باب دوازدهم در [illegible] و فساد لون یا دشنام حمرت
قبیح منکر حادث [illegible] و اطراف خصوصا در زمستان و سرما بیشتر [illegible] لون محلی در
در ابتدا و سبب آن احتقان بخار کثیف در تحت جلد و علاجش بعد از فصد
و حجامت و فناندن علق و مالیدن نمک بر آن و منع اسهالات بمطبوخ هلیله مقوی [illegible] و
اجتناب از شرب آب سرد و نشستن در مکان بارد و اگر [illegible] صابون را
بدن طلا کند و بعد از آن [illegible] شود در آب گرم نشیند نافع باشد و سبب فساد
لون یا فساد مزاج احشاست مثل طحال و کبد و معده یا غلبه فضول بر بدن یا دفع طبیعة
خلط مفسد لون را بظاهر جلد یا آفتاب و باد و سرما یا بدی تدبیر در ماکول و مشروب یا

امراض و اوجاع و جوع و کثرت غموم و هموم و جماع و شدت حرارت هوا آنچه سبب آن فساد
مزاج احشاست علاجش صفت اعضاء مذکوره است از افضال مخصوصه و علاجش تقویه
و منع سبب و آنچه سبب آن غلبه فضول بر بدن و اختلاط آن بدم است [illegible] بعد تنقیه
اصغر [illegible] و علاج آن تنقیه بدن است از اخلاط فاسده و استعمال الطلیه جالیه
متخذ از تخم ترب و [illegible] و تخم خربزه و مغز بادام و فناسته و کتیرا و بوره و [illegible]
نخود و باقلا باشد و آنچه سبب آن دفع طبیعة است خلط مفسد لون را بسوی ظاهر جلد
علاجش استعمال الطلیه جالیه مذکوره است و آنچه سبب آن آفتاب باد و سرما است علاجش
استحمام و بخار آب گرم داشتن و استعمال الطلیه جالیه مرکبه از آرد باقلا و عدس و
پوست بیضه و سفیداب قناره [illegible] و استخوان پوسیده و مغز بادام تلخ و تخم ترب
و فناسته باشد با آب قنابری یا آب [illegible] و آنچه سبب آن بدی تدبیر در ماکول و
مشروبست مثل حدوث صفرت لون از کثرت تناول کمون و [illegible] و از کثرت بوییدن
ابها و نظر کردن [illegible] و از عادت شرب آب [illegible] و ادمان شرب سرکه و کثرة
اکل گل علاجش اصلاح غذاست و ترک سبب و دخول حمام و آنچه سبب آن امراض
و اوجاع و مانند آنهاست علاجش تقویه است و ازاله سبب و تناول اطعمه محموده
الغذا و مولد دم رقیق کثیر چون مثل ابکوشت و زرده تخم مرغ نیم برشت و نخود آب
[illegible] با فلفل و زعفران و قرنفل و مثل انجیر و انگور شیرین و شراب ریحانی
و استعمال اطریفل صغیر و هلیله [illegible] و استحمام با آب عذب و کثرت سرور و نظر
و ریاضت معتدله و اجتناب از اطعمه سخیفه و ریاضت مستغبه و [illegible] جماع و بعد از آن
استعمال الطلیه جاذبه دم بخارج بدن مثل خردل و تخم خربزه و کندر [illegible] مصطکی
و زعفران و غیره باشد [illegible] یا آب بلبوس باب سیزدهم در بعض بیاض [illegible]
در ظاهر جلد بعضی اعضا در بعضی وگاه باشد که در سایر اعضا بود و لون
بدن تمام سفید کرده و آن را برص [illegible] گویند و سبب آن ضعف قوت مغیره است
از تمام [illegible] بسبب استیلاء بلغم بود [illegible] غذا را آن عضو خواهد شد با سوء مزاج
عضو برده و رطوبت [illegible]
کرده و [illegible] که غذاء او خواهد شد با سوء مزاج عضو برده رطوبت [illegible]

که لحم او از خون متبدل و مایل به بیاض اگرچه در جوهر نبات مانند بلغمیه خالی باشد
مستحیل بمزاج او شود و لون سفید کرده و گاه باشد که در موضع حجامت بسبب ضعف
عضو از قوت تشبیه و کمال انضاج خون و بسبب انجذاب رطوبات بلغمیه با دم بقفا و آن در تحت
جلد برص حادث شود و علامت برص آنست که بیاض آن براق و املس بود و گوشت و پوست نفوذ
کرده باشد و چون سر انگشت بران نهند از سایر موضع بدن پستتر بود که افتد و چون
سوزن در وی فرو برند خون بیرون نیاید بلکه رطوبتی مایل سفید بیرون آید و موی که از آن
موضع روید سفید باشد و بهق چنانکه در باب این علت گفته اند که هو داء عیاء عسر البرء
لا یکاد یبرء لیکن اگر مزمن نباشد و بمالیدن سرخ گردد و در آن اندک خونی بود و موی
آن موضع بسیار سفید نبود و چون سوزن در پوست او فرو برند خون با رطوبتی کلکون
بیرون آید در آن امیدواری هست و علاج آن تنقیه بدن است از بلغم غلیظ بقی و اسهال
با یارج فیقرا و یارج لوغاذیا و تخم حنظل و حب النیل و غاریقون هندی و پوست هلیله
و افتیمون و بسفایج و تدبیر بتبدیل مزاج بمعاجین حاره مثل کلکلانج و تریاق
فاروق و مثرودیطوس و قرص افعی و گوشت افعی و تناول اغذیه مولده دم حار مثل
نخود آب گوشت آهو و کبک و مانند اینها با فلفل و دارچینی و استعمال طلاهای محمر
جالب دم مثل نفت و نفط سفید و خردل و تخم ترب و حرمل و بنداوند و مویزج و
حنطیانا و ابهل و قسط و حلتیت و فلفل و مقنابیه و نوشادر و زنجبیل البحر و آهک
و فلفل سرخ و بوره و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و پوست بیخ کبر و بیاض عصا العفص
با سرکه و لادن و مقل و مقر و هیچو و دارچینی با سرکه و مصطکی با دو تا فنا و سرکین کبوتر
و انجیر و زیتون و اجتناب از فصد و حجام و از تناول اغذیه ازجد و سمر و بقول
و ابخره مخصوص برص ان ماهیات آب فنا بیع و آب عرق تکوش و قنه و شیطرج
و گفته اند که اگر یکدم اطریلال با دانگی عاقرقرحا باشد بعد ریشه لعق نمایند
و یک بار ماعند در آفتاب گرم بنشیند اگر عرق کند باشد که همان نقد بایستد که
آبله بنده و آب زند فنا دا زان روان کرده و آن موضع بلون سایر اعضا آید **باب**
چهارم در بهق ابیض و اسود بهق ابیض بیاض رقیقست در ظاهر جلد و سبب آن
سبب برص است که گاهی که صنیفتر بود ماده بقیق وقت دافع اقوی و بعضی گفته اند

که سبب آن رطوبت محترقه است که بسبب شدت احتراق بما تند خاکستری باشد
و قوت دافعه آن را با دم در عروق جاری ساخته و از فوهات شعب عروق بیرون آید
و بر جلد منبسط کشته و لایزال منتشر کرده تا ماده آن فانی کرده و علامت آنست
که بیاض آن بسیار سفید نبود بلکه قریب بلون جلد باشد و املس و فایص در جلد و لحم
نبود و مویی که از آنجا بر آید سیاه بود و چون سوزن در وی فرو برند خون بیرون آید
و علاجش تنقیه بدنست بقی و اسهال بهر تدبیر و تخم حنظل و غاریقون و تعریق در حمام
و تناول کلقند و اطریفل کبیر و اجتناب از لبنیات و استعمال الطلیه جاذب دم
بظاهر مثل ترمس و بیخ کبر با سرکه یا شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل
با سرکه در آفتاب و نوشیدن قنابری مثل بهق و برص بود و بهق اسود تغیر لون جلد
بود با خشونت و سبب حدوث آن مخالطه مره سودا است با دم و علامتش سواد لون
جلد است و چون دست بران مالند بحیزی مانند نخاله ازان ریخته شود و موضع
سرخ بماند و جوانان را اکثر در بلاد حاره بسبب احتراق صفرا در بدن این علت حادث
شود و علاجش فصد است و اسهال سودا بطبیخ افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس
و حب صبر و هلیله سیاه و معجون غاریقون و معجون سنی و کثرت استحمام و استعمال
طلاهای معمول از بنفشه و خطمی و کتیرا با سرکه یا تخم ترب و قسط و کندش و تخم جرجیر
با آب قنابری و نوع دیگر از بهق سواد است که از برص اسود حادث بود و با متقشر
کوید با آن خشونت شدید با حکه و قشر و قشوری چون فلس ماهی است و
از مقدمات جذام است و سبب آن خلط سوداویست که عضو از آن متغذی شده باشد
و قوت غیر قوی و علاجش علاج بهق اسود است بانضاج و اسهال و تبدیل مزاج و
کثرت استحمام **باب** پانزدهم در کلف و نمش و بهش و خیلان کلف تغیر لون
موضعیست از وجه بسواد منبسط بی خشونت و نمش سواد مایل بحمرت است مثل
نقط و بهش نقطهای سیاه کوچک باشد و گاه باشد که بحمرت و کمودت مایل بود و
خیلان مثل اینها بود لیکن مرتفع از سطح بدن و سبب کلف خون سوداوی
محترق و بخارات اخلاط سوداویست و سبب نمش و بهش ممزوج دم صفراوی که بعد
از فوهات عروق دقاق با اجزای آن در تحت جلد بحیزی که لون و شکل آنها از جلد

ظاهر شود و سبب سیلان دم محترق سیاهست خارج از افواه عروق محتبس در تحت جلد
که بسبب غلظت صلب منجمد شود و منبسط نتواند شد علاج مجموع فصدست و اسهال
اخلاط محترقه تا اصلاح حال اخلاط بر تناول اغذیه جیدة الکیموس و ترطیب مزاج و استحمام
علی الدوام بعد از آن تضمید بادویه جالیه محلله مثل حب و فلفل و تخم [illegible] و ترمس
و تخم جرجیر و تخم کرب و کندش و عفص و مغز بادام تلخ و حب البان و ابرسا و خردل
با بعضی ادویه تا بعضی مثل آب عدس و آب [illegible] و گلاب [illegible] علاج و بعد از آن استعمال
اطلیه [illegible] نافع باشد و [illegible] بزنند و [illegible]
کتیرا و [illegible] و گلاب بشوئند [illegible] طلا کنند باب شانزدهم در هزال
و سمن مفرط سبب هزال مفرط یا قلت غذاست یا کثرت استعمال غذاء ملطف یا ضعف
قوه متصرفه در غذا یا علتها [illegible] مثل سل کبد و عظم طحال [illegible] یا کثرت تحلل
مثل غموم و هموم و کثرت ریاضات و امراض محلله و علاج آن ازاله سبب موجبست و کثرت
تناول اغذیه مقویه مرطبه جیدة الکیموس مثل هریسه [illegible] و گوشت بره [illegible] و کباب
و بط و مرغ فربه و اطعمه [illegible] تخم مرغ و شراب غلیظ و انگور شیرین [illegible]
و لبوب با قند و شیر تازه با شکر بعد از مراعات هضم و تعذیب غذا با طراف با استحمام علی
الدوام [illegible] بعد از طعام و تدهین با دهان مرطبه بعد از خروج حمام و پوشیدن
جامهای پاکیزه و نوم و اشتغال [illegible] و خواب [illegible] و اجتناب از حرکات
و حرکات [illegible] مجامعت و فصد و اسهال و جوع و عطش و جلوس و مشی در آفتاب صفت
حلوای مسمن مغز بادام مقشر [illegible] و پسته و فندق و حبة الخضرا [illegible] خشخاش سفید
[illegible] کوفته با قند [illegible] و حلوا [illegible] صباح [illegible]
بنوشند و علاج سمن مفرط استعمال مجففات از اسهال و ادرار و تعریق و تقلیل غذا
و کثرت تناول اغذیه حامضه و حریفه و ادویه حاره [illegible] نان جو و کثرت تعب و
حرکات [illegible] قبل از غذا و تقلیل نوم و طول مقام در حمام [illegible]
حاره محلله [illegible] و صوم و تفکر کثیر و غضب و غموم و هموم و تناول اطریفل صغیر و
معاجین حاره [illegible] مثل [illegible] دواء اللک [illegible] و دواء الکرکم [illegible]
[illegible] مقاله هفتم در سموم و آن چهارده باب باب اول

در احتراز از سموم واجبست که چون [illegible] از شرب سموم باشد [illegible]
و طعم قوی [illegible] و حلو و حامض باشد اجتناب نماید خصوصا در جوع و عطش بر
[illegible] خاصه بود [illegible] احتیاط ادویه دافعه مضرت سموم و مقوی
قلب و اعضاء رئیسه مثل مثرودیطوس و تریاق فاروق [illegible] و مانند اینها تناول نماید
و نیز واجبست که [illegible] در طعام و شراب [illegible] خاصه [illegible]
احتراز نماید [illegible] جوان [illegible] نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب نکند [illegible] باب دوم در انواع سموم
و علاج آن [illegible] کل [illegible] سموم با کیفیات یا بصورت نوعی اجزا [illegible] کیفیات یا
اکال [illegible] مثل زرنیخ [illegible] مقتول علامتش [illegible] تقطیع [illegible] شدید
و علاجش نوشیدن شیر تازه [illegible] با روغن بادام و لعاب بزرقطونا [illegible] قند [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] موضع کبد [illegible] گلاب [illegible] مثل [illegible]
علامتش التهاب شدید [illegible] عرق و حمرة عین و عطش و کرب و علاج آن
نوشیدن اقراص کافور [illegible] آب برف و آب انار [illegible] و تضمید [illegible]
موضع کبد بصندلین و گلاب و کافور [illegible] علامتش سیلان
[illegible] اطراف و علاجش نوشیدن شراب کهنه صرف [illegible]
و تریاق اربعه و مثرودیطوس و دواء الحلتیت و دواء المسک [illegible] اطراف و
استعمال معطسات [illegible]
انواع سموم است علامتش [illegible] و علاجش
نوشیدن تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص افعی و دواء المسک [illegible] بادزهر و
[illegible] و واجبست در جمیع انواع سموم
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] گفته اند
که [illegible] فی الحال [illegible] قی [illegible]
و طعام [illegible]

وسموم را انجذاب منع نمایند و اگر معلوم شود که کدام سم بوده بعلاج آن مداوات
نمایند باب سیم در سموم معدنیه زیبق مقتول مقطع و قتال است و از خوردن آن
مغص و اسهال دم و ثقل لسان و حبس بول و بعد جمود بدن و ثقل معده حادث شود
و علاجش قی است بماء العسل و شبت و تخم ترب و بوره و بعد از آن معالجه بمقویات
قلب مرداسنگ از نوشیدن آن قولنج و احتباس بول و ورم و ثقل لسان و ورم بدن و
ثقل معده و اسهال غاز عارض شود و علاجش بعد از قی بطبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت
و بوره با ماء العسل و اسهال است بحب و مانند آن و نوشیدن فلافلی و تجبیر
بعده و جوارش بهرداران و ادویه مفتحه مدره و مسهلات و تناول مخ داب بگوشت
بره سفیداب از شرب آن سفیدی زبان و خشکی دهان و استرخاء اعضا و سعال
و فواق و اختلاط عقل و غشی و سنگینی بدن و مغص و ضیق النفس حادث گردد و علاجش
بعد از قی بماء العسل و شبت و نمک نوشیدن دانگی سقمونیا است بماء العسل و استعمال
حقنه نوبه جبسین اعراض آن مثل اعراض سفیداب است و علاجش نوشیدن ماء العسل
ولعابات لزجه و دسومات است و اسهال بسقمونیا و مانند آن سم الفار و شکوف از شرب آن
اعراضی مثل اعراض زیبق مقتول عارض گردد گاه باشد که از سم الفار اسهال بسیار حادث
شود و علاجش آن مثل علاج زیبق مقتول است خبث الحدید یعنی ریم آهن از اثار آن وجع شدید
در شکم و یبوست دهن و طبع و صداع عارض شود و علاجش اولا نوشیدن شیر تازه است
با بعضی مسهلات و نیز شیر با شکر و روغن گاو تا اعراض مذکوره ساکن گردد و علاوه بر آن نیز
روغن گل و روغن بنفشه با شکر و مسهل نافع باشد آهک و زرنیخ از خوردن آنها باهم مغص
و قروح امعا حادث گردد و از زرنیخ تنها اعراض سم الفار و از آهک تنها یبوست دهان
و وجع معده و حصر بول و اسهال دم و علاج آن بعد از قی بآب گرم و روغن نوشیدن
شیرات و لعابات لزجه و دسومات خصوصا با اجبان نرم زنگار از آن مغص شدید و
قروح امعا و لذع در حلق و تقطیع در احشا و قی عارض شود و علاجش مثل علاج زرنیخ است
زاج از شرب آن سعال شدید مودی بسل عارض گردد و علاجش نوشیدن شیر تازه است
و شکر با قند و شراب نعنا و شوربا و چربی آب بارد از شرب آب بناشتا و بعد از حمام
و بعد از جماع و حرکات کثیره عنیفه خوف از فساد مزاج کبد و استسقا باشد و علاجش

نوشیدن

نوشیدن دواء الکرکم و دواء المسک و شراب صرف است باب چهارم در سموم
نباتیه بیش بدترین سموم است و شارب از او در ورم شفتین و لسان و جحوظ عینین
و تواتر غشی و دوار عارض شود و علاجش اولا قی است چند نوبت بطبیخ تخم شلغم
و روغن گاو و بعد از طبیخ جند بیدستر یا شراب پس نوشیدن تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء
المسک و پادزهر و جدوار قرون سنبل از شرب آن اعراض برسام و سواد لسان و بعد از آن ورم
عارض گردد و علاجش بعد از قی بماء الشعیر و روغن گل نیم گرم نوشیدن یکمثقال کافور تا
بار و عدم کلاب و تضمید کبد و قلب باضمده [illegible] النبق [illegible] مثل صندل و کافور و نوشیدن
آب انار و خیار و هندوانه و آب عنب الثعلب و مغز تریش [illegible] ماء الشعیر نافع باشد
فربیون از خوردن آن کرب شدید و عطش و لذع در شکم و خناق و اسهال حادث شود
و علاجش قی است با آب شبت و روغن بادام و نوشیدن روغن گاو و شکر و آب انار ترش
و سیب و مغز یتوعات شجر از شرب یتوعات خصوصا شبرم و لبن العشر و لاعیه لذع و
اسهال مفرط حادث گردد و علاجش آن اولا نوشیدن روغن و روغن گاو و شکر و
استحمام با آب سرد بعد از آن علاج اسهال [illegible] و قرص طباشیر ممسک سقمونیا شربت
قاتله از آن دو درمست و علاجش نوشیدن [illegible] با برف [illegible] و
مازریون شربت قاتله از آن نیز دو درمست و از شرب آن قی و اسهال مفرط عارض شود و
علاجش نوشیدن شیر تازه است و روغن گاو [illegible] باشد که [illegible] تناول تریاق فاروق
و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم احتیاج افتد و چون قی و اسهال ساکن گردد چند بعد
سکنجبین با آب کاسنی و عرق [illegible] بنوشند تا سوء المزاج کبد زایل شود دفلی کثیر آن
قاتل آدمی و دواب است بر جوانات و قلیل آن موجب کرب شدید و لهیب و انتفاخ
شکم و علاجش نوشیدن حلبه و تریخکشت و انجیر با عسل و دسومات و لعابات لزجه
بلادر از خوردن آن التهاب و حرارت و حرقت معده و لذع در امعا و بثور لب و دهان
و برسام و امراض حاده عارض شود و علاجش نوشیدن روغن بادام است و شیر و شکر
و روغن گاو و مسکه تازه و امراق و سمین تا لذع و سوزش ساکن گردد بعد از آن تناول ماست گاو
با برف و آب انار ترش و خیار و هندوانه و ماء الشعیر با اسفاناخ و کدو و [illegible] با آب سرد
نافع بود و گفته اند که حب الصنوبر و جوز پادزهر بلادر است میویزج مفرح مثانه و حلق

بول الدم است و علاجش مثل علاج ذراریح است چنانچه مذکور خواهد شد **سداب بری**
از شرب آن حرقت و التهاب شدید و جحوظ عین عارض شود و علاجش بعد از قی با آب گرم
و روغن زیتون علاج دفلیت **ثافسیا** شاید آنرا احتباس بول و ورم لسان و
حرقت حلق و معده و جحوظ عین و حمرت و چهره عارض گردد و علاجش بعد از قی نوشیدن
شیر تازه و ماء الشعیر و سکنجبین است و غرغره به روغن گل و شیر تازه
حب السلاطین از آن اسهال مفرط حادث شود و علاجش قی است با آب گرم و روغن
کنجد بعد از آن نوشیدن شیر و سکر و دوغ با ربوب و گاه باشد که در منع اسهال و دفع
مضرت آن بتریاق فاروق احتیاج افتد **کندش و خربق ابیض و عرطنیثا و قثاء الحمار**
و غاریقون اسود از شرب مجموع غثی و عرق بارد و سقوط قوت حادث گردد و علاجش قی
با آب گرم و روغن کنجد و اگر تشنج عارض گردد معالجه آن بنوشیدن شیر و روغن گاو و استعمال
آبزن معتدل و تمریخ مفاصل بموم روغن نرم کند **خربق اسود** از آن اسهال شدید و
خناق و خفقان و حرقت لسان حادث شود و ورم از آن قاتل بود علاجش کره از شیر تازه
شیر تازه و روغن گاو و شیر تازه و امراق دسمه و شراب شیرین ممزوج با آب و چون اسهال آن
با فراط انجامد در آب سرد نشیند و لادن و خابیه و روغن قابض بنوشند **جیمنک** اعراض آن
مثل اعراض کندش و خربق است و علاجش همان علاج **کبیکج** بجة قاتل است و علاج آن مثل
علاج بلادر است و ادهان و امراق دسمه دافع مضرت او باشند **کسیبا ایغر و کنجد** چون
بسیار خورده باشند سم قاتل باشد و علاجش تنقیه معده است بقی **عنصل** بعد از تناول آن
و از بسیار خوردن حب آن قرحه امعا و مغص حادث شود و علاجش نوشیدن شیر
آهن تاب کرده و تخم مرغ و سکر نجته و سفوف مقلیا است **ازاددرخت** و ورق آن
قاتل بهایم است و انسان را بغایت مضر و موجب کرب و لهیب و قرحه ریه بود و علاجش
قریب بعلاج دفلیت **پوست بیخ** از خوردن آن ورم لسان و التهاب و وجع معده و
امعا حادث گردد و علاجش علاج ذراریح است و نوشیدن روغن زیتون گرم با سه
جوش باید باشد **تخم انجره** از نوشیدن آن قرحه امعا و مغص عارض شود و گاه باشد
که از آن سعال دوی حادث گردد و علاجش مثل علاج عنصل بدیت و سعال را با لعابها
مثل شراب بنفشه و ماء الشعیر و ناطلعه سعال علاج کند **تربد اصفر و اسود** اعراض آن

اعراض خربق اسود بود و علاجش همان علاج و بخور مخصوص بوست نوشیدن روغن
بادام بسیار است **لبوب نخرة** از لبوب متغیر الطعم عفنان تقلب نفس و غثی و کرب
عارض گردد و علاجش نوشیدن سبعونه و به سیاس و سیب ترش و عرق بید و نار
و انار ترد انار است **شراب صرف** بافراط سبب اختناق و صداع و خفقان و التهاب
و اختلاط عقل با وجاع مفاصل و حرقت معده و احشا بود خاصه بعد از ریاضت
و تعب و علاجش استفراغ است بفصد و اسهال و قی و نوشیدن خراج آب سرد و ماست
سرکرده بر بیف شراب عنبه و آب نواکر و قرص کافور **عسل بدی** و آن عسلیست تیز
که چون بوی او عطسه آورد و از خوردن آن اعراض عنصل بدی تخم انجره عارض گردد
و علاجش قی است با ماهی شور و سداب و شراب و نوشیدن شیرباء و چوب **حبق** از شرب
آن غثیان و مغص و قراقر بطن و شکم خارش گردد و علاجش قی است با آب گرم و عسل و استعمال
حقنه لینه و نوشیدن افسنتین با شراب قبیا و سکنجبین بالطبیخ جرجیر یا سنبل با جندبیدستر
و فلفل و نیکه باب گرم و سرکه **افیون** اعراض آن فواق و جمود بعده اطراف و حکه و
دوار و ظلمت بصر و ضیق نفس و صفرت لون و سبات و ثقل لسان و غور عین باشد و
از جمله شاید آن را بجای افیون محسوب شود سودی دیگر از دود خان و عرق بارد و حلت
گردد و شربت قاتله آن دو درست و علاجش قی است بروغن و آب گرم و نمک و بوره
و استعمال حقنه حاده پس نوشیدن سکنجبین با افسنتین با شراب دادچینی با شراب
کهنه و تریاق اربعه و سجزنیا و مثرودیطوس با شراب و جندبیدستر بحلتیت و فلفل
و ابهل و شادی کوفته و بحنه و عسل سرشته شربتی دو مثقال با یکو قیه شراب ریحانی
از جمله تریاق او است و قطیر بکندش بینی مانند آن و بکندش بمواظجه دفع خواب
و تقطیر با دهان حاره مثل روغن سنبل و سوسن و بوس بید و جندبیدستر و مالیدن
و نشستن در آب نیم گرم از جهت منع تشنج و حکه بدن و نوشیدن امراق دسمه و چون تریاق
نافع باشد **جوز ماثل** از خوردن آن دوار و حمرت عین و سبات و سکر و عرق بارد و
و صغر نبض و تنفس سرد عارض گردد و بیم از آن قاتل بود و علاجش قی است بنطرون
و آب گرم و روغن و شحنه بدن با دهان حاره و تعب و ریاضت و پیهادن اطراف
در آب گرم و نوشیدن اغذیه دسمه و شراب ریحانی و فلفل و عاقرقرحا و حب الغار

و دارچینی و جندبیدستر با شراب نافع بود **بچ تفاح** اعراض آن دوار و حمرة عین
و سکر و سبات و حکه و کرانی و صمم باشد علاجش نوشیدن افسنتین و شراب با
فلفل و خردل و جندبیدستر و سداب و سکر و استعمال معطسات و منع خواب **بنج**
اعراض آن ورم لثات و خروج کف از دهان و استرخاء اعضا و حمرة عین و دوار و ضیق
نفس و صمم و حکه بدن و سکر و اختلاط عقل است و علاجش نوشیدن ماء العسل
و شیر گاو و عنبر و روغن گاو و شراب [illegible] و طبیخ انجیر و خردل و عرق و صبر و پیاز و ترب
و تخم انجره و [illegible] و سکنجبین **شوکران** از خوردن آن خناق و برودت
اطراف و [illegible] تاریکی چشم عارض شود و علاجش قی است و حقنه و استعمال [illegible] و نوشیدن والسهال
شراب صرف ساعت بساعت و بعد از آن نوشیدن شیر گاو با افسنتین و فلفل با شراب و جند
بیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و [illegible] الغار با سکنجبین و تخم انجره و ابحدان
و قرنفل و [illegible] با شراب و تضمید معده با آن کندم با شراب **عنب الثعلب** اسود از شرب
آن کمودة لون و جفاف لسان و فواق و قی دم و [illegible] نفث الدم عارض گردد و علاجش نوشیدن
شیر خر یا ماء العسل و حلتیت با انیسون و بیضه مرغ نیمبرشت و مغز بادام نافع بود **کشنیز سبز**
خوردن بسیار از آن قریب بهم بطلان صوت و دوار و سدر و اختلاط عقل و بحة الصوت
و سبات باشد و علاجش قی است بطبیخ شبت و بوره و نوشیدن [illegible] تخم مرغ نیمبرشته
با نمک و فلفل و شوربای مرغ فربه با نمک بسیار و فلفل و شراب صرف [illegible] و
افسنتین و دارچینی و فلفل با شراب و آب شور و سکنجبین نافع باشد **بزرقطونا** از شرب بسیار
آن سقوط قوت و نبض و [illegible] برودت بدن و غم و ضیق النفس و تبلد و حدوث قلق حادث گردد
علاجش همچو علاج کشنیز تر باشد **فطر و کماة** مضرت فطر یا بسبب آن که جنس بد بود
و قتال و آن نوعیست که سیاه بود یا سبز یا طاووسی و منبت آن نزدیک سوراخ هوام
موذیه یا نزدیک اشیاء ردیة الکیفیة مثل درخت جوز و انجیر بود یا بسبب آنکه کثرة
اکلش موجب خناق و ضیق نفس و قی و نفخ [illegible] شکم و معده باشد و علاج آن قی است
بآب شبت و بوره و نوشیدن سکنجبین با خاکستر [illegible] تنها و بعد آن
با عسل و سرکه یا مرغ با سکنجبین و آب [illegible] با سکنجبین و بوره و معاجین حاره
مثل فلافلی و کمونی و تریاق اربعه و سکنجبین و شراب کهنه مجموع از تریاقات فاضل

دیگر

و نیک [illegible] معده و شراب سیب یا دیگر ملطفات نافع باشد **باب** پنجم در سموم حیوانیه
ذراریح حادترین قتالات و از خوردن آن مغص و وجع احشا و حرقه و احتباس البول
و قرحه مثانه و ورم قضیب و عانه و بول الدم و التهاب شدید حادث شود و گاه باشد که
[illegible] و اختلاط عقل و غشی عارض گردد علاجش اولا قی متواتر است با آب گرم
و روغن [illegible] و طبیخ انجیر پس نوشیدن شیره [illegible] و لعابات بارده و شیره تخم خرفه و تخم کدو
و [illegible] و روغن بادام [illegible] تخم مرغ نیمبرشته و روغن گاو و عسل یا قند و روغن
بادام و [illegible] گاو و تخم خرفه و خیار با شراب بنفشه و تقطیر روغن گل در احلیل و
نشستن در آبزن نیم گرم نافع باشد **ارنب بحری** از خوردن آن ضیق نفس و حمرة عین
و سعال یا بر نفث دم و عسر بول و بول الدم و وجع معده و قی صفراوی و یرقان و
کرب و وجع کلیه و عرق [illegible] عارض گردد و بشاب آن چون ماهی متغیر و منتن شود
و طعم ماهی گنده در دهن یابد علاجش نوشیدن شیر خر و [illegible] و [illegible] شیر زنان
از پستان و تناول [illegible] نیم پخته و [illegible] بیان کرده [illegible] **وزغ و حرباء**
گوشت [illegible] قاتلست و اگر [illegible] شراب افتد و بمیرد آن شراب سم گردد و از شرب آن [illegible]
[illegible] شود و [illegible] قتال [illegible] بود و علاج آن مثل علاج [illegible] است **ضفدع**
[illegible] از شرب آن کمودة لون و ورم بدن و [illegible] حلق و عسر نفس و ظلمة عین
و دوار و [illegible] و اختلاط عقل و غشی عارض گردد و علاج آن قی است با آب گرم و روغن
زیتون با شراب [illegible] و [illegible] ریاضت و [illegible] در حمام و آبزن گرم و تدهین با دهنات
حاره و نوشیدن دواء الکرکم و دواء المسك **ماهی تازه** از خوردن آن اعراض فطر
عارض شود علاجش قی است و [illegible] معالجات فطر **[illegible]** گوشت [illegible] باید
که سر کشوده [illegible] تا نفس [illegible] اگر چه [illegible] سر [illegible] تا سرد شود سم گردد
و از خوردن آن اعراض هیضه [illegible] عارض شود علاجش قی است و نوشیدن
[illegible] و شراب [illegible] با اعضاء [illegible] محموم [illegible] در تریاق [illegible]
جندبیدستر چون [illegible] متغیر شود سم قاتل باشد و اعراض [illegible] از آن حادث گردد
و علاجش قی است بطبیخ شبت و [illegible] با عسل و شراب و بعد از آن نوشیدن
[illegible] و [illegible] **زهره افعی** از سموم قاتلاست

وعلاجش اولا قی است بآب گرم وروغن گاو وبعد از آن تریاق کبیر ومعجون دبیدطوس ودواء
المسک وبادزهر وشراب وآب گوشت با اندکی سیاه زهره پلنگ قاتلست واز شرب آن
قی صفراوی وکرب وبخاری وخفقان عارض شود وعلاجش قی است ونوشیدن
تریاق مخصوص آن که صفتش اینست طین مختوم وحب الغار از هر یک یک درم انفحه آهو
چهار درم تخم سداب واز آن هر یک یک درم کوفته بعسل معجون سازند شربتی از آن
مقابل یک جوز نافع باشد ظرف دم ایل سم قاتلست واز خوردن آن کرب شدید وغشی
عارض گردد وعلاجش قی است بآب گرم وروغن گاو ونوشیدن فندق وپسته ومغز هر
کوفته با هم روزی چهار نوبت هر نوبت مقابل یک فندق خرز کاو تازه از شرب آن خناق
وعسر نفس وحمرة لسان وعینان وکرب واضطراب عارض شود وعلاجش استعمال حقنه
واسهال وعلاج آن بغایت خطر است نه اگر کار باشد که نیاید از طاقت دفع شود وموجب
خناق گردد ونوشیدن آن در بیرون تا هفت درم در مثل کرب بیخ انجدان وحلتیت و
بوره وخاکستر چوب انجیر با سرکه وفلفل با سرکه ونیز ماء العسل با سرکه وبخمیدن شکم با آب جو یا ماء
العسل نافع باشد عرق دعلب شایب از احضرة لون دهم چهره ولسان و عرق [illegible]
عارض شود وعلاجش قی است بآب گرم وروغن کنجد ونوشیدن شراب با روغن گاو و
ناردین وخشخاش از هر یک یک درم وتریاق وطین مختوم تریاق اوست بیش جوبا گفته اند
که شرب آن قاتل بود در حال وعلاجش خوردن سرگین با شراب است بعد از آن قی تمام
وتدهین بدن بروغن گاو وتکمید سیر بیاهن ونوشیدن انجیر خشک وسکر وحنطیا نا
لبن فاسد آفت که مستحیل شود در طریق معده وبعفونت واز دوار وغثیان ومغص
در شکم معده متولد گردد وعلاجش قی است بماء العسل پس شرب شراب صرف با فلافلی
وتکمید معده بروغن ناردین باب ششم در طرد هوام از تجربه با اجماع [illegible]
از آن بیخ آن بیخ سوسن وماینده شاخ ماب وموی جانوران ومقل وشکیع وحلتیت و
وروق الطرو حب الغار وبخکشت وچوب صنوبر وشونیز وفودنج وشحم جمیع حیوانات
بعضی ونهادن فودنج وبخکشت وسبز وحوالی مرقد حرزی عجیب بود از هوام
در خانه کردن لقلق وطاووس مکون وخارپشت باشد حشرات از آنجا بگریزند واگر ظاهر
شوند از آنان کشته گردند جات از شاخ گوزن بیخ سوسن ومافرح ماکرته

دم از هر باب

ماران

ماران بگریزند وخردل ماران را بکشد واگر نوشادر وابهل کنند در خانه باشند
ماران از آن خانه بگریزند وگفته اند اگر ضماد آب ودهن نوشادر [illegible] را فکنند ماران بمیرند
خاصه اگر نوشادر دهن کنند وگفته اند که ماران نزدیک پوست پلنگ نروند عقارب
انجیره بنفس عقرب وکوکرد وبنفرنج وسم خر وبانند نیز وروغن گاو وعقرب بگریزند
واگر قریب بابرد کرده بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید واگر آب تخم با برلنز رب
یا با سیج بعقرب رسد بمیرد وآب هان صابم [illegible] اخبار المزاج قاتل عقرب
بود براغیث چون طبیخ حنظل با طبیخ خرنوب در خانه بپاشند کیک بمیرد یا بگریزد
واز بوی کوکرد وبعلن خرزهره بگریزند واگر چوبی با سر خارپشت بیالایند براغیث
بر آن جمع شوند بق بشان [illegible] چوب صنوبر وقلقدیس وشونیز وبود خشک وکوکرد
ومقل وسرگین گاو وخردل وحرمل [illegible] بحور السرو بگریزند واگر طبیخ ترمس وشونیز
وحرمل وافسنتین وسداب در خانه بپاشند بمیرند واز خانه نروند ابو بریص از بوی سداب
بگریزند فاره مرداسنک وخربق وبزر البنج وبیخ کرنب وبصل الفار وسم الفار وحب
الحدید ومویز زا بکشد واگر موش نیز پوست بکنند یا دم ببرند یا خصی سازند در خانه
رها کنند موشان بگریزند ارضه مغناطیس یا قطران یا زهره گاو ویا زفت یا حلتیت
در سوراخ مورچه نهند بگریزند واز دود نفس مورچه نیز گریزان کردند ذباب از دود
زرنیخ وکندس مگسان بمیرند وچون زرنیخ در شیر کنند وبنهند مگسان بدان بمیرند زنابیر
از بخار کوکرد وسیر بگریزند واگر عضات بحنظل [illegible] در خود مالند نزد
نزدیک نیاید خنافس از دود [illegible] بگریزند ارضه در خانه که [illegible] باشد
ارضه نبود وگفته اند که [illegible] اعضا [illegible] قاتل ارضه بود سوس افسنتین
وفودنج وپوست ترنج وآب حنظل ترمنع سوس انجا کند باب هفتم در تدبیر
نهش هوام وبه جبر کلی تقویت حار غریزی [illegible] اعضاء رئیسه وتقلیل رطوبات
بدن وجذب سم بخارج ومنع نفوذ آن در بدن وتسکین وجع ومنع ورم ومنع الدلال
جراحت تا وقت خلاصی یا بار از اذیت سم در علاج نهش جمیع هوام از اولیات است
ونیز واجب است که اولا فوق موضع نهش ولذع را دستار [illegible] ببندند یا قی مویکنند
وآب دهن اندازند بعد از آنکه دهن با گلاب [illegible] گرفته باشند وروغن گل [illegible]

کرده باید کرد و صایم ریقا کل الانسان نباشد و بعد از آنکه بکند محجمه بنهند
بی شرط لیکن اگر سم بقعر عضو رسیده باشد از شرط و توسیع دهن جراحت چاره
نبود و اگر سم در جلد باشد نشاندن علق بر آن موضع کافی باشد و نوشیدن بیخ
انجدان و بیخ کبست و حب بلسان و روغن بلسان و بیخ کبست و جوزبا و انجیر
و فندق و حلتیت و جاوشیر و ابهل و دوبیلن فلفل و دارچینی و کمازریوس و کاشم
و نانخواه و سکبینج با شراب و فوتنج و مرماحوز مخصوص و قرص و غاریقون و
طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و مغز سر مرغ با انجیر و خون ... و قنبر
و تخم ... و کاسنی ... سیاوشان و دو مثقال تخم ترنج و شراب کردن نافع
افتاده باشد لدغ هوام را نافع بود و خوردن یک مثقال مخلص دافع مضرت جمیع
سموم و لسوع هوام و حشرات باشد تا یک سال صفت دوای عام النفع حب بلسان
نقفا خشک تخم شلغم بیخ فلفل سیاه و سفید و دارفلفل افیون و قطراسالیون
اسارون ... کرمانی بذر البنج از هر یک چهار درم سنبل ... از هر یک شش درم
عسل ... معجون سازند شربتی ... ترس و طلا کردن بیض با سیر خام یا پخته
با روغن گاو یا جندبیدستر یا روغن زیتون و عصاره ... ناشتا ... جاذب
سم باشد و اگر مرغ ... شکافته بران ساعت که گرم بود بر موضع لدغ نهند و هر ساعت
تبدیل بیکدیگر کنند ... بندند ... کاو و غنم و خاکستر چوب
انجیر ... با نمک و پیاز ... با عسل ... و کبریت ... با نمک پخته
ضماد کردن لدغ جمیع حشرات را نافع باشد والله اعلم **باب** هشتم در لدغ حیات
اصناف حیات بحسب ... و صفت سم منقسم بسه قسم اند قسم اول آنست که سم وی قوی
و شدید الحدة باشد و زیاده از یک ساعت مهلت ندهد مثل طفاره و بزاقه و ... اسه
و حطاف و مقریه ... و علاج آن بغیر از قطع عضو در حال ... الا اینکه
که هیچ عصر علاج ندارد و قسم دوم آنست که سم وی معتدل نباشد و ضرر او بغیر
از جراحت نبود همچو ... و حیات کبیر الحبشه و علاج آن علاج قرحه و تسکین
وجع جراحت قسم سیم آنست که سم وی متوسط بود و بعضی علاج پذیر باشد و بعضی
در هفت ساعت قاتل باشد مثل افعی و معطشه و بلوطیه و جاوسیه و مانند اینها

علامت

علامت لسع افعی آنست که از موضع گزیدن او اول دم غسالی با صدید ...
بیرون آید و باشد که اول رطوبتی مایی آید پس ... زنکاری که ... بجوهر
سم شده باشد و با آن ظهور ورم حار و شود و نفاطات مثل ... آتش و جفاف
دهان و زبان و التهاب در احشا و حمی با نافض و عرق بارد و خضرت لون و تواتر
نفس و فواق و دوار و غشیان و قی صفراوی و عسر بول باشد و علاج آن بعد از علاج
مشترک مبادرت بنوشیدن تریاق فاروق و مثرودیطوس و ... هندی سیر
و شراب یا کندنا و پیاز با شراب و حرمل و مغز دانه ترنج انار ... مخلص و دست
و خوردن روغن گاو ... و فشردن دو آجری از شیر زاده و تکلیف ... و
ومشی و حرکت ... بعضی اوقات استحمام معرق و بعد از آن نوشیدن انافح خصوصا
انفحه خرگوش ... با شراب ... دو مثقال حلتیت با یکوقیه شراب و ... جاوشیر
با سرکه و عصارات شدید النفع مثل عصاره سداب و کرفس و ... کوثر
و استعمال الضمدة ... و حب الغار و ... و پیاز و حنظل ... با شراب
و تضمید ... بغایت نافع باشد علامت لذع معطشه حرارت و التهاب و احتراق در
شکم و کثرت عطش است بمرتبه که اگر چه ... آب ... نشود و آنچه بیاشامد بول و عرق
بیرون شود تا جمیع بدن او منتفخ گردد و آب ... علاج آن بعد از تدبیر
مشترک ... است بنوشیدن روغن ... استعمال حقنه و نوشیدن ادویه ... مثل
طبیخ کرفس و سنبل هندی و دارچینی و اسارون و ... و قطراسالیون و مانند آنها
و تضمید موضع بنمک و آهک ... روغن زیتون و اضمده مذکوره و علاج گزیدن کلب
کلب و علاج بلوطیه و جاوسیه مثل علاج افعی است والله اعلم **باب** نهم در لدغ عقارب
ماده ... از نر باشد و لدغ نر اسلم از لدغ ماده بود بخلاف حیات
علامت لذع عقرب آنست که عضو در ساعت ورم کند و ورم صلب سرخ و بدن گاهی
گرم شود و گاهی سرد ... و عرق و اختلاج ...
... اطراف و خفقان ... و تضیب و نفخ در شکم
و ورم انثیین عارض شود و علاج آن بعد از ... عام بکید موضع است
... و استعمال اضمده خاصه لطیفه ... الا التهاب ... قرحها

وضماد کردن عقرب کوفته بجوز دن مغز کردکان بغایت مفید و مجربست و بوره با
بول صبیان ضماد کردن جاذب سم عقرب و خوردن انجیر و فندق و برگ سداب کوفته
با هم و ضماد کردن با تینها نافع بود و مالیدن شیر انجیر بر موضع لسع عقرب و رتیلا فایده
دهد و تخم خطمی و تخم کتان و نمک مجموع کوفته با شیر انجیر طلا نیز بغایت نافعست
و نهادن موی شکم شکافته با صفدع تا بموضع بغایت مفید بود و خوردن آب جو
و عصاره سداب و بادروج و مسکن وجع باشد و خوردن غاریقون و فندق هندی
و لعبر بربری و اسقیل و حب الغار و برگ ترب و حرمل و سعد و حب الآس و بادروج و
سکنجبین و تریاق فاروق و معجون دبیدطوس و تریاق اربعه و تریاق عسکری و سنجرنیا دواء
الحلتیت و سیر با جوز با شراب نافع باشد و اولی آن بود که بعد از تناول سیر و شراب بدنرا
بپوشانند تا عرق کند یا بحمام معرق بنشیند و بعد از خروج شراب صرف بنوشند و از
ادویه مفرحه خاصه کوفته لحتاج باید و نوعی از عقرب هست که آنرا جراره گویند و آن
عقربیست کوچک که دم بر زمین کشد که زهرا وقوی بود و هر کرا بگزد در حال واقف نگردد بلکه بعد
از یک روز یا دو روز تب پیدا کند و کرب و تغییر لون حادث شود و گاه باشد که بقیات
و دم از مثانه بول [زهراک?] و احتباس طبیعت و خفقان و غشی عارض گردد و علاج آن بعد از علاج
عام افضل معالجات داغ کردنست و نوشیدن آب کاهو و کاسنی و ماء الشعیر و اگر
خفقان عارض شود شراب سیب با آب ... بانه با قرص کافور بنوشند و اگر
کرب شدید باشد آب غاکر با روغن گل سرد کرده بیرون بپاشانند و اگر احتباس طبیعت
بود حقنه کنند و اگر بول دم باشد فصد و استعمال معالجات بول دم نافع باشد و اگر بعد
از آن خادث گردد عرق تحت اللسان بگشایند و آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند
باب دهم در لذع رتیلا و عنکبوت بعضی از اطبا گفته اند که رتیلا شش نوعست
و جالینوس و بعضی دیگر برآنند که اصناف آن دو لذعها است در اوصاف و اعراض
هر نوع نیز اختلاف است و گفتن بیان آن در مطولات مذکورات و علاج آن بعد
از استعمال قانون کلی تطول کردن با آب [illegible] و نوشیدن تریاقات مستعمله در لذع
عقرب و حمام و آبزن با نحجه تسکین وجع ایشان انفع اشیاست صفت تریاق مجرب
مخصوص رتیلا شونیز ده درم دوقو نیره از هر یک بجهارم ابهل جوز السرو از هر یک

ده درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی خطبا تا
تخم حندقوقی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی مثقالی
بجوز با شراب کهنه و تناول حب الصنوبر و تنقیه و برگ انجیر و پوست درخت چنار و تخم
حندقوقی و تخم دیناء و حب الآس و تخم قیصوم و نبت ... نافع و تریاق هندی ده ...
طرفا و عصاره حی العالم از هر کدام که باشد بمقدار دو مثقال با شراب مفید بود و
نوشیدن نافع ... کوفته از هر یک یکدرم و بینم با سرکه و طلا کردن خاکستر
چوب انجیر با شراب و ... با سرکه نافع باشد و عارض لذع عنکبوت جندهٔ
اطراف و انتشار قضیب و ریاح کبیره در شکم و قشعریره حادث شود و علاج نوشیدن
شرابست هر روزه اندک اندک و سعد و سداب با شراب و شونیز با شراب و تعرق در حمام
والله الشافی باب یازدهم در لذع زنابیر از لذع انواع زنبور درد و حمرة و وجع
صعب حادث شود و از جمله خواص زنبور آنست که چون بمویز مرده ... هر که بگزد
... بمیرد و علاج آن توسیع موضع لذع است بسوزن و مکیدن متواتر و اگر وجع
صعب باشد ... بسرکه کشنیز خشک بنوشند و تحلل ... شود
و نوشیدن عصارهٔ مبرده و اشربه باید و طلا کردن آب خبازی و خطمی و بادروج و
عنب الثعلب و کنجد کوفته و برگ کنجد کوفته و برگ کنجد گل خالص و آب عفونه و سرکین گاو
با سرکه و طحلب با سرکه نافع باشد و از جمله مجربات آنست که عضو را یکساعت در آب گرم
بگذارند پس بکشند و آب و نمک ... با سرکه ... شاکر کردد و
مالیدن کبریت عضو مسکن وجع باشد باب دوازدهم در گزیدن سام ابرص
و آن نوعی از غفص است که ... سیاه بود و ماوای او در حمامها باشد و چون
کسی را بگزد دندانهای کوچک ... سیاه در موضع بگذارد و از گزیدن آن سیلان
صدید از موضع لسع و حمی مطبقه با غفوظ و قلق و کرب و اضطراب و لهیب و وجع مفرط
عارض شود و گاه باشد که افراط الم سبب هلاک گردد و علاج آنست که خاکستر
با روغن ضماد سازند یا پنبه قطونا در آب خیسانند و ... حل کرده باشند بر بندند و ضماد
کنند و دیگر ... بگذارند پس بقفج و آهسته کی جدا نمایند تا دندانها بیرون آید باید که
ابریشم ... از جمله ... میگردانند تا دندانها در آن آویزد

وبیرون آید پس محجمه بکنند و آب کرم فهند و اکر وجع صعب بود تریاق ربلا
بدهند و بعضی از معالجات حیات مداوات نمایند والله اعلم باب
سی و سیم در کزیدن انسان و سباع بدترین کزیدنها کزیدن حیوان کرسنه است
خواه انسان باشد و خواه غیر انسان خاصه که حار المزاج بود و کاه باشد که از
کزیدن انسان سیما صایم یا آکل حبوب متعفن فساد خصوصا عفن حال ترسد
عارض شود و علاج آن تدهین موضع است بروغن زیتون و تضمید بمخ لوز یا
با عسل یا آرد باقلا یا آب و سرکه و تبدیل ضماد بعد از چند نوبت یا دقاق کندر با
شراب و روغن زیتون یا استخوان کوسفند سوخته تا سفید شود با عسل یا نمک
سوخته با عسل ضماد سازند و اکر کزیدن سخت بود یک شبانروز پیاز و نمک و عسل
ضماد کنند پس مرهمی معمول از پیه و موم و سیر یا بخاکستر و پیاز و سرکه و عسل
معالجه نمایند و علاج کزیدن کربه و کلب اهلی غیر کلب قریب بمعالجه انسان است کزیدن سم
و علاج مخصوص اینها طلا کردن پیاز و نمک و سداب و باقلا و مغز بادام تلخ
و عسل است و لسان الحمل با نمک و برک خیار بن و فوتنج کوفته با شراب نافع باشد
و اکر ورم بود مرداسنک با آب طلا کنند و اکر التهاب شدید بود طلا کردن آرد
کرسنه با عسل و صعتر با نمک و عسل مفید بود و علاج کزیدن پلنک و شیر و مانند
اینها که تیز و چنکال ایشان خالی از سمیت نبود آنست که اولا محجمه بکنند و ماده سمیه
از آن بیرون آورند پس مرهم ملحمه استعمال نمایند و علاج کزیدن میمون آنست که اضمده
جاذبه سم مثل خاکستر و سرکه و پیاز و عسل و مغز بادام تلخ و عسل است و لسان الحمل
با نمک و غیر و انجیر خصوصا خام و مرداسنک با سرکه و بیخ دار پانزه با عسل استعمال
نمایند و اکر ورم باشد مرداسنک در آب کدو اختر و تسکین نمایند و جراحت را باشوزر
و عسل یا کرسنه و عسل کتاده زایند باب چهارم در کلب کلب
بفتح لام حالتیست مثل جذام که سک و کرک و روباه و مانند ان را عارض شود و کویند
که اسم آن را بنا بحال ایشان باشد و آن حیوان که این حالت بود کلب بکسر لام کویند و سبب
آن استحاله مزاج آن حیوانست بسودا و چنینه یا از هوا شدید الحراره که موجب
احتراق اخلاط کردد و در خریف دیوانه شود باشد الربیع که بسبب جمود دم او

مایل بود و دیوانه شود و در ربیع کلب کردد و از آن شناسند بنها مثل جنون مرداد
و حزن فاسد و آبهای عفن که بدان سبب اخلاط آن حیوان مایل بسودا و متعفن
کردد و مزاج او را استحاله کرده اند علامت آنست که چشمها پس سرخ شود و چیزی
نیلی ببیند و زبان از دهان بیرون افکند و اکثر اوقات لعاب و آب از دهن
و بینی او روان باشد و سر در پیش افکنده و پشت کج شده و دم را در میان هر
دو پای کرفته بود و ترسناک و غمکین بود و اکر کرسنه باشد چیزی نخورد و اکر تشنه
بود از آب ترسد و نیاشامد و بهر چه رسد حمله نماید و آواز نکند و اکر آواز کند
کرفته باشد و سکان از او کریزان باشند و اکر بعضی بدیشان نزدیک شوند بحرکت دم و غیره
تملق و خضوع کنند چنانچه رسم کلاب باشد و معضوض را بکزیدن او بعد از هفت
روز حالتی مثل مالیخولیا از حیرت و تنهایی و کراهت ضوء و تشنکی و حزن
و وسواس و فکر فاسد عارض شود چنانچه هر چه ببیند در خیال او مشکل نماید و چون
در آب نکاه کند ترسد و پندارد که سک صورت و روی خود را در آیینه نبیند
و کاه باشد که خیال کند که سک در آیینه است و چون بدین مرتبه رسد طمع از خلاصی
و سلامتی او منقطع کردد لیکن قبل از خوف از آب علاج آن قریب بعلاج
مالیخولیا باشد و کاه باشد که معضوض او از آن سک کند و پس کزیدن مسموم
حریص بود و هر که را بکزد این حالت عارض کردد و نیز هر که پس خورده آب و طعام
او خورد ولنا بد باین مرض کرفتار شود و کاه باشد که در بول معضوض او اشیاء شبیه
شکل کلاب صغار پیدا کردد و باشد که بول او محتبس شود و فرق میانه عض کلب کلب
و غیر آن آنست که قدری مغز جوز را بر سر جراحت معضوض او بنهند و یک ساعت
بکذارند پس پیش مرغ اندازند اکر بخورد یا بخورد بمیرد کلب بود یا پاره نان بخون
یا لطوخی که از آن جراحت روان باشد ملوث کرده اند و پیش کلب اندازند اکر بخورد
کلب کلب نباشد و علاج آن در ابتداء قبل از انتشار سم در بدن توسیع دهن جراحت
و تکثیر محجمات و استعمال معرقات مثل مشی و حمام و جذابات سم بخارج و
عدم استعمال استفراغات و بعد از آنکه بعد انتشار سم شده باشد باستفراغات
سودا امثال اینها بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن با افتیمون مشغول شوند و نکذارند

کہ جراحت ملتحم شود تا جهل بخته هر کاه کہ اثر التحام و اندمال ظاهر شود
مفتحات مثل سیر وپیاز وجز وسکہ ... و جوجه بخته یا کبر یا حلبیت
آب چغندر استعمال نمایند نکاه باشد کہ باد یہ اکار مثل فلافیون احتیاج افتد
بر ما البیت روغن کاو نوشیدن اغذیه مرطبه مثل جوجه ماهی وجوامز غ فربه
وامراق دسم بعد از آن استعمال معدلات ملطفه وشراب بیشتر کهنه وشیرتانه
باشراب وتریاق کبیر وتریاق اربعه ودوا السرطان ودوا الذراریح وحصن
حلتیت وافسنتین بحیث نکل مختوم باشراب وشونیز وحنطیانا و کماذریوس نافع باشد
واکر معضوض یا از آب بترسد باشد اشیا محققه از سموم یا از عقید قتال نوعی از
آب کرده ببلع آن امر فرمایند یا کوفته لولدار سرنیک قبار بدجنابخه آن تا شتران دید و
سر ولدنا [احزانید] در حلق او ریزند تا آب بکلو فرو رود و کفته اند که چون حکیم کلب
خاصه کلبی که اول کزیده باشد از خرج نوشیدن از آب ایمن کرد اند صفت دوا السرطان
سرطان بحری زنده در دیک مسین بنهاده در تنور کرم بخته چنانچه صلابه توان کردن در
خطیانا درمی بجاییم کند یکدرم کوفته بجند روزانه یک مثقال با آب بنوشند و تا
چهار روز هر روز یک مثقال زیاده کنند صفت دوا الذراریح عدس مقشر و
ذراریح بجند وزن مقطوع الراس والاطراف از هر یکی یک مثقال زعفران سنبل قرنفل
دارچینی از هر یک یکدانک نرم کوفته وبآب برشته اقراص سازند هر یکی وعدان هر بند
یکی از آن با آب نیم کرم بنوشند واکر درمثانه معضوض سوزش شود طبیخ عدس مقشر و مغز
روغن بادام با سکه با روغن کاو بیاشامند و هر بند که دوا الذراریح نوشند بحمام
روند ودر آبزن نشینند تا درد بول ساکن شود غذا مرطب مثل شوربا وجوجه ماهی وجوامز غ
فربه وشراب بنوشند وازسرما محافظت نمایند

والله اعلم بالصواب والیه المرجع

وتمامه بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله حق حمده والصلوة علی محمد رسوله وصحبه وآله الامجد من بعد **فرمائش** از

کتاب ثانی خلاصة الشفا بی در ادویه مرکبه و دران سی و سه باب **اول** در تریاقات
دوم در معجونات **سیم** در جوارشنات **چهارم** در سفاجین **پنجم** در اطریفلات
ششم در ایارجات **هفتم** در اقراص **هشتم** در حبوب **نهم** در سفوفات
دهم در اشربه **یازدهم** در سکنجبینات **دوازدهم** در مربیات **سیزدهم** در لعوقات
چهاردهم در مطبوخات **پانزدهم** در نقوعات **شانزدهم** در ماء الاصول **هفدهم** در
نطولات **هیجدهم** در سعوطات **نوزدهم** در مطبوخات **بیستم** در
شیافات عین ۲۱ در اکحال ۲۲ در حقنات ۲۳ در نفوذات ۲۴
در سنونات ۲۵ در غرغرات ۲۶ در ضمادات ۲۷ در اطلیه ۲۸ در لطوخات
۲۹ در مراهم **سیم** در حقنها ۳۱ در شیافات مسهله و عیزان ۳۲ در
فرزجات ۳۳ در مرکبات متفرقه والله اعلم **باب** اول در تریاقات تریاق کبیر
واز تریاق کبیر نیز خوانند فالج وصرع وسکته ولقوه ورعشه ومالیخولیا وجذام و
ضیق النفس وخناق سوداوی وبلغمی واستسقاء ویرقان سدی ودوار وصداع بلغمی
وقولنج وحصاة ودوابیر ودرد صلب کبد وطحال وحیض وحب القرع ودیدان کلی ونافض
وحمیات بلغمی وسوداوی وجمیع امراض سوداوی وبلغمی را نافع باشد و غایة جمیع
سموم را دافع ومفتح سده جکر وسپرز ومعده وحیض وبول ورباح غلیظ کرد را حشا بود
دفع کند وحرارت غریزی را افزاید ودرد روح را قوت دهد وباه را برانکیزد ومقدار شربت
آن دو درم کند ودر سرفه تولیو که سبب آن ریح غلیظ یا بلغم باشد با نیم درم با ماء
العسل بود واز جهة لذع جرب وعقرب وکلب کلب و رتیلا یک مثقال با شراب ریحانی
کزیند با شراب کهنه دهند وقدری که حل کرده بر موضع لذع مالند واز جهة دفع مضرة ادویه
سمیه مثل افیون وشوکران وغیره تریاق ذراریح وامثال آنها با شراب دهند ودر یرقان
سدی با نیم درم طبیخ انیسون دهند وقت استسقا با طبیخ مرکه ممزوج دهند واز جهة
فالج ولقوه ورعشه با ماء الاصول وعسل ودر ماء الجبن و صاحب حب القرع با طبیخ
قیصوم با بیاد ودر نافض وحمیات بلغمی وسوداوی بکنه با آب کرم یا شراب
ودر قولنج ونفخ معده ودرعضو ... وسقوط شهوة ودیدان وانقطاع صوت ... نیم درم
با ماء العسل یا شراب ودر ضیق النفس به سکنجبین عنصلی ودر صرع وصداع وشقیقه با نیم درم

٤٤١ در آب کرم بود و هیضه بود دانک بشراب سیب و از جهة احتباس طمث و اخراج جنین مرده
در طبیخ ابهل با سکنجبین با بدرابات دهند و در جمیع امراض که ذکر آن رفت طبیخ و دبیا
آن یک مثقال است صفت آن اقراص عنصل جعده و هشت مثقال اقراص افعی اسقولوقندریون
فلفل سیاه و افیون و دارچینی از هر یک بیست و چهار مثقال دق کل سرخ تخم شلغم بری
تودری ایرسا غاریقون سنبل الطیب دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال مر و کوی زعفران
زنجبیل ریوند چینی قسط قافله فوتنج قراسیون فطراسالیون قسط تلخ فلفل سفید
اسطوخودوس دار فلفل مسکطرامشیع کندر تفاح اذخر صمغ البطم سلیخه سنبل هندی
از هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس سیساليوس حب کمافیطوس نانخواه عصاره لحیة
التیس ناردین ساذج موی جنطیانا راوند کل مختوم زاج مصری حماما حب البلسان وج
هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال جندبیدستر دوقو
قنه مقل الیهود جاوشیر قیطوریون ... ملح جوشیر سکبینج از هر یک دو مثقال
عسل ده رطل شراب ریحانی هشت رطل بوتنه نعناع اکر هر رطل از آن بود مثقال
بود جمعها و عصارها و اقراص با شراب حیات تا حل شود و عسل بر آن
کنند و یک شبانروز بگذارند و بعد از آن اثقیه کوفته و بیخته و دهن بلسان چرب کنند
و دو یکدیگر سرشند و بعد از چهار ماه بلکه شش ماه استعمال نمایند و بعضی گفته‌اند
که پیش از پنج سال استعمال نباید نمود و بعضی گفته‌اند که بعد از دوازده سال استعمال باید کرد
و آن زمان در غایت خوبی و کمال قوة باشد تا سی سال و چون از سی سال که گذشت تا شصت
قوة آن باقی ماند و بعد از شصت سال حکم آن حکم معاجین کبار باشد از جهة جمیع امراض
مذکوره نافع بود الا دفع سموم و لذع حیوانات **مثرودیطوس** قریب المنفعت است بتریاق
فاروق و آن در دفع سموم از بن انفع است و مقدار شربتی از این در امراض مذکوره نباید ...
صفت آن مر زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی کبیسا از هر یک ده درم سنبل کندر سیسامم
اذخر حرف سفید عود بلسان اسطوخودوس سلیخا لیوس قسط کمافیطوس قنه علک البطم
دار فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر ساذج هندی سعد جاوشیر از هر یک هشت درم
سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه سوسنجان سقوریون حب دوقو اکلیل الملک جنطیانا
دهن مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا رازیانه افیون کل سرخ مسکطر

٤٤٢ اشیع از هر یک بخاطیم افیون وج سکبینج مو اسارون از هر یک سه درم فوا فانیا
مره سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار درم و نیم شراب ریحانی که هر چند انکه
جمعها را در آن حل کنند عسل مصفی بعد از آن تعبیه بطریق معتاد آن معجون سازند
بعد از شش ماه استعمال کنند **خلاصه آنکه** بدفع سموم بود و صرع و دوار و صداع کهنه
و عشاوه و فالج و تشنج بلغمی و اوجاع مفاصل و درد دندان و وسواس و ربو بلغمی
و قروح امعا و معصل و بحجی و اورام صلبه و حمیات بلغمیه و سوداویه و وجع کلیه و مثانه را
نافع باشد و چون با آب لسان الحمل بنوشند نفث الدم را دفع کند و چون با آب بادیان دهند
وجع معده و طحال را نافع بود و چون بقضیب طلا کند نعوظ آورد صفت آن
سلیخه اذخر و از هر یک یک وقیه و نیم جندبیدستر فطراسالیون از هر یک با ... مثقال
تخم کرفس وقیه سلیخا لیوس یک مثقال و نیم قسط دارچینی اقراص اندروخورون ... وت
از هر یک شش مثقال فلفل سفید دوازده مثقال سنبل هفت مثقال زراوند زعفران و
دار فلفل از هر یک چهار مثقال افیون و انیسون از هر یک ده مثقال عسل به وزن ادویه
معجون سازند چنانکه رسم است و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یکدرم تا یک مثقال
تریاق طین مختوم کسی را که زهر داده باشند این تریاق بدهند فی الحال آن چه خورده است
او از آن زهر ایمن شود و بعضی توانند دانست که زهر داده‌اند یا نه صفت آن کل مختوم و حب الغار
و ابرسا ساوی کوفته و بیخته بروغن کاو چرب کنند و بعسل بسرشند شربتی مقابل یک فندق
تریاق اربعه قولنج و جمیع امراض بارده را نافع باشد و دافع مضرت لذع حیوانات
زهردار و محلل ریاح غلیظه بود و تسهیل ولادت و اخراج جنین مرده کند صفت آن
جنطیانا حب الغار زراوند طویل مر یکی مساوی کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال
در آب گرم **تریاق ثمانیه** بعبارت تریاق اربعه ساخته‌اند و منافع این بیشتر از منافع اوست
صفت آن زراوند طویل ریوند چینی بوست بیخ کبر حب الغار مرصافی قسط تلخ جنطیانا
زنجبیل ساوی بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال **تریاق عسکری** جهة گزیدن
عقرب نظیر ندارد صفت آن پوست بیخ کبر جنطیانا زراوند مدحرج افسنتین طرخشقوق
ساوی کوفته و بیخته دو درم از آن سفوف سازند **تریاق دیگر** که در لذع عقرب نفع تمام
دارد صفت آن جنطیانا زراوند حب الغار مر یکی قسط فوتنج سذاب جندبیدستر عاقرقرحا

شونیز زنجبیل فلفل دارفلفل حلتیت مساوی بعسل معجون سازند شربتی مقابل یک جوز باشراب
تریاق دیگر که در کزیدن عقرب مساوی تریاق کبیراست صفت آن انیسون ده درم فلفل
سه درم بنادوند مدحرج وجندبیدستر از هریک یکدرم وبکوبند وبیخته بشراب معجون سازند
شربتی یک مثقال بکار برند والله الشافی **باب** دوم در مفرحات **مفرح یاقوتی** مقلل
خفقان ووسواس وغشی را نافع بود ودل را قوت دهد وفرح آورد صفت آن مروارید
ناسفته شش درم بسد چهار درم یاقوت رمانی کل مختوم بادرنجبویه دو درم از هریک
یک مثقال لاجورد مغسول یک مثقال ونیم لعل کهربا کل … بسد … کشنیز خشک تخم
کل … پوست ترنج کاوزبان … بهمن تخم کاسنی عود هندی ابریشم … از هریک مقرض م
سه درم طباشیر هفت درم صندل سفید … گل سرخ از هریک پنجدرم کاوزبان …
عنبر اشهب از هریک دو مثقال … نیم مثقال … آمله پوست هلیله کابلی گلاب
شراب سیب آب انار … شراب … از هریک بیست درم … بجوشانند …
… با شراب … وگلاب وآب انار بقوام آورد معجون سازند …
که … استعمال نمایند شربتی یک مثقال **مفرح دیگر** یاقوت سرخ کهربا … لاجورد
گل ارمنی سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ بادروج از هریک دو مثقال
یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید عقیق مروارید ناسفته پوست … بادرنجبویه
گل مختوم عنبر اشهب … محلول نقره محلول کل دارچینی درونج عقربی بهمن سفید
از هریک چهار مثقال لعل … ابریشم محرق قرنفل … صندل سفید … سرخ مقرض م
دارچینی کبابه قاقله کبابه از هریک سه مثقال زعفران … مثقال ونیم تخم … کاوزبان
طباشیر سفید از هریک پنج مثقال آمله … پوست هلیله کابلی از هریک ده مثقال
… شش درم … خالص یک مثقال ونیم کافور نیم مثقال آب سیب … از هریک
آب حماض … گلاب … نبات مصری … گلاب …
یکجا کنند وبا آب سیب … بقوام آورند وچون فرود کیرند آب حماض …
وادویه کوفته وبیخته وجواهر صلایه کرده با آن … یک مثقال **مفرح دیگر** … شیخ
ابوعلی سینا … واعراض سوداوی … نافع بود … تمام آورد
واعضا … قوت دهد صفت آن یاقوت رمانی کاوزبان تخم کاسنی … خالص

کاوز

کاوزبان از هریک یکدرم مروارید ناسفته وکهربا از هریک یکدرم ونیم ابریشم مقرض
مرجان … محرق از هریک یک مثقال … طلا …
فرنجمشک تخم بادروج اسطوخودوس از هریک سه درم بهمن سفید عود خام حجر ارمنی
مغسول لاجورد مغسول مصطکی … دارچینی زعفران … قاقله کبابه چینی
… از هریک یک مثقال افتیمون ده درم ونیم … سنبل ساذج هندی
از هریک ده درم درونج عقربی عنبر اشهب از هریک ده مثقال تخم خیار … گل سرخ
از هریک چهار درم گلاب … شراب حماض شراب سیب … شراب انار …
از هریک سی مثقال عسل … معجون سازند شربتی یک مثقال
بعد از … تمام **مفرح معتدل** دل را قوت دهد ونشاط آورد …
کرداند … وخفقان را نافع بود صفت آن مروارید ناسفته … کاوزبان
عود خام از هریک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز خشک از هریک پنجدرم صندل سرخ وسفید
وطباشیر از هریک هشت درم افتیمون گل سرخ از هریک شش درم ساذج هندی …
تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه … گل … از هریک چهار درم زعفران عنبر
درونج … از هریک دو درم کافور یکدرم … بکوبند وبیخته بشراب سیب معجون سازند
مفرح حار خفقان وضعف دل … نافع باشد صفت آن کاوزبان بادرنجبویه
بهمن سرخ وسفید تخم فرنجمشک از هریک هشت درم آمله … بیست درم عود قماری
ده درم گل مختوم مروارید ناسفته از هریک یک مثقال زعفران یکدرم … کهربا
سوخته قرنفل … کشنیز خشک دارچینی از هریک ده درم کبابه چینی …
قصور … هریک سه درم گل سرخ وصندل … از هریک پنجدرم عسل هلیله …
یاقوت … محلول از هریک … درونج عقربی یکدرم ونیم … قند
سفید … عسل هلیله … دیگر … بقوام آورند
… وبیخته با … شربتی یک مثقال **مفرح بارد** گل سرخ طباشیر …
سفید کاوزبان کشنیز خشک … صندل سفید از هریک یکدرم مغز تخم خیار …
مغز تخم کدو از هریک چهار درم تخم خرفه … شش درم
مروارید ناسفته کهربا زعفران کافور از هریک نیم درم نبات سفید مصری صد درم

بباید و اندر عرق بید مشک بگدازند و با پنجاه مثقال آب سیب بقوام آورند و داروها
کوفته و بیخته با آن بسرشند **مفرح بارد** بنجز دیگر مروارید ناسفته قند سوخته طباشیر
کهربا گل دهان گل ارمنی از هر یک ده درم سماق نیم درم قند سفید سی درم معجون سازند
چنانکه رسمست **مفرح دلگشای معتدل** خفقان و ضعف دل را نافع باشد
و نشاط هرچه تمامتر آورد صفت آن بهمن سرخ و سفید پنج درم پوست هلیله کابلی پنج
درونج پوست ترنج ابریشم خام مقرض مروارید ناسفته از هر یک ده درم کشنیز
خشک و طباشیر از هر یک سه درم قند کهربا و بسنباد و درونج دو درم از هر یک
یک درم صوف خام یکمثقال آب نارنج آب سیب آب حامض آب لیمو از هر یک ده درم قند
سفید و شراب بنفشه از هر یک صد مثقال آبها را با قند و شربت بقوام آورند و ادویه
کوفته و بیخته با آن بسرشند **مفرح دلگشای حار** پوست ترنج گل سرخ بادرنجبویه گاوزبان
مغز تخم خیارین از هر یک پنج درم بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم نیم هلیله سیاه
مغز بادام و خشخاش سفید و کنجد مقشر از هر یک سه درم زعفران دو درم دارچینی
سه درم نیم تخم کرفس یک درم سماق یکمثقال روغن بادام پنج مثقال نبات مصری و قند
سفید از هر یک نیم من نبات و قند و ترنجبین را در گلاب حل کرده بقوام آورند و ادویه
کوفته و بیخته با آن بسرشند **مفرح دلگشای بارد** طباشیر بهمن سفید گل سرخ قند کهربا
مروارید ناسفته از هر یک یکمثقال صندل سفید و کشنیز خشک از هر یک ده درم تخم خرفه
هشت درم [illegible] مشک ده درم [illegible] محلول و نقره محلول از هر یک نیم درم پوست ترنج
بسته یک درم قند سفید یکمن آب ترنج چهل مثقال بطریق معهود معجون سازند **مفرح**
مسیحی دل و دماغ را قوت دهد و منی بیفزاید و اشتهای طعام و جماع آورد و
باه را قوی گرداند صفت آن قرنفل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ از هر یک پنج درم
خولنجان کبابه قرنفل اسارون قاقله کبار و صغار جوزبوا تخم فرنجمشک مصطکی پوست
ترنج لسان العصافیر فلفل [illegible] از هر یک سه درم اشنه چهار درم مروارید ناسفته ساذج
هندی سعد کوفی عنبر اشهب از هر یک ده درم زنجبیل دارفلفل از هر یک سه درم
خصیة الثعلب ده درم [illegible] محلول نقره محلول از هر یک نیم درم [illegible] کهربا [illegible] از هر یک
یک درم [illegible] سی مثقال عسل [illegible] معجون سازند

دوا المسک حلو ضعف دل و معده و خفقان و صرع و ضیق النفس و فالج و لقوه
و تب ربع و جمیع امراض سودا و بلغمی را نافع بود و لون را نیکو گرداند و ریاح زنان را محلل
دفع کند صفت آن [illegible] پنج از هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا قند ابریشم
مقرض از هر یک نیم درم بهمن سرخ و سفید ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و [illegible]
و قرنفل و جدوار [illegible] از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک
دانگی و نیم کوفته و بیخته بعسل سرشند که آنرا [illegible] باشد [illegible] تا چهار ماه استعمال
کنند شربتی از آن یکدرم تا دو درم **دوا المسک مر** رطوبات معده را دفع کند و سوء
و سوء المزاج بارد و [illegible] خفقان سوداوی [illegible] نافع باشد صفت آن افتیمون
رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم [illegible] شش درم انخواه زعفران تخم
کرفس از هر یک چهار درم [illegible] ساذج هندی مروارید ناسفته از هر یک
دو درم [illegible] یکدرم [illegible] بعسل معجون سازند شربت یکمثقال **انوشدارو**
مفرح و مقوی دل و معده و جگر [illegible] لون را خوب گرداند و بوی دهن و [illegible]
خوش کند قبل الطعام و بعد از آن تناول کنند صفت آن گل سرخ شش درم سعد
کوفی پنج درم قرنفل مصطکی [illegible] سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله کبار و صغار
[illegible] و بسباسه و جوزبوا [illegible] و زعفران از هر یک دو درم آمله منقی [illegible]
[illegible] مثقال آمله را [illegible]
بر [illegible] نیم رطل آب بجوشانند تا [illegible] بیرون کنند و
با قند [illegible] بقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند **انوشدارو**
لؤلؤی مروارید ناسفته [illegible] از هر یک دو مثقال عود خام
طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک
سه مثقال زعفران یکدرم عنبر اشهب نیم درم آمله منقی سی مثقال عسل و قند
[illegible] معجون سازند چنانکه رسمست **معجون مفرح** دل را قوت دهد
و نشاط آورد و مالیخولیا و توحش را نافع باشد صفت آن گل سرخ سعد قرنفل
از هر یک پنج درم بسباسه پوست ترنج تخم فرنجمشک قرنفل از هر یک سه درم مشک
دانگی کوفته و بیخته با شراب سیب معجون سازند **باب** سیم در جوارشات

جوارش شهریاران معده و جگر و قولنج و عسر بول را نافع بود صفت آن
قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله حب بلسان
زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید و حب النیل از هر یک
هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال
تا هفت مثقال بکار برند جوارش ترنج معده را قوت دهد و اشتهاء طعام آورد و
بوی دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج خشک کرده سی درم قرنفل جوزبوا دار فلفل
قرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هر یک یک درم مشک نیم دانگ کوفته و بیخته بعسل بسرشند
جوارش عود هاضمه را قوت دهد و اشتهاء طعام آورد و بلغم و رطوبت را دفع کند
صفت آن قرنفل سه درم قاقله کبار و سنبل از هر یک دو درم عود پنج درم زعفران یک درم
کوفته و بیخته بعسل بسرشند جوارش عنبر خفقان و ضعف معده و بدی هضم و اوجاع
رحم را نافع بود و پیران را موافق باشد صفت آن قاقله صغار و کبار و قرنفل و دار چینی
از هر یک چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک ده درم اشنه و مصطکی و عنبر از هر یک
دو درم قرفه و قرنفل و زعفران از هر یک دو درم جوزبوا پنج درم مشک یک درم بعسل
معجون سازند شربتی یک مثقال جوارش مصطکی معده و جگر را نافع بود و بلغم دفع
کند و آب دهن از دهان باز دارد صفت آن مصطکی ده درم کوفته با یکمن قند و سی درم
گلاب معجون سازند جوارش کندر معده را گرم کند و اسهال بلغمی باز دارد
صفت آن کندر شصت درم فلفل و دار فلفل از هر یک دوازده درم زنجبیل و خولنجان
از هر یک ده درم قرنفل جوزبوا از هر یک پنج درم مشک نیم درم قند سفید
شصت درم بعسل معجون سازند شربتی سه درم جوارش خوزی طعام را هضم کند
و اسهال معدی و طحالی را باز دارد و سوء القنیه و صلابت سپرز را نافع باشد و ادرار
بول کند صفت آن قسط قرفه سنبل حب بلسان سلیخه از هر یک دو درم جوزبوا پنج عدد
قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک اسطوخودوس نارمشک از هر یک چهار درم بسباسه
دو و نیم عاقرقرحا از هر یک سه درم ریوند چینی راوند مدحرج اشنه از هر یک
پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی مویز منقی بریان کرده از هر یک بیست درم
بلیله ده عدد حب الآس [illegible] همه ادویه نبات [illegible] مجموع در گلاب بگدازند

وبقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند
جوارش طباشیر [?] و اسهال صفراوی را نافع باشد صفت آن طباشیر سفید حب الآس الاحمر
گل سرخ از هر یک ده درم تخم حماض و صمغ عربی از هر یک هفت درم گلنار و
سماق و عصاره لحیة التیس از هر یک شش درم زعفران و انیسون از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند شربتی سه درم جوارش انجدان قولنج بگشاید
و بادها دفع کند و حصاة [?] را دفع کند صفت آن فلفل و دار فلفل از هر یک
پنج درم [?] و زنجبیل از هر یک شش درم انیسون و مصطکی و بادیان و نانخواه
و تخم کرفس از هر یک ده درم انجدان پنج درم بعسل معجون سازند شربتی دو درم
جوارش نارمشک طبع را نرم سازد و قولنج بگشاید صفت آن جوزبوا یک درم
قاقله و دار چینی از هر یک ده درم نارمشک و قرنفل از هر یک سه درم دار فلفل
پنج درم زنجبیل شش درم سقمونیا بیست درم نبات سی درم کوفته و بیخته بعسل
معجون سازند شربتی از یک درم تا سه درم جوارش عود دیگر معده سرد را گرم
کند و اشتهاء طعام آورد هاضمه را قوت دهد صفت آن قرنفل ده درم سنبل
یک درم عود پنج درم نبات یکمن نبات را در گلاب بگدازند و بقوام آورند و فرو
گیرند و بیزند و ادویه کوفته و بیخته در آن پاشند و [?] سازند جوارش
تمری قولنج و عسر بول را نافع بود و طبع را نرم کند صفت آن زیره کرمانی مدبر
بوده ارمنی فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک ده درم و نیم سقمونیا
سوری پنج درم خرما دانه بیرون کرده و مغز بادام مقشر بریان کرده از هر یک
ده مثقال ورق سداب ده درم خرما را در سرکه چندان بجوشانند تا نیک بیاموزد و بکوبند
و از غربال بیرون کنند و عسل صاف [?] ادویه [?] کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
با آب گرم جوارش قبیاسه ریح بواسیر و ضعف معده و بدی هضم را نافع باشد
و بادهای غلیظ را دفع کند صفت آن قبیاسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دار فلفل
دار چینی اسارون از هر یک یک درم قاقله کبار پنج درم فلفل ده درم قرنفل
یک درم و نیم قند سفید بیست درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال

٤٦٩ جوارش مسیح معده را قوة دهد و شهوات بعیده زنان خام را دفع کند و لون را خوب
کرداند و اشتهاء طعام آورد صفت آن زرنباد تخم کرفس زیره کرمانی نانخواه
از هریک ده درم کبابه مقشر ده درم کندر زنجبیل فلفل دار فلفل قاقله دارچینی
از هریک سه درم شکر طبرزد نود مثقال کوفته و بیخته بکلاب بسرشند جوارش بارد
بیخته دیگر قولنج بگشاید و فضلات بعیده را دفع کند و معده را قوة دهد صفت
آن فلفل زنجبیل زیره کرمانی سداب [illegible] خولنجان قرنفل از هریک یکدرم و نیم
سقمونیا ده درم عسل چهار درم شربتی یکدرم و نیم تا سه درم جوارش داویی صفت
کرده بمقدار نافع بود ریاح غلیظ و اخلاط غلیظ را دفع کند صفت آن بار چینی
عود هندی بعد اسن از هریک شش درم قرنفل فلفل سیاه دار فلفل سنبل اسارون
از هریک پنج درم زنجبیل ده درم نعناع هشت درم [illegible] از هریک دو درم
مصطکی انیسون دانه [illegible] سلیخه از هریک سه درم بعسل معجون سازند جوارش زنجبیل
ضعف معده و امعا و هیضه را نافع بود و طعام هضم کند و بعا بنکند و اسهال
بلغمی باز دارد صفت آن زنجبیل بست درم صمغ عربی و کثیرا از هریک ده درم قرنفل
دارچینی از هریک پنج درم جوز بوا یکدرم زعفران یکدرم و نیم [illegible] سکر طبرزد
نود مثقال جوارش قیصر قولنج مفرط را نافع باشد و اخلاط غلیظ لزج را دفع کند
صفت آن دار فلفل زنجبیل هلیله زرد سقمونیا [illegible] از هریک ده درم
تخم کرفس نانخواه فاقرقرحا [illegible] طبرزد از هریک شش درم قند سفید [illegible] ده درم کوفته
و بیخته بعسل معجون سازند جوارش [illegible] معده [illegible] و جگر و احشا را قوة دهد و [illegible]
باز دارد و صفرا دفع کند و ثقل [illegible] صفت آن [illegible]
و آب سیب [illegible] و عود [illegible] سماق [illegible] مجموع [illegible]
[illegible]
[illegible] جوارش الملوک و از ادویه السند و دواء الملوک نیز گویند
اوجاع مفاصل و بواسیر [illegible] و برص و بهق سفید و سیاه و جذام را نافع بود
و حواس را قوة دهد و باه زیاده کند [illegible] یکسال بدین معجون مداومت کند موی او
جز اگر سفید شده باشد سفید نشود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله از هریک

٤٥٠ [illegible] مثقال [illegible] وچهار مثقال فلفل [illegible] دار فلفل زنجبیل [illegible]
از هریک [illegible] مثقال قاقله [illegible] از هریک [illegible] مثقال [illegible]
عسل بلادر از هریک شش مثقال [illegible] مثقال [illegible] کوفته [illegible]
کند [illegible] آب [illegible] کوفته و بیخته بعسل بلادر [illegible] بسرشند [illegible]
هریک دو مثقال [illegible] هر صباح یکبار [illegible] تا که این معجون
استعمال نماید از حموضات و لبنیات احتراز کند جوارش فنجنوش معده را قوة دهد
و بواسیر را نافع بود و باه را زیاده کند [illegible] را نیکو کرداند و دفع [illegible]
صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله [illegible] هندی
و سنبل الطیب فلفل دار فلفل و زنجبیل [illegible] از هریک ده درم [illegible]
از هریک چهار درم [illegible] صد درم عسل [illegible]
[illegible] کرده [illegible] چند [illegible] آب
با [illegible] کوفته و بیخته [illegible] بادام چرب کرده [illegible]
و بعسل معجون سازند [illegible] استعمال نماید [illegible] درم [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] وجع معده و امعا را نافع بود و معده را گرم کند
و باد [illegible] صفت آن زعفران [illegible] تخم سداب تخم کرفس زنجبیل [illegible]
[illegible] از هریک شش درم فلفل هشت درم [illegible] بادام تلخ از هریک [illegible] درم
عسل [illegible] یکمثقال تا [illegible] مثقال جوارش [illegible] زنجبیل
دار فلفل از هریک شش درم مصطکی نانخواه از هریک چهار درم تخم کرفس [illegible] از
هریک [illegible] زیره کرمانی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا از هریک دو درم [illegible] هندی
یکدرم بعسل معجون سازند جوارش [illegible] معده و [illegible] کلیه [illegible]
بلغمی و سودای [illegible] و قولنج را نافع باشد و باد [illegible]
[illegible] صفت آن زیره کرمانی [illegible] درم فلفل سیاه [illegible] درم زنجبیل
و سداب از هریک [illegible] درم [illegible] عسل [illegible] معجون سازند
[illegible] جوارش [illegible] معده را قوة دهد [illegible]
محکم کرداند و بلغم را دفع کند [illegible] آب [illegible] باز دارد

ریاح را هضم کند و منی بیفزاید و بیان انثیان را پاک کند صفت آن تخم کرفس تخم گزر ٤٥١
تخم شلغم سپست نانخواه رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنج تخم کرفس از هر یک
پنج مثقال عاقرقرحا زعفران مصطکی عود خام از هر یک پنج درم قسط یاسمین قرنفل کبابه
چینی فلفل دارفلفل از هر یک سه درم عنبر اشهب یک مثقال عسل سه وزن ادویه عنبر را در عسل
صاف بگدازند و ادویه کوفته بدان بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو مثقال

باب چهارم در معاجین معجون فلاسفه و از اماده الحیوة نیز گویند
هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و وجع ظهر
و کلیه و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی زیاده کند و باه را برانگیزد و دندانها را
محکم سازد و معده را قوی گرداند و نشاط آورد و لون را خوب سازد و بوی دهن خوش کند
و پیران را موافق باشد صفت آن زنجبیل دارفلفل فلفل دارچینی آمله منقی بلیله
شیطرج هندی زرآوند مدحرج خصیة الثعلب مغز جلغوزه عروق بابونج ناریل
تازه از هر یک ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی سه وزن
ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی دو درم اطریفل کبیر فالج و لقوه و
صرع و نسیان و جمیع امراض بارده بلغمیه را نافع بود و هاضمه را قوت دهد و باه را
زیاده کند صفت آن عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج از هر یک ده درم
سداب جنطیانا حلتیت زرآوند مدحرج حب الغار جندبیدستر شیطرج هندی
خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار درم و نیم ادویه را کوفته و بیخته بروغن
جوز چرب کنند و با عسل بلادر و سه وزن ادویه عسل صاف بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال اطریفل صغیر منافع آن قریب بمنافع
کبیر است صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم سعد کوفی
سنبل الطیب کندر وج فلفل زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم ادویه کوفته
و بیخته بروغن جوز چرب کند و با عسل بلادر و سه وزن ادویه عسل صافی بسرشند
و بعد از شش ماه بنوشند اطریفل دیگر صرع را بغایت نافع بود صفت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی کشنیز خشک اسطوخودوس از هر یک پنج درم
جندبیدستر یک درم عود صلیب زنجبیل صعتر عسل بلادر از هر یک سه درم عسل

حما

[illegible]

[illegible]

٤٥٢ صاف سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند اوجهینا درد معده و کبد و طحال را
نافع بود و سده بگشاید و بول براند و سنگ را خرد کند و مثانه پاک کند و در ابتدا
استسقا مفید باشد صفت آن زیره کرمانی دو وقیه عود بلسان سلیخه قردمانا تفاح اذخر
تخم کرفس از هر یک یک درم قسط فلفل دارفلفل از هر یک نیم درم مر صاف سه درم
حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یک یک درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی
مقابل بکیفیت فندقی با آب گرم اثاناسیا کبری اوجاع بارده کبد و طحال و معده و استسقا
بلغمی و مرض ... و سنگ کلیه و مثانه و سعال و عسر البول را نافع باشد و باه را
و سده‌ها بگشاید صفت آن مر افیون زعفران جندبیدستر بزرالبنج قسط قردمانا
خشخاش غافث شاخ را سوخته جگر کرکس خشک کرده مجموع را با نجر کوفته بیخته
بگویند با آنچه کرده اختیت درشراب بگدازند و با عسل صاف معجون سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا یک درم با آب سیب اثاناسیا صغری منافع آن
قریب بمنافع کبری است صفت آن میعه زعفران قسط سنبل افیون سلیخه از هر یک
چهار درم عصاره غافث هشت درم اصل السوس ده درم عسل معجون سازند
شربتی مقدار یک فندق و بعضی نسخ دیگر عود بلسان نیز از هر یک چهار درم اضافه نمود
ارسطولوخیا صغیر حمی مختلطه و ربع و قولنج و درد شکم و وجع بارده و معده بود را نافع
بود صفت آن افیون مصری چهار درم اناقیا فلفل از هر یک ده درم حماما بیست درم
عاقرقرحا سه درم سلیخه چهار درم زعفران سه درم کمافیطوس ده درم فربیون سه درم
سنبل الطیب سه درم عسل صاف بقدر احتیاج معجون سازند چنانکه در صفت شربتی یک مثقال
معجون بادروج بقعه معده و جگر و رحم و احتباس طمث و سده جگر و سپرز را نافع باشد
و ریاح غلیظه را دافع صفت آن بادروج افیون جندبیدستر عاقرقرحا فلفل
دارفلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج قسط لبنی جاوشیر زعفران از هر یک شش درم
حلبه هشت درم دارچینی از هر یک دوازده درم مر دارچینی سفید ده درم عسل سه وزن
ادویه بطریق متعارف معجون سازند برشعثا بنسخه ابوالبرکات فلفل سفید بزرالبنج
از هر یک ده درم افیون پنج درم سنبل الطیب عود بلسان زنبادعا قرقرحا فرفیون
عود قماری دو عدد زنجبیل سلیخه از هر یک یک درم فربیون خشخاش از هر یک نیم درم

زعفران ده درم نیم هیمن سرخ و سفید ده درم عسل سه وزن ادویه برشعثا نسخه
شیخ ابو علی سینا زکام و نزله و نزف الدم را نافع بود و اوجاع را ساکن کرداند
صفت آن فلفل سفید بزر البنج از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال عسل سه وزن ادویه
معجون سازند و بعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال نمایند **دواء الملک کبیر**
صلابة کبد و طحال و معده و استسقا و برودة معده را نافع باشد و سده بکشاید
و بول و حیض براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بدن را لاغر کند صفت آن ملک معنی بود و
تخم کرفس جبلی کرفس نانخواه از هریک هشت درم کمافیطوس از
هریک چهار درم و چهار دانگ حنطیانا مصحج از هریک یک درم صبر و
و سنبل از هریک ده درم جند بیدستر سلیخه مصطکی قصب الذریره
اسارون از هریک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند طویل از هریک
سه درم و نیم زیت السوس بیست و هشت درم ریوند چینی و اذخر از هریک ده درم
فلفل و قسط از هریک ده درم سیسالیوس سه درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
شربتی یک مثقال **دواء الملک صغیر** منافع آن قریب منافع کبیر است صفت آن ملک
معنی قسط تلخ و تفاح اذخر فرس حب الغار حلبه فلفل از هریک ده درم ریوند چینی
پانزده درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک درم بطبیخ افسنتین یا با آب گرم
دواء الکرکم کبیر امراض جگر و سپرز را که از برودة بود نافع باشد و سده بکشاید
و بادها دفع کند و گرده را قوت دهد و بول براند و استسقا را که سبب آن
ورم جگر و سپرز باشد سود دارد صفت آن زعفران و دار زرد ده مثقال اسارون
و سوسن و ... ریوند چینی از هریک چهار درم سنبل شش درم
قسط و سلیخه و تفاح اذخر و حب البان پنج درم مرهات چهار درم بعسل معجون
سازند شربتی یک مثقال **دواء الکبریت** امراض بلغمی و سوداوی و حمیات مزمنه
و نافض و عرق النسا و سعال بلغمی و استسقا و وجع طحال و عرق مدنی و حصاة را نافع باشد
و مضرت ادویه سمیه را مثل افیون و شوکران و بیخ لفاح و مازریون و لدغ عقرب و رتیلا را
نافع بود صفت آن کوکرد بزر البنج سفید قرحانا ساید از هریک هشت درم

سلاب و قسط تلخ از هریک ده درم افیون و زعفران از هریک ده درم سلیخه ...
درم فلفل سفید بیست و ... درم کوفته بعسل معجون کنند شربتی یک مثقال **دحمرثا**
بادها بکشاید و قولنج را نافع باشد صفت آن هزار اسفند و حلبه از هریک سی درم
و بیخ عقرحا فلفل دار فلفل سلیخه اسارون عاقرقرحا قسط زعفران زنجبیل
از هریک ده درم بعسل معجون سازند شربتی دو درم **دواء الحلتیت** جنبیع و لدغ
عقرب و رتیلا و امثال اینها را نافع باشد از جهت شب در سکنجبین دهند و بعد از آنکه
جهل بعد که ... باشد و از جهت لدغ هوام در شراب صفت آن حلتیت سداب فلفل
... کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی مقدار یک جوز **معجون زنجبیل** منی بیفزاید
و باه را قوت دهد و پشت و گرده را محکم سازد و مداومت مجامعت عظیم نافع بود صفت
آن تخم کرفس تخم کندر تخم شلغم تخم شبت نانخواه رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ
بیخ کرفس حب فلفل مغز حب الزلم نارجیل تازه مغز جلغوزه از هریک پنج مثقال ابابه
زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا کبابه زنجبیل تخم اسبست تخم جرجیر تخم پیاز حب الرشاد انجره
تخم کتان خولنجان جوزبوا کل قرنفل دار فلفل از هریک سه درم قرنفل زعفران مصطکی
کندر عود از هریک چهار درم تخم هلیون بهمن سرخ و سفید مثقال
لسان العصافیر از هریک پنج درم بصل الفار بریان کرده یک درم خصیة الثعلب
قضیب گاو ... مغز کله گنجشک زعفران ... از هریک ده مثقال
عنبر اشهب دو مثقال مشک خالص نیم مثقال قند سفید ادویه عسل بطریق معهود معجون
سازند گرم مزاج دو مثقال بخورند و از عقب آن ده درم شیر تازه و ده درم شکر و آن
حل کرده بیاشامد و سرد مزاج پنج درم بلع نماید و بعد از آن یک کاسه ماء العسل بیاشامد
معجون سفرجل مسهل معده را قوت دهد و اشتها طعام آورد و قولنج بکشاید صفت آن
... از پوست دانه پاک کنند و ده سیر کرم یا شراب بجوشانند تا مهرا شود و آن
عز البدن بکشند و یک من عسل صاف بسر آن بریزند و بجوشانند تا بقوام آید و این داروها
کوفته و بیخته با آن بسرشند زنجبیل دار فلفل قاقله کبابه و صعتر ... چینی و زعفران
از هریک سه درم مصطکی پنج درم تربد سفید سی درم سقمونیا ده درم شربتی از پنج مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم جهت قولنج نافع باشد **سفرجلی با سکبا** صاحب مزاج گرم را

نافع باشد و بعد فصد کردن تا توان غذا داد از نسخهٔ محمد زکریا ابن اسفرجلی تا فینا نی
نام نهاده، صفت آن سقمونیا دو درم و نیم ترنجبین سفید ده، درم مغز تخم خیار و مغز تخم
کدو از هر یک پنج درم و بنفشه و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترنجبین و
عناب از هر یک پنجاه، درم آب بر ترنجبین را بجوشانند چندانکه ترنجبین گداخته
شود و بقوام آید پس ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند این جمله ده شربت است سفرجلی
ممسک شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی دفع کند و لوزینکو شاند و اشتهاء
طعام آورد صفت آن به اصفهانی از پوست و دانه پاک کرده یمن بدو سرکه بجوشانند
تا مهرا شود بعد از آن بکوبند و یمن عسل بر آن بریزند و بجوشانند تا بقوام آید
و فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته با آن بسرشند زنجبیل قلقل دار فلفل از هر یک
چهار درم تخم کرفس نانخواه زعفران از هر یک دو درم شربتی چهار مثقال سنجرنیا
قولنج و وجع اسنان و عسر بول بلغمی و تخمه و ورم صلب جگر را نافع بود و معده را گرم کند
و سده جگر بگشاید و ریاح غلیظه را دفع کند و سر مزاجها موافق بود صفت آن جند
بیدستر دار چینی افیون اسارون فو سوسن و [illegible] از هر یک یک درم قلقل دار فلفل [illegible] قسط
از هر یک شش درم زعفران پنج درم [illegible] ادویه عسل حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا دو درم با آب گرم معجون دنی
سعال و ربو و اوجاع کبد و سینه و آلات نفس و معده و سوء هضم و اوجاع طحال را نافع است
و آواز را صاف کند و ادرار بول کند صفت آن [illegible] بیست و پنج درم زعفران
و سنبل الطیب و سلیخه و دار چینی و دارشیشعان از هر یک یک درم و قصب الذریره
و مفتاح اذخر و علك البطم و مقل [illegible] از هر یک دو درم و نیم مر چهار درم کوفته
و بیخته بعسل صاف معجون سازند شربتی یکدرم با آب گرم فیلونیوس [illegible] و
قولنج و مغص [illegible] و امراض زنان حامله را اگر سبب آن برودت باشد نافع بود و ریاح
غلیظه را دافع صفت آن فرفیون عاقر قرحا سنبل زعفران از هر یک هفت درم
افیون و بذر البنج از هر یک بیست درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند فیلونیوس ممسک معده را قوت دهد و باه را زیاده کند
و سر عرق را دفع نماید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سیطرج

هندی

هندی تخم کرفس حب بوا قسط [illegible] سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک از هر یک
شش درم پوست بلیله آمله مغز نانخواه دار فلفل از هر یک چهار درم تودری
قرفه سنبل جوز بوا زنجبیل قلقل [illegible] از هر یک هشت درم سعد ده درم مثقال
ده مثقال عنبر یک مثقال حنا الحدید [illegible] ادویه بطریق معهود معجون
سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم [illegible] نبیذ یا [illegible]
تازه فلونیا رومی این معجون مبارکیست [illegible]
و قی دم و اسهال دموی و وجع قولنج و هیضه و سیلان طمث را نافع باشد
صفت آن فلفل سفید و دار فلفل و بذر البنج از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال زعفران پنج مثقال تخم کرفس کوهی و سنبل الطیب از هر یک [illegible]
تخم کرفس بستانی سه مثقال بسباسه هندی سلیخه جند بیدستر عاقر قرحا فرفیون
از هر یک یک مثقال و بعضی نسخها بعوض تخم کرفس بستانی [illegible] مجموع کوفته
و بیخته بعسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از دانکی
تا نیم مثقال از جهت قولنج در طبیخ شبت و از جهت [illegible] کرده و در طبیخ جعده
و از جهت درد معده در طبیخ انیسون و از جهت سپرز با سکنجبین و از جهت گرده و مثانه
در طبیخ بادیان و از جهت نزف دم در طبیخ سماق نافع باشد فلونیا فارسی نفث
دم و اسهال و قی را قطع کند و رحم را قوت دهد و محافظت جنین نماید [illegible]
[illegible] قوی گرداند [illegible] صفت آن فلفل سفید عاقر قرحا
از هر یک ده درم جند بیدستر یکدرم [illegible] سفید مثقال
از هر یک نیم درم کافور دانکی و نیم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یکدرم معجون فودنجی وجع معده و جگر که سبب آن برودت
باشد و ریاح بلغمی و سوداوی را نافع باشد صفت آن فودنج نهری و فودنج
جبلی و قطراسالیون و ساسالیوس از هر یک [illegible] درم تخم کرفس بابونج [illegible]
از هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه [illegible] چهار درم عسل [illegible]
ادویه معجون سازند چنانکه رسمست شربتی یکدرم با آب گرم معجون فلافلی وجع معده
و [illegible] کلیه را نافع بود و ریاح غلیظه را دفع کند و طعام هضم گرداند صفت آن

غسل ممرور [illegible]

فلفل دار فلفل از هر یک سی درم حب بلسان ده درم حماما و سنبل الطیب از هر یک
ده درم مر نیم تخم کرفس سیسالیوس سلیخه اسارون داسن از هر یک یک درم عسل
سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند شربتی یک درم با آب گرم **کلکلانج موزی**
استسقا و برودت معده و ریاح غلیظ و سعال بلغمی و ضیق نفس و قولنج و
صرع و طحال و سلعه و بهق و احتباس بول و اختناق رحم را نافع بود صفت
آن هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل
زنجبیل قلقل [illegible] نمک هندی نمک سرخ نمک نفطی نمک اندرانی نمک [illegible] لسان
العصافیر شیطرج هندی سعد خربوا قرفه قرنفل صعتر بستانی کابلی مقشر شونیز
حب النیل نیم کرمانی ساذج هندی تخم کرفس کشنیز خشک از هر یک پنج درم
تربد سفید مصری پنجاه درم فلوس خیارچنبر ده درم مویز منقی بیست آمله یکمن
مویز و آمله را در شش من آب بجوشانند تا بدو من آب باز آید پالایند و خیارچنبر بدان آب
حل کنند و صبر و قند و عسل و آن آب یکجا کنند و روغن کنجد با آن بیامیزند
بجوشانند تا بقوام آید بعد باقی ادویه را کوفته و بیخته با آن سرشند شربتی پنج درم
با شیرخشت با آب عنب الثعلب **کلکلانج بارد** استسقا حار را نافع بود صفت آن مازریون
مدبغا ریوند پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم
بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس از هر یک ده درم ترنجبین
مغلوث خیارچنبر از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورند و باقی
ادویه را کوفته و بیخته با آن سرشند شربتی ده درم تا چهار درم **کلکلانج حار** استسقا
ذکر با آن حرارة بوده باشد نافع صفت آن مازریون مدبغا ریوند پوست
هلیله زرد نکمخ از هر یک پنج درم ایضا سه درم ریوند چینی عصاره غافث
سنبل الطیب افتیمون از هر یک ده درم عسل معجون سازند شربتی سه درم تا
چهار درم **معجون لبوب** منی زیاده کند و دماغ و کلیه و مثانه را قوت دهد
و لون نیکو کند و نسیان را نافع بود صفت آن مغز بادام مغز جوز مغز
حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته نارجیل تازه
حب فلفل خشخاش سفید تودری کنجد مقشر تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم

تخم اسبست بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه دارچینی قرنفل شقاقل خولنجان تخم
هلیون ساوی عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی ده درم **ادویه کبیر**
کرده را کرم و قوی کرداند و دل و دماغ را قوت دهد و بیشتر فربه سازد و لون را
خوب کرداند و اعضا را محکم کرداند و مداوم مجامعت نظیر ندارد صفت آن
مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز جوز مغز چلغوزه مغز حب
الزلم ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و سفید [illegible]
و کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی
حب فلفل تخم کرفس تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم اسبست تخم هلیون لسان العصافیر
ده درم بیخ عاقرقرحا بسفایج از هر یک سه درم حب [illegible] اسپناخ دار فلفل از هر یک
ده درم حنطة الثعلب نارجیل تازه مغز [illegible] خشخاش از هر یک ده درم قضیب
گاو ماهی سقنقور بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی
زعفران مصطکی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال [illegible] سی عدد ورق
نقره پنجاه عدد عنبر اشهب یک مثقال مسک تبتی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق
متعارف معجون سازند **معجون شفایی** حصاة کلیه و مثانه را منفعت سازد و قرحه
مثانه و مجاری بول را نافع بود صفت آن کهربا گل مختوم تخم کرفس [illegible] حب الخلب
مقشر از هر یک ده درم و نیم تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو تخم خرفه مغز چلغوزه
مغز فندق بریان کرده مغز بادام خشخاش سفید نخود سیاه از هر یک پنج درم
فناسته کاکنج صمغ [illegible] زعفران خشک تخم هلیون از هر یک چهار درم عود
بلسان حب بلسان تخم [illegible] البنج کبیر اسنبل الطیب بهمن سرخ از هر یک سه درم
حجر الیهود رب السوس از هر یک هشت درم سیسالیوس اسارون دارچینی سلیخه
[illegible] گل سرخ از هر یک سه درم و نیم عسل و قند [illegible] سه وزن ادویه شربتی یک مثقال
معجون سقنقوری باه را قوة دهد و نشاط آورد و فکر [illegible] و پشت و دل و دماغ را
قوی کرداند و منی بیفزاید و نشاط تمام آورد صفت آن شقاقل بهمنین بوزیدان
سورنجان بسباسه قضیب گاو خشک کرده سوده مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز
حبة الخضرا نارجیل تازه لسان العصافیر خولنجان قاقله کبابه تخم شلغم دار فلفل

نارمشک فرنجمشک صندلین خشخاش سفید کاوزبان مثقالی پنج بادرنجبویه تخم
هلیون اشنه ورق فرنجمشک دیدی مثقالی قرنفل جوز بوا اشنه سفید عود خام مروارید
ناسفته از هریک پنج درم کهربا بسد محلول کبابه جوز بوا سعد هندی
زرنب تخم بادرنجبویه بسباسه مصطکی کرویا تخم کرفس تخم اسبست ساذج هندی از
هریک یاقوت ده درم عنبر اشهب وسنبل الطیب از هریک دو درم مسک ترکی یک مثقال
لعل یک درم ونیم یاقوت سوده یک درم ورق الخیار صد مثقال عسل منزوع معجون سازند
معجون زنجبیلی قولنج بگشاید وبلغم دفع کند و وجع ظهر ساکن کرداند صفت آن
سقمونیا ده درم قاقله کبار وصغار زنجبیل دارچینی وقرنفل نارمشک وفرنجمشک
وفلفل از هریک پنج درم شکر سرخ ترنجبین سفید از هریک صد مثقال عسل معجون
سازند شربتی دو درم **معجون زبل الذئب** قولنج را بغایت نافع بود صفت آن
زبل الذئب چهار درم تربد پنج درم تخم کرفس وانیسون از هریک سه درم عسل معجون سازند
شربتی سه درم تا چهار درم **معجون حجر الیهود** حصاة را نافع بود صفت آن مغز
تخم مغز تخم کدو حب کاکنج از هریک پنج درم حجر الیهود حصاة الیسر کرده پنج درم
عسل منزوع الرغوه شربتی دو درم تا سه درم **معجون عقرب** حصاة ولدغ عقرب را
نافع بود صفت آن عقرب محرق سه درم ونیم جنطیانا یک درم ونیم زنجبیل یک درم فلفل
دارفلفل از هریک دو درم کاکنج پنج درم ونیم جندبیدستر چهار درم عسل معجون سازند
شربتی دانگی تا یک درم **معجون کاکنج** قرحه کلیه ومثانه وبول الدم را نافع باشد صفت آن
بنج البنج تخم کرفس بادیان از هریک هفت درم مغز تخم خربزه تخم خیار اپیون
مغز جلغوزه بریان کرده مغز فندق مغز بادام تلخ بریان کرده از هریک سه درم
زعفران دو درم ونیم کاکنج بیست وپنج عدد کثیرا چهار درم کوفته وبیخته بعسل
بسرشند شربتی یک درم با خندریقون با ماء العسل یا شراب خشخاش **معجون الجفار** تخم
مجربست قولنج واستسقاء طبلی وجمیع امراض بلغمی اگر با آن حرارة باشد نافع بود
صفت آن سداب خشک پنج درم نانخواه زیره کرمانی کاشم شونیز صعتر کرویا فطراسالیون
مغز بادام تلخ فلفل فودنج دارفلفل دج نفاخه الفار جندبیدستر از هر یک
دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم صمغها در شراب حل سازند وادویه کوفته

حل سازند وادویه کوفته داخل نمایند وبعسل معجون سازند شربتی دو مثقال
معجون زراوند واز معجون پیوند گویند واز ترکیب محمد زکریاست ضیق النفس
وسعال بلغمی را نافع بود صفت آن زراوند مدحرج فرفیون فلفل کرسنه تخم
سپندان سفید مغز بادام تلخ تخم انجره از هریک پنج درم رب السوس پرسیاوشان
زوفا از هریک ده درم بعسل معجون سازند شربتی سه درم بطبیخ زوفا **معجون ابهل**
مواد بارده را دفع کند وبادها فنا کند صفت آن ابهل نانخواه کندس سنبل دارچینی
ساوی بعسل معجون سازند شربتی دو درم **معجون الراحه** قولنج را در ساعت بگشاید
صفت آن فلفل دارفلفل زنجبیل زیره کرمانی سداب خولنجان از هریک ده درم
سقمونیا هفت درم عسل صد وچهل درم بطریق متعارف معجون سازند شربتی
یک مثقال **معجون دج** ابتداء قطعا را نافع بود صفت آن دج حلتیت زنجبیل از هریک
ساوی بعسل معجون کنند شربتی یک مثقال **معجون کندری** سلس البول وبعضی از امراض را
نافع بود صفت آن کندر بلوط شونیز کندر کشنیز خشک از هریک ده درم زیره کرمانی
کرویا نانخواه از هریک پنج درم پوست بلیله هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله منقی
از هریک سه درم عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند شربتی دو مثقال
صباح ومسا دهند اکابر **معجون زهری** در تقویه باه بی نظیر است صفت آن تخم کرفس
تخم شلغم تخم بادیان تخم زرنب تخم هلیون تخم اسبست تخم جرجیر مغز جلغوزه حب القلقل
حب الزلم بوزیدان قسط شیرین زنجبیل تودریین لسان العصافیر مثقال بهمنین
دارفلفل عرق حلتیت فرجمشک … بعسل معجون سازند شربتی سه درم با ده درم
شیر تازه یا شراب خوشبو **معجون برشعثا** حافظه را قوت دهد ونسیان را نافع بود
صفت آن بلادر وافتیمون از هریک ده درم صبر سقوطری مثقال افیون نیم
وچهار مثقال اسطوخودوس زراوند زعفران دارچینی مصطکی از هریک شش مثقال
قسط تخم سداب فلفل سفید از هریک هشت مثقال عسل سه چندان بطریق
متعارف معجون سازند **معجون …** قولنج را نافع بود صفت آن زنجبیل فلفل
سفید از هریک بیست درم سقمونیا ده درم حب النیل نیم بریان کرده مغز بادام از هریک
سداب از هریک بیست درم … گویند و

وبادویه کوفته و بیخته و بیز عسل صافی معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم
معجون جنطیانا صلابت سپرز و جگر و درد معده و کلیه و مثانه را نافع بود و
سده بگشاید صفت آن جنطیانا رومی و فلفل سیاه از هر یک ده درم قسط
سادج سنبل رومی حب غار از هر یک هفت مثقال عسل سه وزن ادویه معجون
سازند شربتی دو درم با آب سداب **معجون افسنتین** وجع معده و جگر که بسبب
آن رطوبت بود زایل کند و استسقا را نافع باشد صفت آن انیسون تخم کرفس
افسنتین مغز بادام تلخ متساوی کوفته باشد چندان عسل بسرشند شربتی دو درم
معجونی که از جهت ضعف معده نافع بود صفت آن طباشیر و پوست سکدان
خرنوب از هر یک دو مثقال گل سرخ سه درم نعناع خشک پوست بیرون پسته
پوست ترنج پوست هلیله زرد از هر یک یک مثقال بهمنین و صندل سرخ و سفید
و صعتر و کشنیز خشک بریان کرده و حب الآس از هر یک دو درم کوفته و بیخته با شراب
فواکه معجون سازند شربتی دو مثقال **معجون نجاح** مسهل سودا و بلغم بود و امراض سوداوی
و بلغمی را نافع باشد صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله منقی افتیمون
از هر یک ده درم بسفایج مقشر اسطوخودوس تربد سفید از هر یک پنج مثقال
غاریقون سه درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد از هر یک دو درم و بیخ سقمونیا
سه درم کوفته و بیخته بعسل صافی معجون سازند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
معجون خیار چنبر مسهل صفرا و بلغم باشد و قولنج بگشاید صفت آن تربد سفید چهل درم
بنفشه بیست درم نمک هندی سنا السوس از هر یک هفت درم رازیانه انیسون مصطکی
از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیار چنبر صد درم روغن بادام چهار درم
قند و عسل از هر یک صد مثقال مغز خیار چنبر را در عسل و قند حل کنند و ادویه
کوفته و بروغن بادام چرب سازند و همه یکدیگر بسرشند شربتی از پنج مثقال تا ده
معجون سورنجان مسهل بلغم و صفرا باشد و مخصوص بمفاصل و نقرس و عرق
النسا صفت آن سورنجان شش مثقال ماهیزهره زنجبیل کرمانی پوست
بیخ کبر شیطرج هندی بوزیدان از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم
تخم کرفس نمک هندی بلک خانه بالنجو فلفل سفید رازیانه صعتر از هر یک یک مثقال

گل سرخ زنجبیل کشنیز خشک از هر یک سه درم سقمونیا سه درم تربد سفید
یا قند ده درم روغن بادام چهار درم و بیز عسل صافی صد و پنجاه درم شربتی
پنج مثقال تا هفت مثقال **معجون نانخواه** معده را پاک سازد و اشتها طعام
آورد و باه را قوة دهد صفت آن صعتر نبطی نانخواه نعناع شونیز زیره
کرمانی از هر یک پنج مثقال وج بسباسه رازیانه زنجبیل جوزبوا تخم کرفس
از هر یک سه مثقال لخالشا دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند
معجون مسیحی وجع ظهر و مفاصل و عسر انزال را نافع بود و باه را قوة دهد
و معده را پاک سازد و سودا دفع کند و موی را از سفید شدن محافظت نماید
صفت آن گل سرخ سعد عاقرقرحا قرنفل سنبل مصطکی بهمنین اذر زعفران
قاقلتین جوزبوا متساوی قند و عسل منا صفر بقدر احتیاج قند را در گلاب
بگدازند و با عسل بقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند **معجون سیر** لغوه و
صرع و رعشه و فالج و ریح البواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوة
دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوة بیفزاید و رنگ را سرخ گرداند و حرارة
غریزیه را باز دهد و پیران را بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده منی در یکمن
شیر گاو بپزند تا هوا شود و سه چهار یک عسل و سی درم روغن گاو بر سر شیر
بریزند و با یکدیگر ممزوج سازند و از آتش فرو گیرند و ادویه که ذکر خواهد شد
کوفته و بیخته بدان بسرشند قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله کبار و صغار
هلیله کابلی دارچینی زنجبیل از هر یک ده درم عود خام و زعفران از هر یک
پنج درم شربتی مقابل یک گردکان **معجون مقل** بواسیر و اورام مقعد را نافع باشد
و بادها بشکند و خون رفتن از مقعد باز دارد صفت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله تخم سفندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنج درم
مقل پنجاه درم مقل را در آب کنند تا حل گردد و ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند
شربتی دو درم **معجون خبث الحدید** ضعف معده و بواسیر را نافع بود صفت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله گل سرخ از هر یک ده درم اصل السوس
جوزبوا سنبل اذخر مصطکی از هر یک هفت درم مسک یک درم خبث الحدید

مایه صد درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی سه درم **معجون رامن** اوقدام
صلب معده و جگر را نافع باشد صفت آن بعینه چینی زنجبیل راسن اشترغاز از
هر یک یکجزو تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته بعسل
معجون سازند شربتی مثقالی بکهنه تمام **معجون زبیب** مصروع را نافع بود صفت آن
پوست هلیله کابلی و هلیله زرد و پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هر یک ده درم
عود صلیب بهمن غافت قرنفل سه درم مویز منقی یک رطل ادویه کوفته و بیخته و با مویز
کوفته معجون سازند شربتی پنج درم **معجون سیالیوس** همین خاصیت دارد صفت
آن سیالیوس غافت قرنفل اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج درم قرنفل تا
حلتیت ندانه مغرج از هر یک دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین عنصلی معجون
سازند شربتی یک مثقال **معجون لبان** نسیان را نافع باشد صفت آن کندر سعد از
هر یک ده درم فلفل زنجبیل از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
معجون کرسلس البول را نافع بود صفت آن کلنار ده درم کندر بلوط از هر یک
بیست درم سعد شکر از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند **معجون دیگر**
که همین منفعت دارد صفت آن شاه بلوط هفت درم کلنار دو درم حضیض الثعلب
دارفلفل از هر یک یک درم بعسل معجون سازند شربتی یک درم **معجون مفاصل** سود بخار
ده درم سنا مکی پنج درم اسارون زنجبیل تربد کرانی دارفلفل از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی دو مثقال با آب گرم **باب پنجم**
در اطریفلات **اطریفل کبیر** بواسیر را نافع بود و لون را خوب کرداند و باه زیاده کند
و معده را و امعا و مثانه را قوت دهد و طعام هضم سازد صفت آن هلیله سیاه
پوست بلیله پوست هلیله کابلی آمله منقی فلفل دارفلفل از هر یک سه درم زنجبیل
فیه باسه بوزیدان سنبطرج هندی مثقال تودریین لسان العصافیر حب الفلقل
کنجد مقشر خشخاش سفید همین از هر یک ده درم کوفته بروغن بادام یا روغن
گاو چرب کنند بعسل بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند **اطریفل صغیر**
استرخاء معده و بواسیر را نافع بود و ذهن را صافی سازد و لون را نیکو کرداند
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی

ساوی کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه مقدار عسل بسرشند
شربتی دو درم **اطریفل کشنیزی** معده را قوت دهد و بخارات منقطع عود را
دفع کند صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی کشنیز
خشک مساوی کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه مقدار آن عسل بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال نمایند **اطریفل مقل** جهت بواسیر عظیم نافع باشد صفت
آن پوست هلیله زرد آمله منقی از هر یک ده درم مقل بیست درم مقل را در آب
کنند تا بگدازند و بصفت مثقال بعسل اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید و
ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند **اطریفل مقل مایه** طبع را نرم کند و بواسیر را نافع بود
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس
از هر یک ده درم تربد سفید هفت درم مقل و فلوس خیار چنبر از هر یک سی درم
مقل و فلوس را در آب کنند تا حل کنند و با عسل بقوام آورند و با ادویه کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب ساخته معجون سازند **اطریفل افتیمون** امراض سوداوی را عظیم
نافع بود و سیاهی موی را محافظت نماید صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله
منقی از هر یک ده درم سنا مکی تربد سفید و افتیمون از هر یک پنج درم سنبطرج
هندی سه درم سقمونیا پسته یک درم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم کوفته و بیخته
بعسل بسرشند شربتی یک مثقال تا چهار مثقال **اطریفل دیدان** کرمهای بزرگ و خرد
و حب القرع را بکشد صفت آن برنگ کابلی دو درم تربد حب النیل قسط تلخ از هر یک
پنج درم قنبیل ترمس افسنتین بدمنتر ترکی افتیمون نمک نفطی خردل تخم حنظل سعد
راسن از هر یک سه درم کوفته و بیخته بدو مقدار آن عسل بسرشند شربتی از دو مثقال
تا چهار مثقال عجیب مزاج نافع باشد **باب ششم** در ایارجات
ایارج فیقرا اعضاء غذا را پاک کند و فضول از دماغ فرود آورد و لقوه و ثقل
لسان و استرخاء مثانه و معده و سایر اعضا و اوجاع مفاصل و قولنج را نافع باشد
صفت آن سنبل دارچینی عود بلسان حب بلسان مصطکی اسارون زعفران
از هر یک جزوی صبر سقوطری ده جزو مجموع شربتی دو درم بعسل و آب گرم **ایارج**
لوغاذیا صرع و مالیخولیا و فالج و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و جذام و داء الفیل

و برص و بهق و قوبا و سعفه و صداع و شقیقه و دوار و مسموم و سموم کلبی و عسر النفس و
وجع کلیه و مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و وجع اذن و داء الثعلب و داء الحیه
و قروح عتیقه و احتباس طمث را نافع باشد و این مسهل مبارک است و اسهال او بی زحمت
باشد صفت آن شحم حنظل سقمونیا صبر از هر یک پانزده درم بصل الفار هشت درم
افتیمون غاریقون تربد سیاه از هر یک ده درم خاشا ده درم فراسیون بسفایج
سلیخه از هر یک هفت درم فلفل سیاه دار فلفل سنبل زعفران دارچینی فطراسالیون
مر از هر یک چهار درم جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس کمازریوس
مقل و بیون از هر یک پنج درم زنجبیل جندبیدستر بزر اندرطوبال حنطیانا رومی
از هر یک سه درم کوفته بعسل سرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم
با یک درم نمک طعام در طبیخ افتیمون **ایارج جالینوس** لقوه و فالج و تشنج و
استرخاء مثانه و سلس البول و امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و اخلاط غلیظ و لزج
از بدن پالایش نماید صفت آن شحم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی سقمونیا خربق
سیاه فربیون هیوفاریقون از هر یک شش درم بسفایج کمازریوس افتیمون سلیخه
از هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل مدحرج فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی
جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم کوفته بعسل سرشند شربتی چهار درم
نافع باشد **باب هفتم** در اقراص **قرص عنصل** پیاز عنصل کوهی
بستانند و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا پخته شود بعد از آن مغز او اگر نرم شده باشد
بگیرند و در هاون بکوبند و چون بکوبند بعد از آن آرد کرسنه اضافه نمایند و باندکی شراب سرشند
و دست را بروغن گل چرب کنند و اقراص سازند و بعد از سه ماه استعمال نمایند
قرص افعی بدانکه انواع افعی بسیار است و آنکه در تریاق فاروق مستعمل است اشقر
باید زیرا که سیاه سخت زهرناک بود و زهر آن بد باشد و سفید ضعیف بود اشقر
معتدل و جوان و تندرست باید و نشان جوانی آنست که حرکات او بقوت بود و
سریع الحرکه باشد و نشان تندرستی و قوت او آنست که سر افراشته دارد و چشمهای
او سرخ بود و دلیر باشد و ماده باید زیرا که زهر ماده ضعیفتر از نر باشد
و نشان ماده کی آنست که در دهان او چهار دندان زهر باشد که از انیاب دندان گویند

از هر جا خوردن را نیکو باشد و مدحرج ثقیل او و فرج او بدنبال کند نیک ببیند زیاده
او دراز نباشد و نیز باید که پوست شکم او صلب بود زیرا که صلابت علامت آن بود
که در بدن او رطوبات فضلیه کمتر است و سر پهن باید زیرا که سر پهن علامت قوت زهر است
و در میان فصل بهار باید گرفت که آفتاب در ثور باشد و اگر بهار طبیعی نتوان یافته
باشد در آخر بهار یا در اول تابستان باید گرفت تا قوی باشد و ماوای او در میان
درختان نباید خاصه درخت بلوط و پای آبهای تر و تازه نباید و در زمین شوره نباید بلکه
در صحرای پاکیزه باید و بهتر آن باشد که در محلی که او را بگیرند بکشند تا اضطراب بسیار
نکند و خشم آلود نکردد و تشنه و بیمار نشود و کشتن او چنان باید که بمقدار چهار انگشت
از سر و دنبال او بیک ضرب قطع کنند به تیغ تیز چنانچه قطعا هیچ پوست بروی نماند
و بیک ضرب جدا شود زیرا که زهر در دهان و جانب سر او باشد و فضول در دم و
جانب دنبال و چون کشته باشد نظر کنند اگر از وی خون بسیار آید و تا دیرگاه حرکت
کند نیک باشد و اگر بعد از حرکت زود بایستد ضعیف بود و بدین کار نشاید و لکن شایسته
این کار باشد شکم او را بشکافند و پاک کنند و پوست او باز کنند و از آب و نمک
چند نوبت بشویند پس در آب و نمک و شبت و اندکی نمک با چند شاخ چوب شبت بجوشانند
تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا کردد و بگذارند تا سرد شود و آب او را و بالا اندازند
و آن گوشت را با چهار یک وزن آن نان سفید پاکیزه بریان کرده بکوبند بعد از آن آب
که از آن پالوده باشند بسرشند و دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص سازند
هر یکی یک مثقال و در سایه خشک کنند بجایی که مطلقا از نم و دود خانه و غبار آبگینه
نگاه دارند و باید که در محل عجن افعی و کوفتن و قرص ساختن بینی بگیرند تا بوی او
بدماغ نرسد **قرص اندروخورون** مستعمل در تریاق فاروق صفت آن دار شیشعان
قصب الذریره اسارون عود بلسان فو سلیخه مصطکی از هر یک شش مثقال فقاح
اذخر و زعفران از هر یک دوازده مثقال دارچینی حماما از هر یک بیست و چهار
مثقال امخوان بیست مثقال کوفته و بیخته بشراب ریحانی بسرشند و دست را بروغن
بلسان چرب کنند و اقراص سازند و در سایه خشک کنند **قرص قرقیون** مستعمل در مثرودیطوس
صفت آن مویز منقی چهار درم علک البطم بیست و چهار درم اذخر و عفار از هر یک

دوازده درم دارچینی نه درم زعفران یک درم قفر الیهود ده درم و نیم کوفته بیخته
بشراب تبر بسرشند و اقراص سازند قرص آذربیعقوس که در مخلص اکبر مستعمل است صفت
آن دارشیشعان حماما فقط قصب الذریره زفت هر یک مثقالی مر دارچینی مصطکی زعفران
از هر یک شش مثقال کوفته و بیخته بشراب صاف بسرشند و اقراص سازند قرصی یک مثقال
و در سایه خشک کنند قرص کوکب معده ضعیف را قوت دهد و نگذارد که فضول
بدان منصب شود و چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نافع بود و منع نزلات کند
و چون با آب بیامیزند و بر دندان کرم خورده نهند تسکین درد کند و چون
با آب مرزنگوش بکوبند چکانند سده بگشاید و نفث الدم و سیلان حیض را نیز منع
کند باشد ... درد سر و عرق النسا را نافع بود و چون با آب مرزنگوش بنوشند حمیات
دایره را مفید بود و چون با آب سداب بیاشامند سموم و لذع هوام را نافع باشد و
اگر بشراب بنوشند اسهال دموی و قروح امعا و مثانه را سودمند بود صفت آن مر جند
بیدستر سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران
قسط کوکب الارض کماذریوس نیز گویند از هر یک پنج درم انیسون دوقو سیا بزر
البنج سپید سنابله تخم کرفس از هر یک هشت درم صمغها را در شراب ریحانی حل
کنند و سایر ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند و اقراص سازند قرصی یک درم در
سایه خشک کنند قرص طباشیر ملین سرفه و خشونت سینه و تبهای محرقه را نافع بود و
طبع نرم کند و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر سپید چهار درم ترنجبین سه درم
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش و کتیرا از هر یک
یک درم بلعاب بزرقطونا بسرشته اقراص سازند قرص طباشیر لولوی مروارید ناسفته
طباشیر سپید از هر یک سه مثقال ... کهربا تخم حماض بیخ طراثیث صمغ عربی از
هر یک دو درم خشخاش بریان کرده پنج درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند
قرص طباشیر ممسک حمیات صفراوی و عطش و اسهال دموی صفراوی را نافع
باشد صفت آن گل سرخ ده درم صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی از
هر یک ده درم طباشیر سپید سماق زرشک منقی از هر یک هفت درم کوفته و بیخته
بگلاب بسرشته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری گل سرخ طباشیر تخم حماض بریان کرده

گل مختوم

گل مختوم زرشک از هر یک پنج درم نشاسته بریان کرده صمغ عربی بریان کرده حب
الآس از هر یک سه درم کهربا بسد سوخته مغسول از هر یک ده درم زعفران کافور
از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب خرفه اقراص سازند قرص کهربا اسهال دموی و
افراط حیض و بواسیر و طمث و قی الدم را نافع بود صفت آن کهربا بسد مروارید ناسفته
تخم خرفه از هر یک پنج درم شاخ بز کوهی سوخته پوست بیضه سوخته صمغ عربی
از هر یک سه درم کثیرا خشک بریان کرده خشخاش سپید و سیاه از هر یک شش درم
ودع سوخته بذرالبنج از هر یک ده درم بلعاب بزرقطونا اقراص سازند قرص
کهربا نسخه دیگر کهربا بسد مروارید ناسفته ودع سوخته شادنج مغسول از هر یک
یک درم گل سرخ تخم خرفه کثیرا خشک نشاسته بریان کرده سماق صمغ عربی بریان
کرده گلنار از هر یک یک مثقال طباشیر عصاره لحیة التیس از هر یک نیم مثقال
کوفته و بیخته قرص سازند قرص گلنار خون رفتن باز دارد صفت آن سلیخه گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم
بآب گلنار اقراص سازند قرص زرشک کبیر ورم معده و جگر و حمیات بلغمی و استسقا را
نافع باشد صفت آن عصاره زرشک مغز تخم خیارین تخم خرفه از هر یک سه درم
گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی
سنبل الطیب عصاره غافث حب اللک مغسول ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران
نیم درم بآب ترنجبین اقراص سازند قرص زرشک صغیر زرشک مغز حلبه منقی از هر یک ده درم
تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی
سنبل از هر یک یک درم بلعاب بزرقطونا اقراص سازند قرص زرشک حار زرشک
پنج درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل انیسون مصطکی از هر یک
یک درم با آب حماض اقراص سازند قرص زرشک بارد زرشک پنج درم رب السوس
یک درم و نیم مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی از هر یک دو درم و نیم بگلاب
اقراص سازند شربتی دو مثقال بسکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب قرص ریوند
ورم و صلابت جگر و سپرز و تبهای کهنه را نافع بود صفت آن ریوند چینی شش درم
لک المنقی از هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون و عصاره غافث از هر یک

یکدرم با آب خالص اقراص سازند **قرص خشخاش** بیخ سرفه و شش را نافع باشد
صفت آن گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک
دو درم خشخاش سفید دو مثقال از هر یک سه درم زعفران نیم درم طباشیر یکدرم با آب خالص
اقراص سازند شربتی یک مثقال با ده مثقال شراب خشخاش **قرص ورد** معده را قوت دهد و
حمیات بلغمی را نافع بود صفت آن گل سرخ ده درم اصل السوس عصاره غافث انیسون از
هر یک چهار درم مصطکی سنبل اسارون عود خام اذخر از هر یک یکدرم بگلاب اقراص سازند
قرص ورد بنحو دیگر شطر الغب را نافع بود معده را قوی گرداند صفت آن گل سرخ اصل
السوس از هر یک چهار درم طباشیر سنبل افسنتین از هر یک دو درم ترنجبین سه درم بگلاب
اقراص سازند **قرص غافث** یرقان سدی و ورم بارد جگر و سپرز و تب ربع و تبهاء کهنه را نافع
بود و سده بگشاید صفت آن عصاره غافث بیست درم سنبل ده درم طباشیر سفید سه درم
با آب صاف اقراص سازند **قرص کاکنج** قروح گرده و مثانه و بول الدم را نافع بود صفت آن مغز تخم خیار
حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر از هر یک ده درم
تخم کرفس ده درم افیون یکدرم با آب صاف اقراص سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال **قرص شبرم**
استسقاء رقی را نافع باشد صفت آن شبرم و هلیله زرد مساوی کوفته و بیخته قرص سازند
شربتی دانکی با سکنجبین و [illegible] می افزاید **قرص افسنتین** حمیات بلغمی و غیر بلغمی
و برودت معده و جگر را نافع بود و سده طحال و جگر بگشاید صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون
مغز بادام مساوی با آب خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص سنبل** ورم صلب جگر و
معده را نافع باشد صفت آن سنبل تفاح اذخر سلیخه ریوند چینی قصب الذریره از هر یک
سه درم زعفران افیون سنبل فلفل از هر یک یکدرم مقل و مصطکی از هر یک دو درم
اشق نیم درم اشق و مقل را در مثلث حل کنند و ادویه دیگر کوفته و بیخته بدان بسرشند
و قرص سازند شربتی دو درم جهت ورم معده با [illegible] و از جهت ورم کبد با سکنجبین **قرص کبر**
اوجاع طحال را نافع بود و سده بگشاید صفت آن پوست بیخ کبر و اشق از هر یک چهار درم
زراوند طویل دو درم تخم فنجنکشت و فلفل از هر یک سه درم اشق را در سرکه حل
سازند و باقی ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند و اقراص کنند **قرص ایضا** سپرز صلب را نرم سازد
صفت آن ایضا چهار درم فلفل سفید و اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه حل کنند و

و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین **قرص
فنجنکشت** سده سپرز و جگر بگشاید صفت آن تخم فنجنکشت تخم کاسنی تخم خرفه مغز
تخم کدو مساوی کوفته با سکنجبین بسرشند و اقراص سازند **قرص دیگر** طحال را نافع بود
صفت آن [illegible] ده درم پوست بیخ کبر ایضا زراوند طویل از هر یک دو درم سکنجبین
شربتی اقراص سازند [illegible] طبیخ افیون را استعمال نمایند **قرص عود** معده را قوت دهد
و طعام را هضم کند و اشتها آورد صفت آن قرنفل مصطکی از هر یک سه درم قاقله سنبل
بسباسه از هر یک ده درم عود خام قرنفل پوست ترنج از هر یک پنج درم زعفران جوز بوا
زنجبیل دار فلفل از هر یک یکدرم قند سفید بوزن ادویه اقراص سازند **قرص کهربا** قی
و هیضه را باز دارد صفت آن کندر سه درم قرنفل پنج درم کهربا [illegible] سماق از هر یک دو درم
سماق [illegible] از هر یک [illegible] قرنفل یکدرم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با
ده درم شراب انار [illegible] **قرص ریواس** قی و هیضه را باز دارد و خواب آورد صفت آن قرنفل
ده درم سماق قرنفل ریواس از هر یک دو درم مصطکی افیون پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته اقراص سازند **قرص حب الآس** اسهال [illegible] و نفث الدم را نافع باشد صفت آن
حب الآس بلوط [illegible] از هر یک پنج درم گل مختوم صمغ عربی از هر یک دو درم کهربا [illegible]
السوس از هر یک سه درم با آب خالص اقراص سازند **قرص [illegible]** قی الدم را نافع باشد صفت آن
[illegible] ده درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم کثیرا گل مختوم
از هر یک سه درم دارچینی یکدرم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شراب انجبار
قرص بنفشه تب [illegible] را نافع باشد صفت آن بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو مغز
تخم خیار کثیرا گل سرخ از هر یک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته از هر یک سه درم
مصطکی کثیرا سنبل یکدرم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص [illegible]**
دشواری وضع حمل را آسان کند [illegible] بیرون آورد صفت آن
مر جاوشیر سکبینج از هر یک [illegible] درم حلتیت نیم درم مجموع یک شربت با آب سداب
یا طبیخ حلبه دهند و بخور ایشان نیز همین عمل کند **قرص حابس** معده را قوت دهد و قی و اسهال
باز دارد صفت آن گل سرخ طباشیر انار دانه [illegible] بیان کرده از هر یک دو مثقال
پوست [illegible] و مصطکی از هر یک نیم مثقال سماق سه مثقال زیره کرمانی [illegible] مثقال

بگلاب اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص لک** استسقاء و لحمی و سوء جگر را نافع بود
صفت آن لک مغسول و تخم کرفس عصارهٔ ثعلب از هریک یکدرم برازیانه و انیسون ریوند
از هریک یکمثقال تخم کاسنی تخم کشوث از هریک دو درم اقراص سازند **قرص کافور**
تب دق و محرقه و حمیات حاده و یرقان و عطش را نافع بود صفت آن گل سرخ و تخم خیار
از هریک پنج درم طباشیر مغز تخم خیارین از هریک دو درم و نیم تخم کاهو سه درم و نیم
مغز تخم خرفه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس از هریک سه
کافور دانگی و نیم اقراص سازند **قرص انجبار** اسهال دموی و افراط طمث و قی الدم را
نافع بود صفت آن بیخ انجبار چهار درم گل سرخ صمغ عربی کهربا تخم خرفه از هریک
سه درم گلنار و فاشرا گل ارمنی و طباشیر رب السوس از هریک دو درم اقاقیا
یکدرم و نیم بآب عصا اقراص سازند **قرص سرطان** سل و دق و نفث الدم را نافع باشد
صفت آن گل مختوم گل ارمنی و فاشرا گل سرخ از هریک شش درم سرطان سوخته ده درم
کثیرا طباشیر شادنج مغسول از هریک پنج درم رب السوس سه درم بآب لسان الحمل اقراص سازند
قرص ذیابیطس نسخهٔ ثابت قرصی صفت آن حب الآس تخم حماض مقشر از هریک دو درم صمغ
عربی نشاسته از هریک یکدرم بلعاب بزرقطونا اقراص سازند شربتی دو درم **قرص
ذیابیطس** نسخهٔ دیگر طباشیر رب السوس از هریک ده درم تخم کاهو هفت درم تخم خرفه
یازده درم گل سرخ کثیرا خشک از هریک پنج درم اقاقیا صندل سفید گل ارمنی گلنار
از هریک دو درم کافور نیم درم بگلاب اقراص سازند شربتی سه درم بآب انار ترش
قرص راوند استسقاء و دق را که با آن حرارت باشد نافع بود صفت آن تخم کاسنی
ده درم مازریون غافقیون عصارهٔ غافث از هریک یکدرم و چهار دانگ گل سرخ
مغز تخم خیار از هریک دو درم و نیم کوفته و بیخته بمجموع عرق کاسنی قرص سازند و هر روزی یک قرص
بدهند **قرص جفت بلوط** اسهال دموی و معدی را نافع بود صفت آن مازو جفت بلوط
کرمانج گلنار از هریک بلنجر و افیون و صمغ عربی از هریک نیم جزو کوفته و بیخته
اقراص سازند شربتی دو درم برب به **قرص مر** حیض براند و تسهیل ولادت کند صفت آن
مر سه درم ترمس پنج درم سداب فودنج فرفیون اسطوخودوس فوه حلتیت جاوشیر
سکبینج از هریک دو درم اقراص سازند شربتی دو درم بطبیخ ابهل **قرص منوم خاد**

صفت آن تخم شبت ده درم زعفران مرمکی سنبل الطیب از هریک دانگی افیون یک طسوج
بلعاب حلبه اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص منوم بارد** صفت آن تخم کاهو خشخاش
باقلا مقشر تخم خرفه کاکنج از هریک یکدرم افیون یک طسوج بلعاب بزرقطونا اقراص
سازند **قرص** کرفتی و هیضه را نافع باشد و طبع ببندد و خواب آورد صفت آن سک
قرنفل از هریک ده درم کرمانج پوست انار مازو از هریک پنج درم افیون دانگی
برب به اقراص سازند شربتی یکدرم و نیم **قرص مسک** صداع و شقیقه و سهر را نافع بود
چون بر پیشانی و صدغین طلا کنند صفت آن افیون مصری مرمکی لادن کافور زعفران
سنبل الطیب پوست بیخ لفاح از هریک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی از هریک ده درم
بگلاب و آب کاهو اقراص سازند سه پهلو تا از اقراص دیگر ممتاز باشد **قرص زرنیخ**
آکله دهن و لثه را نافع بود و عفونت دفع کند صفت آن زرنیخ زرد و سرخ و آهک آب
ندیده و مازو از هریک ده درم زنگار و قلقطار از هریک پنج درم شب یمانی اقاقیا گلنار
از هریک سه درم کوفته در سرکه حل سازند و یکهفته در آفتاب بگذارند و بعد از آن اقراص
سازند و چند روز دیگر در سایه خشک کنند و در وقت احتیاج دانگی از آن بسایند و دهان بمالند و
یکساعت بگذارند بعد از آن بروغن گل و قدری سرکه دهن نگاه دارند **باب سیزدهم**
در حبوب سهله و غیر آن **حب ایارج** دماغ و اعضاء راس را از فضول و اخلاط
بلغمیه پاک کند و صرع و سکته و امراض عین را نافع باشد صفت آن ایارج فیقرا
و تربد سفید از هریک یکدرم حب النیل غاریقون و افیون از هریک نیم درم تخم
حنظل و نمک هندی از هریک دانگی و نیم کوفته و بیخته بآب رازیانه سرشته حب سازند
حب صبر اوجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری
یکمثقال تربد سفید یکدرم و نیم حب النیل و غاریقون از هریک نیم درم تخم حنظل دانگی
و نیم نمک هندی مقل کثیرا انیسون از هریک دانگی بآب کرفس حب سازند **حب سورنجان**
اوجاع مفاصل و وجع ظهر را نافع بود صفت آن ایارج فیقرا تربد سفید اهلیلج زرد
از هریک یکدرم سورنجان پوست هلیله زرد غاریقون انیسون از هریک نیم درم
سقمونیا کثیرا تخم حنظل از هریک دانگی بآب رازیانه حب سازند **حب شبیار** وجع معده
و ضعف باصره و صداع را نافع بود صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد

وزن گل سرخ مصطکی تربد سپید از هریک یکدرم سقمونیا نیم درم بآب خالص حب
سازند شربتی یک مثقال تا سه مثقال بوقت خواب فرو برند و بخسبند حب صبر ایاره
فیقرا نیم مثقال افتیمون اسطوخودوس قنبیل نمک هندی غاریقون از هریک
نیم دانگ تربد سپید پوست هلیله زرد تخم حنظل کثیرا سقمونیا از هریک دانگی بآب
خالص حب سازند حب کرانجیر صفت بابا نافع بود صفت آن ایاره فیقرا تربد سپید
از هریک یکدرم حب النیل افیمون از هریک نیم درم تخم حنظل غاریقون عاقرقرحا
خصیة الثعلب از هریک دانگی و نیم محموده کثیرا از هریک دانگی بگلاب حب سازند
حب فالج ایاره فیقرا تربد سپید و غاریقون از هریک یکدرم تخم حنظل حب النیل
سکبینج از هریک دانگی و نیم اسطوخودوس بوزیدان از هریک نیم درم کثیرا دانگی بآب
حب سازند حب [illegible] ایاره فیقرا تربد سپید غاریقون از هریک یکدرم اسطوخودوس
بوزیدان عود صلیب از هریک نیم درم تخم حنظل مصطکی از هریک دانگی محموده نیم دانگ
بآب رازیانه حب سازند حب قوقایا دفع فضلات غلیظ کند و صداع و امراض عین
را نافع بود صفت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هریک یک مثقال تخم
حنظل سقمونیا از هریک نیم درم بآب کرفس حب سازند شربتی یک مثقال حب شیطرج فالج
واسترخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر را نافع باشد و بلغم را دافع
صفت آن پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری بیست درم فلفل و دار فلفل از هریک
یکدرم جوزبوا سه درم شیطرج نمک هندی تخم حنظل زنجبیل از هریک ده درم قانید
را بآب کرفس حب سازند شربتی سه درم حب منتن فالج و لقوه و اوجاع مفاصل
و وجع ظهر بلغمی را نافع باشد و حیض بگشاید و ریاح غلیظ را دفع کند صفت آن
سکبینج اشق جاوشیر مقل [illegible] تخم حنظل صبر سقوطری تربد سپید پوست هلیله زرد
انزروت مجموع مساوی الاجزاء بستانند آنرا بآب حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند
و حب سازند شربتی ده درم حب اصطمخیقون نفعا از سودا و بلغم و اخلاط غلیظه
بالنسان صفت آن پوست هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون از هریک
سه درم انیسون تخم کرفس از هریک ده درم تربد سپید هفت درم افتیمون
پنج درم ایاره فیقرا نه درم قرنفل یکدرم قانید چهار درم قانید را در آب بگدازند

حب قوقایا را حب [illegible] نیز گویند

ده درم

ده درم سقمونیا بعد از آن حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند و حب سازند
حب [illegible] صداع و درد چشم را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد ده درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران از هریک سه درم گل
سرخ پنج درم بگلاب حب سازند شربتی دو درم حب خیزران خنازیر و عقد سلعه را
نافع بود صفت آن ایاره فیقرا سه درم غاریقون ده درم و نیم تخم حنظل یکدرم
و نیم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یک مثقال و نیم [illegible] ده درم سقمونیا
یک مثقال بآب کرنب حب سازند شربتی هر روز یکدرم حب استسقا تربد سپید
یکدرم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج زراوند طویل از هریک
دانگی و نیم مقل الیهود تخم انجره از هریک دو دانگ فربیون بروغن گل چرب
کرده دانگی بآب خالص حب سازند حب دیگر جهت استسقا تربد سپید و ایاره
فیقرا از هریک یکدرم غاریقون انیسون نانخواه ریوند چینی افسنتین تخم
انجره از هریک نیم درم نمک هندی دانگی مقل دو دانگ بآب رازیانه حب سازند
حب [illegible] بنفشه ده درم پوست هلیله زرد و تربد سپید از هریک یکدرم
نمک هندی و رازیانه و تخم کرفس از هریک نیم درم محموده دانگی و نیم بآب خالص
حب سازند حب بهق تربد یکدرم غاریقون و ایاره فیقرا و افتیمون از هریک
چهار دانگ هلیله سیاه شیطرج عصاره افسنتین از هریک دو دانگ سقمونیا
مقل انیسون از هریک دانگی بآب حب سازند حب لقوه تربد یکدرم و نیم
ایاره فیقرا و افتیمون از هریک چهار دانگ سورنجان نیم درم ماهیزهره
و زنجبیل از هریک دو دانگ محموده و مقل از هریک دانگ بآب حب سازند
حب [illegible] تربد سپید یکدرم پوست هلیله کابلی و غاریقون از هریک نیم درم
صبر چهار دانگ گل سرخ دو دانگ مقل دانگی محموده نیم دانگ بآب حب سازند
حب [illegible] تربد یکدرم و نیم غاریقون ایاره فیقرا افتیمون از هریک چهار دانگ
قنطوریون دقیق ماهیزهره عصاره افسنتین از هریک دو دانگ تخم
حنظل و سقمونیا از هریک سه حبه مقل و انیسون از هریک دانگی بآب
رازیانه حب سازند حب [illegible] تربد یکدرم و چهار دانگ افتیمون نیم درم

حب مروارید [illegible] صفت مروارید [illegible]

عصاره غافث و عصاره افسنتین از هریک دانگی و نیم تخم حنظل مثقالی انیسون مصطکی
از هریک دانگی بآب حب سازند **حب مفاصل** تربد یکمثقال سورنجان نیم درم تخم
حنظل حب النیل نانخواه [illegible] محموده از هریک دانگی و نیم ایارج فیقرا یکدرم گل سرخ
انیسون مصطکی از هریک دانگی مقل [illegible] دانگ کثیرا [illegible] بآب [illegible] حب سازند
حب [illegible] تربد [illegible] نیم درم ایارج فیقرا [illegible] غاریقون از هریک یکدرم محموده دانگی و نیم
غاریقون چهار دانگ عصاره غافث [illegible] بآب کاسنی حب سازند **حب [illegible]**
اوجاع مفاصل را [illegible] بصلاح آورد و بواسیر را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری
و تربد سفید از هریک هشت درم پوست هلیله زرد [illegible] سورنجان از هریک ده درم
انیسون و سقمونیا از هریک یکدرم مقل یکدرم و نیم بآب گندنا حب سازند شربتی سه درم بآب
گرم **حب لاجورد** امراض سوداوی را نافع بود صفت آن لاجورد مغسول سه درم قرنفل
انیسون سقمونیا از هریک یکدرم غاریقون نیم درم افتیمون و بسفایج از هریک چهار درم
ایارج فیقرا شش درم بآب کرفس حب سازند شربتی سه درم در ماء الجبن **حب [illegible]**
اعضای سر و معده را از اخلاط پاک کند و فالج و لقوه و داء الثعلب را نافع باشد
و چون یکدرم ازین حب و یکدرم ایارج فیقرا حب کرده بخورند چشم را روشن کند و منافع
[illegible] کرده و اخلاط فاسده را از بدن بیرون آورد صفت آن صبر سقوطری سقمونیا
تخم حنظل عصاره افسنتین مصطکی از هریک دانگی و نیم مقل دانگی کثیرا [illegible] بآب
حب سازند **حب الصدر** ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و امراض صدر را نافع باشد
صفت آن غاریقون و تربد سفید از هریک سه درم اصل السوس تخم حنظل ایارج فیقرا
[illegible] از هریک ده درم بآب حب سازند شربتی یکمثقال با ماء العسل **حب [illegible]** امراض
چشم و سر را نافع بود و صفرا دفع کند صفت آن [illegible] ده درم تربد یکمثقال محموده
دانگی و نیم رب السوس نیم درم بآب حب سازند **حب [illegible]** [illegible] کسی را که از مسهلات
بطعم کراهت داشته باشد و مسهل را قی کند صفت آن تربد سفید یکدرم و چهار دانگ
غاریقون چهار دانگ پوست هلیله زرد مصطکی هلیله سیاه از هریک دانگی و نیم
افتیمون نیم درم گاوزبان [illegible] بادرنجبویه محموده طباشیر زعفران گل سرخ از هریک
دانگی بگلاب حب سازند **حب افتیمون** اعضاء سر و معده را از سودا پاک کند صفت آن
[illegible]

ایارج فیقرا ده درم بسفایج ده درم تخم حنظل شش درم اسطوخودوس و افتیمون
از هریک ده درم و نیم بآب حب سازند شربتی ده درم **حب السعال** صمغ عربی [illegible]
کثیرا از هریک سه درم مغز هسته زردالو مغز تخم کدو مغز تخم خیار از هریک ده درم
مغز بادام مقشر و خشخاش سفید از هریک چهار درم شکر طبرزد و فانید از هریک
هفت درم بلعاب بزرقطونا حب سازند و اگر [illegible] باشد رب السوس و
مویز منقی از هریک چهار درم زعفران یکدرم اضافه نماید **حب السعال [illegible]** نوازل
حاده را دفع کند و اطفال را که از بسیاری سرفه [illegible] کند و سرفه خشک را که مانع
از خواب باشد در شب نافع بود صفت آن نشاسته صمغ عربی رب السوس خشخاش
سفید افیون مساوی بلعاب [illegible] حب سازند هر حبی مقدار نخودی **حب السعال [illegible]**
مغز بادام مغز تخم خیارین صمغ عربی نشاسته خشخاش از هریک یکدرم رب السوس
ده درم باقلا مقشر سه درم بلعاب بزرقطونا حب سازند **حب السعال [illegible]** پوست
بیخ [illegible] تخم کرفس رب السوس مغز بادام مساوی کوفته بآب حب
سازند **حب [illegible]** بوی دهن خوش کند و لثه را قوت دهد صفت آن
قرنفل قاقله [illegible] خولنجان از هریک یکدرم گل سرخ صندل هلیله از
هریک ده درم طباشیر نیم درم [illegible] کافور از هریک دانگی بگلاب حب سازند
حب [illegible] نافع است سعال را چون مزمن شود و مانع خواب گردد در شب صفت
آن [illegible] کند افیون مساوی [illegible] حب سازند
حب [illegible] دیگر صمغ عربی میعه نشاسته از هریک چهار درم گل مختوم ده درم افیون
یکمثقال حب سازند هر یک مقدار نخودی **حب [illegible]** بوی دهن خوش کند
و لثه را قوت دهد صفت آن [illegible] قرنفل کافور [illegible] خولنجان [illegible] از
هریک یکدرم [illegible] ترنج [illegible] از هریک یکمثقال سعد
ده درم بگلاب حب سازند **حب** [illegible]
دارد صفت آن عود خام قرنفل [illegible] فلفل از هریک سه درم زعفران
نیم درم بادرنجبویه ده درم دارفلفل تخم [illegible] ناسفته از هریک یکدرم
کوفته و بیخته با قند بقوام آورند و حب سازند هر یک مقدار نخودی **باب [illegible]**

خمس در سفوفات سفوف معدی معده سرد و تر را نافع بود صفت آن قرنفل
وکبابه از هر یک پنج درم سنبل و مصطکی از هر یک سه درم عود خام ۲ درم
شکر طبرزد بوزن مجموع کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با ده درم گلقند سفوف کرنب
دفع سرمستی کند صفت آن تخم کرنب مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ نوشنج
از هر یک سه درم نانخواه و نمک و سداب و زیره از هر یک یکدرم کوفته و بیخته سه درم
از آن بدآب انار حل کرده بنوشند سفوف شلیثا بواسیر و مغص و اسهال را از سرد
و قرحه و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک بیست درم زیره
کرمانی که بعد بریان کرده پنج مثقال تخم کتان تخم کندنا هلیله سیاه در روغن زیتون
بریان کرده از هر یک ده مثقال مصطکی یکمثقال مجموع کوفته سوای تخم تره تیزک
شربتی ده درم با آب سرد سفوف فربهی نخود سفید پنجاه درم در سرکه و قدری آب
خیسانند یک شبانروز و خشک کنند و بعد از آن خشک کرده و نان میده خشک کرده
از هر یک سی درم مغز بادام مقشر شصت درم بیست جو و بیست گندم و خشخاش
سفید از هر یک سی درم نبات بوزن مجموع کوفته با یکدیگر ممزوج سازند و هر صباح
سی درم با شیر تازه بنوشانند سفوف نفث الدم طباشیر گل سرخ گل ارمنی
گل مختوم شادنج عدسی مقشر تخم خرفه از هر یک پنج درم قند و کهربا مروارید
ناسفته خشخاش سفید بیخ لوبیا اقاقیا عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم
بزرقطونا بیست درم افیون ده درم مجموع کوفته و بیخته سوای بزرقطونا سفوف سازند
شربتی ده درم با آب باران یا آب برگ خرفه و اگر حرارت قوی باشد سه درم کندر
اضافه او بیخ کورده نمایند سفوف حب الآس ضعف معده و امعا و اسهال صعب را
نافع بود صفت آن انار دانه بریان کرده ده درم بلوط سماق زیره کرمانی بریان کرده حب الآس
سنجد کشنیز خشک بریان کرده خرنوب آمله کابلی از هر یک پنج درم عود خام نیم
آمله یکمثقال کوفته و بیخته با رب به استعمال نمایند شربتی سه درم سفوف الطین و آنرا
سفوف النساء نیز گویند اسهال دموی و سحج را نافع باشد صفت آن بزرقطونا
تخم ریحان تخم مرو فراسته تخم حماض بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
ساوی کوفته بعد از آن تخم ابل شربتی سه درم ... کلیا دام حب کرده بکار

حب ساخته و بنهند سفوف ابن ماسویه زحیر و مغص و سحج را نافع بود صفت آن
تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر از هر یک پنج درم نشاسته بریان کرده سه درم
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک ده درم کوفته و بیخته سه درم صباح و سه درم شام
با آب کره طباشیر و گل ارمنی و صمغ عربی بدان منقوع باشد بنوشند سفوف بر کرده
یکمثقال اسهال را حبس نماید صفت آن انار دانه بریان کرده استخوان سوخته بلوط کشنیز
خشک بریان کرده خرنوب تخم کرفس سماق زیره کرمانی مدبر بریان کرده نان فطیر خشک
کنند نانخواه از هر یک جزوی یا پیه خرگوش یا آهو بزیر جزو کوفته و بیخته
هر لحظه کف سفوف سازند حبا بجز دو هر یک بیست درم بنوشند سفوف سماق
قی تسکین نماید و اسهال صعب را نافع باشد صفت آن سماق ده درم حب الآس و انار دانه
بریان کرده از هر یک پنج درم خرنوب پانزده درم صمغ عربی و گلنار از هر یک
ده درم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال سفوف سورنجان اوجاع مفاصل را نافع باشد
صفت آن سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد و مغز
بادام مقشر از هر یک سه درم زعفران پنج درم سقمونیا یکدرم قند سفید سی درم
و اگر ماده بلغمی باشد تربد سفید پنج مثقال اضافه نمایند و سقمونیا نیم درم زیاده
کنند سفوف سرطان سل را بغایت نافع بود صفت آن سرطان نهری سوخته
ده درم طین قبرسی و صمغ عربی و خشخاش سفید و خشخاش سیاه و مغز تخم خرفه
از هر یک پنج درم شربتی یکمثقال با شراب انار شیرین یا شراب خشخاش سفوف دیگر سرفه
از کرد و سرفه اطفال را نافع بود صفت آن مغز تخم خرفه صمغ عربی اکثر قلت
ساوی شربتی نیم درم تا یکدرم سفوف دیگر خفقان حار را نافع بود صفت آن گل ارمنی
کشنیز خشک از هر یک یکدرم طباشیر و کهربا از هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کوفته
و بیخته با آب کاهو بدهند سفوف ارسطاطالیس که از بهر اسکندر ساخته بود ذوب
و فساد معده و صفرا و بعد و وسواس و نسیان را نافع بود و طعام هضم کند و بوی
دهن خوش کند و ... قوت دهد صفت آن قرنفل دارچینی عود هندی اسارون
مصطکی هلیله کابلی قرفه ... دارچینی دارفلفل
زنجبیل قرنفل انار دانه ... کافور قاقله از هر یک ... درم مسک و عنبر از هر یک

یکدرم نبات شش درم ادویه شربتی یکدرم تا سه درم سفوفی که حرارت جگر بنشاند
و خمار دفع کند و اسهال صفراوی با باز دارد و غلیان خون ساکن گرداند و ابتدای
حصبه و جدری را نافع بود صفت آن ورق گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم
سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک تخم خرفه تخم کاهو تخم خشخاش سپید از هریک
پنجدرم صندل سپید دو درم و نیم کافور یکدرم شربتی سه درم با شراب حماض یا شراب
غوره یا شراب انار سفوفی حجر الیهود حصاة کلیه و مثانه را نافع بود صفت آن
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم حسک عربی ده درم
حجر الیهود و تلت از هریک سه درم تخم کرفس سلیخه فطراسالیون از هریک
یکدرم صمغ عربی و کثیرا از هریک یکمثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم با شراب
حماض سفوفی که دسنتاریا شکم ببندد صفت آن شاه بلوط سه درم مازو پوست
انار از هریک چهار درم کزمازج شش درم حب الآس هفت درم کوفته و بیخته شربتی
شربتی دو درم با آب سرد سفوفی منوم کند عود خام از هریک یکدرم خشخاش
ده درم تخم کاهو پنجدرم زعفران دانگی نبات سفید بیست درم کوفته و بیخته شربتی
یکدرم سفوفی که دفع تمنع سرعت انزال کند صفت آن طباشیر خشخاش افیون کندر
از هریک یکدرم جوز السرو سه درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با شراب خشخاش
سفوفی که مدقوق و مسلول و نفث الدم و قروح سینه را نافع بود صفت آن صمغ
عربی فاسته کثیرا و مغز هیل دانه و خشخاش سیاه و تخم کاهو و تخم خطمی از
هریک شش درم صندل سپید دو درم سکر العشر و طباشیر از هریک سه درم
ورق گل سرخ تخم خبازی تخم خرفه از هریک پنجدرم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو و عصاره لسان الحمل گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی از هریک چهار درم
زعفران یکدرم کوفته شربتی دو مثقال با نیم دانگ کافور به دانگ ماء الرطبات
یا شراب خشخاش و غیره تخم خرفه نافع باشد سفوفی که رعاف را دفع کند و استفراغ را
نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه افیون انیسون فطراسالیون تخم جنی از هریک
دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل و سعد از هریک یکدرم و نیم کوفته و بیخته
شربتی یکمثقال سفوفی که اسهال الصفرا را نافع بود صفت آن انار دانه بریان کرده

آرد کنار

آرد کنار سنجد از هریک ده درم کشنیز خشک بریان کرده پنجدرم خرنوب
شامی تخم خرنوب نبطی و بلوط سه درم که جفت ابیض یکساعت در سرکه خشک کرده
و بریان کرده از هریک پنجدرم سماق سه درم کوفته و بیخته شربتی دو درم
سفوفی لولوی دوسنطاریا کبدی را نافع بود و معده و دل و جگر را
قوت دهد و حرارت و تشنگی بنشاند صفت آن مروارید ناسفته چهار درم بسد
سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قبرسی تخم گل صندل سفید بارتنگ
بریان کرده تخم حماض بلوط بریان کرده تخم مورد پسته کنار آرد سنجد کشنیز خشک
بریان کرده صمغ عربی بریان کرده سماق رنگ پست جو بریان کرده طراثیث تخم خرفه
بریان کرده بزرقطونا بریان کرده از هریک سه درم گل مختوم مصطکی از هریک
یکدرم انار دانه پنجدرم کهربا اقاقیا معقول از هریک دو درم مجموع کوفته و
بیخته بعضی را با بارتنگ و بزرقطونا سفوف سازند سفوفی مقوی تخم حماض بارتنگ
مقوی عجم زبیب کشنیز خشک بریان کرده گل سرخ خرنوب شامی بلوط طباشیر از هریک
یکدرم سماق و حب الآس از هریک دو درم انار دانه چهار درم کوفته و بیخته سفوف
سازند سفوفی خرنوب اسهال معدی و استرخاء معده را نافع بود صفت آن
خرنوب نبطی بی دانه زیره کرمانی مدبر سماق پسته کنار حب الآس مصطکی بلوط
کشنیز خشک بریان کرده مساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با رب مورد نافع باشد
سفوفی بنوبادها بکند و معده را قوت دهد صفت آن کرویا انیسون
زیره کرمانی قاقله قرنفل نانخواه تخم کرفس از هریک ده درم قرنفل پنجدرم زنجبیل
و دار فلفل از هریک دو دانگ قند بیست مثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم
سفوفی که نافع است از جهت اسهال با سفرا صفت آن حب الآس شاه بلوط خشخاش
خرنوب از هریک دو درم صمغ عربی یکدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم
سفوفی که سحج و اسهال الدم و مغص را نافع باشد بزرقطونا تخم ریحان بارتنگ
تخم مرو تخم خرفه تخم حماض مجموع بریان کرده از هریک پنجدرم نشاسته بریان کرده و
صمغ عربی بریان کرده و طباشیر از هریک ده درم گل ارمنی بیست درم تخم گل
پنجدرم کوفته و بیخته سوای چهار تخم اول سفوف سازند سفوفی که حرقت بول

ووجع کلیه و مثانه را نافع بود صفت آن تخم خربزه سی درم مغز تخم خیار مغز تخم
خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سپید از هر یک ده درم نشاسته کثیرا ربّ السوس
از هر یک سه درم نبات البنج سپید ده درم قند ده درم شربتی سه درم صباح و
سه درم شام بشراب خشخاش سفوف دیابیطس صمغ عربی گل ارمنی کلنار رسمانی
بلوط از هر یک پنج درم نشاسته کثیرا تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم صندل
سپید یک درم کوفته و بیخته شربتی سه درم با آب انار ترش سفوف بلوط معده را قوة
دهد و اسهال باز دارد صفت آن بلوط شاه بلوط دانه مویز آبی کنار از هر یک
ده درم خرنوب نبطی حب الآس از هر یک بیست درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال
سفوف جنین از جهة سقط جنین اگر سبب آن حرارت باشد نظیر ندارد صفت آن
بزرقطونا ده درم تخم خرفه سه درم کشنیز خشک یک درم و نیم شربتی یک مثقال سفوفی
کزمازک از جهة ضعف معده کی سبب آن حرارت باشد صفت آن کهربا گل سرخ
از هر یک پنج درم عود ده درم ثلث ده درم آمله طباشیر از هر یک سه درم
سنبل یک درم زعفران و کافور از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با
شراب انار سفوفی که لون را سرخ کرداند صفت آن نانخواه ده درم زعفران
سه درم قند سپید بیست درم کوفته و بیخته هر روز ده درم سفوف سازند سفوفی
که بند الاعر کند صفت آن ثلث معول ده درم نانخواه تخم سداب نیم کوفته
از هر یک چهار درم زنگوش از هر یک یک درم کوفته و بیخته شربتی هر روز
یکمثقال با گلقند سفوفی که قطع سیلان منی کند و سرعت انزال را نافع بود صفت آن
تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت بیخ سوسن از هر یک ده درم کلنار نقره گل سرخ
از هر یک یک درم و نیم کوفته و بیخته ده درم از آن ده درم روغن با آب عود حل کرده بنوشند
سفوفی که بلغم را قطع کند صفت آن کندر مصطکی از هر یک پنج درم عود خام
هفت درم انیسون با نانخواه ده درم قرنفل قاقله جوزبوا بسباسه سعد نعناع از هر یک
چهار درم پوست بیخ کرفس زنجبیل از هر یک نه درم گل سرخ شش درم سنبل و آمله
از هر یک پنج درم کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی سه درم سفوف دیابیطس ضعف
معده و اسهال رطوبی و بلغمی را نافع است آمله و عود از هر یک یک درم کزمازک

وکرویا

وکرویا وحب الآس از هر یک ده درم خرنوب و سنجد و آرد کنار و سماق
از هر یک پنج درم طباشیر و طراثیث و کشنیز خشک بریان کرده از هر یک سه درم
سفوف سازند شربتی ده درم باب بیست و دوم در اشربه شراب افسنتین
معده ضعیف و جگر سرد و سپرز را سود دارد و طبع را نرم کند و دیدان امعا را
دفع نماید صفت آن افسنتین پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم
در آب بپزند تا به نیمه آید با شکر قند بقوام آرند شراب فواکه معده را قوة دهد
و قی باز دارد و دل را قوی کرداند صفت آن آب به و آب سیب و آب انار ترش و شیرین
و آب امرود از هر یک یکجزو آب نعناع و آب سماق و آب غوره و آب زعرور از هر یک
نیم جزو بجوشانند تا بثلث آید و از قند که کافی باشد اضافه نمایند و بجوشانند
تا بقوام آید شراب انار ترش تشنگی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوة دهد
صفت آن آب انار ترش ده من نعناع تازه ده شاخ عود خام آمله مصطکی از هر یک
ده درم پوست بیرون پسته سی درم کوفته در آب بجوشانند سوای مصطکی تا بر نیم
آید صاف کنند و با شکر قند بقوام آورند و بعد از آن مصطکی کوفته اضافه نمایند
شراب انار مز قی باز دارد و معده را قوة دهد صفت آن انار ترش و شیرین
با تخم آن بکوبند و آب آن بگیرند ده من و با شکر قند و بکوبند آب نعناع بقوام آورند شراب
خشخاش منع نزلات کند و درد سینه و سرفه را نافع بود و خواب را زایل کرداند صفت
آن خشخاش بزرگ با پوست صد عدد نیم کوفته کنند و با ده من نیم آب باران بپزند تا به ثلث آید
و با شکر نیم من قند شربت بپزند و اگر از خشخاش بی پوست بپزند بیست مثقال تخم خشخاش
بکوبند و بپزند و با شکر قند بقوام آورند لیکن اولی آن بود که با پوست بپزند شراب سیب
معده را و دل را قوة دهد و تشنج بود و قی ساکن کرداند و اسهال صفراوی را باز دارد
صفت آن سیب اندرون و بیرون پاک کرده در هاون سنگین یا چوبین بکوبند
و آب آن بگیرند ده من و بجوشانند تا به ده من باز آید و شکر قند اضافه کنند و
بقوام آورند شراب به معده و دل را قوة دهد و اشتها طعام آورد و طبع ببندد
و قی و غثیان باز دارد صفت آن به ترش و شیرین اندرون و بیرون پاک کرده آب
آن بگیرند ده من آب با شکر قند بقوام آورند شراب ریباس اسهال صفراوی

و قی و عطش را نافع بود و معده را قوت دهد صفت آن ریباس را اسپرود بنا بکارد
چوبین بینبارند بعد ازان سنگین یا چوبین بکوبند و آب از آن بگیرند و صاف
کنند و بجوشانند تا بثلثی آید و زبان بگذارند دیگر باره بپالایند و هر یکمن آب
با یکمن قند بقوام آورند **شراب حماض** صفرا بنشاند و قی باز دارد و معده را قوت
دهد و خفقان گرم را نافع بود صفت آن آب حماض پنجاه مثقال قند سفید یکمن شربت
چیز نیم چنانکه رسمست **شراب لیمو** معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بنشاند و قی
باز دارد و هضم را قوی کرداند و دفع خمار کند صفت آن آب لیمو پنجاه مثقال با
یکمن قند بقوام آورند **شراب نارنج** تشنگی بنشاند و دماغ را قوت دهد و درد سر
که از گرمی بود ساکن کرداند صفت آن آب نارنج یکمن بجوشانند تا بنصف باز آید و کف
آن جدا کنند و با دو من قند بقوام آورند شربت سازند **شراب غوره** تشنگی بنشاند و تب
گرم را نافع بود و خمار دفع کند صفت آن آب غوره یکمن بجوشانند تا بنصف باز آید و کف
آن بگیرند و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند **شراب عود** معده را قوت دهد و
بوی دهن خوش کند و هاضمه را قوی کرداند صفت آن عود هندی … ملتق
از هر یک ده درم سنبل قرنفل مصطکی … از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته
در کیسه کتان بربندند و … گلاب بجوشانند و کیسه … تا قوت
آن بگلاب دهد با یکمن قند بقوام آورند و آن گلاب بر سر آن بریزند دیگر باره بجوشانند
تا بقوام آید و فرو گیرند و نیم درم مشک خالص سوده در آن حل کنند **شراب جلاب**
معده را قوت دهد و اسهال را باز دارد نافع بود صفت آن جلاب … بجوشانند
تا … شود و بپالایند و … قند سفید اضافه کنند دیگر
قدری طباشیر سفید سوده در آن حل کنند بهتر باشد **شراب دینار** طبع را نرم کند
و جگر و معده را قوت دهد و … و استسقا و ذات الجنب را
نافع باشد و تشنگی بنشاند صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته ده درم گل سرخ از هر یک
بیست درم پوست بیخ کاسنی چهل درم نیلوفر گاوزبان از هر یک ده درم تخم کشوث
در کتان بسته سه درم بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند
و فرو گیرند و ده مثقال … سوده در آن حل کنند **شراب نیلوفر** طبع را

نافع بود

نافع بود و سینه و شش را از اخلاط پاک کرداند و ضیق النفس را سود دارد
صفت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه بنفشه ده درم
پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک پنج درم اصل السوس
ده درم از هر یک هفت درم بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند و
بعضی پنج درم فراسیون را اضافه کنند **شراب تمر هندی** طبع را نرم کند و صفرا
بنشاند و معده را قوت دهد و قی باز دارد صفت آن تمر هندی یکمن بجوشانند
و شیره آن بگیرند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند **شراب صندل** دل را
قوت دهد و خفقان گرم و جگر گرم را نافع بود و تشنگی بنشاند صفت آن صندل سفید
سابیده بیست مثقال در گلاب … بخیسانند و بعد دیگر … جوش دهند
و شیره آن بگیرند با یکمن قند شربت سازند **شراب انجیر** گرده و مثانه را نافع بود و سینه
بیفزاید و باه را قوت دهد و … را زایل کرداند صفت آن انجیر … ده من
ده پنج من آب بریزند تا یکمن و نیم بماند باز یکمن نخود سفید ده پنج من آب بریزند تا یکمن و نیم
آید هر دو را بهم بیامیزند و صاف کنند و یکمن و نیم عسل مصفا بر سر آن بریزند
و دارچینی و قرنفل و خولنجان و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران نیم درم
در کیسه بسته در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید شربت پنج مثقال **شراب بنفشه**
ذات الجنب و … و سرفه و صداع و … چشم … را نافع بود و طبع را
براند و سینه را نرم کند صفت آن سر بنفشه تازه یکمن … بجوشانند و بپالایند
و با یکمن قند شربت سازند و اگر بنفشه تازه نباشد یک وقیه بنفشه خشک عوض آن کنند
و با یکمن … بجوشانند تا … زایل شود **شراب نیلوفر** صداع …
صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الریه را نافع بود صفت آن گل نیلوفر یک وقیه
و اگر تازه بود یکمن … بجوشانند و با یکمن قند شربت سازند **شراب عناب** …
و حصبه و جدری و … سینه و سرفه و غلبه خون را نافع بود صفت آن عناب …
یکصد دانه … آب بریزند و بجوشانند تا … بماند و بپالایند … و با یکمن قند
شربت سازند **شربت گاوزبان** دل را قوت دهد و خفقان را زایل کرداند و سوداوی
مزاج را بغایت نافع بود صفت آن آب گاوزبان تازه یکمن با یکمن قند بقوام آورند

وبیست مثقال گلاب بر سر آن ریزند و بعد بگیرند و اگر گل و ریباس تازه نباشد
یکمن ریباس خشک کنند **شراب بادرنجبویه** دل را قوت دهد و خفقان بارد را
و توحش را نافع بود صفت آن بادرنجبویه تازه ده من باشد و یکمن آب آن بگیرند
و با یکمن قند شربت پزند و اگر تازه نباشد بجای آن مثقال خشک عوض آن کنند
شراب ریباس معده و جگر و مفاصل و استسقا را نافع باشد و بادها دفع
کند و سده بگشاید صفت آن پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک بیست درم
رازیانه تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث در کتان بسته
بجوشانند و صاف کرده با یکمن و نیم قند شربت پزند **شراب ورد مکرر**
سهل صفرا بود صفت آن گل سرخ تازه یکمن در ده من آب بجوشانند تا هفت من
آب صاف کنند و یکمن دیگر برگ گل در آن آب بجوشانند دیگر بار بپالایند چند
نوبت همچنین میکنند تا یکمن آب صاف کنند و با یکمن قند شربت پزند شربتی
سه درم با ده درم سکنجبین ساده و آب یخ بیاورد **شربت توت** خناق را نافع بود
صفت آن آب توت سیاه صاف کرده بجوشانند تا به نیمه آید و بهر پنج رطل از آن
آب سه رطل قند اضافه کنند و بقوام آورند **شراب انار** معده جگر را قوت دهد
و تشنگی بنشاند صفت آن انار شیرین بجوشانند تا به نیمه آید و بهر یکمن از آن آب
یکمن قند اضافه نمایند تا بقوام آورند **شراب عنبر** [illegible] معده و خفقان بارد را
نافع بود و اعضا را قوت دهد صفت آن عسل [illegible] من آب بجوشانند
و کف بردارند و بقوام آورند عنبر و زعفران سوده از هر یک یک مثقال اضافه
نمایند شربتی [illegible] **شراب عسل** معده را قوت دهد و امراض بلغمی را نافع بود
و به پیران موافق بود صفت آن عسل یکمن قند سفید یکمن [illegible] من آب بجوشانند
و بقوام آورند و یک مثقال مشک و یک درم زعفران سوده اضافه کنند شربتی سه درم
شراب ابریشم جگر و دل و احشا را قوت دهد و سده بگشاید و استسقا و جمیع
امراض بارده را نافع بود و باه زیاده کند و نشاط آورد صفت آن ابریشم خام ده درم
در آب آهنگران جوشانند و سر شب [illegible] سنگین بجوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند و خولنجان و عود و مصطکی از هر یک سه درم زعفران یک درم

صلایه

صلایه کرده اضافه نمایند و با یکمن قند شربت زنند شربتی پنج درم **شراب اسطوخودوس**
صرع و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض دماغی که سبب آن [illegible] سوداویه
باشد نافع بود صفت آن عود صلیب اسطوخودوس بسفایج از هر یک بیست درم
اصل السوس گاوزبان رازیانه پوست بیخ کرفس تخم خطمی بنفشه گل سرخ از هر یک
ده درم سنبل [illegible] از هر یک پانزده درم بجوشانند و صاف کرده با یکمن قند
شربت پزند **شراب [illegible]** پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه از هر یک بیست مثقال
تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه [illegible] از هر یک ده درم پوست بیخ کرفس
بیست درم قند سفید یکمن بطریق معهود شربت پزند **شراب اصول** مواد غلیظه را
نضج دهد و سده بگشاید و بادها بشکند و جگر و معده را قوت دهد و جمیع امراض
بارده را نافع بود صفت آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی از هر یک
سی درم پوست بیخ کبر [illegible] ده درم رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک بیست درم انجره
[illegible] چهار دانه [illegible] از هر یک ده درم
قند سفید یکمن بطریق متعارف شربت پزند **شراب جزر** [illegible] را نافع بود و باه را
قوت دهد صفت آن گزر شسته یکمن [illegible] کنند
سنگین اندازند و آب چندانکه بالای آن بریزند و سر دیگ بگل یا بخمیر محکم کنند چنانکه بخار
بیرون [illegible] و آتش آهسته بپزند [illegible] تا سرد شود سر دیگ بگشایند
و نیک بمالند و آب آن بستانند و صاف کنند و با هم سنگ آن عسل [illegible]
ریزند و سنبل و خولنجان و قرنفل و دارچینی از هر یک یک درم زعفران نیم درم مجموع
نیم کوفته در کیسه کنند و در آن دیگ اندازند و هر لحظه دست بمالند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث الدم و سیلان طمث را نافع بود
و معده و جگر گرم را قوت دهد صفت آن صندل سرخ و سفید [illegible] از هر یک پنج درم
انجبار [illegible] ده مثقال قند سفید بطریق معهود شربت پزند **شراب [illegible]**
منع نزلات کند و سرفه خشک را بغایت نافع بود صفت آن خشخاش سفید با پوست
بیست درم تخم خطمی کثیرا صمغ عربی تخم خبازی [illegible] از هر یک پنج درم
اصل السوس بیست درم [illegible] ده درم مجموع را [illegible] رطل آب باران بجوشانند

ده بار تفت تا نرم شود پس بر آتش نرم بپزند تا مهرا کرده و بقوام آید پس صاف کرده با یکمن قند
بقوام آورند **شراب خشخاش دیگر** خشخاش سفید با پوست و خشخاش سیاه از هر یک ده
مثقال بنفشه و صمغ عربی از هر یک پنج مثقال اصل السوس سه درم آب انار میخوش بیست
مثقال قند سفید صد درم شربت سازند چنانکه رسمست **شراب بلغم** بلغم دفع کند
و سرد مزاجرا نافع بود صفت آن زنجبیل دارچینی از هر یک پنج درم هیل و قاقله از
هر یک ده درم قرنفل یک درم مجموع نیم کوفته در هفت رطل آب بجوشانند تا به پنج رطل آید
صاف کنند و با پنج من قند بقوام آورند و پنج درم زعفران سائیده اضافه نمایند
شراب عسل معده و جگر را گرم کند صفت آن سنبل مصطکی دارچینی قاقله عود هندی
هیل جوزبوا از هر یک یک درم قرنفل نیم درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا
بدو رطل آید بپالایند و با پنج رطل عسل بقوام آورند **ماء العسل** معده را قوت دهد
و اشتها آورد و بول براند و مفاصل و امراض بلغمی را نافع بود صفت آن عسل یک جزو آب
دو جزو بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند و اگر خواهند دارچینی خولنجان و
زنجبیل و مصطکی و زعفران و هیل و جوزبوا در پارچه بسته کوفته بپزند بقدر احتیاج اضافه نمایند
ماء الجبن ماء الجبن لبانی و یرقان و جرب و کلف و امراض سوداوی را نافع بود و صفرا براند
و با افتیمون استعمال کرده باشد صفت آن بزغاله جوان صحیح البدن که چهل روز از ایت
او گذشته باشد چند روز کشنیز … … یا
علف چرید بعد از آن ده رطل شیر او گرفته در دیگ سنگین با آتش نرم بجوشانند
و چون بجوش آید یک رطل سکنجبین صادق الحموضه بر آن ریزند و بچوب انجیر بهم زنند
… تا ببندد پس از آتش فرود آرند … تا آب از آن جدا شود
آن آب را بگیرند دیگر بار بجوشانند و کف برگیرند و با سکنجبین بنوشند هر روز یک رطل
به تدریج … بعد از … چند کاس … **شراب سیب**
معده را قوت دهد و دفع غثیان و هیضه و فواق کند و جگر را نافع بود صفت آن
به ترش چهار من شراب سیب … قرنفل از هر یک هفت درم زعفران سه درم همه را
نیم کوفته کنند سوای زعفران در کیسه بندند و در آن اندازند و بجوشانند … زمان
کیسه را بمالند تا … تمام با زعفران سائیده اضافه نمایند و بقوام آورند

شراب … سرعت انزال را نافع بود صفت آن آب انگور خام شش رطل سماق مانند
گلنار گل سرخ کشنیز خشک کندر صعتر سعد از هر یک ده درم زعفران …
از هر یک یک درم حب الحدید سی مثقال بجوشانند تا ثلثی باقی ماند صاف کرده بنوشند
شراب حب الحدید معده را قوت دهد و هاضمه را قوی گرداند و لون را نیک سازد
و باد بواسیر را نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه نعنع کوفی نانخواه افیون صعتر
انجدان کاسنی کرویا کشنیز خشک فلفل دارفلفل کندر دارچینی سنبل قرنفل جوزبوا
تخم جرجیر تخم ریحان سعد زنجبیل از هر یک یک مثقال حب الحدید ده مثقال در شش رطل
… شراب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند شربتی هر روز سی درم **شراب …**
… و امراض بلغمی را نافع بود و معده را قوت دهد و بدن را موافق … صفت آن
شیره انگور صد من در خم ریزند و شش من قند اضافه کنند و دارچینی قرنفل و …
و جوزبوا از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در خم آویزند و سر خم بگیرند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و باید که اول خم را با … بشویند و … کنند
بگذارند … **…** معده و جگر و جمیع …
و مفاصل و قولنج و لقوه و … و جمیع کلیه را نافع بود و لون را صافی گرداند
و … حزن کند و معده را قوت دهد و بول براند و بادها بشکند صفت
آن آب انگور سفید صد من گوشت … فربه بیست من عود خام ده درم
جوزبوا زعفران مصطکی خولنجان از هر یک پنج درم سلیخه یک درم …
… قرنفل سعد … از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی سنبل عاقرقرحا
از هر یک یک درم عسل بیست رطل گوشت را در آب انگور بجوشانند تا مهرا شود
ادویه نیم کوفته در کیسه کنند سر کیسه را نرم ببندند و در آن اندازند و هر سحر
بدست بمالند و یک رطل گلاب اضافه نمایند و صاف سازند و در خم ریزند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند و اگر خواهند گوشت مرغ و گوشت بره و کبک … اضافه
نمایند از گوشت گوسفند چیزی کم سازند **خندریقون** معده و معاء و احشا را
نافع بود و … قوت دهد و … صفت آن شراب کهنه ده رطل
عسل صاف سه رطل زنجبیل سه درم قاقله جوزبوا زعفران از هر یک یک مثقال قرنفل

وسلیخه از هر یک نیم درم دارچینی و قاقله از هر یک یک درم ادویه را نیم کوفته کنند سوای
مشک و زعفران و در کیسه ریزند و سر کیسه محکم ببندند و شراب و عسل را بجوشانند
و کیسه را در آن اندازند و هر ساعت بدست بمالند تا شراب بقوام آید پس کیسه را برآرند
و مشک و زعفران در آن حل سازند و نگاه دارند نافع باشد باب یازدهم در سکنجبینات
سکنجبین ساده صفرا دفع کند و محرور المزاج را موافق باشد و تشنگی بنشاند و سده
بگشاید و معده پاک کند و حمیات حاده و جگر گرم را نافع باشد صفت آن قند سفید یک من
در دیگ کنند و یک چهار یک سرکه صاف اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید و بکوفته
گلاب بر آن ریزند و فرو گیرند سکنجبین بزوری ساده سده جگر بگشاید و معده بپالاید و استسقا (حاشیه: واستسقا)
و حمیات حاده را نافع بود و تشنگی بنشاند صفت آن بوست بیخ کاسنی هفت درم
تخم از هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته در آب و یک چهار یک سرکه خیسانیده یک شبانروز
در دیگ بجوشانند و بپالایند و یک من قند بقوام آورند و بعد بر آن ریزند و دیگر باره
بقوام آورند و فرو گیرند سکنجبین بزوری [illegible] سده جگر بگشاید و معده بپالاید و فضول را
از معده پاک سازد و مستسقی را نافع بود صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته تخم کشوث تخم
کرفس رازیانه انیسون از هر یک پنج درم بوست بیخ رازیانه بوست بیخ کرفس از هر یک
ده درم در آب و سرکه خیسانند چنانچه ذکر رفت و با یک من قند بقوام آورند سکنجبین بزوری
یرقان و سده جگر را اگر از گرمی بود نافع باشد صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم
تخم شاهتره تخم کشوث از هر یک ده درم ریوند چینی پنج درم ریوند را کوفته در کیسه
کنند و با ادویه دیگر در دو من آب بجوشانند و در آن زمان کیسه ریوند را بدست
بمالند تا اثر او تمام باز دهد بعد از آن صاف کرده با یک من قند و چهل مثقال سرکه
بقوام آورند شربتی [illegible] ده درم با جلاب گلاب سکنجبین بزوری معتدل سده سپرز
و جگر بگشاید و معده بپالاید و حمیات مرکبه را نافع بود صفت آن تخم کاسنی رازیانه
تخم کرفس از هر یک سه درم سه تخم از هر یک پنج درم بوست بیخ کاسنی بوست
بیخ رازیانه از هر یک هفت درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و بیست درم سرکه
خیسانیده یک شبانروز بعد از آن بجوشانند و با یک من قند بقوام آورند
سکنجبین [illegible] حمیات محرقه و معده و جگر گرم را نافع بود و تشنگی بنشاند

صفت آن آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک یک من بجوشانند تا بقوام آید و [illegible]
[illegible] و سرکه صاف یک چهار یک و قند یک من اضافه کنند و بقوام آورند و اگر بعوض
سرکه تمر هندی کنند شاید سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتها
طعام افزاید و سده بگشاید و طعام را هضم کند و ناقه را مفید بود صفت آن آب
به صاف کرده یک من با یک چهار یک سرکه و یک من قند بجوشانند و بقوام آورند و اگر بجای
سرکه آب لیمو کنند صواب باشد سکنجبین افتیمونی مالیخولیا و اصحاب توحش و
صرع را نافع بود صفت آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی تربد سفید از هر یک
شش درم گاوزبان بهمنان تخم کاسنی ابریشم تخم کشوث بوست بیخ کاسنی
از هر یک پنج درم حاشا [illegible] گل سرخ و سفید بادرنج هندی قاقله سنبل
از هر یک سه درم گلقند آفتابی [illegible] ادویه را در سرکه و آب خیسانند یک شبانروز
و با یک من قند بقوام آورند سکنجبین افتیمونی بنحو دیگر اسطوخودوس رازیانه تخم
شاهتره از هر یک پنج درم افتیمون بسفایج سنا مکی بوست هلیله کابلی از هر یک
ده درم رازیانه و بسفایج و هلیله را نیم کوفته با ادویه دیگر [illegible] درم سرکه [illegible]
و با یک من قند بقوام آورند سکنجبین [illegible] استسقا و صلابت طحال و ورم صلب جگر را
نافع بود و سده بگشاید صفت آن رازیانه بوست بیخ رازیانه بوست بیخ کبر تخم کاسنی
انیسون بوست بیخ کاسنی [illegible] غافث افسنتین از هر یک ده درم تخم کشوث
تخم کرفس بوست بیخ کرفس [illegible] سنبل [illegible] از هر یک هفت درم در صد درم سرکه
خیسانند و با یک من قند بقوام آورند سکنجبین عنصلی ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی را
نافع بود صفت آن سرکه عنصل یک چهار یک عسل مصفی یک من بجوشانند تا بقوام آید
سکنجبین عنصلی بنحو دیگر استسقاء و درد پهلو که از سردی باشد و سرفه کهنه بلغمی
و فالج و لقوه و سرسام بلغمی و ضیق النفس را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید
و بتجربه رسیده اند صفت آن سرکه عنصل یک من زنجبیل رازیانه انیسون حلتیت
عاقرقرحا بوره [illegible] از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی [illegible] از هر یک
پنج درم ادویه نیم کوفته کنند و در سرکه عنصل و یک چهار یک عسل صاف خیسانند
و یک هفته در آفتاب بگذارند پس بپالایند و نگاه دارند بعد از طعام سی درم بخورند

صفت سرکه عنصل بگیرند پیاز عنصل و بکارد چوبین پاک کنند و در ریسمانی
کشند چنانچه هیچ یکی بیکدیگر نچسبد و چهل روز در سایه نگاه دارند تا خشک شود
بعد از آن در ظرفی کنند و بهر یک من پیاز ده من سرکه کهنه داخل نمایند و در ماه
در آفتاب نهند **باب دوازدهم در مربیات** **مربای هلیله** معده را
قوت دهد و هاضمه را قوی سازد و بلغم را نرم کند و بواسیر و نسیان را نافع بود
و باصره را تیز گرداند و موی را از سفیدی محافظت نماید صفت آن هلیله کابلی
بزرگ صد عدد در ظرفی کنند و چندان آب بر سر آن ریزند که آنرا بپوشاند و
خاکستر پاک بجای ده من بر سر آن کنند و چهار روز بنهند خاکستر را تغییر کنند و
هر روز یکبار بشویند چنانچه پوست از وی جدا شود و در دیگ کنند و آب
صاف چندان بر آن ریزند که یک وجب فوق آن باشد و بجوشانند تا
چو پخته شود بیرون آورند دیگر باره بدان دستور بشویند و هر هلیله را سوزن
بزنند و در ظرفی کنند و چندان عسل بر سر آن ریزند که آنرا بپوشاند و بیست روز
بگذارند بعد از آن از میان عسل بیرون آورند و آن عسل را نگاه دارند و دیگر
عسل تازه بر سر آن کنند و ده روز دیگر بگذارند بعد از آن با عسل اول بجوشانند
تا بقوام آید و اگر این داروها داخل کنند بهتر باشد قرنفل زنجبیل قاقله
جوز بوا مصطکی عود از هر یک پنج مثقال مشک نیم درم زعفران یک مثقال
در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز بنوشند **مربای شقاقل** باه را
قوت دهد و نعوظ تمام آورد و مثانه را سود دارد صفت آن شقاقل را یکباره
بعد در آب بجوشانند و آن آب بریزند و یک شبانه روز دیگر در آب تازه بجوشانند باز
آن آب بریزند و یک شبانه روز دیگر در آب تازه بجوشانند بعد از آن مقشر کنند و
بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه عسل صاف بر سر آن کنند و با آتش نرم بجوشانند
تا بقوام آید و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز بنوشند و تناول نمایند **مربای بالنگ** معده را
قوت دهد و فرح آورد صفت آن گوشت ترنج را در دیگ کنند و آب بجوشانند
تا نیم پخته شود بیرون آورند بیفشارند و عسل صاف بر سر آن کنند و با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همچنین و اما مربای هلیله را با نبات

و شقاقل و جزر و گردکان بعسل بهتر باشد **مربای جز زرد** باه را قوت دهد و
سینه را نرم کند و پشت را محکم سازد صفت آن گزر زرد را پوست بتراشند
و پاره پاره کنند و میان او را بیندازند و در آب و عسل بجوشانند تا پخته شود
بیرون آورند و در عسل اندازند و از جوش بدهند و در ظرفی کنند
و بعد از چهل روز بنوشند **مربای زنجبیل** گرده و مثانه و معده بارده و
حیات را نافع بود و بول را براند و باه زیاده کند صفت آن زنجبیل آزاد
جوانرا در زیر ریگ کنند و بیست روز هر روز آب بر سر آن بریزند بیرون
آورند و بشویند و ریزه ریزه کنند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید **مربای**
جوز معده را قوت دهد و باه را زیاده کند صفت آن گردکان تازه که هنوز
صلب نشده باشد پوست باز کنند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید **مربای [illegible]**
قولنج ریحی و صرع و فالج را نافع بود صفت آن بیخ [illegible] را سه شبانه روز
در آب بخیسانند پس بیرون آورند و در آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید
مربای هندوانه حرارت دفع کند و تشنگی بنشاند صفت آن پوست هندوانه
بتراشند و سبزی از او بتراشند و سه روز در آب و آهک بخیسانند روز چهارم
در نمک آب بخیسانند و یک شبانه روز دیگر بگذارند پس خشک بیرون آورند و سه شبانه روز
در آب شیرین اندازند بعد از آن در آب و قدری عسل بجوشانند تا نیم پخته شود
پس بیرون آورند و بنهند تا آب از وی برود و دیگر باره در عسل اندازند و بجوشانند
تا بقوام آید **مربای کدو** سینه و شش و مثانه را نافع بود صفت آن کدوی تازه
بتراشند و مغز آن بیندازند و پاره پاره کنند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام
آورند **مربای تمر هندی** صفرا دفع کند و تب زایل گرداند و محرور المزاج را
موافق باشد صفت آن تمر هندی را از چوب و دانه پاک کنند و در گلاب خیسانند
یکشب بعد از آن قند را بقوام آورند و تمر هندی بریزند و چون یک جوش بزنند
فرو گیرند **مربای سیب** معده و دل را نافع بود صفت آن سیب را پوست باز کنند
و دانه بیرون آورند و در آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس با قند بقوام آورند
و صفت مربای بهی مثل مربای سیب است اما سیب را از دست بریان کنند و بهی را [illegible]

والله اعلم بالصواب باب سیزدهم در لعوقات لعوق سپستان سرفه و
خشونت حلق را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند و طبع را نرم
سازد صفت آن سپستان دویست عدد مویز منقی چهل درم فلوس خیارچنبر
پانزده درم در شش رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و بدست بمالند و صاف
کنند و با یک رطل قند بقوام آورند لعوق زوفا سرفه کهنه را نافع بود و سینه
و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند صفت آن زوفا خشک بیخ سوسن از هر یک
بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید صاف کنند و با یک رطل قند
بقوام آورند لعوق تخم کتان سرفه و سعال مزمن را نافع بود و سینه را از اخلاط
پاک سازد و به نفث اعانت نماید صفت آن تخم کتان بریان کرده سی درم فروما نا
ده درم کوفته بعسل بسرشند و لعوق سازند لعوق طباشیر سعال و قرحه ریه و سرفه
حاره را نافع بود صفت آن نشاسته و کثیرا از هر یک ده درم طباشیر چهار درم
مغز تخم خیار مغز جلغوزه و صمغ عربی و اقاقیا از هر یک هفت درم سپید
شصت مثقال کوفته با روغن بادام و عسل بسرشند لعوق حلبه بحوحت و غلظت
صوت را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند صفت آن تخم کتان
ده درم حلبه و مغز بادام مقشر از هر یک چهار درم کثیرا و اصل السوس و مغز
جلغوزه و نشاسته و صمغ عربی از هر یک دو درم کوفته بعسل لعوق سازند لعوق
بادام سرفه و خشونت حلق و حنجره را نافع بود صفت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته
رب السوس از هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام از هر یک پنج درم قند سپید
بیست درم کوفته بگلاب بسرشند و بروغن بادام چرب کنند و لعوق سازند لعوق رب السوس
سعال مزمن را نافع بود و فضول لزجه را از سینه دفع کند و بر نفث اعانت نماید صفت آن
رب السوس کثیرا بابونه و مغز بادام را از یا نه مساوی کوفته بعسل صاف و روغن بادام
بسرشند لعوق اسقیل سعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع بود صفت آن
پیاز عنصل مشوی سه درم ایرسا ده درم فراسیون زوفا از هر یک یک درم کوفته
بعسل صاف بسرشند لعوق خیارچنبر نسخه یحیی بن ماسویه در حلق و ریه و عطش
و خشونت نای را نافع بود صفت آن عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد تخم خطمی

ده درم مویز منقی بیست و پنج درم بنفشه اصل السوس نیم کوفته از هر یک پانزده درم
کثیرا پانزده درم بزرقطونا بیست درم مجموع را در هفت رطل آب بجوشانند
تا به ثلث آید و صاف کنند و پنج درم مغز خیارچنبر بدان بمالند و دیگر باره
صاف کنند و یک رطل سکنجبین و سی درم نبات سپید اضافه نمایند و بجوشانند
تا غلیظ شود و با روغن بادام لعوق نمایند لعوق خشخاش سعال و قرحه امعا و نزف
دم و سرفه بلغمی را نافع بود صفت آن پوست خشخاش سپید پنجاه درم در ده رطل
آب بجوشانند تا به رطلی آید و یک رطل قند اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام
عسل آید بعد از آن رب السوس و مغز بادام و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم
کوفته با آن ممزوج سازند شربتی ده درم لعوق حب القطن سینه را از اخلاط پاک
سازد صفت آن مغز بادام شیرین ده درم مغز پسته دانه ده درم باقلا پنج درم
کرسنه و فراسیون از هر یک سه درم فانید شصت درم فانید را در آب بگدازند
و بقوام آورند و ادویه را کوفته با آن بسرشند شربتی یک ملعقه صباح و مسا لعوق
کرنب سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد صفت آن آب کرنب پخته بگیرند و نیم
با من عسل بپزند و بقوام آورند بعد از آن مغز جلغوزه و مغز پسته دانه و آرد باقلا
از هر یک ده درم تخم کتان بریان کرده و حلبه از هر یک پنج درم مغز پسته پانزده درم
کوفته با آن بسرشند شربتی پنج درم در شیر خر لعوق جلغوزه ربو و سعال مزمن و ضیق
النفس را نافع بود و سینه را از اخلاط پاک سازد صفت آن مغز جلغوزه بیخ سوسن
صمغ عربی کثیرا تخم کتان بریان کرده خرمای بی دانه از هر یک سی و پنج درم کوفته
با دو رطل عسل و دو رطل روغن گاو بسرشند شربتی دو ملعقه لعوق صبیان
چون پیر باد دهد کلوی اطفال ریزند سرفه و خشونت سینه را نافع بود صفت آن
صمغ عربی کثیرا رب السوس فانید از هر یک چهار درم مغز بهدانه یک درم کوفته
بعسل بسرشند لعوق کهربا و ضیق النفس و سعال بلغمی را نافع بود صفت آن تخم کتان
بریان کرده و کوفته ده درم با یک مثقال روغن بنفشه یا بادام و پنج درم عسل بسرشند
لعوق دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن تخم کتان کرسنه مغز بادام از هر یک
ده درم مغز جلغوزه پنج درم بیخ سوسن هفت درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک

۴۹۵

سه درم عسل صاف لعوق سازند لعوق دیگر که همین منفعت دارد صفت آن مغز
حلغوزه چهل درم مغز بادام چهل پنج درم رب السوس بیست پنج درم عسل سرشته
لعوق سازند باب چهاردهم در مطبوخات مطبوخ هلیله اسهال صفرا
کند صفت آن پوست هلیله زرد ده مثقال آلوی سیاه بیست دانه سپستان
سی دانه شاهتره و سنا از هر یک پنج درم گل سرخ چهار درم عناب ده عدد دانه
تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک ده درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه نیلوفر از هر یک
سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بریزند تمر هندی
از هر یک ده مثقال ترنجبین مغز خیار چنبر بعضی بادام چرب کرده از هر یک
پانزده مثقال در آن حل کرده بنوشند مطبوخ فواکه حیات خاره را نافع بود صفرا
دفع کند صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه عنب الثعلب نیلوفر از هر یک سه درم
عناب سپستان فلوس سیاه از هر یک بیست عدد گل سرخ چهار درم در سه رطل
آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و تمر هندی بریزند از هر یک ده درم ترنجبین
بیست درم در آن حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون معده کرم و ضعیف را نافع بود
صفت آن افتیمون پنج درم گل سرخ شش درم تمر هندی بیست درم ترنجبین سه درم
گل و افتیمون را بجوشانند و صاف کنند و تمر هندی در آن حل سازند و یک درم
ایارج فیقرا حل ساخته و بخورند و از عقب آن این مطبوخ بنوشند مطبوخ افتیمون
صفرا سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض سودا را نافع بود صفت آن
سنا مکی هفت درم گل سرخ چهار درم افتیمون ده لاله قینه و پوست هلیله زرد و
هلیله سیاه از هر یک پنج درم بسفایج فستقی اصل السوس رازیانه از هر یک ده درم
شاهتره و پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر از هر یک
[illegible] سپستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید
و صاف کرده گلقند آفتابی ده درم مغز خیار چنبر روغن بادام چرب کرده ترنجبین
از هر یک پانزده درم در آن حل کنند و بیاشامند مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را
نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم گل سرخ پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم سورنجان
رازیانه تخم کرفس پوست بیخ رازیانه افتیمون قنطوریون دقیق از هر یک ده درم بادرنجبویه

صفت آن

۴۹۶

گاوزبان پرسیاوشان از هر یک سه درم جوشانیده و صاف کرده گلقند آفتابی
ده مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن حل کرده بنوشند طبیخ که حیض براند
صفت آن انیسون یک درم سداب پنج درم رازیانه ده درم لوبیا سرخ پنج درم
عسل ده درم بجوشانند و صاف کنند و سه روز متوالی بیاشامند طبیخ دیگر
که همین خاصیت دارد صفت آن انیسون یک درم سداب پنج درم رازیانه ده درم
لوبیا سرخ انیسون فو از هر یک چهار درم سداب سه درم در سه رطل آب بجوشانند
تا به رطلی آید صاف کنند و قدری شکر اضافه نمایند و هر صباح چهار درم بنوشند
طبیخ دیگر که همین خاصیت دارد و نافع صرع باشد اگر متواتر ان مجرب شده باشد
صفت آن افسنتین ده درم ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس از هر یک ده درم
انجره صبر و گلقند ده مثقال بجوشانند و صاف سازند و سه روز متوالی باز
خورند و سه روز دیگر استراحت نمایند باز سه روز دیگر بنوشند و همچنین عمل میکنند
تا اورا تمام دافع شود باب پانزدهم در نقوعات نقوع هلیله صفرا
دفع کند و صداع حار را نافع بود صفت آن پوست هلیله زرد ده درم آلوی
سیاه سپستان عناب از هر یک سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی
از هر یک سه درم ترنجبین پانزده درم مغز خیار چنبر ده درم شب در پنجاه درم
آب خیسانند و صباح صاف کرده بیاشامند نقوع فواکه صفرا دفع کند و تشنگی
بنشاند صفت آن آلوی سیاه آلوی بخاری عناب سپستان از هر یک سی عدد
تمر هندی ده درم زرد آلوی خشک ده گلقند سفید ده درم ترنجبین بیست
شب بخیسانند و صباح صاف کرده بنوشند نقوع صبر صداع حار را
نافع بود صفت آن آب کاسنی هشتاد مثقال صبر سقوطری چهار دانگ در آن
حل کنند و سه روز در آفتاب میگذارند و شب به خانه که هم نسیم ننهند بعد سیوم
صاف کرده بیاشامند نقوع صبر دیگر صداع بلغمی را نافع بود صفت آن سعد
سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره کرمانی از هر یک کفی در
یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه آید و پالایند و بیست درم صبر بدان خیسانند و سه روز
در آفتاب بگذارند بعد جهار صاف سازند شربتی سه درم با سه درم روغن

بیدانجیر **نقوع دیگر** بپزند دیگر صداع سوداوی را سودمند بود صفت آن افسنتین
ده درم انیسون پنج درم تنطوریون مصطکی از هر یک سه درم صبر سقوطری
شش درم اهلیلج کوفته در سه رطل آب گرم خیسانند و سه روز در آفتاب بنهند
روز چهارم صاف کنند شربتی چهل درم با یک درم روغن بادام شیرین **باب**
شانزدهم در سنا و الاصول **ماء الاصول** نافع درد سر و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی را
نافع بود صفت آن پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی اصل السوس
تخم خطمی از هر یک ده درم تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس سورنجان زنبق کرمانی
بابونه از هر یک پنج درم انجیر زرد مویز منقی از هر یک بیست درم در سه رطل آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده هر روز سی درم با ده درم گلقند بنوشند
ماء الاصول بارد اوجاع مفاصل حار را نافع بود صفت آن عناب سپستان از هر یک
سی عدد پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم تخم کاسنی و
رازیانه از هر یک پنج درم سورنجان سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید
و صاف کنند و هر روز سی درم با ده درم گلقند بیاشامند **ماء الاصول دیگر**
لقوه و فالج و صرع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و اوجاع مفاصل و استسقا
و حصاة را نافع بود و سدد جگر و سپرز بگشاید صفت آن بیخ کرفس پوست
بیخ رازیانه از هر یک ده درم پوست بیخ کبر پنج درم انیسون تخم کرفس رازیانه بیخ اذخر
از هر یک چهار درم حب البان رازیانه رومی از هر یک ده درم سلیخه خطمی تا
از هر یک ده درم و نیم عود بلسان و بوزیدان هزار اسفند از هر یک سه درم
مویز منقی بیست درم در ده من آب بپزند تا بکثرت آب صاف کنند شربتی سه مثقال
با دو مثقال روغن بیدانجیر و پنج درم روغن بادام تلخ **ماء الاصول دیگر** سدد جگر
و سپرز بگشاید و برودت معده و جگر و سپرز و استسقا را نافع بود صفت آن
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر و فقاح اذخر از هر یک
پنج درم سنبل و مصطکی از هر یک یک درم و نیم فوه و لک [illegible] عود بلسان از هر یک
ده درم غافث افسنتین گل سرخ [illegible] پوست بیخ کبر از هر یک سه درم
انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و صاف

کرده

کرده هر روز چهل درم با یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین
بنوشند **باب** هفدهم در نطولات **نطولی** که خواب آورد و سرسام را
نافع باشد صفت آن بنفشه تخم کاهو از هر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ
نیلوفر تراشه کدوی تر بابونه از هر یک ده درم پست جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند
تا به نیمه آید و سر به بخار آن بدارند **نطولی** که صداع بارد را نافع بود صفت آن بابونه
اکلیل الملک تمام مرزنجوش برنجاسف صعتر بری الغار ساوی جوشانیده سر
به بخار آن بدارند **نطولی** که صداع ریحی را سودمند بود صفت آن بابونه اکلیل الملک
برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زنیره مرزنجوش صعتر شبت جوشانیده سر به بخار آن
بدارند **نطولی** که صداع سوداوی را نافع بود صفت آن بنفشه اکلیل الملک بابونه
سوسن شبت جوشانده قرنفل جوشانیده سر به بخار آن بدارند **نطولی** که گرانی که سر را
که از علت سهل پیدا شده باشد و سبب آن بخار بود زایل گرداند صفت آن بابونه
اکلیل الملک قیصوم از هر یک ده درم تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس گل سرخ از هر یک پنج درم در ده من آب بجوشانند تا به نیمه آید
و سر و گوش را به بخار آن بدارند **نطولی** که نشان آبله را از اعضا ببرد صفت آن گل سرخ
هفت درم بنفشه نیلوفر صندل سرخ و سفید نیم کوفته تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک
چهار درم در هفت من آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و چون از حمام
بیرون خواهند آمد بر اعضا ریزند **نطولی** که صداع حار و سهر را نافع بود صفت آن
بنفشه جو نیم کوفته تخم کدو کوفته تخم کتان بزرقطونا تخم خرفه پوست خشخاش
گل خشخاش بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ جوشانیده سر به بخار
آن بدارند **نطولی** که سبل کرده و شانه را پاره پاره کند و بیرون آورده [illegible]
برآرد صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی خبازی از هر یک ده درم پوست
خرنوب خشک سپستان تخم قلت نیم کوفته از هر یک هفت درم اشنان اصل السوس
پوست بیخ رازیانه از هر یک پنج درم کاکنج و حلبه از هر یک چهار درم برنجاسف
بنفشه از هر یک سه درم دو قوه و بیخ نیلوفر از هر یک دو مثقال در ده من آب
بجوشانند تا به پنج من رسد و در آن نشیند و چون بیرون آید در سر قطره روغن

عقرب را در احلیل چکانند نطولی که همین صفت دارد صفت آن بابونه ده درم برگ
نام مرزنگوش برگ نیلوفر خطمی سبوس بنفشه خشک پوست خربزه اکلیل الملک
بجوشانند تا نرم شود و بعد آب آن بپالایند و بشویند آن را بعد از ضماد کنند نطولی
که از افراط طمث را نافع بود صفت آن گل سرخ و برگ مورد از هر یک ده درم سماق
و مازو [illegible] کوفته و گلنار از هر یک پنج درم پوست انار نیم کوفته و جوز السرو و کزمازج
از هر یک سه درم اقاقیا دو درم مجموع را بجوشانند و بعد از آن بپالایند و قرص کهربا
و در وی مورد بجوشند نطولی که [illegible] چنین کند و [illegible] که بیش از وقت بیرون
آید صفت آن گل سرخ هفت درم گلنار و کزمازج از هر یک پنج درم برگ مورد
خشک چهار درم سماق پوست انار و نعنا از هر یک سه درم بجوشانند در آب
آن بپالایند نطولی که [illegible] صفت آن لادن و جوبکر و شونیز بجوشانند
و بر سر بخار آن بدارند والله اعلم باب هشتم در سعوطات سعوطی که
صداع گرم و خشک را نافع بود صفت آن آب کاهو و روغن نیلوفر از هر یک یک جزو
شیر دختران دو جزو بیکدیگر ممزوج ساخته در بینی چکانند سعوطی که درد و رنج
و درد چشم اطفال را نافع بود صفت آن کندر حضض کنند از هر یک یک درم
صعتر زعفران مر از هر یک نیم درم کوفته و بیخته گلولها سازند وقت حاجت
به شیر دختران با روغن بنفشه یا بادام بسایند در بینی چکانند سعوطی که صداع
بلغمی و ریحی و دوار را نافع بود صفت آن صبر و حضض کندر جندبیدستر
صعتر زعفران دار فلفل فلفل سفید از هر یک یک درم کندش دو درم مشک نیم دانگ
کوفته و بیخته با آب مرزنگوش بیامیزند و در بینی چکانند سعوطی که سکته و لقوه را سود دارد
صفت آن [illegible] کلنک با آب مرزنگوش یا آب سداب بسایند یا جندبیدستر با ماء العسل
در بینی چکانند سعوطی که صداع حار را نافع بود صفت آن روغن بنفشه یا بادام
روغن نیلوفر با روغن کدو آب کاهو آب کاسنی شیر دختران مساوی بهم بیامیزند و در
بینی چکانند سعوطی که فالج و لقوه را نافع بود صفت آن صبر شونیز بوره ارمنی
مساوی در آب حل کنند حل کرده در بینی چکانند سعوطی که برسام و صداع
حار را نافع باشد صفت آن [illegible] و عرق [illegible] صندل کافور بیکدیگر مخلوط نمایند

در بینی چکانند سعوطی که صداع بارد و نسیان را زایل کند و [illegible] صفت آن جوز بوا
ده مثقال کوفته فلفل مرزنگوش از هر یک یک مثقال [illegible] چهار مثقال کوفته و بیخته
با آب مرزنگوش در بینی چکانند سعوطی که خنازیر را نافع بود صفت آن دار فلفل
مامیران شیطرج از هر یک یک درم [illegible] تخم فنجنکشت از هر یک سه درم
با سرکه و روغن گل در بینی چکانند سعوطی که خنازیر را نافع بود صفت آن دار فلفل
که فالج و لقوه و شقیقه و جمیع امراض بارده و رطوبت که در سر و چشم باشد
نافع بود صفت آن حضض [illegible] از هر یک ده درم عدس و صعتر از هر یک پنج درم
صمغ سداب [illegible] کلنک [illegible] و شونیز و جندبیدستر از هر یک سه درم
نانخواه و زعفران از هر یک دو درم صبر و فرفیون از هر یک نیم درم کوفته
و بیخته با آب خالص قرصها سازند هر یک مقدار عدسی و وقت حاجت
یکی از آن با آب مرزنگوش و روغن بادام بسایند در بینی چکانند سعوطی که رعاف
۲ باز دهم را زایل دارد صفت آن کاغذ سوخته پوست بیضه سوخته اقاقیا مازو [illegible]
انداخته و سوخته پوست انار ترش کندر و صدف سوخته شادنج مغسول کافور
از هر یک [illegible] با [illegible] در بینی چکانند باب نوزدهم در قطورات
قطوری که نافع از جهت قرحه گوش و چرکی که از گوش آید پاک سازد صفت آن
انزروت صبر زبد البحر بوره ارمنی دم الاخوین کندر مرزنجوش زنگار [illegible] الحدید کوفته
و بیخته با سرکه در گوش چکانند بعد از آنکه چند نوبت ماء العسل چکانیده باشند
و فتیله از [illegible] بسازند و [illegible] مذکوره بگردانند و در گوش نهند قطوری
که درد گوش که از گرمی باشد ساکن کند صفت آن روغن گل [illegible] درم روغن بادام
شیرین [illegible] درم سرکه کهنه ده درم بر آتش نهند چندانکه سرکه برود و روغن بماند
نیم گرم در گوش چکانند قطوری که طنین و گرانی گوش را نافع بود صفت آن
کندر زعفران فرفیون جندبیدستر جرنق سفید [illegible] از هر یک سه درم نفط [illegible] بوره
ارمنی از هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] حل ساخته بچکانند قطوری
که کرم گوش را بکشد صفت آن [illegible] آب برگ [illegible] و آب برگ ترب
از هر یک [illegible] جرنق سفید بوره ارمنی [illegible] افسنتین [illegible] از هر یک

یکدرم کوفته و بیخته با آب فناء مذکوره بیامیزند و در آفتاب خشک کنند تا خشک شود و بعد از آن
بسایند و در کوه ... چکانند قطوری که جهت سلاق احلیل چکانند قرحه و سوزش بول را
نافع بود صفت آن سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین بساوی
کوفته و بیخته با لعاب حلبه سازند و وقت احتیاج یکی از آن با شیر دختران سائیده
بچکانند قطوری که بشکوری را ببرد صفت آن آب سداب با کتیرا مساوی
بجوشانند تا به نیم آید و دو سه نوبت در چشم چکانند باب بیستم در شیافات
عین شیاف احمر لین سلاق و غلظ اجفان و سبل را و انتها را نافع باشد صفت
آن شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم صمغ عربی و کثیرا و مرصافی
از هر یک ده درم سنبل ... نا سفته شادنج هندی از هر یک چهار درم دم
الاخوین و زعفران از هر یک یکدرم صلایه کرده شیاف سازند شیاف احمر حاد
سبل و ظفره و سلاق و بیاض را نافع بود صفت آن شادنج مغسول شش درم صمغ
عربی پنج درم مس سوخته زاج سوخته از هر یک ده درم افیون صبر سقوطری
از هر یک نیم درم زنگار ده درم و نیم زعفران و مر از هر یک دانگی و نیم کوفته و بیخته
بیخته شیاف سازند شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض را نافع بود صفت آن زنگار
سه درم اقلیمیا نقره و اشق صمغ عربی سفیداب ... از هر یک ده درم صمغ عربی
و اشق را با آب سداب حل کنند و ادویه دیگر را کوفته و بیخته بدان سرشند
و شیاف سازند شیاف زنج کهنه و جرب و سبل و سلاق و شعر زاید را نافع بود
صفت آن زنگار شش درم صمغ عربی و اشق از هر یک چهار درم اقلیمیا طلا
و افیون از هر یک ده درم بارزد یکدرم کوفته و بیخته با آب سداب شیاف سازند
شیاف طرخماطیقون کهنه و جرب و سلاق و استرخا و جفن و ریح سبل اسود را رد
صفت آن شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار و قلقطار
سوخته از هر یک پنج درم مس سوخته چهار درم افیون و زعفران از هر یک یکدرم
با آب باران شیاف سازند شیاف ابیض افیونی که در ذکر او نافع بود و درد صعب را بنشاند
و تخدیر کند صفت آن سفیداب ارزیز هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون
و کثیرا از هر یک یکدرم به سفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض کندری قرحه دمع

غلیظ را

غلیظ را نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز هفت درم افیون و انزروت مربی
و کثیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم با آب باران شیاف
سازند شیاف ابیض از نوعی دیگر نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز هفت درم
انزروت مربی به شیر خر و کثیرا از هر یک چهار درم به سفیده تخم مرغ شیاف سازند
شیاف کندر قرحه و بثره را نافع بود و گوشت برویاند صفت آن اشق و انزروت
از هر یک پنج درم کندر ده درم به لعاب حلبه شیاف سازند شیاف ابار قرحه
و بثره و سرخی را نافع بود و حرارت بنشاند ... صفت آن ابار سوخته
سر و اصفهانی توتیاء کرمانی مس سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک شش درم افیون
نیم درم اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز از هر یک شش درم کندر چهار درم با آب
باران شیاف سازند شیاف ... بعد استعمال صلاح آرد صفت آن
شیاف مامیثا و انزروت مربی از هر یک هشت درم زعفران دو درم افیون
نیم درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته با آب باران شیاف سازند و به سفیده تخم مرغ
در چشم کشند شیاف گل سرخ نسخه محمد زکریا رحمه الله نافع باشد و حدت آن
کمتر از حدت ابیض است و بهترین و مسکن‌ترین شیافات و درد است صفت آن گل سرخ
چهار مثقال زعفران و سفیداب ارزیز از هر یک دو مثقال افیون و صمغ عربی
از هر یک یک مثقال به دستور متعارف شیاف سازند شیاف ... درد که صعوبت در چشم
در حال بنشاند صفت آن برگ گل سرخ یازده درم زعفران هشت درم افیون
دو درم سنبل الطیب ده درم صمغ عربی یکدرم با آب باران شیاف سازند شیاف
... قرحه و سبل و بثره و سرخی و نتو قرنیه و ضعیف و کمنه الملک و دمعه را
نافع بود صفت آن برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال اقلیمیا نقره محرق مغسول
و صمغ عربی از هر یک بیست و چهار مثقال زعفران شش ... افیون و سرو مکی
از هر یک سه مثقال زنگار ... بالنحاس و سنبل هندی از هر یک دو مثقال
مرصافی چهار ... با آب باران شیاف سازند شیاف ... ظفره و ... را نافع باشد
صفت آن شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یک ده درم
قلقطار سوخته زنگار از هر یک ده درم با آب رازیانه شیاف سازند شیاف خلوقی

وخشونت را

بادها را پراکنده کند و آماس بلغم بنشاند صفت آن مس سوخته سه درم اقاقیا
ده درم کثیرا و صمغ عربی و سنبل و زعفران از هر یک یکدرم با آب باران شیاف
سازند شیاف اسود نافعست بادها را که در چشم و جفن باشد که ببرد و مطلع
کردن صفت آن مس سوخته افیون از هر یک یکدرم و نیم زعفران شیاف مامیثا
از هر یک نیم درم مروارید ناسفته و بسد از هر یک یکدرم اقاقیا بجدرم
آب باران شیاف سازند شیاف اسود بنسخه دیگر رمد و جرب و عین و دمعه
و سبل را که با آن حرارة باشد نافع بود صفت آن اقلیمیا طلا اسفیداب
ارزیز صمغ عربی افیون از هر یک چهار درم مس سوخته سنبل الطیب قرنفل
از هر یک یکدرم و نیم اقاقیا نشاسته و چهار درم با آب عنب الثعلب شیاف
سازند شیاف بعشتانی جرب و ظفره و انتشار را در ابتدا نفع کند و آب را نافع بود
صفت آن اقلیمیا نقره اقلیمیاء طلا و مروارید ناسفته از هر یک ده درم کافور
و سنبل از هر یک دانگی صلایه کرده با آب باران شیاف سازند شیاف اصفر
ابتدا سترول قبا ریکی چشم را نافع باشد صفت آن انزروت عربی با شیاف مامیثا
از هر یک هشت درم مربوب ارمنی فلفل ابیض از هر یک چهار درم درونج ده
دو درم زعفران یکدرم شیاف سازند شیاف اصفر بنسخه دیگر
پوست هلیله زرد توتیای هندی از هر یک بجدرم فلفل سفید صمغ عربی از
هر یک سه درم زعفران یکدرم با آب [illegible] سازند شیاف سماق
جرب و غشاوة و سوزش و جحوظ را نافع بود صفت آن سماق سی مثقال با آب
باران بپزند و بعد از ان [illegible] بجوشانند تا غلیظ شود و بگذارند تا سرد گردد
ده درم سفیداب ارزیز بدان برشند و شیاف سازند و بعضی آب سماق را
بجوشانند تا غلیظ شود و گرد سماق بدان سرشته شیاف میسازند شیاف
دینارجون بعد سعفا و [illegible] را نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز اقلیمیا از هر
ده درم افیون و نشاسته از هر یک یکدرم و نیم بطریق شیاف سازند
شیاف دینارجون بنسخه دیگر سبل و ظفره و جرب را نافع بود و چشم را جلا دهد
صفت آن اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز از هر یک ده درم کثیرا و عطر از هر یک

بجدرم مروارید ناسفته بسد دم الاخوین از هر یک چهار درم دارچینی سرخ
نبات اقاقیا از هر یک بجدرم مروارید ناسفته و بسد دم الاخوین از هر یک دو درم
روناس سرخ افیون هفت درم زعفران قاسترون سوخته از هر یک ده درم
کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف اصطفطیقون استرخاء جفن و تاریکی بصر
و ابتداء نزول را نافع بود صفت آن اقلیمیا طلا فلفل سیاه افیون از هر یک
چهار درم صمغ عربی و شیاف مامیثا از هر یک هشت درم انزروت و نمک
هندی و دارچینی از هر یک یکدرم بوره ارمنی ده درم با آب رازیانه
شیاف سازند شیاف زنگار جرب و باد سبل را نافع بود صفت آن صمغ عربی
سفیداب ارزیز زنگار [illegible] با آب سداب شیاف سازند شیاف عزیب صبر کند
کلنار انزروت دم الاخوین سرب [illegible] از هر یک یکدرم زنگار [illegible] و نیم
بگلاب شیاف سازند و سوراخ ناسور را پاک کرده در آنجا چکانند شیاف
قلقند ظفره را نافع بود صفت آن روی سوخته بجدرم زنگار دو درم نوشادر
قلقند بوره ارمنی از هر یک یکدرم دارچینی نیم درم [illegible] بسرشند و یک هفته بگذارند
پس شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف مرطوفه را نافع بود صفت آن کندر
مرزعفران از هر یک یکدرم دارچینی سرخ بجدرم [illegible] شیاف سازند و با آب کشنیز با
در چشم چکانند شیاف مرارات انتشار را در ابتداء نزول را نافع بود صفت آن
زهره کلنگ زهره شبوط زهره بز کوهی زهره باز زهره عقاب زهره کبک
مجموع خشک کرده ده درم تخم حنظل سکبینج فرفیون از هر یک یکدرم با آب رازیانه
شیاف سازند شیاف مرارات بنسخه دیگر ضعف بصر و ابتداء آب را نافع باشد
صفت آن زهره باشق زهره عقاب زهره خرس زهره کفتار زهره شبوط
خشک کرده با وی آب رازیانه شیاف سازند شیاف کندر بیم مقام مرارات
صفت آن زهره بز کوهی زهره [illegible] خشک کرده ده درم تخم حنظل نیم درم
سکبینج ده درم فرفیون و نوشادر از هر یک یکدرم با آب سداب یا آب
رازیانه شیاف سازند شیاف علامی کر جرب و سلاق و ظلمت و دمعه را سود بد
و ظفره و خشونت اجفان را نافع بود صفت آن توتیا مغسول [illegible] درم مامیران

جنی و شیاف ماميثا از هر یک پنج درم و دار فلفل زنجبیل زبد البحر حضض
هندی پوست هلیله زرد شادنج هندی از هر یک سه درم زعفران دو درم
کثیرا صمغ عربی از هر یک ده مثقال با آب عوره چند شیاف سازند
شیاف حلتیت خیالات و ابتداء نزول آب را نافع بود صفت آن حلتیت
خوبی سفیده از هر یک ده درم سکبینج سه درم بعسل حبشی شیاف سازند
باب بیت و یکم در اکحال کحل الجواهر بصر را قوت دهد و تیز کرداند
صفت آن سرمه اصفهانی هفت درم مرقشیثا پنج درم اقلیمیا طلا دوازده درم
مروارید ناسفته سه درم زعفران نیم درم شادنج هندی ده درم صلایه کرده
در چشم کنند کحل الجواهر بنسخه دیگر سرمه اصفهانی توتیا هندی از هر یک
ده درم مارقشیثا مرجان سرخ دهانه فرنگی عقیق سرخ طلا نقره ماميران
چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیا طلا اقلیمیا نقره روی سوخته از هر یک
چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته شادنج هندی از هر یک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد مشسته زعفران توتیا مس سوخته از هر یک ده درم صلایه
کرده استعمال نمایند کحل زعفران حکه جفن و تاریکی چشم و دمعه و شیاره را
نافع بود صفت آن زعفران و سنبل از هر یک ده درم دار فلفل یک درم فلفل
سفید کافور از هر یک دانگی و نیم توتیا ده درم مانده سه درم کوفته و بحریر
بیخته در چشم کنند کحل دمعه توتیا مغسول ده درم پوست هلیله زرد صبر از هر یک
چهار درم فلفل نیم درم دار فلفل یک درم کوفته و بیخته استعمال نمایند کحل روشنائی
ضعف بصر و غشا را نافع بود صفت آن مس سوخته شادنج مغسول از هر یک
یک درم فلفل دار فلفل نیم حنظل زعفران از هر یک نیم درم تنکار سوده از هر یکی
صبر سقوطری از هر یک یک درم اقلیمیا ده درم کوفته و بیخته در چشم کنند
کحل عزیزی بصر را تیز کرداند و تاریکی چشم سرد و دمعه و سبل را نافع بود
صفت آن سرمه اصفهانی سوخته پنج درم اقلیمیا طلا و نقره شادنج عدسی مغسول
توتیاء هندی مس سوخته از هر یک ده درم پوست هلیله زرد شادنج هندی
فلفل دار فلفل توتیا دو صبر سقوطری حضض مکی زعفران سرطان بحری

ازهریک

ازهریک یکدرم زنجبیل نیم درم کافور نیم دانگ مشک سه حبه قرنفل دو دانگ
صلایه کرده در چشم کنند کحل مانع بصر را قوت دهد و دمعه را باز دارد
و حکه جفن را نافع بود صفت آن شادنج عدسی شادنج هندی از هر یک
ده درم دار فلفل دم الاخوین از هر یک نیم درم روی سوخته و مازو از هر یک
یک درم قاقله و مس از هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته و بحریر بیخته بدان
اکتحال نمایند کحل بنفسجی تاریکی چشم و دمعه و جرب و حکه را سود دارد
صفت آن شادنج مغسول ده درم دم الاخوین دانگی روی سوخته دار فلفل
سنبل الطیب از هر یک نیم درم شادنج هندی ده دانگ قاقله و مس از هر یک
دانگی کافور نیم دانگ کوفته و بیخته و بحریر بیخته استعمال نمایند باسلیقون کبیر
تاریکی چشم و ابتداء نزول و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق را نافع بود
صفت آن زبد البحر اقلیمیا نقره از هر یک ده درم نمک اندرانی شادنج هندی
سفیداب ارزیز فلفل دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک دو درم
نمک هندی قرنفل اشنه از هر یک یک درم صبر سقوطری عصاره ماميثا
مس سوخته از هر یک پنج درم توتیا دو درم ماميران زرد چوبه از هر یک سه درم
پوست هلیله زرد چهار درم کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند اسلیقون صغیر
منافع آن قریب بمنافع کبیر است صفت آن اقلیمیا نقره پنج درم روی سوخته
دو درم و نیم سفیداب ارزیز نمک اندرانی توتیا دو حبه فلفل دار فلفل از
هر یک نیم درم کوفته و بحریر بیخته در چشم کنند اغبر لولوی جرب و سبل
و شرناق و ضعف بصر را نافع بود صفت آن توتیا کرمانی شسته و سنج محرق
مغسول از هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده
استعمال نمایند اکسیر کرقرحه و سوء مزاج را نافع باشد صفت آن سفیداب
ارزیز هشت درم اقلیمیا نقره و صمغ عربی از هر یک چهار درم روی سوخته
یکدرم قشا سنه و افیون از هر یک ده درم کوفته و بیخته در چشم کنند باب
بیت و دوم در برودات برود حصرم جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل
و ظفره را نافع بود صفت آن توتیاء کرمانی مغسول ده درم پوست هلیله زرد

زنجبیل هندی جو از هر یک پنج درم دار فلفل مامیران از هر یک سه درم نمک هندی
یکدرم کوفته و بیخته بهم بیست روز در آب غوره بپرورند و در سایه خشک کنند
و دیگر باره کوفته و بیخته استعمال نمایند دیگر نقش جرب را نافعست صفت آن
نمک کثیر خشک بریان کرده صمغ عربی کتیرا از هر یک یکدرم فلفل سه درم
کوفته و بیخته پنج نوبت در سرکه بپرورند و خشک کنند و دیگر باره بسایند و
بیخته استعمال نمایند دیگر دیگر قرحه و موسرج را نافع باشد صفت
آن سنگ لبلاب نیز باقی ده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مغسول روی سوخته فاسته افیون از هر یک دو درم صلابه کرده استعمال نمایند
دیگر دم استخوان هلیله کابلی سوخته فاسته افیون از هر یک ده درم صلابه کرده
استعمال نمایند یکدرم و نیم کوفته و بیخته استعمال نمایند دیگر بار بسی قوة باصره
بیفزاید و محافظت چشم کند صفت آن توتیا مارقشیثا اقلیمیا نقره از هر یک
پنج درم سنبل شادنج زعفران از هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور
دو دانگ بسایند انکی صلابه کرده در چشم کشند دیگر داحس چشم را خشک گرداند
و سوزش را ببرد صفت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته پنجدرم مروارید
ناسفته یک مثقال دو دانگ نبات سفید یکدرم صلابه کرده استعمال نمایند
۲ اصفر دیگر ~~اصفر~~ معروف بیاض را نافع بود صفت آن سرب توتیا مغسول از هر یک
ده درم مروارید ناسفته دو درم شادنج هندی یکدرم زعفران پنجدرم
مارقشیثا هفت درم مشک و کافور از هر یک دانگی صلابه کرده در چشم کشند
باب بیست و نهم در ذرورات دیگر ملکایا و سبنج و ابتدای رمد را نافع
بود صفت آن انزروت پرورده بیرح فاسته صمغ عربی نبات ساوی کوفته
و بیخته استعمال نمایند دیگر اصفر کمنه و درد چشم را که سبب آن رطوبت باشد
نافع بود صفت آن انزروت عربی پنجدرم شیاف ابیض دو درم صبر زعفران تخم کل
از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ کوفته و بیخته در چشم بکشند دیگر اصفر
بنوع دیگر انزروت مربی ده درم صبر زعفران حضض از هر یک دو درم و شاف
یکدرم کوفته و بیخته ذرور سازند دیگر دیگر موسرج و سبل و قرحه رطبه را

یکدرم دو درم

نافع بود صفت آن سفیداب انزروت سه درم اقلیمیا نقره دو درم دو دانگ
افیون دو دانگ صمغ عربی یکدانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ و دو
شادنج مغسول چهار دانگ کوفته و بیخته استعمال نمایند دیگر دیگر ابیض
ابتداء رمد را نافع بود صفت آن اقلیمیا نقره سفیداب صبر سقوطری از هر یک
دو درم کتیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم کل سفید شصت درم فاسته
سی درم افیون ده درم کوفته و بیخته و به آب باران بپرورند ذرور سازند
دیگر رمادی جرب و سبل و دمعه اسود را سود دارد صفت آن مامیران
چینی یکدرم توتیا کرمانی پرورده و سنج سوخته پرورده و نحاس مغسول
و سرمه اصفهانی پرورده از هر یک ده درم کوفته و بیخته و بحریر بیخته در چشم کشند
دیگر انزروت قرحها را پاک سازد صفت آن فاسته سه درم انزروت مربی و
اسفیداج رصاص از هر یک ده درم کوفته و بیخته ذرور سازند دیگر معلل
بیاض را نافع بود و چون به قرحه نزدیک باشد صفت آن سرگین خطاف عاقر قرحا
انزروت ... اقلیمیا کوفته و بحریر بیخته بعسل مصفی بسرشند
و استعمال نمایند دیگر ظفره شیاف ابیض شادنج هندی ... از هر یک دانگی
و نیم سرمه فلفل ... از هر یک یکدرم کوفته و بیخته ذرور سازند دیگر کمنه
دار فلفل دو دانگ هلیله زرد حضض مر از هر یک دو درم زنجبیل یکدرم
مامیران دو دانگ صبر دانگی و نیم کوفته و بیخته استعمال کنند دیگر سبل توتیا
مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم زنجبیل حضض یکی صبر سقوطری دار فلفل
پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم انزروت مربی چهار مثقال صمغ عربی
یکمثقال کوفته و بیخته ذرور سازند دیگر بیاض شادنج هندی شش درم
مس سوخته سرمه اصفهانی توتیا مس سوخته از هر یک سه درم شادنج عدسی
مغسول مرجان از هر یک یکدرم صدف سوخته مامیران چینی از هر یک دو درم
صلابه کرده استعمال نمایند دیگر کافوری دمعه و حرارت چشم را نافع بود
صفت آن صدف سوخته مروارید ناسفته از هر یک دو درم فاسته یکدرم
کافور دانگی صلابه کرده ذرور سازند دیگر ابعه گوشت برویاند و خون ریختن

از جراحت باز دارد و دیگر عفونت را نافع بود صفت آن انزروت صبر کندر دم الاخوین
ساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر که گوشت فاسد را بخورد و سر جراحت
ببندد و سخت کند و از عفونت برستن منع او سر جراحت بگشاید و گوشت بر جنبد
و گوشت برویاند صفت آن انزروت چهار درم دم الاخوین ده درم گل مختوم
مرداسنگ ده درم از هر یک یکدرم و نیم کلار ارمنی شیاف مامیثا از هر یک یکدرم
صبر سقوطری بند اوند دحرج از هر یک ده درم کوفته و بیخته استعمال نمایند
ذرور دیگر که سوختگی آتش و آب گرم و مانند آن را نافع بود صفت آن مرداسنگ و آهک
و حنا از هر یک قدری بکوبند و بجای سوختگی را به روغن گل چرب کنند و این بسیط
بر آنجا افشانند و دیگر بعد خوب شود باب بیست و چهارم در سنونات
سنون سود نجان صنعت اسنان را نافع بود صفت آن سود نجان قرنفل سعد
کف مازج پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ مساوی کوفته و بیخته سنون سازند
سنون که نافع است از جهت دندان که سبب آن رطوبت باشد صفت آن تخم خرفه
کثیرا خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عاقرقرحا کافور مساوی کوفته و بیخته
بر لثه و دندان افشانند بعد از آنکه گلاب و سرکه را با یکجا کرده در دهن نگاه دارد
سنون که بیخ دندان سخت کند و خون باز دارد صفت آن شاخ گوزن سوخته
نمک اندرانی سوخته پوست هلیله زرد گل سرخ از هر یک ده درم گلنار یکدرم
کوفته و بیخته بر لثه و دندان افشانند سنون که دندان را محکم کند و خون و فتق
باز دارد و بوی دهن خوش سازد صفت آن هلیله آمله سنبل گل سرخ گلنار
اقاقیا قرظ طباشیر عاقرقرحا ساوی کوفته و بیخته سنون سازند سنون
که ناصور بن دندان را بصلاح آورد صفت آن بیخ سوسن عاقرقرحا از هر یک
یکدرم شب یمانی گلنار رمان و سماق از هر یک ده درم کوفته و بیخته استعمال نمایند
سنون که بندی و سیاهی از دندان ببرد و بوی دهن خوش کند صفت آن کف مازج
زنجبیل زبد البحر دارفلفل قاقله از هر یک ده درم نمک بریان کرده ده درم
جو سوخته هفت درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون الملوک سعد دندان را
نافع بود و بوی دهن خوش کند صفت آن مر ابهل حجر الرحی عاقرقرحا ساوی

کوفته و بیخته سنون سازند سنون یمانی خون رفتن از لثه باز دارد و بوی
دهن خوش کند صفت آن شب یمانی بجلدم پوست کوهی ده درم کوفته و بیخته
سنون سازند سنون که نافع است از جهت دندان که سبب آن رطوبت باشد
صفت آن فلفل ده درم و نیم بوره ارمنی یکدرم و نیم عاقرقرحا زنجبیل
سونیزج از هر یک یکدرم کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که قلاع را
نافع بود و بوی دهن خوش کند و بیخ دندان محکم سازد صفت آن شیاف
مامیثا طباشیر تخم گل انار نارمحل پوست هلیله زرد گلنار بلوط زیتون که نارنج
شامی مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که خون رفتن از بیخ
دندان باز دارد صفت آن کات هندی فوفل گلنار گل سرخ سماق دم الاخوین
ساوی کوفته و بیخته شب بپاشند و صباح بگلاب و آب سماق مضمضه کنند سنون
سود نجان آکله دهن و لثه را نافع بود صفت آن پوست انار ترش و شیرین از
هر یک سی درم مازو گلنار زرد شامی و کاغذ سوخته و عاقرقرحا از هر یک
ده درم سماق پانزده درم نمک هندی و نوشادر از هر یک نیم درم کوفته و بیخته
و بر کره برشند و گلولها سازند و در سایه خشک کنند و در وقت احتیاج
دیگر باره بکوبند و استعمال نمایند سنون سود نجان بنفشه دیگر استرخاء
و ورم لثه را نافع بود و دندان را از جراحت پاک سازد صفت آن پوست انار
ده درم گلنار زرد جو بر سماق شب یمانی مازو از هر یک یکدرم کوفته و
بیخته سنون سازند باب بیست و پنجم در غرغرات غرغره از جهت
ثقل لسان که سبب آن بلغم باشد نافع است صفت آن پونه ده درم
زنجبیل نمک هندی شونیز عاقرقرحا مویزج صعتر ابابه فلفل ابوسا
از هر یک هفت درم بوره ارمنی وج از هر یک یکدرم نعناع و دار فلفل
از هر یک ده درم کوفته و بیخته بعسل بپزند و با سکنجبین غرغره کنند
غرغره که قروح حلق را نافع بود صفت آن ناج سفید و سیاه و کاغذ
سوخته مازوی سبز کنند و حنا و زعفران از هر یک یک مثقال نمک
سوخته پونه از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بسرکه غرغره کنند غرغره

دیگر که همین منفعت دارد صفت آن کند یکدرم مازو سوخته یکدرم زنگار
یکدرم کافور زنگی سوخته یک عدس زعفران دانگی کوفته و بیخته در سرکه
عسل حل کرده بیکرم غرغره کند غرغره که فالج ولقوه و صرع را نافع بود
و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ایارج فیقرا
و حب خردل مویزج عاقرقرحا زنجبیل فودنج صعتر اصل السوس پوست بیخ
کبر بعسل غرغره کند غرغره که سکته و فالج و ثقل لسان را نافع بود صفت آن
مویزج خردل زنجبیل عاقرقرحا فلفل دارفلفل بوره ارمنی ایرسا مرزنکوش ساوی
کوفته و بیخته بسکنجبین غرغره کند غرغره که قلاع و ذبحه و استرخاء
کام را نافع بود صفت آن سماق برگ مورد گل سرخ زیتون جوشانیده صاف
کرده با رب توت غرغره کند غرغره که سقوط لهات را که سبب آن رطوبت باشد
نافع بود صفت آن گلنار شش درم شب یمانی دو مثقال عفص اندرانی دو مثقال
و نیم اقماع الرمان و تخم گل از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته با رب توت
غرغره کند غرغره که قلاع سودا ویرا نافع بود صفت آن سماق گل سرخ
کشنیز گلنار برگ مورد خرنوب جوشانیده غرغره کند که نافع است از
جهت سرفه که سبب آن نزله باشد صفت آن گل سرخ گلنار خرنوب جوشانیده
صاف سازند و بعسل از خواب غرغره کند والله اعلم باب بیست و نهم
در ضمادات ضماد الیتین صلابت طحال را نافع بود صفت آن مقل دو درم
اشق یکدرم آرد باقلا کرسنه نخود اکلیل الملک تخم کتان حلبه بابونه
ترمس سنبل از هر یک یکدرم انجیر زرد بیست و چهار درم کوفته به روغن
سداب یا روغن بابونه ضماد سازند ضماد العالم ورم خاره بکر را نافع
بود صفت آن بنفشه چهار مثقال حی العالم گل سرخ صندل سفید از هر یک
چهار درم قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته با آب کشنیز تازه
ضماد کنند ضماد دیگر که همین منفعت دارد صفت آن جو در سرکه خیسانیده
تا مهرا شود یکدرم طباشیر سفید عوفل از هر یک سه درم افسنتین ورق
گل سرخ قصب الذریره صندل سفید ماميثا از هر یک یکدرم کافور د

دانگی کوفته و بیخته در لعاب کتان نرم سازند و بر موضع جگر اندازند ضمادی که
شکم را بندد و اسهال صعدی را نافع بود صفت آن اقاقیا مرآمد کندر سعد
اذخر سنبل مصطکی از هر یک پنج درم کعک ده درم کوفته و بیخته با آب به
ضماد کنند ضمادی که معده بارده را گرم کند و تقویت دهد صفت آن
سعد مصطکی سنبل قسط افسنتین از هر یک پنج درم اذخر آمله قرنفل
دارچینی قصب الذریره از هر یک ده درم کوفته و بیخته با آب به ضماد کنند
ضمادی که ورم کهنه معده را تحلیل دهد صفت آن مقل حب البان تخم
کرنب از هر یک ده درم سنبل الطیب اشق مصطکی از هر یک پنج درم موم
سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها را در شراب حل سازند و با شبی
اندیدا کوفته ضماد نمایند با موم و روغن ضماد نمایند ضماد الصندلین
معده و جگر گرم را نافع بود صفت آن صندل سرخ و سفید و گل سرخ و
شیاف ماميثا و کافور کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب و قدری سرکه ضماد کنند
ضمادی که استسقاء زقی و استسقائی که با آن حرارت باشد نافع بود صفت آن
آرد جو سعد پشک گوسفند کهنه بوره ارمنی گل ارمنی ساده کوفته و بیخته
با سرکه ضماد کنند ضماد الاشق صلابت طحال را نافع بود صفت آن اشق بوره
ارمنی نمک هندی از هر یک چهار درم اشنه وکرمازج از هر یک شش درم
سداب هشت درم کوکرد ده درم انجیر ده عدد انجیر را در سرکه بپزند و اشق
و مقل را در آن بگدازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و ضماد
سازند ضمادی که وجع رحم و بواسیر را تسکین نماید صفت آن زعفران افیون
بذر البنج سپیده مرغ از هر یک دو درم خطمی و تخم کتان از هر یک پنج درم
تخم مرغ نیم بخته یک بیضه به روغن استخوان بند آورده ضماد کنند ضمادی که
فتق را نافع بود صفت آن جوز السرو صبر و صعتر سداب مابده بابونه ساوی
کوفته و بیخته به روغن قسط ضماد سازند ضمادی که نقرس را ابتدا نافع بود
و بقایا آن اورام را تحلیل نماید صفت آن مقل کندر حلبه تخم کتان
اشق کوفته و بیخته ضماد کنند ضمادی که سکان را از بدن بیرون کند صفت آن

صفت آن اشق بانزکری بیخ قی کوفته بعسل ضماد سازند ضمادی اصطمخیقون
بمعده سعده و کبد و طحال الذا نافع بود صفت آن افتیمون سنبل سلیخه
صبر از هر یک سه درم عود بلسان و زعفران از هر یک دو درم موم سفید
هشت درم موم را بدو روغن ناردین بر روغن قسط یا روغن زیتون بگدازند
و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن بیامیزند و ضماد کنند ضمادی قسطاریون
لقوه و فالج و صداع و ربو و سفیقه و درد دندان را نافع بود و نیز لادن
از چشم منع کند چون بر صدغین ضماد کنند و چون بر شانه ضماد کنند
بول ببراند و چون بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن گرداند و چون بر شکم
ضماد سازند اورام اعضاء باطنه را نافع بود صفت آن دعی الحمام دو درم
موم سفید ده درم راتینج سه درم روغن زیتون چهل درم موم و راتینج
را در روغن زیتون بگدازند و دعی الحمام را کوفته و بیخته اضافه نمایند و
ضماد سازند ضمادی که اگر بر معده نهند قی آورد و اگر بر ناف ضماد کنند
شکم براند و اگر بر عانه نهند حیض بگشاید صفت آن برگ کابلی عصاره
قثاء الحمار از هر یک سه مثقال حب البان سفید و مرداسنگ از هر یک چهار درم
روغن زیتون ده درم موم سفید صبر از هر یک پنج درم موم و صبر را در
روغن زیتون بگدازند و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن ضم کنند و بر بوری
کاغذ پاره ضماد کنند ضمادی دیگر که چون بر لته کشند و بر معده نهند
اسهال سودا کند و چون بر زیر بغل اندازند اسهال صفرا کند و چون
بر صابین الورکین ضماد سازند بلغم براند و این ضماد از اسرار اطباست اطفال
و پیران و کسانی که طاقت اسهال ادویه مسهله نباشد بدین معالجه کنند
صفت آن ترمس مقشر یک کف بکوبند و در دیک کنند و آب مقدار سیر تا ز
که آنرا بپوشاند بر سر آن ریزند و بجوشانند تا ترمس مهرا جذب کند بعد
از آن بآس ارداوی آن روغن گاو بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند
و چون خواهند که قطع اسهال کنند لته را بردارند و موضع را بگلاب
بشویند ضمادی که عرق النسا و وجع الورک را نافع بود صفت آن پوست

بیخ کبر و نیز بیخ کوهی عاقرقرحا از هر یک دو درم عصاره قثاء الحمار و حب الغار از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته بشراب عسل ضماد کنند ضمادی که وجع مفاصل را سود دارد صفت
آن بطورن عاقرقرحا از هر یک دو درم قسط و تخم تره تیزک از هر یک یکدرم نفت
یکدرم نفت را در روغن زیتون بگدازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند
و ضماد سازند ضمادی که چون پوست از بیخ ناخن بخیزد علاج آن بود صفت آن
مصطکی سه درم زردچوبه یازده درم روغن گل بگدازند و دو درم نمک بآن بیامیزند و
ضماد کنند ضمادی که استسقاء طبلی را نافع بود صفت آن بابونه اکلیل الملک زرد کرنب
شبت نود بیخ از هر یک ده درم ذریره کرانی دو درم کوفته و بیخته باب سداب ضماد کنند
ضمادی که قروح متعفنه را سود دارد صفت آن افیون زعفران از هر یک نیم دانگ
مرداسنگ کثیرا اسفیداب الرصاص نیم درم روغن گل یکدرم ضماد سازند ضمادی
که صداع بلغمی را نافع بود صفت آن بابونه اکلیل الملک دو مغز نرگس شبت و حب
الغار بر هم کوفته مساوی روغن جزئی ضماد کنند ضمادی که اسهال اطفال را نافع بود
صفت آن برگ مورد گل سرخ گلنار صندل سفید ملو لادن سماق اقاقیا حصرم
مساوی کوفته و بیخته باب بهی بر شکم ضماد سازند ضمادی که بگذارد پستان چون
شیر صفت آن دوغ سوخته آرد جو مساوی بر گره بر شبت دو درم ماهی سر زعفرانی
ضماد سازند ضمادی که آماس چشم بنشاند و درد ساکن کند صفت آن آرد جو ده درم
بابونه چندرم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ یک بیضه باب کشنیز تر و آب کاسنی ضماد سازند
ضمادی که از جهت اختلاط عقل در امراض حاده نافع بود صفت آن آرد جو ده درم
سبوس گندم بنفشه از هر یک پنج درم خطمی سه درم باب برگ بید و روغن گل و قدری
سرکه ضماد کنند ضمادی که اسهال را اگر سبب آن ضعف قوه هاضمه معده و جگر باشد
نافع بود صفت آن سنبل قصب الذریره افسنتین قشور کندر مصطکی لادن
برگ مورد گل سرخ از هر یک ده درم پوست انار ترش و آمله از هر یک پانزده
درم کوفته و بیخته بشراب بهی ضماد کنند ضمادی که قیلة الماء را سود دارد صفت آن
آرد جو و بابونه کرسنه کلال مغز سرگین گاو و خطمی از هر یک ده درم سعد
ارمنی نیم کرمانی سوخته تخم حنظل صبر سقوطری قثاء الحمار از هر یک یکدرم

کوفته و بیخته پس گرم ضماد کنند **ضمادی** که از اطراف طحال نافع بود صفت آن [illegible]
مقشر پوست انار ترش مانند برابر [illegible] سائیده و کوفته بیخته بسرکه بپزند بعد بر پشت
و شکم و تهیگاه ضماد کنند **ضمادی** که بکشاید ناف و بیرون آید صفت آن شب یمانی
سه درم مازو نیم عدد سعد کوفته و بیخته بیست درم سرکه ضماد کنند و بر فاده محکم بربندند
ضمادی که [illegible] مرکب را نافع بود صفت آن مغاث خطمی تخم مرو آرد جو سوده [illegible]
سائیده بروغن گل و بنفشه تخم مرغ ضماد کنند **ضمادی** که جمیع انواع مفاصل را
نافع باشد صفت آن بابونه خطمی اکلیل الملک از هر یک بیست درم اشق جاوشیر
مقل از هر یک ده درم موم و سرکه از هر یک پنج درم روغن [illegible] بیست درم
ضماد سازند چنانکه گذشت **ضمادی** که جمیع اندام حاره را نافع بود و مواد را
دفع کند صفت آن شیاف مامیثا اقاقیا فوفل صندل سرخ با آب عنب الثعلب
ضماد کنند **ضمادی** که بواسیر و درد مقعد و زحیر را نافع بود صفت آن مغز باقلا
[illegible] ده درم موم سفید سه درم اقاقیا دم الاخوین کندر از هر یک نیم درم مرداسنگ
سفیداب ارزیز از هر یک یکدرم و نیم مقل یکدرم افیون دانگی روغن گل بیست درم
بطریق معهود ضماد کنند **ضمادی** که مخصوص بواسیر است صفت آن روغن
مغز استخوان [illegible] آلوده درم کوهان شتر نیم مثقال [illegible] موم سفید
از هر یک سه درم مقل یک مثقال مرداسنگ [illegible] درم ضماد سازند **باب** بیست
و هفتم در اطلیه **طلاء** [illegible] را نافع بود صفت آن کندر از
هر یک یکدرم لادن شب یمانی [illegible] از هر یک دانگی و نیم موم نیم درم روغن
زیتون طلا کنند **طلایی** که صداع حار را نافع باشد صفت آن صندل سرخ و
تخم کاهو از هر یک سه درم گل نیلوفر و گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
یکدرم افیون و شیاف مامیثا از هر یک ده درم بیخ لفاح یک مثقال با آب برگ کاهو
تر ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند **طلایی** که موی را از ریختن نگاه دارد
صفت آن [illegible] لادن اشنین حب الغار سائیده کوفته در روغن مورد
بپزند و طلا سازند **طلایی** که حکه و جرب را ببرد نافع بود صفت آن مغز استخوان
[illegible] تلخ تخم [illegible] از هر یک بیست درم نمک طعام زیبق مقتول از هر یک ده درم

مجموع را با صد درم [illegible] ممزوج ساخته در حمام طلا کنند و بعد از یک ساعت
[illegible] و آب گرم بشویند **طلایی** که از جهت جرب رطب نظیر نباشد صفت آن
گوگرد حنا از هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد زیبق مقتول [illegible] هندی
از هر یک نیم مثقال فلفل دانگی روغن دنبه بیست مثقال بطریق معهود یکی را
ممزوج سازند شب بمالند و صبح در حمام [illegible] سرکه و آب گرم بشویند
طلایی دیگر جهت جرب رطب مجرب گوگرد زرد پنج مثقال زیبق دو مثقال
[illegible] پنج مثقال روغن گل سرخ و سرکه از هر یک [illegible] سه درم [illegible]
طلا سازند و بعد چهار ساعت در حمام [illegible] و آب گرم بشویند سرکه و اشنان کوفته
بمالند **طلایی** دیگر زیبق مقتول برابر دفلی اقلیمیا نقره مرداسنگ با سرکه و روغن
گل ممزوج ساخته شب بمالند و صبح در حمام [illegible] سرکه و اشنان و آب گرم بشویند
بر روغن گل بمالند و از حمام بیرون آیند **طلایی** که قوبا را نافع بود صفت آن
گوگرد ده درم سفیداب [illegible] هشت درم مویزج یکدرم کوفته و بیخته بسرکه طلا کنند
طلایی که قلع ثآلیل کند صفت آن مازو [illegible] تخم جرجیر کوفته بزهره گاو بسرشند
و چند نوبت طلا کنند **طلایی** که سوختگی آتش را نافع باشد عدس مقشر و گل سرخ
بپزند تا مهرا شود پس سفیداب [illegible] و روغن گل بدان ممزوج ساخته طلا کنند
طلایی که [illegible] و آماس [illegible] کند که بعد از امراض [illegible] در پا و پشت چشم و روی
پیدا شده باشد زایل گرداند صفت آن صبر اقاقیا [illegible] شیاف مامیثا زعفران
حضض گل ارمنی بسرکه و آب عنب الثعلب طلا سازند **طلایی** [illegible] نیلوفر بنفشه
تخم کاهو از هر یک سه درم پوست خشخاش و شیاف مامیثا از هر یک ده درم صندل
سرخ و سفید از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با آب کاهو بر پیشانی و صدغین
طلا کنند **طلایی** که التهاب نقرس را باز دارد صفت آن گل سرخ پنج درم اقاقیا گلنار
مازو شب یمانی جوز السرو صندل سرخ و سفید عدس [illegible] از هر یک سه درم
طباشیر ده درم با آب [illegible] طلا کنند **طلایی** که افراط حیض
باز دارد صفت آن گل سرخ عدس مقشر از هر یک پنج درم اقاقیا گلنار صندلین
از هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم بلوط و طباشیر از هر یک یکدرم با آب [illegible]

[illegible]

و بثبت طلا کنند طلائی که از جهت بنات اللیل نافع بود صفت آن خطمی بابونه
اکلیل الملک از هر یک چهار درم ترمس مقشر و سنبل از هر یک یک درم و مرزنجوش
ماش از هر یک یک درم و نیم آرد باقلا سه درم با آب کوفته طلا سازند طلائی که
سعفه را نافع باشد صفت آن اشنان سبز و مرداسنگ از هر یک پنج درم گل ارمنی
حضض پوست انار از هر یک سه درم حنا و قنبیل از هر یک چهار درم اقاقیا
ماش از هر یک ده درم بگلاب تر ساخته طلا کنند طلائی که همین منفعت دارد
صفت آن برگ سوسن چهار درم حنا و مازو از هر یک ده درم بروغن زیت طلا کنند
طلائی که جهت سعفه که در سر اطفال بود نافع باشد صفت آن سفیداب ارزیز
سه درم گل سرخ ده درم گلنار ده درم مچه از هر یک نیم درم کافور طسوجی مقل سفید
ده درم و نیم روغن گل ده درم موم را با روغن گل یکجا بگدازند و ادویه کوفته و بیخته
طلا سازند طلائی که شپش را دفع کند صفت آن مویزج سوده از هر یک ده درم
زرنیخ سرخ یک درم و نیم زیبق مقتول یک درم بسرکه و روغن گل طلا کنند طلائی دیگر
که همین منفعت دارد صفت آن مویزج زرنیخ سرخ زراوند طویل مساوی بروغن
زیتون بسرشته طلا کنند در حمام بعد از آنکه عرق کرده باشند طلائی که کلف را
نافع باشد صفت آن ترمس تخم ترب تخم جرجیر قسط مغز بادام تلخ بوره ارمنی فلفل
مساوی با آب برگ ترب طلا کنند طلائی که بهق و برص را زایل گرداند صفت آن
فوه کندش شیطرج حرف تخم ترب مازریون تخم حنظل اطراف بینا و سفید
مویزج سعتر را از هر یک جزوی شقایق دو جزو کوفته در سرکه خیسانند یک
شبانروز دیگر طلا کنند طلائی که همین خاصیت دارد صفت آن شقایق
سعتر را شیطرج تخم ترب خردل صمغ آلو از هر یک مثقال کوفته یک شبانروز
در سرکه خیسانند و بعد از آنکه در حمام گیرد زبان مالیده باشند طلا کنند طلائی
که حب القرع و دیدان اطفال را اخراج کند صفت آن افسنتین سه درم برگ
شفتالو ده درم با زهره گاو بر حوالی ناف طلا سازند طلائی که چون بر سر
اقرع مالند موی برویاند صفت آن فلفل کوفته و بیخته بزهره خوک و عسل طلا کنند سرشتدم
طلائی که چون به پیشانی و پشت چشم مالند ابتداء نزله را سود دارد و ماده را

ردکند

ردع کند و بعد دبیلات صفت آن شیاف ابیض حضض گل صبر صندل سرخ
فوفل افیون زعفران گل ارمنی مساوی با آب کشنیز تازه یا آب کاسنی طلا کنند
طلائی که صداع بارد را نافع باشد صفت آن سلیخه صبر فرفیون جندبیدستر
صمغ عربی عود زعفران از هر یک دو دانگ افیون دانگی و نیم با آب کرفس یا آب
مرزنگوش تر ساخته بر کاغذ پاره کنند و بر پیشانی و صدغین طلا سازند
طلائی دیگر که همین منفعت دارد صبر جندبیدستر قسط صمغ عربی مر زعفران
از هر یک ده درم افیون دو دانگ کندر از هر یک سه درم کوفته و بیخته با بیضه مرغ طلا
سازند طلائی که از جهت صلابت طحال نافع باشد صفت آن برگ کرنب آرد جو بیخ
سنا مکی تخم ترب شیطرج صندل سرخ برگ سداب بیخ کبر سرکه کهنه طلا
سازند طلائی الغدد و ورم حاره را نافع بود صفت آن صندل سرخ و شیاف مامیثا
از هر یک سه درم گل ارمنی سه درم فوفل اقاقیا حضض گل از هر یک ده درم
سفیداب ارزیز مرداسنگ از هر یک یک درم فیلزهرج پنج درم کوفته و بیخته با آب
کاسنی بسرشند و گلولها سازند بر مثال کعبین و در وقت حاجت یکی را
از آن با آب کشنیز تازه بسایند و طلا کنند طلائی که شکم ببندد و اسهال باز
دارد صفت آن اقاقیا سعد مورد گلنار حب الرمان گل سرخ آمله گل ارمنی
کاه و بیخ عدس بلوط گلنار بزر البنج صندل با آب به یا آب بهی بر شکم طلا
سازند طلائی که چون بر خصیه اطفال مالند نگذارند که بزرگ شود صفت آن
فیلولیا سفیداب ارزیز از هر یک ده درم شیح مامیثا مازو از هر یک یک درم بزر
البنج یک درم و نیم کوفته و بیخته بعسل و روغن مورد چند نوبت طلا سازند طلائی
که استسقاء لحمی را نافع بود صفت آن درمنه ترکی و صدف سوخته و بوره ارمنی
و سرگین گاو کهنه مساوی بسرکه طلا کنند طلائی که منع آبستنی کند و اگر زن آبستن
باشد بچه بیندازد صفت آن سداب خشک نطرون مساوی کوفته و بیخته با آب سداب
بسرشند و بر قضیب طلا کنند و مباشرت نمایند طلائی که بر آبستنی معین باشد
صفت آن حب بلسان جاوشیر مقل با آب سداب مساوی کوفته و بیخته بزهره گاو بر
قضیب طلا کنند و قبل از آنکه خشک شود مجامعت نمایند طلائی که رصاص را

زایل گرداند صفت آن راسن فوه و ند طویل کاغذ سوخته با آبگینه مجموع سوخته
زعفران متساوی کوفته و بیخته با آب مورد سرشته و گلولها سازند و خشک کنند
و بعد از آنکه بغل را بر سرشته و چون آلوده سازند یک گلوله از آن بگلاب سوده
بمالند و یکساعت بگذارند طلای دیگر که همین منفعت دارد صفت آن
شب یمانی و گل سرخ بلک سه درم و اشنان کوفته و بیخته بگلاب تر سازند و بعد
از آنکه بغل را با آب اشنان شسته باشند طلا کنند طلائی که شقاق آبله و جراحات
و قروح را ببرد و سپیدی بدن آورد صفت آن مرداسنگ سرخ فی کهنه آرد نخود
آرد برنج استخوان پوسیده مغز تخم خربزه حب البان فقط کوفته و بیخته بلعاب
حلبه و تخم کتان سرشته بمالند و صباح بسبوس و آب گرم بشویند طلائی که رنگ را
سرخ گرداند صفت آن زعفران فوه کندر مصطکی متساوی کوفته و بیخته با آب
بلبوس تر سازند و شب بمالند و صباح با آب گرم بشویند طلائی که بهق ابیض را
برنگ بدن باز آورد صفت آن تخم ترب شیطرج فوه کندر خردل کوفته و بیخته بسرکه کهنه
در آفتاب طلا کنند طلائی که منع نزلات کند صفت آن اقاقیا صبر شیاف مامیثا
حضض مکی گل ارمنی صمغ عربی کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته و بر پیشانی
و صدغ طلا کنند طلائی که نافع است جهة بسیاری عرق است و با صفت آن
مازو صندل سفید ابهل مرداسنگ اندک کافور با آب غوره یا آب عنب الثعلب یا آب لسان الحمل
بسرشت و با طلا کنند و یکساعت یا دو ساعت بگذارند و بعد از آن بآب برگ مورد تر یا خشک
بشویند باب بیست و هشتم در ادهان روغن قسط محلل ریاح و مواد
غلیظ و مقوی اعصاب باشد و امراض بارده را نافع بود صفت آن قرنفل و سلیخه
از هر یک ده درم قصب الذریره سنبل ساذج قرفه اشنه جندبیدستر قسط از هر یک
بیست درم بیخ بنفشه سه درم و کلاله پنج درم مجموع نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا شود
بعد از آن صاف کرده با دو من روغن کنجد چندان بجوشانند که آب برود و روغن
بماند روغن شونیز فالج و لقوه و قولنج را نافع بود صفت آن شونیز بیست درم
مغز بادام تلخ سی درم بکوبند و روغن از آن بکشند روغن افسنتین معده و جگر
و جمیع اعضا را قوی و هد صفت آن روغن زیتون یا روغن بادام تلخ یا روغن

جوز بن افسنتین سه من تازه ده سیر و نیم سنبیته کنند و چهل روز در آفتاب
بیاویزند روغن فرفیون فالج و استرخا و اوجاع بارده را نافع باشد صفت آن
قطران ده درم کندر چهل درم جندبیدستر پنج درم فودنج کوهی خانی ۱۲ درم
عاقرقرحا هفت درم مویزج سه درم جمله نیم کوفته در چهار صد درم شراب کهنه
بنهند تا سه بخش برود و یک بخش بماند و نصف آن روغن چیزی اضافه کنند
و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس در هر ده درم روغن یک درم
فرفیون تازه اندازند و بجوشانند بهفت روز اندازند روغن سوسن سپید کرده
و مثانه و رحم را نافع بود صفت آن سلیخه حب البان قسط از هر یک ده درم
قرنفل مصطکی از هر یک پنج درم گل سوسن سی چند ده زعفران ده درم
بنعقان سوسن بخیسانند و یک رطل و نیم روغن کنجد سنبیته کنند و ادویه
کوفته در آن بنهند و در سایه نهند یک آفتاب چهل روز بگذارند و استعمال کنند
روغن بیدانجیر ساده مسهل بلغم بود و اعصاب را از رطوبات پاک سازد
صفت آن بیدانجیر بیان کرده نرم بکوبند و بجوشانند و کف بر میگیرند تا تمام
کف برود و آب نیز بماند آن آب را بریزند و کفها بجوشانند تا تمام روغن
صاف گردد روغن بیدانجیر مرکب فالج و لقوه و قولنج و سده جگر و سپرز را
نافع بود صفت آن صعتر نانخواه فودنج کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون
از هر یک بیست درم بیخ کرفس بیخ بادیان راسن خالص بیخ سوسن از هر یک
ده درم شیطرج مقل از هر یک پنج درم سکبینج جاوشیر سنباد و بیخ از
هر یک سه درم زنجبیل قاقله دار چینی جوز بوا کبابه دار فلفل جوزبوا بسباسه
شونیز قسط کرویا از هر یک چهار درم مجموع نیم کوفته یکشبانروز در آب
خیسانند و بجوشانند تا نرم شود صاف کنند و پنجاه درم روغن بیدانجیر
ساده اضافه نمایند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم با
سه درم ماء الاصول روغن تب کرمزانه روغن بیدانجیر ساده بود دو درم
کوثر را نافع بود و باد کرده کوثر بود دفع کند صفت آن آب ترب یک جز و روغن
کنجد یک جز و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن حنات عسل البول

عظیم نافع بود صفت آن حنا ده مثقال زنجبیل چهار مثقال هر دو را نیم کوفته
بجوشانند و بپالایند و با یکچهار یک روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند روغن کدو بوسیدن و مالیدن آن بر سر نام و مالیخولیا را نافع بود
صفت آن کدوی تازه بستانند و پوست آن بخراشند و با تخم و شحم بکوبند
و چهار من آب آن بگیرند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند اما بهتر آنست که از مغز دانه کدو استخراج کنند روغن بادام روغن
ریحان فالج و سدد را نافع بود صفت آن ریحان دو جزو روغن کنجد
یکجزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن لاله معده سرد را گرم کند
صفت آن برگ لاله از نبات آن جدا کنند و با روغن زیتون در شیشه کنند
و یکماه در آفتاب بیاویزند روغن کندر در گوش گرانی که از سردی بود [illegible]
صفت آن کندر یکدرم صبر مصطکی جند بیدستر مر حضض زهره گاو از هر یک
یکدرم روغن بادام تلخ بیست درم شراب کهنه چهل درم ادویه نیم کوفته با شراب و روغن
بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند صاف کنند و در گوش چکانند روغن مصطکی
معده را قوت دهد صفت آن روغن زیتون پنجاه درم [illegible] ده درم
مصطکی اضافه کنند و در دیگی نا [illegible] آب کنند و آن شیشه در میان آب دیگ
آویزند و آتش کنند تا آب بجوشد چندانکه مصطکی گداخته شود روغن که
موی را در ساعت سبز [illegible] آب کنند [illegible] در آفتاب بگذارند
و بعد از آن صاف کرده [illegible] در آن آب بریزند و در آفتاب بنهند
و چند نوبت این عمل کنند تا [illegible] حاصل شود که موی سبز [illegible] بعد از آن [illegible]
آب روغن اضافه نماید و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن مورد موی را
ببالاند و از افتادن نگاه دارد صفت آن مورد سه جزو روغن زیتون یکجزو بجوشانند
تا نزدیک آن شود که آب برود و روغن بماند [illegible] در آن اندازند تا بگذارند
و در زیر نهند روغن که موی را سیاه کند و از [illegible] و از افتادن محافظت نماید صفت آن
سازج هندی کحل [illegible] هندی آمله [illegible] از هر یک پنج درم کوفته در [illegible] رطل
آب [illegible] تا برطلی آید و یک رطل روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و

روغن [illegible]

روغن بماند و هر روز سر را با آب برگ کنجد و آب برگ چغندر بشویند و این روغن
بمالند روغن حنا موی را سیاه کند و موی را تقویت دهد و وجع مفاصل را نافع
بود صفت آن برگ حنا یکچهار یک در ده من آب بجوشانند تا یکمن آب بماند
و با یکمن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند روغن آمله موی را سیاه و قوی کند
صفت آن آمله منقی یک من و [illegible] پوست بیخ گوز و صنوبر را نیم کوفته در آب بریزند
تا مهرا شود و صاف کنند و با هم چندان روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند
روغن بیضه دو هفته بر هر موضع که بمالند موی برویاند صفت آن یک خرزه بگیرند
و سوراخ کنند و اندازه آن [illegible] تخم مرغ [illegible] آن
[illegible] پنج سیر روغن زیتون [illegible] یک موی کوفته ده درم زاج
آهن صلابه کرده سوراخ خرزه را محکم ببندند و در گل حکمت گیرند و یک شب
در تنور [illegible] بیرون آورند و گل را از آن جدا کنند و آن خرزه را
با روغن زیتون بمالند و نگاه دارند تا لازم شود روغن که [illegible] چون
[illegible] بمالند صفت آن نوشادر نمک [illegible] تخم سپندان تخم جرجیر فلفل سیاه زنجبیل
کاکنج [illegible] نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده با همچندان آن
روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند روغن [illegible] معده را قوت دهد و حیض [illegible]
کند و اگر [illegible] صفت آن آب [illegible]
آب برگ مورد یک جزو روغن گل یک جزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
روغن مازو موی را [illegible] نافع بود صفت آن برگ مازو [illegible] یکچهار یک
در سه من آب بجوشانند تا به نیم آید و سه وقیه روغن بادام در آن افکنند و بجوشانند
تا روغن بماند [illegible] یکدرم با شیره اعرابی روغن بنفشه بادام سرد و تر بود
جرب را مالیدن نافع بود و مفاصل نرم کند و [illegible] صحت آن نگاه دارد
و [illegible] را دفع نماید صفت آن مغز بادام شیرین که تلخ در میان آن نباشد سفید تا
[illegible] کنند و خشک گردانند و هر دو من بادام یکمن [illegible] اضافه نمایند
و در خریطه کرباس بندند [illegible] بنفشه
تازه [illegible] داخل نمایند و هر هفته بنفشه تازه میکنند و [illegible]

نگاه میدارند تا بادام بوی بنفشه بگیرد و بعد از آن خشک کرده روغن از آن بگیرند ٥٢٣
روغن گل با دام معتدل بود در حرارت و برودت دماغ را نافع بود و خواب آورد
و السهال العراب بیاید و درد سر را اگر از گرمی بود دفع کند و چون در آب سرکه
بینی چکانند جرب و حکه را بمالیدن نیک شود صفت آن چون بنفشه بادام است که بجای
بنفشه ورق گل سرخ کنند و در هر یک من بادام ده من ورق گل بزنند روغن
گل سرخ و سفید و شقایق و زنبق و یاسمین و نرگس و سداب و شبت و بابونه
و هر چه تازه باشد همچنین تا آنکه در شیشه کنند و یکروز در آفتاب آویزند و روز
دیگر روغن جوش بزنند و در آفتاب آویزند روغن آجر که آن را دهن المبارک خوانند
گرم تر و لطیفتر از نفط سفید است امراض بلغمی را و لدغ عقرب را نافع بود و مضرت
افیون و بزر البنج را نافع است صفت آن آجر سرخ آب ندیده را با دام کنند و در آتش
اندازند تا سرخ شود پاره پاره کنند و در روغن زیت اندازند چون برون آورند و خورد
کنند و در شیشه کنند که از گل حکمت گرفته باشند اندازند و سر شیشه محکم ببندند
بگیرند و در کاسه بنهند که آتش توان کرد ترتیب نمایند و کاسه را سوراخ کنند و
سر شیشه را از آن سوراخ بیرون آورند و در زیر سر شیشه پیاله بنهند و کاسه را بر
بالای سه پایه بنهند و آتش از بالای شیشه کنند و در اندرون کاسه و روغنی که از آن
بچکد نگاه دارند روغن سورنجان مفاصل را نافع بود صفت آن سورنجان
مصری و آب کوکنار تازه از هر یک ده مثقال قصب الذریره پنج مثقال سورنجان
و قصب الذریره را نیم کوفته یک شبانروز غنیانند و روز دیگر بجوشانند تا اجزا
شود و صاف کنند و آب کوکنار اضافه نمایند و با کنجد پالایند روغن زیتون بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن کراث بواسیر را نافع بود صفت آن کراث آب کشیده
مقدار ده درم روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن عقرب
سنگ مثانه را نافع باید کنند بیرون آورد صفت آن عقرب بجوش هندی
خطیبا تا پوست پنج عدد از هر یک یکی روغن بادام تلخ یکرطل ادویه کوفته در شیشه
کنند و روغن بر سر آن ریزند و یک هفته در آفتاب بنهند پس صاف کنند و ده عقرب زنده
دیگر در آن اندازند و سر شیشه ببندند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند پس صاف کرده

روغن

دو قطره از آن در احلیل چکانند روغن ناردین منقول از قانون اوجاع بادی ٥٢٤
احشا و قولنج و مغص ریحی را نافع باشد و ریاح غلیظ را دفع کند و درد کمر
را ساکن کرداند و چون در بینی چکانند صداع و شقیقه بادی را سود دارد
و لونرا خوب کرداند و چشم را گرم سازد و چون در احلیل چکانند امراض مثانه را
نافع بود و این روغن اشرف دهنهاست و منافع این بسیار است صفت آن
قصب الذریره سعد سنبل الطیب عود بلسان دارچینی هندی برگ سوسن اذخر
اهل باسن قرفه تامر تکوبه برساوی بکوفته در شراب آب جنبانند یک شبانروز بعد
بکو صاف کرده با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن ناردین
بنجخ دیگر ادام صلبه معده را نافع بود صفت آن روغن بان یکرطل سنبل نیم وقیه
مصطکی وقط سعد اذخر قصب الذریره از هر یک یک درم نیم کوفته در شیشه کنند
و سر آن محکم سازند و یک هفته در آفتاب بگذارند بعد از آن صاف کنند و ادویه را دیگر بار
بدان ریزند و همچنین تا سه نوبت پس صاف کرده استعمال نمایند باب
۲ مقعد م بیست و نهم در مراهم مرهم شادنج بواسیر و شقاق مقعده را نافع بود صفت آن
شادنج مغسول کل ارمنی عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم افیون نیم مثقال
و چهار حبه سفیداب ده درم زعفران یک درم روغن بنفشه بادام و روغن گل بادام
از هر یک ده درم موم سفید پنج درم موم را بدو روغن بگدازند و ادویه کوفته و بیخته
بدان ممزوج سازند و بابه ده درم شیر دختران در هاون نیک بمالند تا مرهم شود
مرهم کافوری شقاق لب و مقعده و سوزش ناصور و سوختگی آتش را نافع
بود صفت آن مرداسنگ سفیداب اسفیداج موم سفید از هر یک پنج درم روغن
موم را درم کل بیست درم روغن بگدازند و ادویه کوفته و بیخته اضافه نمایند و در هاون
بسایند تا هموار شود و بگذارند تا خنک شود و پیه سفیده تخم مرغ مقدار سه
کافور داخل کنند و مرهم سازند مرهم رسل اورام صلبه مثل خنازیر و
سرطان و سلعه را نافع باشد و جراحتها را از گوشت مرده و ریم پاک سازد
و ناصور را بصلاح آورد صفت آن جاوشیر و زنگار و بارزد و مر از هر یک
ده درم اشق هفت درم کندر و دنا و زراوند طویل از هر یک سه درم مقل و

مرداسنگ از هر یک چهار درم موم و اسفیداج از هر یک ده درم روغن زیتون
یک رطل جمعها را در سرکه حل سازند و موم را به روغن بگدازند و باقی را کوفته بیخته بکوبند
و بیزند و به آب ضم کنند و دیگی بکوبند تا مرهم شود مرهم باسلیقون اورام صلبه را
نرم کند و بیرون آرد و اندیم پاک سازد و گوشت برویاند صفت آن زفت را تا بج
موم سفید از هر یک بیست مثقال بابزد چهار درم روغن زیتون سی مثقال
موم را به روغن بگدازند و دیگر دارو را در آن حل کرده مرهم سازند مرهم که گوشت
برویاند و جراحت را خشک کرداند صفت آن مرداسنگ صلایه کرده ده درم با
ده درم موم و بیست درم روغن گل حل کرده و قدری سرکه مرهم سازند مرهم
زنگار زخم را بعد از فراق سازند و ریشهای کهنه را خشک کند و جراحتهای جراحت را خوش
پاک کند صفت آن زنگار صلایه کرده ده درم علک البطم و راتیانج و موم از هر یک
بیست درم روغن زیتون سی درم انزروت یک درم مرهم سازند چنانچه رسم است مرهم
دیاخیلون اورام صلبه را نرم کند و پخته کرداند صفت آن مرداسنگ صلایه کرده
ده درم با یک چهار یک روغن زیتون در پاتیلی کنند و بجوشانند تا رنگ بگرداند
از آتش فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود پس لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب سپستان
و لعاب خطمی و لعاب [illegible] از هر یک پنجاه درم نیم گرم بر آن میریزند و بآتش نرم
میجوشانند و کفچه میزنند تا غلیظ شود و مرهم برگیرند مرهم سرنج سرطان و خنازیر را
نافع بود و اورام صلبه را نضج دهد صفت آن مرداسنگ پخته درم بابزد کندر
اشق موم از هر یک ده درم علک البطم و سرنج از هر یک هشت درم انجره [illegible]
و روغن زیتون بگدازند و انجره کوفته بیخته بکوبند و به آن ممزوج سازند و [illegible]
بمالند تا مرهم شود مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و ریشها را باصلاح آورد صفت
آن مرداسنگ چهار یک زفت [illegible] بیست درم علک البطم پنج درم روغن زیتون
[illegible] موم بیست مثقال [illegible] و روغن زیتون بگدازند و مرداسنگ صلایه
کرده بر آن افشانند و مرهم سازند مرهم توتیا جراحت قضیب را سود دارد صفت
آن [illegible] توتیا بیست درم صلایه کرده با بیست درم موم و پنجاه درم روغن گل گداخته
مرهم سازند مرهم جراحت گوش را نافع باشد صفت آن سرکه هفت درم

عسل

عسل هشت درم در دیگی بکوبند بجوشانند و بقوام آورند و ده درم زنگار سوده
بر آن افشانند و مرهم سازند [illegible] ساختن [illegible] مرهم [illegible]
گوشت برویاند صفت آن سفیداب ارزیز سی درم دم الاخوین انزروت صبر
کندر از هر یک ده درم موم سی درم روغن گل ده درم موم را به روغن
بگدازند و دارو کوفته و بیخته بدان ممزوج سازند و مرهم سازند مرهم آهک
سوختگی آتش را نافع باشد صفت آن مرداسنگ خبث الفضه سفیداب
[illegible] آهک شسته روغن گل سرخ موم سفید سفیده تخم مرغ بطریق معهود
مرهم سازند مرهم سفیداب گوشت برویاند و جراحت را خشک کرداند و
جراحت ببندد صفت آن سفیداب ارزیز و موم سفید از هر یک ده درم روغن گل ده درم
[illegible] مرهم سازند مرهم شنگرف سرطان و خنازیر و اورام صلبه
را نافع بود صفت آن مرداسنگ پخته درم کندر بابزد اشق موم سفید از هر یک
ده درم علک البطم شش درم شنگرف هشت درم روغن زیتون با روغن
گل سرخ پنجاه درم بدستور مرهم سازند مرهم کلنار نمله [illegible] را نافع بود
صفت آن [illegible] مرداسنگ [illegible] از هر یک [illegible] کلنار [illegible]
[illegible] از هر یک ده جزو با موم سفید و روغن گل مرهم سازند مرهم
سرطان [illegible] و جراحت را باصلاح آورد صفت آن [illegible]
اقاقیا از هر یک ده درم صندل سفید [illegible] درم شیاف [illegible] چهار درم
سرطان سوخته [illegible] موم سفید چهار درم روغن گل ده مثقال [illegible]
[illegible] مرهم سازند مرهم عسل جرکها از جراحت دماسیل پاک کند صفت
آن عسل را بجوشانند تا غلیظ شود و برابر آن انزروت کوفته ممزوج کنند و
مرهم سازند مرهم [illegible] بواسیر را نافع باشد [illegible] سازند و صفت آن
مغز ساق گاو پیه مرغ [illegible] روغن گل سازند [illegible] بجوشانند تا
غلیظ شود و قدری افیون اضافه کنند و مرهم سازند مرهم دیگر که جهة
بواسیر عظیم النفع است صفت آن پیه بط پیه مرغ پیه بز از هر یک پنج درم مغز
ساق گاو پنجاه درم روغن مغز بادام تلخ و روغن مغز [illegible]

کل از هر یک ده درم سیعه سایله دو مثقال مقل ارزق بیست درم آب کشنیز تا
بقدر حاجت موم سفید یکدرم مقل را در آب کنند تا حل شان ند و دو عنها را
با موم و سیعه یکجا کنند و با مقل محلول کنند و مرهم سازند مرهم جالینوس
اورام صلبه را اندکی بخفقه تحلیل نماید صفت آن حزدل و تخم انجره و کوکرد و زبد
البحر بقدر انند و مقل و اشق مساوی کوفته با زیت کهنه مرهم سازند مرهم کرجهة
جراحت آتش عظیم النفع است مغز تخم کدو و توتیای قلم مرداسنگ مساوی با موم
سفید و روغن بادام مرهم سازند باب سی ام در حقنها حقنه لینه
حمیات و برسام و امراض حاره را نافع بود و طبع را نرم کند صفت آن عناب
سپستان بنفشه شعیر مقشر نیم کوفته سبوس کندم خطمی خبازی اکلیل الملک از
هر یک کفی انجیر پنج عدد ده رطل آب بجوشانند تا بر طلی آید صاف کنند
و یکدرم شکر سرخ و ده درم روغن بنفشه یا بادام و ده درم روغن کنجد و
یکدرم آبکامه اضافه نماید و نیم کرم حقنه کنند حقنه لینه دیگر انجیر ده عدد
اصل السوس ده درم سپستان سی عدد بیست چوبک کفی بنفشه و نیلوفر از هر یک
یکدرم بابونه یک کف حلبه را در سه من آب بجوشانند تا بیکمن آید صاف کنند و
ده درم لعاب بزر قطونا و بیست درم روغن بنفشه یا بادام و ده درم آبکامه
و دو درم بوره ارمنی و یکدرم نمک اضافه نماید و بیست درم شکر سرخ در آن
حل کنند و بدو نوبت بزنند حقنه معتدله حلبه بزر کتان انجیر عناب بنفشه
سپستان خطمی بابونه خبازی اکلیل الملک شبت سبوس کندم از هر یک کفی بپزند
چنانکه رسم است و صاف کنند و ده درم قانید و ده درم بوره ارمنی و یکدرم
نمک هندی و با نیز ده درم روغن کنجد اضافه کنند و نیم کرم عمل نماید حقنه
حاده تخم حنظل افیون بسفایج قنطوریون از هر یک دو درم تودریه یک کف بپزند
و پالایند و بیست درم شکر سرخ و ده درم روغن بابونه اضافه نماید و
استعمال کنند حقنه دیگر قولنج بلغمی و درد پشت و ریاح غلیظه را نافع بود
صفت آن حلبه تخم کتان قنطوریون بابونه حسک نیم کوفته خطمی از هر یک کفی انجیر سی عدد
عناب سپستان از هر یک سی دانه سبوس کندم برک چغندر برک کرنب شبت

سداب از هر یک دسته سکبینج مقل جاوشیر از هر یک سه درم قرطم کوفته بیست درم
بپزند و بپالایند و یکدرم نمک هندی و صعتر ارمنی بوره ارمنی و پنجدرم خیار شنبر
و دو دانک تخم حنظل و ده درم آبکامه و بیست درم شکر سرخ اضافه نماید و حقنه
کنند حقنه دیگر استرخاء و فالج و امراض بلغمی را نافع باشد صفت آن سنا مکی پنجدرم
شبت بابونه و قرطم نیم کوفته و بیخ انجیر نیم کوفته از هر یک کفی و پرسیاوشان با درنجبویه
قنطوریون دقیق از هر یک ده درم شکر سرخ با تربد ده درم آبکامه ده مثقال آب برک
چغندر و روغن زیتون از هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی از هر یک پنجدرم بطریق معهود
عمل نماید حقنه دیگر قولنج بکار آید صفت آن سنا مکی پنج مثقال کاو زبان خسک شبت
از هر یک سه درم رازیانه افتیمون بسفایج از هر یک ده درم بابونه سبوس کندم گل خطمی از هر یک
کفی گل سرخ تازه دوازده عدد روغن زیتون روغن گل سرخ شکر سرخ آب برک چغندر
از هر یک ده مثقال آبکامه کلقند آفتابی از هر یک ده درم بوره ارمنی پنجدرم عمل نماید
چنانکه رسم است حقنه که زحیر و بعد از اسهال صفراوی را نافع باشد آب برک خرفه آب
لسان الحمل از هر یک چهل مثقال تخم مرغ روغن گل آمیخته با سفیده اقاقیا پنجدرم دم الاخوین
چهار دانک کاغذ سوخته سفیداب کهربا مرجان گل مختوم از هر یک یکدرم با یکدیگر
ممزوج ساخته استعمال نماید حقنه دیگر قروح امعا و اسهال دموی را نافع بود صفت
آن آب چوب بیخ سته سبز کرده بنا از هر یک سی مثقال بپزند و بپالایند و سفیداب و نشاسته
و اقاقیا و کلنار از هر یک پنجدرم زعفران شیاف ابیض از هر یک یکدرم سفیده تخم مرغ عدد
روغن گل ده درم با یکدیگر ممزوج ساخته استعمال نماید باب سی و یکم در شیافات
و صفت آن شیاف خیار چنبر قولنج بکار آید و طبع را نرم کند صفت آن بنفشه ده درم خطمی
سه درم سنا مکی پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیار چنبر و شکر سرخ از هر یک
ده درم شیاف سازند شیاف بنفشه همین منفعت دارد صفت آن بنفشه پنجدرم سقمونیا
و نمک هندی از هر یک دو درم بوره ارمنی و عسل از هر یک سه درم عسل و شیاف سازند
از هر یک پنج مثقال شیاف سازند شیاف قولنج بوره ارمنی ده درم تخم حنظل مثقال
سکبینج از هر یک پنجدرم سقمونیا دو درم و نیم شکر سرخ ده درم شیاف سازند شیاف
مسهل قولنج بکار آید و بلغم و صفرا دفع کند و درد پشت را نافع بود صفت آن سکبینج

مقل ها و نیز اشق زراوند هندی و تخم حنظل بوره ارمنی و سقمونیا بیزند و حب النیل مساوی
جمعها را با آب سداب حل کرده و ادویه دیگر را کوفته و بیخته بدان بسرشند و شیاف
سازند هر یک وزن یک درم شیاف که درد پشت و اوجاع مفاصل و بواسیر را نافع باشد
صفت آن سکبینج جاوشیر مقل هر یک و تخم حنظل بیدانجیر ماهیزهره و تریان از هر یک
یکدرم بزر البنج یکدرم و نیم سورنجان بیشتر با ز هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم
با آب کرفس شیاف سازند شیاف زحیر زعفران حضض مر از هر یک سه درم جند
بیدستر نیم درم با آب کرفس شیاف سازند ~~افیون کندر [illegible] کوفته و بیخته شیاف~~ — (حاشیه: و قبول در ورم [illegible])
سازند شیاف دیگر که زحیر و اسهال دم و [illegible] را نافع بود صفت آن صمغ عربی
اقاقیا افیون مامیثا بزر البنج کندر گل ارمنی برنج بریان کرده مساوی کوفته و بیخته
با آب عدس یا کشنیز تازه شیاف سازند شیاف که شکم ببندد صفت آن اقاقیا صمغ عربی
گلنار کندر انزروت بلوط برنج بریان کرده مساوی کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف
که اسهال الدم را نافع بود مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده مساوی کوفته — (حاشیه: صفت [illegible])
بیخته با آب عدس شیاف سازند شیاف که در حقنه سهل استعمال کنند اگر در اسهال
تقصیر باشد معده و مزاج ناموافق بود صفت آن ترنجبین پنج درم صابون رقی
حنظل نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شیاف
ثقل سمع دوی و طنین که سبب آن ریح غلیظ باشد و وجع بلغمی گوش و طنینی که
سبب آن اخلاط غلیظه بود زایل کرداند صفت آن تخم حنظل یکدرم بوره ارمنی
سه درم جند بیدستر بنا و مدحرج عصاره افتیمون از هر یک نیم درم فسطرا اسطوخودوس
و نیم فرفیون دانگی کوفته و بیخته بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند و وقت حاجت
یکی را از آن بروغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند شیاف فرفیون
ضعف مثانه و سلس البول و تقطیر را نافع باشد و باه را قوة دهد صفت آن
نارجیل حب الصنوبر حب المحلب مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الزلم از هر یک
ده درم فرفیون جند بیدستر سداب از هر یک سه درم مقل ده درم با آب کندنا
شیاف سازند شیاف که مقوی باه بود صفت آن حلتیت فرفیون از هر یک یکدرم
مشک نیم درم کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف دیگر که همین منفعت دارد صفت آن

تنزسوسار بزهره کرکس حب القطن عاقرقرحا مساوی کوفته و بیخته بروغن سنبل شیاف
سازند شیاف که خون رفتن از بواسیر باز دارد صفت آن اقاقیا لحیة التیس گلنار
گل ارمنی از هر یک یکدرم کعک سوخته سفیداب از هر یک نیم درم با آب لسان الحمل
یا آب حرفه شیاف سازند باب سی و دوم در فرزجات فرزجه که اخراج مشیمه
و جنین مرده کند صفت آن زراوند مدحرج ابهل ترمس حرف مساوی کوفته و بیخته
بزهره گاو بسرشند و فرزجه سازند فرزجه که بچه مرده و زنده بیندازد صفت آن
اشنان فارسی عاقرقرحا شونیز سداب فراسیون مساوی کوفته و بیخته بروغن زیتون
فرزجه سازند فرزجه که بچه مرده و زنده آورد صفت آن مرمکی صبر حب [illegible] مساوی
بزهره گاو فرزجه سازند فرزجه که مانع آبستنی بود صفت آن تخم خندقوقی سرگین فیل
خربق حب قلقل استخوان [illegible] مساوی کوفته و بیخته بعسل بسرشند و بر پنبه
پاره ببندند هر که آبستن نشود اگر آبستن بود بچه بیندازد و گفته اند هر زنی که
حب الجزع بلع کند یکسال آبستن نشود و اگر بعد از دو سال و قس علی هذا فرزجه
که مانع حبل بود صفت آن [illegible] حب الآس مساوی کوفته و بیخته با آب کرم بسرشند فرزجه
سازند و وقت بعد از مجامعت استعمال نماید فرزجه که بر آبستنی معین باشد صفت آن
مایه خرگوش با روغن عنبر نارجیل نابات مساوی کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و فرزجه سازند
فرزجه که رحم را قوة دهد و فرج را تنگ و خوشبو سازد صفت آن [illegible] سنبل [illegible]
فاره کبلی صعتر اذخر جوز بوا گل سرخ بوستنج کبر ترمس مساوی کوفته و بیخته بروغن
بان بسرشند و نیم بابه فرزجه سازند فرزجه دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن
تفاح اذخر سعد عود قرنفل از هر یک یکدرم عنبر نیم درم مشک دانگی آمله نیم دانگ
کوفته و بیخته بگلاب بسرشند نیم بابه فرزجه سازند فرزجه که حکه رحم را نافع بود صفت آن
زعفران کافور از هر یک دانگی مرداسنگ زعفران حب الغار نیم درم کوفته و بیخته بپیه
تخم مرغ و روغن گل فرزجه سازند فرزجه که حیض ببندد صفت آن گلنار رمان [illegible]
اقاقیا شب یمانی مساوی کوفته و بیخته با آب لسان الحمل فرزجه سازند فرزجه دیگر که همین
منفعت دارد صفت آن کاغذ سوخته اقاقیا گلنار عصاره لحیة التیس گل سرخ
مازو [illegible] کتان سوخته مساوی [illegible] بسرشند و فرزجه سازند فرزجه که حیض براند

مرتوتیا از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب ده درم مویز منقی بیست درم
کوفته بزهره گاو سرشته و حب ها سازند قرنجر نابت [illegible] که همین خاصیت دارد صفت
آن اشنان فارسی عاقر قرحا شونیز فوتنج اجزا مساوی و حب ها سازند قرنجر
کرد درم صلب [illegible] را نافع بود صفت آن کندر مقل [illegible] از هر یک دو درم زعفران
فقاح اذخر واشق از هر یک یک درم مصطکی جند بیدستر [illegible] سائلیه دهن سوسن [illegible]
دهن بابونه از هر یک سه درم صمغها را در [illegible] حل سازند و صبر را در روغن بگداخته آید
وباقی ادویه را کوفته و بیخته با او بدان سرشته و استعمال نمایند [illegible] شونیز سیم درم کبابه
مغز [illegible] بادرنجبویه حرقه بول [illegible] کلیه و مثانه و عسر البول را نافع بود صفت آن
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار [illegible] مغز تخم کدو بذر البنج تخم خرفه تخم خطمی
مغز بادام مقشر کثیرا [illegible] خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک
دو درم بکوبند [illegible] سه درم شراب خشخاش بادق [illegible]
معدیا نافع بود صفت آن مانند [illegible] یک درم [illegible] از هر یک پنج درم افیون
چهار درم حب الآس ده درم کوفته بیخته [illegible] بادق دیگر که وجع قولنج را بدان
نافع بود صفت آن جند بیدستر شونیز نانخواه کمون افیون مساوی کوفته و بیخته [illegible]
سازند هر یک [illegible] بادق دیگر که مغص و قولنج [illegible] اسود [illegible] صفت آن
تخم کاهو تخم خرفه افیون مساوی کوفته و بیخته بلعاب [illegible] سازند هر یک
دو دانک دواء [illegible] استسقا و [illegible] امراض سوداوی و بلغمی را نافع بود صفت
آن [illegible] یک درم [illegible] هندی و پوست هلیله زرد از هر یک
پنج درم افتیمون [illegible] از هر یک یک درم کوفته و بیخته شربتی دو درم دواء [illegible]
حمیات بلغمی را نافع باشد صفت آن [illegible] مصطکی از هر یک ده درم ترید سفید
بیست درم سکر طبرزد چهل درم شربتی [illegible] دواء [illegible] ضعف باه [illegible]
آن حرارت باشد نافع بود صفت آن [illegible] سفید سی درم [illegible] رطل [illegible] بجوشانند
تا بقوام آید هر شب [illegible] دواء الخشخاش [illegible] تقویت باه [illegible] صفت آن
خشخاش [illegible] بگیرند [illegible] آب خشک [illegible] در آفتاب [illegible]
و هر روز [illegible] آب خشک [illegible]

کند و سه درم از آن بیاد [illegible] درم [illegible] و ده درم نابت سفید بنوشند و [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته اضافه نماید دواء البیض تولید منی کند و نعوظ آورد
[illegible] مقوی باه بود صفت آن آب پیاز [illegible] و عسل [illegible] بجوشانند تا بقوام آید
و در وقت خواب دو ملعقه از آن بنوشند دواء الفرس جهت ضعف معده که بسبب آن
[illegible] رطوبت باشد نافع بود صفت آن هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده ده درم
حرف مقلو پنج درم نانخواه صعتر فارسی از هر یک سه درم خبث الحدید ده درم [illegible]
دو درم با شراب کهنه دواء الخطاطیف خناق بلغمی و سوداوی را نافع بود و چون [illegible]
غرغره کنند یا بر خارج حلق طلا سازند صفت آن تخم کرفس و انیسون و نانخواه
و هزار اسپند و دار چینی و [illegible] و زعفران از هر یک دو درم [illegible]
بیست درم نانخواه [illegible] الخطاطیف [illegible] از هر یک سی درم [illegible] و سنبل از هر یک
پنج درم [illegible] کوفته و بیخته بعسل سرشته و استعمال نمایند دواء
الحرمل همین منفعت دارد صفت آن هزار اسپند تخم [illegible]
مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند دیگر [illegible] آکله و ناصور [illegible] نافع باشد
صفت آن [illegible] زرنیخ سرخ [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] آهک [illegible] درم
زنگار یک درم کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند [illegible] آکله [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] صفت آن اقاقیا [illegible] ده درم زرنیخ سرخ
از هر یک یک درم [illegible] درم آهک [illegible] هشت درم [illegible] درم کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] قرص سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت استعمال کنند
دواء که کرم [illegible] حب القرع را بکشد و اخراج کند صفت آن [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] ترید [illegible] از هر یک
یک درم نمک هندی [illegible] کوفته و بیخته با شیر و شکر [illegible] بنوشند دوائی که [illegible]
[illegible] هوام و حشرات بگریزند صفت آن [illegible] کوکرد [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
و استعمال کنند دوائی که [illegible] آورد صفت آن افیون پنج درم خشخاش سیاه
ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا [illegible] رطل آید [illegible] پاک کنند [illegible] آن آب

بجوشانند تا بغلظ آید بعد نیم رطل گندم آب تمام جنت شود پس گندم را خشک کرده
بکوبند یک مثقال هر که ازین بشبد بجوشد وکرد دوای دیکر که همین عمل کند
صفت آن خشخاش سیاه و تخم کاهو از هر یک بجد دم بذر البنج ده مثقال
بجوشانند و صاف کنند و باقی بقوام آورند مثقالی از آن مسکر باشد و اکر
اشند در شراب بکهند هر که بخورد بجود کردد دوای که نافعست از جهت درد دندان
که سبب آن برودت باشد و از اثر یاق الاسنان کویند صفت آن چند بیدستر
حلتیت فلفل امر بدانونه مرحرج زنجبیل اسعار فیون بذر البنج مساوی کوفته
و بیخته بعسل سرشته و بنیه ابدان ترکیب بد و بر دندان نهند دوای دیکر که همین
خاصیت دارد صفت آن مویزج عاقر قرحا فلفل زنجبیل از هر یک یکجزو بوره
ارمنی یکجزو نیم کوفته و بیخته بعسل سرشته واستعمال نمایند نفوخی معطس که جهت
دربعین صمند فالج و سکته ولقوه وامراض بارده راس و بصر بود را نافعست و اخراج
مشیمه کند صفت آن کندس شونیز فرمنیت فلفل چند بیدستر نیلوفر حب البان
مسک عاقر قرحا بوره ارمنی مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند نفوخی که همین
منفعت دارد صفت آن تخم خطمی فلفل اسطوخودوس چند بیدستر از هر یک سه درم
کندس هشت درم کوفته و بیخته قدری در بینی دمند بخوری که چون بخور کنند زله
و زکام حار را نافع بود سبوس گندم آرد باقلا صندل سفید کل سرخ ثمره
طرفا از هر یک نیم درم کافور دانکی کوفته و بسرکه حبها سازند و خشک سازند و دیکر
باره کوفته و بیخته بکلاب سرشته حبها سازند و در وقت حاجت بر آتش نهند و
سر بر بخار آن بدارند بخوری که مقوی ذهن و دماغ بود و خفقان و غشی وضعف
حواس را نافع بود صفت آن قسط شیرین صندل سفید از هر یک یکدرم مسک کافور
از هر یک نیم درم کوفته و بیخته کلولها سازند و با کلاب سرشته و بخور کنند
بخوری که رحم آبستن معین باشد صفت آن میعه سایله باید حب الغار مساوی کوفته
و بیخته بعسل سرشته و بعد از طهر سه روز متوالی هر روز یکدرم از آن بخور کنند و
بعد از آن مباشرت نمایند دخوری که صرع اطفال را نافع باشد صفت آن صعتر
جند بیدستر نیم کرماقی مساوی کوفته و بیخته سنجرا زان بدستر حل کنند و در کلوی طفل

بیچکانند و بخوری که صرع اطفال را نافع باشد صفت آن حب السودا کندر اسپغ
عربی نشاسته فانیذ از هر یک سه درم مغز بادام ده درم عسل سه درم روغن
بادام یکدرم فانیذ را با عسل بجوشانند و صاف کنند و ادویه کوفته و روغن
بادام بدان ممزوج سازند و قدری از آن در دهن طفل نهند و الله الشافی

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الاربعا ثانی العشر الاول
من شهر ربیع الاول سنه اربعه عشره ومائه بعد الالف ۱۱۱۴
من هجرة سید المرسلین وخاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم
علی ید اضعف عباد الله الاحد ابو القاسم عزیز
الحسینی عفی عنهما بالنبی وآله

دوای ... از ... مجرب ... بادیان
و ... خشک ... کرده ... بقوام ... آنقدر ...
... که ...
... دوای ...
... که ...